گلشن ابرار

جلد يكم

تهيه و تدوين: جمعى از پژوهشگران حوزه علميه قم

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# مقدمه

پژوهكده باقرالعلوم عليه‌السلام در شهر مقدس سازمان تبليغات اسلامى و تلاش خالصانه جمعى از پژوهشگران جمعى از پژوهشگران حوزه علميه قم تشكيل يافت و به منظور دفاع از ارزشهاى و ارائه الگوهاى زندگى ساز در كنار ديگر فعاليتها، گامهايى به شرح زير برداشت.

ديدار با ابرار

سال 1370 هجرى شمسى را مى توان سال تولد اولين شماره از مجوعه ديدار «ديدار با ابرار» دانست. و اهداف و انگيزهاى نويسندگان اين مجموعه و چگونگى پيدايش اين آرمان در ذهن و در صحنه جامعه در مقدمه برخى از همين آثار آمده و از اين مجموعه هم اكنون به حول و قوه الهى و يارى نويسندگان محترم حوزه علميه قم بيشتر از صد اثر فراهم شده است. همزمان با انتشار اين مجموعه برخى از محققان و استادان بزرگوار درخواست منطقى و مفيد، تصميم گرفت، عصاره اين آثار را در دو جلد به محضر محققان و صاحب نظران تقديم كند. مسؤ وليت تلخيص برخى از اين آثار بر عهده خود نويسندگان همكار در مجموعه قرار گرفت و در مورد برخى ديگ كه دسترسى به مولفان مقدور نبود و يا فرصت لازم براى تهيه خلاصه اثر خويش را نداشتند، وظيفه تدوين خلاصه ها بر دوش برادرانى كه فرصت داشتند، قرار گرفت. با لطف الهى تلخيص اين آثار در دو جلد و هر جلد شامل چند چهره از قبيله ابرار تهيه شد و هم اينك جلد اول اين كتاب با نام «گلشن ابرار» به محضر پژوهشگران و اهل مطالعه تقديم مى شود و اميدواريم برگى ديگر در دفتر اعمال نويسندگان گرامى و دست اندركاران همكار در پژوهشكده باقرالعلوم عليه‌السلام ثبت شود و نسل امروز راه و رسم زندگى اسلامى را از صالحان و ابرار بياموزند.

بدون ترديد قبيله ى ابرار بر خلافت سرمايه گزارى و برنامه ريزى و تلاش و تبليغات كارگزاران كنترل جمعيت بسيار گسترده و پر شمار است در هر نقطه ميهن بزرگ اسلامى و در هر شهر و ديار در طول تاريخ اسلام هزاران چهره مؤ من و پارسا و فقيه و مجاهد و عالم و مصلح پرورش يافته، كه تاريخ همه را ثبت كرده و نه پژوهشگران توان شناخت و معرفى همه را دارند.

اگر در برخى احاديث آمار انبيأ يكصد وبيست و چهار هزار پيامبر آمده است. دست پروردگار و راهيان خط انبيأ عليه‌السلام بسيار فزون تر و بيشتر از اين آمار و ارقام هستند. «و كان من نبى معه ربيون كثيرا فما و هنوا لمااصابهم فى سبيل الله فماضغوا و ما استكانوا و لايحب الصابرين» (آل عمران / 146)

«و چه بسا پيامبرى كه ياران بسيار همراه او نبرد كردند و بخاطر مصيبت هايى كه در راه خدا به ايشان رسيد سستى نورزيدند و ضعيف نشدند و نرمش و فروتنى نشان نداند و خدا صابران را دوست دارد. »

پژوهشكده باقرالعلوم عليه‌السلام و ياران ابرار اميدوارند بتوانند در آينده شمار بيشترى از اين الگوهاى ايمان و فقه و صبر و جهاد را بشناسند و به نسل جوان در دنياى اسلام معرفى كنند.

ديار ابرار

كتاب خدمات متقابل استاد شهيد مرتضى مطهرى (قدس سره) روزنه اى بر ذهن دست اندركاران پژوهشكده باقرالعلوم گشود كه چه خوب است خدمات متقابل شهر به شهر ميهن بزرگ اسلامى و آيين زندگى ساز اسلام مورد توجه و كند و كاو قرار گيرد، و ارزشهايى كه اين مكتب حيات بخش در جاى جاى زمين پديد آورد مشخص شود. تا مردم هر منطقه با استعدادها، فداريكها، چهره ها، دانشمندان، مجاهدان، شود، تا مردم هر منطقه با استعداد، فداكاريها، چهره ها، دانشمندان، مجاهدان، مصلحان، عارفان، امامزادگان و در يك سخن باميراث ارزشمند فرهنگى پدران و مادران خويش و گنجينه هاى پنهان در شهرهاى خود آشنا شوند. در اين گام هم نويسندگان مجموعه ديدار با ابرار همراه بودند و لطف الهى دستمان گرفت و حدود بيش از 50 شهر كوچك و بزرگ ايران و برخى شهرهاى جهان كه سابقه تشيع و طرفدارى از عترت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را داشت مورد پژوهش قرار گرفت و شناسنامه فرهنگى - دينى آن تدوين گرديد. اگر چه چاپ و نشر اين مجموعه پس از چند شماره با مشكل مواجه شد. ولى اخلاص و ايثار و تلاش «ابرار پژوهان» مشكل را حل كرد و با همت و زحمت خود مولفان، حدود ده شماره ديگر از اين مجموعه گرانقدر چاپ و منتشر شد و اميدواريم توفيق پروردگار بار ديگر يارى كند و شناسامه مذهبى، ارزشى و فرهنگى كل ديار جهان اسلام فراهم گردد و نسل جوان، سيماى ايمانى، جهادى، علمى، تقوايى، پدران و مادران خويش را به نظاره نشينند و روح كار و كوشش و هنر و ابتكار و آزادى خواهى و خداگرايى و شيطان ستيزى را در فرزندان آينده امت اسلام زنده نگهدارند.

طرح راويان نور

شناخت انديشه، ايمان، تلاش، مشكلات، رنجهاو شاديها و به طور كلى حيات سياسى - اجتماعى «راويان نور» ما را به فهم بهتر و دقيق تر راويان نزديك مى سازد و روند ارتباط بين انسان و فرهنگ وحى را نشان مى دهد. زندگينامه راويان نور، دستور زندگى وو راهنماى عملى همه علاقه مندان نشر و گسترش و تبليغ و حاكميت قرآن و حديث بر جانها و جامعه هاست ؛

و«راويان نور» حلقه هاى وصل انسان و پيامبرانند. آنان آب حيان را از آفاق بلند آسمان گرفتند و در اكناف زمين و اقطار گيتى را از اين كوثر زلال سيراب كردند.

محدثان مكتب عترت عليه‌السلام روز و شب كوشيدند و زندگى در آوارگى و تنگاى فقر و گرسنگى و حتى حبس در پشت ديوارها و سياهچالهاى زندان را بر سكه ها و سيم و زر حاكمان جور ترجيح دادند و بارها براى ديده بانى و پاسدارى از فرهنگ نبوى و علوى بر چوبه هاى دار بالا رفتند.

تاكنون مخاطب كارهاى انجام شده مجتهدان و پژوهشگران بزرگ بوده و هدف از آن كارها، متخصصان و علوم حوزوى و محققان اين رشته بوده اند. اما مجموعه «راويان نور» آهنگ آن دارد كه نسل جوان و فرزندان جهان اسلام را با حلقه هايى از تبار امت و امامت آشنا و سازد و علم رجال و تراجم را كه بخش مهمى از ميراث فرهنگى مسلمين است به عموم رهروان دين انتقال دهد.

دانشوران بزرگى مثل شيخ طوسى، شيخ كشى، ابوالعباس نجاشى، ابن شهر آشوب، ابن غضائرى و ابن عقده از سده هاى سوم و چهارم، ضرورت شناخت و معرفى راويان حديث و مؤ لفان كتابهاى حديثى و تفسيرى را احساس كرده و فرهنگ هاى رجال و تراجم با گرايشهاى گوناگون، گامهاى بلندى برداشتند. قاموس رجال و معجم رجال حديث از آخرين كارهاى بزرگ فقه ها و انديشمندان شيعى در بازشناسى حديث و راويان نور است.

طرح گلدسته هاى سبز

منظور از اين طرح، معرفى امامزادگان معتبر جهان اسلام به شيعيان و رهروان مكتب اهل بيت عصمت و طهارت عليه‌السلام است.

امامزادگان كه مزارشان مأمن معنوى و تجلى گاه عواطف عالى انسانى است و زيارتگاه پنجره اى گشود به سوى آسمان معرفت. گويى ضريح اين امامزادگان آرميده در جاى جاى ميهن و پاك مردان و زنانى است كه با ادب خاص در برابر مشاهد منور فرزندان فاطمه مى ايستند و با پيمودن مسيرهاى دور و نزديك، احترام و ارادت قلبى خويش را به ذرارى حضرت زهرا عليها‌السلام و كاروان پراكنده كوثر، ابراز مى دارند. بسيارى از امامزادگان، عالمانى بزرگ و مجاهدانى سترگ و زاهد بوده اند كه رسالت تبليغ دين و آموزش حقايق مكتب را بر دوش گرفته اند و برخى از آنان پرستوهاى مهاجرى بوده اند كه براى رساندن پيام ايمان و آزادى و عقيده خويش در روستاهاى دور افتاده و برخى از كوهها و در دل كويرها، زندگى را مخفيانه مظلومانه سپرى كرده اند. از آنجا كه ستم پيشگان، نسبت به شيعيان عموما و در مورد سادات علوى و حسنى و حسينى به خاص حساسيت داشته و از صداى گامهاى آنان هراس و بيم داشتند؛ بسيارى از امامزادگان براى حفظ جانشان و استمرار فعاليت احياگرشان، گمنام و بى نشان زيستند و نا شناخته در حاشيه روستا، قريه و قبيله اى خاكيان را بدرود گفتند و در همان مكان دور افتاده مأواى گرفتند و به مرور زمان به مزارشان گنبدى بر افراشتند و گلدسته اى بنا كردند تا ياد سبزشان در خاطرشان زنده بماند.

و چه بسيار بودند سادات مهاجرى كه تنها هنگام احتضار، رشته پيوند خويش با پيامبر و اهليتش را افشا كردند و سيادت فرزندان خود را به مردم اعلام كردند.

در بين اين مجاهدان، صدها سيد علوى، حسنى، موسوى، هاشمى، حسينى، رضوى، فاطمى و غيره وجود دارند كه در برابر كفر و ظلم و استبداد و استعمار سينه سپر كردند و از آيين محمدى دفاع نمودند. در روايات آمده است: « هر كس نمى تواند به زيارت مزار ما بيايد قبر برادران دينى صالح ما را زيارت كند».

در پايان، بار ديگر از نويسندگان، ويراستاران، مصححان، شوراى نويسندگان و دفتر ابرار - كه نظارت بر حسن اجراى آثار را دارد - و همه دست اندركاران آثار پژوهشكده سپاسگذارى مى كنيم و از خوانندگان گرامى مى خواهيم همچنان نقد و نظر خويش را براى تأليف و تدوين كتب مفيدتر به نشانى قم صندوق پستى 135/37185 ارسال دارند.

و آخر دعوانا ان الحمد الله رب العالمين

17/7/1375

25 جمادى الاولى 1417

قم - پژوهشكده باقر العلوم عليه‌السلام

# ثقة السلام كلينى متوفاى 329 ق

آفتاب حديث

حسن ابراهيم زاده

## مقدمه

فاطمه «كلين» تا «خمين» يازده قرن بيش نيست اما خدا مى داند كه در اين گذرگاه تاريخ چه تازيانه ها كه بر پيكر ابرار نخورد و چه سرها كه ابرار بردار نرفت ؛ تا سنگ بنايى را كه كلينى نهاد خمينى به پايان رساند. كلينى و خمينى هر دو سر يك رشته اند با يك خصومت و آن اينكه هر دو از خويش ‍ هيچ نگفتند تا زبان گفت خدا و تا قلم نوشت خدا نوشت.

از زندگى كلينى جز «كافى» چيزى در دست نيست. كافى شناسنامه كلينى است و كلينى را بايد در آيينه كافى به تماشا نشست. كافى قله اى است كه بدون فتح آن اجتهاد ممكن نيست و اقيانوسى است كه بدون عبور از آن فهم معارف دين ميسر نيست. ايمان، نور و زهد و پارسايى گردآورنده مهمترين كتاب حديثى شيعه - ثقة الاسلام كلينى - را به تماشا مى نشينيم. سر بر در خانه اش مى ساييم و نسل جوان ايران اسلامى و دنياى اسلام را به بهره گيرى از حرارت و فروغ آفتاب حديث فرا مى خوانيم.

## ميلاد آفتاب

در زمانى كه صدايى جز صداى سم اسبان بنى عباس در سرزمين ايران يعنى قلب تشيع - روستاى «كلين» در خانه اى آكنده از عشق اهل بيت عليه‌السلام كودكى متولد شد كه تاريخ حيات او با غيبت صغرى عجين شد محمد نامى بود كه يعقوب بن اسحاق براى فرزند خويش برگزيد و اذان و اقامه اولين كلاماتى بودند كه گوش او را نوازش دادند اولين كلاس درس او دامان پاك و پر مهر مادرى عطوف و عفيف بود محمد مراحل ابتدايى علوم اسلامى را نزد پدر و دايى بزرگوارش على بن محمد بن ابراهيم بن آبان كه از استادان علم حديث بود گذراند وى پس از گذراندن دوران آغازين تحصيل و آشنايى با منابع رجالى و حديثى از كلين مهاجرت كرد و با كوله بارى از معرفت و شناخت مكتب اهل بيت عليه‌السلام براى شكوفايى خلاقيتهاى درونى و سيراب شدن از دريايى بى پايان علوم وحى و پيمودن كمالات اخلاقى و انسانى به رى وارد شد اگر چه فاصله 38 كيلومترى كلين تا رى براى او كه با زادگاه خويش وداع هميشگى كرد مسافتى طولانى بود و غم غربت و دورى از خانواده آزارش مى داد اما براى كسى كه براى خدا گام بر مى دارد و براى خدا زندگى مى كند اين همه آسان است.

## گزينش هدف

در هنگام ورود كلينى به «رى» بيشتر مردمان اين شهر از پيروان مذاهب حنفى و شافعى بودند اما به دليل وجود شيعيان دلباخته اى در اطراف اين شهر، اكثرا اهل تسنن «رى» همواره تحت تأثير اخلاق و رفتار اسلامى آنها قرار داشتند. از اين رو ديار به شهرى شيعه نشين معروف بود«رى» در آن زمان شهرى بزرگ بود و عقايد و مذاهب گوناگون در كنار هم و در آرامش ‍ كامل در آنجا به حيات ادامه مى داد اما اين آرامش گاه دستخوش حركتهاى سياسى مى شد فرقه اسماعيليه با انگيزه تسلط بر ايران در اين نقطه بيش از ديگران سرمايه گذارى كرده بود و به ترويج و تبليغ تفكر و آرأ خود مى پرداخت از اين رو«رى» به نقطه برخورد آرأ و انديشه هاى فرقه اسماعيليه و مذاهب شافعى، حنفى و شيعه تبديل شده بود كلينى در اين زمان در كنار گذراندن تحصيلات خود نه تنها به عقايد و انديشه هاى ديگر مذاهب و فرقه ها آشنا شد بلكه به ماهيت واقعى بعضى از اين فرقه ها كه مى رفت تشيع را از مسير واقعيش خارج كند پى برد او درد را شناخت و درمان را تشخيص داد. درد، جدايى مردم از سخنان اهل بيت عليه‌السلام و دارو، رساندن اين سخنان به مردم بود او در اين زمان هدف خويش را بررسى مى كرد و به دور از هياهو مسير خود را مشخص و تصميم گرفت به فراگيرى و نوشتن آنها بپردازد از اين رو در محضر استادان بزرگى چون «ابوالحسن محمد بن اسدى كوفى ساكن رى» (1) به فراگيرى حديث پرداخت در نوشتن و بحث و گفتگو پيرامون احاديث از خود گذشتگى بسزايى نشان داد. او بيشتر صرف زندگى خود را صرف حديث كرد. اما با اين حال از واقعيتهاى اطراف خويش و از مسائلى كه شيعيان اطراف خويش و از مسائلى كه شيعيان با آن دست به گريبان بودند، غافل نبود. او از كسانى نبود كه عزلت گزيند و فقط به فكر نجات خويش باشد، بلكه در دورانهاى پر آشوب همراه همگام و همراه با جامعه شيعى بوده. در دورانى كه «قرمطيان» با عقايد التقاطى خود، كه مخلوطى از عقايد زردشتى، مانوى و اسلامى بود (2) به مبارزه با عقايد و مقدسات مسلمين پرداختند، كلينى با شجاعت شيعى خويش عقايد آنها را به نقد كشيد و براى آگاه كردن شيعيان از اين حركت انحرافى كتاب «الرد على القرامطه» را نوشت و در دسترس شيعيان قرار داد.

عصر كلينى را بايد عصر حديث ناميد. زيرا نهضتى كه براى فراگيرى و نوشتن احاديث آغاز شده بود سراسر ممالك اسلامى را فرا گرفته بود و تشنگان علم حديث از اين شهر به آن شهر و از اين محفل به آن محفل به آن محفل در جستجوى روايتگرى بودند تا از او فراگيرند و بر اندوخته هاى خويش بيفزايند. تلاش اهل سنت در اين عصر به قدرى چشمگير بود كه مى توان گفت اهل سنت هر چه دارد از اين عصر دارد. در اين عصر كه زمانش به حدود تقريبى يك قرن مى رسد كتابهاى شش گانه حديثى اهل سنت (صحاح سته) تدوين شد.

كلينى در اين عصر مشغول و نوشتن احاديث بود در اين زمان شاگردان امام هادى عليه‌السلام، امام حسن عسكرى عليه‌السلام و امام رضا عليه‌السلام هنوز زنده بودند. اما از آنها جز كتابها و جزوه هاى نيز در همين عصر از بين رفت.

خطر نابودى احاديث، اين ميراث گرانقدر پيامبر عليه‌السلام و اهل بيت عليه‌السلام هر لحظه احساس مى شد. زيرا با وفات اين حاملان احاديث و غيبت امام زمان عليه‌السلام شيعيان از اين سخنان گرانبها محروم مى شدند.

كلينى با شناخت عصر خود و موقعيت حساس زمانى و درك اينكه تشيع اگر از اين مرحله به سلامت بگذرد براى هميشه از انحراف و التقاط رهايى يافته است، براى تكميل هدف و رسالت خويش به قم شهر محدثان و شاگردان اهل بيت عليه‌السلام مهاجرت كرد. در اين زمان در قم راويان و محدثان در هر مسجد و حسينه اى به نقل حديث مى پرداختند و بسيارى از اينان در شمار آخرين محدثانى بودند كه بدون واسطه از زبان ائمه عليه‌السلام حديث شنيده بودند. وجود اين فرزانگان موجب شد كه عاشقان كلام موجب شد كه عاشقان كلام اهل بيت عليه‌السلام به اين شهر مهاجرت كنند و كلينى يكى از اين افراد بود. او با استفاده از محضر استادان بزرگى چون احمد بن محمد بن عيسى اشعرى، احمد بن جعفر بن عيسى اشعرى، احمد بن جعفر حميرى (مؤ لف كتاب قرب الاسناد) و فرزند او محمد بن عبدالله حميرى به فراگيرى حديث پرداخت. استادان. محدثانى كه كلينى در تشكل شخصيت او در نقش داشتند اما در اين ميان به رادمردى برمى خوريم كه كلينى را با او و او را با كلينى مى شناسيم كسى كه نامش در يك سوم با كافى سلسله سندهاى روايات كافى است. شخصيتى كه نامش ‍ با كافى جاودانه شد. محدثى كه در اسناد بيش از هفت هزار و يكصدوچهل روايت كافى (7140) چون ستاره مى درخشد (3) او على بن ابراهيم قمى است كه كتاب تفسير او پايه تفسيرهاى تشيع گرديد. و شايد اگر كلينى پروانه وار به گرد شمع گرديد. و شايد اگر كلينى پروانه وار به گرد شمع وجود او نمى چرخد و او را لحظه اى چه در حال بيمارى و چه در حال بيمارى و چه سلامت در خانه و مدرسه رها مى كرد و از او غافل مى ماند، روايات و احاديثى كه سلسله سندش به او ختم مى شود چون ديگر آثار او براى هميشه از ميان مى رفت. اما كلينى اين اقيانوس حديث را رها نساخت. او كه تشنه كلام اهل بيت عليه‌السلام بود جرعه جرعه نوشيد و به اين نوشيدن اكتفا نكرد بلكه دريايى از اين كوثر عشق را براى شيعيان پس از خود به يادگار نهاد.

## هجرتى ديگر

گرچه قم مركز تشيع به شمار مى رفت و هر چه جوينده كلام اهل بيت عليه‌السلام را سيراب مى كرد اما عطش سيرى ناپذير كلينى او را بر آن داشت تا آن ديار مقدس را به اميد يافتن روايات و احاديث ناشنيده ترك كند. او روستاها و شهرهايى بود كه كلينى به آن قدم نهاد در آن زمان كوفه يكى از مراكز بزرگ به شمار مى رفت و كمتر محدث و يا محققى بود كه در سفرهاى خود به آن شهر وارد نشده و از محضر عالمان آنجا استفاده اى نكرده باشد.

كوفه در حقيقت جاى تبادل نظر و نقطه آغاز در جهان اسلام به شمار مى رفت كه همه آزادانه در آن به تبليغ مذهب خود مى پرداختند. از اين رو هر يك از نويسندگان و محدثان مذاهب گوناگون اسلامى مجلس درس و بحثى براى خود برپا داشته بودند و به نقل احاديث خويش مى پرداختند از اين رو هر يك از نويسندگان و محدثان مذاهب گوناگون اسلامى مجلس ‍ درس و بحثى براى خود برپا داشته بودند و به نقل احاديث خويش ‍ مى پرداختند. «ابن عقده» يكى از كسانى بود كه در اين شهر سكونت داشت. او از حافظان بزرگ حديث به شمار مى رفت و حافظه قوى او موجب شده بود كه آيتى از آيات حافظه در جهان شود. (4)

بسيارى از بزرگان مذاهب از محضر او كسب علم مى كردند او اگر چه نظر مذهبى «زيدى جاردى» بود اما زهد و پارسايى از او محدثى موثق ساخته بود كه همه مذاهب در نقل احاديث به او اعتماد داشتند كلينى نيز از اين مرد بزرگ استفاده كرده، از او رواياتى فرا گرفت.

## ثقة الاسلام

كلينى پس از كسب علم و حديث از دهها استاد و محدث در شهرها و روستاهاى آن زمان، سرانجام به بغداد رسيد. او در مسافرتهاى خويش ‍ چنان علم و فضل خود را به نمايش گذاشته رسيد او در مسافرتهاى خويش ‍ چنان علم و فضل خود را به نمايش گذاشته و تصويرى از شيعه واقعى را در اذهان مردم هر ديار باقى نهاده بود كه هنگام ورود به بغداد فردى گمنام نبود. شيعيان به او افتخار مى كردند و اهل سنت به ديده تحسين به او افتخار مى كردند و اهل سنت به ديده تحسين به او مى نگريستند. تقوا، علم و فضيلت او در اندك مدتى موجب شد كه هم شيعه و هم اهل سنت در مشكلات دينى به او مراجعه كنند، به طورى كه عامه خاصه در فتاوا به او روى مى كردند و به همين سبب او اولين كسى بود كه به لقب ثقة الاسلام شعرت يافت. (5)

كلينى نام آورترين شخصيت عصر خود بود. عصرى كه اوج تلاش محدثان و عالمان بزرگ و حتى عصر چهار نايب خاص امام زمان عليه‌السلام بوده است. در اين عصر به دليل محدوديتها و ممنوعيتهاى اجتماعى اين بزرگان، مسئوليت فرهنگى و علمى تشيع بر دوش كلينى بوده است.

## تأليف كافى

بغداد براى كلينى سرزمين تأليف بود. وى در آنجا فرصت يافت تا اندوخته هاى سالها رنج و مشقت را در مجموعه اى گرد آورى كند او كه كمبودهاى جامعه شيعى را به خوبى درك كرده بود و مى ديد كه با غايب شدن امام زمان (عج) و دسترسى نداشتن همه شيعيان به نواب خاص آن حضرت، جاى كتابى كه در بردارنده تعاليم اسلامى و شيعى باشد، خالى است تلاش خود را در پى تنظيم احاديث گردآورى شده، جهت داد و براى شيعيان دستورالعمل و كتاب مفسر و مبين تعاليم و احكامى باشد كه قرآن به صورت كلى بيان كرده است.

مجموعه كتاب «الكافى» كه شامل اصول كافى (دو جلد)، فروع كافى (پنج جلد) و روضه كافى (يك جلد) است و در بردارنده شانزده هزار و يكصد و نود و نه (16199) حديث از پيامبر اسلام عليه‌السلام ائمه معصومين عليه‌السلام مى باشد - كتابى است كه كلينى در طى بيست سال تلاش ‍ خستگى ناپذير به تأليف اين اثر جاودانه برترى و فضل علماى تاريخ اسلام به اثبات رساند. كارى كه او در مدت بيست سال براى تشيع به پايان رساند كارى بود كه شش تن از بزرگترين عالمان اهل سنت در مدت يك قرن براى مذهب خود انجام دادند و كتاب كافى مهمترين و نفيس ترين كتاب از مجموعه كتب چهارگانه حديثى ( كتب اربعه مذهب تشيع است. (6)

كافى در زمانى به تبيين ارزشهاى اخلاقى و اسلامى پرداخت كه اروپاييان دوران بربريت و وحشيگرى را مى گذراند و قبايلشان با قتل و غارت امرار معاش مى كردند. زمانى كه آنها در جهل غوطه ور بودند و از علم چيزى نمى دانستند و عقل و علم را در دادگاههاى نمى دانستند و عقل و علم را در دادگاههاى تفتيش عقايد قرون وسطايى به محاكمه مى كشيدند اولين باب از اولين كتاب تشيع با عنوان عقل و آنگاه توحيد و حجت، ارزشهاى الهى و انسانى را آموزش مى داد. كتاب كافى را هر كسى از ديدگاه خود بررسى كرده است. بر كافى هم فيلسوف شرح نوشته است هم عارف و هم فقيه و اين نشانه بزرگى و جامع بودن كافى است. شرحهاى مهم عبارت اند از:

1 - مرآت العقول از علامه مجلسى، كه با ديدى فقهى نگاشته شده است.

2 - شرح صدر المتألهين معروف به ملاصدرا، كه نگرش او نگرشى فلسفى و عرفانى ب احاديث است.

3 - كتاب وافى نوشته ملاحسين فيض كاشانى.

4 - شرح ملا صالح مازندرانى.

## سبك كلينى

روش كلينى در ترتيب احاديث هر باب اين است كه حديث صحيح تر و روشن تر را در اول باب قرار داده و سپس به همين ترتيب احاديث مبهم و مجمل را ذكر كرده است. (7)علاوه بر اين، كلينى دست به ابتكار ديگرى زد كه تا قبل از آن در ميان عالمان و محدثان معمول نبود و آن به كار بردن كلمه «عدة» به جاى سلسله سندى است كه به راوى حديث ختم مى شود. از مسائلى كه موجب شد كلينى اين رويه را در نقل حديث پيش گيرد، مشهور بودن راويان سلسله سند و نيز كم كردن حجم كتاب و كمبود وقت بوده است.

«عدة» كلينى گاهى از احمد بن محمد بن عيسى، گاهى از سهل بن زياد و زمانى از احمد بن خالد برقى روايت مى نمايد و اشخاص هر يك از اين سه، غير از اشخاص «عدة» ديگر مى باشد. مثلا مراد او از «عده» در جايى كه به واسطه آن از احمد بن محمد عيسى روايت مى كند عبارت از پنج نفر: محمد بن يحيى عطار، على بن موسى كميدانى، داود بن كوره، احمد بن ادريس على بن ابراهيم بن هاشم است. (8)

اين روش رهگشاى ساير عالمان و محدثان شد به طورى كه شيخ طوسى در كتاب رجال خويش اين روش را برگزيدند و به همين شيوه روايت را نقل كردند. (9)علاوه بر اين گاهى احاديثى بدون نام محدث و راوى و با عنوان «قد قال العالم» و يا «فى حديث آخر» از كلينى نقل شده است كه جمعى از عالمان اين احاديث را دليلى بر وجود ارتباط بين كلينى و امام زمان (عج)دانسته و گفته اند «ممكن است كه كتاب (كافى) به نظر اصلاح آن حضرت رسيده باشد». (10) و از كلام بزرگان نقل شده است كه امام زمان (عج) فرموده اند: «الكافى كاف لشيعتنا»: «كافى» شيعيان ما را كافى است.

كلينى در زندگى سراسر نور و پربار خود علاوه بر تدوين و تأليف مجموعه الكافى، كتابهاى الرد على القرامة، تفسير رؤ يا ( تعبير خواب)، مجموعه شعر (حاوى قصايدى كه شعرا در مناقب و فضايل اهل بيت عليه‌السلام سروده اند)، كتاب رسائل ائمه عليه‌السلام و كتاب رجال را تأليف كرده است.

## كلينى بر مسند تدريس

كلينى در مسير تحقق و نگارش از تغذيه فكرى شاگردانى كه به اميد كسب علم از محضرش به بغداد سفر كردند لحظه اى غافل نبود. او در باور كردن انديشه خدايى شاگردانش از جان مايه گذاشت. بسيارى از بزرگان از او روايت نقل كرده اند كه از آن ميان احمد بن ابراهيم معروف به ابن ابى رافع صيمرى، احمد بن احمد كاتب كوفى، احمد بن محمد بن سعد كوفى، ابوغالب احمد بن محمد رازى، عبدالكريم بن عبدالله بن نصر بزار تنسى، على احمد بن موسى دقاق، محمد بن مطلب شيبانى، محمد بن على ماجيلونه، محمد بن عصام كلينى، جعفر بن محمد بن قولوية قمى مؤ لف كتاب كامل الزيارات، هارون بن موسى تلعكبرى، محمد بن احمد صفوانى و محمد بن ابراهيم نعمانى را مى توان نام برد. (11)

## عروج كلينى

كلينى پس از هفتاد سال زندگى كه بيست سال آن تلاش و تحقيق همراه با رنجها و غربتها براى تدوين كتاب كافى بود از اين جهان عروج كرد. او غروب نكرد بلكه با كتاب ارزشمند كافى هماره در آسمان تشيع پرتو افشانى مى كند. او گرچه در قفس دنيا زيست اما در فضاى بهشت تنفس مى كرد چرا كه همه لحظه هاى عمرش را با كلام اهل بيت عليه‌السلام سپرى كرد. و سرانجام در ماه شعبان سال 329 ق. عروج كرد. (12) و نه تنها شيعيان بلكه پيروان ديگر مذاهب اسلامى را سوگوار و بغداد را با رفتنش يكپارچه ماتم كرد. ابوقيراط محمد بن جعفر حسنى (13)يكى از بزرگان بغداد بر پيكر مطهرش نماز خواند و شيعيان با دلى پر اندوه پيكر مقدس او را در باب كوفه بغداد در بازار كوفه و در نزديكى پل به خاك سپردند.

سلام بر كلينى روزى كه تولد يافت و روزى كه در آسمان دنياى درخشيد و عروج كرد و روزى كه در پيشگاه ذات اقدس او بر انگيخته مى شود.

# شيخ صدوق متوفاى 381 ق.

حديث صداقت

محمد حسين فلاح زاده

## زادگاه

محمد بن على بن بويه (14) معروف به «شيخ صدوق» در حدود سال 306 ق. در شهر «قم» متولد شد.

«قم كه در مركز ايران و 135 كيلومترى جنوب تهران قرار دارد شهرى است آشنا و از ديرباز به شهر دانش و اجتهاد شهرت داشته است.

نام «قم» هميشه با تاريخ و فرهنگ تشيع همراه بوده و اهل آن از روزگار قديم در گرايش به اسلام عشق به پيشوايان دين پيشگام بوده اند. شهرى كه در دامان خود، عالمان خود، عالمان، محدثان و اسلام شناسان بزرگ و كم نظيرى را پرورش داده است پايگاهى كه مركز علوم اسلامى چون حديث تفسير، فقه و تاريخ بوده و اكنون نيز به صورت دانشگاه بزرگ تعاليم اسلامى و مكتب تشيع در آمده است.

تلاش عالمان اين ديار در انتشار علوم اهل بيت پيامبر عليه‌السلام تا حدى بوده كه در دوران اختناق خلفاى اموى و عباسى و برجسته اى از اين شهر به حضور امامان عليه‌السلام شتافتند و آموزشها ديدند و به نشر افكار آن بزرگواران در شهرهاى مختلف پرداختند.

از مقابر موجود در اين سرزمين به سابقه درخشان علمى و فرهنگى آن پى مى بريم. به نقل از مورخان در حدود هفتصد تن از محدثان بزرگ و روايت شناسان در اين منطقه دفع شده اند و چه بسيار از بزرگانى كه زادگاه و رشد علمى آنان همين شهر بوده است.

سر آمد همه آن دانشمندان و حديث شناسان شخصيت بزرگوارى است به نام «شيخ صدوق » كه در اين نوشته در پى بررسى زندگى سراسر افتخار او هستيم.

## نسب و نژاد

يكى از معروفترين خاندانهاى بزرگ كه بيش از سيصد سال در مركز ايران دانشمندان نامور از آن برخاسته اند خاندان «بابويه» است كه «صدوق» بزرگترين شخصيت اين خاندان به شمار مى رود.

«بابويه» جد اعلاى صدوق است اولين كسيكه از اين خاندان لقب «ابن بابويه» گرفت پدر صدوق يعنى «على بن حسين بن موسى بن بابويه» است.

«ابن بابويه» خود از دانشمندان به نام شيعه بوده و بيش از يكصد كتاب در موضوعات مختلف نگاشته است. وى پيشواى شيعه در قم و اطراف آن در زمان خود بوده و در عصر امام حسن عسكرى عليه‌السلام و غيبت صغرى حضرت ولى عصر (عج) و در عهد نيابت خاصه «حسين بن روح» مى زيسته است.

اين عالم بزرگ و وارسته و پارسا در قم مغازه اى داشت كه در كنار كارهاى علمى بخشى از وقت خود را به كسب و كار مى پرداخت و با درآمد آن مخارج زندگى خويش را تامين مى كرد اما در حقيقت او دانشمندى سترگ بود كه نه تنها در مجامع علمى آن روز از مقام و منزلت علمى بالايى برخوردار بود هم اكنون نيز مورد احترام دانش پژوهان و اساتيد بزرگ علوم اسلامى است.

## ميلاد محمد

ساليانى آنچه روح پدر را آزرده مى ساخت نداشتن فرزند بود، گرچه پنجاه بهار از عمر او مى گذشت و رو به پيرى مى رفت هرگز از رحمت الهى نااميد نبود و بارها از خداى خويش درخواست كرده بود تا فرزندى به او عطا كند، اما از گره كار مطلع نبود.

روزى بر آن شد تا نامه اى به امام و پيشواى خود حضرت مهدى (عج) بنويسد و از ايشان بخواهد تا برايش دعا كند. به دنبال فرصتى مناسب و فردى مطمئن بود تا به واسطه او نامه را ارسال كند تا آنكه زمانى كاروانى از قم به عراق مى رفت. در بين آن كاروان يكى از دوستان به نام «ابوجعفر» (15) را يافت كه مى توانست نامه وى را به مقصد برساند.

او نامه اى به محضر پيشواى خود ولى عصر (عج) نوشت و به وى سپرد تا در عراق به «حسين بن روح» (16) بدهد و از او بخواهد كه اين نامه را به حضرت برساند.

ابوجعفر مى گويد من نامه او را به نماينده مهدى موعود (عج) رساندم و پس ‍ از سه روز به من خبر داد كه حضرت براى «ابن بابويه» دعا كرد و در آينده نزديك خداوند به او فرزندى خواهد داد كه منشأ بركات زيادى خواهد شد. (17)

شيخ طوسى در كتاب غيبت، درباره تولد «صدوق» چنين نگاشته است:

«بسيارى از بزرگان قم نقل كرده اند كه على بن حسين بن بابويه با دختر عموى خود ازدواج كرد ولى از وى صاحب فرزند نشد. نامه اى به شيخ ابوالقاسم حسين بن روح نوشت كه از حضرت ولى عصر (عج) بخواهد تا براى او دعا كند كه خداوند به او فرزند عطا فرمايد از حضرت جواب آمد كه از اين همسر صاحب فرزند نمى شوى ولى بزورى با كنيزى ديلمى (18) ازدواج خواهى كرد كه خداوند از او دو فرزند فقيه به تو خواهد داد. (19)

شيخ صدوق خود نيز ماجراى دعاى حضرت ولى عصر (عج) و ولادت خود را در كتاب «اكمال الدين» آورد است و در ادامه نوشته است كه هر گاه «ابو جعفر محمد بن على اسود» مرا مى ديد كه براى آموختن حديث و علوم اهل بيت عليه‌السلام با اشتياق تمام به درس اساتيد مى رفتم، مى فرمود: اين ميل و اشتياق به علم آموزى كه تو دارى جاى تعجب نيست، زيرا توبه دعاى امام زمان متولد شده اى.

به هر تقدير اين بشارت به «ابن بابويه» رسيد و پس از مدتى در پى ازدواج با كنيزى ديلمى خداوند «محمد» را به او عطا فرمود كه در آن سنين مايه اميد و چشم روشنى پدر گشت و سپس پسر ديگرى به او داد و نامش را «حسين» نهاد.

«حسين بن على بن بابويه» نيز از دانشمندان و پس از پدر و برادرش ‍ «محمد» بزرگترين و معروفترين شخصيت خاندان «بابويه» است.

## دوران كودكى و نوجوانى

زمانى كه خداوند «محمد» را به «على» داد پدر دوران جوانى خود را پشت سر گذاشته و مسائل دينى و آداب اسلامى را در مكتب عالمان و محدثان آن روزگار فرا گرفته بود و در آن زمان او يكى از شخصيتهاى بزرگ عالم اسلامى و رئيس طايفه شيعه در قم به شمار مى رفت و شايد حكمت و خواست الهى بر اين بود كه «محمد» در آن هنگام به خانواده پدر پاى نهد تا «تجربه» و «انتظار» بستر پرورش صحيح اين كودك را بگستراند و اين نهال نو پا در مزرعه اى «ادب» و «دانش» دينى بارور شود و بدين سبب او كه مادر او را به خوبى رشد داد و پدر به نيكى آن را شكوفاند.

## دوران تحصيل

«محمد» در سنين كودكى فراگيرى دانش دينى را نزد پدر آغاز كرد و تحصيلات ابتدايى و رشد اوليه او در علوم، در شهر قم، كه آن روز، محضر دانشمندان محدثان بود، به انجام رسيد.

با جديت تمام و سعى پيگير به فراگيرى علوم و معرفت همت گماشت روزى نمى گذاشت كه در اندوخته هاى علمى او افزوده نگردد. عمده مطالب را از پدر خود «على بن بابويه » آموخت و افزون بر آن در مجالس و محافل درسى بزرگان علم و ادب حاضر مى شد پس از آنكه به مرتبه بالايى از تحصيل رسيد براى درك محضر اساتيد بزرگ و حديث شناسان آن دوران سفرهاى علمى خود را آغاز كرد و شايد بتوان گفت: يكى از عوامل موثر در موفقيت وى اساتيد بسيارى است كه ديده و از خرمن علوم آنها خوشه ها برگرفته است از همين رو نمى توان به طور كامل اساتيد او را شمارش كرد.

دانشمند محقق شيخ عبدالرحيم ربانى شيرازى رحمة الله در پيشگفتار كتاب شريف «معانى الاخبار» كه شرح زندگانى وى را نگاشته، 252 تن از اساتيد صدوق را نام برده است. (20)

از جمله بزرگانى كه «صدوق» در قم از محضر آنها بهره برد مى توان از: محمد بن حسن بن ولى، احمدبن على بن ابراهيم قمى، محمد بن يحيى بن عطار اشعرى قمى، حسن بن ادريس قمى و حمزة بن محمد علوى ياد كرد.

در بخش مسافرتهاى اين دانشمند سخت كوش و پر تلاش به اسامى برخى از كسانى كه وى در طى سالهاى متمادى در شهرها و نقاط مختلف جهان از آنها بهره علمى گرفته يا حديث شنيده است اشاره خواهيم كرد.

## اقامت در رى

يكى از حوادث مهم دوران زندگى شيخ صدوق روى كار آمدن سلسله ايرانى نژاد و شيعى مذهب آل بويه بود كه ميان سالهاى 322 - 448 هجرى قمرى بر بخش بزرگى از ايران و عراق و جزيره تا مرزهاى شمالى فرمان راندند.

هجرت شيخ صدوق از قم به رى و اقامت در آنجا نيز به درخواست يكى از حاكمان اين سلسله، «ركن الدوله ديلمى» بوده است.

سابقه تايخى اين سلسله به نقل دائرة المعارف بزرگ اسلامى چنين است:

«در ميان سده سوم قمرى سلطه ديرينه دستگاه خلافت عباسى با جنبشهاى استقلال طلبانه اى در قلمرو خود روبرو شد كه به سهم خويش به ضغف تدريجى نفوذ سياسى خلفا انجاميد. اين جنبشها در ميان ايرانيان كه از پيش فرصتى مى جستند تا خود را از بند ستم عباسيان برهانند، با ظهور دولت صفاريان دولت سامانيان و زياريان به اوج خود رسيد، در اوايل سده چهارم قمرى ديلمان (21) كه هيچ گاه به اطاعت خلفا گردن ننهادند جنبشهاى ديگرى در شمال ايران آغاز كردند آنگاه كه «ماكان بن كاكى» و «اسفاربن شيرويه» و «مرداويج زيارى» هر يك لشكرى بسيجى اند و از ديلم خروج كردند على و حسين، پسران ابوشجاع بويه - ماهيگير ديلمى - به ماكان كه فرمانبردار سامانيان بود پيوستند على خود از پيش در خدمت «نصر بن احمد سامانى» مى زيست. سپس كه مرداويج بر گرگان و طبرستان چيره شد اينان با جلب نظر ماكان، به مرداويج پيوستند. او آن دو را گرامى داشت. و على را به حكومت كرج گمارد، اما خيلى زود پشيمان شد. على به پايمردى حسين بن محمد ملقب به «عميد» كه او را از رفتن نامه مرداويج مبنى بر جلوگيرى از رفتن على به كرج و فرمان بازگشت او آگاه ساخته بود، به سرعت وارد كرج شد و رشته كارها را به دست گرفت و با تصرف دژهاى اطراف، نيرويى يافت كه مايه بيمانكى مرداويج شد. افزون بر آن، مردانى كه مرداويج براى دستگيرى على به كرج فرستاد به او پيوستند و نيرويش فزون تر شد. او هم قصد تصرف اصفهان كرد، اگر چه در آغاز سپاه «محمد بن ياقوت» را در هم شكست و بر اصفهان چيرگى يافت، با هجوم وشمگير برادر مرداويج واپس نشست.

او چندى بعد «ارجان» و «نوبند جان» را تسخير كرد و برادرش حسن را به تصرف كازرون فرستاد. حسن كازرون را گشود و مال بسيار گرد آورد و سپس لشكر محمد بن ياقوت را كه دوباره امارت اصفهان يافته و به مقابله با سران «بويه» آمده بود، در هم شكست و به نزد على بازگشت. گرچه على سال بعد به همراهى برادرانش حسن و احمد بر شيراز چيره و دولت مستقل خود را در آنجا طى افكند، مورخان، فتح ارجان را آغاز پايه گذارى دولت «آل بويه» دانسته اند. (22)

علامه شوشترى ماجراى هجرت شيخ صدوق از قم به رى را اين گونه نگاشته است:

ركن الدوله (23) به منظور ترويج مذهب حق، التماس قدوم شيخ به دارالخلافه نموده، خدمت شيخ اجازات فرموده، سلطان در مجلس اول سؤ الى چند كه در تحقيق مذهب حق به خاطر داشت بر شيخ عرض نمود -چنانچه سابقا در احوال شيخ تفصيل يافته - و جواب صواب استفاده فرموده، شيخ را تعظيم و تكريم تمام نمود و جوايز و اقطاع مقرر فرمود. (24)

به نظر مى رسد علت اصلى اين دعوت و عزيمت، خلأيى بوده كه از هجرت شيخ كليمى از رى به بغداد و سپس رحلت او پيش آمده بوده است. در حقيقت وجود شيخ صدوق در رى مى توانست منشأ بركات فراوان باشد، و آن بزرگوار نيز با توجه به اهميت موضوع دعوت ركن الدوله را پذيرفت و زادگاه خويش را رها كرد و عازم رى گشت.

بحثهاى بسيارى كه «صدوق» در مدت اقامت خود در «رى» در موضوعات مختلف اسلامى به ويژه در دو موضوع مهم امامت و غيبت حضرت ولى عصر (عج)با رهبران مذاهب مختلف انجام داد شاهد خوبى بر اين مدعاست. حاصل آن گفتگوها كه برخى نيز در حضور ركن الدوله بود، كتابهاى ارزشمندى است كه از آن فقيه نامى باقى مانده است.

## عصر حديث

عصر صدوق را بايد «عصر حديث» ناميد. دوره اى كه با حركت علمى «كلينى» آغاز شد و با تلاشهاى پيگير و بى وقفه «صدوق» ادامه يافت. شيخ كلينى كه او نيز از «كلين» به «رى» هجرت كرد و در آنجا كتاب «كافى» اولين كتاب از مجموعه چهارگانه روائى شيعه - را نگاشت، با اين حركت علمى جديد، مكتب حديث نگارى اهل بيت عليهم السلام را پى نهاد كه ديگران از جمله شيخ صدوق، بناى مستحكم ضبط و نشر حديث را بر آن بنياد نهادند.

صدوق براى ادامه راهى كه كلينى در آن قدم نهاده بود سفرهاى علمى خود را آغاز كرد، كه اين بخش زندگى او را مى توان فصل جديدى ناميد.

## سفرهاى علمى

با مطالعه و دقت در اين بخش از زندگانى «صدوق» در مى يابيم كه عشق به جمع آورى احاديث در وجود او موج مى زده و حفظ و حراست از سخنان پيشوايان دينى و نشر و توزيع آنها را سرلوحه كار خود قرار داده بود و براى رسيدن به اين هدف، از بلخ و بخارا تا كوفه و بغداد و از آنجا تا مكه و مدينه سفر كرده و به تمام مراكز اسلامى آن زمان - اعم از شيعه و سنى - سرزده است و چه بسيار كه در اين سفرها با مشكلات فراوانى مواجه گشته ولى همه را به جان خريد و غم غربت را تحمل كرده و با كوله بارى از احاديث پيامبر و اهل بيت عليهم السلام از سفر بازگشته است.

او به هر شهرى وارد مى شد به دنبال نخبگان مى گشت و از دانش آنان بهره مى گرفت و نيز علاقه مندان علوم دينى را از منبع سرشار اندوخته هاى خود سيراب مى كرد.

در ماه رجب سال 352 ق. به قصد زيارت امام رضا عليه‌السلام به مشهد رفت و سپس به رى بازگشت.

در ماه شعبان همان سال سفرى به نيشابور كرد كه از مهمترين شهرهاى خطه خراسان در آن روزگار بوده است. در آن شهر اهالى آنجا گرداگرد او را گرفتند و وى با بحثهاى روشنگرانه خود تشتت فكرى عجيبى كه نسبت به غيبت مهدى موعود (عج) در ميان آنها رواج داشت، از بين برد.

او خود شرح اين واقعه را در كتاب «اكمال الدين» آورده است. علاوه بر آن از عده اى از بزرگان آن ديار حديث شنيده و نقل كرده است از جمله: «حسين بن احمد بيهقى»، «ابوالطيب حسين بن احمد» و «عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب».

در مرو نيز از گروهى ديگر از محدثان حديث شنيده و نقل كرده است. از جمله: «محمد بن على شاه فقيه» و «ابويوسف، رافع بن عبدالله بن عبدالملك».

او سپس به بغداد مسافرت كرد و در همان سال از عده اى ديگر از بزرگان بغداد نيز حديث شنيد از جمله: «حسين بن يحيى علوى»، «ابراهيم بنى هارون» و «على بن ثابت «واليبى».

در سال 354 وارد كوفه شد و از مشايخ آنجا استماع حديث كرد. از جمله «محمد بن بكران نقاش» «احمد بن ابراهيم بن هارون»، «حسن بن محمد بن سعيد هاشمى»، «على بن عيسى»، «حسن بن محمد مسكونى» و يحيى بن زيد بن عباس بن وليد». در آن سال براى زيارت بيت الله الحرام و انجام مناسك حج عازم حجاز شد و در بين راه در همدان از «قاسم بن محمد بن احمد بن عبدويه» و «فضل بن فضل بن عباس ‍ كندى» و «محمد بن فضل بن زيدويه جلاب» حديث شنيده و نقل كرده است.

پس از اعمال حج در راه بازگشت از سفر، بين راه مكه در منطقه فيد از «احمد بن ابى جعفر بيهقى» روايت دريافت كرد.

بار ديگر در سال 355 به بغداد وارد شد و شايد اين امر پس از بازگشت از زيارت خانه خدا بوده است.

از كتاب «المجالس» صدوق بر مى آيد كه دوبار ديگر به زيارت مشهد رفته است يك بار در سال 367 كه در آنجا بر «سيد ابى البركات على بن حسين حسينى» و «ابى بكر محمد بن على» حديث خواند و قبل از محرم سال 368 به رى بازگشت. بار ديگر آنگاه كه قصد سفر به ماورأ النهر داشت در بين راه از مشهد به بلخ مسافرت كرد و از بزرگان آن ديار بهره گرفت. از جمله: «حسين بن محمد اشنانى رازى»، «حسين بن احمد استرآبادى»، «حسن بن على بن محمد بن على بن عمرو العطار»، «حاكم ابو حامد احمد بن حسين» و «عبيدالله بن احمد فقيه».

و در ايلاق نيز نزد «محمد بن عمرو بن على بن عبدالله بصرى» و «محمد بن حسن بن ابراهيم كرخى» و غير اينها حديث شنيد و در همين روستا بود كه «شريف الدين ابوعبد الله محمد بن حسن» (25) معروف به «نعمت» از او خواست تا كتاب من لا بحضره الفقيه را بنگارد كه شرح آن را در بخش تأليفات او خواهيم آورد.

از آنجا عازم سرخس شد و آنگاه به سمرقند و فراعنه رفت. (26)

در پى سفر به گرگان نيز از «ابى الحسن محمد بن قاسم استر آبادى» استماع حديث كرده است. (27)

## مقام علمى

رفته رفته به مباركى دعاى حضرت ولى عصر (عج) بركت وجود شيخ صدوق فراگير شد و تمام دانشوران، زبان به مدح و ثناى او گشودند و در برابر عظمت و گسترگى دانش او خضوع كردند. پس از سفر به بغداد شهرت علمى او آنچنان دانشمندان آن ديار را تحت تأثير قرار داده بود كه تمام آنها را مجذوب خود كرد و از شعاع وجودى خود بهره مند ساخت.

شيخ صدوق را نمى توان تنها يك محدث يا فقيه يا اصولى ناميد بلكه با نظر به گوناگونى تأليفات او و سخنان عالمان دينى در حق وى، پى به دامنه دانش بيكران او خواهيم برد.

عمر رضا كحاله «از عالمان اهل سنت» در حق او نوشته است:

«محمد بن على بن الحسين... شيعى (ابو جعفر) مفسر، فقيه، اصولى، محدث حافظ، آشناى به رجال، ... (بوده است)» (28)

بيشترين فرصت و زحمت وى صرفه جمع آورى و تدوين و تبويب و نشر احاديث و نگارش كتب مختلف شد. و اين امر جز با تسلط او بر آن رشته هاى علمى تحقق نخواهد يافت.

تبويب و تدوين حديث با توجه به موقعيت زمانى «صدوق» و نبود يا كمبود امكانات نگارشى و تحقيقى در آن عصر، حاكى از تلاش طاقت فرساى او است. امروزه انجام چنين امر بزرگ با وجود امكانات زياد حتى از توان يك گروه علمى هم خارج است.

صدوق با كار ابتكارى خود در تنظيم آثار معصومين عليه‌السلام چشمه سارى را جارى ساخت كه نسلهاى آينده توانستند از جويبار روان و زلال نيازهاى علمى و دينى بشريت را مرتفع سازند.

## فقيه اماميه

برخى از كسانى كه زندگانى فقيهان را نگاشته اند «صدوق» را از قلم انداخته، و او را در زمره فقهاى نامدار شيعه نياورده اند! حال آنكه صدوق در بسيارى از كتابهاى خود از جمله كتاب معروف «من لا يحضره الفقيه» (يكى از كتابهاى چهارگانه اصلى شيعه) روايات را بر اساس مبانى فقهى خود تنظيم كرده و در مقدمه آن نيز نوشته است: «آنچه در اين كتاب آورده ام به آن فتوا مى دهم» (29) يعنى مطابق نظريات وى در احكام است همچنين كتاب معروف «المقنع» وى در شمار كتب اوليه فقهى عالم تشيع قرار دارد و كاملا جنبه فتوايى دارد و ساير فقها در قرون و اعصار پس از وى به همين كتاب به مثابه نظرهاى فقهى وى استناد كرده اند. بعلاوه بسيارى از رجال نويسان او را در زمره فقيهان آورده اند. (30) دانشمند كم نظير شيعه، شيخ طوسى عليه‌السلام در كتاب «الفهرست» اين گونه از صدوق ياد مى كند:«بزرگ ما و فقيه ما و آبروى شيعيان خراسان.... »

## صدوق در نگاه ديگران

بزرگى شخصيت آنچنان است كه دانشمندان معروف اسلامى - اعم از شيعه و سنى - هر جا به نام وى رسيده اند، زبان به مدح او گشود و او را به بزرگى ياد كرد و با لقبهاى بلند و عبارتهاى پر معنا نام برده اند. برخى از تعبيرها كه در كلام آن بزرگان مشاهده مى شود انسان را به تعجب والايى شخصيت وى دو چندان مى كند.

شيخ طوسى در كتاب «الفهرست» مى نويسد:

«... صدق، بزرگوار و حافظ احاديث، ناقد اخبار و نسب به رجال دانا بود. در بين دانشمندان قم شخصيتى به قدرت حافظه و زيادى دانش او يافت نشده است. » (31)

محمد بن ادريس نيز در كتاب «سرائر» آورده است:

«دانشمند بزرگوار و مورد اطمينان، متخصص اخبار، ناقد آثار، عالم به رجال و حافظ بزرگ حديث بود، او استاد پيشواى ما شيخ محمد بن نعمان است. (32)

نجاشى بن محمد معروف نوشته است.

«صدوق، بزرگ و فقيه ما، چهره معروف شيعيان در خراسان بود در سال 355 در سنين جوانى به بغداد سفر كرد و بزرگان آنجا در محضر او استفاده بردند. » (33)

سيد ابن طاووس نيز او را اين گونه توصيف كرده است:

«شيخ ابو جعفر محمد بن على بن بابويه، كسيكه دانش و درستكارى او مورد اتفاق و در گفتار مورد اطمينان كامل است. » (34)

و شيخ اسد الله شوشترى در كتاب «مقابس الانوار» آورده است:

«صدوق، رئيس محدثين، زنده كننده اساس دين، دارنده فضائل و مكارم او و برادرش به دعاى امام عسكرى و ولى عصر عليه‌السلام به دنيا آمده اند. » (35)

علامه مامقانى در كتاب شريف تنقيح المقام نگاشته است:

«محمد بن على بن بابويه، عموم مردم از فقاهت او و فقها از احاديث او بهره جسته اند و دانشمندان متخصص از او ياد كرده و بر او درود فرستاده اند. » (36)

مرحوم سيد حسن صدر نيز در معرفى وى مى نويسد:

«محمد بن على بن حسين، بيش از 300 كتاب تأليف كرده است همانند او در ميان دانشمندان اسلامى وجود ندارد. » (37)

اين توصيفها اختصاص به دانشمندان شيعه مذهب ندارد بلكه عالمان اهل سنت نيز زبان به مدح او گشوده اند كه در اين مختصر تنها به يك نمونه از آن اشاره مى كنيم.

خير الدين زركلى كه در كتاب معروف «الاعلام» مى نويسد:

«محمد بن على بن حسين، معروف به «شيخ صدوق» مانند او در بين علماى قم يافت نشده است. در رى اقامت داشت و در منطقه شرق و خراسان مقام والايى داشت در شهر رى بدرود حيات گفت و در همان جا به خاك سپرده شد و حدود 300 كتاب، تأليف كرده است. » (38)

## صداقت در گفتار و روايت

از مسائلى كه در علم رجال مطرح است و سبب پذيرش حديث محدثان خواهد بود تصريح دانشمندان اين رشته علمى به وثاقت و اطمينان و صداقت راوى است. اين در حالى است كه در كلام عالمان رجالى كمتر سخن از وثاقت شيخ صدوق به ميان آمده است مرحوم شيخ حر عاملى از محدثان شيخ و مؤ لف كتاب شريف وسائل الشيعه در اين باره مى نويسد:

«عالمان بزرگ رجال نويس، آن گونه ايشان را مورد ستايش قرار داده اند كه كمتر از توثيق نيست و آنگاه كه فردى چنان شهرت داشته باشد كه حال او بر هيچ كس پوشيده نباشد نيازى به توثيق ندارد عالمان دينى چنان اعتمادى بر شيخ داشتند كه تعبير به اينكه «ايشان مورد وثوق و اطمينان است» توهين به اوست. (39)

محقق بحرانى گويد:

«گروهى از اصحاب را ديدم كه مراسيل (40) صدوق را صحيح مى دانند و مى گويند مراسيل صدوق كمتر از مراسيل ابن ابى عمير نيست، از جمله آنها كه مراسيل او را صحيح مى دانند علامه در مختلف و شهيد در شرح ارشاد و سيد داماد در حواشى فقيه است. » (41)

علامه مامقانى (رجالى معروف) در تنقيح المقال مى نويسد:

«خدشه و تأمل در وثاقت و عدالت و بزرگى اين مرد، مانند تأمل در نور خورشيد فروزان است. حضرت حجت (عج) در حق وى فرموده است: ان الله سبحان ينفع به يعنى خداى سبحان بوسيله او به مردم بهره مى رساند و اين خود توثيق و تعديل اوست. (42)

برخى نيز روشنى وثاقت او را مانند وثاقت سلمان و ابوذر دانسته اند. (43)

## آثار صدوق

پرداختن به نوشته هاى صدوق خود كتاب مستقلى را مى طلبد و بجاست كه «كتاب نامه صدوق» نگارش بايد و نوشته هاى اين دانشمند گرانمايه و جامعه علمى و اسلامى شناسانده شود.

شيخ طوسى رحمة الله عليه در كتاب «الفهرست» نوشته است: وى (صدوق) نزديك به سيصد كتاب تأليف كرده است. » (44)

نجاشى در كتاب «رجال» خود كه بعد از فهرست شيخ نوشته شده، 198 كتاب صدوق را نام برده است. (45)

اين در حالى است كه اهميت صدوق به زيادى تأليفات وى نيست بلكه به سودمندى كار اوست نظم و تدوينى كه وى در احاديث معصومين عليه‌السلام به وجود آورده است تا عصر او سابقه نداشته و اين نيز حكايت از تسلط بسيار عمق وى بر روايات دارد.

در اين نوشته مختصر به معروفى اجمالى برخى از آثار صدوق مى پردازيم.

## كتاب من لايحضره الفقيه

مشهورترين و بزرگترين كتاب صدوق - پس از مدينه العلم - همين كتاب است كه يكى از«كتب اربعه» روايى شيعه به شمار مى رود.

اين كتاب در بردارنده نزديك به شش هزار حديث مى باشد كه بر اساس ‍ موضوعات مختلف فقهى تدوين شده است.

سبب نگارش اين كتاب حكايتى زيبا و شنيدنى دارد كه وى خود آن حكايت را در مقدمه كتاب آورده است.

ايشان در آنجا ضمن ذكر آن حكايت چنين نوشته:

«من نخواستم مانند ساير مصنفان رواياتى را كه در هر موضوع رسيده است ثبت كنم بلكه در اين كتاب رواياتى را آورده ام كه بر اساس آن فتوا مى دهم و آنها را صحيح مى دانم و معتقد به صحت آنها مى باشم و ميان من و پروردگار حجت است. »

مرحوم مامقانى به نقل از علامه طباطبايى (بحر العلوم» مى نويسد:

«برخى از اصحاب روايات كتاب «الفقيه» را بر ساير كتب اربعه به چند دليل ترجيح مى دادند:

برخوردارى مؤ لف از حافظه اى قوى كه سبب ضبط بهتر روايات مى باشد.

استوارى وى در نقل روايات.

متأخر بودن كتاب «من لايحضره الفقيه» از «كافى».

صدوق صحت انچه بر او در اين كتاب آورده خود ضمانت كرده است.

هدفش تنها نقل روايت نبوده بلكه به اظهار خود مطابق آنچه نقل كرده فتوا داده است. (46)

## كمال الدين و تمام النعمة

صدوق اين كتاب را در اواخر عمرش تأليف كرده است. در آن عصر از طرف فرقه اسماعيليه كه نفوذ بسيار داشتند و از سوى فرقه زيديه و طرفداران جعفر كذاب و پيروان زيادى از اهل تسنن ايرادهايى به فرقه اماميه وارد مى شد و آنان بدين وسيله اذهان مردم را مشوب مى كردند. از اين نظر شيخ صدوق - رضوان الله عليه - كتاب «كمال الدين» را تأليف كرد. او در اول اين كتاب اشكالات مخالفين را نقل مى كند و به آنها پاسخ مى دهد و به خوبى از عقيده اماميه دفاع كرده به طور تفضيل درباره قائم آل محمد (عج) بحث مى كند. (47)

با اينكه اين كتاب حدود 90 سال پس از غيبت كبراى حضرت ولى عصر (عج) نگاشته شده از مباحث آن معلوم مى شود در آن زمان كه هنوز مدت چندانى از اين مسأله نگذشته بود، عده اى از اهل كفر و نفاق نسبت به ماجراى غيبت ترديد كرده بر شيعيان خرده مى گرفتند. همچنانچه خود شيخ صدوق نيز بارها به اين نكته اشاره كرده است.

## معانى الاخبار

يكى از آثار ارزشمند صدوق كتاب معانى الاخبار حاوى رواياتى است كه موارد ابهام و مشكل احاديث و آيات قرآن را توضيح داده است.

## عيون اخبار الرضا عليه‌السلام

اين كتاب را براى صاحب بن عباد، وزير دانشمند و دين پرور آل بويه نگاشته و به وى اهدا كرده است و در آن، رواياتى كه از امام هشتم عليه‌السلام نقل شده گرد آمده است.

## خصال

اين كتاب كه در بردارنده نكات اخلاقى - علمى، تاريخى و فقهى و پندهاى درس آموز مى باشد بر اساس سلسله اعداد ترتيب يافته كه اين تدوين و تنظيم نيز بر زيبايى و شيوايى و ارزش كار وى در اين اثر افزوده است. او در هر باب رواياتى كه مطابق همان عدد نكته يا مطلبى را در برابر آورده است.

## امامى (مجالس)

مجموعه درسها و سخنرانيهاى شيخ صدوق در اين اثر گرد آمده است مطالب آن را شاگردان او تحرير كرده اند.

## علل الشرايع

اين كتاب، همچنانكه از نامش پيداست حاوى علتها و فلسفه احكام مى باشد، مؤ لف تمام احاديثى كه به علل و فلسفه احكام اشاره شده، در يك مجموعه به همين نام نگاشته است، و شايد اولين كتاب در موضوع خود مى باشد.

برخى ديگر از آثار وى بدين قرارند:

1 - ثواب الاعمال

2 - عقاب الاعمال

3 - المقنع

4 - الاوائل

5 - الاواخر

6 - المناهى

7 - التوحيد

8 - دعائم الاسلام

9- اثبات الوصية

10 - المصابيح

11 - التاريخ

12 - المواعظ

13 - التقيه

14 - الناسخ و المنسوخ

15 - الباطل العلو و التقصير

16 - السر المكتوم الى الوقت المعلوم

17 - مصباح المصلى

18 - مصادقة الاخوان

19 - الهدايه فى الاصول والفقه

20 - المواعظ و الحكم

21 - تعداد زيادى در فضيلت برخى اعمال و بعضى از ماهها

22 - تعداد زيادى رساله در موضوعات مختلف فقهى و غير آن

23 - چندين كتاب در فضايل پيامبر و امامان و برخى از اصحاب

24 - كتابهاى متعدد در بيان زهد پيامبر و امامان عليه‌السلام

25 - و چندين كتاب در پاسخ به سؤ الهاى مردمى.

## گوهر گمشده يا مدينة العلم

مهمترين كتاب شيخ صدوق كه خود نيز از آن ياد كرده و تا زمان پدر شيخ بهايى مورد استفاده عالمان مورد استفاده عالمان دينى بوده كتاب «كتاب العلم» است كه مفقود گشته است و با كمال تأسف به دست كار نرسيده است.

بنا به نوشته ابن شهر آشوب در كتاب معالم العلمأ كتاب مدينة العلم ده جلدى و من لا يحضره الفقيه چهار جلدى است و از اين نوشته معلوم مى شود كه مدينة العلوم بيش از دو برابر من لا يحضره الفقيه بوده است. (48)

شيخ طوسى، شيخ منتجب الدين و ديگران از اين كتاب به عنوان يكى از مهمترين تأليفات صدوق ياد كرده اند و بسيارى از بزرگان دين از كتاب مدينة العلوم روايت كرده اند. (49)

صاحب روضات الجنات مى نويسد:

«بعد از زمان علامه و شهدين، ديگر هيچ اثرى از كتاب مدينة العلم دين و شنيده نشده است ولى بنا به نوشته برخى ديگر، معتقدند اين كتاب تا عصر پدر شيخ بهايى نيز موجود بوده و ايشان نسخه اى از آن را داشته است. » (50)

شيخ حسين بن عبدالصمد حارثى (پدر شيخ بهأ الدين عاملى) در كتاب درايه اش نوشته است: «پايه ها و اصول معتبر حديث ما پنج كتاب است: كافى، مدينة العلم، من لا يحضره الفقيه، تهذيب و استبصار. »

عالمه مجلسى و پس از وى سيد محمد باقر جيلانى (سيد شفتى) تلاشها و اموال زيادى صرف يافتن اين كتاب كردند ولى اثرى از آن به دست نياوردند.

## شاگردان صدوق

شيخ صدوق به خوبى دريافته بود كه بهترين شيوه براى حفظ و حراست از سخنان پيشوايان دين كه در هر زمان ممكن است مورد تعرض و دستبرد خائنان قرار گيرد - علاوه بر حفظ و تدوين و نگارش آنها - انتقال به سينه دلسوخته گان آنها مكتب اهل بيت عليه‌السلام مى باشد. از همين رو هرگاه حديثى از كسى مى شنيد به ديگران مى آموخت و اين امر سبب شد تا كمتر عالمى در آن عصر باشد كه شيخ صدوق از او بهره نگرفته و كمتر طالب دانش كه او را عطايى از علوم وحى و عصمت نبخشيده باشد. در تمام شهرهايى وحى و عصمت نبخشيده باشد. در تمام شهرهايى كه او سفر كرده است جمع زيادى از دانشمندان از خرمن دانش او خوشه ها برگرفته و بهره هاى فراوان برده اند كه عدد شاگردان وى را متجاوز از صدها تن نوشته اند. از ميان شاگردان وى كه سرآمد همه آنهاست مى توان دانشمند بلند آوازه شيعه، محمد بن محمد به نعمان، معروف به «شيخ مفيد» را نام برد كه بحق برازنده اين لقب بود و بسيارى به دين ديانت كرد و آثار به جاى مانده از وى حكايت از وسعت معلومات او دارد.

بجز شيخ مفيد، از جمله شاگردان صدوق، مى توان اين بزرگان را نيز نام برد:

برادر وى، حسين بن على بن بابويه قمى

هارون بن موسى تلعكبرى

حسين بن محمد قمى (مؤ لف تاريخ قم)

على بن احمد بن عباس نجاشى

علم بن احمد بن عباس نجاشى

علم الهدى، سيد مرتضى

سيد ابوالبركات على بن حسين جوزى حسينى حلى

## غروب خورشيد

شيخ صدوق رحمة الله عليه سرانجام پس از عمرى تلاش و تحقيق در سنگر علم و فرهنگ اسلامى، در سال 381. ق در 75 سالگى دعوت پروردگار خويش را لبيك گفت و در جوار رحمت بى منتهاى او جاى گرفت. وفات او در شهر «رى» اتفاق افتاد و با اين حادثه عظيم و تأسف بار، غبار غم و سراسر عالم تشيع را فرا گرفت و عاشقان مكتب اهل بيت عليه‌السلام در ميان اندوه و اشك، پيكر، پيكر مطهر وى را تشيع كردند و در نزديكى مرقد حضرت عبدالعظيم حسنى «در شهر رى» به خاك سپردند. آن محل اكنون نيز با نام «ابن بابويه» زيارتگاه مسلمانان است. گرچه در طول تاريخ همواره آرامگاه مورد احترام شيعيان بوده ولى با حادثه اى كه در حدود يكصد و هشتاد و پنج سال پيش اتفاق افتاد، عظمت و اعتبار صدوق در نزد زائران حرمش بيشتر معلوم شد و ارادت آنان نسبت به وى دو چندان گشت ؛ كه شرح آن واقعه مطابق نقل روضات الجنات ديگر كتب تاريخى بدين گونه است.

«در سال هجرى قمرى، باران زيادى باريد كه بر اثر آن اطراف مزار شريف شيخ صدوق فروكش كرد و شكافى در كنار آن پديد آمد. مؤ منان در پى اصلاح بر آمدند. هنگام خاكبردارى به سردابى كه جسد شيخ در آن مدفون بود، رسيدند. وقتى كه به سرداب وارد شدند، جسد را سالم يافتند. آثار رنگ حنا هنوز بر ناخنهاى وى باقى بود، آثار رنگ حنا هنوز بر ناخنهاى وى باقى بود، اين خبر در سطح تهران پيچيد تا آنكه سلطان وقت « فتحعلى شاه قاجار» نيز از آن مطلع گشت. دستور داد تا سرداب را نپوشانند كه خواهان در محل حاضر شدند. جمعى از علما و سران مشاهده كردند. سپس دستور دادند تا سرداب را بپوشانند و بناى ساخته شده و بر قبر را تجدد كردند. (51)

صاحب كتاب «روضات الجنات» اين حكايت را از برخى كسانى كه جسد را ديده و شاهد اين ماجرا بوده اند، شنيده و نقل كرده است.

خدايش رحمت كند و در بهترين جايگاه بهشت جاى دهد.

و الحمد لله اولا و آخرا

# صاحب بن عباد متوفاى 385 ق.

وزير دين پرور

سعيد بابايى

## از ولادت تا عرصه سياست

ابوالقاسم اسماعيل بن عباد فرزند عباس ملقب به صاحب و مشهور به صاحب بن عباد به سال 326 ق. در اصفهان ديده به جهان گشود. (52)

پدر و اجداد صاحب از بزرگان و سرشناسان اصفهان بوده و مرتبه وزارت داشتند. و عباس رسيده بود كه مردم او را «شيخ امين» مى گفتند.

پدر صاحب و همسرش نهايت كوشش خود را در تربيت فرزند خود به كار بستند. اولين استاد صاحب پدرش «عباد» بود كه علاوه بر ايفاى پدرى استادى مهربان و دلسوز براى وى به حساب مى آمد. «صاحب» پس از فراگيرى مقدمات به تحصيل فقه، حديث، تفسير، كلام و ديگر علوم رايج پرداخت.

پس از چندى كه او را از اساتيد و بزرگان اصفهان بى نياز ديد به «رى» كه از مراكز علم و ادب آن زمان بود مهاجرت كرد و در آن شهر به حلقه درس ‍ «ابن عميد» وزير دانشمند و شهير آل بويه پيوست و ابن عميد توانايى «صاحب» در انشاى متون ادبى را مشاهده كرد. و او را از نويسندگانى مقام وزارت قرار داد. كاردانى و توانايى صاحب در انجام اين وزارت قرار داد. كاردانى و توانايى صاحب در انجام اين امور، راه پيشرفت را بر او هموار ساخت تا آنجا كه چون ركن الدوله، فرزندش مؤ يدالدوله را به مقام دبيرى او و نويسندگى وى به زادگاهش اصفهان بازگشت. (53)

## نگاهى به آل بويه

اين خاندان شيعى از منطقه شمال ايران برخاستند و در برهه اى از تاريخ اين كشور (320)بر مناطق وسيعى از ايران حمرانى مى كردند.

در عصر آل بويه بسيارى از محدوديتها و سختيهايى كه شيعيان گرفتار آن بودند از ميان رفت، شهادت به ولايت حضرت على عليه‌السلام در اذان و بزرگداشت حادثه كربلا و شهيدان آنان و علنى كردن ديگر شعارها و مراسم مذهبى شيعيان، از خدمات اين خاندان به اسلام است.

معزالدوله - از پادشاهان آل بويه - مذهب شيعه را در عراق ترويج نمود. به فرمان وى در دهه اول محرم بازارهاى بغداد تعطيل شده و مردم با لباس ‍ سياه به عزادارى مى پرداختند.

بزرگداشت عيد غدير و برپايى جشن هاى باشكوه به مناسبت ميلاد ائمه معصومين عليهم السلام و تبليغ و نقل فضيلتهاى امامان شيعه عليهم از خدمات اين خاندان است. تجديد بناى مرقد مظهر حضرت على عليه‌السلام و امام حسين عليه‌السلام و نيز ساختن گنبد و بارگاه بر مقبره آنان، در شمار فعاليتهاى آل بويه است.

در سال 347 ق. صاحب به همراه مؤ يد الدوله و وزيرش ابوعلى بن ابوالفضل كاشانى به بغداد رفت. او در اين شهر كه مهترين پايگاه علوم اسلامى در آن عهد بود به حضور اساتيد و بزرگان مشهور شتافت. وى در مدت توقف كوتاه خود در بغداد به محضر مردانى چون سيرافى، قاضى ابوالسائب، ابوبكر احمد بن كامل، مهلبى وزير خليفه، ابوبكر زكريا محيى بن علوى و بسيارى ديگر شتافت و بهره هاى فروان از آنها برد (54)

در سال 366 ق. مؤ يد الدوله، حاكم اصفهان صاحب را كه 13 سال نويسندگى او را بر عهده داشت، به وزارت برگزيده، صاحب در دوران اقامت در اصفهان بساط علم و ادب را در آن شهر گسترانيد و به نشر و ترويج فضل و دانش فضل و دانش و تشويق دانشمندان و فرزانگان پرداخت. رفته رفته نام او به دانش پرورى اشتهار يافت و سخنوران و اديبان و نويسندگان بسيارى به محضر او شتافتند و در اصفهان اقامت گزيدند.

در دوران اقامت صاحب در اصفهان بزرگان علم و ادب بسيارى از اين شهر برخاستند. اين افراد عبارت بودند از: ابوعلى مرزوقى اديب مشهور، حلاج ابومنصور اصفهانى از شاگردان ابوعلى فارسى، ابوعبدالله خطيب اسكافى، ابن فورك اصفهانى، محدث و مورخ مشهور ابونعيم حافظ اصفهانى، محدث معروف و برخى ديگر.

او در اصفهان به اعتقاد استوار تشيع اشتهار داشت و عقيده و مذهب خود را نيز ترويج مى كرد. در اين راه سعى وافر مبذول مى داشت. او با فقها و دانشمندان در مسائل اعتقادى مناظره مى كرد و در بيشتر موارد بر آنان غالب مى آمد. در مجالس درس او در اصفهان شاگردان فروانى حاضر مى شدند. ابوالندى محمد بن احمد از ادباى مشهورى است كه در يكى از جلسات املاى صاحب حاضر شده و با وى مناظره كرده است. (55)

پس از مرگ ركن الدولة در سال 366 ق. مؤ يد الدولة فرزند او ولايت رى و اصفهان را عهده دار شد. او پس از مدتى وزير پدرش ابوالفتح فرزند «ابن عميد» را كه جوانى كم تجربه ولى مغرور بود عزل و صاحب بن عباد را به وزارت انتخاب كرد. مؤ يدالدولة كه به فضايل و نيكيهاى صاحب و تجارب او آگاهى كامل داشت و تواناييهاى وى را در كشور دارى و اداره امور مشاهده كرده بود پس از تفويض مقام وزارت به او اختيارات كامل به وى عطا كرد به گونه اى كه صاحب مى توانست در اموال خزانه به هر نحو كه شايسته مى دانست تصرف كند و در همه مسائل راى خويش را به كار بندد. صاحب نيز در گسترش عدل و آيين هاى نيكو، آباد ساختن كشور، رفاه مردم، رونق اقتصادى و ترويج دانش و هنر كوشش بسيار كرد و حوزه علمى و ادبى خود را در رى نيز همانند «اصفهان» برقرار ساخت. (56)

صاحب در سال 370 ق. نزاع ميان مويدالدولة و عضدالدولة را كه از بغداد به همدان لشكر كشيده بود با درايت خود پايان داد و بين آن دو صلح و صفا برقرار كرد. همچنين تدبير و كياست صاحب موجب گشت كه لشكريان عضدالدولة و مؤ يدالدولة بر سپاهيان خراسان و لشكر قابوس بن وشمگير پيروز شوند. اين پيروزى كه در سال 371 ق. رخ داد. پس از وفات مويدالدولة، با تدبير صاحب و پافشارى او حكومت رى و مناطق تحت نفوذ آن به فخر الدولة رسيد. عظمت و شان والاى صاحب در دوران فخر به نهايت رسيد. او كه همچنان تصدى وزارت را بر عهده داشت در اين دوران آزادى عمل بيشترى يافت. ابهت و حشمت صاحب در اين زمان بدان اندازه بود كه فخرالدولة نيز به احتياط با او برخورد كرده، چندان جرات مزاح با او را نداشت.

در دوران حكومت فخرالدولة، صاحب با پيگيرى فراوان توانست خلفت حكومتى و القاب و پرچم خليفه عباسى را به دست آورد. او همچنين توانست مناطق زيادى را فتح كند و به سرزمينهاى تحت نفوذ فخرالدولة بيفزايد و فتنه هايى را كه در طبرستان ايجاد شده بود فرو نشاند.

## مذهب صاحب

بسيارى از بزرگان به تشيع و برخى به دوازده امامى بودن او تصريح كرده اند. سيد بن طاووس، شيخ صدوق، علامه مجلسى، شيخ حر عاملى، شيخ بهايى، شيخ آقا بزرگ طهرانى، شيخ عباس قمى، علامه امينى و بسيارى ديگر از اين جمله اند. جز تصريح بزرگان، دقت در اشعارى كه از صاحب باقى مانده و شور و شوق او به ولايت و دوستى ائمه معصومين عليه‌السلام بهترين شاهد بر اين شخصيت بزرگ است (57) به نمونه ذيل دقت كنيد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابا حسن لو كان حبك مدخلى |  | جهنم، ان الفوز عند جحيمها |
| فكيف يخاف النار من هو مؤ من |  | بأن اميرالمؤ منين قسيمها |

- ابا حسن اى امام همام اگر دوستى تو مرا به دوزخ وارد سازد همانا كه آتش ‍ جحيم رستگارى مرا در پى خواهد داشت.

- آنكس كه تو را تقسيم كننده بهشت و دوزخ داند چگونه از آتش آن هراسى دارد؟

## اخلاق و سيره صاحب

تحقيق در احوال و آثار بزرگان و نوابغ علم و ادب و بررسى سجايا و ملكات اخلاقى آنها، نقش بسزايى در شناساندن آنان ايفا مى كند.

بررسى كتب و مدارك مربوط به احوال و شرح زندگى صاحب نشانگر آن است كه وى از مجلسى نيكو بهره داشته و به پشتوانه اخلاق پسنديده خود بزرگان علم و ادب و عموم مردم را شيفته خود نموده بود.

كرم و جوانمردى از بارزترين صفات اخلاقى صاحب مى باشد و حكايات بسيار در اين باره از وى نقل شده است. او از تواضع و فروتنى نيز بهره فراوان داشت و به ويژه سادات و دانشمندان را گرامى مى داشت. صاحب ضمن برخوردارى از تواضع و فروتنى از جلالت قدر و بزرگى نيز بهره برده بود. عفو و اغماض، فراست، شجاعت و بسيارى ديگر از محاسن اخلاقى را مى توان در صاحب يافت. (58)

## سياست و روش كشوردارى

هنگامى كه صاحب به مقام وزارت رسيد در صدد اصلاح امور بر آمد و در اولين گام، بدعتهاى ناپسند و رسوم ظالمانه را برانداخت.

او در اجراى عدالت و رفع ستم از مردم بسيار كوشا بود. وى همچنين آباد ساختن شهرها، مرمت و بازسازى ويرانيها و بناى آثار نيك را نيز مورد عنايت قرار مى داد؛ كه مى توان از رونق يافتن شهرهاى قزوين، قم و اصفهان ياد كرد. صاحب به شهر قم كه در آن زمان پايگاه اصلى شيعيان بود توجه ويژه داشت. نويسنده تاريخ قم كه اين كتاب را به صاحب هديه كرده است مى گويد: «نزد صاحب چيزى گزيده تر از تصنيفى در اخبار شهر قم اهل آن نيافتم. » (59)

صاحب در دوران. وزارت خود اقتصاد كشور مردم را رونق بخشيد و دارايى خزانه دولت را به مرتبه اى عالى رساند. او به ورزش نيز توجه بسيار داشت و ورزشكاران را مورد تشويق خود قرار مى داد. كارهاى ديوان را جز به اهل فضل و دانش نمى سپرد. و هر زمان آگاه مى شد كه فردى شايسته و كاردان بيكار مى باشد يك شغل از كسانى را كه چند شغل داشتند، مى گرفت و به او واگذار مى كرد. (60)

## علم آموزى و دانش گسترى صاحب

صاحب بن عباد در محيطى شيفته علم و ادب پاى به جهان گذارد و تا آخرين لحظات حيات دمى از علم آموزى دانش گسترى غفلت نورزيد. صاحب كوشش در آموختن، محدود به زمان معين نبود به گونه اى كه حتى پس از رسيدن به مقام وزارت نيز كسب علم و معرفت را فراموش نكرد. او چه در ايام اقامت در شهرهاى اصفهان، بغداد و رى و چه مسافرت هميشه با برخى از دانشمندان بزرگان علم همراه بود و حتى در مأموريتهاى نظامى نيز مجلس بحث و گفتگو مى داد.

فراهم آوردن زمينه هاى گسترش علم در ميان عموم مردم از سياستهاى مهم صاحب در دوران وزارت بود. او در پى اين مهم دانشمندانى را از بغداد به اصفهان و رى فرا خواند. صاحب مى دانست كه آباد شدن كشور و رونق اقتصاد در نخستين مرحله متوقف بر آن است كه مردم از زنجير جهل و نادانى رهيده، روشنايى دانش و فضيلت را درك كنند.

صاحب به تأليفات اهل قلم عنايت توجه ويژه داشت هرگاه از تأليفات كتابى جديد آگاهى مى يافت با سعى و كوشش فراوان نسخه اى از آن فراهم مى كرد و براى مطالعه در كتابخانه خويش قرار مى داد. او در نتيجه تلاش ‍ فراوان توانست كتابخانه اى عظيم و كم نظير تشكيل دهد. كتابخانه صاحب، بيشتر آثار و تأليفات علمى آن دوران را در برداشت و دانشوران و نويسندگان متعدد را آن گنجينه ارزشمند استفاده مى بردند. «مقدسى» جغرافى دان پر آوازه و مشهور قرن چهارم، يكى از كسانى است كه به تصريح خودش استفاده فراوان و بهره بسيار از كتابخانه بزرگ صاحب برده است. فهرست نام كتابهاى موجود در كتابخانه مذكور حاوى ده جلد و براى كتابها به تعدادى زياد شتر نياز بود. به گفته برخى مدارك ميزان كتابهاى موجود در قرن دهم ميلادى مقارن بوده است برابر مجموع كتابهاى موجود در كتابخانه هاى اروپا برآورده شده است.

صاحب مقام بزرگان دين و علم و ادب را گرامى مى داشت و از احترام به آنان كوچك ترين مضايقه اى نمى كرد. برخى از بزرگان به خدمتش حاضر شده، و در شمارش همراهان او در مى آمدند و برخى ديگر با نامه نگارى به وى اظهار ارادت مى كردند؛ همانند صابى نويسنده مشهور آن دوران. سيد رضى نيز قصيده هايى در بغداد سروده و صاحب را مدح گفته است.

ابن عباد هر سال پنج هزار دينار به بغداد مى فرستاد تا بين فقها و اديبان آن ديار تقسيم گردد.

برخى از دانشمندان و اديبان ملازم صاحب بدين قرار بودند:

1 - ابوالقاسم زعفرانى 2 - ابوالقاسم بن أبى العلأ 3 - ابوالعباس ضبى 4 - ابوسعيد رستمى 5 - ابودلف خزرجى 6 - ابومحمدخان اصفهانى 7 - بديع الزمان همدانى و بسيارى ديگر (61) ياقوت در معجم الأدبأ مى گويد: صاحب بن عباد از پانصد شاعر صاحب ديوان مدح گفتند و از صاحب نقل شده كه گفته است مرا به صد هزار بيت فارسى و عربى مدح گفته اند.

او دانشمندان و بزرگان مكه و مدينه را نيز مورد الطاف خود قرار مى داد و هر سال با كاروان حجاج براى هر يك به فراخور شأنش هدايايى مى فرستاد.

حكايت و وقايع متعدد از روابط نيك صاحب بن عباد و بزرگان معاصرش ‍ در مدارك و مآخذ نقل شده كه حاكى از بزرگوارى و ستايش معاصران او نسبت به صاحب بن عباد مى باشد. در يكى از اين وقايع هلال بن هارون صايى حرانى نويسنده نامى عصر خود كه نزديك به نود سال در خدمت خلفا و وزرا متصدى ديوان رسائل بود و شعراى عراق او را همچون رؤ سا مدح مى گفتند، در نامه اى كه خطاب به صاحب نوشته است مى گويد: «هنگامى كه صحيفه اى را در دستان آورنده آن گذارم، بر آن نامه بوسه زدم زيرا مى دانستم كه پس از وصول، چشمان مبارك تو بر آن خواهد افتاد. »

مطالبى نيز در توصيف اهميت جلسات صاحب با ادبا بزرگان مى گويد:

«در اين گونه مجالس ثمرات عقول و افكار و ذوقهاى مختلف بر صاحب عرضه مى شد و از نتايج اين اجتماعات بود كه سخن صاحب در فصاحت و بلاغت به مرز سحر رسيد و داخل در حد اعجاز گرديد و نظم نثرش چون خورشيد در همه آفاق پرتو افكن شد و شرق غرب را فرا گرفت. » (62)

## الف - مقام علمى صاحب

پشتكار و شوق به يادگيرى علوم فنون رايج در آن عصر، او را به فراگيرى معارف گوناگون واداشت به گونه اى كه در بسيارى از علوم صاحبنظر گرديد.

صاحب در دانشهاى چون علوم قرآن و تفسير حديث، كلام، لغت، نحو، عروض، نقد ادبى، تاريخ و طب تسلط تبحر داشت. (63)

تأليفات

آثار متعددى در زمينه علوم فوق از صاحب باقى مانده كه بدين شرح است:

1 - كتاب الادبانه (در علم كلام) 2 - الاقناع (در كلام عروض) 3 - الامثال السائره (در علوم ادبى) 4 - التذكرة (در كلام و اصول دين) 5- ديوان اشعار 6 - رسائل صاحب (مباحث اخلاقى، اعتقادى و اجتماعى) 7 - رساله اى در فضايل حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام 8 - رساله اى در علم طب 9- عنوان المعارف 10 - الفراق بين الضاد و الظأ 12 - المحيط (در علم لغت) 13 - المنظومة الفريدة.

مؤ لفاتى كه تمامى آنها در دست نيست عبارت اند از: 14 - الأنوار 15 - الروزنامجة 20 - الامامة 21 - تاريخ الملك و اختلاف الدول 24 - الحجر 25 - الزيدية 26 - الشواهد 27 - الفصول المهذبة للقول 28 - القضأ و القدر 29 - الوزرأ 30 - الوقف و الابتدأ 31 - الكافى فى الترسل و برخى ديگر. (64)

## ب - اساتيد صاحب

از مشخصات تمامى اساتيد صاحب اطلاع دقيق در دسترس نيست. رخى از اساتيد مهم وى عبارت اند از: 1 - عباد (پدر او) 2 - ابن عميد 3 - ابن فارس 4 - ابوالفضل عباس بن محمد نحوى مشهور به صدام 5 - ابوسعيد حسن بن عبدالله سيرافى 6 - ابوبكر محمد بن يعقوب -7 قاضى ابوبكر احمد بن كامل 8 - ابوزكريا يحيى بن عدى 9 - ابوعمر صباغ (65)

## شاگردان صاحب

اسامى برخى از شاگردان او بدين شرح است:

1 - شيخ عبدالقاهر جرجانى 2 -ابوبكر بن مقرى 3 - قاضى ابوطيب طبرى 4 - ابوالفضل محمد بن ابراهيم نسوى شافعى 5 - ابوبكر على ذكوانى. (66)

## ج - كتابهايى كه به نام صاحب نوشته شده و به او هديه گرديد.

1 - عيون اخبار الرضا عليه‌السلام: از شيخ جليل و فقيه عالى مقام صدوق رحمه الله عليه

2 - كتاب رجال، از حسين بن على بن بابويه برادر شيخ صدوق

3 - تاريخ قم، از حسن بن محمد قمى

4 - لطايف المعارف، از ثعالبى (اديب مشهور)

5 - الصاحبى، از ابن فارس

6 - تهذيب، از قاضى عبدالعزيز جرجانى

7 - الحجر، از ابوجعفر احمد بن أبى سليمان. (67)

## سروده هاى صاحب

صاحب در تمامى ابواب و فنون شعر از قبيل مدح، رثأ، هذل، مواعظ و غيره اشعارى سروده و در هر فن قدرت طبع خود را با آوردن معانى نو و مضامين تازه و دقيق آشكار ساخته است. او اشعار متعددى در وصف ائمه و امام على عليه‌السلام و در بيان مقام والاى آنان سروده است. صاحب در مدح اميرالمؤ منين عليه‌السلام 27 قصيده سروده كه در هر يك از قصيده ها يكى از حروف به كار نرفته است. (صنعت حذف) قصيده بيست و هشتم كه از حرف و او خالى بود ناتمام ماند. ابن شهر آشوب در معالم العلمأ صاحب را در شمار شعراى شيعى آورده و اشعارى از وى نقل كرده و او را از شعرايى دانسته كه در بيان تشيع و علاقه خود به خاندان اهل بيت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله بى پروا بوده اند.

برخى از سروده هاى او از اين قرار است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حب على بن ابيطالب |  | هوالذى يهدى الى الجنه |
| ان كان تفضيلى له بدعة |  | فلعنة الله على السنة |

- دوستى على بن ابيطالب عليه‌السلام كه راهبر همگان به سوى بهشت است.

- اگر ترجيح او بر صحابه، بدعت به شمار مى آيد و خلافت سنت است پس نفرين خداى بر سنت باد.

و نيز مى سرايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناصب قال لى: معاوية خا |  | لك خير الاعمال و الاخوال |
| فهو خال للمؤ منين جميعا |  | قلت خال لكن من الخير خال |

- بدكيشى به من گفت: معاويه دايى تو است، بهترين عموها و دايى ها.

- و ادامه داد كه در واقع معاويه خالوى همه مؤ منان است!گفتم آرى او «خال) مى باشد ولى بدين معنا كه خالى از خير است. (68)

## نثر صاحب

صاحب در فن نويسندگى و كتاب نيز مهارتى عجيب داشت و در اين زمينه خود دارنده سبك و روش بود. ثعالبى منشأت صاحب را از حيث زيبايى لفظ و معنى به سرحد سحر و اعجاز نزديك مى دانست. صاحب نوشته هاى

خود را به آيات قرآن، امثال و پندها و كلمات و اشعار شعراى مشهور مزين مى ساخت. جمله ايها القاضى بقم قد غزلناك فقهم (69)

اى قاضى شهر قم، همانا تو را از قضاوت بركنار نموده ايم، پس از جاى خود برخيز، از جمله هاى ادبى مشهور صاحب است. توقيعات (70) متعدد صاحب نيز از ديگر نشانه هاى فصاحت و بلاغت و مهارت او در فنون ادبى مى باشد.

## صاحب و زبان فارسى

برخى گمان مى كنند صاحب با ترجيح ادبيات عرب بر ادبيات فارسى تعصب به خرج مى داده است و حال آنكه بررسى احوال او اين باور را تكذيب مى كند. بهترين شاهد و دليل ما، ارتباط صاحب با شعراى پارسى گويى همچون منطقى «بندار رازى» غضائرى و جنيدى و احترام ويژه صاحب در تكريم آنان مى باشد.

تحقيق و تأمل در آنچه مدارك گفته اند نشان مى دهد كه صاحب هيچ گاه با زبان فارسى و فارسى زبانان مخالف نبوده است، بلكه وى با نژادپرستى و كفر و بازگشت به مجوسيت كه به بهانه دفاع از زبان فارسى انجام مى شد، دشمنى مى ورزيد. او از ترويج و توسعه مجوسيت نگران بود، بويژه كه در دولت آل بويه برخى بزرگان ديالمه بر كيش زردشتى باقى بودند و در منصبهاى مهم قرار داشتند و صاحب به دليل پاى بندى به دين و مذهب خود از آنها دلگير بود. از همين روگاهى در بيان دلتنگى از آنها سخن مى گفت و نمى توان اين موضع گيرى را مخالفت با زبان فارسى شمرد. (71)

## غروب خورشيد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا تو اى ماه زير خاك شدى |  | خاك را بر سپهر فضل آمد |

صاحب در اواخر عمر خويش، ناخوش و رنجور گشت و در بستر هم از مسائل كشور غافل نبود و از كشور بااطلاع مى شد. مردم در ايام بيمارى به عيادت او رفته، براى بهبودى اش روزى دوبار مقابل سراى او به درگاه خداوند دعا مى كردند. ولى صاحب كه از زندان تن به تنگ آمده، مشتاق لقاى پروردگار خود بود سرانجام در شب جمعه 24 صفر سال 385 ق. جان به پروردگار خويش تسليم كرد و روح متعالى به سراى باقى شتافت. بامدادان مردم رى از ارتحال وزير باوفاى ديار خويش با خبر شدند. تمامى بازارهاى شهر بسته گرديد و خبر شدند. تمامى بازارهاى شهر بسته گرديد و دروازه هاى رى به هم آمد. جمعيتى انبوه در تشييع پيكر صاحب گرد آمدند. ابوالعباس ضبى از دانشمندان رى كه شاگرد صاحب بود. بر پيكر استاد نماز خواند. فخرالدولة و سران سپاه در حالى كه جامعه سياه بر تن داشتند در مراسم عزاى آن وزير دانشمند، شركت داشتند مدتى تابوت صاحب در خانه اش در رى نهاده شد و سرانجام با شكوه انتقال داده و در زادگاهش به خاك سپرده شد. از آن پس مقبره صاحب زيارت گاه خاص و عام گرديد و همه ساله افراد زيادى از شيفتگان اهل بيت عليه‌السلام مقبره صاحب را زيارت حاجات خود را در جوار مرقد او از طلب مى كنند ( مرقدش در ميدان طوقچى، جنب مزار آيت الله طيب واقع است.)

خبر ارتحال وزير دانشور و دين پرور شيعه به سرعت در تمامى مراكز مهم جهان همچون بغداد و اصفهان انتشار يافت. دلسوختگان و آنان كه از عمق فاجعه خبر داشتند آلام درونى و اندوه قلبى خويش را در شعارى بر زبان آورده، مراثى جانسوزى در رثاى اين شخصيت گرانقدر اسلام كه معاصر صاحب بود 112 بيت در رثاى صاحب از خود به يادگار گذاشت و ابوالفتح عثمان بن جنى شرحى بر آن ابيات در يك جلد تأليف نمود.

در عظمت شخصيت صاحب بن عباد همين بس كه علامه در شأن او مى فرمايد: او از كسانى است كه شرح حال نويس هر اندازه اديب و سخندان باشد از بيان فضايل و مكارم او ناتوان بوده، زبانش در كلام مى خشكد.

والسلام

# سيد رضى متوفاى 406 ق.

بر ساحل نهج البلاغه

محمد ابراهيم نژاد

## ستاره اى از افق بغداد

هنوز يك قرن از غيبت خورشيد پر فروغ آسمان امامت - حضرت مهدى (عج) - نگذشته بود كه ستاره اى از افق بغداد درخشيدن گرفت و نور اميدى بر دل عاشقان و منتظران نشاند.

او به سال 395 ق. (72) در محله شيعه نشين كرخ بغداد، در خانه اى كه از گلهاى عطر آگين ايمان و اخلاص و روشنايى علم و عمل آذين بندى شده بود، ديده به جهان گشود و نام زيباى «محمد» به خود گرفت. محمد كه بعدها به «شريف رضى» و «سيد رضى » شهرت يافت از خاندانى برخاست كه همه از بزرگان دين و عالمان و عابدان و زاهدان و پرهيزكاران كم مانند و روزگار بودند.

پدر و مادر سيد رضى هر دو از سادات علوى و از نوادگان سرور آزادگان حسين بن على عليه‌السلام بودند. نسب وى از جانب پدر با پنج واسطه به امام هفتم مى رسد. (73) از اين رو گاهى شريف رضى را«رضوى» مى خوانند. و از طرف مادر نسب وى با شش رابطه مى خوانند و از طرف مادر نسب وى با شش رابطه به امام زين العابدين عليه‌السلام مى رسد. (74)

در جلالت و عظمت شأن فاطمه مادر شأن فاطمه مادر رسيد رضى همين بس كه مى گويند: شيخ مفيد رحمة الله كتاب «كتاب النسأ» را براى او نوشته و در مقدمه كتاب از او به بانويى محترم و فاطمه ياد كرده است. (75)

## خواب سرنوشت ساز

قرن چهارم پنجم ق. براى بغداد دوران طلايى به حساب مى آيد. زيرا در آن موقع از نظر علم و ادب، بغداد به اوج شهرت و عظمت خود رسيده بود و وجود ستارگان درخشان آسمان پرفروغ علم و معرفت، تشنگان فضيلت را به ضيافت كوثر دعوت مى كرد. از جمله آنان دانشمندان فرزانه و فقيه يگانه محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شيخ مفيد بود كه در آن ديار حوزه درسى برپا كرد و به پرورش استعداد پرداخت و روز به روز بر رونق آن افزوده مى شد.

روزى همچون گذشته شيخ بزرگوار و عصاره تقوا، به منظور تدريس قدم بر «مسجد براثا» گذاشت و درس را شروع كرد. چند لحظه اى از شروع درس ‍ نگذشته بود كه ناگهان نفسهاى گرم استاد در پشت قفس برخاست...: سلام عليكم، بفرمائيد!

طلبه ها به پشت سر برگشتند و در مقابل ديدگان زده خود بانوى محترمى را ديدند كه دست دو فرزند كوچك را گرفته بود. بانوى پاكدامن در كمال متانت رو به شيخ كرد و گفت: اى شيخ! اينان دو فرزند «سيد مرتضى» و «سيد رضى» هستند، به خدمت شما آورده ام تا فقه به آنان بياموزى.

با شنيدن اين كلام شيخ شروع به گريستن كرد و...

حاضران در وادى حيرت پى علت مى گشتند تا اينكه كلمه «شگفتا»ى استاد آنها را متوجه خود ساخت. شيخ با چشمانى اشك آلود گفت: «حالا حقيقت برايم آفتابى شد و رؤ ياى شگفتم تعبير گرديد. »

و بعد در دوران حيرت پى بحث به استراحت پرداخته بودم خواب ديدم در همين مسجد نشسته ام و مشغول تدريس هستم. در خواب بى بى دو عالم، فاطمه زهرا عليه‌السلام را ديدم كه دست دو فرزندش امام حسن و امام حسين عليه‌السلام را گرفته بود و رو به من فرمودند: اى شيخ! دو فرزندم حسن و حسين را پيش آوردم تا فقه فقه شان بياموزى.

هنوز حلاوت حضورشان رامى چشيدم كه از عالم خواب بيدار شدم و در درياى تفكر فرو رفتم خدايا! من كجا و استادى دو امام معصوم كجا؟! با اين افكار به مسجد آمدم تا اينكه اين سلالهب ء زهراى اطهر عليه‌السلام با دو غنچه از گلستان محمدى از در مسجد وارد شدند و من به تعبير رؤ ياى خود رسيدم.

از همه روز شيخ مفيد و تربيت سيد مرتضى و سيد رضى را به عهده گرفت و در پرورش آنان نهايت سعى و تلاش خود را به عمل آورد. (76)

## دلباخته علم و معرفت

سيد رضى از همان اوايل كودكى با اشتياق فراوان به تحصيل و فراگيرى علوم رو آورد. وى علاوه بر جديت و پشتكارى برخوردار بود كه پيشرفت علمى و ادبى او را سرعت مى بخشيد. در حقيقت در قرن چهارم تا حدودى از بين رفته بود. از اين رو در دو فرقه بزرگ و نيرومند تشيع و تسنن در جوى مسالمت آميز زندگى مى كردند و روح تفاهم و هبستگى باعث شده بود كه دانشمندان هر دو فرقه به طور آزاد به ارائه افكار و اشاعه مذهب بپردازند. سيد رضى از اين فرصت استثنايى بهره هاى فراوان برد و علوم مختلف مانند قرائت قرآن، صرف و نحو، حديث، كلام، بلاغت فقه، اصول تفسير و فنون شعر و غيره را بياموخت تا اينكه در بيست سالگى از تحصيل بى نياز گشت و خود در صف استادان و محققان نامدار قرار گرفت.

عدهاى از دانشمندان نام آورى كه سيد رضى نزد آنان به كسب دانش ‍ پرداخته عبارت اند از:

1 - ابو اسحاق ابراهيم بن احمد طبرى (متوفى 393 ق.) فقيه و اديب و نويسنده زبر دست كه سيد رضى قرآن را در دوران كودكى نزد وى آموخت.

2 - ابوعلى فارسى (متوفى 377 ق.) نام آور دانش و ادب و پيشواى علم نحو در عصر خود.

3 - ابوسعيد سيرافى (متوفى 368 ق) دانشمند بزرگ و نحوى كه مسند قضاوت بغداد را به عهده داشت.

4 - قاضى عبدالجبار بغدادى، متخصص علم حديث و ادبيات.

5 - عبد الرحيم بن نباته (متوفى 374 ق.) از خطباى بلند آوازه و نامدار شيعه، مشهور به خطيب مصرى. سيد رضى مقدارى از فنون شعر را از وى آموخت.

6 - ابومحمد عبدالله بن محمد اسدى اكفافى (متوفاى 405 ق.) عالم فاضل و پرهيزكار و مسند نشين قضاوت در بغداد.

7 - ابوالفتح عثمان بن جنى (متوفى 392 ق.) اديب ماهر در علم نحو و صرف.

8 - ابوالحسن على بن عيسى (متوفاى 420 ق.) شعر شناس و پيشواى علم لغت و ادبيات.

9- ابوحفص عمر بن ابراهيم بن احمد الكنانى، محدث ثقه كه سيد رضى از او حديث فرا گرفت.

10 - ابوالقاسم عيسى بن على بن حديث بن داوود بن جراح (متوفى 350 ق.) لغت شناس و محدث بزرگ و مورد اعتماد.

11 - ابوعبدالله مرزبانى (متوفاى 384 ق.) حديث و مورد اعتماد شيخ صدوق رحمة الله.

12 - ابوبكر محمد بن موسى خوارزمى (متوفى 403 ق.) فقيهى سترگ و استاد حديث كه سيد رضى و ديگران از وى فقه آموختند.

13 - ابومحمد هارون تلعكبرى (متوفاى 385 ق.) فقيهى جليل القدر و صاحب كتاب جوامع در علوم دين.

14 - ابو عبد الله محمد بن محمد نعمان مشهور به شيخ مفيد (متوفاى 413 ق.) از دانشمندان كم مانند عالم اسلام. (77)

## شعر متعهد

سيد رضى از بزرگترين صاحبان فصاحت و بلاغت بود كه از دركى صحيح و ذوقى سليم برخوردار بود. وى اولين چكامه قصيده اش را در مدح و ستايش ‍ نياكانش (اهل بيت صلى‌الله‌عليه‌وآله هم آوازه با خروش دجله روان ساخت. او در آن هنگام بيش از 9سال نداشت اما چنان مهارتى از خود نشان داد كه همگان، را شگفت زده كرد. او در طول حيات شعر و شاعرى گذاشت كه لقب «اشعر قريش» و «اشعر عرب» (سرآمد شعراى قريش و عرب) را به خود اختصاص داد و آثار گران بهايى از جمله ديوان اشعار كه به گفته ثعالبى چهار مجلد مى باشد به يادگار گذاشت. (78)

پدر بزرگوارش تا انقراض حكومت پر اقتدار عضدوالدوله ديلمى در قلعه شيراز زندانى بود و در طول اين هشت سال، شريف رضى كه دوران كودكى خود را مى گذراند در هاله اى از غم و اندوه به سر مى برد.

در دوران زمامدارى صمصام الدوله، ابواحمد پدر سيد رضى از بند اسارت آزاد گشت و سيد رضى با سرودن اشعارى مقدم پدر از گرامى داشت. (79)

## شيفته خدمت نه تشنه قدرت

سيد رضى دانشمندى متعهد، وظيفه شناس و عاشق خدمت بود. او تحصيل علم را براى روشنگرى افكار و انديشه هاى جامعه مى خواست و از نفوذ اجتماعى و سياسى خود به منظور تشكل نيروهاى مخلص و يارى رساندن به همنوعان خود استفاده مى كرد. سيد رضى هيچگاه خود را در كنج كتابخانه و گوشه مسجد و مدرسه محبوس و محصور نساخت و هرگز در را روى محبوس نبست. جوانمردى همچون سيد رضى رسالت خود را فقط در بحث و تحقيق و تأليف و شعر و شاعرى نمى ديد بلكه با پيروى از جد بزرگوارش امير مؤ منان على عليه‌السلام به دستگيرى از محرومان و ستمديدگان مى شتافت و نصرت دين خدا را هدف نهايى خود حكومت مردان فرومايه و غاصبان خلافت قرار گيرد. او شيفته خدمت بود نه تشنه قدرت. از اين رو تنها مسئوليتهايى را به عهده گرفت كه ويژگيهاى مردمى داشت ؛ مانند نقابت علويان، امارت حاجيان و ديوان مظالم. (80)

## ترفند سياسى

سيد رضى همه خلفاى بنى عباس را غاصب مى دانست و از آنها متنفر بود، بخصوص از «القادربالله». الله مردى خود خواه و جاه طلب و متعصب و پركينه و عقده اى بود و در پى بهانه اى مى گشت تا ابهت و شخصيت اجتماعى و وجهه علمى و روحانى سيد رضى را از بين ببرد. از طرفى ديگر سيد رضى در همان زمان تنفر و انزجار خود را طى اشعارى آشكار ساخت كه همچون رعد در همه جا پيچيد و غوغايى به پا كرد...

«من لباس ذلت در ديار دشمنان بپوشم، حال آنكه در مصر علوى (شيعى) حكومت كند!

هنگامى كه اشعار آتشين سيد رضى به گوش خليفه رسيد سخت برآشفت. و بر مجلسى برپا كرد تا سيد دلتنگى و نفرت خود را از حكومت بنى عباس ‍ و بغداد ( مركز خلافت عباسيان) دل آزرده كند در مصر - سرزمين علويان - به سر مى برد.

سيد رضى با تمام شهامت و شجاعت دعوت خليفه را رد كرد و در مجلس ‍ وى حاضر نشد. از اين رو خليفه غضبناك شد. سيد رضى را از تمام مسئوليتهاى مهم اجتماعى بركنار كرد. (81)

در مجلس خليفه صورت جلسه اى هم تدارك ديده بودند كه مى خواستند از آن بر ضد حكومت علويان مصر كنند. وقتى صورت جلسه را براى امضا پيش سيد رضى آوردند از امضاى آن امتناع ورزيد.

## روح حماسى

سيد رضى سخنورى شجاع و بى باك اقيانوسى بيكران و روحش سراسر امواج خروشان حماسه بود كه بر ساحل نظاره ها رخ مى نمود و از بيشه بى انتهاى دلش درختان پرصلابت شهامت به بلنداى مجاهدت، قد بر مى افراشت. او از هيچ مقام و قدرت و صاحب منصبى واهمه به دل راه نمى داد. سيد والامقام همه خلفاى بنى عباس را غاصبان خلافت و ولايت و حكومت اسلامى مى دانست و هر چند بنا به شرايط نامناسب زمان مجبور به مبارزه منفى بود، با اين حال لحظه اى از فكر براندازى نظام و ترسيم كربلا و تجديد عاشورا غافل نبود. او هميشه به انتظار يارى بخت و مساعدت زمان به سر مى برد تا بر ضد طاغوتيان و حاكمان ظلم و جور، خروشى بى امان از دل پر جوش حسنيان برآورد و با خشكاندن ريشه ظلم و فساد، زمامدارى امت اسلامى را به دست گيرد و بار ديگر عدل على عليه‌السلام را بگستراند. آن سيد مجاهد افكار انقلابى خود را در مجالس ‍ خصوصى، ضمن اشعار حماسى به رفقاى صميمى و هم مرام خويش بازگو مى كرد. (82) و بنا به فكر بلند سياسى كه داشت خود را برتر از خليفه مى دانست.

سيد رضى روزى نزد «الطايع بالله» نشسته بود و بى اعتنا به جاه و جبروت خليفه محاسن خود را به دست گرفته، به طرف محاسن خود را به دست گرفته، به طرف بينى بالا مى برد. خليفه روباه صفت كه خواست بر سيد طعنه بزند و قدرت پر زرق را به رخ او بكشد، رو به سيد گفت:

گمان مى كنم بوى خلافت را استشمام مى كنى؟!

سيد رضى با همان متانت و شجاعت هميشگى پاسخ داد:

بلكه بوى نبوت را استشمام مى نمايم! (83)

## بوستان معرفت

سيد رضى به سبك جالب و بى نظير حوزه هاى علميه، در حين فراگيرى و قبل از فارغ التحصيلى، اقدام به پرورش طالبان علم و جويندگان معرفت كرد. وى در بوستان معرفتش به پرورش شاگردانى پرداخت كه هر يك از آنان افتخار مى ورزيد. به طورى كه هر يك از آنان مانند قمرى در فلك علم و فرهنگ مى درخشند. نام آن واستگان به قرار زير است:

1 - سيد عبد الله جرجانى، مشهور به ابوزيد كيابكى

2 - شيخ محمد حلوانى

3 - شيخ جعفر دوريستى (متوفى حدود 473 ق.)

4 - شيخ طوسى (م 460 ق.)

5 - احمد بن على بن قدامه مشهور به اين قدامه (م 486 ق.)

6 - ابوالحسن هاشمى

7 - مفيد نيشابورى (م 455 ق.)

8 - ابوبكر نيشابورى خزاعى (متوفى حدود 480 ق.)

9- قاضى ابوبكرى عكبرى (م 472 ق.)

10 - مهيار ديلمى. (84)

## اولين دانشگاه

شريف رضى جوانمردى درد آشنا بود. او نيش حسادت و شماتت را بر عزلت و رهبانيت ترجيح مى داد و در ميدانهاى خدمت كمر همت مى بست و يك تنه مسئوليتهاى سنگين و دشوار اجتماعى را بر عهده مى گرفت.

سيد بزرگوار در كنار كارهاى بس سنگين نقابت و ديوان مظالم و... همواره به فكر تحصيل طلاب بود. از اين رو در پى طرحى نو به منظور بالا بردن سطح معلومات شاگردان افتاد كه نتيجه انديشه اش ايجاد دانشگاه شبانه روزى شد كه تا آن زمان سابقه نداشت. « او با اينكه از تمكن مالى كم بهره بود مع الوصف نداشت. وقتى ديد گروهى از طالبان علم و شاگردانش پيوسته در ملازمت او هستند خانه اى تهيه كرد و آن را به صورت مدرسه جهت شاگردان خود درآورد و نامش را « دارالعلم» نهاد و تمامى نيازمنديهاى طلاب را براى آنها فراهم كرد سيد رضى براى دارالعلم كتابخانه و خزانه اى با كليه وسايل و لوازم فراهم كرد. (85)

بايد دانست كه تأسيس دارالعلم سيد رضى ده ها سال پيش از تأسيس ‍ مدرسه نظاميه بغداد و با وجود هنگفت دولتى از سوى خواجه نظام الملك طوسى (سال 457 ق.) صورت گرفته است. او تقريبا حدود هشتاد سال بعد از سيد رضى به اين كار اقدام ورزيده است. (86)

## جلوه هاى تربيتى

سيد رضى مردى خود ساخته و پيراسته بود و شخصيت و عظمت افراد را در ارزشهاى والاى انسانى و معنويات مى ديد. از اين رو در تمام عمرش ‍ همواره ميانه روى را پيشه خود ساخت. چرا كه با روح قناعت در غناى حقيقى به سر مى برد. وى هيچ گاه دست طمع به سوى ديگران دراز نكرد. به همين سبب، علو همت و مناعت طبع شريف رضى، زبانزد عام و خاص ‍ گشته بود. در مورد خصوصيات اخلاقى سيد رضى قضاياى زيادى نقل شده است كه به يكى از آنها اكتفا مى كنيم:

از ابى محمد مهلبى، وزير بهأالدوله نقل كرده اند كه مى گفت:

روزى به من خبر رسيد خداوند به سيد رضى پسرى عنايت كرده است. فرصت را غنيمت شمردم و خواستم به بهانه اين مولود صله اى به سيد رضى بدهم. به غلامان دستور دادم طبقى حاضر كردند و دوهزار دينار بر طبق گذاشتم و به رسم چشم روشنى و هديه برايش فرستادم.

سيد قبول نكرده و پيغام داده بود كه: لابد وزير مى دانند و اگر مطلع نيستند، بدانند كه من از كسى صله قبول نمى كنم.

به اميد اينكه اصرارم ثمر بخشد دوباره طبق پر سيم و زر را فرستادم گفتم: اين هديه ناچيز را قبول بفرماييد و به قابله ها بدهيد.

او آنها را دوباره پس فرستاد و جواب داد:قابله ها غريبه نيستند و رسم ما بر اين نيست كه بيگانگان به خانه ما رفت و آمد داشته باشند. آنها از بستگان خودمان مى باشند و چيزى هم نمى پذيرند.

براى بار سوم طبق را فرستادم و گفتم:حال كه خود قبول نمى كنيد بين طلبه هايى كه پيش شما درس مى خوانند تقسيم كنيد. چون طبق را آوردند استاد در حضور طبله ها فرمود:طلبه ها خودشان حاضرند!بعد رو كرد به شاگردان و گفت:هر كس به اين پولها محتاج است بردارد.

در اين هنگام يكى از آنان برخاست دينارى (طلا)برداشت و قسمتى از آن را قيچى كرد و بقيه را سر جايش گذاشت. ديگر طلبه ها هم چيزى را برنداشتند.

شريف رضى از آن طلبه پرسيده: براى چه اين مقدار برداشتى؟!

وى گفت: شب گذشته هنگام مطالعه روغن چراغ تمام شد، خادم نبود كه از انبار مدرسه روغن بدهد، از فلان بقال مقدارى روغن چراغ نسيه كرده ام. حالا اين قطعه طلا را برداشتم تا قرض خود را ادأ كنم!

سيد رضى تا اين سخن بشنيد دستور داد عدد طلاب كليد ساختند تا هر كس چيزى لازم داشت كليد انبار را همراه داشته باشد. (87)

## قطره اى از درياى بيكران

سيد رضى در دوران جوانى به تفسير و توضيح آيات الهى روى آورد. عشق و علاقه وى به قرآن از همان اوايل كودكى آغاز شده بود. چنانكه بعد از يادگيرى، انس دايم و رابطه هميشگى با قرآن برقرار كرد. او همواره با زمزمه كلام الهى آينه دل را جلا مى بخشيد. بعد از گذراندن علوم مختلف قرآنى علاوه بر شيرينى قرائت دوران كودكى، خود را با دنيايى از زيباييهاى روح بخش همراه مى يافت كه وسعتش بى انتها و غايتش بى منتها بود. سيد رضى محو در جمال تابناك آيات الهى دست به قلم برد تا قطره اى از درياى بيكران تعاليمش را بر صفحه روزگار جارى سازد. ثمره اين تلاش با اخلاص ‍ سه گنجينه گران سنگى است كه براى نسلهاى آينده به يادگار گذاشت:

1 - تلخيص البيان عن مجازات القرآن

2 - حقايق التأويل فى متشابه التنزيل

3 - معانى القرآن

ديگر تأليفات سيد رضى عبارتند از:

خصايص الائمه، نهج البلاغه، الزيادات فى شعر ابى تمام، تعليق خلاف الفقهأ، كتاب مجازات آثار النبويه، تعليقه بر ايضاح ابى على، الجيد الحجاج، مختار شعر ابى اسحق الصابى، كتاب «ما دار بينه و بين ابى اسحق من الرسائل» و ديوان اشعار. (88)

ديگر تاليفات سيد رضى عبارتند از:

خصايص الائمه، نهج البلاغه، الزيادات فى شعر ابى تمام، تعليق خلاف فقهأ، كتاب مجازات آثار النبويه، تعليقه بر ايضاح ابى على، الجيد من شعر ابى الحجاج، مختار شعرابى اسحق الصابى، كتاب «ما دار بينه و بين ابى اسحق من الرسائل» و ديوان اشعار. (89)

## رسالت بزرگ

هر روز كه سپرى مى شد برگ زرينى به دست تواناى سيد رضى بر تاريخ تابناك اسلام افزوده مى گشت. او با قلمى روان و علمى فراوان خدمات ارزنده اى ارائه كرد. براى كتاب وحى تفسير نوشت، احكام فقهى تدوين كرد، با اشعار نغز و قصيده هاى بلند خود سيل معارف روان ساخت و مسئوليت هاى طاقت فرساى دينى، سياسى، اجتماعى را بر عهده گرفت، و... با همه اينها خلأ و كمبود مى كرد كه گويى براى رسالتى بس بزرگ.

وى مى بايست از فضاى آزاد به وجود آمده كمال استفاده را مى برد و با شناساندن اصالت شيعه، اسلام واقعى را به جهانيان معرفى مى كرد. سيد رضى به خوبى مى دانست كه رسالت بدون امامت ناقص است و شهر علم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و سلم بدون وجود على عليه‌السلام شهرى بى دروازه مى ماند و بدون معصوم قرآن بدون مفسر خواهد بود. مى بايست قدم به ميدان گذاشت و اقدامى كرد و كارى را كه انجام آن براى گذشتگان ميسر نگشته است به سر منزل مقصود رساند.

شريف رضى با اين تفكر الهى كار بزرگى را آغازيد. همان كارى كه ثمره شيرينش در كلام بلند مولا على عليه‌السلام به بار نشست و كتاب هميشه جاودان نهج البلاغه را به ارمغان آورده، نام و ياد سيد رضى را براى هميشه زنده نگه داشت. در حقيقت او اولين عالمى است كه كلمات و خطبه هاى سراسر بلاغت اميرالمومنان على عليه‌السلام را گردآورى و تدوين كرد.

## از ديدگاه دانشمندان اهل تسنن

سيد رضى از نظر مقامات بلند علمى و فضيلتهاى ارزشمند اخلاقى خود را به مرحله اى رساند كه گوى سبقت از ديگران ربود تا بدان حد كه خاص و عام، دوست و دشمن و عالم و عامى به ديده احترامش مى نگريستند و زبان به تعريف و تمجيدش مى گشودند. دانشمندان و بزرگان اهل سنت درباره عظمت هميشه درخشان سيد رضى سخنان جالب توجهى دارند. كه در ذيل به پاره اى از آنها اشاره مى كنيم.

عبدالملك ثعالبى، شاعر معاصر سيد رضى در كتاب تحقيقى و ادبى خويش «يتيمة الدهر» در وصف سيد مى نويسد: «تازه وارد ده سالگى شده بود كه به سرودن شعر پرداخت. او امروز سرآمد شعراى عصر ما و نجيب ترين سروران عراق و داراى شرافت نسب و افتخار حسب، و ادبى ظاهر و فضلى باهر و خود داراى همه خوبى هاست. » (90)

خطيب بغدادى در كتابش موسوم به «تاريخ بغداد» مى گويد: «... رضى كتابهايى در معانى قرآن نگاشته است كه مانند آن كمتر يافته مى شود. » (91)

جمال الدين ابى المحاسن يوسف بن تغرى بردى اتابكى در كتاب «النجوم الزاهره فى ملوك مصر و القاهره» مى نويسد:

«سيد رضى موسوى، عارف به لغت و احكام و فقه و نحو و شاعرى فصيح بود. او و پدرش و برادرش پيشواى شيعيان بودند. » (92)

## غروبى نابهنگام

آن روز شهر بغداد در تب و تاب و هيجان بود. نگاههاى نگران و معنا دار مردم حاكى از اضطرابى بود كه كسى نمى خواست و نمى توانست باور كند. هرگز به ذهن كسى نمى رسيد كه به اين زودى شاهد چنين حادثه غم انگيز و جانسوزى خواهد شد... اما هرچه بود تمام شده بود و ديگر گريزى جز پذيرفتن آن نبود. هركس به ديگرى مى گفت: شريف رضى درگذشت. «انالله و انا اليه راجعون».

سيد رضى در ماه محرم سال 406 ق. در سن 47 سالگى چشم از جهان فرو بست و جهان علم و عالم تشيع را در غم و ماتم فرو برد...

نوشته اند سيد رضى استوانه علم و تقوا و سياست، از در گذشت مرموز و ناگهانى برادرش چنان متاثر و متاسف شد كه در تاب ديدن جنازه او را نياورد و از شدت حزن و اندوه به حرم مقدس كاظمين عليه‌السلام پناه برد. از انبوه مردم جنازه سيد رضى را تشييع كردند و فخرالملك وزير بر جنازه وى نماز خواند پيكر پاكش را در خانه خود به امانت دفن و بعدها به حرم امام حسين عليه‌السلام منتقل كردند.

غم فراق برادر بر سيد مرتضى بس سنگين بود. تنها و داغديده سر به زانوى غم نهاده، آه جانسوز از دل آتشين بر مى كشيد و مرثيه فراق مى سرود: اى ياران! داد از اين فاجعه ناگوار كه بازوى مرا شكست! كاش جان مرا هم مى گرفت!

# شيخ مفيد متوفاى 413 ق.

معلم اخلاق

احمد لقمانى

تاريخ شيعه سرشار از افتخارات بسيار و تحولات چشمگير است. تحولاتى كه به دست عالمان متعهد و فرزانگان انديشمند پديد آمده است.

در اين ميان به سده چهارم هجرى بر مى خوريم كه «فتح الفتوح» تاريخ شيعى است ؛ روزگارى كه مردى بزرگ و انديشمندى سترگ «دائرة المعارفى جامع» از معارف اسلامى تدوين كرد و قريب 50 سال پرچمدار عرصه هاى علمى، فكرى و فرهنگى مسلمين گرديد و سرانجام بدانجا رسيد كه دوست و دشمن زبان به تمجيد او گشودند و قلم به تعريف او برگرفتند و او را «مفيد» لقب دادند.

بينش افروزى و دانش آفرينى وى بهمراه آگاهى از اوضاع دشمنان و اطلاع از جهان اطراف دست به دست هم داد و او را سلسله جنبان نهضت فكرى و رنسانس علمى در قرن چهارم كرد و بدانجا رسيد كه «صحيفه هاى سبز مهدوى» عجل الله تعالى فرجه الشريف به افتخار او صادر شد و حضرت ولى عصر عليه‌السلام وى را برادرى گرامى و استوار خواند.

## تولد

و... اين مشعل تابناك و فروزنده در يازدهم ذيقعده 336 قمرى (93) در عكبراى بغداد پاى هستى بر جهان گذارد و «محمد» نام وى گرديد. از آنجا كه پدر او شخصى پارسا و مذهبى بود و به تعليم و تربيت اشتغال داشت، «ابن المعلم» لقب وى شد و پس از چندى «عكبرى» و «بغدادى» دو لقب ديگر او گرديد. (94) محمد دوران كودكى خود را با «بزرگى» مى گذراند. فراست و تيز هوشى او خبر از گذشته اى پاك، از خاندان خويش و آينده اى روشن، در بغداد و جهان اسلام مى داد. عشق و شور فراوان به تحصيل موجب شد كه همراه پدر به بغداد رفته و فراگيرى علم و دانش را آغاز كند. او از نشاط وافر و فرح بخش بسيارى در مطالعه برخوردار بود. عطر اخلاص در وجود محمد كار را بدانجا رسانيد كه در پنج سالگى براى او از اين ابى الياس اجازه روايت گرفته اند (95) و در حالى كه هفت سال و چند ماه داشت از اين سماك نقل روايت كرده است. (96)

وى فرزانه اى تلاشگر گرديد به طورى كه پيش از دوازده سالگى از برخى محدثان روايت اخذ كرده و از استاد خويش، شيخ صدوق قبل از بيست سالگى حديث شنيده است.

## تحصيلات و استادان

«ابن المعلم» سر و وجود خود را از چشمه دانش بغداد طراوت و شادابى بخشيد و از محضر بيش از هفتاد نفر از بزرگان بهره علمى برد. از محضر مظفر بن محمد، ابو ياسر و ابن جنيد اسكافى، «كلام و عقايد» آموخت و از درس حسين بن على بصرى و على بن عيسى رمانى بهره جست. «فقه» را نزد جعفر بن محمد بن قولويه فرا گرفت و از محضر اديب و مورخ چيره دست محمد بن عمران مرزبانى «علم روايت» آموخت.

ابن حمزه طبرى، ابن داود قمى، صفوان و شيخ صدوق ديگر اساتيد «محمد» بودند كه شهد شيرين دانش را در كام جان او ريختند.

در ميان استادان وى عالمانى از شهرهاى مختلف مانند قم، بلخ، مراغه، همدان و شهر زور ديده مى شوند.

## جهان اسلام در عصر «مفيد»

از رحلت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله و سلم حدود 300 سال مى گذشت. در اين مدت امامان و شيعيان تحت فشار بنى اميه و در خفقان خشن بنى عباس بسر مى بردند. شكنجه هاى روحى و جسمى و اذيت و آزار خلفا و حكمرانان همچنان ادامه داشت تا اينكه در اواسط قرن چهارم هجرى محدوديت، شيعيان به مقدار قابل ملاحظه اى كاهش يافت.

خلفاى فاطمى - كه شيعه اسماعيلى بودند - در مصر دولت نيرومندى تشكيل اين دولت ابهت و جلال دربار بغداد كاسته شد و از طرفى سيف الدوله حمدانى و امراى آن خاندان در شام حكومت مى كردند كه آنها نيز افتخار شيعى بودن را داشتند.

در كنار اين دو غوريان، صفاريان و طاهريان و از همه مهمتر دولت آل بويه كه از شيعيان مخلص و فرزانه اهل بيت عليهم السلام بودند در قسمت هايى از ايران و عراق قدرت يافتند.

دو سال پيش از ولادت شيخ مفيد، احمد معزالدوله - در سال 334 - با ورود خود به بغداد و تأسيس شاخه اى از حكومت آل بويه در اين شهر صفحه نوينى در تاريخ بغداد گشود. بهار فرصتى فراهم شد و شيعيان در پناه آل بويه از آزادى موجود بهره برده و عقايد خويش را نشر دادند.

سال 352 اولين عزادارى علنى شيعيان در عاشورا بر پا شد و در پى آن جشن عيد غدير روحى تازه در كالبد شيفتگان شيعى دميد. عزالدوله در سال 367 هجرى به امارت رسيد و در سال 367 با رياست عضدالدوله، بغداد رونقى تازه يافت و شور و نشاط علمى قابل توجهى بدست آورد. محمد بن محمد نعمان، شيخ مفيد در اين عصر مى زيست و با توجه به اوضاع، از مقام و منزلتى بسيار برخوردار بود. بطورى كه عضدالدوله به هنگام بيمارى شيخ به ديدار او رفت و از وى عيادت كرد. شفاعت مفيد در حق ديگران پذيرفته مى شد و رهنمودهايش مورد قبول قرار مى گرفت و اين در حالى بود كه بيش از 36 بهار از عمر پر بركت شيخ مفيد نگذشته بود.

در اين ايام مرجع قدرتمند و رهبر انديشمند مسلمانان و شيعيان فرهيخته، شيخ فرزانه، مرحوم مفيد بود.

## بر كرسى زعامت شيعه

با وفات عضدالدوله توفان حوادث بر پا شد و گرد و غبار دشمنى عليه شيعه بار ديگر پديد آمد. سال 372 هجرى برخى ديگر از خاندان بويه به امارت رسيدند و با روى كار آمدن قادر خليفه عباسى - در سال 381 هجرى - خلافت عباسى تجديد حيات يافت و از نفوذ آل بويه كاسته شد. آشوب هاى مذهبى، فتنه انگيزى عياران سخن سرايى قصه خوانان، خطابه هاى واعظان بى سواد و آشوب طلبى سياست پيشه گان، آتش فتنه را شعله ورتر مى كرد (97) و آن دوران را به عنصرى پر التهاب و روزگارى پر از پيكارهاى عقيدتى جلوه گر مى ساخت. اما تدبير عالمانه و دقيق شيخ فرزانه و «مفيد» انديشمند - كه رياست جهان شيعه را به عهده داشت - راه را بر كج روان و بدسگالان بسته بود و وعده هاى دروغين «مدينه فاضله» توسط افراد منحرف را رسوا و بر ملا مى ساخت.

بيرق مبارزه در سده چهارم به دست اين دانشمند بصير بود. وى با استفاده از چشمه پاك و زلال وحى، دانش و معرفت اصيل را به ارمغان آورد، نظر معتزله را شنيد و آرأ غلات را بدست آورده سخنان زيديه را دانست و به هر يك جوابى منطقى و در خور ارائه داد و تا بدانجا پيش رفت كه هر گروهى از آنان كه در مناظره با شيخ مفيد شركت كردند. ساعتى بعد خموشى خجلت برگزيدند و با سكوت عجزآلود خود، نشان افتخار و سر بلندى را به دست شيخ سپردند. رساله هاى استوار، متين و دقيق وى و بيان اعتقادات شيعه با اسلوبى صحيح و كم نظير توفيقى افزون بود كه رهبرى شيعيان را براى شيخ مفيد پربارتر مى نمود. (98)

## صحيفه هاى سبز

دفتر زندگى معلم امت، شيخ مفيد صحيفه اى سپيد و نورانى است كه دستخط مبارك سلاله ياسين، حضرت بقية الله الاعظم ارواح العالمين له القدأ در آن به چشم مى خورد.

در اواخر ماه صفر 416 هجرى بود كه نامه اى از طرف حضرت براى شيخ فرستاده شد. بوسه سپاس و اشك شوق او برنامه آمد و چون آن را گشود دست خط زيبايى رخ نمود:

«للاخ الشديد و الولى الرشيد الشيخ المفيد... برادر گرامى، استوار و دوست راه يافته شيخ مفيد... » (99)

و در توفيقى ديگر و لطفى افزون تر، در پنج شنبه 23 ذى حجه هجرى نامه اى ديگر از طرف حضرت به افتخار شيخ صادر شد.

«بسم الله الرحمن الرحيم سلام الله عليك ايها الناصر للحق الداعى اليه بكلمة الصدق... »

بنام خداوند بخشنده بخشايشگر، سلام خدا بر تو اى يارى كننده حق و دعوت كننده به سوى تو از كسى كه با صدق و راستى به سوى خدا دعوت مى كنى... » (100)

برخى بر اين باورند كه در طول 30 سال، 30 توقيع و نامه شريف از ناحيه مقدس حضرت ولى عصر (عج) براى شيخ مفيد صادر شده كه در عنوان بسيارى اين جمله نورانى ديده مى شود: «برادر گرامى و استوار، شيخ مفيد» (101)

## در آينه نگاه انديشمندان

شيخ طوسى، سيد شرف الدين عاملى، علامه بحرالعلوم، قاضى نورالله شوشترى، ابن شهر آشوب مازندرانى شيخ آقا بزرگ تهرانى، حاج ميرزا حسين نورى و بسيارى ديگر از سبز سيرتان انديشمند و دانايان شيعه شيخ را مردى فقيه، مولفى زبردست و صاحب دويست كتاب، صاحب فكرى بلند و عالى و داراى ذهن دقيق و قابل توجه دانسته اند، او را در دورى از خطا و گناه، برخوردارى از فقاهت و عدالت و بهره مندى از تيزهوشى و فضائل بسيار، كم نظير شمرده اند.

در بين دانشمندان اهل تسنن نيز شخصيتهاى چون ابن نديم، ابن جوزى، ابن حجر عسقلانى و ديگران زبان به تمجيد اين فرزانه سپيد سيرت گشوده اند، او پاسدار علم، فروتن، داراى جايگاهى والا و صاحب نظر در فقه و كلام و روايت دانسته اند و از سويى ديگر رياست اماميه را به او نسبت داده و بر مقام بس رفيع شيخ سر تعظيم فرود آورده اند. (102)

## داستانهايى از زندگانى شيخ

«ايمان راسخ» و «انبوه دانش» شيخ به همراه «اخلاص و پشتكار» كيميائى چشمگير بود كه وجود شيخ را نورانيتى خيره كننده بخشيده بود. كه وجود شيخ را نورانيتى خيره كننده بخشيده بود و كار وى را بدانجا رسانيد كه چون فتوايى را بطور غير عمد و به اشتباه جواب داد حضرت ولى عصر (عج) خود با پيغامى آن را اصلاح فرمود. پس از مدتى كه مرحوم مفيد آگاه شد و در پى آن از دادن فتوا منصرف گرديد، آن حضرت طى نامه اى خطاب به شيخ فرمود:

«بر شماست كه فتوا بدهيد و بر ماست كه شما را استوار كرده و نگذاريم در خطا بيفتيد. »

مقام علمى و منزلت معنوى شيخ در آن حد بود كه در خواب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله حضرت زهرا عليها‌السلام را ديد كه دست عزيزان خود امام حسن و امام حسين عليهماالسلام را در دست داشته و خطاب به شيخ فرمود: «اى شيخ به اين دو فقه بياموز».

ساعاتى بعد حيرت مرحوم مفيد برطرف شد چرا كه مادر سيد مرتضى و سيد رضى را ديد كه دست دو فرزند خود را دست داشته و به شيخ گفت:اى شيخ به اين دو فقه ياد بده. و آنگاه كه در مسأله اى فقهى بين استاد و شاگرد شيخ مفيد و سيد مرتضى اختلاف نظر و با بحث و ارائه دليل مشكل حل نشد. هر دو راضى به قضاوت امام اميرالمؤ منين على عليه‌السلام شدند. مسأله را بر كاغذى نوشته و بالاى ضريح مقدس حضرت گذاردند. صبح روز بعد كه كاغذ را برداشتند دستخطى مزين به چنين نوشته اى ديدند كه:

انت شيخى و معتمدى و الحق مع ولدى علم الهدى

(اى شيخ) تو مورد اطمينان من هستى و حق با فرزندم سيد مرتضى ؛ علم الهدى است. (103)

## معنويت «شيخ» و اخلاق « مفيد»

اشتغالات اجتماعى و دل مشغوليهاى تحصيلى و علمى شيخ را از فتوحات معنوى غافل نساخته بود. هر روز كه مى گذشت شكوفايى اخلاقى و عطر ملكوتى بر شاخسار وجود اين فقيه فرهيخته بيشتر و افزون تر مى گرديد.

صدقات بسيار، خشوع و خضوع فراوان، روزه ها و نمازهاى بى شمار و ساده پوشى شيخ اثرى ژرف در ديدگان دوست و دشمن گذارده بود. هم رنگى او با اقشار كم درآمد و فقير جامعه و دورى گزيدن از دنياى فانى موجب آرامش نفس و اطمينان خاطر آن فرزانه والا گوهر شده بود. بطورى كه رسيدن به قله تكامل و تهذيب نفس براى او آسان شده و ارجمندى شخصيت شيخ نه تنها «نسخه اى كارآمد» بلكه «دارويى شفابخش» حساب مى شد و نورانيتى ويژه با خود داشت. از تأثير كلام شيخ و تربيت اخلاقى وى همين بس كه «ابوالقاسم على» فرزند شيخ راه روشن و نورانى پدر را ادامه داده و صاحب شخصيت قابل توجهى در جامعه شيعى به حساب آمده است.

## در عرصه تدريس و تأليف

جاذبه فوق العاده و پشتكار فراوان شيخ مفيد موجب جذب بسيارى به حوزه درس وى گرديد و باعث تأليف آثارى گرانبها و ارزشمند شد.

اين عالم فهيم و بلند همت با احاطه و تسلطى انديشمندانه پاى به ميدان نبرد علمى فرهنگى گذارد و با استفاده از مبانى علم كلام و اصول فقه، راهى هموار و روشن در بحث و استدلال بر روى شيعيان گشود.

از يك سو گروه بى شمارى از دانشمندان مذاهب مختلف را تربيت نمود و مشعل هاى فروزانى چون سيد مرتضى، سيد رضى، شيخ طوسى، نجاشى و دهها نفر ديگر را تحويل حوزه هاى علمى و دينى داد و از سوى ديگر قلم به دست گرفت و با اين سلاح برق آسا و ژرف، تحولى بهنگام ايجاد كرد.

اصول فقه را با سبكى شيوا و دلپذير فراهم آورد، علم كلام را از غناى بيشترى برخوردار كرد و در اصول دين و عقايد موضوعات خاصى چون اثبات امامت اميرالمؤ منين على عليه‌السلام را از قرآن به طور بسيار نفيس ‍ تدوين نمود.

قلم روان و دلپذير اين شيخ انديشمند بود كه غيبت امام زمان عليه‌السلام را زيبا توضيح داد و تاريخ زندگانى ائمه معصومين عليهم السلام را در كتابهاى گوناگونى - چون ارشاد و جمل - به رشته تحرير درآورد.

تأثير بخشى و انسان سازى آثار مفيد، محصول معجونهايى معنوى چون اخلاص در نوشتار، اطلاع از اديان و مذاهب مختلف، محوريت عقايد، توجه و تأكيد بر رهبرى و فلسفه سياسى در اسلام است. جامعيت اين فرزانه سخت كوش به همراه عقل گرايى و استدلالات منطقى و شناخت مقتضيات زمان، جامه جاودانگى بر آثار وى پوشانيد. و زينت هاى مختصرگويى، روان نويسى، آزاد انديشى و بلندنگرى نورانيتى خاص به نوشته هاى مرحوم مفيد بخشيد.

## گلبرگ هاى هدايت

الف) علم كلام و عقايد: علمى كه مبانى عقيدتى همراه با استدلال عقلى در آن مطرح مى شود و با همين داده مى شود؛ «علم كلام» نام دارد. «اوائل المقالات»، «شرح عقايد صدوق»، «اجوبة المسائل السرويه» و «نكت الاعتقاديه» كتابهاى شيخ عظيم الشأن، مرحوم مفيد در اين بستر فكرى فرهنگى است.

ب) علم فقه: «فقه» دانشى است مقدس كه از ديرباز بيان وظايف شرعى و بايدها و نبايدهاى علمى و تكليفى مسلمانها را به عهده داشته است و فقيهان شيعى بسان غواصان معنويت از اعماق اقيانوس معارف اهل بيت عليهم السلام در واژه ها و گوهرهاى گران سنگى را براى بيان اين وظايف بدست مى آورده اند. «المقنعة» شيخ صاحب عناوينى بسيارى در فقه است كه احكام و وظايف شرعى در ابواب مختلف آن توضيح داده شده است.

«الاعلام»، «المسائل الصاغانيه»، «جوابات الرقة فى الاهله و العدد» از ديگر آثار اين فرزانه فرهمند در زمينه فقه است.

ج) اخلاق اسلامى: «امالى» شيخ، پيرامون اخلاق اسلامى و فضائل انسان است. صحيفه هاى زرين كه در آنها دعوت به تقوا، صحبت از يقين، بيان اخلاص و محاسبه نفس شده است و محبت الهى و مبارزه با هوا و هوسها مطرح مى شود.

د) حديث: پس از علوم قرآنى، ارزش علم حديث مطرح است. اين علم ارزشمند از احاديث و سخنان معصومين عليهم السلام كه جرعه هايى از سرچشمه سنت و اشعه هايى از آفتاب وحى است بحث مى كند. اهميت ولايت، لزوم پيروى از «امام عليه‌السلام» و فضائل اميرالمؤ منين على عليه‌السلام از جمله مباحثى است كه در امالى شيخ مفيد، پيش روى انديشمندان قرار مى گيرد.

ه) امامت و فلسفه سياسى در اسلام: شيخ مفيد «عدالت» و «عصمت» را شرط قطعى براى امامت و رهبرى شمرده است. وى با طرح حديث ثقلين و آيات قرآن به اين بحث مهم و بسيار عميق پرداخت سپس در «الافصاح فى الامامه»، «ارشاد»، «جمل»، «امالى»، «الفصول المختاره»، «تفصيل امير المؤ منين على ساير الصحابه» بحث را گسترش ‍ داده و ابواب مختلف آن را گوشزد مى كند. قريب بيست اثر ژرف از آثار شيخ مفيد پيرامون «امامت و رهبرى» است.

و) غيبت دوازدهم عليه‌السلام

در كار گلاب و گل حكم ازلى اين بود

كان شاهد بازارى وين پرده نشين باشد

شيخ مفيد از سر ارادت و عشق از مولاى خود حضرت مهدى (عج) نام برده و پيرامون شخصيت آسمانى آن امام آثارى پديد آورده است. بخشى از «ارشاد» كتاب «الفصول العشرة فى الغيبه» و « الجوابات فى الخروج المهدى عليه‌السلام» به همراه پنج اثر ديگر از اين علامه و شيفته اهل بيت عليهم السلام درباره حضرت بقية الله (عج) است. (104)

## جبهه هاى مختلف مناظره

نشو و نماهاى عقايد گوناگون و نحله هاى مختلف عقيدتى، زمان شيخ مفيد را معركه آرأ و هنگامه مناظره كرده بود. بيان پرجوش، تسلط چشمگير و بصيرت بسيار وى موجب برترى هميشه در نبردهاى علمى و فرهنگى وى شده بود. «تصحيح الاعتقاد» و «الفصول المختاره»، مجوعه اى از برخى مناظرات شيخ با بيش از بيست تن از علما و صاحب نظران عقايد مختلف است كه از آنها مى توان به مناظره با اشاعره، متزله، اصحاب حديث، متصوفه و مرجئه اشاره كرد. (105)

در اين عرصه «انديشه هاى سبز و جاويد» شيخ در زمينه هاى ناب و اصيل خود را نشان داد و بينش سراسر معرفت آموز او ظاهر گرديد. ولايت فقيه از ديدگاه شيخ مفيد، آرأ فقهى، انديشه هاى سياسى و نظرات كلامى وى طلوعى مبارك در پهنه دانش و بينش ايجاد كرد و همگان را به سوى فضايى معطر و جديد رهنمون ساخت. (106)

هر چند توفان حوادث، گرد گرفتارى بر وجود اين دانشمند فرزانه فرو نشاند و تبعيدها و ناراحتى هاى زيادى براى وى فراهم آورد اما بدخواهى زشت سيرتان و سخن چينى پليدان نزد حكام نتوانست عزم و اراده محكم شيخ را متزلزل كند و هر روز، روزى روشن تر و نوارنى تر براى وى پديد مى آمد. (107)

## غروب نابهنگام...

نخستين روزهاى رمضان 413 هجرى آغاز شده بود كه غبار غم سراسر دلهاى پاك را فراگرفت شهر بغداد جامه سياه به تن كرد و رودهاى مصيبت و اندوه از گوشه و كنار سيل ماتم و عزا به سوى ميدان شهر روانه ساخت. هشتاد هزار نفر سوگوار اشك يتيمى ريخته و عاشورايى ديگر در رمضان صيام به پا كردند.

پيكر شيخ مفيد بر دستان انبوه تشييع شد و همگان به امامت سيد مرتضى بر او نماز گزاردند. ساعاتى بعد بدن آن فرزانه آسمانى در كاظمين دفن شد. دلهاى پر از كينه و تهى از احساس، كياست و حكمت اين را پايان كار آن بزرگ مرد شمرده و ساده انديشانه جشن گرفتند اما شخصيت سترگ او پنهان كردنى و فراموش شدنى نبود. (108) و امروز پس از قرنهاى متمادى «مفيد» هنوز «مفيد» است. در معركه آرأ كلام وى خورشيد مناظرات و آفتاب گفتگوهاست و فردا و فرداها از آن او و راهيان خواهد بود.

## سوگ سروده هاى مرگ مفيد

سرسلسله داغداران و سوگواران اين ماتم عظمى، قلب بقية الله (عج) بود كه با اشعارى حزن آلود، احساس خويش را بيان فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا صوت الناعى بفقد كانه |  | يوم على آل الرسول عظيم... |

صداى آنكه خبر مرگ تو را اطلاع داد به گوش نرسد كه مردن تو روزى است كه بر آل رسول مصيبت بزرگى است.

اگر در زير خاك پنهان شده اى حقيقت دانش و خداپرستى در تو اقامت گزيده است قائم مهدى عليه‌السلام خوشحال مى شد هرگاه تو از انواع علوم تدريس مى كردى (109)

سيد مرتضى كه خود ساليانى از پهنه علم و دانش شيخ مفيد خوشه چينى كرده بود به شيواترين و زيباتر از هم گنان زبان سوگ گشود و قصيده اى با اين مطلع سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من على هذه الديار اقاما |  | اوضفا ملبس عليه و داما |

در اين ديار چه كسى ساكن شده است، جامه جاودانگى پوشيده و هميشه باقى مانده است. (110)

## كنگره جهانى هزاره شيخ

رسالت معرفى تشيع راستين و انديشمندان شيعى كه عظمت دانش، تفكر زاينده، رفعت تقوا و ژرفايى فراوان آنها بيرق بزرگى و بزرگوارى تشيع را هماره بر بلنداى تاريخ پديدار ساخته است موجب شد كه كنگره اى جهانى و هزاره اى بين المللى به مناسبت هزارمين سالگرد دانشمند فرهيخته، شيخ مفيد در قم برپا شد. اين حركت عظيم كه به همت جامعه مدرسين حوزه علميه قم انجام شد بركات بسيارى را در پى داشت. حدود صد عنوان از اهم موضوعاتى كه در آثار شيخ مفيد پيرامون افكار تشيع مطرح بوده به صورت مقاله تهيه شد و با موضوع بندى آثار آن عالم فرزانه با كامپيوتر اقدامى شايسته و جاودان صورت گرفت. تمامى آثار مرحوم مفيد تجديد چاپ گرديد و بهارانى ديگر از گلواژه هاى حكمت افروز آن انديشمند فرهيخته پديد آمد. پيام جامع و بينش آفرين مقام معظم رهبرى حضرت آية الله خامنه اى ديباچه معرفت آموزى بود كه در اولين روز اين كنگره (28 فروردين 1372 شمسى) قرائت گرديد و به دنبال آن صداى سبز و شب شعر برپا شد. شعراى شيرين سخن ايران چكامه ها و سروده هايى زيبا قرائت كردند و شيخ الشيوخ شيعه را ارج نهادند. همگان رفعت «و مقام آدميت» را ديدند و «جاودانگى حقيقت» را نظاره كردند و مكنونات قلبى آن شيخ «مفيد» را دريافته اند كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كيمياست عجب بندگى پير مغان |  | خاك او گشتم و چندين در جانم دادند |

بركات الهى و درجات خداوندى نصيب هميشه او باد. والسلام

# سيد مرتضى پرچمدار علم و سياست

متوفاى 436 ق.

محمود شريفى

## مقدمه

«سيد مرتضى» يكى از چهره هاى اميد آفرين و هدف بخش و سازنده جهان تشيع و بلكه افتخار اسلام به شمار آمده، آثار علمى و زندگى اجتماعى و شخصيت معنوى او براى همه نسلها آموزنده و الهام بخش ‍ است.

گرچه بيش از هزار سال از روزگار او مى گذرد، شايستگى و برجستگى هاى وى سد زمان را شكسته و تا امروز امتداد يافته است و شناخت او در همه زمانها به زانوان انسانها توان بيشتر در پيمودن راه انسانيت مى بخشيد.

## ولادت

سيد مرتضى در ماه رجب سال 355 هجرى قمرى در شهر بغداد ديده به جهان گشود نامش على فرزند «ابو احمد حسين» فرزند موسى بن محمد بن موسى بن ابراهيم فرزند امام موسى بن جعفر عليه‌السلام است كه نسب او با پنج واسطه به امام هفتم عليه‌السلام مى رسد. كنيه اش ابوالقاسم است و پدر و مادرش نيز از افراد لايق آن روزگار بودند. پدرش حسين موسوى به «طاهر اوحد ذوالمناقب» معروف بود كه منصب نقابت و رسيدگى به كار و زندگى سادات دودمان ابوطالب و مسؤ وليت نظارت بر ديوان مظالم و سرپرستى زائران خانه خدا را كه از منصبهاى مهم آن روز بود به عهده داشت (111) مادرش نيز بانويى بزرگوار و دانشمند بود كه شيخ مفيد پيشواى شيعيان كتاب «احكام النسأ» را به خاطر او تأليف و تدوين كرده است. (112)

## آغاز تحصيل

پيشواى شيعه « شيخ مفيد» شبى در خواب ديد حضرت فاطمه زهرا دخت گرامى پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله دست دو فرزندش ‍ امام حسن و امام حسين عليه‌السلام را گرفته، آنها را به نزد او آورد و پس از سلام گفت: «جناب استاد! اين دو پسران من هستند، به آنها علم فقه و احكام دين بياموز! استاد از خواب برخاست و پس از انجام كارهاى لازم و با انديشه هاى مختلفى كه گريبانگير او بود به محفل درس خود كه مسجد براثا واقع در محله شيعه نشين بغداد بود، آمد و پس از لحظاتى درس را شروع كرد. در كلاس درس مسأله خاصى پيش نيامد و موضوع خواب روشن نشد ولى چند لحظه پس از پايان درس ديد زنى باوقار خاصى در حالى كه دست دو فرزندش را گرفته و پيرامونش را زنانى كه گويا از كنيزان او هستند همراهى مى كنند وارد مسجد شدند و پس از سلام نشستند. وقتى استاد فهميد كه او فاطمه دختر ناصر كبير است به احترام او از جا برخاست.

مادر دو فرزند ( على و محمد) خطاب به استاد گفت: جناب شيخ! اين دو پسر بچه، پسران من هستند آنان را خدمت شما آوردم تا علم فقه بياموزند! مرجع بزرگ شيعه فورى به ياد خواب شب گذشته افتاد و شروع به گريستن نمود. همه حاضران مبهوت شدند و سبب گريه او را سؤ ال كردند. استاد لب به سخن گشود و خواب شب گذشته خود را كه تعبير شده بود براى آنان نقل كرد، سپس با كمال اشتياق تعليم و تربيت آن دو برادر را به عهده گرفت و در پيشبرد آنان به درجات علمى و عملى همت گماشت و آنچنان درهاى علوم و معارف اسلامى را به روى آنان گشود كه هر دو از نوابغ روزگار و عالمان نامدار به شمار آمدند (113)

## استادان

سيد مرتضى (على) تا آن زمان كه خود بر فراز كرسى استادى تكيه زد در نزد شمارى از پاكان عصر خويش براى فراگيرى علوم آسمانى به ادب زانو زد و بهره ها برد. در ذيل يادى از آن خدا ترسان عرصه علم خواهيم كرد.

1 - شيخ مفيد (متوفى 413 ق.): شخصيت ممتازى كه به قول نجاشى فضل و برترى او در فقه، كلام، روايت، علم و وثاقت مشهورتر از آن است كه توصيف و تعريف شود (114) او توانست شاگردانى بلند آوازه و نابغه و پركار همانند شيخ طوسى و سيد مرتضى را تقديم جامعه اسلامى بدارد.

2 - ابومحمد هارون فرزند موسى تلعكبرى (متوفى 380 ق.): او دانشمند و فقيهى برجسته و كم نظير بود و از جمله راويان مشهورى است كه از مرحوم كلينى روايت نقل مى كند. (115)

3 - شيخ محمد صدوق (متوفى 381 ق.): او از بزرگان و پيشتازان حديث است كه به قول شيخ طوسى وى دانشمندى بزرگ، پاسدار احاديث، آگاه به رجال و نقاد اخبار بود كه در ميان قمى ها كسى در پاسدارى از اعم حديث و دانش زياد همانند او ديده نشده است و حدود 300 كتاب تأليف كرده است. (116)

4 - حسين بن على بابويه برادر شيخ صدوق: او فقيهى بزرگوار و محدثى شناخته شده است كه از پدر و برادرش حديث نقل كرده است.

در رديف استادان سيد مرتضى رحمه الله نام بزرگان ديگر هم به چشم مى خورد كه ما به موجب اختصار فقط به ذكر نام آنان كه در كتاب ارزشمند الغدير آمده اكتفا مى كنيم: 1 - احمد بن على بن سعيدكوفى 2 - محمد بن عمران كاتب مرزبانى 3 - ابويحيى ابن نباته 4 - ابوالحسن على بن محمد كاتب 5 - ابوالقاسم عبدالله بن عثمان بن يحيى 6 - احمد بن سهل ديباجى. (117)

## شاگردان

1 - شيخ طوسى: وى پنج سال پس از ورود به بغداد (كه مركز گسترش علوم اسلامى و حوزه علميه شيعه به شمار مى رفت) و استفاده از محضر استادان گرانقدر بويژه مفيد - با كمال تواضع در مجلس درس سيد مرتضى حاضر شد و بيست و سه سال تمام از محضر اين استاد وارسته علم و ادب آموخت و به مقام والايى رسيد و شاگردان بسيارى تربيت كرد كه گفته شده شاگردان مجتهد او از عالمان شيعه بيش از سيصد نفر بود و شاگردانش از علماى اهل تسنن بيش از آن بود كه بتوان آن را شمرد. (118)

2 - ابويعلى سلار ديلمى: او از فقهاى بزرگ شيعه و از شاگردان سيد مرتضى و شيخ مفيد بود و اصلش از ديلم (رشت امروز يا نواحى آن منطقه) است. از آنجا به بغداد هجرت كرد و از محضر آن دو استاد بزرگ دانش و معرفت را فراگرفت و توانست فوق العاده مورد توجه استادش سيد قرار گرفته، جانشين او در منصب قضا در شهرهاى حلب گردد. (119)

3 - ابوالصلاح حلبى: او از عالمان و فقهاى مشهور است. اين شهر آشوب درباره او مى گويد: ابوالصلاح حلبى از شاگردان سيد مرتضى رحمه الله است و كتابى دارد به نام «بدايه» در فقه و شرحى دارد بر كتاب ذخيره سيد مرتضى. (120)

4 - قاضى ابن براج طرابلسى: او از فقها و دانشمندان و شاگردان مشهور سيد مرتضى رحمه الله است كه گفته شده سيد مرتضى ماهانه هشت دينار - كه در آن زمان مبلغ بالايى بوده است - به او شهريه مى داد و مدت بيست و سه سال تمام در طرابلس قضاوت مى كرد. از اين رو به او قاضى طرابلسى گفته اند.

نام شمار ديگرى از شاگردان سيد كه در كتب معتبر آمده از اين قرار است: شريف ابويعلى محمد بن حسن بن حمزه جعفرى، ابو الصمصام مروزى، سيد نجيب الدين كراجكى، شيخ ابوالحسن سليمان صهرشى، جعفر بن محمد دوريستى، ثابت بن عبدالله نباتى، شيخ احمد خزاعى، شيخ مفيد ثانى، شيخ ابوالمعالى احمد بن قدامه، شيخ ابوعبدالله محمد فرزند على صلواتى و ابوزيد فرزند كيابكى حسينى و... (121)

## حوزه درس سيد

حوزه درس او ويژگيهايى داشت كه به سختى مى توان نمونه آن را در درس ‍ ديگر عالمان يافت. از ويژگى مجلس درس او اين بود كه همه گونه افراد با هر عقيده اى مى توانستند در محضر او حضور يابند و از علوم مختلفى كه وى تدريس مى كرد استفاده نمايند. نقل شده زمانى مردى يهودى كه از قحطى و تنگدستى رنج مى برد به حضور استاد رسيد و از وى تقاضاى يادگيرى علم نجوم كرد. سيد مرتضى با گشاده رويى تقاضاى او را پذيرفت و دستور داد هر روز مبلغى به او بپردازند. آن مرد يهودى مدتى در درس ‍ استاد شركت كرد و زندگى خود را از طريق همان مبلغ گذراند و پس از گذشت مدتى نه چندان زياد، تحت تأثير عظمت و برخوردهاى مكتبى شريف مرتضى قرار گرفت و مسلمان شد. (122)

مرحوم محدث نورى مى نويسد: «سيد مرتضى - قدس سره - علوم زيادى را تدريس مى كرد» (123) خصوصيت ديگر حوزه درس او اين بود كه به هر شاگردى به فراخور حالش شهريه مى پرداخت. نقل شده كه اين استاد بزرگوار به شاگرد ممتازش شيخ طوسى ماهانه دوازده دينار مى پرداخت.

ويژگى ديگر درس او اين بود كه بزرگان بسيارى در آن شركت مى كردند، حتى گاهى استاد عالى قدرش شيخ مفيد رحمه الله نيز در درس او حضور مى يافت. در اين باره چنين گفته شده است:

«تمام فاضلها و دانشمندان عرب و عجم از جملات او متحير، توگويى سيبويه همه زمانهاست و سبحان (124) قرن چهارم، توأم با حكمت لقمان و زهد سلمان. وقتى در درس خواجه نصير نام او برده شد مؤ دبانه گفت: صلوات الله عليه! چون سيد مرتضى به درس مفيد حاضر گشتى، مفيد به احترام او از جا برمى خاستى و گاه كرسى درس خود به او دادى و از بيان و تقرير او نشاط كردى و در جلو او بر روى مباركش لبخند شادى زدى ؛ كه گويى سيماى معصومين بينى و گاه كه به ياد خواب زهرا عليها‌السلام مى افتادى اشك شوق و محبت به گونه جارى ساختى. » (125)

## دارالعلم و كتابخانه سيد

در زمان سيد مرتضى رحمه الله شهر بغداد در مدتى كوتاه شاه گسترش علم و ادب بود. در آن روزگار شيفتگان دانش و معرفت از دورترين نقاط جهان به آنجا مى آمدند تا از محضر استادانى چون سيد مرتضى توشه اى گرفته، به ديار خود بازگردند و اقوام خود را ارشاد نمايند. در ظاهر هيچ مشكلى براى تحصيل علوم و معارف انسانى و اسلامى فرا روى آنان ديده نمى شد جز فقر و تنگدستى افراد - بويژه در سالهايى كه قحطى شديد در شهر رخ نمود و مردم از جمله دانش پژوهان را در تنگنا و سختى قرار داد. در آن سالها طلاب بيش از ديگران براى تأمين زندگى و نيازمنديهاى تحصيلى خود در زحمت بودند و كتابخانه اى نيز در آن زمان در شهر وجود نداشت. از اين رو سيد مرتضى بر آن شد تا بخشى از خانه خود را به اهل علم اختصاص دهد تا شاگردان و دانش پژوهان با استفاده از آن و كتابخانه اش، به تحقيق و مطالعه و مذاكرات علمى و تأليف بپردازند؛ كه آن مركز بعدها «دارالعلم» ناميده شد. مرحوم علامه امينى مى نويسد: «ابن طى» گفته: او اولين كسى است كه خانه اش را دارالعلم قرار داد و براى مباحثه و مناظره آماده كرد. (126)

ابولقاسم تنوخى، قاضى مدائن و شاگرد سيد مى گويد: «كتابخانه وى (سيد مرتضى) داراى هشتاد هزار جلد كتاب بود كه او آنها را خوانده يا تأليف كرده بود يا مطالب آنها را به خاطر داشت. (127)

كار ارزشمند ديگرى كه سيد مرتضى در اين زمينه انجام داد اين بود كه يكى از روستاهاى متعلق به خود را براى تأمين كاغذ دانشمندان و فقها وقف نمود و مخارج زندگى شاگردان را نيز از درآمد املاكش مى پرداخت. (128)

البته معلوم نيست املاكى كه سيد در اختيار داشته از ملك شخصى خود وى بوده بلكه به احتمال زياد اين اموال متعلق به بيت المال بوده و سيد مرتضى آنها را در جاهاى مناسب از جمله در راه پيشبرد اهداف اسلام و تربيت شاگردان و رسيدگى به نيازمندان جامعه هزينه مى نموده است.

## تأليفات سيد مرتضى

خداوند متعال به سيد مرتضى ذوق و استعدادى سرشار داده بود و او نيز از اين نعمت بزرگ الهى به خوبى بهره بردارى كرد و در نتيجه تلاش و كوشش ‍ در مدتى نه چندان طولانى هنرمندى صاحب قلم، شاعرى متعهد مجتهدى عارف، محققى توانا، اسلام شناسى ورزيده و آگاه و خدمتگزارى لايق و دلسوز براى اسلام و مسلمانان گرديد. او علاوه بر داشتن مسؤ وليتهاى مهم اجتماعى و تربيت شاگردان تأليفات مهمى در زمينه فقه و اصول، تفسير، علوم قرآن، كلام، حديث و ادبيات به جامعه عرضه كرد كه تعدادى از آنها در ايران و كشورهاى عربى چاپ و منتشر شده است و دانشمندان و ادبا از آنها استفاده مى كنند.

مرحوم علامه امينى در الغدير نام 86 اثر او را بيان كرده (129) و مرحوم سيد محسن امين نيز نام 89 كتاب وى را برشمرده و آنها را ستوده است.

يكى از كتابهاى وى ديوان معروف او با بيست هزار بيت است. او علاوه بر مقام علمى و اجتهاد داراى ذوق شعر و ادب بود و در زمان ايشان غير از برادرش سيد رضى شاعرى همانندش نبود. كتاب ديگر او «امالى» است كه در موضوع فقه و تفسير و حديث و شعر و فنون ادب است.

نكته مهمى كه در تأليفات وى وجود دارد اين است كه در هر زمينه كه وارد تحقيق شد سنگ تمام را گذاشته و آنچه در آن قابل بحث و تحقيق بوده بيان كرده است. از اين رو بنيانگذار جمهورى اسلامى ايران حضرت امام خمينى در مورد كتاب «شافى» كه در بحث امامت نگاشته شده، چنين فرموده است:

«كتاب شافى سيد مرتضى علم الهدى (متوفى در سال 436) كه بهترين كتابها و مشهورترين مصنفات در اين باب است در دسترس همه است ؛ كه هر چه متأخرين درباره امامت نوشتند، كمتر از آن است كه در شافى سيد مرتضى تحقيق كرده است. (130)

نكته ديگر اينكه تعداد زيادى از كتابهاى او درباره مسائل آن روز جامعه و بعضى از آنها در پاسخ به سؤ الات افراد در شهرهاى مختلف آن ايام بوده است ؛ همانند كتاب مسائل ناصريه، مسائل طرابلسيه، مسائل موصليه، و... كه نشان دهنده اين است كه آن بزرگوار با همه اشتغالات علمى و تربيت شاگردان، با مردم جامعه خود نيز ارتباط تنگاتنگ داشته و عالمى مردمى بوده است كه به مسائل و مشكلات فكرى و اعتقادى آنان اهميت مى داد و به آنها رسيدگى مى كرده است.

## سيد مرتضى احياگر قرن چهارم

در ميان مسلمانان معروف است كه خداى بزرگ در آغاز هر صد سال (يك قرن) كسى را بر مى انگيزد تا دين را رونقى بخشد و در نشر احكام و نگهداشت آن بكوشد. استاد محمد رضا حكيمى در اين مورد مى گويد: شايد مدرك اين عقيده حديثى باشد كه ابوداود... از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده است كه فرمود: «خداوند بزرگ براى اين امت در سر هر صد سال، كسى را بر مى انگيزد تا دين او را تازگى بخشد و رواج دهد. » (131) اين حديث در كتابهاى مختلف با عبارات گوناگون نقل شده و بعضى از نويسندگان نام احياگر هر قرن را هم مشخص كرده اند. (132)

نويسنده كتاب «علماى بزرگ شيعه از كلينى تا خمينى» مى نويسد:

شيعه مى گويد: «مجدد مكتب در قرن اول باقرالعلوم عليه‌السلام و فرزندش امام صادق عليه‌السلام بودند. در قرن دوم حضرت ثامن الحج على بن موسى عليه‌السلام در قرن سوم محمد بن يعقوب كلينى و در قرن چهارم سيد مرتضى اعلى الله مقامه. » (133)

و در اين زمان هم بايد گفت: احياگر اسلام در آغاز قرن پانزدهم بنيانگذار جمهورى اسلامى ايران حضرت آيت الله العظمى امام خمينى - رضوان الله تعالى عليه - است كه اسلام را زنده و مسلمانان را سر بلند كرد.

## داناى هنرور در سخن دانشمندان

علامه حلى مى گويد: « علم الهدى در علوم بسيارى يگانه بود. دانشمندان ما بر وفور فضل و دانش او اتفاق نظر دارند. در دانشهايى مانند علم كلام و فقه و ادب از قبيل شعر و لغت و جز اينها بر همگان مقدم بود... شيعه از زمان وى تا عصر ما كه در سال 693 هجرى است از كتابهاى او استفاده كرده اند. او ركن طائفه (شيعه) و معلم آنهاست. (134)»

علامه بحر العلوم كه خود سرآمد فقهاى شيعه بود، مى نويسد: «على بن حسين... ابوالقاسم مرتضى علم الهدى، ذوالمجدين و صاحب الفخرين و الرياستين، مروج دين جدش، سرور ثقلين در قرن چهارم، به روش پيشوايان برگزيده، او سرور علماى اسلام و پس از ائمه اطهار عليه‌السلام از همه كس ‍ برتر است. او دانشهايى گرد آورد كه نصيب هيچ كس نشد و از فضايلى برخوردار گرديد، كه او را از همه كس ممتاز گردانيد، دانشمندان مخالف و موافق درباره فزونى فضلش اتفاق نظر دارند و به تقدمش بر تمامى دانشمندان پيشين و پسين معترف مى باشند. (135)

ابوالعلا معرى در پاسخ افرادى كه از او درباره سيد پرسيدند، در ضمن دو بيت شعر عربى چنين گفت:

«اى كسى كه آمده اى تا درباره سيد مرتضى از من بپرسى، بدان كه او از هر نقص و عيبى پيراسته است. اگر او را ببينى، خواهى فهميد كه وجود همه مردم در مردى جمع، و روزگار در يك ساعت متمركز گشته و جهان در يك خانه قرار گرفته است» (136)

## سيد مرتضى و مسئوليتهاى اجتماعى

سيد مرتضى علاوه بر فعاليتهاى علمى و فرهنگى و مسئوليتهاى اجتماعى و رهبرى جامعه اسلامى، پس از وفات برادرش سيد رضى در سال 406 ق. مسئوليت نقابت و امارت حج و نظارت بر ديوان مظالم را به عهده گرفت.

از زمان خلفاى بنى اميه تا زمان معتضد عباسى، فرزندان على بن ابيطالب عليه‌السلام هميشه تحت تعقيب و مراقبت خلفا و مأموران بودند. چون با حكام ستمگر مبارزه مى كردند. از اين رو آنان اغلب در شهرهاى مختلف متوارى بودند و معمولا در جنگ و گريزها به شهادت مى رسيدند. وجود امامزادگان متعدد در نقاط مختلف و دور افتاده حاكى از همين مبارزات است. هنگامى كه حكومت و خلافت در سال 279 ق. به معتضد عباسى واگذار شد موضوع احترام به علويان و تعيين سرپرست مطرح شد و در هر شهرى يكى از بزرگان سادات يا علماى علوى نقابت يعنى سرپرستى سادات آن شهر يا منطقه را به عهده گرفت.

او علاوه بر نظارت بر نسب و دفاع از حقوق و حفظ شرافت آنان موظف بود در ميان آنان قضاوت كند، سرپرستى اموال و دارايى يتيمان را بر عهده گيرد، احكام الهى را در صورت ارتكاب گناه درباره آنان جارى كند، دختران و زنان بى سرپرست را شوهر دهد و از بى سرپرستان مراقبت كند. كسى كه اين مسئوليت ها را به عهده مى گرفت بايستى دانشمند و مجتهد باشد تا قضاوت او معتبر و نافذ باشد. (137)

امارت حج هم مسئوليت بزرگى بود كه رياست و رهبرى زائران خانه خدا را به عهده داشت و معمولا شخص خليفه آن را به عهده داشت. ولى گاهى خليفه اين مسئوليت بسيار مهم را به شخصى كه شايستگى داشت واگذار مى كرد.

نظارت بر ديوان - كه در آن به اعمال ظالمانه حكام و امرا و رجال بزرگ دولت زير نظر شخص خليفه رسيدگى مى شد. نيز يكى از مسئوليتهاى خطير اجتماعى بود.

اين سه مسئوليت مهم در سال 406 ق. (پس از وفات سيد رضى كه بيش از بيست سال آنها را به عهده داشت) به برادرش سيد مرتضى واگذار شد و تا آخر عمر آنها را به عهده داشت و به خوبى از انجام امور مربوط به آنها برآمد.

شايسته ذكر است كه موقعيت اجتماعى و مسائل سياسى، فرمانروايان ستمگر را وادار مى كرد تا آن مسئوليت هاى مهم و برادرش نيز به منظور خدمت به اسلام و مسلمانان آن مسئوليت ها را پذيرفتند تا در سايه آن بتوانند خدمات ارزنده براى جامعه انجام دهند وگرنه اين مسئوليت ها چيزى نبود كه بر عظمت و شخصيت آنان بيفزايد و به آنها افتخار كنند. از اين رو است كه مى بينيم او به پيروى از جد بزرگوارش به وضع بيچارگان و محرومان جامعه خود رسيدگى مى كرد؛ تا جائى كه سيد شريف تاج الدين حسينى حلبى مى نويسد:

«او پيوسته مراقب حال مستمندان و مواظب بسيارى از خانواده هاى نيازمند بود و براى افراد بى بضاعت ماهانه مقرر داشته بود كه خود آنان از منبع آن خبر نداشتند و پس از رحلت سيد كه ماهانه قطع گرديد متوجه شدند. » (138)

## وصيت تكان دهنده و عشق به نماز

سيد مرتضى در وصيت خود چنين آورده است: «تمام نمازهاى واجب مرا كه در طول عمرم خوانده ام به نيابت از من دوباره بخوانيد»

وقتى اين سخنان از ايشان نقل شد نزديكان و اطرافيان شگفت زده شدند و پرسيدند چرا؟! شما كه فردى وارسته بوديد و اهميت فوق العاده اى به نماز مى داديد، علاقه مند و عاشق نماز بوديد و هميشه قبل از فرارسيدن وقت نماز وضو گرفته، آماده مى شديد تا وقت نماز فرا رسد، حال چه شد كه اين گونه وصيت مى كنيد؟!

سيد در پاسخ فرمود: آرى من علاقه مند به نماز بلكه عاشق نماز و راز و نياز با خالق خود بودم و از راز و نياز هم لذت فراوان مى بردم، از اين رو هميشه قبل از فرا رسيدن وقت نماز لحظه شمارى مى كردم تا وقت نماز برسد و اين تكليف الهى را انجام دهم و به دليل همين علاقه شديد و لذت از نماز، وصيت مى كنم كه تمام نمازهاى مرا دوباره بخوانيد زيرا تصور من اين است كه شايد نمازهاى من صد در صد خالص براى خدا انجام نگرفته باشد بلكه درصدى از آنها به خاطر لذت روحى و معنوى خودم به انجام رسيده باشد! پس همه را قضا كنيد چون اگر يك درصد از نماز هم براى غير خدا انجام گرفته باشد شايسته درگاه الهى نيست و مى ترسم به همين سبب اعمال و راز و نيازهاى من مورد پذيرش خداى منان قرار نگيرد!

آرى! اشتغالات علمى و اجتماعى و سياسى او نه تنها جلو جلوه هاى عبادى و معنوى او را نتوانست بگيرد، بلكه او در ميدان هم گوى سبقت را از ديگران ربود و الگو قرار گرفت.

اينجاست كه بايد گفت: او به راستى - «مرتضى» و بحق «شريف» بود كه با گذشت زمان و ارائه كوششهاى افزون و حوادثى كه در زندگى او پيش ‍ آمد و سبب شد كه به نامها و القابى همانند: شريف مرتضى، علم الهدى، ذوالمجدين و ابوالثمانين (139) مشهور گردد. (140)

## وداع با سيد

سيد مرتضى سرانجام پس از عمرى پربار و انجام كارهايى بزرگ و ارزنده در حدود هشتاد سالگى در روز يكشنبه 25 ربيع الاول 436 ق. در شهر بغداد به جوار حق شتافت (141) و به دست «ابوالحسين نجاشى» و با كمك «محمد بن حسين جعفرى» و «سلار بن عبدالعزيز» و ديگر شاگردانش ‍ غسل داده شد و سپس فرزندش سيد محمد بر او نماز خواند و در خانه اش ‍ واقع در محله كرخ به خاك سپرده شد و با مرگ او يكى از چهره هاى درخشان قرن چهارم و با مرگ او يكى از چهره هاى درخشان قرن چهارم در بغداد افول كرد. پس از مدتى پيكر مطهر او به كربلا منتقل شد و جوار جد بزرگوارش حضرت سيد الشهدا عليه‌السلام در كنار قبر برادرش سيد رضى در مقبره ابراهيم حجاب (نياى بزرگشان) دفن گرديد.

در كتاب «رجال بحرالعلوم» آمده است: به من خبر رسيد كه بعضى از فرمانروايان روم - فكر مى كنم سال 942 - قبر مرحوم سيد مرتضى را كندند و ديدند كه بدن او هنوز (بعد از پانصد سال و اندى) تازه است و زمين و خاك، آن را تغيير نداده و نقل شده كه آثار حنا نيز هنوز در دستها و موهاى صورتش وجود داشته است. (142)

# نجاشى متوفاى 450 ق.

راوى شناس بزرگ

محمد حسن امانى

## اشاره

مطالعه زندگى سراسر نور عالمان دين و ابرار، درسها و نكته هاى بسيارى به انسان مى آموزد؛ چرا كه آنان در مسير حيات بشر نشانه هاى هدايت و پرچمداران علم و تقوى و مشعلهاى روشنى بخش اند.

نوشته اى كه فرا روى شماست نگاهى است گذرا به زندگى سراسر افتخار راوى شناس بزرگ نجاشى، مرزبان سخت كوشى كه در عصر خويش به مبارزه با مخالفان برخاست و پوچى گفتار دشمنانى را كه سابقه درخشان شيعه را امرى واهى دانسته، تشيع را به نداشتن آثار و نوشته هاى ماندگار و پيشينه هاى فرهنگى سرزنش مى كردند، بر همگان آشكار كرد پژوهشگرى كه با قلم تواناى خود به معرفى فرزندان علمى امام باقر و امام صادق عليهم السلام پرداخت و در بازشناسى محدثان و دانشمندان شيعى و آثار گرانبهاى آنان بى وقفه شب و روز تلاش كرد و سرانجام ثمره اين كوشش ‍ مدام و خستگى ناپذير، درخت استوار و پربارى به نام «رجال نجاشى» شد كه در طول قرنها يكى از منابع اصلى فقها و دانشوران و راهنماى محققان در رشته شناخت راويان حديث بوده است.

او اگر چه با عزت نفس، از خود چيزى نگفت و ننوشت ولى نام مباركش در كنارش ميراث ماندگارش، در رديف نام ديگر راويان نور كه خود احياگر آنان بود، هنوز هم مى درخشد.

ابوالحسين احمد بن على نجاشى از اساتيد و بنيان گذاران «علم رجال» است كه در اواخر قرن چهارم و نيمه اول قرن پنجم مى زيست. متأسفانه از جزئيات زندگى اش همچون زادگاه، معاصرانش باشد در دست نيست. از اين رو با استفاده از شواهد و قراين و با توجه به آثارى كه از او به يادگار مانده است، سعى گرديده از ميان اقوال و نظرات مختلف، نظر و قولى كه به حقيقت نزديك تر است برگزيده و به پيشگاه دوستداران علم و عالمان راستين تقديم گردد.

## ستاره اى در افق بغداد

از سالى كه ستارگان فرو ريختند (143) و جهان خاكى فروغ گشت آخرين حجت حق امام زمان (عج) در پس پرده غيبت طولانى پنهان شد 43 سال مى گذشت. در طول اين مدت علويان رنج و محنت فراوان از عباسيان كشيدند ولى با ايمان و عشق به خاندان عصمت طهارت عليهم السلام و اميد به آينده روشن، زندانها، دورى از وطن و شكنجه هاى طاقت فرسا را تحمل كردند و سرانجام با جنبشهاى مستقلى كه با انديشه و فكر مذهب شيعى در گوشه و كنار به وقوع پيوست آرام آرام زمينه رشد و بالندگى شيعيان فراهم گشت. بغداد پايتخت عباسيان، مى رفت كه بندهاى تزوير و ستم حاكم بر آن يكى پس از ديگرى پاره گردد و از خلفاى عباسى نامى نفرت انگيز بيش نماند. در اين سال فقها و دانشوران شيعى به تربيت شاگردان و محكم كردن استوانه هاى فقه مشغول شدند و در محله كرخ بغداد - منطقه اى شيعه نشين - حوزه اى تشكيل دادند كه آوازه آن در عرصه گاه فرهنگى و علمى سراسر جهان پيچيد.

در گوشه اى از شهر بغداد منزل شيخ على نجاشى قرار داشت كه يكى از دانشمندان آن زمان بود او كه از فرصت به دست آمده براى دوستداران علم و خاندان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله بسيار مسرور بود در سال 372 ق شادمانى اش فزون گشت، چرا كه در اين سال خداوند به او فرزندى بخشيد كه اميد مى رفت تا روز رستاخيز نامش جاودان ماند.

تولد نوزاد نو رسيده، سرور مهربانى فراوانى را به كانون گرم خانواده شيخ على به ارمغان آورد و شيخ به سبب علاقه زيادى كه به پيامبر بزرگوار اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله داشت نام «احمد» را - كه نام آسمانى پيامبر است و نيز براى زنده نگه داشتن نام و ياد پدرش - بر فرزند خويش نهاد.

احمد در دامن مادر بزرگوار و تحت سرپرستى و نظارت پدر ارجمندش ‍ دوران كودكى را سپرى و كم كم خود را براى تحصيل دانش و كسب معارف آماده مى كرد.

## نجاشى

چون يكى از نياكان احمد به نام «عبدالله» بر اهواز حكومت مى كرد و به نجاشى به شهرت داشت بدين سبب او نيز به لقب «نجاشى» مشهور گشت.

احمد نجاشى به دو كنيه «ابوالحسين» و «ابوالعباس» نيز معروف شد. شايد فرزندانى به نامهاى حسين و عباس داشته و در كوچكى از دنيا رفته باشند. (144)

پدر و خاندان وى همه اهل كوفه بوده اند ولى از آنجا كه پدرش پس از ورود شيخ صدوق در سال 355 ق. به بغداد از محضر او استفاده كرده و جدش ‍ هم در بغداد منزل داشته و خود نيز دوران كودكى و كسب معارف و علوم را در آنجا گذرانده است صحيح تر آن است كه بگوييم او در همان شهر بغداد به دنيا آمده است. چنانكه علامه محقق شوشترى مى نويسد: نجاشى بغدادى است نظير شيخ مفيد، سيد مرتضى و سيد رضى و شيخ طوسى در كتاب رجالش فرموده است: منزل جد نجاشى در كنار نهر است و نهر هم از شهر بغداد به شمار مى آيد. (145)

## از تبار اسماعيل

از افتخارات نجاشى يكى آن است كه او از تبار حضرت اسماعيل عليه اسلام همچون شاخه هاى شجره طيبه اسلام در حجاز و ديگر شهرهاى اسلامى شاخ و برگ زده و پراكنده بودند پيامبرى و سيادت از آنان بود و هر كه با آنها دشمنى مى كرد زبون مى شد و زندگى اش را ننگ دورى از حق فرا مى گرفت. قبايل و خاندان بزرگ به آنها پيوند مى خورند و نجاشى نيز چون شمارى ديگر از دانشمندان و نويسندگان و راويان حديث كه در امتداد تاريخ حركت كردند و از نسل پاك آنها بوده و از تبار اويند. در حقيقت نسب وى به نياكان پاك نهاد پيامبر بزرگوار اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى رسد كه همه از نسل اسماعيل فرزند حضرت ابراهيم اند. آن طور كه نجاشى نام نياكانش را يادآور مى شود، از خزيمه تا عدنان (146)، در هفت نفر پيامبرى نسب است. (147)

نياكان شريف نجاشى هر يك در عصر خويش امور مربوط به خانه خدا را در دست داشتند و در اطراف كعبه جاى گرفتند و پيوسته از آنان به عظمت و بزرگى ياد شده است. (148)

## نياكان

ابوالسمال سمعان جد دهم نجاشى است كه فرزندان و نسل او به خاندان ابوالسمال معروف اند. آنان خاندان بزرگى در كوفه بودند كه از روزگاران كهن مذهب تشيع داشتند و از ميان آنان دانشمندان و نويسندگان و راويان بزرگى برخاستند (149) ابويزيد داود بن فرقد، يكى از خدمتگزاران اين خاندان است كه خود از محدثان بزرگ شهر كوفه و مورد اطمينان است. ابراهيم بن محمد و برادرش اسماعيل نيز در شمار محدثان اين خاندان اند. آن دو از اصحاب و راويان امام موسى عليه‌السلام بودند.

جد هفتم ابوالحسين نجاشى، عبدالله نجاشى است. وى از نظر عقيده ابتدا زيدى (150) بود ولى در پرتو راهنمايى امام صادق عليه‌السلام از اين عقيده دست برداشت و از آن پس از ياران امام و راويان حديث گشت و هرگز كارى را بدون اجازه و دستور امام انجام نمى داد تا جايى كه افتخار صدور رساله معروف به «رساله اهوازيه» از سوى صادق آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله براى وى نصيب گشت.

عبدالله نجاشى از طرف منصور (خليفه عباسى) استاندار اهواز بود ولى تا زنده بود به دستور امام عمل مى كرد.

اولين جد نجاشى احمدبن عباس نجاشى نيز از علما و محدثان شيعى بود و در شمار اساتيد اجازه حديث قرار داد كه گروهى از دانشوران از جمله پدر نجاشى و هارون بن موسى تلعكبرى، از او روايت نقل مى كنند. (151)

## آشنايى با زبان وحى

وى با راهنمايى پدر دلسوز و انديشمندش فراگيرى دانش و معارف دين را در مسجد محله آغاز كرد او در مدتى كوتاه با حضور پيوسته در مسجد «نفطويه نحوى» (152) (معروف به مسجد لؤ لؤ ى) نزد امام جماعت مسجد روخوانى قرآن را فراگرفت. (153)

در محيط فرهنگى بغداد مدارس زيادى جود داشت خانه هر دانشمند و فقيهى كلاس درس و آموزشگاهى بود كه شيفتگان علم و ادب رابه خود جذب مى كرد. اما بيش از هر مدرسه اى كرخ بغداد آوازه جهانى داشت. وجود دانشمندان بزرگ و چهره هاى سرشناس در اين پايگاه فرهنگى شيعى موجب گشته بود تا عيمق ترين و دقيق ترين مباحث علمى و دينى در آن مورد بحث و نظر قرار گيرد. آنان با نبوغ فكرى و ابتكارات خود شيوه هاى نوى را در تدريس و استدلال علمى گشوده بودند كه همين ويژگيهاى برجسته باعث جذب طلاب به مدرسه اهل بيت عليهم السلام شد. محققان و دانش پژوهان دوستداران اهل بيت عصمت و طهارت عليهم پروانه وار به گرد آن جمع شدند و از جويبار زلال اخبار و سخنان خاندان رسالت سيراب مى شدند. (154)

نجاشى از كودكى به اين محيط فرهنگى و مدرسه غنى و پرآوازه وارد شد و به دنبال گمشده خويش، فضايل و كرامتهاى انسانى و علم حديث مى گشت. او براى رسيدن به اين هدف با مردان و فرزانگان آشنا شد كه خويشتن را به علم، تقوا و شب زنده دارى آراسته بودند و از ابرار و محدثان بزرگ به شمار مى آمدند.

وى در خردسالى با فرزندان علماى بنام دوست مى شد و همراه آنان به محضر برزگان مى رفت و از نزديك مطالب زيادى مى شنيد و گفتار آنها در ذهن پاك او نقش مى بست. او در پى ارتباط با خانواده هارون بن موسى تلعكبرى كه از بنى شيعيان و از شخصيتهاى درخشان شيعى و محدثان بود، با فرزندان اين استاد بزرگ رفاقت پيدا كرد. (155)

هنوز سيزده بهار از طلوع زندگى اش نگذشته بود كه هارون بن موسى در سال 385 ق از دنيا رفت و غبار اين حادثه غم انگيز را در ذهن نجاشى تا آخر عمر باقى گذارد.

## با اساتيد و راويان

از آنجا كه شناخت راويان و به دست آوردن تخصص لازم در اين رشته مبتنى بر شنيدنيهاى زياد و مراجعه به اساتيد بزرگ اين فن است نجاشى براى كسب مهارت در اين رشته، از درياى دانش اساتيد بسيارى بهره برد و از دست مبارك آنان به دريافت اجازه نقل روايت مفتخر گشت و در دانش ‍ رجال تخصص افزون يافت. حال به اختصار از آن بزرگان نام مى بريم:

1 - على بن احمد بن عباس نجاشى (پدر نجاشى):

نجاشى بعضى از كتابهاى شيخ صدوق را نزد پدرش خواند و از دست او اجازه نقل روايت كتابهاى شيخ صدوق نايل آمد. (156)

2 - احمد بن محمد بن عمران معروف به «ابن جندى» ( 305 - 396) (157)

3 - احمد بن محمد بن موسى معروف به «ابن وصلت اهوازى» (324 - 409) ق.

4 - احمد بن عبدالواحد بن احمد بزاز معروف به «ابن عبدون» يا «ابن حاشر» (330 - 423)ق

5 - احمد بن على بن عباس سيرافى معروف به ابن نوح سيرافى (158)

7 - ابواسحاق ابراهيم بن مخلد (325 - 410).

8 - القاضى ابوعبدالله جعفى.

9- ابوالحسين بن محمد بن ابى سعيد

10 - حسن بن احمد بن ابراهيم ( 339 - 426)ق.

11 - حسن بن احمد بن محمد معروف به « اثم هيثم عجلى»

12 - حسن بن محمد بن يحيى فحام (متوفى 408) ق.

13 - ابوعبدالله حسين بن عبيدالله غضائرى (متوفى 411) ق. نجاشى از اين استادش كه شنيدنيهاى زياد داشت و آگاه به زندگى راويان حديث بود، به دريافت اجازه نقل حديث نايل آمد. (159)

14 - حسين بن احمد بن موسى.

15 - حسين بن جعفر بن محمد مخزومى معروف به «ابن خمرى».

16 - سلامة بن ذكأ ابوالخير موصلى

17 - عباس بن عمر بن عباس معروف به « ابن ابى مروان» (160)

18 - عبدالواحد بن مهرى (318 - 410)ق. نجاشى كتاب «مسند عمار بن ياسر» را نزد اين استاد خوانده است. (161)

19 - عبدالسلام بن حسين اديب (329 - 405 ق كتاب «مهدى (عج) را نزد اين استادش خوانده است. (162)

20 - عبدالله بن محمد بن عبدالله معروف به «ابومحمد حذأ دعلجى» (163)

21 - عثمان بن حاتم منتاب تغلبى

22 - عثمان بن احمد واسطى

23 - على بن احمد بن محمد قمى معروف به «ابن ابى جيد» (متوفى 408).

24 - ابوالقاسم على بن شبل بن اسد (164)

25 - ابوالحسن محمد بن احمد قمى

26 - محمدبن جعفر اديب معروف به «ابوالحسن تميمى» (303 - 402)ق

27 - محمد بن عثمان بن حسن معروف به «نصيبى معدل». نجاشى كتاب «مارووا من الحديث» ابوشجاع ارجانى و نوشته اى از عبدالله بن على كه تمام آن نوشته را از امام رضا 7 روايت كرده است، نزد اين استاد خوانده است. (165)

28 - محمد بن على بن شاذان قزوينى

29 - محمد بن على بن يعقوب معروف به «ابولفرح قنائى كاتب» (166)

## در محضر مفيد رحمه الله و سيد مرتضى رحمه الله

محمد بن محمد بن نعمان معروف به «شيخ مفيد» يا «ابن معلم» پيشوا و استاد علماى شيعه است كه زمانى زعامت شيعيان به او منتهى گرديد. تمام كسانى كه بعد از او آمدند از محضرش و از آثار ماندگارش بهره ها بردند. حدود دويست كتاب و اثر فقيه و محقق ژرف نگر به جاى مانده است كه به منزله دائرة المعارف بزرگ اسلامى و شيعى محسوب مى شود.

نجاشى در محضر چنين انديشمند و عالمى ساليان متمادى زانو زد و از اندوخته هاى علمى اش خوشه ها برچيد. بيشتر كتابهاى جعفربن محمد قولويه - استاد شيخ مفيد - و شمارى ديگر را نزد او خوانده است. (167)

وى سرانجام در شب جمعه آخر ماه مبارك رمضان سال 413 ق. استادش را از دست داد و ارتحال استاد بزرگى چون شيخ مفيد براى او بسيار سنگين بود. پس از درگذشت شيخ مفيد رحمه الله زعامت و پيشوايى شيعيان به سيد مرتضى رحمه الله منتقل شد؛ شخصيتى كه در دانشهاى مختلف يگانه عصر خود و در فضل و كرم زبانزد بود.

نجاشى ساليان دراز در درس سيد مرتضى حاضر شد و از دانشها و روح بلند اين استاد بزرگ كه تجسم تقوا و پاك دامنى بود، بهره ها برد، او گرچه از سيد مرتضى در كتاب ارزشمندش روايتى نقل نمى كند، ولى به فرموده محقق خوانسارى، در نزد سيد مرتضى بيشترين درس را خوانده است. (168)

سيد مرتضى پس از عمرى پربار و خدمات ارزنده علمى و اجتماعى در ربيع الاول سال 436 ق در شهر بغداد ستاره عمرش افول كرد و به جوار حق شتافت. مصيبت فراق و از دست دادن استاد وارسته و مجتهد سخت كوش ‍ چون سيد مرتضى نيز براى نجاشى كه زمان طولانى با او مأنوس بود بسيار سنگين آمد ولى بدن مطهر استادش را با كمك ابوالعلى محمد بن حسن جعفرى و سلاربن عبدالعزيز، غسل داد و پس از اينكه فرزند سيد مرتضى بر بدن پدرش نماز گزارد او را دفن كردند. (169)

## تشيع در عصر نجاشى

عصر نجاشى را بايد دوره گسترش و نيرومندى شيعه قلمداد كرد. چرا كه از قرن چهارم هجرى عواملى به وجود آمد كه به رشد و بالندگى شيعيان كمك بسزايى كرد، در اين دوره فاطميان كه شيعه اسماعيلى بودند بر مصر دست يافتند و سلطنت دامنه دارى از سال 296 تا 557 ق تشكيل دادند. آنها از باطنى گرى به شدت تبليغ مى كردند و اين عقيده در خراسان و ماورأالنهر و در بعضى از شهرهاى عراق حاكم شد و فرمانروايان بعضى از مناطق، تحت تأثير قدرت آنان به دفاع از شيوه و عقايد آنها برمى خاستند رفته رفته قدرت آنها به اندازه اى گسترش يافت كه در سال 450 ق پس از درگذشت نجاشى، به مدت يك سال در بغداد به نام آنان خطبه خوانده شد و خليفه از شهر فرار كرد. در مناطق ديگر نيز همين وضع وجود داشت و امراى بسيارى تحت تأثير قدرت فاطميان فرمانبردار آنها بودند. (170)

از سوى ديگر ظهور پادشاهان آل بويه كه شيعه بودند نهايت نفوذ را در بغداد (مركز خلافت عباسيان) و نيز در خود خليفه برجاى نهاده بود و اين قدرت به شيعيان اجازه مى داد تا در برابر مدعيان مذهبى خود كه پيوسته با تكيه به قدرت خلافت آنان را تحقير مى كردند قد علم كرده ؛ آزادانه به تبليغ مذهب بپردازند. (171)

طلوع ابوالعباس نجاشى احياگر راويان نور چهره هاى درخشان شيعى در بغداد، مصادف با اوج قدرت حاكمان آل بويه در اين شهر و غروب بغداد و سراسر مناطق زير نفوذ آنها در آن روزگار گرديد.

برجسته ترين و درخشان ترين دوره تمدن اسلامى همانا سده هاى چهار و پنج هجرى است كه در ميان انبوه پژوهشهاى تاريخى جايگاه ويژه اى را به خود اختصاص داده است.

حضور چشمگير دانشمندانى همچون صاحب بن عباد، بوعلى سينا، ابوالفضل بن عميد ملقب به «جاحظ دوم» و... در دستگاه حوزه فرمانروايى آل بويه نقش عظيمى در نهضت فرهنگى و ترويج دانش و نشر آثار در علوم مختلف اسلامى، در اين برهه داشت.

وجود چهره هاى دانشور و فقهاى بزرگ شيعى و نگهبانان دين مانند شيخ صدوق، شيخ مفيد، سيد مرتضى، شيخ طوسى، و ابوالعباس نجاشى، مهمترين عامل در ترقى و رشد فرهنگ اسلامى بويژه بالندگى تشيع در اين دوره بود. اين وضعيت تا نيمه اول قرن پنجم هجرى ادامه داشت ولى با به وجود آمدن جنگها و آشوبهاى داخلى در بغداد عليه شيعيان از يك سو و انتقال قدرت از آل بويه به سلجوقيان سنى مذهب از سوى ديگر سبب شد كه حوزه علميه بغداد از هم فروپاشد و فقها و عالمان دين ناگزير دست به هجرت زنند.

در اين ميان شيخ طوسى كه زعامت شيعيان را عهده دار بود در سال 448 ق به نجف اشرف هجرت كرد و خانه وى در بغداد غارت گرديد. در ماه صفر سال بعد كتابها و منبرى كه شيخ بر فراز آن علم كلام تدريس مى كرد به محله كرخ برده شد و همراه سه پرچم سفيدى كه زائران و شيعيان كرخ در راه زيارت نجف و كوفه با خود حمل مى كردند، آتش زده شد! (172)

ابوالحسين نجاشى نيز در اين سالهاى آشفته و نابسامان بغداد را ترك كرد اما اينكه به كجا كوچ كرد، روشن نيست شايد اين چند سال آخر عمرش را در نجف، كوفه و يا سامرا گذرانده باشد.

## معاصران

در عصر نجاشى كه عصر شكوفايى علم ياد مى شود فقها و دانشمندان ژرف انديش و محققان زيادى در پايتخت علمى جهان اسلام و مركز خلافت آن روز - بغداد - حضور داشتند و نيز در گوشه و كنار و شهرهاى دور و نزديك عالمان و چهره هاى ادبى و شعراى بنام به چشم مى خورند كه در زمان نجاشى مى زيستند و همه از ستارگان يك آسمان به شمار مى آمدند. شيخ طوسى (385 - 460 ق) از جمله معاصران نجاشى است. وى در 23 سالگى (408) ق به شهر بغداد هجرت كرد. آن مفسر، محدث، فقيه، و رجالى بنام شيعى پس از سيد مرتضى رحمه الله عهده دار مسئوليت رهبرى و زماعت شيعيان گرديد و به همراه نجاشى از اساتيد بزرگ آن زمان مانند: ابن عبدون، ابن صلت اهوازى، حسين بن عبدالله غضائرى، ابن ابى جيه، شيخ مفيد و سيد مرتضى، بهره برده است. آن دو در كنار يكديگر در محضر اين چهره هاى سرشناش زانو زده و از مقام علمى آنان دانش ‍ اندوخته اند. گرچه در كتابهاى رجالى شيخ طوسى، شرح حال نجاشى نيامده است ليكن نجاشى در كتاب ارزشمند رجالش از هم دوره اش چنين ياد مى كند:

محمد بن حسن شيخ طوسى، در بين اصحاب و دانشمندان شيعى بسيار بلند مرتبه است. از چهره هاى برجسته و بزرگان مورد اطمينان است و يكى از شاگردان استاد ما شيخ مفيد به شمار مى آيد.

... آنگاه آثار ماندنى او را نام مى برد و دو كتاب «الرجال» و «فهرست شيخ طوسى» را در شمار كتابهايش ذكر مى كند. (173)

ابوالحسين احمد بن حسين معروف به « ابن غضائرى» فرزند حسين بن عبيدالله غضائرى، از محدثان برزگ شيعه و معاصر با نجاشى است. نجاشى همراه با على بن محمد بن شيران (متوفى 410 ق) كه او نيز يكى از دوستان و معاصرانش بوده است، با احمد بن حسين گفتگو و مباحثات علمى داشته و از نظرات و ديدگاههاى هم استفاده مى كردند. علاوه بر اين ارتباط دوستانه و بهره برى از تجربيات يكديگر، نجاشى با ابن غضائرى همدرس بوده و نزد اين عبدون و حسين بن عبيدالله (پدر احمدبن حسين) شاگردى كرده اند و كتاب «النوادر» احمد بن عبيدالله خوانده اند. و نيز بعضى از كتابهاى ابوالحسن على فضال را كه ابن غضائرى در نزد ابن عبدون خوانده است نجاشى در طول اين مدت مطالب آنها را شنيده است.

ابن غضائرى كه از اساتيد بزرگ علم رجال بوده كتابهايى در اين رشته نوشته است ولى متأسفانه نوشته هاى اين انديشمند و محقق رجالى از بين رفته و در دسترس نيست. تنها كتاب «الضعفا» از وى موجود است كه مولا عنايت الله قهپايى در اثر ارزشمند خويش (مجمع الرجال) آن را همراه با چند كتاب رجالى ديگر جمع آورى نموده است و اكنون در دسترس ‍ است. (174)

ابويعلى محمد بن حسن جعفرى و سلاربن عبدالعزيز كه دو فقيه و از برازندگان علم و ادب و از شاگردان شيخ مفيد و سيد مرتضى بودند در شمار معاصران نجاشى جاى دارند. آن دو با نجاشى در غسل دادن سيد مرتضى همكارى داشتند؛ كه سرانجام روح اين دو چهره دانش و تقوا در سال 463 ق، با هم به ملكوت اعلى پرواز كرد.

ابوالحسن كاتب (متوفى 413 ق) و ابوالحسن جرجرايى از معاصران و دوستان صميمى نجاشى بودند نوشته اند نجاشى بعضى از كتابهاى ابوالحسن كاتب از خريدارى كرده است. ابن سينا (متوفى 428 ق) كه از فيلسوفان بزرگ عالم اسلام و مناصب مهمى در دولت آل بويه داشت از معاصران نجاشى است. تحول در علوم مختلف بويژه منطق و فلسفه، علوم پزشكى و طب در اين دوره مرهون خدمات و همت والاى اوست.

ادباى بزرگ و نابغه هاى درخشان شيعه چون سيد مرتضى (متوفى 406 ق) و فردوسى (متوفى 411 ق) كه آثار ادبى و شعرى ارزشندى از آن دو به يادگار مانده است در زمان نجاشى در آسمان بغداد و ايران درخشيدند.

## آثار ماندگار

ابوالعباس نجاشى در شناخت راويان حديث گوى سبقت را از ديگر دانشمندان اين فن ربود و بر آنان برترى كامل يافت. گرچه پيش از عصر نجاشى و شيخ طوسى محققان و علماى زيادى در رشته رجال قلم بر صفحه كاغذ گذارده، آثار ارزشمندى به يادگار گذاشتند ولى دانش شناسايى حديث در زمان اين دو ابرمرد كه شايسته عنوان «پدر علم حديث»اند، تحول چشمگيرى يافت (175) و آثارى كه اين او خورشيد فروزان شيعه در اين زمينه از خويش به يادگار گذاردند به عنوان كتابهاى اصول علم رجال معروف گشت و از آن تاريخ تا كنون عالمانى كه متخصص در اين رشته اند مطابق ديدگاههاى آن دو تحقيق كرده و بر محور آثار آن دو بزرگوار، كتابها نوشته اند.

«رجال نجاشى» از گرانبهاترين آثار شيعى در فن علم رجال است كه در بين چهار كتاب اصلى علم رجال درخشندگى خاصى دارد؛ نظير درخشش ‍ كتاب «كافى» در بين چهار كتاب حديثى.

نجاشى اين گنجينه و اثر ماندگارش را در زمان حيات استادش سيد مرتضى رحمه الله و پس از تأليف كتابهاى شيخ طوسى در اين زمينه، نوشته است. گويا سيد مرتضى در اين زمينه، نوشته است. گويا سيد مرتضى در يكى از جلسات درس، از سخن آن دسته از مخالفان كه شيعه را به نداشتن آثار و سابقه علمى سرزنش مى كردند و مورد استفاده قرار مى دادند، سرزنش ‍ مى كردند و مورد استفاده قرار مى دادند، اظهار ناراحتى مى كند و همين مسأله سبب مى شود كه نجاشى با تصميم و اراده جدى دست به تحقيق زند و دانشوران شيعى و آثار ارزشمند آنان را معرفى كند.

بنابراين كتاب وى حاوى نام 1270 فرزانه از محدثان و علماى شيعى است كه در بيشتر موارد، سلسله سند از نجاشى تا راوى و شخصيتى كه به معرفى و آثار او پرداخته، ذكر شده است. آن طور كه از سخن خود نجاشى بر مى آيد نام اين كتاب «فهرس اسمأ مصنفى الشيعه» است كه در آن به شناساندن آثار، كنيه، القاب، نياكان و محل سكونت و زندگى علماى بزرگ پرداخته است. از اين رو نام اين مجموعه گران سنگ «فهرست» معروف به «رجال النجاشى» است كه بر روى جلدهاى چاپ شده آن مزين است.

نجاشى اين كتاب را در دو جزء تهيه و تنظيم كرده و به همان ترتيبى كه خود صورت داده است بارها منتشر شده است. (176)

نجاشى غير از اثر مشهورش كتابهاى ديگرى به رشته تحرير درآورد ولى متأسفانه نشر نگرديده و در دسترس نيست حتى به نسخه هاى خطى آنها نيز تا به حال آگاهى نيافته اند. نجاشى آنجا كه شرح حالش را يادآور شده آثار زير را از نوشته هاى خويش شمرده است:

1 - «الجمعه»: اين كتاب درباره وظايف و اعمال عبادى در روز جمعه است.

2 - «الكوفه»: در معرفى آثار و اماكن تاريخى شهر كوفه و نيز فضيلت آنها است.

3 - « انساب بنى نضر بن قعين»: در اين كتاب خاندان بنى نضربن قعين را معرفى مى كند.

4 - «مختصر الانوار و مواضع النجوم» (177)

## روايتگران

گرچه نجاشى شاگردان زيادى را تربيت نكرد، چند نفر از دانشمندان، از روح بلند، تعهد، تقوا و اخلاص نجاشى بهره ها برده و به مقام نقل روايت از كتابهاى او نايل آمدند و از جمله:

1 - ابوصمصام ذوالفقار بن معبد حسينى. وى از سادات بزرگوارى است كه از سيد مرتضى، نجاشى و شيخ طوسى روايت مى كند. نيز فقها و دانشمندانى چون قطب راوندى (متوفى 573 ق) و ابن شهر آشوب (متوفى 588 ق) از ابوصمصام حديث نقل مى كنند. (178)

2 - ابوالحسن سليمان بن حسن صهرشتى. وى از فقها و شخصيتهاى برجسته شيعى و از شاگردان ممتاز سيد مرتضى و شيخ طوسى است. او از اين دو بزرگوار روايت نقل مى كند. از جمله كتابهاى او «قبس المصباح» در زمينه دعاست.

3 - ابوالحسن على بن احمد نجاشى. وى فرزند نجاشى است كه در شمار اساتيد بزرگ و دانشمند جاى دارد. (179)

## جلوه هايى از زندگى

عشق به اهل بيت و خاندان عصمت و طهارت - عليهم السلام - چنان در روح و روان نجاشى در آميخته بود كه آرامش را از وى گرفته و پيوسته در خروش و جوشش بود. گاهى غدير او را به ساحل امن ولايت و حرم مولا على عليه‌السلام مى كشاند و زمانى نيز عاشورا او را به مكتب سرخ ولايت و مسلخ عاشقان به كربلا مى برد.

هر سال عيد غدير كه از راه مى رسيد شادمانى در چهره نجاشى ظاهر مى گشت و شوق زيارت مولايش وى را از بغداد به نجف مى كشاند و شتابان به وادى نور حركت مى كرد. به سرزمين ولايت كه مى رسيد گويا در جوار بارگاه ملكوتى اميرالمؤ منين عليه‌السلام رحل اقامت مى افكند و با بهره جويى معنوى از روح بلند آن حضرت، از فرصت به دست آمده سود جسته، از اساتيد بزرگ استفاده مى كرد و از درياى دانش آنان سيراب مى گشت و از دست مبارك آنان به دريافت اجازه نقل روايت نايل مى آمد به طورى كه با كوله بارى از معنويات و معارف، از نجف اشرف به ديار خود مراجعت مى كرد. (180)

از جلوه هاى حيات نجاشى روح توحيد و عبوديتى بود كه در جانش رسوخ كرده بود و ردپاى اين سبز قامت الهى را همچون نياكان پاكنهادش بايد در مساجد و مكانهاى زيارتى دنبال كرد.

او هر گاه به قصد - شهر اجدادش - حركت مى كرد با زاد و توشه تقوا و با روحى سرشار از اخلاص بار سفر مى بست و در جاى جاى شهر با قلبى آكنده از عشق به اهل بيت عليهم السلام و زبانى گويا به ذكر خدا قدم مى گذاشت و به زيارت مكان هاى مقدس اين شهر مى رفت. وى به عظمت و فضيلت مساجد شهر كوفه آگاه بود و در همانجا كه پيامبران و جانشينان آنها و ديگر زاهدان و با تقوايان نماز مى گذاردند، نماز مى خواند. (181)

عشق و محبت به ستارگان آسمان فقاهت و ديدار با محدثان و راويان، در سراسر وجود نجاشى موج مى زد و احترام فرزانگان شيعى را نيك نگه مى داشت و چه در شهر بغداد يا در مسافرتهايش به نجف و كوفه به ديدار صاحبان فضيلت و ابرار مى رفت و از درياى دانش و اخلاص آنان بهره كافى مى برد.

## حديث فراق

دست تقدير اين گونه رقم خورد كه حوزه علميه بغداد كه تا سال 448 ق از رونق و شهرت جهانى برخوردار بود و عالمان و پژوهشگران را از گوشه و كنار مجذوب خود ساخته بود ديگر آن حرارت و جنب و جوش فرهنگى را نداشته باشد.

جنگ و گريزهايى كه در بغداد به وجود آمد و آشوب هاى داخلى و خارجى براى انتقال قدرت، محيط دانش و آرامش حوزه هاى درس را آشفته ساخت و در نهايت اوضاع نابسامان به جايى رسيد كه حكومت از آل بويه به سلجوقيان منتقل شد و شيخ طوسى، پيشواى شيعيان، به ناچار از بغداد به نجف هجرت كرد. از آن پس فقها، محدثان و علماى بزرگ يكى پس از ديگرى بغداد را رها كرده، بعضى به نجف و عده اى به نقاط ديگر هجرت كردند.

نجاشى، محدث و چهره سرشناس نيز با دگرگونى اوضاع سياسى و اجتماعى شهر بغداد و از بين رفتن حوزه فرهنگ شيعى در سال 448 ق به ناچار آنجا را رها كرد و احتمال دارد بر اثر كهولت و گرماى زياد و نيز علاقه قلبى كه نسبت به خاندان رسالت داشت به منطقه اى در شمال بغداد نزديك سامرأ هجرت كرده باشد. او در حالى كه اواخر عمر را مى گذراند هر چند گاه به سامرا مى رفت و به زيارت امام هادى و امام حسن عسكرى عليهم السلام مى شتافت و در حالى كه اشكهايش براى مظلوميت ائمه معصومين عليهم السلام جارى بود زيرلب براى تعجيل ظهور امام زمان (عج) دعا مى كرد.

... او كه عمرى را در خدمت معارف اهل بيت عليهم السلام سپرى كرد و در معرفى ابرار و ستاره هاى هميشه جاويد تشيع و شناساندن آثار ارزشمند آنان همت بلندى داشت، همچنان در انتظار رؤ يت خورشيد اهل بيت باقى ماند تا آنكه دست اجل مهلتش نداد و در جمادى الاول سال 450 ق در مطيه آباد (182) روح پاكش به ارواح مطهر ابرار و صالحان و اولياى خاص ‍ الهى پيوند خورد و در جوار رحمت ربوبى جاى گرفت. (183)

رضوان خدا بر او باد!

# شيخ طوسى متوفاى 460 ق.

خورشيد ابرار

عليرضا شهروى

## ولادت:

محمد بن حسن طوسى در ماه رمضان سال 385 ق. در خانه اى محقر اما سرشار از نور ايمان پا به عرصه وجود گذاشت. زادگاه وى شهر طوس بود محمد تا سال 408 ق. در اين شهر اقامت كرد و در طول اين مدت مقدمات علوم متداول در آن عصر را فرا گرفت و در بهار جوانى از محصلين فاضل و درس خوانده گرديد. (184)

## به سوى بغداد

طوسى در 23 سالگى چون محيط كوچك طوس را براى پيشرفت شايان شايان و سير كمالات معنوى تنگ ديد، به منظور استفاده كامل و درك محضر اساتيد بزرگ و نامى آن دوره بخصوص شيخ مفيد و سيد مرتضى در سال 408 ق رهسپار بغداد گرديد (185) در آن زمان بغداد شهر علم بود و آوازه بلندى داشت و حوزه درسى شيخ مفيد دانشوران بسيارى را از اطراف به اين شهر فرا خوانده بود. در چنين محيطى وى هيچگونه غربتى در خود احساس نكرد و سالها چون خورشيد در اين حوزه درخشيد و در پاى درس ‍ نابغه دهر، شيخ مفيد نشست و مدت پنج سالى افتخار شاگردى وى را داشت. حضور جوانى 23 ساله در درس رهبر و پيشواى دينى شيعيان، در كنار شاگردان برازنده اى چون سيد مرتضى و برادر نابغه اش سيد رضى، نجاشى، ابوالفتح كراجكى و محمد بن حسن حمزه كه همه در شمار بزرگان و دانشمندان شيعه به شمار مى رفتند، خود گواه صادقى بر عظمت علمى و جايگاه ويژه ايشان است.

شيخ طوسى در دوران جوانى به درجه اجتهاد رسيد و كتاب تهذيب الاحكام را كه از كتب معروف و مورد توجه شيعه است، در اين دوره (186) و با پيشنهاد استاد نابغه خود، شيخ مفيد تأليف نموده است. (187)

اين كتاب شاهد صادقى است بر اجتهاد و تبحر دانشور نامور طوس در زمينه هاى مختلف ؛ فقه، اصول و رجال، در حالى كه هنوز از سن او سى سال نگذشته بود.

## تصويرى از منزلت «مفيد رحمه الله»

ابن نديم كه از معاصران شيخ مفيد بوده و مانند او در بغداد مى زيسته در كتاب «فهرست » نوشته است: « ابن معلم ابوعبدالله (شيخ مفيد) رياست متكلمين شيعه در عصر ما به وى رسيده است. او در علم كلام (عقايد و مذاهب) به روش مذهب شيعه بر همه كس پيشى دارد. دانشمندى باهوش ‍ و بافراست است من او را ديده ام دانشمندى عليقدر است. » (188)

ابن عماد حنبلى مورخ مشهور اسلامى در كتاب شذرات الذهب، ضمن وقايع سال 413 ق مى نويسد «مفيد در اين سالها وفات يافت. او از عالمان شيعه و پيشواى آنان بوده و داراى كتابها و نوشته هاى فراوانى است».

اين ابى طى در تاريخ اماميه (شيعه) مى گويد: مفيد، بزرگ بزرگان شيه و زبان گوياى آن است. وى در كلام، فقه و جدل استادى فرزانه بود و در دولت «آل بويه» با طرفداران هر مسلك و عقيده با متانت و عظمت خاصى بحث و مناظره و از مستمندان دستگيرى بسيار مى كرد. فروتنى و خشوع وى زياد، نماز و روزه اش فراوان، لباس تميز و نيكو بر تن داشت و ديگران گفته اند عضدالدوله ديلمى حاكم مقتدر آل بويه بسيارى از اوقات به ملاقات شيخ مفيد مى رفته است. 76 سال زندگى كرد و بيش از دويست كتاب و رساله نوشت. در ماه رمضان سال 413 ق. دار فانى را وداع گفت و هشتاد هزار نفر در تشييع جنازه وى شركت كردند. (189)

علامه حلى كه خود از محققان نامى دنياى تشيع است در مقام توصيف شيخ مفيد مى نويسد: كليه دانشمندان ما كه بعد از وى آمده اند از دانش او استفاده نموده اند. فضل و دانش او در فقه، كلام و حديث مشهورتر از آن است كه به وصف آيد. او موثق ترين و داناترين عالمان عصر خود بود. رياست علمى و دينى طايفه شيعه در عصر او به وى منتهى گشت» (190)

پس از رحلت مرجع و رهبر بزرگ شيعيان (شيخ مفيد) هدايت كشتى طوفان زده شيعه كه در اقيانوس بيكران و ظلمانى تحت سيطره حكام عباسى و تلاطم بود، به عهده مردى از تبار بزرگان و سادات علوى به نام سيد مرتضى معروف به علم الهدى گذارده شد و سيد مرتضى در بسيارى از علوم كلام، فقه و اصول و ادب و شعر، شهره محافل علمى در دور نقاط عراق بود. (191) شيخ طوسى با اينكه خود در اين زمان از صاحبنظران علم فقه و حديث بوده است، بعد از شيخ مفيد مدت 23 سال (413 - 436 ق) در محضر اين سيد بزرگوار و دانشمند ژرف انديش، شاگردى نمود و از فضل و ادب اين رادمرد تاريخ شيعه، پيمانه دانش و انديشه خود را لبريز ساخت. در درس سيد مرتضى دانشمندان بزرگى حاضر مى شدند و سيد بنا به مرتبه علمى و تلاش آنان در مسير تحقيق و دقت نظر در مباحث، كمك تحصيلى ماهانه اى را قرار داده بود. نظر به استعداد سرشار و آمادگى ذهنى شيخ طوسى در فراگيرى مباحث علمى و قدرت استنباط و نقد و بررسى آرأ و عقايد، وى خيلى زود مورد عنايت خاص استاد قرار گرفت و بيشترين شهريه ماهيانه را كه 12 دينار بود، از براى شيخ مقرر داشت (192)

هر چند شيخ از نظر علمى در بعضى از علوم مانند فقه و حديث و رجال متبحر بوده و نيازى به فراگيرى دانشى در اين زمينه ها نداشته است در علم كلام، تفسير، لغت و به طور كلى علوم ادبى از محضر سيد مرتضى حداكثر استفاده را نموده است. شيخ طوسى در طى اين مدت ضمن بالا بردن و توسعه اطلاعات گوناگون علمى شروع به تأليف كتابهاى متنوع در علوم اسلامى نيز كرد. تعدادى از كتابهاى مهمى كه شيخ در حيات سيد مرتضى نوشته بدين قرار است: تهذيب، استبصار، نهايه، المفصح فى الامامه، رجال، آغاز فهرست و از همه مهمتر تلخيص الشافى كه مهمترين كتاب اوست. و آن تنظيم و خلاصه كتاب شافى سيد مرتضى است. تا آن هنگام كتاب با آن اهميت در مسأله امامت تأليف نگرديده بود و شيخ در سال 433 ق (چهار سال قبل از درگذشت سيد) آن را به پايان رسانيده است. ناگفته نماند كه شيخ بيشتر اين كتابهاى را به تقاضاى فقيهان و دانشوران بزرگى همچون قاضى ابن براج يا ديگران نوشته است. (193)

از ديدگاه بسيارى از محققان، شيخ طوسى تدوين كننده اساسنامه مكتب تشيع در فرهنگ و تمدن اسلامى محسوب مى شود. علامه حلى مى گويد: «شيخ طوسى پيشواى دانشمندان شيعه و رئيس طايفه اماميه... صاحبنظر در علوم اخبار، رجال، فقه، اصول، كلام و ادب بوده است. همه فضيلتها منسوب به اوست و در تمامى فنون اسلام كتاب نوشته است اوست كه عقايد شيعه را در اصول و فروع آن دسته بندى و اصلاح نموده» (194)

شيخ طوسى همچنين در اين مدت از محضر اساتيدى چون: ابن غضائرى، ابن شاذان متكلم، ابن حسكه قمى، حسين بن ابى محمد تلعكبرى، ابن بشران معدل، ابومنصور شكرى، احمد بن ابراهيم قزوينى، ابن فهام سامرى، ابوحسين صفار، ابن ابى جيد، ابن حاشر و دهها فرزانه ديگر فيض ‍ كرد.

## خورشيد عرش

در 25 ربيع الاول 436 ق روح ملكوتى سيد مرتضى بعد از 80 سال عمر گرانبار، تعلق زمينى را رها كرد و به سوى معبود شتافت (195) و پس از آن شيخ طوسى رهبر و پيشواى مذهب تشيع گرديد و دوازده سال بعد از سيد مرتضى در بغداد بر دنياى شيعه زمامت داشت. او با دور انديشى وصف نشدنى، صفحات طلايى ناگشوده تاريخ اسلام و شيعه را، به معناى واقع جلوه اى بديع بخشيد.

در آن ايام از دورترين نقاط مملكت اسلامى دانش پژوهان و فقيهان براى حل مشكلات علمى خود به منزل و محل درس شيخ مى آمدند تا از افكار و انديشه هاى اين فرزانه دوران به اندازه ظرفيت وجودى خود پيمانه هاى علم و معرفت برگيرند. در تاريخ آمده است: سيصد تن از مجتهدان شيعه شاگرد وى بودند و از عالمان اهل تسنن آن قدر از اين منبع فيض استفاده كرده اند كه به شمارش درنيايد. (196)

دانشمند فرهيخته اى همچون اسحاق بن بابويه قمى، ابوالصلاح حلبى، ابوعلى طوسى (فرزند شيخ) سعدالدين بن البراج، شهر آشوب سروى مازندرانى، عبدالجبار بن عبدالله المقرى رازى، محمد بن حسن فتال، كراجكى، حسين بن فتح جرجانى، جعفر بن على حسينى، ابوالصلت محمد بن عبدالقادر، ناصر بن رضا علوى، غازى بن احمد سامانى و دهها انديشمند ديگر از شاگردان برجسته شيخ مى باشند. (197)

در سال 447 ق طغرل بيك سلجوقى با سپاهى لجام گسيخته وارد بغداد شد و محله شيعه نشين شهر را مورد تاخت و تاز قرار داد و افزون بر به خاك و خون كشيدن مردم بى پناه، كتابخانه عظيم ابونصر شاپور بن اردشير را به آتش كشيد و حتى دهها قرآن نفيس كتابخانه نيز از خشم دنياطلبان سلجوقى در امان نماند (198).

در اين توطئه كه تا سال 451 ق. ادامه داشت چندين بار كتابخانه شخصى و دست نوشته هاى شيخ طوسى در ميان كوچه و خيابان بغداد به آتش كشيده شد. در ماه صفر 449 ق. به خانه شيخ هجوم بردند و هر آنچه از لوازم، كتابها و دفاتر در منزل او گذارده بودند به ميدان اصلى شهر آورده، آتش ‍ زدند. (199)بروز اين حوادث ناگوار شيخ طوسى را بر آن داشت تا در پى حفظ ميراث فرهنگى و نجات دانشمندان شيعه، هجرتى دگر آغاز كند و راهى نجف شود (200)

## هجرت به شهر عشق

نجف در زمان سلاطين ديلمى مانند معزالدوله، عضدالدوله و وزا و شخصيتهاى شيعه اين خاندان، تغييرات زيادى پيدا كرد. آنان اشياى نفيسى را وقف بارگاه آن حضرت كردند. سلاطين مزبور خود به زيارت مرقد منور ايشان بعد از مرگ نيز در سرداب صحن نجف كنار آن تربت پاك به خاك سپرده شدند. ولى در زمان ورود شيخ به نجف (448 ق.) اين شهر ديگر رونق زمان آل بويه را نداشت، از آن آمد و شدها خبرى نبود، تعصبهاى جاهلانه و مرگبار بر همه جا سايه افكنده و حالت رعب و وحشت سراسر عراق را فراگرفته بود. (201)

اما از سويى اطراف نجف عشاير غيور و شجاعى از عربهاى شيعه زندگى مى كردند و بسان دژ محكمى مرقد مطهر و نورانى مولاى خود را از هر گونه گزند و تعرضى محافظت مى كردند. (202) بر همين اساس نجف براى شيعيان منطقه امنى محسوب مى شد و حسن انتخاب شيخ هم تأييدى بر وجود امنيت نسبى در آن منطقه از عراق است.

با ورد شيخ طوسى، نجف شاهد جنب و جوش وصف ناپذيرى شد. چرا كه مردى آسمانى با روحى لطيف به لطافت شبنم، داراى انديشه اى به خروش ‍ اقيانوس و ارادى خلل ناپذير چون پولاد، همراه گلستانى از شقايق سرخ، در پى خدمت به مولاى خويش و رونق مكتب وى، به بهشت خدا در زمين هجرت كرده است تا نجف را بزودى قبله آمال و آروزى عاشقان علم و معرفت سازد. وى تشنگان معرفت و عرفان مولاى متقيان را كه در بوستان دانش علوى دعوت مى كند و تحفه اى از انديشه هاى علوى را به ايشان تقديم مى دارد.

## اولين دانشگاه شيعه

شيخ كه خانه، كتابها و دست نوشته هاى خود را در بغداد از دست داده بود، در نجف مدت 12 سال آخر عمر را با پشتكارى بيشتر گذراند و به دانشوران بدين سامان پرداخت. نجف در آن زمان شهر نبود حتى عنوان قريه هم نداشت به جهت وجود بارگاه امير مؤ منان تنها زايرين بودند كه در آن رفت و آمد داشتند. شيخ طوسى حوزه علمى جديدى را در آنجا به وجود آورد و پايه هاى استوار اين مركز بزرگ را بنا گذاشت ؛ به طورى كه پس از گذشت هزار سال از آن تاريخ، هنوز اصالت علمى خود را حفظ كرده و ديگر مراكز اسلامى را تغذيه فرهنگى مى كند. (203)

بحق وى را بايد مؤ سس اولين دانشگاه تشيع دانست و با انفجار از هنر اين رادمرد صحنه هاى پيكار علم و انديشه، كه در هر زمينه مطلبى بديع و منحصر به فرد به يادگار گذاشته، ياد كرد.

ميراث گرانبها

شمار آثار شيخ - اعم از كتاب و رساله - به 51 مجلد مى رسد كه گاه بعضى از اين مجلدات ده جلد كتاب قطور را در بر مى گيرد. موضوعات اين كتابها تحت عناوينى چون تفسير، حديث، فقه، اصول فقه، كلام رجال و فهرست، تاريخ و مقتل، جواب مسائل شرعى و اعتقادى و دعا مندرج است.

التبيان فى تفسير القرآن (در ده جلد)، المسائل الدمشقيه فى تفسير القرآن و المسائل الرجيه فى تفسير آيات من القرآن، از آثار تفسيرى اوست.

تهذيب و استبصار دو اثر او در علم حديث است كه در كنار كافى (اثر شيخ كلينى) و من لا يحضره الفقيه (اثر شيخ صدوق)، كتب اربعه را تشكيل مى دهند.

مهترين آثار شيخ در فقه عبارت اند از: النهايه، المبوط، الخلاف، الجعل و العقود فى العبادات، الا يجاز فى الفروض، مناسك الحج فى مجرد العمل، المسائل الحلبيه فى الفقه، المسائل الجنبلائيه فى الفقه، المسائل الحائريه فى الفقه، مسألة فى وجوب الجزية على اليهود، مسأله فى تحريم الفقاع، مسألة فى موافقيت الصلاة.

عدة الاصول و مسألة فى العمل بخبر الواحد و بيان حجة الاخبار از آثار او در اصول مى باشد.

تأليفات شيخ در علم كلام عبارت اند از:

تلخيص الشافى (فى الامامة)، تمهيد الاصول (شرح كتاب جمل العلم و العمل سيد مرتضى)، الاقتصاد «الهادى الى طريق الرشاد»، المفصح فى الا مامة، مقدمة فى المدخل الى علم الكلام، رياضة العقول، مايعلل، و ما يعلل، ما لا يسع المكلف الاخلال به، شرح الشرح فى الاصول، اصول العقائد الغية، الفراق بين النبى و الامام، مسألة فى الا حول، المسائل الرازيه، النقض على بن شاذان فى مسألة الغار، مسائل اصول الدين و الكافى.

شيخ طوسى در دو علم رجال و فهرست چند كتاب ارزشمند به يادگار گذاشته است:

كتاب الابوا؛ رجال شيخ طوسى)، اختيار معرفة الرجال (معروف به رجال كشى. شيخ به حذف اشتباهات، مرتب كردن و اصلاح اصل كتاب كشى اقدام كرد) و الفهرست ( معرفى مصنفان نامدار شيعه و آثار آنان).

در زمينه تاريخ نيز شيخ طوسى رحمة الله عليه دو اثر نگاشته است.

مقتل الحسى و مختصر اخبار مختار بن ابى عبيدة الثقفى.

مسائل الالياسيه، المسائل القيه، مسائل ابن براج و تعليق ما لا يسع ( كه مجموعه پاسخ ‌هاى شيخ به سئوال هاى پرسشگران است).

در زمينه دعا و اعمال عبادى آثار ذيل از شيخ به يادگار مانده است:

مصباح المتهجد و سلا ح المتعبد، مختصر المصباح، محتصر فى عمل بوم و ليلة، انس الوحيد و هداية المسترشد و بصيرة المتعبد (204)

## شاگردان

گذشته از آثار گرانبها و ارزشمند علمى، دانشوران بزرگى در حوزه درسى وى پرورش يافتند. طبق نوشته گروهى از دانشمندان شيعه شاگردان شيخ الطائفه افزون از سيصد دانشمند مجتهد بوده اند (205)در منابع مختلف شيخ مختص فرزانگان تشيع نبوده اند بلكه بسيارى از دانشمندان اهل تسنن نيز از محضر ايشان به مقام علمى دست يافتند.

## اشك ملائك

محرم سال 460 هجرى با روزها و شبهاى غم آلود، نزديك مى شود. روزها در پرده بسيارى عزاى حسينى با شبهاى خرابه نشينان آل رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله همنوا شده اند. در گوشه اى از نجف اشرف دلى شكسته و قلبى آكنده از تأسف و اندوه، متعلق به پيرى وارسته و عارف، آخرين آهنگهاى حيات را مى نوازد تا روح خسته و ملول اين جسم مطهر و نجف را در سفرى آسمانى و روحانى آزاد كند. شب 22 محرم سال 460 ق فرا مى رسد. ملائك كه در انتظار رؤ يت خورشيد آسمان عشق و معرفت، سالها چشم به راه بودند، عاقبت در اين شب حزن انگيز روح ملكوتى آقا و مراد شيعيان، شيخ طوسى را چون نورى آسمانى به ميهمانى خدا بردند تا در پرتو عظمت آن نفس پاكيزه تقربى نصبيشان گردد. آرى! مردى بزرگ پس از گذاردن 76 سال، زندگى پر بركت و سعادت با عشق وصال حق شتابان به سوى خدا رخت بر بست.

«شيخ را در خانه مسكونى اش در نجف دفن كردند. اين خانه در سمت شمال بقعه علوى به نام مسجد طوسى معروف است». (206)

# علامه طبرسى متوفاى 548 ق.

پيشواى مفسران

محمد باقرپور امينى

علامه بزرگوارامين الاسلام، ابوعلى فضل بن حسن طبرسى از جمله انديشمندان نادرى است كه هر چند در دانشهاى رايج عصر خويش خبره بود، منزلت او در تفسير، تمام ابعاد و جوانب علمى اش را تحت شعاع قرار داده، وى را به مثابه مفسرى سترگ در دنياى دانش و معرفت كرد. در اين نوشتار بر آنيم كه به گوشه هايى از زندگى هفتاد و نه (يا هشتاد) ساله گوشه هايى از زندگى هفتاد و نه (يا هشتاد) ساله اين مفسر قرآن و پيشواى مفسران بپردازيم.

## ولادت

او به سال 468 ق ( يا 468 ق. (207)) ديده به جهان گشود و حسن بن فضل طبرسى پدر طبرسى پدر آن عزيز، او را «فضل» ناميد. (208)اصل و منشأ «فضل بن حسن» طبرسى «تفرشى» بوده و به همين سبب به «طبرسى» به معروف و مشهور گشته است (209)؛ هر چند دليلى بر ولادت يا اقامت او در آن ديار علم خيز در دست نيست. در مقابل، گروهى از شرح حال نويسان، طبرسى را اهل طبرستان (مازندران امروز) دانسته اند (210)ليكن وجود دلايلى روشن بر يكى بودن طبرس و تفرش آن ادعاها را مخدوش مى سازد (211)؛ كه مى توان به برخى از آنها اشاره كرد: بيهقى ( معروف به ابن فندق) كه از معاصران طبرسى است (212)در بيان شرح حال او مى گويد «طبرس منزلى است ميان قاشان (كاشان) به اصفهان. اصل ايشان از آن بقعت بوده است. » (213)همچنين يعقوبى (214) و علامه مجلسى (215) طبرسى را معرب تفرشى و منسوب به تفرش از توابع قم مى دانستند.

اين ناحيه نخست از توابع قم بوده و امروز از شهرهاى استان مركزى به شمار مى آيد اين شهر به دليل نزديكى به قم، در آغاز ورود اسلام، مذهب تشيع را پذيرفت. (216)

## تحصيل

فضل بن حسن دوران كودكى و تحصيل خود را در جوار بارگاه ملكوتى امام هشتم عليه‌السلام گذراند و پس از چند سال حضور در مكتب، و فراگيرى و خواندن و نوشتن و يادگيرى قرائت قرآن، خود را به منظور تحصيل علوم اسلامى و شركت در جلسه درس بزرگان دين آماده ساخت. او در فراگيرى علومى چون ادبيات عرب قرائت، تفسير، حديث، فقه، اصول و كلام فوق العاده تلاش كرد، بدان حد كه در هر يك از رشته ها صاحب نظر گرديد. با وجودى كه در مدارس آن عصر علوم چون حساب، جبر و مقابله رايج نبود و كسى براى فراگيرى آن رغبت نمى ورزيد، او به سوى آن علوم شتافت و از صاحب نظران آن فن به شمار مى آمد. (217)

اساتيد امين الدين (218) طبرسى كه نقش مهمى در باروركردن شخصيت علمى و معنوى او داشتند از اين قرارند: ابوعلى طوسى ( فرزند شيخ طوسى)، جعفر بن محمد دوريستى، عبدالجبار مقرى نيشابورى امام موفق الدين حسين واعظ بكرآبادى جرجانى، سيد محمد غصبى جرجانى، عبد الله قشيرى، ابوالحسن عبد الله محمد بيهقى، سيد مهدى حسينى قاينى، شمس اسلام حسن بن بابويه قمى رازى، موقف عارف نوقانى و تاج القرأ كرمانى. (219)

## در عرصه شعر

طبرسى در ايام جوانى اشعار بسيارى سروده است (220)كه عموم آنها حاوى مضامين عالى و دليل صادقى بر آشنايى و خبرگى وى در سرودن شعر است. اثر ذيل در بيان ارادت وى به اهل بيت عليه‌السلام يكى از آن آثار جاودان مى باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اطيب يومى بذكراكم |  | و اسعد نومى بروياكم |
| لئن غبتم عن مغانيكم |  | فان فوادى مغناكم |
| فلا بأس ريب دهرى اتى |  | بما لا يسر رعاياكم |
| فنصر من الله يأتيكم |  | و فضل من الله يغشاكم |
| و عقد و لائى لكم شاهد |  | بانى فتاكم و مولاكم |
| لكم فى جدودكم اسوه |  | اذا سأ كم عيش دنياكم |
| و كم مثلها افرجت عنكم |  | و خط بها من خطاياكم |
| كما صفى التبر فى كورة |  | كذلكم الله صفاكم (221) |

ترجمه:

- روز را ياد شما عطر آگين مى سازم و خوابم را با ديدن شما شيرين و دلچسب مى كنم.

- اگر چه از منازل خود غايت شده ايد، ولى دل من منزگاه شماست.

- باكى نيست اگر حوادث روزگار بر من عارض شود و امت شما را خوشايند نباشد.

- زيرا پيروزيى از ناحيه خدا نصيب شما خواهد شد و فضيلتى از جانب او شما را بر خواهد گرفت.

- آنچه از محبت شما در وجدانى جاى گرفته شاهد است كه من غلام و دوستدار شما هستم.

- پيشينيان شمابرايتان اسوه اند، هرگاه زندگى دنيا بر شما بد معامله كند.

- چه بسيار از اين سختيها كه از شما دور مى شود و به وسيله آن گرفتاريهاى شما محو مى گردد.

- همان طور كه طلا در كوره تصفيه مى شود خدا نيز شما را تصفيه نموده است.

## هجرتى پر بار

امين الاسلام طبرسى حدود 54 سال در مشهد مقدس سكونت داشت وسپس بنا بر دعوت بزرگان سبزوار، و با توجه به امكانات بسيارى كه در آن شهر موجود بود و زمينه تدريس، تأليف وترويج دين را براى او فراهم مى ساخت، در سال 523 ق. راهى را براى آن ديار گرديد. سادات آل زياره - كه طبرسى با آنان نسبت فاميلى داشت - ميزبان او بودند و از كمك و همكارى با آن عالم وارسته دريغ ننمودند. (222)

نخستين اقدام شيخ، پذيرش مسؤ وليت «مدرسه دروازه عراق» بود (223) كه با سرپرستى و راهنمايى او، مدرسه به حوزه علميه وسيع و با اهميتى مبدل گشت غناى فرهنگى و علمى اين مكان، سبب جذب محصلان بسيارى از دور افتاده ترين نقاط ايران گرديد و طلبه هاى جوان به عشق رسيدن به كمال و خدمت به مكتب در آن مدرسه مشغول تحصيل شدند و علوم مختلفى چون فقه و تفسير را از محضر طبرسى فرا گرفتند. شاگردان دانشمند و بلند آوازه ذيل ثمره تلاش علمى شيخ است: رضى الدين حسن طبرسى (فرزند طبرسى)، قطب الدين راوندى، محمد بن على بن شهر آشوب، ضيأ الدين فضل الله حسنى راونديت شيخ منتخب الدين قمى، شاذان بن جبرئيل قمى، عبد الله بن جعفر دوريستى، سيد شرف شاه حسينى افطسى نيشابورى و برهان الدين قزوينى همدانى. (224)

## آثار سبز

مصنفات وآثار متعددى از امين الاسلام از امين الاسلام طبرسى به يادگار مانه است كه جملگى از فضل ودانش آن عالم كوشا و انديشمند، توانا حكايت مى كند. گنجينه آثار او بدين شرح است:

الاداب الدينه للخزانه المعينه، اسرار الامامة، اعلام الورى با علام الهدى، تاج الواليد، جوامع الجامع، الجواهر (جواهر الجمل)، حقائق الامور، عدة السفر و عمدة الحضر، العمده فى اصول الدين و الفرائض النوافل غنية العابد و منية الزاهد، الفائق، الكافى الشافى كنوز النجاج، مجمع البيان، مشكوة الانوار فى الاخبار، معارج السؤ ال، المؤ تلف من المختلف بين ائمة السلف، نثر اللالى، النور المبين و روايت صحيفة الرضا عليه‌السلام (225)

## پيشواى مفسران

انديشه خدمت به قرآن از اون جوانى در ذهن علامه جاى داشت. زندگى اش آميخته با آن كتاب الهى بود احياى معارف آن معجزه بى بديل و يگانه و نوشتن تفسير از آروزهاى اصلى او به شمار مى رفت. خالق هستى، آن بر آورنده آرزوها، توفيق عرصه آثار جاودان و ميراث ماندگار را به او ارزانى داشت و در حالى كه سن علامه از شصت تجاوز كرده و موهاى سرش به سپيدى گراييده بود سه كتاب تفسير قرآن را به سبك هاى مختلف به رشته تحرير درآورد. او چنان ابتكارى را در تفسير قرآن به كار بست كه تا قرن حاضر، مفسران ديگر به كار بست كه تا قرن حاضر، مفسران ديگر بر آستان تفسير او اعتكاف كرده، از خرمن بى پايانش - كه الهام گرفته از مكتب اهل بيت عصمت وطهارت عليه‌السلام بود - استفاده كردند. مناسب است به اختصار به سبك و محتويات هر يك از تفاسير آن دانشمند فرزانه اشاره نماييم.

الف - «مجمع البيان» سرآمد تفاسير

آستين همت بالا زدم و نهايت جد و جهد را به كار بستم و ديدار بيدار داشتم و انديشه كردم و تفاسير گوناگون را در پيش رو نهادم و از خداوند سبحان توفيق و تيسير طلبيدم و نگارش كتابى را آغاز كردم كه در نهايت فشردگى و پيراستگى و حسن نظم و تربيت است و حاوى انواع و اقسام دانش تفسير است و در و گوهرهايى اعم از علم قرائت، اعراب و لغنت، و پيچدگى و مشكلات، معانى و جوانب، نزول و اخبار، قصص و آثار، حدود و احكام در بردارد و از خدشه هايى كه مبطلان آن مطرح كرده اند سخن را آورده ام كه تنها اصحاب ما - رضى الله عنهم - متعرض آن شده اند و استدلالات بسيارى را در صحت اعتقادات خود اعم از اصول و فروع و معقول و منقول به گونه اى معتدل و مختصر و بالاتر از ايجاز و پايين تر از تفصيل در بر دارد؛ زيرا انديشه هاى عصر حاضر تاب تحمل سنگينى بزرگ ناتوان است زيرا از علما تنها نامى مانده و از علوم تنها رمقى». (226)

گرايش روحى بر نوشتن تفسير با ابتكار و سبكى منحصر به فرد كه از روزگار جوانى در او جولان داشت و همچنين تشويق يار و دوست نزديكش، محمد بن يحيى (از سادات آل زباره و از شخصيتهاى بر جسته سبزوار) دو عامل و انگيزه اى است كه مؤ لف محترم خود در مقدمه بدان اشاره كرده است. برخى از مورخان با بيان داستانى از طبرسى، انگيزه ديگرى را در باب علت نوشتن تفسير دخيل مى دانند. آن حكايت از اين قرار است: زمانى سكته اى بر علامه عارض مى شود و خاندانش به اين گمان كه او به رحمت ايزدى پيوسته است وى را به خاك مى سپارند. او پس از مدتى به هوش ‍ آمده، خود را درون قبر مى بيند و هيچ راهى را براى خارج شدن و رهايى از آن نمى يابد. در حال نذر مى كند كه اگر خداوند او را از درون قبر نجات دهد كتابى را در تفسير قرآن بنويسد. در همان شب قبرش به دست فردى كفن نبش مى شود وآن گور كن پس از شكافتن قبر شروع به باز كردن كفنهاى او مى كند. در آن هنگام علامه دست او را مى گيرد! كفن دزد از ترس، تمام بدنش به لرزه مى افتد، علامه با او سخن مى گويد، ليكن ترس و وحشت آن مرد بيشتر مى شود. علامه طبرسى به منظور آرام ساختن او، ماجراى خود را شرح مى دهد و پس از آن مى ايستد. كفن دزد نيز آرام شده، با درخواست علامه كه قادر به حركت نبود، او را بر پشت خود مى نهد و به منزلش ‍ مى رساند. طبرسى نيز به پاس زحمات آن گوركن، كفنهاى خود را همراه مقدارى بسيارى پول به او هديه مى كند آن مرد نيز با مشاهده اين صحنه و با يارى و كمك علاقه توبه كرده، از كردار گذشته اش از درگاه خداوند طلب آمرزش مى كند. طبرسى نيز پس از آن به نذر خود وفا كرده، كتاب مجمع البيان را مى نويسد. (227)

شيخ طوسى تفسير خود را در مدت هفت سال و با اقتباس «التبيان» اثر شيخ طوسى، تدوين كرده و هر يك از فنون مختلف قرآنى را به صورت جدا از هم درقالبى منظم ومرتب بيان نمود. اين نظم خاص سبب گرديد كه دانشمندان شيعه وسنى، آن تفسير را بر بسيارى از تفاسير ديگر برترى داده، آن را مورد ستايش قرار دهند. (228)

مجمع البيان در ده جلد تدوين و در پنج مجلد چاپ شده است. اين كتاب با مقدمه اى مفيد آغاز شده و موضوعاتى در هفت فن به قرار ذيل در آن مطرح شده است: تعداد آيات قرآن و ثمره آشنايى با آن، ذكر اسامى قرأ مشهور قرآن و نظرات آنان، تعريف تفسير، تأويل و معنى، نامهاى قرآن و معانى آن، يادى از علوم قرآن و مسائل مربوط به آن و كتابهايى كه در مورد آن تأليف شده است، احاديث مشهور پيرامون فضيلت قرآن واهل آن و بيان آنچه كه براى قارى قرآن نيكوست (چون زيبا خواندن الفاظ قرآن).

او در پاره اى از موارد به دنبال معنى آيات و به منظور توضيح بيشتر، به مطلبى اشاره و آن موضوع را با عنوان «فصل» مشخص مى كند. عناويتى چون تقوا، خصوصيت هدايت و هدى، توبه وشرايط آن، نام محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و بالاخره چكيده اى از پندها و حكمتهاى لقمان حكيم نمونه هايى از اين فصلها مى باشد. همچنين احاديث و روايات بسيارى در اين تفسير وجود دارد كه تعداد آن بيش از هزار و سيصد حديث است.

ب - «الكافى الشافى» گزيده اى از الكشاف

علامه طبرسى پس از تأليفات مجمع البيان - كه به تفسير كبير شهرت يافت - به تفسير كشاف، اثر جار الله زمخشرى برخورد و به دليل جذابيت و هنر نمايى موجود در آن، به تلخيص آن كتاب اهتمام ورزيد. او معانى نو و بديع و الفاظ نيكويى را كه در نوع خود بى همتا بود از اين تفسير گلچين كرد و آن را در يك جلد تأليف نمود و نام اين تفسير گزديده و مختصر را «الكافى الشافى» نهاد (229). اين كتاب در آثار برخى از شرح حال نويسان به «الوجيز» تعبير شده است (230).

چون نسبت به مجمع البيان و تفسير ديگر علامه، موسوم به جوامع داراى حجم كوچكى بوده است.

ج - جوامع الجامع، تفسير وسيط

اين كتاب پس از مجمع البيان از معروف ترين آثار طبرسى است كه در مدت يك سال (از ماه صفر 542 تا محرم 543 ق.) و پس از اتمام دو تفسير گذشته تأليف شده است (231). در اين تفسير گزيده گويى شيوه مفسر است و او كوشيده تا مطالب مهم و برجسته و لطايف آن دو كتاب را گرد آورى كرده، از برخى مطالب آن دو تفسير كبير وجيز صرف نظر نمايد. همچنين حسن ابتكار و لطف تعبيرى كه در بيان دقايق آيات و كيفيت توجيه آن به كار رفته و استفاده اى كه از كشاف زمخشرى شده، باعث شد كه اين تفسير از مجمع البيان ممتاز گردد (232)علامه، جوامع الجامع را به دليل كمى حجم وفزونى فوايدش، وسيط نيز ناميده است. (233)

بيشتر مطالب تفسير جوامع الجامع از كشاف زمحشرى اقتباس شده است. در پاره اى از موارد نيز مطالبى از تفسير در مقايسه با كشاف امتيازاتى دارد؛ همچون اختصار و حذف زوايد و مطالب غير ضرورى نقل رواياتى از طريق شيعه كه گاهى غير ضرورى، نقل رواياتى از طريق شيعه كه گاهى با تفسير صاحب كشاف موافق و در بسيارى از مواضع با آن مخالف است و بيان آرأ كلامى شيعه اماميه در مواردى كه با ديدگاه معتزله موافق نيست يا نظر شخصى طبرسى در تفسير آيه با نظر زمخشرى مخالف است كه در اين صورت طبرسى از نظر صاحب كشاف عدول نموده و آنچه مى دانسته ذكر كرده است. (234)

## بر قله فقاهت

علم فقه كه فن استخراج و استنباط احكام از مدارك آن چون كتاب، سنت، اجماع و عقل مى باشد از جمله دانشهاى دقيقى است كه شيخ در آن صاحبنظر بود. علماى بزرگ و شرح حال نگاران، از وى به عنوان مجتهد و فقهى بزرگوار ياد كرده اند. (235) طبرسى با عنايت به وجود بيش از پانصد آيه قرآن كه بر احكام عبادات و معاملات اشاره دارد به طرح موضوعاتى فقهى در دو تفسير كبير و وسيط خود پرداخته است. او نخست اقوال فرق مختلف اسلامى را بيان كرده، پس از شرح ديدگاه شيعه نظر خود را به گونه فتوا اظهار مى كند. بسيارى از فقهاى بزرگ شيعه نظرات او را مورد اشاره قرار داده اند كه مى توان به برخى از عناوين ديدگاههاى فقهى او اشاره كرد:

كبيره بودن تمام گناهان (236)، معناى شرعى تيمم (237)، مستحب بودن استعاذه در نماز و غيره آن (238)، اركان و واجبات حج و عمره (239)، حكم صورتى كه بين دوبينه در موردى تعارض واقع مى شود (240)، خمس (241)، قبص در رهن (242)، دين مفلس (243)، حكم ديون در صورت فوت بدهكار (244)، شفعه (245)، حكم ربا (246)، جزيه نگرفتن از صائبين (247)، حكم وقف بر كافر (248)، جواز وصيت بر شخص ذمى (249)، صيد و ذباحه (250)، رضاع (251)، خلع و مبارات (252)، مراد از خوف شقايق (253).

## آيينه وحدت

اختلاف وتنش هاى مذهبى، يكى از معضلات و گرفتارهاى عصر شيخ طبرسى بود. حاكميت تركان سلجوقى در مشرق زمين هر چند تحولى بزرگ در تمدن اسلامى ايجاد كرد ليكن به موجب جانبدارى آنان از مذهبى خاص ‍ و تحت فشار قرار دادن مذاهب ديگر - بخصوص شيعه اماميه - سبب شد كه فرق اسلامى به جاى تكيه بر اصولو بها دادن به اتحاد و ائتلاف، درگير مناقشات مذهبى شده بر اختلافت موجود بيفزايند.

شيعه به هنگام حكومت علويان و آل بويه قدرت و عظمتى يافته بود ليكن در عهد غزنويان و در آغاز دولت سلجوقيان زندگى سياسى شان مدتى در پس ابرهاى تيره تعصب پوشيده ماند و افق حيات براى آنان تاريك گشت و بنا به گفته برخى از زمامداران آن عصر، آنان در رديف گبران و ترسايان، ياراى تظاهر به دين و ورود به خدمات عمومى را نداشتند (254).

با تمام اين دشواريها، علماى مذهب تشيع در ايران از مسير توسعه و كسب تدريجى نيرو باز نايستاده، از كيان و فرهنگ خويش پاسدارى كردند. در سالهاى پايانى سلطنت ملك شاه، گروهى از شخصيتهاى بانفوذ شيعه در دستگاه حكومتى سلجوقيان راه يافتند و پس از بر كنارى خواجه نظام الملك و واگذارى كرسى وزارت به يك فرد شيعى به نام تاج الملك ابوالفضل قمى، پاى گروهى از شيعيان چون مجد الملك ابوالفضل قمى به دربار باز گرديد. (255)

بحثها و مشاجرات مذهبى فراگير بين علماى مذاهب فراگير بين علماى مذاهب در آن دوره در برخى مواقع به ستيز و خونريزى دسته هاى مختلف دسته هاى مختلف منتهيمى گشت.

در ميان سنيان درباره مذهب حنفى و شافعى، جبر و اختيار يابرترى مذهب اشعرى، معتزلى و؟ و غيره، و بين سنيان و شيعيان در مسائل گوناگون مورداختلاف، و بين همه آنالن با باطنيان، بحثهاى شديد و دامنه دارى انجام مى شد كه غالبا با تشكيل مجالس و تاليف كتابها يا گرفتن اقرار كتبى به ترك عقيده اى و قبول عقيده ديگر منجر مى گرديد و گاه با تبعيد يا كشتن و نظاير آن پايان مى يافت.

راستى، در اين حال براى ائتلاف و نزديك ساختن قلوب مسلمانان - كه از آرزوهاى مصلحان و درد آشنايالن به شمار مى رفت - چه اقدامى بايسته و شايسته مى بد؟ آيا تسليم فضاس مسموم جامعه شدن و ترويج و تشويق صف بنديها، خدمت تلقى مى شد ياسكوت و كنازه گكيرى از اوضاع ومسائل حاد جامعه بهترين راه به شمار مى رفت؟ بى شك اين دو شيوه فوق، آتش اختلاف راشعله ور ساخته بود و براى رهايى از ين بحران اقدامى شايسته و شجاعانه - برخلاف راههاى گذشته - لازم بود أ علامه طبرسى درد را بخوبى احساس كرده بد و در پى رشد واحياى انديشه وحدت فكرى و تفهاهم مذهبى و باعنايت به مقيضيات زمان و به منظور كاستن احتلافهاى موجود، به ميدان ائتلاف وارد شد و قرآن مجيد را كه مورداحترام و قبول همه مذاهب اسلامى بود اساس كار خود قرار داد. آزاد انديشى، بلندنگرى، سعه صدر، عفت قلم وانصاف درپژوهش از خصايص ‍ بارزى است كه در كتاب «مجمع البيان» وى به چشم مى خورد. او خودرادر منبع يا منابع محدودى محصور نساخت ت بلكه انديشه هالى مخالف و موافق را نظاره كرده،؟ دامن پژوهش و تحقيق از مرزهاى انديشه خود گذراند و به كاوش ديگاه ديگران ره سپرد و با نظر يكسان به مهم اصنالف و فرقه ها، انجه را صحيح و معقول به بود مى پذيرفت و در تقديم و تاحير آن غرض خاصى نداشت. علامه همچنين در نقل عقيده ديدگاه محالفان تا آنجا كه از نظزاصولى عقيده و مبانى مكتبش خدشه وارد نمى نمود دريغ نمى ورزيد.

در ميان مولفان و مصنفان كمتر كسى را چون او مى توان يافت كه كلامش از طعن و اعتراف نسبت به مخالفان طريقه خود خالى باشد او همچون سلف صالح وبه دنبال سيره پيشوايان شيعه ت اماميه ت دفاع از اصول ومبانى شيعه را با حفظ اعتدال ت نداشتن تعصب و افراط و پرهيز از غرور در آميخته بودو خدمتى پر ارج را در نزديك ساختن افكار و انديشه هاى مذاهب اسلامى به انجام رسادن و نام خودرادر ميان شيعيان و دانشمندان منصف اهل سنت جاودانه ساخت.

علامه سيد محسن امين عاملى در اين باره چنين نمى نگارد: «بزرگى، عظمت، تبحر در علوم و وثاقت او امرى است كه نياز به بيان ندارد و مجمع البيان بهترين شاهد بر اين مدعاست ؛ كتابى كه انواع را در آن جمع ساخته، نظرات پراكنده در تفسير را بيان نموده، و در هر مقام به احاديث اهل بيت - عليه‌السلام - در تفسير آيات قرآن اشاره كرده است. او دلايل روشن و مورد قبول را با حفظ اعتدال، گزينش نيكو در اقوال، رعايت ادب و حفظ نگهدارى گفتار در مقابل مخالفان فكرى جمع كرده است، به نحوى كه در كلامش جمله اى كه نفرت از خضم را حكايت كرده يا مشتمل بر تقبيح آنها باشد يافت نمى شود و اين خصيصه و امتياز در آثار كمتر مؤ لف و مصنفى يافت مى شود. به گفتار او در مقدمه جوامع الجامع بنگريد كه چگونه به تعظيم و ثناى علم و دانش صاحب الكشاف بر خاسته است ؛ تا بدانيد كه آن امر، از بزرگى، انصاف و پاكى نفس او مى باشد. » (256)

شيخ محمود شلتوت، رئيس سابق دانشگاه الازهر، طبرسى و آثارش را چنين معرفى مى كند: «طبرسى اگر چه به بيان نظرات اختصاصى شيعه در احكام و آرأ مورد اختلاف طريق افراط در پيش نمى گيرد و مخالفان خود و مذهب خود را مورد حمله نمى دهد. واقعيت آن است كه بايد به اين شيوه تا آنجا كه به اصول مذاهب و مسائل ريشه اى آن مربوط مى شود نگاهى آرام و با اغماض داشته باشيم....

وى به آنچه داشت و به آنچه از دانش شيخ امت و مرجع بزرگ آن در تفسير يعنى «امام طوسى» صاحب كتاب «تبيان» گرد آورد، بسنده نكرد؛ تا آنكه به دانش جديد كه بدان آگاهى يافت روى آورد وآن دانش صاحب كشاف بود كه شيخ طبرسى اين اطلاعات قديم خود پيوند داد و اختلاف ميان او و اين كار مانع نشد، چنانكه امورى كه از تعصب بر مى خاست نيز مانع چنين امرى نشد و حجاب هم عصرى ميان آنها حايل نشد وحال آنكه هم عصرى نيز خود نوعى مانع است.... (257)»

## غروب در شامگاه عرفه

امام مفسران، امين الاسلام طبرسى پس از هفتاد و نه ( هشتاد) سال زندگى با بركت و سراسر خدمت به اسلام و مردم، شبانگاه روز نهم ذيحجه سال 548 ق. در شب عيد قربان در شهر سبزوار به ديار حق شتافت و جهان اسلام را در عزايش سيه پوش ساخته، در سوگ نشاند. (258) برخى از نويسندگان اسلامى شيخ طبرسى رابه عنوان «شهيد» ياد كرده اند. (259) وسيله سم به شهادت رسيده است. در مقابل، گروهى نيز با توجه به همزمان بودن رحلت شيخ بافتنه طائفه وغز (260)، به شهر ايشان به دست اين گروه شورشى اشاره كرده اند. (261)

پيكر پاك علامه از سبزوار به مشهد مقدس انتقال يافت و در نزديكى حرم مطهر امام رضا عليه‌السلام در محلى به نام قبرستان قتلگاه به خاك سپرده شد. (262) آرامگاه او كه در ابتداى خيابان طبرسى واقع شده، از آغاز، محل زيارت مؤ منان بوده است و در سال 1370 به موجب طرح توسعه حرم، به داخل باغ رضوان انتقال داده شد. (263)

## يادگاران

اين مقدمه را با ياد آورى از دو فرزند علامه، پايان مى دهيم.

1 - ابونصر، حسن بن فضل بن حسن طبرسى: او در فضايل و كمالات معنوى مرتبه اى بلند داشت ومحدث قمى از او به عنوان فاضل كامل فقيه و محدث بزرگ ياد مى كند. (264) به در خواست او بود كه پدر، تفسير جوامع الجامع را تأليف نمود مهمترين اثر به يادگار مانده ابونصر، كتاب «مكارم الاخلاق» مى باشد. (265)

2 - على بن فضل طبرسى: از او هيچ گونه اطلاعى به دست نيامده

است.

# قطب الدين رواندى متوفاى 573 ق.

حديث فقاهت

عبدالوحيد وفايى

## ايران در عصر قطب رواندى

سده ششم هجرى دوران حاكميت دو سلسه بزرگ از پادشاهان ايرانى بود. سلجوقيان سلسه اى بودند كه پس از جدا شدن از حوزه ئ خلافت بغداد حكومت مستقلى تشكيل دادند و از سال 429 الى 553 ق. در سرتاسر ايران فرمانروايى كردند. آنان از مقتدرترين حكومتهاى اين سرزمين بودند. پيروزى مسلمانان در جنگ با مسيحيان روم شرقى (بيزاس) و گسترش ‍ قلمرو آ نان ر ا، از نقطه هاى برجسته در دوران حكومت اين خاندان است.

پس از آنان خوارزمشاهيان بر ضد سلجوقيان طغيان كردند و اقتدار ساسى ايران را به دست گرفتند در اين عصر - بخصوص در دوره سلجوقيان - افكار مذهبى و سنت گرايى بر گرايشهاى عقلى غلبه كرد و بسيارى از كتب علوم عقلى و فلسفى سوزانده شد. دولتمردان سلجوقى، بويژه وزير آنان «خواجه الملك» از سنت گرايان و سرمداران شورش شد عقلى بودند. (266)

وقوع جنگهاى صليبى و هجوك و آگاهى اروپائيان به جهام اسلام عواقبى جون به تاراج بردن گنجينه هاى علمى مسلمنان را در بر داشت ولى به رغم حوادث فوق، قرن ششم را مى بايست سده علم و معرفت ناميد.

چرا كه دانشمندان بسيارى در اين دوران پا به عرصه وجود نهاده، با تلاش ‍ علمى و بى وقفه خويش خدمات بسيارى به اسلام انجلان دادند. (267)

از جمله اين انديشمندان تلاشگر، دانشمند عالى مقام، فقيه و محدث مشهور، «سعيد بن هبه الله راوندى» معروف به «قطب راوند» بود كه در اين نوشتار به تماشاى زندگى پر افتخارش مى نشينيم.

## زادگاه و نياكان

«راوند» كه در آن زمان روستايى در نزديكى كاشان بود زادگاه عالمان بسيارى شناخته مى شد به گونه اى كه آقا بزرگ تهرانى بيش از ده نفر از بزرگان راوند را منحصر قرن ششم ياد مى كند. (268)

«سعيد» گلى از بوستان مكتب محمدى بود كه از آن ديار برخاست و قطب الدين لقب يافت او فرزند «هبة الله بن حسين بن هبة الله بن حسن راوندى» بود. گرچه اطلاعات كافى از همه نياكان او به دست نيامده، همين اندازه معلوم است كه پدر و جد قطب الدين، از عالمان و برجستگان آن ديار بوده اند. (269) با تأسف تاريخچه و شرح حالى از تولد و دوران كودكى او نيز به دست نيامده است.

## تحصيل

فرزانه برومند، علاوه بر پدر، از محضر بزرگان ديگرى استفاده كرده است. قطب الدين خوشه چين خرمن عالمانى است كه ثمره انديشه شان قرنهاى متمادى مشام انسانها را معطر ساخته است. افكار بزرگ شخصيتهايى چون شيخ صدوق، سيد مرتضى، سيد رضى و شيخ طوسى، در انديشه و تفكر او جاى پيدا كرده و يا نقل حديث از شاگردان آنان، جوهره علمى و عملى او نضج يافته است.

بنابر آنچه در رياض العلمأاست، قطب الدين رواياتى از برزگان حديث در شهرهاى اصفهان، خراسان و همدان شنيده و نقل كرده است. (270)و از اين روزنه مى توان به مسافرتهاى علمى او به شهرهاى مختلف پى برد چنانچه قرار داشتن قبر شريف او در قم، دليلى بر استفاده او از محضر استادان آن ديار است.

ب رخى از استادان او عبارت اند از:

1- ابو جعفر محمد بن على بن محسن حلبى. او موفق به درك محضر شيخ طوسى شده و قطب الدين رواندى از روايات نقل كرده است.

2- ابو الحسن محمد بن على بن عبد ا لصند تميمى نيشابورى. او از شاگردان فرزند شيخ طوسى بوده است.

3- سيد ابو البركات محمد بن اسماعيل مشهدى. وى از شاگردان شيخ طوسى بوده است و علاوه بر قطب الدين منتخب الدين (صاحب كتاب الفهرست) و امام ضيأ الدين از جمله شاگردانش بوده اند.

4- صفى الدين مرتضى بن داعى بن قاسم. او از شاگردان شسخ طوسى و مولف تبصره العوام است.

5- شيخ السادة مجتبى بن داعى بن قاسم. ايشان نيز همچون بردارش از محدثان بزرگ بوده، و قطل الدين از اين دو برادر روايت نقل كرده است.

6- ابوالفضل عبدالرحيم بن احمد شيبانى.

7- ابوجعفر محمد بن مرزبان. از شاگردان شيخ مفيد است كه قطب الدين د ركتاب قصص الانيأ از روايات نقل كرده است.

8- هبة الله بن دوعويدار. از شاگردان شيخ صدوق به شمار آمده است.

9- ابو جعفر بن كيميح.

10- ابو نصر الغارى.

11 - ابو صمصام احمد بن محمد على مرشكى.

12- ابوالسعيد حسن بن على لارآبا دى.

14- ابوالقاسم حسن بن محمد حديقى.

15- ابو صمصام ذوالفقار بن محمد بن معبد حسينى.

علاوه بر آنها، نام هقت نفر از بزرگان و انديشه وران آن عصر در شمار استادان قطب الدين قرار داد. (271)

## استاد بزرگ

ابو على فضل بن حسن طبرسى، معروف به «امين الدين» از بزرگترين دانشمندان و مفسران شيعى در قرن ششم هجرى است.

شيخ طبرسى با خلق تفسير بى نظيرى از قرآن كريم به نام «مجمع البيان» جاودانگى نام و ياد خوبيش را موجب گشت.

گرچه او بيش از دهها اثر مفيد همچون «اعلام الورى» از خود به جا گذاشت، تفسير قرآن (مجنع البيان) براى شناساندن شخصيت علمى اش از همه ممتازتر است قطب راوندى شاگرد ممتاز شيخ طبرسى بوده است و ا ين امتياز و شايستگى، به حدى رسيده بود كه قطب را با ا و او را با قطب مى شناسند.

قطب راوندى خود به قرآن عشق مى ورزيد و د رراه نشر معارف آن پر تلاش ‍ بود، اما تأثير نفس قدسى استادش طبرسى بزرگ، در انديه و آثار گران سنگ او نقش بسزايى داشت و از اين رو، آثار و تاليفات راوندى، رتگه، خدايى و بوى، وحى به خود گرفت. (272)

## شاگردان

راوندى دانشمند بزرگ و وارسته قزن ششم از چهرهاى درخشان است كه فرزانگن بسيارى از محضر نورانى اش به فيض رسيده و دانش اندوخته و خود نيز شمع فروزان محافل علمى گرديده اند.

از ميان انبوه جويندگان علم كه از خرمن فضل راوندى خوشه چينى كرده اند نام فرزندان وى درخششى ويژه دارد. او نه تنها در مسجد و منزل و م كتب بلكه در سفر و حضر، به نورافشانى پرداخته و شاگردان بسيارى را به جامعه اسلامى آن روز ارائه داده است. شاگران قطب الدين چهره هاى برجسته اى هستند كه از وى به نقل روايت پرداخته اند. برخى از آنان عبارتند از:

1 - احمد بن على بن عبدالجبار طبرسى. او علاوه بر قضاوت به نقل حديث نيز مى پرداخت.

2 - حسين بن سعيد بن هبة الله. وى فرزند دانشور قطب الدين بوده و از او به عنوان شهيد ياد شده است.

3 - على بن عبدالجبار بن محمد. از دانشمندان و فقهاى بنام.

4 - على بن محمد المدائنى.

5 - محمد بن الحسن البغدادى.

6 - محمد بن سعيد بنن هبة الله و او فرزند ديگر قطب راوندى است كه به ظهير الدين معروف بود. (273)

محمد بن على معروف به «ابن شهر آشوب» از ستارگان درخشان تشيع و بر جسته ترين شاگردان قطب بود. «ابن شهر آشوب» در كتاب خويش ‍ «معالم العلمأ» با يادى از قطب الدين به عنوان استاد خويش نام چند كتاب وى را ثبت كرده است. (274)

## دانش و آثار

مردان خدا الگوى روشنى هستند كه به رغم مشكلات و كمبودهاى عصر خويش، همه تلاش و همتشان خدمت به اسلام عزيز و احياى مجد و عظمت آن بوده است.

آنان با عشق به قرآن مجيد و اهل بيت عليه‌السلام به نشر و پخش آثار ايشان پرداخته، همواره از سرچشمه زلال ابديت سيراب مى شوند.

قطب الدين راوندى در زمره مردان بزرگى است كه با دانش فراوان خود پس ‍ از بهره مندى از علوم مختلف و تبحر از بهره مندى از علوم مختلف و تبحر در آنها، حلقه زرينى در سلسله حافظان و راويان معارف اسلامى گرديد و در بيشتر رشته هاى علوم اسلامى تبحر و تخصص خود را به نمايش گذارد.

### الف - علم تفسير

تفسير قرآن، درك معانى عميق و دقيق آيات و تدوين و نگارش آن، از خدمات بزرگ عالمان دينى است. على بن ابراهيم قمى، شيخ طوسى و علامه طبرسى و ديگر رادمردان عرصه علم و معرفت از پيشگامان اين حركت عظيم بودند. قطب الدين نيز در كنار اين دانشوران قرار داشته و چندين تفسير به شرح ذيل به نام وى ثبت شده است.

1 - «ام القرآن».

2 - «تفسير القرآن» در دو جلد.

3 - «خلاصه التفاسير» در ده جلد.

4 - «شرح آيات المشكلة فى التنزيه».

5 - «اللباب فى فضل آية الكرسى».

6 - «الناسخ و المنسوخ من القرآن». (275)

### ب - نهج البلاغه

راوندى نه تنها در فقاهت و حديث ژرف نگر و ناخداى درياى قرآن است بلكه غواص كلام امير المؤ منين عليه‌السلام بود.

ابن ابى الحديد، دانشمند بزرگ اهل سنت در تمجيد از قطب مى نويسد.

«كسى قبل از من تا آن اندازه كه اطلاع دارم به تفسير نهج البلاغه نپرداخته است بجز يك نفر و آن سعيد بن هبة الله بن حسين معروف به قطب راوندى است» (276).

«منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغه» كتابى است. در دو جلد قطور كه راوندى در آن به شرح و توضيح سخنان مولاى متقيان عليه‌السلام پرداخته است.

ابن ابى الحديد اين شرح را چونان كتاب مرجع به كار گرفته و از آن استفاده هاى فراوان برده است.

### ج - كلام و فلسفه

سابقه علم كلام درباره مسائل اعتقادى اسلام و اصول دين به بحث مى نشيند به سده هاى اول تاريخ ما باز مى گردد. كلام به دو دسته تقسيم مى شود. كلام عقلى و كلام نقلى. قطب الدين راوندى از دانشمدان كلام نقلى بود كه اعتقادات و تفكرات اسلامى خويش را با سخن پروردگار در آميخته بود.

راوندى دانشورى بود كه تمامى آثارش رنگ و بويى روايى داشت و با استفاده از نبوغ و تحقيقات و مطالعاتش از او به عنوان مرزبانى ژرف نگر از حريم تشيع ياد شده است.

دفاع از حريم عقايد شيعه و پاسخگويى به شكاكان و متعصبان عصر خويش، وى را بر آن داشت تا در پى انجام وظيفه، آثار ارزشمندى را از خود به يادگار نهد.

از آثار قطب الدين راوندى مى توان به كتابهاى ذيل اشاره كرد:

1 - «الخرايج و الجرايح» - اين كتاب كه معروفترين آثار قطب به شمار مى آيد در بيان مسائل كلامى و عقايد بوده و در برگيرنده هفت كتاب پيرامون مسأله معجزه و شيوه زندگى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است.

2 - «ام المعجزات» - نام كتابى است كه راوندى پس از چندى به عنوان «تتمة الخرايج » به نگارش در آورد.

3 - «الاختلاف» - اين كتاب در برگيرنده اختلافهاى كلامى بين شيخ مفيد و سيد مرتضى (علم الهدى) بوده و 95 مسأله اختلافى در آن بررسى شده است.

4 - «تهامت الفلاسفه» - اين كتاب كه نشان دهنده دانش فلسفى قطب است در موضوع حكمت و فلسفه نگارش شده و به تناقض گويى فلاسفه پرداخته است

5 - «كلام الكلام فى شرح مقدمة الكلام» - شرحى بر كتاب «مقدمة الكلام» شيخ طوسى در علم كلام است. (277)

### د - فقه

حدود بيست اثر و مفيد در علم فقه، به دست تواناى اين دانشور راوندى تأليف شده كه برخى از آن عبارت اند از:

1 - «آيات الاحكام» - اين كتاب آياتى از قرآن كريم را كه مربوط به مسائلى فقهى و احكام دينى است مورد بحث و بررسى قرار داده است.

2 - «الحكام الاحكام»

3 - «الانجاز» - شرحى است بر كتاب «الايجاز فى الفرائض» شيخ طوسى.

4 - «رحل المعقود فى الغسله الثانيه».

5 - «الشافيه فى الغسله الثانيه».

6 - «الخمس»

7 - «من حضره الادأ و عليه القضيأ»

8 - «رسالة الفقهأ»

9 - «المشكلات النهاية»

10 - «المنتهى فى شرح النهاية» - اين كتاب به شرح نهايه شيخ طوسى پرداخته و در ده جلد به چاپ رسيده است.

11 - «الرائع فى الشرايع».

12 - «النيات فى جميع العبادات»

13 - «نهية النهاية»

14 - «فقه القرآن». اين كتاب گرانسنگ با تلاش و كوششى ستودنى به دست توانمند قطب راوندى نوشته شده است. او در كتاب فوق تمام آياتى قرآنى را كه به احكام فقهى مربوط بوده است به ترتيب ابواب فقه دسته بندى كرده و در دو جلد به يادگار نهاده است.

قبل از او تنها دو كتاب در اين موضوع به رشته تحرير در آمده بود. قطب الدين در اين كتاب پس از ذكر آيات مربوط به هر موضوع، به بررسى فقهى آن پرداخته نتايج فقهى خويش را از آن بيان مى دارد. (278)

### ه‍ - حديث

قطب راوندى در حديث و روايت آثار جاويدان و ارزشمندى داشته و گامهايى استوار در اين موضوع برداشته است. از اين آثار مى توان به كتابهاى زير اشاره كرد:

1 - «تحفة العيل» - در موضوع دعا و آداب آن و احاديث مربوط به امراض و بلاها.

2 - «رسالة فى صحة احاديث اصحابنا» - در موضوع آن بيان صحت احاديثى است كه علماى شيعه نقل كرده اند.

3 - «شرح الكلمات المائدة» - شامل شرح صد كلمه از سخنان حضرت على عليه‌السلام.

4 - «ضيأ الشهاب» - شرحى بر كتاب شهاب الاخبار قاضى سلامه مصرى.

5 - «لباب الاخبار».

6 - «لب اللباب» - اخبار و احاديثى در موضوع اخلاق.

7 - «مزار» - كتابى بزرگ و احادثى در موضوع زيارتنامه ها.

8 - «المجالس فى الحديث».

9- «دعوات» معروف به سلجوة الحزين - موضوع اين كتاب ارزشمند مربوط به آداب دعاها و تأثير آنها است كه در چهار باب تدوين گشته است. فضيلت دعا و ذكر صحت و سلامتى از نگاه روايات، امراض و عوارض ‍ جسمى و روحى از زبان ائمه اطهار عليه‌السلام و حالات مرگ و پايان زندگى، چهار موضوع اصلى آن به شمار مى رود. (279)

### و - تاريخ

قطب راوندى داراى آثارى در موضوع تاريخ است.

1 - جنى الجنتين - در تاريخ اولاد امام هادى عليه‌السلام و امام عسكرى عليه‌السلام.

2 - قصص الانبيأ - در اين كتاب تاريخ و شرح زندگى پيامبران از زبان روايات بيان شده است. (280)

### ز - اصول فقه

«المستقصى» نام كتابى از راوندى در علم اصول فقه است. اين كتاب شرحى بر «الذريعه» سيد مرتضى در علم اصول مى باشد. (281)

### ح - شعر و ادب

ستاره پر فروغ راوند، در شعر و ادب نيز بهره اى نيك داشته و به زبان عربى شعر مى سروده است. در سوردن اشعار خويش عشق و معرش به خاندان اهل بيت عليه‌السلام را به تصوير كشيده است علاوه بر شعر، در ادبيات عرب نيز دانشى در خور توجه داشته و آثارى در آن موضوع تدوين كرده است. برخى از كتابهايش در اين دانش عبارت اند از:

1 - «التغريب فى التعريب»

2 - «الاغراب فى الاعراب».

3 - «شرح العوامل المأئة» شامل صد عامل در علم نحو.

4 - «غريب النهايه» در شرح لغتهاى مشكل فقهى كتاب نهايه شيخ طوسى.

5 - «نفثة المصدور» - اين كتاب ديوان اشعار قطب راوندى است. (282)

شعر ذيل از اوست:

1 - قسم النار ذو خبر و خير

يخلصنا الغداة من السعير

2 - فكان محمد فى الدين شمسا

على بعد كالبدر المنير

3 - هما فرعان من عليا قريش

مصاص الخلق بالنصب الشهير

4 - و قال له النبى عليه‌السلام و انت منى

كهرون و انت معى وزيرى

5 - و من بعدى الخليفة فى البرايا

على جاه السريرى

6 - و انت عيائهم و الغوث فيهم

لدى الظلمأ كالصبح البشير

7 - و لائى فى البتول و فى بنيها

كمثل الروض فى اليوم المطير

8 - محمد النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله غدا شفيعى

لان عليا الاعلى ظهيرى»

9- و لا ارضى بتيم او عدى

اميرا خاب ذلك من اميرى

10 - مصيرى آل احمد يوم حشرى

و يوم الحشر حبهم نصيرى

1 - تقسيم كننده بهشت و دوزخ و صاحب خير كثير و از همه برتر على عليه‌السلام است

كه فردا ما را از آتش جهنم رهايى مى بخشد.

2 - در آسمان اسلام، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله خورشيد است

و پس از او على عليه‌السلام به مانند ماه شب چهاردهم نور افشانى مى كند.

3 - اين دو بزرگوار فرع يك اصل و از تبار تابناك قريش اند

و به دلايلى كه همگان مى دانند پناه و پشتيبان خللق اند.

4 - پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به على عليه‌السلام فرمود كه تو از منى، چنان كه هارون از موسى بود و تو همشيه با من ووزير منى.

5 - و پس از من نيز جانشين من در ميان مردمانى، و تنها تويى كه سزوار جانشينى مرادارى.

6 - و زمانى كه مردم در سيطره تاريكيها گرفتار آيند، تنها داد رسى كه نمى تواند چون صبح، صباح نور و نجات را مژده دهد تو خواهى بود و بس.

7 - دل من در گرو محبت فاطمه زهرا عليه‌السلام و فرزندان اوست چنان كه وجود باغستانها و گلستانها در گرو روزهاى بارانى است.

8 - فرداى قيامت، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شفيع من خواهد بود چرا بود كه على اعلى پشتيبان من است.

9- به حكومت ديگران به هيچ وجه رضايت نخواهم داد حكومت كسانى كه بيراهه رفتند و از امير المؤ منين روگردان شدند.

10 - راه من راه آل محمد و تا قيامت از اين راه منحرف نخواهم شد، در آن روز بزرگ تنها چيزى كه به كار من آيد همين است و بس.

## از نگاه ديگران

دانشمند بزرگ شيعه، علامه امينى درباره راوندى مى گويد.

«راوندى يكى از پيشوايان علماى شيعه، برگزيده اين طايفه و از اساتيد بى نظير فقه و حديث و از نوابغ و از اساتيد بى نظير فقه و حديث و از نوابغ علم و ادب است. هيچ گونه عيبى در آثار فراوانش و تيرگى در فضايل و تلاشها و خدمات دينى و اعمال نيكو و كتب ارزنده اش وجود ندارد. » (283)

«ميزا عبدالله افندى» كه شرح حال بسيارى از بزرگان را به نگارش در آورده است، در اين باره مى گويد:

«شيخ امام و فقيه، قطب الدين راوندى، شخصى فاضل، عالم، متبحر، فقيه، محدث، متكلم، آشناى به اخبار و احاديث و شاعر بوده است. » (284)

«ميزا محمد باقر خوانسارى» درباره قطب راوندى نوشته است:

«او والاتر و بزرگتر از اينهاست كه درباره وى گفته اند. چنانكه بعد از آگاهى از برخى تأليفات او بخصوص «شرح آيات الاحكام» وى، ترديدى در اين باره براى شما خوانندگان باقى نمى ماند. » (285)

«محدث قمى» از ديگر انديشمندانى است كه درباره قطب الدين چنين آورده است:

«عالمى است متبحر، فقيه، محدث، مفسر، محقق، راستگو، بزرگوار... و از بزرگترين محدثان شيعه مى باشد. » (286)

نبوغ فكرى و فزونى تأليفات و عميق تحقيقات علمى راوندى موجب گرديده تا علماى سنت نيز در مقابل او سر تعظيم فرود آورند.

«ابن حجر عسقلانى» درباره راوندى نوشته است:

«او در جميع علوم فاضل است. و در هر نوعى از علوم صاحب تصنيفات بى شمار بوده است. » (287)

## فرزندان قطب

از اين دانشمند قرن ششم، سه فرزند پسر به نامهاى عماد الدين على، نصير الدين حسين و ظهير الدين محمد شناخته شده اند كه هر سه در شمار فرزانگان عصر خود بوده اند.

گرچه موقعيت تابناك پدر، آنان را تحت الشعاع قرار داده است، اما نور پر فروغ آن سه فرزند در تاريخ دانش پژوهان تشيع محو نگشته است.

«عمادالدين على» از فقها و محدثان است كه پس از پدر به روايت و تبليغ عقايد و تفكرات تشيع پرداخته و تلاشهاى بى فقه پدر را به ثمر نشانده است.

مؤ لف كتاب «امل الامل» او را به عنوان فاضل، عالم، راستگو و كسى كه از شهيد اول روايت مى كند، ستوده است.

«نصير الدين حسين» نيز از دانشمندان عصر خويش بوده كه به دست بيگانگان به شهادت رسيده است. در كتاب «شهدأ الفضيله» نام او در رديف عالمان شهيد قرار گرفته (288)ولى جزئيات ديگرى درباره شهادت او به دست نيامده است.

پدرش قطب الدين در كتاب جواهر الكلام خود اجازه نامه اى براى نصير الدين نوشته است.

«ظهير الدين محمد» از ديگر فرزندان قطب بود كه همچون ديگر برادران، راه پدر را ادامه داد و به نقل روايات پيامبر و اهل بيت عليهم السلام پرداخت.

## غروب خورشيد

چهاردهم شوال 573 ق. آسمان شهر قم رنگى ديگر به خود گرفته بود و عالمان و انديشمندان و دوستداران اهل بيت عليهم السلام در خانه قطب راوندى، بر بالين يكى از بزرگمردان گرد آمده بودند نزديكى اذان ظهر بود كه نسيم عطر آگين بهشت مشام راوندى را نوازش داد و شبنم اشك را ديدگان زنان و كودكان سرازير گشت و جهان اسلام در عزاى يكى از فرهيختگان مكتب اهل بيت عليهم السلام به سوگ نشست.

پس از مراسم تشيع پيكر پاك آن فرزانه در جوار مرقد مطهر حضرت معصومه عليهم السلام به خاك سپرده شد و روح «سعيد» محدثان با زمزمه «عاش سعيدا و مات سعيدا» به ملكوت اعلى پر كشيد.

از آن پس جسم مطهرش با كتابها و نوشته هايش جاودانه شد و روزى كه پس از هشت قرن تعميرگران صحن مطهر حضرت معصومه عليهم السلام با پيكر سالم و سيماى نورانيش رو به رو شدند چيزى جز اين منزلت را براى او تصور نكردند كه بايد جسم مطهرش چون روح شاهد و ناظرش بر حوزه فقاهت اهل بيت عليهم السلام تا قيامت سالم بماند. حضرت آية الله مرعشى نجفى عليهم السلام به پاس خدمات او، سنگ قبرى بلند و به ياد ماندنى را بر فراز به يادگار نهاد تا زائرين حرم فاطمه معصومه عليهم در ابتداى ورود و خروج از صحن مباركش چشمانشان به قبر اين فرزانه بزرگ روشن شود.

والسلام

# ابن شهر آشوب متوفاى 588 ق.

در حريم ولايت

محمد رحيم بيگ محمدى انديان

## سرآغاز

دانشمند بلند آوازه شيعه «ابن شهر آشوب» يكى از بزرگمردان تاريخ است كه زندگى و آثارش سراسر درس عبرت، معنويت، شور و شوق و الگوى ايمان و تلاش است.

او در طول زندگى پربار خويش همواره در راه احياى مكتب انسان پرور اهل بيت عليهم السلام و رشد و استحكام حوزه هاى علوم اسلامى كوشش ‍ فروانى از خودشان نشان داد. دانشمندى كه در تمام علوم اسلامى مقامى بس بلند به دست آورد و در تربيت شاگرد و تحقيق و تصنيف تا واپسين لحظات زندگى تلاش كرد. حال زندگى او را به اختصار مرور مى كنيم.

## ميلاد

ابو عبدالله محمد بن على بن شهر آشوب سروى مازندرانى معروف به «رشيد الدين از عالمان بزرگ و معروف شيعه در اواخر قرن پنجم و اوايل ششم هجرى است.

اين فقيه فرزانه در جمادى الثانى سال 488 ق. (و به قولى 489 ق.) (289)به دنيا آمد. (290) از اينكه به «شهر آشوب»، پدرش، جدش نسبت «سرورى» (291)داده اند، بر مى آيد كه اصل اين خاندان بزرگ از سارى مازندرانى بوده است، اما درباره تولد خود وى كه آباد در سارى بوده يا بغداد، نمى توان به يقيقن اظهار نظر كرد. (292)البته بعضى از محققان تولد «اين شهر آشوب» در بغداد را ترجيح داده اند. (293)

جد او شيخ شهر آشوب بن كياكى، دانشمندان بزرگ شيعه و از مردم سارى بود كه در گروه شاگردان نامى و ممتاز شيخ طوسى (متوفى 460 ق.) به شمار مى رفت. (294)

پدرش شيخ على فرزند شيخ شهر آشوب نيز از فقيهان و محدثان فاضل و از دانشمندان بزرگ شيعه محسوب مى شد (295) كه در تربيت فرزند خويش از جان و دل تلاش كرد.

## شكوفايى

محمد رفته رفته همچون ديگر كودكان همسن و سال خود رشد مى كرد و بزرگ مى شد، اما فرقى كه با ديگران داشت اين بود كه در دامن خانواده اى روحانى، دانش پرور و تربيت شناس پرورش مى يافت. او چون به هشت سالگى رسيد تمام قرآن را حفظ كرده بود و از اين به بعد او را «حفظ» (حافظ قرآن) لقب دادند. (296)

اين شهر آشوب بعد از فراگيرى قرآن و دروس مقدماتى و ادبى به تحصيل علوم و معارف دينى مثل فقه و اصول، حديث، رجال، كلام و تفسير پرداخت.

آغاز و انجام تحصيلات عالى او دقيقا معلوم نيست، اما همين قدر معلوم است كه در نزد پدر و جدش و بزرگانى چون شيخ طوسى، عبدالواحد آمدى و قطب الدين راوندى سطوح عالى علم و ادب را گذراند ولى از آنجا كه آن بزرگان هر يك در شهر و ديارى دور از هم زندگى مى كردند به اين نتيجه مى رسيم كه ابن شهر آشوب در راه كسب علم و معرفت و براى استفاده از محضر دانشوران بزرگ شيعه در اواخر قرن پنجم و اوايل قرن ششم هجرى سالها از اين شهر به آن شهر و از اين ديار در حال مهاجرت و گشت و گذار بوده است.

## اساتيد

1 - شيخ شهر آشوب ( جد بزرگوار وى) (297)

2 - شيخ على (پدر دانشمندش) (298)

3 - واعظ نيشابورى (299) (متوفاى 508 ق.) معروف به «صاحب روضة الواعظين» و «فتال نيشابورى». اين عالم بزرگ شيعه را در سال 508 ق. در شهر نيشابور به شهادت رساندند.

4 - شيخ ابو على فضل بن حسن طبرسى (متوفى 548 ق.) مفسر بلند آوازه شيعه هجرى است (300) كه دارى تأليفات زيادى چون: تفسير مجمع البيان و جوامع الجامع، اعلام الورى و... مى باشد.

5 - ابو منصور طبرسى، نويسنده كتاب رجالى خود «معالم العلمأ» به بزرگى از او ياد كرده و درباره آثارش مى نويسد:

«استادم احمد بن ابى طالب، كتابهاى مختلفى دارد از جمله: الكافى در فقه و... » (301)

6 - «قاضى سيد ناصح الدين آمدى (متوفى 550 ق.) صاحب كتاب ارزنده «غررالحكم و دررالكلم» (302)

7 - ابوالفتوح رازى (متوفى 522 ق.) (303) از علماى بزرگ عصر خود و از اساتيد عصر خود بود كه داراى كتاب معروفى به نام «النفض» مى باشد. (304)

9- سيد ضيأ الدين فضل الله راوندى كاشانى (متوفاى 562 ق.) (305)

10 - قطب الدين راوندى (متوفاى 573 ق.)

11 - ابوالحسن على بن ابى القاسم بيهقى، معروف به ابن قندى 565 ق.) او مورخ شهير خطه دانش پرور سبزوار و خراسان و يكى از علماى بزرگ شيعه در قرن ششم هجرى است. (306)

ابن شهر آشوب همچنين در محضر گروهى از علماى اهل سنت نيز تحصيل كرده است كه مشهورترين آنها عبارتند از:

1 - ابوعبدالله محمد بن احمد نطنزى، مؤ لف كتاب «الخصائص العلويه على سائر البريه» (307)

2 - جارالله زمحشرى معتزلى (متوفاى 538 ق.) ابن شهر آشوب در نزد او كتاب «تفسير كشاف» و «ربيع الابرار» و «الفايق فى غريب الحديث» را كه همه از تأليفات خود زمحشرى است، خوانده و از اين استاد اجازه نقل روايات آن كتابها را نيز گرفته است. (308)

## موفقيت

ابن شهر آشوب پس از ساليانى اقامت در حوزه هاى علميه ايران و استفاده از محضر دانشمندان و اساتيد بزرگ و مسافرتهاى علمى در سرزمينهاى مختلف ايران (مازنداران، مشهد مقدس، نيشابور، سبزوار، رى، كاشان، اصفهان و همدان) در سال 547 ق. با كوله بارى از دانش و معنويت از شهر همدان به بغداد عزيمت كرد. (309)وى در بغداد كه پايتخت بنى عباس و مشهورترين مركز علوم اسلامى آن روزگار بود و دانشمندان زيادى در آن علوم و فنون مختلف پرداخت و هم در آن رشته ها كتابها نوشت. (310)

ابن شهر آشوب از همان سالهاى جوانى كه در ايران و عراق مشغول تحصيل بود، تدريس هم مى كرد. «وى هر علمى از علوم اسلامى را كه به حد كمال دارا بود، شروع به تدريس آن علم مى كرد. » (311)

با اينكه در زمان ابن شهر آشوب دانشمندان عالمان بزرگى وجود داشتند كه مورد احترام مردم و از جايگاه ويژه اى برخوردار بودند، در اين ميان ابن شهر آشوب امتياز و بر جستگى خاص داشت و مقام علمى و موفقيت او از ديگران نمايان تر بود. او به هر شهرى از ممالك اسلامى كه حوزه علميه داشت، مى رفت در رأس آنان قرار مى گرفت و كار تدريس و بحث و پرورش ‍ شاگران را به صورت جدى و چشمگيرترى آغاز مى كرد.

## شاگردان

وى زمانى كه در شهرهاى بغداد، حله و موصل مى زيست و در اواخر عمر كه در شهر حلب اقامت داشت و در ديگر شهرهاى اسلامى، شاگردان زيادى تربيت كرد كه از ميان به افراد مى توان اشاره كرد:

1 - علامه سيد محمد بن زهره حلبى (متوفاى پس از 585 ق.)

2 - شيخ جمال الدين ابوالحسن على بن شعره حلى جامعانى (متوفاى 581)

3 - شيخ تاج الدين حسن بن محمد سوارى

5 - يحيى بن ابى طى حلبى

6 - سيد كمال الدين حيدر حسينى

ابن شهر آشوب يكى از اساتيد علم و حديث و اجازه نقل حديث بوده است. وى از اساتيد خويش اجازه نقل روايت داشته و از آنها روايت مى كرده است. از جمله ايشان: شيخ ابومنصور طبرسى، محدث شيخ على ابن شهر آشوب، شيخ شهر آشوب، شيخ ابوعلى فضل بن حسن طبرسى (صاحب تفسير «مجمع البيان»)، شيخ جمال الدين ابوالفتوح رازى، قطب الدين راوندى و... مى باشند.

## هجرت

اوائل دوران خلفت مستضيئى (547 - 566) ابن شهر آشوب در بغداد بود و مشتضيئى در تقويت افكار و گسترش عقايد و اقتدار علماى حنبلى سعى و كوشش مى نمود. رفته رفته فعاليتهاى چشمگير ابن شهر آشوب از سوى مخالفان ناديده انگاشته مى شد و او را تضعيف مى كردند. از اين رو بغداد ديگر مكان مناسبى براى ارائه فعاليت ابن شهر آشوب نبود. وى بغداد را به قصد شهر تاريخى و عالم پرور حله ترك كرد و به آن ديار مهاجرت نمود. ابن شهر آشوب در سال 567 ق. كرسى درس خود را در حله رونق بخشيد و شروع به تدريس و تربيت شاگرد نمود و پس از ساليان دراز، حله را ترك كرد و به شهر موصل رفت و پس از اقامت زيادى در موصل سرانجام به شهر حلب (شهر ستارگان) هجرت كرد.

نويسنده روضات الجنات مى گويد:

«علت انتقال ابن شهر آشوب از عراق به شهر حلب آن بود كه شهرستان مزبور در آن روزگار مجمع رجال و بزرگان بوده و مردم آنجا هم عموما با امامى مذهبان بخوبى رفتار مى كرده و به مناسبت اينكه شهرستان حلب تحت نظر آل حمدان بود كه امامى مذهب بوده اند... نسبت به علماى شيعه احترام مى كردند. » (312)

## آثار جاودن

ابن شهر آشوب قهرمان عرصه قلم و نگارش بود. او در اكثر علوم اسلامى - اعم از فقه، اصول، كلام، حديث، تاريخ، تفسير، رجال و... - تأليفات و تصنيفاتى ارزنده، آموزنده و بى سابقه از خود به يادگار گذاشته كه هر يك در نوع خود مهم و نشانگر نبوغ فكرى و مقام والاى علمى نويسنده آن است ؛ آثارى كه همواره مورد توجه و عنايت علمان و دانشمندان قرار گرفته است.

اينك به معرفى برخى از آثار پر ارج آن دانشمند بزرگ شيعه مى پردازيم:

1 - متشابه القرآن و مختلفه: كتابى است تحقيقى كه مؤ لف آن در سال 570 ق. در شهر حله به پايان برده است. (313)

2 - مناقب آل ابى طالب عليه‌السلام: ابن شهر آشوب در اين اث گرانقدر مناقب و فضايل چهارده معصوم عليه‌السلام را يكايك مورد بحث و شرح قرار داده است.

3 - معالم العمأ: او در يك كتاب كم حجم و پربار پس از برشمارى نام 1021 تن از دانشمندان شرح حال كوتاهى از زندگى آنان و آثارشان را ذكر كرده است.

4 - مناقب النوصب

و شانزده اثر ذيل:

مخزون المكنون فى عيون الفنون، الطرائق فى الحدود و الحقائق، مائدة الفائدة، امثال فى الامثال، الاسباب و النزول على مذهب آل الرسول، الحاوى، الاوصاف، المنهاج، الفصول فى النحو، الجديده، انساب آل ابى طالب، الاربعين حديثا (در مناقب حضرت عليه‌السلام)، نخب الاخبار، الخصايص الفاطميه، بيان التنزيل، المواليد (314)

## در عرصه شعر

ابن شهر آشوب در عرصه شعر و ادب نيز حضورى نيكو داشت. و اشعار به جا مانده از ايشان بيانگر اين است كه او اشعارى توانا و زبردست و اديبى ماهر بود. اشعار او بيشتر حاوى نكات اخلاقى عرفانى، حكيمانه و مدايح و مناقب اهل بيت - عليه‌السلام - بود و در نوشته ها و هم در اشعارش به مخالفان تشيع پاسخ داده و در اين مورد اشعار زياد سروده است. او اشعار خود را بيشتر در كتاب «مناقب» به مناسبتهاى مختلف آورده و با كمال تأسف هنوز به صورت ديوان، با دفتر شعر، تدوين و تنظيم نشده است. ما در اينجا به عنوان نمونه دو بيت از اشعارش را كه در مدح و منقبت ائمه اطهار - عليه‌السلام - گفته است مى آوريم:

بعد النبى ائمة لمعاشر

و ائمتى من بعده اولاده

ان كان قد شرقت به اصحابه

فنبوه ما شرفوا و هم اكباده. (315)

- بعد از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مردمان را پيشوايانى بود، اما پيشوايان من بعد از آن حضرت فرزندان اويند.

- چرا كه اگر اصحاب او به سبب صحابه بود شرافت يافتند، فرزندان وى، هم اين شرافت داشتند و هم جگر پاره هاى او بودند.

## از نگاه ديگران

گفته ها و اظهار نظرهاى دانشمندان اسلامى چراغى است تا ما در پرتو آن، شخصيت علمى شأن و منزلت معنوى مردانى چون ابن شهر آشوب را بهتر بشناسيم. پس با گذشت ديگران عظمت روحى و مقام علمى او را به نظاره مى نشنينيم:

1 - علامه ميرمصطفى حسينى تفرشى (متوفى 1021 ق.) نقل مى كند:

«رشيد الدين محمد... شهر آشوب، پيشواى طايفه شيعه و فقيه آنان، شاعرى بليغ و نويسنده بود... » (316)

2 - شيخ ابو على حائرى (متوفى 1251 ق.) مى نويسد:

«ابن آشوب شيخ الطائفه است و پايه فضل او به گفتگو ندارد. » (317)

3 - شيخ حر عاملى (متوفى 1104 ق.) مى گويد:

«ابن آشوب عارف به رجال و اخبار و احاديث، شاعر و اديب و جامع همه خوبيها بود. » (318)

4 - علامه ميرزا حسين نورى (متوفى 1320 ه‍ق) مى نويسد:

«فخر شيعه، تاج شريعت، افضل الاوائل و درياى تلاطم ژرفى كه ساحل ندارد، احيا كننده آثار مناقب و فضائل، رشيد المله و الدين شمس الاسلام و المسلمين ابن آشوب فقيه، محدث، مفسر، محقق و... » (319)

5 - دانشمند رجالى و محقق ملا على قراجه داغى ديزمارى عليارى (متوفى 1327 ق.) مى نويسد:

«ابن آشوب مازندرانى، پيشواى طايفه شيعه... و نويسنده بود. » (320)

چنانچه از كتابهاى نويسندگان بر مى آيد دانشمندان اهل تسنن آن طور كه از ابن شهر آشوب تجليل و به بزرگى ياد كرده اند، در حق كمتر كسى از علماى شيعه چنين كرده اند.

اينك به گفته هاى يكى از آنان اشاره مى كنيم تا از اين رهگذر اندكى به شخصيت علمى و قدر و منزلت و شان او بيشتر پى بريم.

صلاح الدين صفدرى، يكى از عالمان بزرگ اهل سنت مى نويسد:

«محمد بن على بن شهر آشوب... يكى از سرشناسان شيعه است. او در هشت سالگى قرآن را حفظ كرده بود و در علم اصول شيعه به حد نهايى رسيد. وى در علوم قرآنى و مشكلات حديث و اخبار و لغت و نحو و موعظه در منبر - در زمانى كه مقتفى خليفه عباسى در بغداد بود از ديگران تقدم داشت. » (321)

## رحلت

سرانجام ابن آشوب، فقيه فرزانه اهل بيت عصمت و طهارت عليه‌السلام پس از گذراندن صد سال عمر و حدود هفتاد سال خدمت پرتلاش به تشيع، با تحصيل، تعليم و تربيت، تحقيق و ترويج احكام الهى و تحمل محنتهاى بسيار در راه دين و استحكام حوزه هاى علوم دينى و رفع مسائل اجتماعى مردم و مشكلات شخصى زندگى، در شب جمعه 22 شعبان سال 588 ق در شهر حلب به ديار باقى پر كشيد و پيكر عزيزش را در نزديكى شهر در دامنه كوه جوشن، در جوار مرقد حضرت محسن بن ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام دفن كردند. (322)

# سيد بن طاووس متوفاى 664 ق.

سوره پرواز

عباس عبيرى

## ستاره سبز

در پانزدهم 8589 ق تولد نوزدادى خانواده سعد الدين ابو ابراهيم موسى بن جعفر را از شادى و نشاط آكنده ساخت. ابو ابراهيم نوزاد نيمه محرم را به ياد نياى ارجمندش على ناميد. (323)

همسر ابو ابراهيم دختر ورام بن ابى فراس دانشور شهره حله بود. (324) على اندك اندك در محضر پدر بزرگى چون ورام و پدرى مانند سعد الدين ابو ابراهيم با الفباى زندگى آشنا شد. او بزودى دريافت كه ريشه در آسمان دارد و با سيزده واسطه با امام حسن مجتبى عليه‌السلام پيوند مى خورد. (325)

ورام برايش گفت كه ابو ابراهيم دخترزاده شيخ طوسى است. (326) و چگونه نياى بزرگوارش محمد بن اسحاق به دليل زيبايى چهره و ناموزونى پاها به طاووس شهرت داشت. (327)

ورام در دوم محرم 605 ق ديده از جهان بست. (328) هر چند همراهى اين بزرگمرد با على بن موسى، كه رضى الدين شهرت داشت، ديرى نپاييد ولى همين زمان كوتاه كافى بود تا على وى را بشناسد و همواره به عنوان الگو ستايشش كند. (329)

البته ستاره حله تنها بدين استادان بسنده نكرد. شيخ نجيب الدين بن نما، شيد شمس الدين فخار بن معد الموسوى، سيد صفى الدين الحسن الدربى، شيخ سديد الدين سالم بن محفوظ بن عزيزه السورواى، سيد ابو حامد محبى الدين محمد بن عبدالدين زهره الحلبى، شيخ ابو السعادات اسعد بن عبد القاهر اصفهانى، سيد كمال الدين حيدر بن محمد بن زيد بن محمد به عبدالله الحسينى و سيد محب الدين محمد بن محمود مشهور به ابن نجار بغدادى از ديگر استادان وى شمرده مى شدند. (330)

ناگفته پيداست كه استفاده از همه اين نامبردگان به شيوه معمول روزگار ما تحقق نيافته، بلكه بيشتر بهره ورى ستاره حله از آنها در قالب قرائت روايت و اجازه نقل حديث بوده است. شتاب وى در آموختن مطالب دقيق علمى شگفت انگيز بود. آنچه ديگران در چند سال مى آموختند او در يك سال فرا گرفت و پس از خواندن بخش نخست نهايه شيخ طوسى به چنان پيشرفتى دست يافت كه ابن نما در پشت جلد اول نهايه اجازه اى به خط خويش ‍ برايش نگاشت. (331)

على كه همواره پند ورام در گوش داشت و در هر رشته علمى كه وارد مى شد به چيزى جز تخصص نمى انديشيد (332) به اجازه استاد بسنده نكرده، بخش دوم نهايه را نيز خواند، (333) آنگاه مبسوط را به پايان برده، بدين ترتيب پس از دو سال و نيم فقه آموزى، از استاد بى نياز شد واز آن پس ‍ تنها براى نقل روايت در محضر استادان حضور يافت. (334)

## فقيه انديشناك

چون رضى الدين سيد على بر بام بلند فقه فراز آمد استادان حله از وى خواستند تا راه دانشوران گذشته را پيش گيرد و با نشستن در جايگاه فتوا مردم را با حلال و حرام الهى آشنا سازد، ولى ستاره خاندان طاووس ‍ نمى توانست بدين پيشنهاد پاسخ مساعد دهد. آيات پايانى سوره الحاقه (ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليعين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد عنه حاجزين: و اگر محمد به دروغ سخنانى به ما نسبت مى داد او را گرفته، رگ گردنش را قطع مى كرديم و هيچ يك از شما نمى توانستيد ما را از اين كار بازداشته، نگهدارنده اش باشيد.)

همواره در ژرفاى روانش طنين مى افكند و او را از نزديك شدن به فتوا باز مى داشت. او چنان مى انديشيد كه وقتى پروردگار پيامبرش را چنين تهديد كرده و از نسبت دادن سخنان و احكام خلاف واقع به خويش بازداشته است هرگز اشتباه و لغزش مرا در فتوا نخواهد بخشيد. (335) بنابراين راه خويش را از مفتيان جدا ساخت.

ناگفته پيداست كه اين پايان پيشنهادها نبود. صرافان حله هرگز نمى توانستند گوهر يگانه آن ديار را ناديده گرفته، از آن به سوى ديگرى رو كنند. بنابراين ديگر بار به آستانش روى آورده، از او خواستند داورى شهر را به عهده گيرد. سيد فرمود: مدتهاست ميان خرد و نفسم درگيرى است... من در همه عمر هرگز نتوانستم بين اين دو دشمن داورى كرده، ميانشان آشتى برقرار سازم! كسى كه در همه عمر از يك داورى و رفع اختلاف ناتوان باشد چگونه مى تواند در اختلافهاى بى شمار جامعه داورى نمايد؟ شما بايد در پى كسى باشيد كه خرد و نفسش آشتى كرده، به يارى هم بر شيطان چيرگى يافته باشند... چنين كسى توان داورى درست دارد. (336)

## پيوند بزرگان

ابو ابراهيم كه خود را در برابر آينده فرزند مسوول مى دانست زهرا خاتون فرزند ناصر بن مهدى، وزير شيعى آن روزگار را براى همسرى فرزند برگزيد.

ولى رضى الدين مصلحت خويش را در گريز از ازدواج مى ديد. كشمكش ‍ ميان فرزند و پدر مدتى ادامه يافت. تا آنكه على بر آستان حضرت كاظم عليه‌السلام پناه برده، پس از پاكسازى روان به رايزنى با پروردگار روى آورد. نتيجه تفال وى اظهار پاسخ مساعد به خواسته پدر بود. بدين ترتيب گوهر يگانه حله با آن زن ازدواج كرد و آل طاووس را در شادمانى فرو برد. (337)

مدتى بعد در سال 620 ابو ابراهيم ديده از جهان فرو بست و رضى الدين را سخت اندوهگين ساخت. (338)

## پايتخت شيطان

اندك اندك آوازه شهرت رضى الدين در سراسر عراق پيچيد و آن دانشور فرزانه به خواهش شيعيان بغداد رهسپار آن سامان شد. مويد الدين محمد بن احمد بن العلقمى، وزير روشن بين عباسيان وى را كه در يكى از خانه هاى خويش جاى داد. (339) سرور پرهيزگاران دانشمند حله در اين شهر با انبوه مومنان و انديشمندان ديدار كرد و تجربه هاى بسيار اندوخت.

هر چند سيد پارساى آل طاووس تنها براى هدايت شيعيان بغداد بدان سامان گام نهاده بود. در اين شهر نيز از پيشنهادهاى غير قابل پذيرش آسوده نبود. مستنصر از وى خواست تا مقام آقاى دار الخلافه را به عهده گيرد و سيد چنانكه شيوه اش بود از پذيرش سر باز زد و خود را آماج تيرهاى مسموم بدخواهان ساخت. تيرهاى كه سرانجام به هدف نشست و ذهن بيمار خليفه را براى كيفر آن دانشور وارسته آماده كرد. ولى دست پنهان پروردگار به يارى بنده پاكدلش شتافته، وضعيت را به سود وى تغيير داد. (340)

اندكى بعد مستنصر شخصيتهاى بسيارى را واسطه ساخت تا فقيه آل طاووس مقام نقابت طالبيان را عهده دار شود. هر چند اين مقام چيزى جز سرپرستى سادات عصر و رسيدگى به امور آنان نبود، رضى الدين از پذيرش ‍ آن سر باز زد. او در پشت پيشنهادهاى خليفه خواسته هاى پنهانش را نيز مشاهده مى كرد. پس در برابر پافشارى دربار ايستاد و به وزير دوستدار اهل بيت عليه‌السلام، كه وى را به پذيرش مقام و عمل به فرمان خدا مى خواند، گفت: اگر پذيرفتن مقام و عمل به آنچه پروردگار مى پسندد، ممكن است پس چرا تو در وزارت به كار نمى بندى؟!

چون خليفه سيد را بر راى خويش استوار يافت، گفت: با ما همكارى نمى كنى در حالى كه سيد مرتضى و سيد رضى در حكومت وارد شده، مقام پذيرفتند. آيا آنها را معذور مى دانى يا ستمگر مى شمارى؟ بى ترديد معذور مى دانى! پس تو نيز معذورى!

رضى الدين گفت: آنها در روزگار آل بويه كه ملوكى شيعه بودند. مى زيستند. آن حكومت در برابر حكومتهاى مخالف تشيع قرار داشت، بدين جهت ورودشان به كارهاى دولتى با خشنودى خداوند همراه بود. (341)

با اين پاسخ مستنصر براى هميشه از پيشنهادش چشم پوشيد و براى سودجويى از دانشور پرهيزگار حله چاره اى ديگر انديشيد.

مدتى بعد لزوم همنشينى رضى الدين با خليفه بر سر زبانها افتاد. وزيران و درباريان هر يك به گونه اى دانشور پارساى حله را بدين كار فرا مى خواندند.

سيد روشن بين آل طاووس كه از نيرنگ مستنصر براى بهره گيرى از نام خويش آگاه بود در برابر اين پيشنهاد نيز سرسختانه ايستادگى كرد و بر دل سياه خليفه داغ ناكامى نهاد.

در اين روزگار كاميابيهاى پيوسته مغولان مستنصر را در نگرانى فرو برد. او چنان انديشيد كه دانشور آل طاووس را به عنوان سفير نزد سرور مغولان فرستد. پس نماينده اى به خانه سيد فرزانه حله گسيل داشت و خواست خويش را به آگاهى وى رساند. رضى الدين بى درنگ پاسخ منفى داد و در توضيح گفت: سفارت من جز پشيمانى هيچ دستاوردى ندارد.

فرستاده مستنصر با شگفتى پرسيد: چگونه؟

فقيه روشن بين حله گفت: اگر كامياب شوم تا واپسين لحظه زندگى هر روز مرا به سفارتى خواهيد فرستاد و از عبادت و كردار نيك باز خواهم ماند. و اگر كامياب نشوم حرمتم از ميان مى رود، راه آزارم گشوده مى شود و مرا از پرداختن به دنيا و آخرت باز مى داريد. علاوه بر اين اگر تن بدين سفر دهم بدخواهان چنان شايع مى كنند كه فلانى به اميد سازش با مغولان و بهره گيرى از آنان براى براندازى خليفه سنى بغداد بدين سفر دست يازيده است. پس شما بيمناك مى شويد و كمر به نابودى ام مى بنديد.

برخى از حاضران گفتند: چاره چيست، فرمان خليفه است!

سيد همچون هميشه زندگى اش به قرآن پناه برد و كلام الهى نيز بر نيك نبودن سفر دلالت داشت. آن را با صداى بلند تلاوت كرد تا همه دريابند كه چرا فرمان خليفه را ناديده گرفته است. (342)

## خاطره هاى سبز

سال 627 ق را بايد سال تحقق تنها سفير سيد پارسايان حله به بيرون از عراق ناميد. او در اين زمان با هدف حج راه حجاز پيش گرفت و با كوله بارى از دستاوردهاى معنوى به خانه بازگشت. دستاوردهايى كه بايد يك قطعه كفن را در شمار آشكارترين آنها جاى داد. او از آغاز توقف در عرفات كفنش ‍ را به شيوه اى خاص بر دست نگاه داشت، سپس آن را به خانه خدا، حجرالاسود، آرامگاه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و معصومان خفته در بقيع ساييده، تبرك ساخت و به مثابه نفيس ترين هديه براى خويش باز آورد. (343)

ناگفته پيداست عارف بزرگ حله در فرصتهاى گوناگون به حرم معصومان مى شتافت. در اين زيارتها او به حقايقى دست مى يافت كه حتى تصور آن نيز براى بسيارى از مردم ناممكن است. فقيه پاك راى حله در كتاب مهج الدعوات خاطره اى از سفر به سامرا را چنين بازگو مى كند:

«در شب چهارشنبه سيزدهم ديقعده سال 638 در سامرا بودم. سحرگاهان صداى آخرين پيشواى معصوم حضرت بقيه الله عليه‌السلام را شنيدم كه براى دوستانش دعا مى كرد و مى گفت:

... پروردگارا! آنها را در روزگارى سرفرازى، سلطنت، چيرگى و دولت ما به زندگى بازگردان. » (344)

البته اين تنها خاطره دانشور پرهيزكار حله از آن شهر آسمانى نيست. او سحرى ديگر در سرداب سامرا صداى مولايش را آشكارا شنيد كه براى پيروانش دعا مى كرد و پروردگار را چنين مى خواند:

«اللهم ان شيعتنا خلقت من شعاع انوارنا و بقيه طينتنا و قد فعلوا ذنوبا كثيره اتكالا على حبنا و ولايتنا فان كانت ذنوبهم بينك و بينهم فاصلح بينهم و قاض بها عن خمسنا و ادخلهم الجنه فزحزحهم عن النار و لاتجمع بينهم و بين اعدائنا فى سخطك. » (345)

پروردگارا! شيعيان از پرتو نور ما و باقيمانده گل وجود ما آفريده شده اند و گناهان فراوانى به پشتگرمى دوستى و ولايت ما انجام داده اند. پس اگر گناهانشان ميان تو و آنها فاصله اى پديد آورده ميان آنها را اصلاح كن و گناهانشان را از خمس ما جبران فرما پروردگارا! آنها را از آتش دور كرده، در بهشت جاى ده و همراه دشمنان ما در خشم و عذاب خويش نيفكن.

## پيشنهاد وزارت

در اين روزگار مستنصر دامى تازه گسترده، به رضى الدين چنين پيشنهاد كرد. وزارت بپذير و هر چه مصلحت مى دانى انجام ده، من تا پايان راه كنارت خواهم ماند و در يارى ات از هيچ كوششى كوتاهى نخواهم كرد!

سيد چون هميشه از پذيرفتن پيشنهاد سر باز زد، ولى خليفه بر خواسته اش ‍ پاى فشرد. سرور پارسايان حله گفت: اگر مراد از وزارت من آن است كه چون ديگر وزيران، بى توجه به آيين وحى به هر وسيله ممكن كارهاى وزارتى را به فرجام رسانم، پس نيازى به من نيست. وزيران كنونى چنين كردارى انجام مى دهند. و اگر مراد آن است كه به كتاب خدا و سنت رسولش ‍ عمل كنم بى ترديد درباريان يعنى بستگان و خدمتگزاران بر آن گردن نمى نهند و تحمل نمى كنند، البته آنها تنها نخواهند بود، پادشاهان و بزرگان پيرامون كشور نيز زير بار نمى روند، علاوه بر اين اگر من به دادگرى، انصاف و زهد رفتار كنم خواهند گفت على بن طاووس علوى حسينى مى خواهد به جهانيان نشان دهد كه اگر خلافت دست آنها بود چنين رفتار مى كردند. بى ترديد در اين كار نوعى انتقاد و سرزنش بر پدرانت، كه خلفاى پيشين بودند، نهفته است. با اين كار، تو ناگزير كمر به هلاكتم خواهى بست و مرا به بهانه هاى واهى هلاك خواهى ساخت. اگر قرار است فرجام كارم به سبب اتهامى ساختگى به هلاكت انجامد پس اكنون كه در پيشگاهت حضور دارم، پيش از آنكه در ظاهر گناهى مرتكب شوم، هر چه مى خواهى انجام ده، تو پادشاهى توانمندى و قدرت دارى. (346)

هر چند اين گفتار منطقى خليفه را از پافشارى فزون تر باز داشت ولى روان آسمانى سيد ديگر توان ماندن در سرزمين دامهاى شيطانى را از دست داده بود. بنابراين، پس از پانزده سال، پايتخت را ترك گفت و به سمت زادگاهش ‍ رهسپار شد. (347)

## كوچه هاى وصل

رضى الدين در سال 641 وارد حله شد (348) و اندكى پس از استقرار، در سه شنبه هفدهم جمادى الثانى همان سال همراه دوست وارسته اش سيد محمد بن محمد آوى به زيارت اميرمومنان على عليه‌السلام شتافت. (349)

آنها نيمروز چهارشنبه به نجف گام نهادند و شب پنجشنبه نوزدهم جمادى الثانى زير باران عنايت علوى قرار گرفتند. (350) محمد آوى سيماى رويايى وصول رضى الدين را در رويا مشاهده كرد و بامداد خطاب به همسفرش ‍ چنين گفت:

«در رويا چنان ديدم كه لقمه اى در دست تو (سيد بن طاووس) است و مى گويى اين لقمه از دهان مولايم مهدى است. آنگاه قدرى از آن را به من دادى. » (351)

رضى الدين در پگاه پنجشنبه نيز آماج امواج حقايق قرار گرفت. شيداى مجذوب حله شرح آن لحظه هاى ملكوتى را چنين بيان كرده است:

پگاه پنجشنبه چون هميشه به حريم نورانى مولايم على عليه‌السلام وارد شدم در آن جايگاه رحمت پروردگار، توجه حضرت اميرمومنان و انبوه مكاشفات چنان مرا در برگرفت كه نزديك بود بر زمين فرو افتم. پاها و ديگر اندامم در ارتعاشى هولناك از كنترل بيرون شدند و من در آستانه مرگ و رهايى از خاك قرار گرفتم. در اين حالت فرامادى پروردگار به احسان خويش ‍ حقايق را بر من نماياند. در آن لحظه ها شدت بى خودى ام به اندازه اى بود كه چون محمد بن كنيله جمال از كنارم گدشته، سلام كرد، توان نگرستين به او و ديگران نداشتم و او را نشناختم. پس از حالش پرسيدم، او را به من شناساندند. (352)

## رازهاى جمعه شب

مسافران نجف در شب جمعه، بييت و هفتم جمادى الثانى 641، به حله بازگشتند. (353) روز جمعه يكى از آشنايان گفت: مردى نيك، كه مى گويد در بيدارى امام عصر عليه‌السلام را ملاقات كرده، به ديدارت شتافته است. او عبدالمحسن نام دارد.

پارساى آل طاووس ورودش را گرامى داشت و شب شنبه، بيست و هشتم جمادى الثانى، با ميهمان پاك نهادش به گفتگو نشست. عبدالمحسن پس از بيان زيارت حضرت مهدى عليه‌السلام ادامه داد: امام فرمود نزد ابن طاووس برو و اين پيام را به وى برسان. آنگاه پيام را باز گفت.

عارف بزرگ حله سپس بستر گسترد و چون ميهمان آرميد خود آماده خفتن شد ولى پيش از آنكه خواب بر پيكرش سايه افكند. از پروردگار خواست تا حقايقى فزون تر بر وى آشكار سازد. رضى الدين بعدها پرده از روياى آن شب برداشته، چنين نگاشت:

در خواب مولاى ما حضرت امام صادق عليه‌السلام را مشاهده كردم كه با هديه اى بس بزرگ به ديدارم شتافته، ... ولى گويا من قدر اين هديه اش را نمى دانم و ارزشش را درست نمى شناسم.

چون نيمه شب فرا رسيد سرور پارسايان حله براى نيايش شبانه برخاست ولى حادثه اى شگفت وى را از اين توفيق بازداشت، او خود داستان آن شب را چنين نگاشته است:

... براى نماز شب برخاستم... دست دراز كردم و دسته ابريق را گرفتم تا آب بر كف ريخته، وضو گيرم، ولى گويا كسى دهانه ابريق را گرفته، باز گرداند و مانع وضويم شد. با خود گفتم شايد آب نجس است و خداوند مى خواهد مرا از به كارگيرى آب نجس باز دارد... پس به كسى كه آب آورده بود گفتم: ابريق را از كجا پر كردى؟ پاسخ داد: از نهر. گفتم: شايد اين نجس باشد، آن را برگردان، پاك كرده، از آب نهر پر كن! پس رفت. آبش را ريخت و در حالى كه من صداى ابريق را مى شنيدم، آن را شست، دوباره پر كرد و آورد. من دسته ظرف را گرفتم تا وضو سازم ولى گويا كسى دهانه ابريق را گرفته، برگرداند و مرا از وضو بازداشت. من بازگشته، به خواندن برخى از دعاها پرداختم و سپس مانع وضويم مى شد. پس دريافتم كه اين حادثه براى باز داشتنم از نماز شب است با خود گفتم: شايد پروردگار اراده كرده فردا آزمونى و حكمتى بر من جارى كند و نخواسته براى سلامتى و رهايى از بلا دعا كنم. پس نشستم و نشسته به خواب رفتم. در رويا مردى را ديدم كه مى گفت: گويا شايسته بود در پيش رويش راه بروى.

در اين لحظه بيدار شدم، دريافتم كه در گرامى داشت عبدالمحسن كوتاهى كرده ام. پس آمرزش طلبيدم. آنگاه سراغ ابريق رفته، وضو گرفتم و نماز گزاردم.

فقيه روشن بين حله روز شنبه بر ميهمان نوازى افزود و سفير را چنانكه در خواب آموخته بود، گرامى داشت. (354)

## نامه اى از دوزخ

دانشمند عارف حله از همنشينى با فرمانروايان مى گريخت و در اين باره هرگز پند دوستان ناآگاه را نمى شنيد. روزى يكى از فقيهان روزگار به او گفت: امامان ما در محفل خلفا شركت جسته، با آنها آميزش داشتند. پس ورود ما به مجلس آنان نيز نمى تواند نكوهيده و زيان آور باشد.

سيد پاسخ داد: پيشوايان ما در محفل آنان حضور مى يافتند در حالى كه قلبشان از شهوترانان حاكم رويگردان بود ولى تو آيا خود را چنين مى دانى؟ به ويژه هنگامى كه نيازت را برآورده مى سازند و تو را از نزديكان خويش ‍ قرار مى دهند و نيكى درباره ات روا مى دارند، آيا مى توانى دل از دوستى آنان تهى كنى؟

فقيه گفت: نه، درست مى گويى، حضور ناتوانان نزد توانگران هرگز مانند حضور اهل كمال نيست. (355)

در حله يكى از فرمانروايان ضمن نامه اى از آن فقيه گرانمايه خواست در خانه به ملاقاتش شتابد. سيد در پاسخ چنين نوشت: آيا در كاخى كه زندگى مى كنى چيزى از آن براى خدا ساخته شده است تا در آنجا حضور يابم، بر آن نشينم يا بدان نگرم؟ آگاه باش! آنچه مرا در روزهاى آغازين عمر به ملاقات فرمانروايان مى كشاند، اعتماد بر استخاره بود ولى اينك به فضل الهى از رازهايى آگاه شده، مى دانم كه استخاره در چنين مواردى دور از حق و صواب است. (356)

## شاگردان

بسيارى از دانشوران حله و ديگر شهرهاى عراق از محضر نورانى پژوهشگر فرزانه روزگار خويش ابوالقاسم رضى الدين على بن موسى استفاده كرده اند. در ميان اين جمع پارسا مى توان از نامهاى زير به مثابه چهره هاى برجسته محافل علمى سيد ياد كرد.

1 - شيخ سديد الدين يوسف على بن مطهر «پدر علامه حلى»

2 - جمال الدين حسن بن يوسف، مشهور به علامه حلى

3 - شيخ جمال الدين يوسف بن حاتم شامى

4 - شيخ تقى الدين حسن بن داوود حلى

5 - شيخ محمد بن احمد بن صالح القسينى

6 - شيخ ابراهيم بن محمد بن احمد القسينى

7 - شيخ جعفر بن محمد بن احمد القسينى

8 - شيخ على بن محمد بن احمد القسينى

9 - سيد غياث الدين عبدالكريم بن احمد بن طاووس (فرزند بزرگش)

10 - سيد احمد بن محمد علوى

11 - سيد نجم الدين محمد بن الموسوى

12 - شيخ محمد بن بشير

13 - صفى الدين محمد (فرزند سيد)

14 - رضى الدين محمد (فرزند ديگر سيد)

## ميراث سبز

از عارف واصل حله نوشته هاى فراوان مانده است كه به نام برخى از آنها اشاره مى كنيم:

الامان من اخطار الاسفار و الزمان، انوار الباهره فى انتصار العتره الطاهره، الاسرار المودعه فى ساعات الليل و النهار، اسرار الصلوات و انوار الدعوات، البهجه لثمرات المهجه، الدروع الوافيه، فلاح السائل و نجاح المسائل فى عمل اليوم و الليل، فرج المهموم فى معرفه نهج الحلال و الحرام من علم النجوم، فرحه الناظر و بهجه الخواطر، اغائه الداعى و اعانه الساعى، الاحتساب على الالباب، الاقبال بالاعمال الحسنه، جمال الاسبوع فى كمال العمل المشروع، كشف المحجه لثمره المهجه، الله وف على قتلى الطفوف، المنامات الصادقات، كتاب المزار، مصباح الزائر و جناح المسافر، مهج الدعوات و منهج العنايات، محاسبه النفس، ربيع الالباب، روح الاسرار و روح الاسمار، الطرائف فى مذاهب الطوائف، التشريف بتعريف وقت التكليف، اليقين فى اختصاص مولانا على بامره المومنين. (357)

## پرواز واپسين

در حدود 640 ق سيد برنامه اى نوين براى زندگى اش پى ريزى كرد، او چنان انديشيد كه بايد از همه مردم كناره بگيرد تا باران عنايتهاى ويژه بر او فرو بارد. پس استخاره كرد و به همراه خانواده به نجف شتافت و از سال 645 تا 648 در حريم مقدس على عليه‌السلام اقامت گزيد، البته رضى الدين درست انديشيده بود. او بعدها در اين باره نوشت:

در نجف از مردم كناره مى گرفتم و جز فرصتى اندك با آنها آمد و شد نمى كردم. بدين سبب مشمول عنايتها قرار گرفتم، عنايتهايى در دين، كه سراغ ندارم مانند آن را به كسى ديگر از ساكنان آن حريم داده باشند. (358)

آن بزرگمرد در نجف آرامگاهى براى خويش ساخت. (359) و در روزهاى پايانى سال 648 راه كربلا پيش گرفت. او سه سال نيز در حريم امام حسين عليه‌السلام زيست. (360) آنگاه رهسپار سامرا شد تا نخستين كسى باشد كه با خانواده در اين سه شهر زيسته، بدين ترتيب از همسايگان رسمى معصومان آن ديار به شمار آيد. (361) البته علاوه بر اين نوعى بريدن و دور شدن تدريجى از بستگان و آشنايان نيز مورد توجه وى بوده است. (362)

هر چند فقيه وارسته حله به سوى سامرا راه مى سپرد ولى به دليلى ناگفته در بغداد فرود آمد و از سال 652 ق ديگر بار در خانه قديمى اش اقامت گزيد. (363) اما اين توقف با اقامت روزگار جوانى تفاوت بسيار داشت. بيشتر وقت سيد در خلوت مى گذشت و به چيزى جز عبادت، راهنمايى مراجعه كنندگان و دستگيرى نيازمندان نمى انديشيد. در سال 655 ق لشكر مغول به عراق يورش برد و بغداد را محاصره كرد. (364) رضى الدين كه به آسايش ‍ مومنان مى انديشيد آمادگى خود را براى گفتگو با مغولان درباره صلح اعلام داشت، ولى خليفه نپذيرفت. (365) سرانجام 28 محرم فرا رسيد. مغولان به شهر ريختند و شامگاهى سراسر وحشت به شهر بغداد سايه افكند، شبى كه شرف الدين ابوالفضل محمد، برادر گرانقدر رضى الدين نيز به شهادت رسيد. (366) سيد پارساى حله خاطره آن شب را چنين نگاشته است:

«اين واقعه در دوشنبه 28 محرم بود و من در خانه خود در المقتديه بغداد بودم... آن شب را كه شب هراس و وحشت بود تا بامداد بيدار مانديم. خداوند ما را از آن حادثه ها و رنجها سالم نگاه داشت... » (367)

هلاكوخان مغول فرمان داد دانشوران شهر در مدرسه المستنصريه حاضر شوند و درباره اين پرسش كه «آيا فرمانرواى كافر عادل برتر است يا مسلمان ستمگر» حكم دهند. رضى الدين از جاى برخاسته، برتر بودن فرمانرواى كافر عادل را تاييد كرد. در پى او ديگر فقيهان نيز به تاييد حكم پرداختند. » (368)

فرمانرواى مغول در دهم صفر 656 سيد را فرا خوانده، امان نامه اى براى او و يارانش صادر كرد. (369) سيد كه در پى راهى براى بيرون بردن مومنان از پايتخت بود، هزار تن را گرد آورده، با حمايت سربازان هلاكوخان آنان را به حله رساند (370) و در نخستين فرصت خود به پايتخت بازگشت. (371) شايد مومنى را از دردى برهاند يا بى گناهى را از كيفر رهايى بخشد.

در اين روزگار هلاكو از وى خواست مقام نقابت علويان را بپذيرد. رضى الدين كه در آغاز اين پيشنهاد را رد كرده بود با شنيدن پيامدهاى رد درخواست هلاكوخان از زبان خواجه نصير الدين طوسى، ناگزير اين مقام را پذيرفت و براى بيعت علويان مراسم ويژه اى برگزار كرد. (372) سه سال پس ‍ از آن، روزى بيمارى بر پيكر سرور فقيهان عراق سايه افكند و سرانجام در بامداد دوشنبه سال 664 ق روان الهى اش به آسمان پر كشيد. (373)

## فرزندان سيد

سيد خاندان طاووس دو پسر به نامهاى محمد المصطفى و على و چهار دختر داشت. (374)

او در تربيت آنها بسيار سخت كوش بود و اهميت ويژه اى به نخستين روز پاى نهادن فرزندان به سن تكليف، دليل روشنى بر اين حقيقت است.

او خطاب به يكى از فرزندانش چنين نگاشته است: «فرزندم! خواهرت شرف الاشراف را اندك زمانى قبل از بلوغ نزد خود خواندم، به مقدار توان و آمادگى اش دستورهاى دينى را براى او بيان كردم و به او خاطر نشان ساختم كه بلوغ شرافت و كرامتى است كه خداوند به بنده اش مى دهد و اين افتخار نصيب تو نيز شده است. (375)

در سايه اهميت آن عارف وارسته به تربيت فرزندان، دخترانش شرف الاشراف و فاطمه در سنينى بسيار اندك (اولى در 12 سالگى و دومى در قبل از 9 سالگى) توفيق حفظ قرآن كريم يافتند. (376)

# خواجه نصير الدين طوسى متوفاى 673 ق.

ياور وحى و عقل

عبدالوحيد وفايى

## زادگاه و ولادت

سرزمين طوس ناحيه اى از خراسان بزرگ است كه خاستگاه دانشورانى بزرگ و تاريخ ساز بوده است. در جغرافياى قديم ايران، طوس از شهرهاى مختلفى چون «نوقان»، «طابران» و «اردكان» تشكيل شده بود و قبر مطهر حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام در حوالى شهر «نوقان» و در روستايى به نام «سناباد» قرار داشت كه پس از توسعه آن، امروزه يكى از محله هاى شهر مشهد به شمار مى آيد.

گويند زمانى «شيخ وجيه الدين محمد بن حسن» كه از بزرگان و دانشوران قم بوده و در روستاى «جهرود» از توابع قم زندگى مى كرد. (377) به همراه خانواده و به شوق زيارت امام هشتم شيعيان به مشهد عازم شد و پس از زيارت، در هنگام بازگشت به علت بيمارى همسرش، در يكى از محله هاى شهر طوس مسكن گزيد. او پس از چندى به درخواست اهالى محل علاوه بر اقامه نماز جماعت در مسجد، به تدريس در مدرسه علميه مشغول شد. در صبحگاه يازدهم جمادى الاول سال 597 ق به هنگام طلوع آفتاب، سپيده از خنده شكفته شد و درخشنده ترين چهره حكمت و رياضى در قرن هفتم پا به عرصه وجود نهاد. (378)

پدر با تفال به قرآن كريم نوزاد را كه سومين فرزندش بود «محمد» ناميد. او بعدها كنيه اش، «ابوجعفر» گشته، به القابى چون «نصيرالدين»،

«محقق طوسى»، «استاد البشر» و «خواجه» شهرت يافت.

## تحصيل

ايام كودكى و نوجوانى محمد در شهر طوس سپرى شد. وى در اين ايام پس ‍ از خواندن و نوشتن، قرائت قرآن، قواعد زبان عربى و فارسى، معانى و بيان و حديث را نزد پدر خويش آموخت.

مادرش نيز وى را در خواندن قرآن و متون فارسى كمك مى كرد. پس از آن به توصيه پدر نزد دايى اش «نورالدين على بن محمد شفيعى» كه از دانشمندان نامور در رياضيات، حكمت و منطق بود، به فراگيرى آن علوم پرداخت.

عطش علمى محمد در نزد دايى اش چندان بر طرف نشد و بدين سبب با راهنمايى پدر در محضر، «كمال الدين محمد حاسب» كه از دانشوان نامى در رياضيات بود، به تحصيل پرداخت اما هنوز چند ماهى نگذشته بود كه استاد قصد سفر كرد و آورده اند كه وى به پدر او چنين گفت: من آنچه مى دانستم به او (خواجه نصير) آموختم و اكنون سوالهايى مى كند كه گاه پاسخش را نمى دانم!

پس از چندى آن نوجوان سعادتمند از فيض وجود استاد بى بهره بود دايى پدرش «نصيرالدين عبدالله بن حمزه» كه تبحر ويژه اى در علوم رجال، درايه و حديث داشت، به طوس آمد و محمد كه هر لحظه، عطش ‍ علمى اش افزون مى گرديد در نزد او به كسب علوم پرداخت. گرچه او موفق به فراگيرى مطالب جديدى از استاد نشد، اما هوش و استعداد وافرش ‍ شگفتى و تعجب استاد را برانگيخت به گونه اى كه به او توصيه كرد تا به منظور استفاده هاى علمى بيشتر به نيشابور مهاجرت كند.

او در شهر طوس و به دست استادش «نصيرالدين عبدالله بن حمزه» لباس ‍ مقدس عالمان دين را بر تن كرد و از آن پس لقب «نصيرالدين» از سوى استاد افتخارى جاويدان يافت.

در آخرين روزهايى كه نصيرالدين جوان براى سفر به نيشابور آماده مى شد غم از دست دادن پدر بر وجودش سايه افكند اما تقدير چنين بود و او مى بايست با تحمل آن اندوه جانكاه به تحصيل ادامه دهد. در حالى كه يك سال از فوت پدرش مى گذشت به نيشابور پاى نهاد و به توصيه دايى پدر به مدرسه سراجيه رفت و مدت يك سال نزد سراج لالدين قمرى كه از استادان بزرگ درس خارج فقه و اصول در آن مدرسه بود، به تحصيل پرداخت. سپس در محضر استاد فريدالدين داماد نيشابورى - از شاگردان امام فخر رازى - كتاب «اشارات ابن سينا» را فراگرفت.

پس از مباحثات علمى متعدد فريد الدين با خواجه، علاقه و استعداد فوق العاده خواجه نسبت به دانش اندوزى نمايان شد و فريد الدين او را به يكى ديگر از شاگردان فخر رازى معرفى كرده و بدين ترتيب نصير الدين طوسى توانست كتاب «قانون ابن سينا» را نزد «قطب الدين مصرى شافعى» به خوبى بياموزد. وى علاوه بر كتابهاى فوق از محضر عارف معروف آن ديار «عطار نيشابورى» (متوفى 628) نيز بهره مند شد.

خواجه كه در آن حال صاحب علوم ارزشمندى گشته و همواره به دنبال كسب علوم و فنون بيشتر بود، پس از خوشه چينى فراوان از خرمن پربار دانشمندان نيشابور به رى شتافت و با دانشور بزرگى به نام برهان الدين محمد بن محمد بن على الحمدانى قزوينى آشنا گشت. او سپس قصد سفر به اصفهان كرد اما در بين راه، پس از آشنايى به «ميثم بن على ميثم بحرانى» به دعوت او و به منظور استفاده از درس خواجه ابوالسعادات اسعد بن عبدالقادر بن اسعد اصفهانى به شهر قم رو كرد.

محقق طوسى پس از قم به اصفهان و از آنجا به عراق رفت. او علم «فقه» را از محضر «معين الدين سالم بن بدران مصرى مازنى» (از شاگردان ابن ادريس حلى و ابن زهره حلبى) فرا گرفت. و در سال 619 ق از استاد خود اجازه نقل روايت دريافت كرد.

آن گونه كه نوشته اند خواجه مدت زمانى از «علامه حلى» فقه و علامه نيز در مقابل، درس حكمت نزد خواجه آموخته است.

«كمال الدين موصلى» ساكن شهر موصل (عراق) از ديگر دانشمندانى بود كه علم نجوم و رياضى به خواجه آموخت و بدين ترتيب محقق طوسى دوران تحصيل را پشت سر نهاده، پس از سالها دورى از وطن و خانواده، قصد عزيمت به خراسان كرد. (379)

## دوران آشوب

سالهايى كه خواجه براى تحصيل در عراق به سر مى برد اخبار پراكنده و ناگوارى از تجاوز قوم مغول به ايران به گوش مى رسد. مغولها اقوام بيابانگردى بودند كه در ابتدا به دامدارى و شكار در بيابانها پرداخته، با جگزار و فرمابنردار چين شمالى بودند. زمانى «يسوگا» پدر چنگيز خان مغول كه از روساى مغول بود، سر به شورش نهاد و عده زيادى از آن قوم را به اطاعت خود در آورد. پس از وى پسر بزرگش «تموچين» كه بعدها به چنگيزخان شهرت يافت به جاى پدر نشست و پس از جمع آورى لشكريان بسيار به كشورهاى بسيارى حمله كرد.

ايران كه در آن زمان حاكمى بى سياست و نالايق به نام «سلطان محمد خوارزمشاه» بر آن فرمانروايى مى كرد از هجوم مغولان در امان نماند و شهرهاى مختلفى از آن مورد تاخت و تاز آنان قرار گرفت.

گرچه تجاوزگرى و توسعه طلبى از ويژگيهاى اين قوم ستم پيشه بود، رفتار غير عاقلانه سلطان ايران با فرستادگان مغولى و كشتار آنان، در شروع حمله و تجاوز بى تاثير نبود. اين هجوم از سال 616 ق شروع شد و در پى آن شهرهاى بسيارى از ايران بجز مناطق جنوبى كشور به تصرف مهاجمان در آمد و جنايات هولناكى و ويرانيهاى بى شمارى به وجود آمد. (380) در اين ميان شهر نيشابور آنچنان مورد تهاجم قرار گرفت كه نه تنها مردمان بلكه حيوانات خانگى آن شهر هم از تيغ خونين متجاوزان در امان نبودند. پس از كشتار دستجمعى، هفت شبانه روز بر شهر آب بسته، آن را شخم زدند. (381) برخى عدد كشتگان نيشابور را 1748000 نفر دانسته اند.

اين اخبار دردناك كه قلب هر مسلمانى را اندوهگين مى ساخت خواجه نصير را بر آن داشت با براى كمك به هموطنان و خانواده خويش راهى ايران شود. طوسى پس از رسيدن به نيشابور صحنه هاى دلخراش خون و آتش و ويرانى را مشاهده كرد و با اضطراب بسيار به سوى خانه اى كه زادگاهش بود رفت اما كسى را در آن خانه نيافت.

خواجه با راهنمايى يكى از همسايگان اطلاع پيدا كرد كه مادر و خواهرش ‍ براى نجات جان خود به شهر قائن رفته اند. او نيز نزد خانواده خويش رفت و پس از چندى سكونت در آنجا به تقاضاى والى شهر، امام جماعت يكى از مساجد شد و احترام ويژه اى به دست آورد. او در سال 628 ق پس از آنكه بيش از سى سال از بهار عمرش مى گذشت در قائن ازدواچ كرد.

## خدمات ارزنده

اسماعيليان فرقه اى از شيعيان بودند كه اسماعيل فرزند امام صادق عليه‌السلام را جانشين آن حضرت مى دانسته بر او توقف كردند. اين گروه پس از مدتها در سال 483 ق به دست حسن صباح در ايران رونقى دوباره يافتند و پس از چندى، گرايشهاى شديد سياسى پيدا كرده، فعاليتهاى خود را گسترش دادند. قلعه الموت در حوالى قزوين پايتخت آنان بود و علاوه بر آن قلعه هاى متعدد و استوارى داشتند كه جايگاه امنى براى مبارزان سياسى به شمار مى رفت و دستيابى بر آنها بسيار سخت بود. (382)

خواجه نصيرالدين پس از چند ماه سكونت در قائن، به دعوت «ناصر الدين عبدالرحيم بن ابى منصور» كه حاكم قلعه قهستان بود و نيز مردى فاضل و دوستدار فلاسفه بود، به همراه همسرش به قلعه اسماعيليان دعوت شد و مدتى آزادانه و با احترام ويژه اى در آنجا زندگى كرد. او در مدت اقامت خود كتاب «طهاره العراق» تاليف ابن مسكويه را به درخواست ميزبانش به زبان عربى ترجمه كرد و نام آن را «اخلاق ناصرى» نهاد وى در همين ايام «رساله معينيه» در موضوع علم هئيت، به زبان فارسى نگاشت.

ناسازگارى اعتقادى خواجه با اسماعيليان و نيز ظلم و ستم آنان نسبت به مردم وى را بر آن داشت تا براى كمك گرفتن، نامه اى به خليفه عباسى در بغداد بنويسد.

در اين ميان حاكم قلعه از ماجراى نامه باخبر شد و به دستور او خواجه نصير بازداشت و زندانى گرديد.

پس از چندى خواجه به قلعه الموت منتقل شد ولى حاكم قلعه كه از دانش ‍ محقق طوسى اطلاع پيدا كرده بود با او رفتارى مناسب در پيش گرفت.

نصير الدين طوسى حدود 26 سال در قلعه هاى اسماعيليه به سر برد اما در اين دوران لحظه اى از تلاش علمى باز ننشست و كتابهاى متعددى از جمله «شرح اشارت ابن سينا»، «تحرير اقليدس»، «تولى و تبرى» و «اخلاق ناصرى» و چند كتاب و رساله ديگر را تاليف كرد.

خواجه در پايان كتاب شرح اشارات مى نويسد:

«بيشتر مطالب آن را در چنان وضع سختى نوشته ام كه سخت تر از آن ممكن نيست و بيشتر آن را در روزگار پريشانى فكر نگاشتم كه هر جزئى از آن، ظرفى براى غصه و عذاب دردناك بود و پشيمانى و حسرت بزرگى همراه داشت. و زمانى بر من نگذشت كه از چشمانم اشك نريزد و دلم پريشان نباشد و زمانى پيش نمى آمد كه دردهايم افزون نگردد و غمهايم دو چندان نشود. » (383)

از آنجا كه وجود اسماعيليان حاكميت و قدرت سياسى مغولان را به خطر مى انداخت هلاكوخان در سال 651 ق با اعزام لشكرى به قهستان آنجا را فتح كرد.

حاكم قلعه پس از مشورت با خواجه نصير، علاوه بر تسليم كامل قلعه، از مغولان اطاعت كرد و چندى پس از آن در سال 656 ق تاج و تخت اسماعيليان در ايران برچيده شد و بدين سان خواجه نصير بزرگترين گام را در جلوگيرى از جنگ و خونريزى و قتل و عام مردم را برداشته، از اين رو نزد خان مغول احترام و موقعيت ويژه اى يافت. (384)

هلاكوخان همچنين در فتح بغداد و كشتن آخرين خليفه عباسى، از نظرهاى خواجه طوسى بهره گرفت. (385)

معتصم (آخرين خليفه عباسى) در دوران حكومت خود علاوه بر لهو و لعب، به خونريزى مسلمانان پرداخت. عده اى از شيعيان بغداد به دست پسرش (ابوبكر) به خاك و خون كشيده شدند و اموالشان به غارت رفت. (386)

## فرشته نجات

مقام علمى و ارزش فكرى نصيرالدين طوسى موجب شد تا هلاكو، او را در شمار بزرگان خود دانسته، نسبت به حفظ و حراست از جان وى كوشا باشد و او را در همه سفرها به همراه شيخ دارد؟!

خواجه كه در آن ايام داراى مقام و صاحب نفوذ شده بود از موقعيت استفاده كرد و خدمات بسيارى به فرهنگ اسلام و كشورهاى مسلمان روا داشت كه برخى از آنها عبارت اند از:

1 - انجام كارهاى علمى و فرهنگى و نگارش كتابهاى ارزشمند.

2 - جلوگيرى از به آتش كشيدن كتابخانه بزرگ حسن صباح در قلعه الموت به دست مغولان

3 - نجات جان دانشمندان و علمايى همچون ابن ابى الحديد (شارح نهج البلاغه) و برادرش موفق الدوله و عطاملك جوينى كه بى رحمانه مورد غضب و خشم مغولان قرار گرفته بودند.

4 - جذب و حل شدن قوم مغول در فرهنگ و تمدن اسلامى به دست خواجه، به گونه اى كه موجب شد مغولان به اسلام روى آورند و از سال 694 ق اسلام دين رسمى ايران قرار بگيرد.

5 - جلوگيرى از تهاجم آنان به كشورهاى مسلمان.

6 - تاسيس رصدخانه مراغه در سال 656 ق، با همكارى جمعى از دانشمندان.

7 - احداث و تجهيز كتابخانه بزرگ رصدخانه در مراغه. (387)

## اخلاق خواجه نصير

خواجه نه تنها مرد علم و كتاب و تحقيق و تاليف بود، بلكه دانشورى متعهد و برخوردار از ويژگيهاى اخلاقى زيادى بود و هيچ گاه عملش بر تعهد و اخلاقش سبقت نمى گرفت. توجه به نظر ديگران و برخورد متواضعانه و حكيمانه با افراد از خصوصيات او به شمار مى آمد. تمايلات و روحيات عرفانى خواجه در برخى كتابهايش چون اخلاق ناصرى و شرح اشارات مشهود است.

مطيع ساختن مغولان بيابانگرد و ويران ساز، خود نشان بزرگى از رفتار و كردار حكيمانه اوست و اين تا جايى بود كه علماى بسيارى از شيعه و سنى به تعريف و تمجيد خواجه زبان گشودند.

علامه حلى - از شاگردان معروف خواجه نصير مى گويد:

«خواجه بزرگوار در علوم عقلى و نقلى تصنيفات بسيار دارد و علوم دين بر طريقه مذهب شيعه كتابها نوشت. او شريف ترين دانشمندى بود كه من ديده ام. » (388)

ابن فوطى - يكى از شاگردان حنبلى مذهب خواجه نصير - مى نويسد:

«خواجه مردى فاضل و كريم و الاخلاق و نيكو سيرت و فروتن بود و هيچ گاه از درخواست كسى دلتنگ نمى شد و حاجتمندى را رد نمى كرد و بر خورد او با همه با خوش رويى بود. » (389)

ابن شاكر - يكى از مورخان اهل سنت - اخلاق خواجه را چنين توصيف مى كند:

«خواجه بسيار نيكو صورت و خوش رو و كريم و سخى و بردبار و خوش ‍ معاشرت و زيرك و با فراست بود و يكى از سياستمداران روزگار به شمار مى رفت. » (390)

## شاگردان

نصيرالدين طوسى در شهرها و كشورهاى مختلف رفت و آمد مى كرد و همچون خورشيدى تابان نورافشانى كرده، شاگردان بسيارى را فروغ دانش ‍ مى بخشيد. برخى از آنان به اين قرار است:

1 - جمال الدين حسن بن يوسف مطهر حلى (علامه حلى - متوفى 726 ق) او از دانشوران بزرگ شيعه بود كه آثار گران سنگى از خود به جاى نهاد وى شرحهايى نيز بر كتابهاى خواجه نگاشت.

2 - كمال الدين ميثم بن على بن ميثم بحرانى، او حكيم، رياضيدان، متكلم و فقيه بود و عالمان بزرگى از محضرش استفاده كردند. وى گرچه در رشته حكمت زانوى ادب و شاگردى در مقابل خواجه بر زمين زد، از آن سو خواجه از درس فقه وى بهره مند شد. اين محقق بحرينى شرح مفصلى بر نهج البلاغه نوشته كه به شرح نهج البلاغه ابن ميثم معروف است.

3 - محمود بن مسعود بن مصلح شيرازى، معروف به «قطب الدين شيرازى» (متوفى 710 ق) او از شاگردان ممتاز خواجه است وى در چهارده سالگى به جاى پدر نشست ودر بيمارستان به طبابت پرداخت. سپس به شهرهاى مختلفى سفر كرد و علم هئيت و اشارات ابوعلى را از محضر پر فيض خواجه نصير فرا گرفت. قطب الدين كتابهايى در شرح قانون ابن سينا و در تفسير قرآن نوشته است.

4 - كمال الدين عبدالرزاق شيبانى بغدادى (642 - 723 ق) او حنبلى مذهب و معروف به ابن الفوطى بود. اين دانشمند مدت زيادى در محضر خواجه علم آموخته است. وى از تاريخ نويسان معروف قرن هفتم است و كتابهاى معجم الاداب، الحوادث الجامعه و تلخيص معجم الالقاب از آثار اوست.

5 - سيد ركن الدين استرآبادى (متوفى 715 ق) از شاگردان و همراهان خاص خواجه بوده و شرح هايى بر كتابهاى استاد خويش نوشته و علاوه بر تواضع و بردبارى، از احترامى افزون برخوردار بوده است. وى در تبريز به خاك سپرده شده است.

برخى ديگر از شاگردان خواجه نصير عبارتند از:

ابراهيم حموى جوينى

اثيرالدين اومانى

مجدالدين طوسى

مجدالدين مراغى

## دانش خواجه

تبحر خواجه نصير الدين طوسى در علوم عصر خويش به ويژه فلسفه، رياضيات، كلام، منطق، ادبيات و نجوم، بزرگان را بر آن داشته تا زبان به ستايش وى گشود، با تعبيراتى چون «استاد البشر»، «افضل علما»، «سلطان فقها»، «سرآمد علم»، «اعلم نويسندگان»، «عقل حادى عشر»، «معلم ثالث» از او ياد كنند.

اين گونه ستايشها از مقام علمى خواجه حتى در كلمات و جملات دانشمندان غير مسلمان نيز موج مى زد. چنانكه نوشته اند خواجه در رشته هاى ذيل از تخصص كافى بهره مند بود.

### الف - رياضيات

او در رياضى از نظرهاى برجسته اى برخوردار بود به گونه اى كه تا به امروز در جبر، حساب، هندسه، مثلثات و ساير علوم رياضى از دانشمندان اين رشته به شمار مى آيد.

دانش پژوهان غربى، خواجه را تنها از طريق اين رشته شناخته و ديگر علوم و فنون وى از نظر آنان پنهان مانده است. او با تاليف كتاب «الشكل القطاع» نظريات جديدى در رياضى به وجود آورد و بحث مثلثات را از علم فلك جدا كرده، هر كدام را موضوعى جداگانه به حساب آورد.

محقق طوسى اولين دانشمندى بود كه حالات شش گانه مثلث كروى در قائم الزاويه را به كار برد. تاليف سى و پنج اثر در موضوع رياضى از سوى خواجه دليلى روشن بر اين است كه وى از دانشوران برجسته اين علم بوده است.

### ب - فسلفه

حواجه در عصرى زندگى مى كرد كه امام فخر رازى متعصبانه بر افكار و نظريات فلسفى ابو على سينا مى تاخت و عقايد فلسفه مشأ را بشدت مخدوش مى ساخت و كسى را هم ياراى ايستادگى در برابر شبهات او نبود، به گونه اى كه افكار ابن سينا از توجه فلاسفه دور گشته و مورد بى مهرى قرار گرفته بود.

در اين برهه، خواجه نصير پا به عرصه نهاد و با نوشتن كتابى در شرح اشارت ابن سينا تمامى اشكالات فخر رازى را كه از بزرگان اهل تسنن بود، پاسخ داده، بار ديگر افكار عالى و مهم بوعلى حيات تازه اى يافت.

### ج - كلام

علم كلام به بحث و بررسى پيرامون عقايد اسلامى مى پردازد. اين علم از عصر معصومين - عليه‌السلام - به ويژه دوران شكوهمند امام صادق عليه‌السلام و پس از آن همواره مورد توجه مسلمانان بوده است. خواجه نصيرالدين در قرن هفتم با تاليف كتاب بسيار مهم و مستدل «تجريد العقايد» محكمترين متن كلامى را به رشته تحرير درآورد و افقهاى تازه اى به روى مشتاقان اين علم گشود. اين كتاب جاودانگى هفتصد ساله خود را همچنان حفظ كرده است و هم اكنون در حوزه هاى علميه و دانشگاههاى اسلامى تدريس مى شود.

### و - اخلاق

پرداختن خواجه به هئيت، رياضيات، نجوم و ديگر علوم رايج آن زمان، وى را از توجه ويژه به علم اخلاق و مسائل تربيتى غافل نكرد. محقق طوسى با نگارش كتاب «آداب المتعلمين» دستورالعملهاى ظريف اخلاقى را به شيوه اى بايسته براى تمامى دانش پژوهان بيان داشته است.

### ه ‍- ادبيات

ذوق لطيف و طبع ظريف خواجه او را بر آن داشت تا قلم استوار خويش را در ادبيات و شعر نيز به كار گيرد. كتاب «اخلاق ناصرى» كه به دست تواناى خواجه به رشته تحرير در آمده يكى از شاهكارهاى نثر فارسى است.

او از شعر بهره اى نيك داشته و كتاب «معيار الاشعار» را در موضوع علم عروض نوشته است.

بعضى از اشعار اين دانشمند كه گوشه اى از انديشه هاى وى را در قالب شعر ترسيم كرده است. در اين قسمت ذكر مى كنيم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجود بحق، واحد اول باشد |  | باقى همه موهوم و مخيل باشد |
| هر چيز جز او كه آيد اندر نظرت |  | نقش دومين چشم احول باشد |
| لذات دنيوى همه هيچ است نزد من |  | در خاطر از تغير آن هيچ ترس نيست |
| روز تنعم و شب عيش و طرب مرا |  | غيراز شب مطالعه و روز درس نيست |

طوسى به زبان عربى نيز اشعارى سروده است.

## آثار سبز

نصير الدين در دوران حيات ارزشمند خويش، به رغم آشوب و حوادث مخاطره انگيز و فشارهاى سياسى، اجتماعى و نظامى آن عصر، توانست حدود يكصد و نود كتاب و رساله علمى در موضوعات متفاوت به رشته تحرير درآورد.

برخى از آثارش عبارت اند از:

1 - تجريد العقايد، كه در موضوع كلام نگاشته شده و به دليل اهميت فوق العاده آن مورد توجه دانشمندان قرار گرفته و شرحهاى بسيارى پيرامون آن نوشته شده است.

2 - شرح اشارات، اين كتاب شرحى بر اشارات بوعلى سينا است.

3 - قواعد العقايد، در موضوع اصول عقايد

4 - اخلاق ناصرى

5 - اوصاف الاشراف

6 - تحرير اقليدس

7 - تحرير مجسطى

8 - اساس الاقتباس

9 - زيج ايلخانى

10 - اثبات الجواهر

11 - اثبات اللوح المحفوظ

12 - اشكال الكرويه

13 - شرح اصول كافى

14 - رساله اى در كليات طب

15 - تجريد الهندسه

و ده ها كتاب و رساله علمى ديگر.

## غروب خورشيد

هيجدهم ذيقعده سال 673 ق. است، آسمان بغداد غروب ديگرى در پيش ‍ دارد. مردى كه پس از عمرى نورافشانى و تبليغ وحى، توانمند و پرتلاش به يارى عقل شتافت اينك در بستر بيمارى افتاده و بستگان و دوستان به گردش حلقه زده اند. در همين حال يكى از اطرافيان به او نزديك شد و گفت: وصيت كن پس از مرگ در جوار قبر حضرت على عليه‌السلام به خاك سپرده شوى! خواجه با ادب جواب داد: مرا شرم مى آيد كه در جوار اين امام (امام كاظم عليه‌السلام) بميرم و از آستان او به جاى ديگر برده شوم.

پس از اين گفتگو خواجه به ملاقات خداى خويش شتافت. مراسم تشييع جنازه او با حضور شمارى از ارادتمندان و مشتاقانش به سوى آستان مقدس ‍ امام موسى كاظم عليه‌السلام انجام گرفت.

هنگامى كه مى خواستند قبرى براى او حفر كنند به قبرى از پيش ساخته برخوردند كه تاريخ آماده شدن آن مصادف با تاريخ تولد خواجه بود، سرانجام پيكر مطهر اين دانشمند طوسى در همان قبر، در آغوش خاك جاى گرفت.

## فرزندان

خواجه نصير سه پسر از خود به يادگار نهاد: صدرالدين على، فرزند بزرگ او كه همواره در كنار پدر و همگام با او بود و در فلسفه، نجوم و رياضى بهره كافى داشت.

دومين فرزندش اصيل الدين حسن نيز اهل دانش و فضيلت بود و در زمان حياتش اغلب به امور سياسى مشغول بود.

فرزند كوچك خواجه فخر الدين محمد بود كه رياست امور اوقاف در كشورهاى اسلامى را به عهده داشت.

# محقق حلى متوفاى 676 ق

مرزبان فقاهت

محمد رحيم بيگ محمدى اندريان

## مقدمه

عالمان دين كه شاگردان مكتب ائمه اطهار - عليهم السلام - هستند با تاسى به ائمه خود را قربانى اسلام و دين كردند. آرى! اگر اين ايثار و از خود گذشتگى هاى عالمان دين نبود امروز از اسلام خبرى نبود. روحانيون بودند كه روحيه سرخ جهاد و شهادت را در طول چهارده قرن گذشته، زنده نگه داتشند و فقه و تفسير و حديث و ديگر علوم اسلامى و در يك كلام، فرهنگ اسلام ناب محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله را به آيندگان رساندند.

فقيه بزرگ، محقق حلى يكى از اين پاسداران ارجمند فرهنگ تشيع است كه در قرن هفتم هجرى بزرگترين پرچمدار اجتهاد و فقاهت شيعى بود و آثار ارزشمند اين شريعت شناس نو آور پس از گذشت هفت قرن، تازه و در نوع خود كم نظير مى باشد و سبك فقاهتى او هنوز هم مورد استفاده و محور تحقيق راهيان فقه پوياى آل محمد صلى الله عليه و سلم است.

## حوزه بغداد

قبل از شهر تاريخى «حله» بغداد مركز علم و نشر اسلام و فقه شيعه به حساب مى آمد. در آن زمان فقيهان نامدار شيعه همچون شيخ مفيد (در گذشته به سال 413 ق.) و شاگردانش سيد مرتضى علم الهدى (متوفاى 436 ق.) و سيد رضى گرد آورنده اثر جاويد نهج البلاغه و نيز فقيه بزرگ شيخ طوسى (متوفاى 460 ق.) در شهر بغداد بودند. (391) بعد از مدتى شهر بغداد و اطراف آن را قحطى، سخت در فشار گذاشت و مردم درمانده آن رو به ديگر سامانها كردند و اى بسا برخى براى هميشه ديار خود را ترك گفتند.

## نام آوران حله

در برگهاى كهن تاريخ حله حقايقى را مى يابيم و در آن چهره هايى پر نور دانشمندانى كه تا به امروز نامشان زنده است و هر يك ستاره اى درخشنده در آسمان تشيع مى باشند. نام جمعى از آنان بدين قرار است:

1 - ابن ادريس حلى (543 - 598 ق.).

2 - سديدالدين حلى (متوفاى 680 ق.).

3 - سيد رضى الدين على (589 - 664 ق.).

4 - سيد رضى الدين محمد حسين آوى (آبى - متوفاى 654 ق.).

5 - ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن حسن بن يحيى معروف به «محقق، محقق اول، محقق حلى، شيخ فقيه، نجم الدين، صاحب شرائع» و لقب او «كشاف شرايع پيامبر آخر الزمان» (602 - 676 ق.).

6 - علامه حلى (846 - 726 ق).

7 - فخرالدين مشهور به «فخر المحققين» فرزند علامه حلى (682 - 771 ق.).

8 - محمد مكى عاملى مشهور به «شهيد اول»، (734 - 786 ق.).

## از ميلاد تا مدرسه

شيخ حسن حلى پدر محقق حلى يكى از عالمان بزرگ دين در شهر حله با كمال احترام و عظمت زندگى مى كرد. در يكى از روزهاى سال 602 ق. بود كه فرزند سعادتمندش به دنيا آمد. (392) شيخ حسن نام فرزند را جعفر نهاد. «جعفر» نام پيشواى ششم شيعيان و احياگر مكتب توحيدى تشيع و گسترش دهند0 فرهنگ غنى اسلام است و بدين سبب نيز اين مكتب را «جعفرى» ناميده اند.

اين كودك بعدها لقب «محقق» گرفت و آوازه اش به همه جاى عالم رسيد. جعفر از آغاز كودكى، باهوش و استعداد سرشارى شروع به فراگيرى دانش ‍ و فضايل اخلاقى و معنوى نمود. مقدمات و علوم دينى را نزد پدر دانشمندش فرا گرفت و از عالمان ديگر شيعه نيز بهرها برد و در علوم و معارف اسلامى از جمله در فقه و اصول و كلام و پاره اى دانشهاى ديگر تسلط كامل يافت. در همين اوان بود كه در ميان عالمان نام آور، آوازه اى والا يافت.

## اساتيد محقق حلى

حضور تحصيلى او منحصر به حوزه علميه «حله» نبود. او با عالمان استادان آن ديار ارتباط يافته و از آنان توشه بر مى گرفت و با آنان به مذاكره مى پرداخت و استفاده هاى بسيار مى برد و با اين كار بر اندوخته هاى علمى و معنوى اش مى افزود.

در اينجا به نام گروهى از استادان «محقق حلى» اشاره مى نماييم:

1 - پدرش «شمس الدين حسن حلى».

2 - ابن زهره حلى.

3 - تاج الدين حسن بن على دربى.

4 - شيخ مفيدالدين محمد بن جهم حلى.

5 - سيد مجدالدين على بن حسن عريضى.

6 - شيخ سديدالدين سالم بن محفوظ.

7 - سيد فخار موسوى.

8 - نجيب الدين محمد بن جعفر بن ابى البقا هبه الله بن نما حلى (393).

## تربيت مردان علم و عمل

محقق حلى در نزد اساتيد بزرگ فقه و معارف اسلامى، زانوى ادب زد و دانشهاى مرسوم حوزه هاى علميه را از آنان فرا گرفت و سرانجام عالمى بزرگ و استادى ماهر گرديد و به تدريس فقه و معارل اسلامى و تربيت شاگرد همت گماشت.

شاگردان وى نه تنها از دانش او بهره مى بردند بلكه از كرامتهاى اخلاقى و از روش زندگى بسيار ساده و سرشار از ايمان آن استاد نيز سودمند مى شدند. به حقيقت كه در سايه تلاشهاى او استعدادهاى فراوانى به كمال نايل آمدند.

رفتار خوب محقق با شاگردان و نحوه تدريس و تربيت او باعث شد كه شاگردان وى همانند ستارگان فروزان در آسمان عالم اسلام بدرخشند. او هر كس را به اندازه استعدادش به تمرين وا مى داشت و هنگامى كه از شاگردش گرايش معنوى مى ديد، بى نهايت به او توجه مى كرد و بزرگش ‍ مى داشت.

شخصيت شناسان شيعه، نام گروهى از دست پروردگان «محقق حلى» را چنين بر مى شمرده اند:

1 - علامه حلى: (648 - 726 ق.).

2 - ابن داوود حلى (647 - 715 ق.) (394)

3 - عبدالعزيز السرايا صفى الدين حلى (395)

4 - سيد غياث الدين عبدالكريم، معروف به «ابن طاووس» (648 - 693 ق.) (396)

5 - سيد جلال الدين محمد بن على بن طاووس (397)

6 - ابو زكريا نجيب الدين، معروف به «ابن سعيد هذلى حلى» (398) (601 - 689 ق.) (399)

در ميان شاگردان محقق، علامه حلى از برجستگى خاصى برخوردار است. وى كه خواهرزاده محقق است از دوران كودكى به تحصيل علوم اسلامى و كسب كمالات معنوى پرداخت و هنوز به سن تكليف پا ننهاده بود كه به درجه اجتهاد نائل گشت. (400) او علاوه بر شاگردى محقق (401) مدتها از پدر بزرگوارش سديدالدين يوسف و خواجه نصيرالدين طوسى كسب فيض ‍ كرده است.

## حوادث

در سال 656 ق. هلاكوخان مغول از خراسان براى فتح بغداد حركت كرد. در اين زمان بغداد و شرهاى ديگر عراق از مراكز مهم نشر علوم اسلامى بود. اكثر اهل حله قبل از فتح بغداد به دست لشكر مغول، به بيرون شهر فرار كردند، جز عده كمى از جمله علامه حلى و پدرش. اين چند نفر نامه اى به هلاكو نوشتند و درباره حله، كوفه، نجف و كربلا امان خواستند. كه مردم و حوزه هاى علميه از بين نروند. هلاكو از حمله به اين شهرها خوددارى كرد. هلاكو علامه و پدرش و... را طلبيد و از آنان پرسيد: چگونه پيش از فتح، به من نامه نوشتيد و امان خواستيد؟ از كجا فهميديد كه من شهرهاى شما را نيز فتح خواهم كرد؟

پدر علامه حلى در جواب گفت: در حديثى كه از پيشواى ما على عليه‌السلام درباره حوادث آينده به ما رسيده است، اوصاف سردارى كه بر آخرين خليفه عباسى پيروز مى شود، ذكر شده كه آن اوصاف با شما مطابقت دارد. بنابراين خواستيم قبل از فتح و خونريزى از شما امان بگيريم! (402)

پس از فتح بغداد، حوزه هاى علميه آن شهر بكلى ويران شد و حوزه علميه عظيم بغداد به شهر حله انتقال يافت.

عالمان حله تصميم گرفتند كه مدارس حله را افزايش دهند و انديشمندان را به اين شهر جذب كنند و در واقع حوزه پر عظمت بغداد را در حله احيا نمايند. بعد از اين، شهر حله مركز علوم دينى تشيع گرديد و محقق حلى در اين اقدامات احياگرانه نقش مهمى را ايفا مى كرد.

## استقبال از خواجه نصير

در سال 662 ق. خواجه نصيرالدين طوسى آن دانشمند بلند آوازه و كم نظير شيعه به همراه هلاكوخان مغلول به بغداد آمد. وى مى خواست از علماى حله و حوزه هاى علميه آن ديار ديدار كند. محقق از آمدن خواجه به حله مطلع شد و اعلام استقبال كرد. چون خواجه از اعلام استقبال محقق و علماى حله آگاه شد فروتنى و تواضع به او اجازه نداد كه به زحمت ايشان در استقبال از او راضى شود.

بنابراين بدون الاع قبلى وارد شهر حله شد و قبل از هر چيز به قصد ديدن محقق به حوزه مركزى شهر در آمد. محقق بر فراز منبر مشغول تدريس بود كه ناگاه خواجه وارد جلسه شد. چون چشم محقق به خواجه افتاد در بلاى منبر بپاخاست و پايين آمد و به پيشواز خواجه شتافت و او را در آغوش ‍ گرفت و خوش آمد گفت. محقق خواست درس را تعطيل نمايد ولى خواجه راضى نشد، بلكه بر ادامه تدريس اصرار ورزيد. (403)

## باغ بى خزان

آثار «محقق حلى» هر يك ستاره اى تابناك در آسمان علم معرفت است كه تا ابد خواهد درخشيد و كتابهايش گلهاى باغ بى خزان جاودانى است كه غبار كهنگى و افسردگى بر آنها ننشسته است. خداوند متعال به او ذوق و استعداد سرشارى داده بود و او نيز از اين نعمت بزرگ الهى توانست بخوبى بهره مند شود. او علاوه بر تربيت شاگردان ممتاز، آثار مهمى در زمينه فقه، اصول، كلام، منطق، ادبيات به جامعه اسلامى عرضه كرد. براى پرهيز از طول كلام، به مهمترين آنها به ترتيب اشاره مى كنيم:

1 - شرائع الاسلام: اين كتاب يكى از كتب مهم فقه استدلالى است و قرن هاست كه در حوزه هاى علميه شيعه و چندى است در دانشگاههاى كشورهاى مختلف تدريس مى شود. در طى قرون متمادى حدود يكصد، بلكه بيشتر، بر اين اثر نفيس شرح نوشته شده است، از جمله: جوهر الكلام، مسالك الافهام و مدارك الاحكام.

همچنين دهها حاشيه (404) از بزرگان شيعه بر اين كتاب نوشته شده است، از جمله: حاشيه محقق كركى حاشيه آقا جمال الدين محمد خوانسارى و ديگران.

كتاب «شرائع الاسلام» يكى از شاهكارهاى جهان دانش است كه سزا نبود در قالب زبان عرب محضور و محبوس باشد و غير عرب زبانان از محتواى حياتبخش آن محروم گردند. به همين سبب اين كتاب به زبانهاى مختلف از سوى اهل فن و دانش ترجمه شده است. از جمله: ترجمه به زبان روسى، فرانسه، انگليسى، استانبولى و فارسى. (405)

2 - المختصر النافع فى فقه الاماميه: بر اين كتاب نيز دهها شرح نوشته شده است.

3 - المعتبر فى شرح مختصر النافع.

4 - المعارج فى اصول الفقه.

5 - نهج الوصول الى معرفه علم الاصول.

6 - تلخيص الفهرست.

## در عرصه شعر و ادب

در ميان عالمان دين جمع زيادى از نعمت ذوق شاعرانه نصيب داشته اند. «محقق حلى» از گروه فقيهان شاعر است. اشعار او حاوى نكات اخلاقى و عرفانى و حكمت آميز و به صورت مشاعره و مكاتبه و خطاب به پدر و دوستانش سروده است.

شعر شيخ شمس الدين محفوظ بن وشاح خطاب به محقق حلى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اغيب عنك و اشواقى تجاذبنى |  | الى لقائك، جذب المغرم العانى |
| يا جعفر بن سعيد يا امام هدى |  | يا واحد الدهر يا من ماله ثان |
| انى بحبك مغرى غير مكترث |  | بمن يلوم و فى جنبيك يلحانى |
| و... (406) |  |  |

- از تو دورم در حالى كه اشتياق فراوانى به ديدار تو دارم. اشتياقى كه مرا به سوى تو هدايت مى كند.

- اى ابا جعفر (محقق حلى) فرزند سعيد، اى پيشواى راهبر، اى يگانه روزگار، اى كسى كه در روزگار همتا ندارى.

- من فريفته تو هستم. نه از كسى كه مرا سرزنش كند باكى دارم و نه از آنهايى كه در جوار تو هستند هراسى!

وقتى محقق شعر دوست خود «ابن وشاح» را خواند، به وى اين چنين جواب داد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد وافت قصائدك العوالى |  | تهز معاطف اللفظ الرشيق |
| ففضت ختامهن فخلت انى |  | ففضت بهم عن مسك فتيق |
| و جال الطراف منها فى رياض |  | كسين بناظر الزهر الانيق |
| و... (407) |  |  |

- بديهى است كه قصايد و شعرهاى عالى و لطيف تو با الفاظ آراسته توجهات همگان را به جانب خود جلب نموده است.

- من مهر از گلابدان حقايق آنها برداشتم و چنان بر من اثر كرد كه گويا كه مشكش همه جا را فرا گرفته.

- آرى ديدگانم در باغهايى به جولان در آمد كه از شكوفه هاى زيباى خود همه جا را به طرز شكوهمندى آراسته بودند.

## از ديدگاه ديگران

آثار علمى و فقهى محقق، بيش از هر عامل ديگر روشن كننده ترين آيينه شخصيت علمى و اعتقادى اوست و در وهله دوم اظهار نظرها و گفته هاى ديگر دانشمندان اسلامى معيار درستى براى معرفى شخصيت، شان و عظمت روحانى و ارزش معنوى او خواهد بود.

محقق حلى را بايد علاوه بر آثارش، در گفته ها و نظريه هاى ديگران جستجو كرد تا به فضل و نقش درخشان او در تاريخ شيعه پى برد. شرح حال نگاران و عالمان پس از محقق، گستره دانش و عظمت وى را ستوده اند.

علامه حلى خواهرزاده محقق و شاگرد نامى اش مى گويد:

«محقق حلى بزرگترين فقيه زمانش بود. » (408)

شيخ حسن فرزند شهيد ثانى مشهور به «صاحب معالم» او را بدين گونه ياد مى كند:

«اگر علامه حلى، «محقق» را فقيه و بزرگ همه زمانها مى شمرد، بهتر بود. چرا كه محقق، سر آمد فقيهان شيعه است و در ميان آنان نظيرى ندارد» (409)

## غروب خورشيد فقاهت

محقق حلى اين دانشمند بزرگ و نام، مرجع عالم تشيع، عارف وارسته، شارع متعهد، نويسنده نوآور و خدمتگذار صادق اسلام و مسلمانان، چراغ ديده داشن پزوهان مرزبان فقاهت، سرانجام پس از عمرى پر بار در 13 جمادى الاخر روز پنجشنبه سال 676 ق. در شهر حله دار فانى را وداع گفت و به جوار حق شتافت و سبب مرگ اين فقيه را سقوط از پشت بام خانه اش نوشته اند.

پس از رحلت جانگداز محقق، مردم شهر همه با شنيدن اين خبر ناگوار غمزده به طرف خانه اين بزرگوار سرازير شده، در آنجا اجتماع كردند به شيون و عزادارى پرداختند. (410)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نهان شد گوهرى از گنج دانش |  | زباغ دين گرامى باغبان رفت |
| نداى ارجعى بشنيد از غيب |  | شتابان روح او سوى جنان رفت |
| خبر دادند چون از رحلت او |  | سرشك از ديده پير و جوان رفت |

«شيخ عباس رسولى تبريزى، شاعر معاصر»

مردم حله پس از برگزارى مراسم تشييع، پيكر شريف محقق را در آرامگاهى كه از پيش در آن شهر آماده كرده بودند به خاك سپردند. مقبره شكوهمند اين نام آور شيعه در حله است و قبه بلندى بر آن مزار ساخته اند. سالها در جوار آن ساخته اند.

سالها در جوار آن مزار نورانى خادمانى بودند كه نسل اندر نسل در آن خدمت مى كردند و اين خدمت را از يكديگر به ارث مى بردند. (411)

## در رثاى يار

شيخ شمس الدين محفوظ بن وشاح، در رثاى دوست و استادش محقق چنين سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اقلفنى الدهر و فرط الاسى |  | و زاد فى قلبى لهب الضرا |
| لفقد بحر العلم و المرتضى فى |  | القول و الفعل و فصل الخصام |
| اعنى اباالقاسم شمس العلى |  | الماجد المقدام ليث الزحام |
| قد قلت للقبر الذى ضمه |  | كيف جويت البحر و البحر طام (412) |

- روزگار با اندوهناكى بسيار، مرا بيچاره ساخت و دلم را به كام لهيب غم انداخت.

- آرى اين بيچارگى در دورى درياى علم بود. يعنى همان كسى كه كردار و گفتارش مورد پسند بود و بين دشمنيها فاصله مى انداخت.

- اين بزرگمرد، ابوالقاسم (محقق حلى) خورشيد آسمان سر بلندى و سرآمد بزرگان بود و در بزرگوارى شير بيشه مردان.

- من آن هنگامى كه كنار قبر او رفتم با حيرت خطاب به قبرش گفتم:

چگونه درياى پر از آب معرفت را در خود فرو گرفته اى!

و الحمد لله رب العالمين

# علامه حلى متوفاى 726 ق.

رايت روايت

محمد حسن امانى

## طليعه

برگهاى زرين حيات علامه حلى با تعهد و صداقت مزين و با تار و پودى از اخلاص و محبت شيرازه گرديده است. مرزبان بيدارى كه فقه شيعه و معارف اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام را در سايه سار ولايت پاسدارى كرد و فقاهت را با درفش ولايت بر افراشت.

باشد كه با دقت و مطالعه در زندگى اين ستاره درخشان روح بلند، ايمان، لوح دانش و فضيلتهاى معنوى و تقواى او را نظاره كنيم و در پرتو معرفت، هنر، تعهد و اخلاصش، نبض حركت دانشها و تحصيلات خويش را تنظيم نماييم و با شيوه برخورد با رخدادها و فراز و نشيب حوادث روزگار آشنا شويم.

## ولادت و خاندان

چنانكه نقل است مولاى متقيان على عليه‌السلام در مسير حركت از كوفه به صفين بر تپه هاى بابل روى تل بزرگى ايستاد و اشاره به بيشه و نيزارى نمود و اين سخن را فرمود:

اينجا شهرى است و چه شهرى!

اصبغ بن نباته از ياران نزديك حضرت عرض كرد:

يا اميرالمومنين! مى بينم از وجود شهرى در اينجا سخن مى گويى، آيا در اينجا شهرى بود و اكنون آثار آن از بين رفته است؟

فرمود: نه! ولى در اينجا شهرى به وجود مى آيد كه آن را «حله سيفيه» (413) مى گويند و مردى از تيره بنى اسد آن را بنا مى كند و از اين شهر مردمى پاك سرشت و مطهر پديد مى آيند كه در پيشگاه خداوند مقرب و مستجاب الدعوه مى شوند. (414)

در شب 29 رمضان 648 ق. در اين شهر فرزندى از خاندانى پاك سرشت ولادت يافت كه از مقربان درگاه بارى تعالى قرار گرفت. نامش حسن و معروف به آيه الله علامه حلى است. مادرش بانويى نيكوكار و عفيف، دختر حسن بن يحيى بن حسن حلى (415) خواهر محقق حلى است و پدرش شيخ يوسف سديدالدين از دانشمندان و فقهاى عصر خويش در شهر فقاهت حله است.

علامه حلى از طرف پدر به «آل مطهر» پيوند مى خورد كه خاندانى مقدس ‍ و بزرگ و همه اهل دانش و فضيلت و تقوا بودند. از آنها آثار و نوشته هاى گرانقدر به يادگار مانده كه تا به امروز و در امتداد تاريخ مورد استفاده دانش ‍ پژوهان قرار گرفته است. آل مطهر به قبيله بنى اسد كه بزرگترين قبيله عرب در شهر حله است پويند مى خوردند كه مدت زمانى حكومت و سيادت از آنها بود. (416)

## آغاز تحصيل

منزل شيخ سديدالدين كه سرشار از كرامت و تقواست، كودكى را در خود جاى داده كه مايه افتخار آن است. حسن فرزند شيخ گرچه هنوز از عمرش ‍ چند سالى بيش نگذشته، با راهنمايى دلسوزانه پدرش براى فراگيرى قرآن مجيد به مكتب خانه رفت و با تلاش و پيگيرى مداوم و هوش و استعداد خدادادى كه داشت در زمان كوتاه خواندن قرآن را بخوبى ياد گرفت.

فرزند شيخ نوشتن را در مكتب خانه آموخت ولى به اين مقدار راضى نشد. از اين رو نزد معلم خصوصى خد رفت و در محضر شخصى به نام «محرم» با تلاش و جديت فراوان در اندك زمان نوشتن را بخوبى فرا گرفت. (417)

حسن بن يوسف پس از آموختن كتاب وحى و خط، كم كم آمادگى فراگيرى دانشها را در خود تقويت نمود و در مراحل اوليه تحصيل مقدمات و مبادى علوم را در محضر پدر فاضل و فقيه خود آموخت و به سبب كسب اين همه فضيلتها و نيكيها در سنين كودكى به لقب «جمال الدين» (زينت و زيبايى دين) در بين خانواده و دانشمندان مشهور گشت.

## در برابر طوفان

هنوز يك دهه از سن جمال الدين حسن نگذشته بود كه با حمله وحشيانه مغولان رعب و وحشت سرزمينهاى اسلام را در بر گرفت. ايران در آتش ‍ جنگ مغولان مى سوخت و شعله آن ديگر نواحى را نيز تهديد مى كرد. در اين ميان مردم عراق دلهره عجيبى داشتند. هر لحظه ممكن بود لشكريان مغول از ايران به سوى عراق حركت كنند و شهرهاى آنجا را يكى پس از ديگرى فتح نمايند. بغداد پايتخت عباسيان آخرين روزهاى زوال خلافت عباسيان را مشاهده مى كرد. مردم از ترس احتمال حمله مغلولان وحشى شهرها خالى كرده و سر به بيابان گذاشته بودند.

شيعيان و مردم شهرهاى مقدس عراق چون كربلا، نجف و كاظمين به بارگاه ملكوتى ائمه معصومين روى آورده، در حرم امن اهل بيت عصمت و طهارت علهيم السلام پناهنده شدند و حريم دل را آرامش مى دادند.

مردم حله نيز سر به بيابان و نيزارها گذاشته، بعضى به كربلا معلا و نجف اشرف پناهنده شدند و چند نفرى هم در شهر ماندند كه از جمله آنان سه نفر فقيه و دانشمند به نامهاى: شيخ يوسف سديدالدين، سيد مجدالدين بن طاووس و فيه ابن العز بودند. اين دانشمندان در جايى جمع شدند و براى نجات شهرهاى مقدس كربلا، نجف، كوفه حله در پى چاره انديشى بر آمدند و پس از گفتگوهاى زياد و مشورت با يكديگر به اين نتيجه رسيدند كه نامه اى نزد هلاكوخان پادشاه مغول بفرستند و از وى امنيت و آسايش براى شهرهاى مقدس عراق در خواست نمايند.

سرانجام در سال 657 ق. بغداد به دست هلاكو فتح گرديد و «معتصم» آخرين خليفه بنى عباس از بين رفت حوزه فرهنگ اسلام و مذهب شيعى در بغداد كه از رونق بسزايى بر خوردار بود متلاشى شد و بر شهرهاى عراق ترس و وحشت از مغولان سايه افكند. ولى به رغم وحشيگريهاى مغولان دور از فرهنگ و با تلاش و همت بلند و درايت فقهاى شيعه در حله - بويژه شيخ يوسف سديدالدين پدر جمال الدين حسن - لطف و عنايت پروردگار، امنيت به شهر حله و شهرهاى مقدس عراق بازگشت و سرزمين حله پناهى براى فقها و دانشمندان شد. (418)

از اين پس حله تا اواخر قرن هشتم، به مثابه يكى از حوزه هاى برزگ مذهب شيعى شناخته مى شد كه طلاب و انديشمندان از گوشه و كنار مجذوب آن حوزه مى شدند. بدين ونه وطن جال الدين حسن براى وى و ديگر دانش ‍ پژوهان در ساره صلح و آرامش و به دور از جنگ و خونريزى مهياى استفاده از محضر بزرگان و عالمان دين قرار گرفت.

## در محضر عالمان

جمال الدين در شهر حله بزيست و در محضر فقها، متكلمان و فلاسفه والا مقام با كمال ادب زانو زد و از روح بلند و اخلاق و دانش آنان بهره كافى برد و خويشتن را به دانش و تهذيب نفس آراست و به تمام فنون و علوم مسلح گرديد و از دست آنان به دريافت اجازه نامه اجتهادى و نقل حديث مفتخر گرديد. حال به اختصار به نام چند نفر از اساتيد بزرگوارى اشاره مى كنيم:

شيخ يوسف سديدالدين (پدر ارجمند او)، محقق حلى (602 - 676 ق)، خواجه نصيرالدين طوسى (597 - 672 ق.) سيد رضى الدين على بن طاووس (597 - 664 ق.)، سيد احمد بن طاووس (متوفا به سال 673 ق.) يحيى بن سعيد حلى (متوفا به سال 690 ق.) مفيدالدين محمد بن جهم حلى، على بن سليان بحرانى، ابن ميثم بحرانى (626 - 679 ق.)، جمال الدين حسين بن اياز نحوى (متوفاى 681 ق.)، محمد بن محمد بن احمد كشى (615 - 695 ق)، نجم الدين على بن عمر كاتبى (متوفا به سال 675 ق)، برهان الدين نسفى، شيخ فاروقى واسطى و شيخ تقى الدين عبدالله بن جعفر كوفى. (419)

## درخشش

جمال الدين حسن، ستاره پر فروغ «آل مطهر» و شهر فقاهت حله هنوز مدت زمانى از تحصيلش نگذشته بود كه با ذوق سرشار خدادادى و علاقه وافر، به تمام دانشهاى بشرى مانند فقه و حديث، كلام و فلسله، اصول فقه، منطق، رياضيات و هندسه مسلح گرديد و تجربه لازم را به دست آورد. آوازه فضل و دانش وى به سرعت در سزرمين حله و ديگر شهرها پيچيد و در مجالس درس و محيط فرهنگى نام مقدسش را به نيكى و احترام ياد مى كردند و «علامه»اش مى خواندند.

علامه حلى چون خورشيد فروزان در آسمان فقاهت درخشيد و ديگران از نور وجودش استفاده كردند. در شهر حله حوزه درس تشكيل داد و علاقه مندان و تشنه كامان معارف و علوم اهل بيت عليهم السلام از كوشه و كنار جذب آن شدند و از درياى بى كرانش سيراب گشتند.

يكى از دانشمندان مى گويد: علامه حلى نظيرى ندارد نه پيش از زمان خودش نه بعد از آن. كسى كه در مجلس درس او پانصد مجتهد تربيت شد. (420)

از جمله فرزانگان و ستارگانى كه در محضرش زانو زدند و از انفاس پاك و مكتب پر بار فقهى، كلامى و روح بلندش بهره ها بردند از از دست مباركش ‍ به دريافت اجازه نامه اجتهادى و نقل حديث مفتخر شدند اينان بودند:

فرزند عزيز و نابغه اش محمد بن حسن بن يوسف حلى معروف به «فخر المحققين» (628 - 771 ق)، سيد عميدالدين عبدالمطلب و سيد ضيا الدين عبدالله حسينى اعرجى حلى (خواهرزادگان علامه حلى) تاج الدين سيد محمد بن قاسم حسنى معروف به «ابن معيه» (متوفى 776 ق)، رضى الدين ابوالحسن على بن احمد حلى (متوفى 757 ق)، قطب الدين رازى (متوفى 776 ق.)، سيد نجم الدين مهنا بن سنان مدنى، تاج الدين محمود بن مولا، تقى الدين ابراهيم بن حسين آملى و محمد بن على جرجانى.

## مرجع تقليد

بعد از رحلت محقق حلى در سال 676 ق كه زعامت و مرجعيت شيعيان را به عهده داشت شاگردان ممتاز وى و فقها و دانشمندان حله به دنبال فقيه و مجتهدى بودند كه خصوصيات مرجعيت و زعامت را دارا باشد تا او را به عنوان مرجع تقليد معرفى كنند. آنان تنها علامه حلى را كه از شاگردان برجسته و دست پرورده مكتب فقهى محقق حلى بود و فقها و مجتهدان بنام آن روزگار در حوزه درس وى شركت كردند شايسته مرجعيت و پيشوايى دين مى شناختند و اين در زمانى بود كه فقط 28 بهار از عمر شريف علامه گذشته بود. اين امر حاكى از نبوغ و شخصيت والاى اوست كه در اين سنين تمام دانشها و فضايل اخلاقى و كرامتهاى معنوى و انسانى ارا به كمال رسانده و از ديگر عالمان و مجتهدان برترى جسته و به مقام شامخ مرجع تقليد و فتوا در احكام شرع مقدس، اسلام نايل گشته بود.

آرى پس از رحلت محقق حلى زعامت و مرجعيت شيعيان به علامه حلى منتقل گرديد و اين بار امانت الهى بر دوش با كفايت او گذاشته شد. بدين سبب به لقب مقدس و شريف «آيه الله» مشهور گرديد، كه در آن روزگار تنها او به اين لقب خوانده مى شد و هر كس آيه الله مى گفت منظورش علامه حلى بود.

## عصر علامه

عصر علامه را بايد زمان توسعه فقه و شيعه و حقانيت مذهب اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام و در دوره پيشرفت تمدن و دانش در گوشه و كنار جهان اسلام ناميد. چرا كه علامه حلى تلاش و كوشش خستگى ناپذيرى در نشر علوم و فقه اسلام بر طبق مذهب اهل بيت نمود و در فقه تحول و شيوه نوى را ارائه كرد.

وى اولين فقيهى بود كه رياضيات را به عنوان دانشى در فقه وارد كرد و به فقه استدلالى تكامل بخشيد. تاثيرى كه ديدگاه فقهى، كلامى و آثار علامه گذارده بود محور بحث و تكليه گاه دانشمندان بر طبق نظرات فقهى فقها و دانشمندان شيعى بود. (421)

در آن روزگار، در بغداد و عراق خاندان جوينى حكومت مى كردند كه گر چه از طرف پادشاهان مغول به بغداد و اين منطقه گمارده شده بودند، بيش از سى سال فرمانرواى مطلق بودند و در ترويج دين مبين اسلام و تعظيم علما و نشر دانش و فضيلتها و ترميم خرابيهاى مغولان، هر چه توانستند دريغ نكردند. به واقع اگر وجود آنان نبود آثارى از تمدن اسلام بر جاى نمى ماند. (422)

در ايران نيز گر چه حاكمان مغول حكومت مى كردند و مدت زيادى رعب و وحشت و جنايت و خونريزى حكمفرما بود، رفته رفته از بى فرهنگى و خوى ستمگرى مغولان كاسته شد و اين به سبب تاثير فرهنگ مردم ايران و اسلام و نيز هوشيارى و سياست وزراى لايق و شايسته اى نظير خواجه نصيرالدين طوسى، ياور وحى و عقل و استاد علامه حلى بود.

حضور چنين دانشمندان دلسوز فرهنگ اسلام و ملت در دستگاه مغولان، در پيشرفت علم و جلوگيرى مغولان وحشى از تخريب و آتش سوزى مراكز فرهنگى و كتابخانه ها، نقش بسزايى ايفا كرد، دانشمندانى كه در انجام اين مهم از آبروى خويشتن سرمايه گذاشتند و همچون شمع سوختند.

## علامه و اولجايتو

علامه حلى شهرت جهانى داشت و آوازه او به تمام نقاط رسيده بود. حاكم عصر وى سلطان محمد اولجايتو يكى از پادشاهان مغول بود كه از سال 703 تا 716 ق. در ايران بر متصرفات مغول حكومت مى كرد.

اولجايتو در سال 706 ق. در پنج فرسخى ابهر در سرزمينى سر سبز كه رود كوچك ابهر و زنجان رود از آنجا سرچشمه مى گيرد، شهر «سلطانيه» را تاسيس كرد. بناى شهر ده سال طول كشيد و در سال 713 ق. شهرى بزرگ داراى ساختمان و بناهاى بسيار زيبا به وجود آمد. در آنجا قصرى براى خويش ساخت و مدرسه بزرگى شبيه مدرسه مستنصر به بغداد بنيانگذارى و از هر سو مدرسان و علماى اسلامى را دعوت كرد.

نوشته اند در يكى از روزها سلطان در پى ناراحتى شديد از روى خشم يكى از زنانش را در يك مجلس سه طلاقه كرد! پس از مدتى پشيمان شد و از دانشمندان سنى مذهب دربارى از حكم چنين طلاقى سئوال كرد. آنها در پاسخ گفتند: آن زن ديگر همسر شما نيست!

يكى از وزرا گفت: در شهر حله فقيهى است كه فتوا به باطل بودن اين طلاق مى دهد. فقيهى را كه آن وزير پيشنهاد داد علامه حلى بود. از اين رو سلطان از علامه دعوت كرد و قاصدان به شهر حله رفتند و آيه الله حلى را همراه خود به مركز حكومت آوردند. هر چند زمان مسافرت علامه به ايران به طور دقيق روشن نيست ولى ممكن است پس از سالهاى 705 ق. به بعد باشد.

علامه پس از ورود به ايران، در اولين جلسه اى كه سلطان تشكيل داد شركت كرد و بدون توجه به مجلس شاهانه، با برخورد علمى و پاسخهاى دقيق و محكمى كه به سوالات مى گفت دانشمندان و پيروان مذاهب چهارگانه اهل سنت را به پذيرش نظر خويش ملزم كرد و در خصوص طلاق همسر شاه فرمود: طلاق باطل است چون شرط طلاق باطل است چون شرط طلاق كه حضور دوم شاهد عادل باشد فراهم نبوده است. شاه با خوشحالى از اين فتوا، از قدرت علامه حلى در بحث و مناظره، صراحت لهجه، حضور ذهن قوى، دانش و اطلاعاتى كه داشت و با شهامت و دليلهاى روشن صحت نظرات خويش را ثابت مى كرد خوشش آمد علاقه وافرى به فقيه شيعى پيدا كرد. (423)

## بذر تشيع

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنرا كه فضل ودانش وتقوا مسلم است |  | هرجا قدم نهد قدمش خير مقدم است |

حضور فقيه يگانه عصر علامه حلى در ايران و مركز حكومت مغولان خير و بركت بود و با زمينه هايى كه حاكم مغول براى وى به وجود آورده بود كمال بهره را برد و به دفاع از امامت و ولايت ائمه معصومين عليهم السلام برخاست. از اين رو بزرگترين جلسه مناظره با حضور انديشمندان شيعى و علماى مذاهب مختلف برگزار شد. از طورف علماى اهل سنت خواجه نظام الدين عبدالملك مراغه اى كه از علماى شافعى و داناترين آنها بود برگزيده شد. علامه حلى با وى در بحث امامت مناظره كرد و خلافت بلا فصل مولا على عليه‌السلام بعد از رسالت پيامبر اسلام را ثابت نمود و با دليلهاى بسيار محكم برترى مذهب شيعه اماميه را چنان روشن ساخت كه جاى هيچ گونه ترديد و شبهه اى براى حاضران باقى نماند.

پس از جلسات بحث و مناظره و اثبات حقانيت مذهب اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام اولجايتو مذهب اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام اولجايتو مذهب شيعه را انتخاب كرد و به لقب «سلطان محمد خدابنده» معروف گشت. پس از اعلان تشيع وى، در سراسر ايران مذهب اهل بيت منتشر شد و سلطان به نام دوازده امام خطبه خواند و دستور داد در تمام شهرها به نام مقدس ائمه معصومين عليهم السلام سكه زنند و سر در مساجد و اماكن مشرفه به نام ائمه مزين گردد. (424)

يكى از دانشمندان مى نويسد: اگر براى علامه حلى منقبت و فضيلتى غير از شيعه شدن سلطان محمد به دست او نبود، همين براى برترى و افتخار علامه بر دانشمندان و فقها بس بود حال آنكه مناقب و خوبيهاى وى شمارش يافتنى نيست و آثار ارزنده اش بى نهايت است. (425)

## در ايران

آيه الله علامه حلى، عارف و فقيه بر جسته شيعه، در ايران باقى ماند و حدود يك دهم از عمر شريفش در اين خطه گذشت. او در اين مدت خدمات بسيار ارزنده اى نمود و در نشر علوم و معارف اهل بيت عليهم السلام كوشش فراوان نمود و شاگردان زيادى را تربيت كرد.

علامه چه در شهر سلطانيه و چه در مسافرتها به ديگر شهرهاى ايران پيوسته ملازم با سلطان بود به پيشنهاد وى سلطان دستور داد مدرسه سيارى را از خيمه و چادر، داراى حجره و مدرس آماده كنند تا با كاروان حمل گردد و در هر منزلى كه كاروان رحل اقامت كرد خيمه مدرسه در بالاترين و بهترين نقطه منزل بر پا شود. (426)

او علاوه بر تدريس و بحث و مناظره با دانشمندان اهل سنت و تربيت شاگردان، به نوشتن كتابهاى فقهى، كلامى و اعتقادى مشغول بود، چنانكه در پايان بعضى از كتابهاى خود نگاشته است: اين نوشته در مدرسه سيار سلطانيه در كرمانشاهان به اتمام رسيد. وى كتاب ارزشمند «منهاج الكرامه » را كه در موضوع امامت است براى سلطان نوشت و در همان زمان پخش گرديد.

علامه حلى پس از يك دهه تلاش و خدمات ارزنده فرهنگى و به اهتزاز در آوردن پرچم ولايت و عشق و محبت خاندان طهارت علهيم السلام در سراسر قلمرو مغولان در ايران، در سال 716 ق. بعد از مرگ سلطان محمد خدابنده، به وطن خويش سرزمين حله برگشت و در آنجا به تدريس و تاليف مشغول گرديد و تا آخر عمر منصب مرجعيت و فتوا و زعامت شيعيان را به عهده داشت. (427)

## گنجينه ماندگار

تدريس و تاليف هر يك فضيلت بسيار مهمى براى رادمردان عرصه دانش ‍ است و علامه شخصيتى بود كه در اين دو جنبه از ديگر محققان و دانشوران پيشى گرفت و سرآمد روزگار شد. چنانكه گفته اند: علامه حلى زمانى از نوشتن كتابهاى حكمت و كلام فارغ شد و به تاليف كتابهاى فقهى پرداخت كه از عمر مباركش بيش از 26 سال نگذشته بود. (428)

او در رشته هاى گوناگون علوم كتابهاى زيادى دارد كه اگر در مجموعه اى جمع آورى شود دايره المعارف و كتابخانه بسيار ارزشمندى خواهد شد. يكى از دانشمندان مى نويسد: اگر به نوشته هاى علامه دقت كنيد پى خواهيد برد كه اين مرد از طرف خداوند تاييد شده است، بلكه نشانه اى از نشانه هاى خداست. چنانچه نوشته هاى وى بر ايام عمرش - از ولادت تا وفات - تقسيم شود سهم هر روز يك دفترچه بزرگ مى شود. (429)

### الف - آثار فقهى

منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، تلخيص المرام فى معرفه الاحكام، غايه الاحكام فى تصحيح تلخيص المرام، تحرير الاحكام الشرعيه على مذهب الاماميه، مختلف الشيعه فى احكام الشرعيه، تبصره المتعلمين فى احكام الدين، تذكره الفقها، ارشاد الاذهان فى احكام الايمان، قواعد الاحكام فى معرفه الحلال و الحرام، مدارك الاحكام، نهايه الاحكام فى معرفه الاحكام، المنهاج فى مناسك الحاج، تسبيل الاذهان الى احكام الايمان، تسليك الافهام فى معرفه الاحكام، تنقيح قواعد الدين، تذهيب النفس فى معرفه المذاهب الخمس، المعتمد فى الفقه، رساله فى واجبات الحج و اركانه و رساله فى واجبات الوضو و الصلوه.

### ب - آثار اصولى

النكه البديعه فى تحرير الذريعه، غايه الوصول و ايضاح السبل، مبادى الوصول الى يعلم الاصول، تهذيب الوصول الى علم الاصول، نهايه الوصول الى علم الاصول، نه الوصول الى علم الاصول، منتهى الوصول الى علمى الكلام و الاصول.

### ج - آثار كلامى و اعتقادى

منهاج اليقين، كشف المراد، انوار الملكوت فى شرح الياقوت، نظم البراهين فى اصول الدين، معارج الفهم، الابحاث المفيده فى تحصيل العقيده، كشف الفوائد فى شرح قواعد العقائد، مقصد الواصلين، تسليك النفس الى حظيره القدس، نهج المسترشدين، مناهج الهدآيه و معارج الدرآيه، منهاج الكرامه، نهايه المرام، نهج الحق و كشف الصدق، الالفين، باب حادى عشر، اربعون مساله، رساله فى خلق الاعمال، استقصا النظر، الخلاصه، رساله السعديه، رساله واجب الاعتقاد، اثبات الرجعه، الايمان، رساله فى جواب سئوالين، كشف اليقين فى فضائل امير المومنين عليه‌السلام، جواهر المطاب، التناسب بين الاشعريه و فرق السوفسطائيه المبحاث السنيه و المعارضات النصريه، مرثيه الحسين عليه‌السلام.

### د - آثار حديثى

استقصا الاعتبار فى تحقيق معانى الاخبار، مصابيح الانوار، الدرر و المرجان فى الاحاديث الصحاح و الحاسن، نهج الوضاح فى الاحاديث الصحاح، جامع الاخبار، شرح الكلمات الخمس لاميرالمومنين عليه‌السلام، مختصر شرح نهج البلاغه، شرح حديث قدسى.

### ه ‍- آثار رجالى

خلاصه الاقوال فى معرفه الرجال، كشف المقال فى معرفه الرجال، ايضاح الاشتباه.

### و - آثار تفسيرى

نهج الايمان فى تفسير القرآن، القول الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز و ايضاح مخالفه السنه.

### ز - آثار فلسفى و منطقى

القواعد و المقاصد، الاسرار الخفيه، كاشف الاستار، الدر المكنون، المقامات، حل المشكلات، ايضاح التلبيس، الجوهر النضيد، ايضاح المقاصد، نهج العرفان، كشف الخفا من كتاب الشفا، مراصد التدقيق و مقاصد التحقيق، المحاكمات بين شراح الاشارت، ايضاح المعضلات من شرح الاشارات، نور المشرق فى علم المنطق، الاشارات الى معانى الاشارات، بسط الاشارت، تحرير الابحاث فى معرفه العلوم الثلاثه، تحصيل الملخص، التعليم التام، شرح القانون، شرح حكمه الاشراق، القواعد الجليه.

### ح - آثار ارزنده در زمينه دعا

الادعيه الفاخره المنقوله عن الائمه الطاهره و منهاج الصلاح فى اختصار المصباح.

### ط - آثار ادبى

كشف المكنون من كتاب القانون، بسط الكافيه، المقاصد الوافيه بفوائد القانون و الكافيه، المطالب العليه، لب الحمكه، و اشعار در موضوعات مختلف و قصيده اى بلند درباره دانش و مال.

### ى - ديگر آثار

آداب البحث، جوابات المسائل المهنائيه الاولى، جوابات المسائل المهنائيه الثانيه، جواب السوال عن حكمه النسخ، اجازه نقل حديث به بنى زهره حلبى، لاجازه نقل حديث به قطب الدين رازى در ورامين، اجازه نقل حديث به مولا تاج الدين رازى در سلطانيه، دو جازه نقل حديث به سيد مهنا بن سنان مدنى در حله، اجازات متعدد به شاگردان و ديگر فقها، وصيتنامه، الغريه، مسائل سيد علاالدين.

## علامه و ابن تيميه

شيخ تقى الدين سبكى معروف به «ابن تيميه» از دانشمندان متعصب اهل سنت و معاصر با علامه حلى است كه بيشتر شخصيتهاى علمى به فساد عقيده وى اعتراف دارند و بلكه مى گويند كافر و مرتد است، تا جايى كه در زمان حياتش به علت داشتن نظرات انحرافى به زندان افتاده است و دانشمندان شيعه و سنى كتابهاى زيادى در زمان وى بود بعد از آن بر رد او نوشته اند.

بعد از اينكه علامه حلى كتاب «منهاج الكرامه» را در اثبات امامت نوشت ابن تيميه به علت عناد و لجاجتى كه با علامه داشت كتابى به نام «منهاج السنه» (به خيال خام خويش به عنوان رد بر شيعه و بويژه رد بر كتاب منهاج الكرامه) نوشت.

وقتى كتاب منهاج السنه به دست علامه رسيد اين بزرگوار با آن همه تهاجمات و بى ادبيها و توهينهاى ابن تيميه اشعارى نوشت و برايش فرستاد كه ترجمه شعرها چنين است:

- اگر آنچه را ساير مردم مى دانستند تو هم مى دانستى با دانشمندان دوست مى گشتى.

- ولى جهل و نادانى را شيوه خود ساختى و گفتى:

- هر كس بر خلاف هواى نفس تو مى رود دانشمند نيست. (430)

ابن حجر عقلانى - دانشمند سنى - چنين اعتراف مى كند: «علامه نامش ‍ مشهور و اخلاقى نيك دارد. وقتى كتاب ابن تيميه به او رسيد گفت: «لو كان يفهم ما اقول اجبته» يعنى:

اگر ابن تيميه آنچه را كه من گفتم مى دانست جوابش را مى دادم. (431)

## فضيلتهاى درخشان

انسانهاى نمونه داراى يك بعد و ارزش خاص نيستند، بلكه ارزشهاى گوناگون را در خود جمع كرده اند. علامهه حلى از شخصيتهايى است كه از هر نظر مصداق انسان كامل است و داراى ابعاد گوناگون و فضيلتهاى درخشان. او در تمام دانشها علامه بود و گوى سبقت را از ديگران ربود و ارزشهاى ممتازى را كه ديگران داشتند به تنهايى داشت. وى با انديشه و فكر مواج خويش علاوه بر تحولى كه در فقه ايجاد كرد و در عصر خويش ‍ مسير انديشه فقها را متوجه مبانى فقه و معارف اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام نمود در فنون و دانشهاى ديگر چون حديث تحول بنيادى به وجود آورد و دريچه اى به روى محققان در طول تاريخ گشود كه مشعل پر فروغى فرا راه آنان شد.

عارف فرزانه و اسوه ايمان و تقوا علامه حلى با آن همه تلاش فرهنگى و تدريس و نوشتن كتابهاى ارزنده، از ياد خدا و تقرب به درگاه حق غافل نبود و موفقيت در عرصه دانش و خدمات ارزشمند و پر بار را در سايه ارتباط معنوى و تقواى الهى مى دانست. او را از زاهدترين و با تقواترين مردم معرفى كرده اند كه سه يا چهار بار نمازهاى تمام عمر خويش را قضا نمود. نها به اين اكتفا نكرد بلكه سفارش كرد تمام نمازها و روزه هايش را بعد از رحلتش به جا آورند و با اينكه به حج هم مشرف شده بود وصيت كرد از طرف او حج انجام دهند. (432)

علامه حلى پرچم ولايت را بر افراشت و با تمام وجود از ولايت و رهبرى صحيح دفاع كرد. اين عشق سرشار به خاندان طهارت علهيم السلام با گوشت، پوست و استخوانش آميخته بود و آنجا كه در ارتباط با آنان قلم بر صفحه كاغد مى گذاشت با اخلاص برخاسته از اعماق جانش چنين مى نگاشت: بزرگترين سرچشمه دوستى و محبت اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام اطاعت و پذيرش حكومت و ولايت آنهاست و قيام بر همان شيوه اى كه آنان ترسيم كردند....

سفارش مى كنم كه به محبت و عشق ورزى به فرزندان فاطمه زهرا عليها‌السلام. چون آنان شفاعت كنندگان ما هستند در روزى كه مال و فرزندان براى ما سودى نخواهند داشت... از چيزهايى كه خداوند بر ما احسان كرد اينكه در بين ما آل على عليه‌السلام را قرار داده است. خداوندا، ما را بر دوستى و محبت آنان محشور كن و از كسانى قرار ده كه حق جدشان پيامبر و نسلش را ادا كرده اند. (433)

علامه به پيروى از مولا و مقتدايش اميرالمومنين عليه‌السلام نواحى وسيعى را با مال و دست خود آباد كرد و براى استفاده مردم وقف نمود و اين يكى از فضيلتهاى او بود كه در زندگى كمتر دانشمند و فقيهى به چشم مى خورد. يكى از دانشمندان مى نويسد: براى وى آباديهاى زيادى بود كه خود نهرهاى آب آنها را حفر و با پول و ثروتش زنده كرد. اين آباديها به كسى تعلق نداشت و در زمان حياتش آنان را وقف كرد. (434)

## در خدمت امام زمان عليه‌السلام

شب جمعه كه فرا مى رسيد بوى تربت مقدس ابا عبدالله الحسين عليه‌السلام و عشق زيارت حضرتش، علامه را بى تاب مى كرد و از حله به كربلا مى كشاند. از اين رو هر هفته روزهاى پنجشنبه به زيارت مولا و آقايش ‍ مى شتافت. در يكى از هفته ها كه به تنهايى در حال حركت بود شخصى همراه وى به راه افتاد و با يكديگر مشغول صحبت شدند. در ضمن صحبت براى علامه معلوم شد كه اين شخص مرد فاضلى است و تبحر خاصى در علوم دارد. از اين نظر مشكلاتى را كه در علوم مختلف برايش پيش آمده بود از آن شخص پرسيد و او به همه پاسخ گفت تا اينكه بحث در يك مساله فقهى واقع شد و آن شخص فتوايى داد كه علامه منكر آن شد و گفت: دليل و حديثى بر طبق اين فتوا نداريم! آن شخص گفت: شيخ طوسى در كتاب تهذيب، در فلان صفحه و سطر حديثى را در اين باره ذكر كرده است! علامه در حيرت شد كه راستى اين شخص كيست! از او پرسيد آيا در اين زمان كه غيبت كبراست مى توان حضرت صاحب الامر (عج) را ديد؟ در اين هنگام عصا از دست علامه افتاد و آن شخص خم شد و عصا را از زمين برداشت و در دست علامه گذاشت و فرمود: چگونه صاحب الزمان را نمى توان ديد و حال آنكه دست او در دست تو است! علامه بى اختيار خود را در مقابل پاى آن حضرت انداخت و بيهوش شد!

وقتى به هوش آمد كسى را نديد. پس از بازگشت به حله به كتاب تهذيب مراجعه كرد و آن حديث را در همان صفحه و سطر كه آن حضرت فرموده بود پيدا كرد و به خط خود در حاشيه آن نوشت: اين حديثى است كه حضرت صاحب الامر (عج) به آن خبر داد و به آن راهنمايى كرد. يكى از دانشمندان مى نويسد:

من آن كتاب را ديدم و در حاشيه آن حديث، خط علامه حلى را نيز مشاهده كردم. (435)

## غروب ستاره حله

پايان زندگى هر كس به مرگ اوست جز مرد حق كه مرگ وى آغاز دفتر است محرم سال 726 ق. براى شيعيان و پيروان راستين اسلام فراموش نشدنى است. عزا و ماتم آنان افزون است. بويژه حله اين سرزمين مردان پاك سرشت و عاشقان اهل بيت عليهم السلام شور و ماتم بيشترى دارد.

عجب تقارن و اتفاقى! پاسدار بزرگ اسلام و فقيه شيعه، علامه حلى، ولادتش در ماه پربركت و با فضيلت رمضان واقع شد و زندگى اش با خير و بركت فراوان گرديد و بعد از گذشت 78 سال عمر پر بار، پرواز روحش با عشق و محبتى كه به اهل بيت نبوت و رابطه ناگسستنى با ولايت داشت، در ماه شهادت به وقوع پيوست وبه روح مطهر سالار شهيدان امام حسين عليه‌السلام پيوند خورد.

آرى، در 21 محرم اين سال مرجع تقليد شيعه، فقيه و عارف فرزانه، ستاره پرفروغ آسمان علم و فقاهت، آيه الله علامه حلى دار فانى را وداع گفت و روح ملكوتى اش به سوى خدا پرواز كرد و به رضوان و لقاى معبودش ‍ شتافت. غم و اندوه بر چهره همه سايه افكند. بغض، گلوها را فشرد و چشمها را از فرط ريزش اشك داغ، همچون آتش گذاخته سوزاند. از حضور و ازدحام مردم مصيبت زده محشرى بپا شد و در فضاى آكنده از غم و آه، پيكر پاك ستاره تابناك شيعى بر دوش هزاران عاشق و شيفتگان راهش از حله به نجف تشييع گرديد و در جوار بارگاه ملكوتى مولاى متقيان على عليه‌السلام در حرم مطهر به خاك سپرده شد.

از ايوان طلاى اميرالمومنين عليه‌السلام درى به رواق علوى گشوده است. پس از ورود به سمت راست، حجره اى كوچك داراى پنجره فولادى، مخصوص قبر شريف علامه حلى است. زائرين بارگاه علوى در مقابل اين حجره توقفى كرده، مرقد شريفش را زيارت مى كنند و از روح بلندش مدد مى جويند.

# شهيد اول متوفاى 786 ق.

فقيه سربداران

محمد حسن امانى

## سرزمين دانش و عمل

جبل عامل، منطقه اى است كوهستانى در جنوب لبنان كه جباع، نطبيه، جزين و ديگر شهرك هاى لبنانى در آن واقع شده است. بزرگترين شهرهاى آن صور و صيدا است.

جنوب لبنان و منطقه جبل عامل نامى است آشنا كه در تاريخ شيعه سوابق درخشانى دارد. شيعيان اين خطه در جهاد و مبارزه، استوارى و ثبات قدم در برابر دشمنان اسلام و بشريت و عشق و اخلاص نسبت به اميرالمومنين عليه‌السلام و فرزندان معصوم آن حضرت مشهورند.

تشيع مردم اين منطقه را بايد از وجود مقدس ابوذر غفارى، صحابى با شهامت و عالى قدر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اسلام دانست كه بذر تشيع را در دلهاى پاك و با استعداد آنان افشاند و براى اولين بار مهر على عليه‌السلام را در قلوب آنها جايگزين كرد. او مسجدى بنا كرد كه هنوز به نام «ابوذر غفارى» در جبل عامل در دهى به نام «ميس الجبل» مشهور است. مساجد ديگرى نيز در اين منطقه، منسوب به ابوذر وجود دارد.

از قرنهاى پيش تاكنون، دانشمندان و فرزانگان زيادى از سرزمين مقدس ‍ جبل عامل برخاسته اند كه هر يك افتخارى پس بزرگ براى اسلام و مسلمين اند. فقهاى نامدار و سرشناسى همچون محقق ثانى، شيخ لطف الله ميسى، شيخ بهايى، شهيد اول، شهيد ثانى، علامه سيد محسن امين و سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى - رضوان الله عليهم اجمعين - از آن ديارند.

شيخ حر عاملى كه خود از مفاخر بنام جبل عامل است، مى نويسد:

از بعضى استادان بزرگ شنيدم كه در يكى از روستاهاى جبل عامل در زمان شهيد اول هفتاد مجتهد در تشيع جنازه اى شركت داشتند. شمار دانشمندان و نويسندگان اين منطقه نسبت به ديگر دانشمندان و نويسندگان حدود يك پنجم است، در صورتى كه اين منطقه از نظر وسعت يك صدم ديگر كشورها را تشكيل داده است. (436)

شيهد اول كه به ديدارش مى رويم و خوشه چين زندگى پر بارش خواهيم بود، از اين خطه مقدس و فقيه پرور است.

## طلوع خورشيد

سال 734 قمرى است. جبل عامل، اين سرزمين مبارك و مرتبط با فلسطين و قدس به خود مى بالد. گويا حادثه اى اتفاق افتاده است، حادثه اى بس ‍ بزرگ و شادى بخش. خورشيدى از افق شهرك جزين درخشيد كه همه جا را نورانى كرد.

اينك به دور از پيرآيه و وصفى به روايت تاريخ گوش دل مى سپاريم:

نام آسمانى اش: محمد.

لقب: شهيد اول.

پدر: ابومحمد مكى، ملقب به «جمال الدين» يا «شرف الدين».

مادر: بانويى از آل معيه، زنى از خاندان علوى در عراق.

جد: شيخ محمد، ملقب به «شمس الدين».

زمان ولادت: 734 سال پس از هجرت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله به مدينه.

مكان ولادت: شهرك جزين در جبل عامل.

## تبار نامه

شهيد اول از فقهاى نامورى است كه پدر و اجدادش همه از دانشمندان بنام بودند. وى در خاندانى زندگى كرد و تربيت شد كه همه اهل دين و دانش و فضيلت و تقوا بودند و همت بلند در نشر معارف اسلامى داشتند و از مدافعان واقعى اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام به شمار مى آمدند.

تبارنامه شهيد به چهار قبيله همدان، اوس، خزرج و مطلب متصل است كه بزرگترين و مقدس ترين قبايل عرب درصدر اسلام بودند و به هر كدام از جهتى منتسب است.

انتساب وى به قبيله همدان و حارث همدانى، از ناحيه جده مادرى است. به قبيله «خزرج» از طرف جده پدرى منسوب است و ممكن است از طريق سعد بن عباده باشد. از سوى پدر به قبيله «بنى المطلب» منسوب است. از اين رو به لقبهاى شريف، مطلبى و هاشمى مشهور گشت. و از جهت مادر نيز از تبار سعد بن معاذ است، چنانكه در نوشته دختر شهيد است كه: آقاى ما، خورشيد دين و آيين، از جهت مادر به سعد بن معاذ رئيس قبيله «اوس» منتسب است. (437)

## آغاز تحصيل

«شهيد اول» دوران كودكى را در زادگاهش «جزين» سپرى نمود و در محيطى آكنده از معنويت و روحانيت، در موقعيتى استثنايى رشد كرد. وى از آغاز كودكى از هوش و استعداد سرشارى بر خوردار بود و بيش از اندازه به فراگيرى دانش و رسيدن به فضايل اخلاقى و معنوى علاقه داشت. او تا 16 سالگى در وطنش بزيست و از محضر پدر بزرگوارش كه استادى فاضل و از بزرگان اساتيد اجازه به شمار مى رفت، مقدمات علوم دينى و فقه را آموخت. در اين مدت نيز از محضر عموى پدرش «شيخ اسد الدين صائغ جزينى» بهره كافى برد و مقدمات علوم رياضى را فرا گرفت.

علامه سيد محسن امين مى نويسد:

شيخ اسد الدين صائغ، دانشمندى بزرگ بود و در سيزده رشته از علوم رياضى تخصص و مهارت داشت. (438)

## ازدواج و فرزندان

محمد بن مكى عاملى با كنيه «ابوعبدالله» و لقب «شمس الدين» كه پس از شهادت به شهيد اول معروف گشته، با دختر استاد و عموى پدرش، شيخ اسدالدين صائغ جزينى، ازدواج كرد. (439)

همسر وى علاوه بر اينكه دختر دانشمندى چون اسدالدين صائغ جزينى است، بانويى فقيه و دانشمند بوده است كه به «ام على» مشهور و پيوسته مورد تعريف و تمجيد شهيد اول بود و شهيد به ديگر زنها دستور مى داد كه در مسائل شرعى و مشكلات مذهبى به او مراجعه نمايند. (440)

ثمره اين پيوند مبارك، سه پسر و يك دختر گرديد كه همه آنان از ابرار و فرزانگان بنام شيعى بودند و از نسل آنها دانشوران و چهره هاى علمى برازنده اى برخاستند كه در علم و تقوا و فضيلت و بزگواريهاى اخلاق و انسانى شهرت فراوان داشتند.

رضى الدين ابو طالب محمد، بزرگ ترين فرزند شهيد، دانشمندى فاضل و والامقام بود كه از پدرش و ابن معيه و ديگر محدثان حديث نقل مى كند. (441)

ضياالدين ابوالقاسم على، فرزند ديگر شهيد، شخصيتى بزرگوار و مورد اعتماد بود و در شمار پرهيزكاران و صالحان جاى داشت كه از پدر و ديگر استادان حديث، روايت نقل مى كند و محمد بن داوود موذن عاملى، از او حديث نقل مى كند. (442)

فرزند ديگر شهيد اول، جمال الدين ابو منصور حسن است كه از محققان و فقهاى برجسته بود و از دست پدر به دريافت اجازه نقل حديث مفتخر گرديد. (443)

دختر شهيد، ام الحسن فاطمه است كه به «استاد حديث» معروف است و بانويى پاكدامن و عفيف و در شمار بانوان فقيه و دانشمند ياد شده است. علما و اساتيد بزرگ از او به نيكى ياد كرده اند و نيز شهيد اول پيوسته از دختر دانشمندش، ستايش مى كرد و به زنان دستور مى داد كه او را الگو و اسوه خويش قرار دهند و در مسائل شرعى و عبادى به وى مراجعه كنند. (444)

شهيد ثانى مى گويد: من نوشته سيد بزرگوار تاج الدين ابن معيه را ديدم كه به استاد ما شمس الدين محمد بن مكى (شهيد اول) و دو فرزندش محمد و على و نيز خواهرشان ام الحسن فاطمه، اجازه نقل روايت داده بود. (445)

## هجرت

مدرسه و حوزه علميه حله در قرن هشتم هجرى از رونق بسزايى برخوردار بود و انديشمندان بزرگ شيعه در آنجا حضور داشتند، به طورى كه تشنگاه دانش و فقاهت از هر سو به آن سر چشمه دانش و فضيلت روى مى آوردند. در اين زمان حوزه درس فخر المحققين، فرزند نابغه علامه حلى، اهميت فوق العاده اى داشت. از اين رو شهيد، آهنگ اين شهر شيعه نشين و فقيه پرور را كرد و در سال 750 ق در حالى كه شانزده بهار از زندگى اش گذشته بود براى تكميل معلومات خويش و رشد فكرى و علمى بيشتر و استفاده از گنجينه دانش دانشمندان بزرگ و فقهاى نامى، به عراق هجرت كرد و وارد شهر تاريخى حله شد. نقل شده است كه شهيد، اولين شخصى بود كه از جبل عامل براى تحصيل علم به عراق مهاجرت كرد. (446)

شهيد پنج سال در حله ماند و در آنجا از محضر فقهاى شيعى نظير فخر المحققين، سيد فخار موسوى، سيد عميدالدين حسينى و برادرش سيد ضياالدين حسينى (خواهر زادگان علامه حلى)، تاج الدين ابن معيه حسنى، نجم الدين جعفر بن نما و ديگران كه همه از دانشوران و ففهاى سترگ اين ديار بودند، استفاده كرد و به زينت دانش، تهذيب اخلاق و تزكيه نفس، بيش از پيش آراسته گرديد.

وى با نبوغ و پشتكار در تحصيل علوم، در سال 751 ق. در هفده سالگى، از دست فخر المحققين به دريافت گواهى اجتهاد و نقل حديث موفق شد و نيز دومين و سومين اجازه را در سال 756 ق. از او دريافت كرد و نيز از دست تاج الدين ابن معيه حسنى، به اخذ گواهى اجتهاد و نقل حديث مفتخر گشت. (447)

شهيد در زمان اقامتش در شهر حله، به بغداد، كربلا، نجف و ديگر شهرهاى عراق سفر كرد و در جوار بارگاه ملكوتى ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام و امير المومنين عليه‌السلام، با استمداد از معنويت و روح بلند ائمه اطهار عليهم السلام از علماى آنجا نيز بهره ها برد.

## بازگشت به وطن

شهيد پس از رسيدن به مدارج عالى علمى و مسلح شدن به سلاح علم و عمل در سال 755 ق به وطنش «جزين» بازگشت. چرا كه وى فقيهى برازنده، متكلم و محدثى آگاه و اديبى گرانمايه گشته بود همچون شجره طيبه ساز بود تا از ميوه و عارف بلندش، شيفتگان و علاقه مندان زادگاهش ‍ بهره ببرند.

از نخستين خدمات فرهنگى او پس از بازگشت از هجرت علمى اين بود كه در جزين مدرسه اى تاسيس كرد كه از بقيه مدارس جبل عمل، پيشرفته تر و در تدريس فقه و اصول پيشگام بود. در حقيقت شهيد فكر و انديشه فقهى، اصولى و كلامى علامه و فرزند فخر المحققين را به جبل عامل منتقل و شاگردان زيداى را تربيت كرد و به جهان اسلام تقديم داشت كه همگى از ابرار و مجتهدان بنام بودند.

از دست پروردگار مكتب فقهى او، فرزندانش به نامهاى رضى الدين ابوطالب محمد، ضياالدين ابوالقاسم على، جمال الدين ابو منصور حسن و دختر دانشمندش فاطمه ام الحسن ملقب به «سنت المشايخ» و نيز همسرش ام على، بودند كه شيخ حر عاملى درباره وى مى نويسد:

شهيد پيوسته از همسرش ستايش مى كرد و به زنها دستور مى داد در مسائل و مشكلات مذهبى به وى مراجعه كنند. (448)

شرف الدين مقداد بن عبدالله، مشهور به «فاضل مقداد» (متوفاى 628. ق) نويسنده كتاب «كنز العرفان فى فقه القرآن» و «فصل القواعد»، سيد بدرالدين حسن بن ايوب مشهور به ابن نجم الدين اعرجى حسينى، شمس ‍ الدين محمد بن عبدالعالى كركى عاملى، زين الدين ابوالحسن على بن حسن، مشهور به «ابن خازن» و شمس الدن محمد بن نجده معروف به «ابن نجده، از شاگردان و تربيت يافتگان مكتب پر بار فقهى شهيد اول به شمار مى آيند. (449)

شهيد اول علاوه بر تدريس و تربيت شاگردان و تاليف كتاب در علوم مختلف، پاسخگوى مشكلات مذهبى، اعتقادى، اجتماعى و سياسى مردم بود. به طورى كه خانه مقدس و نورانى وى پناهى براى عموم مردم بويژه شيعيان بود كه در مشكلات و سختيها بدانجا مى شتافت و احساس امنيت و آرامش مى كردند. بدين سبب به لقب «ملجا شيعه» مشهور گشت.

## سير در آفاق

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بيشتر سفر بايد |  | تا پخته شود خامى |

شهيد به منظور ديدار و ملاقات علماى بزرگ اسلام و كسب تجارب و بهره مندى از اندوخته هاى آنان به سير آفاق پرداخت و به مراكز علمى دمشق، مصر، مفلسطين، مكه و مدينه و ديگر شهرها مسافرت كرد.

در سال 768 ق. در دمشق به محضر فيلسوف بزرگ شيعى و حكيم فرزانه، قطب الدين رازى، مشرف شد و از خرمن دانش او خوشه ها چيد و به گواهى نقل روايت از دست مباركش مفتخر گشت. (450)

وى با اطلاع و آگاهى كامل از فقه غنى شيعه، با دانشمندان بزرگ اهل سنت نيز در ارتباط بود و در حوزه هاى درس آنها شركت مى كرد. چنان بر نظريات فقهى آنان آگاهى و تسلط داشت كه اهل سنت در اعمال عبادى و مسائل مذهبى به وى مراجعه مى كردند و بر مذهب آنان فتوا مى داد. خودش ‍ مى نويسد:

من مصنفات و مرويات حدود چهل تن از علماى مكه، مدينه، بغداد، دمشق، بيت المقدس و مقام خليل (در فلسطين) را از آنان روايت مى كنم. من صحيح بخارى نيز صحيح مسلم، مسند ابى داوود، جامع ترمذى، مسند احمد و ديگر كتابهاى آنان را روايت مى كنم. (451)

## ميراث ماندگار

شهيد در مدت عمر كوتاه و با بركت خودش بيش از سى اثر در علوم و فنون مختلف مانند فقه، اصول فقه، كلام، حديث، ادبيات و شعر از خويش به جاى گذاشت. او گرچه با بصيرت و ديد عميقى كه داشت در هر علمى كه وارد مى شد به طور بايسته از عهده آن بر مى آمد، در فقه بيشترين شهرت را پيدا كرد به طورى كه تا نام فقه جعفرى شنيده مى شود شخصيت فقهى شهيد اول به ذهن خطور مى كند. چرا كه فقه شيعه را با قلمى محكم، روان، بسيار ماهرانه و اديبانه نوشت و به ارمغان گذارد و نام مقدسش با فقه جعفرى در آميخت.

مشهورترين اثرش كتاب گران سنگ «اللمعه الدمشقيه» است كه عاليترين منبع و متن متقن فقه شيعه، مشتمل بر تمام ابواب فقه از بحث طهارت تا احكام ديه است. تاكنون شرحهاى زيادى بر آن نوشته اند كه مشهورترين آنها شرحهاى است كه شهيد ثانى به «الروضه البهيه» نوشته است.

اين كتاب با شرح شهيد ثانى، محور و متن درسى فقه حوزه هاى علميه است و چندين قرن است كه در حوزه هاى علميه است و چندين قرن است كه در حوزه هاى علوم اسلامى تدريس مى شود و دانش پژوهان علاقه مند به معارف اهل بيت علهيم السلام از آن بهره مند و سيراب مى شوند.

غير از اين اثر معروف و ماندنى، بسيارى از كتابها و آثار شهيد اول، در دسترسى است كه بيشتر آنها به وسيله شاگردانش و نيز علما و فقهاى بعدى شرح داده شده است كه اساتيد، محققان طلاب حوزه هاى علوم اسلام از اين ميراث ماندگار بهره كافى مى برند. در اينجا تنها به ذكر نام آنان بسنده مى كنيم.

1 - المقاله الكتليفه.

2 - المسائل الاربعنيه.

3 - العقيده.

4 - اربعون حديثا در دو جلد.

5 - اختصار الجعفريات.

6 - مزار الشهيد يا منتخب الزيارات.

7 - الدر الباهره من الاصداف الطاهره.

8 - مجموعه الاجازات.

9 - مجموعه الشهيد در سه جلد.

10 - جامع البين من فوائد الشرحين.

11 - الفيه.

12 - النفليه.

13 - القواعد الكليه الاصوليه و الفرعيه.

14 - ذكرى الشيعه فى احكام الشريعه.

15 - الدروس الشرعيه فى فقه الاماميه.

16 - غايه المراد فى شرح نكه الارشاد.

17 - البيان.

18 - خلاصه الاعتبار فى الحج و الاعتمار.

19 - الباقيات الصاحات.

20 - حاشيه على الذكرى.

21 - احكام الاموات.

22 - جواز ابداع السفر فى شهر رمضان.

23 - مسائل ابن مكى.

24 - جوابا الفاضل المقداد.

25 - جوابات مسائل الاطراوى.

26 - شرح قصيده شفهينى.

27 - شعر الشهيد الاول.

## سيماى شهيد

شهيد اول روحى بزرگ و انديشه هاى بلند داشت ولى اين قله فرازمند ايمان و جهاد، شهادت و فقاهت، لاغر اندام و از نظر جسمى ضعيف بود. او بحق از پارسايان و شب زنده داران بود كه به قدرت و نيروى خدايى كه سرچشمه همه كرامتها و قدرتهاست، پيوستگى داشت. در سختيها و مشكلات و حوادث روزگار، لطف و رحمت خدا شامل حالش مى شد و مصايب و ناراحتى روزگار را به سادگى پشت سر مى گذاشت. از او نقل شده كه گفته است:

مجلس من در دمشق از دانشمندان اهل سنت به موجب نزديكى و رابطه اى كه با آنها داشتم خالى نبود ولى وقتى آغاز به نوشتن كتاب لمعه كردم بيم آن داشتم كه فردى از متعصبان وارد شود و ببيند، اما از لحظه شروع تا پايان كتاب هيچ يك از آنان بر من وارد نشدند و اين از الطاف غيبى الهى بود. (452)

او با تقيه شروع به نوشتن فقه شيعه كرد و با توكل به خداوند متعال و پشتكار و اطمينان به نفس در مدت هفت روز، بدون اينكه بيگانگان متوجه شوند، كتاب را به پايان رساند. با اين ويژگيها و حالتهاى معنوى است كه محققان و انديشمندان بر ستايش از او برآمده و به صفات پسنديده وى را ستوده اند به گواهى استادش فخرالمحققين:

من از شاگردم محمد بن مكى بيش از آنچه او از من استفاده نموده است بهره بردم. (453)

محقق خوانسارى مى نويسد:

شهيد اول بعد از محقق حلى بزرگترين فقهاى آفاق است تمام دانشمندان به بصيرت و استادى او معترف اند. برازندگى و درخشش وى در فقه و قواعد احكام همچون برازندگى شيخ صدوق، در نقل احاديث اهل بيت عصمت و طهارت عليه‌السلام است.

چونان شيخ مفيد و سيد مرتضى است، در اصول عقايد و كلام و در بحث و مناظره و كنار زدن انديشه هاى انحرافى همچون شيخ طوسى است. در گستردگى دانش و فنون مختلف و زيادى استاد و شاگردانش برجسته، چونان ابن ادريس حلى است. در تبيين و شكافتن مباحث فقهى، چونان نصيرالدين طوسى است. در همدردى با امت و برطرف نمودن مشكلات علمى و اجتماعى، نجم الائمه رضى است. در تنقيح علم نحو و صرف، علامه مجلسى است. در جايگزينى فرهنگ و آداب شرع در بين دانشمندان و انسانها، امام مروج بهبهانى است. در اثبات و جايگزينى حق و عدالت و نابودى باطل و زدودن انديشه ها از اوهام و خرافات. (454)

## در دمشق

شهيد مدتى را در دمشق اقامت گزيد و بيشترين زمان تحصيل، تدريس، تاليف آثار و اجازاتى كه به شاگردانش داده است در آنجا بود. شايد بيشترين اقامت وى نسبت به مناطق ديگر شهر دمشق باشد كه شهيد ثانى در اين باره مى نويسد:

چهار فرزند شهيد اول، در شام متولد شدند. ولادت فرزندانش در شام، دليلى است كه مدت زيادى در آنجا اقامت داشته، در عين اينكه به زادگاهش، شهرها و كشورهاى اسلامى نيز مسافرت كرده است. (455)

آوازه دانش، فضل و تقواى شهيد، از دمشق به سراسر جهان اسلام رسيد و به مثابه يگانه مرجع دين و بزرگترين فقيه شيعى مشهور گشت و پيوسته دانشمندان، شيعيان و حاكمان گشت و پيوسته دانشمندان، شيعيان و حاكمان شيعه با او در ارتباط بودند و ابراز علاقه و محبت مى كردند. سلطان على بن مويد، آخرين زمامدار سربداران كه در سال 766 ق. حكومت سربداران در خراسان را به عهده گرفت از جمله زمامداران شيعه است كه با فرستادن. نامه و هدايايى نظير نسخه اى از قرآن مجيد و كتاب صحيفه سجاديه، دوستى و اخلاص خويش را نسبت به اين مرجع و عالم دين اظهار مى كرد. تا اينكه به طور رسمى از شهيد دعوت كرد با تشريف فرمايى خويش به خراسان (مركز حكومت سربداران) در ديار بارگاه ملكوتى امام هشتم على بن موسى الرضا عليه‌السلام منصب «مرجعيت و زعامت» را عهده دار شود تا مردم و شيعيان اين منطقه كه تشنه حق و عدالت اند از وجود پرفيض فقيه و دانشمندان عصرشان استفاده كنند.

قسمتهايى از نامه حاكم سربداران به شهيد چنين است:

سلامى چون عطرفشانى عنبرى عطرفشان كه به هر جا گذرد بوى خوشش ‍ به جا گذارد.

سلامى كه با ماه شب چهارده در هر حال و هر منزل همچشمى نمايد.

سلامى كه با خورشيد در هر بامداد برابرى نمايد، بر خورشيد دين راستين باد.

محضر مبارك مولاى ما، آن پيشواى بلند همت با اراده، دانشمندان وظيفه گزار، رهرو پارسا، علامه روزگار، رهبر ملتها، سرمشق دانشمندان ژرف بين، دارنده انواع فضايل و دانشها و هنرها، احيا كننده رسم امامان، پيشواى ما خورشيد راستى و دين كه خدا سايه اش را بر دولتى خوش بنيان و نعمتى بيكران بگسترداند.

به عرض آن جناب مى رسانم كه شيعيان خراسان تشنه ديدار شمايند و فيض بردن از درياى فضايل و دانشتان. ما در ميان خويش كسى را كه به فتوايش به لحاظ علمى بتوان اعتماد كرد يا مردم بتوانند عقايد درست را از وى فرا گيرند نمى يابيم. و از خداى متعال مسالت داريم كه حضرتت به ما افتخار حضور و افشاندن نور بخشد، تا از علمش پيروى كنيم و از راه و رسمش رفتار آموزيم.

ما از اين نگرانيم كه سرزمين ما به خاطر رهبر نداشتن و راهنمايى نشدن، دستخوش خشم الهى گردد. هرگاه لطف فرماييد و با توكل به خدا و پرهيز از عذر آوردن به اينجا تشريف بياوريد، مزيد احسان خواهد بود الحمد لله قدرتان را مى دانيم و ان شاالله حقتان را مى شناسيم و بزرگتان مى داريم.

سلام بر ملت اسلام باد!

دوستدار شيفته ات: على بن مويد. (456)

شهيد اين دعوت را بدون پاسخ نگذاشت. گرچه نامه اى كه در خصوص ‍ جواب نامه حاكم سربداران داده است به موجب حوادث و اتفاقات تاريخى از بين رفته است ولى دعوت حاكم سربداران باعث شد كه شهيد كتاب ارزشمند «اللمعه الدمشقيه» را كه يك دوره فقه در احكام عملى اسلام است براى هدايت و راهنمايى شيعيان خراسانى در قلمرو حكومت سربداران بنويسد. شهيد ثانى در اين باره مى نويسد:

سلطان على بن مويد در آخرين نامه شريفش كه در آن شهيد را با محبت و تعظيم و ترغيب بسيار مخاطب قرار داده بود از وى درخواست نمود كه به خراسان رود ولى شهيد از رفتن امتناع ورزيد و عذر خواست و كتاب لمعه را در دمشق، در مدت هفت روز، بنابر نقل فرزند بزرگوارش ابوطالب محمد، براى او نوشت. (457)

## فتنه يالوشى

در زمان شهيد وضع سياسى و اجتماعى كشورها و شهرهاى اسلامى نابسامان بود و هر لحظه ممكن بود افرادى از اين وضع آشفته سو استفاده كنند و در نهايت فكر انحرافى را در بين مسلمانان منتشر نمايند. اما در عين حال چون شهيد اول، از مقام بلند و نفوذ كلام عجيبى برخوردار بود و حتى حاكمان و زمامداران براى سخنان و دستورهاى وى اهميت بسزايى قائل بودند، نمى گذاشت افرادى در جامعه اسلامى با افكار انحرافى، بدعت در دين جامعه اسلامى با افكار انحرافى، بدعت در دين اسلامى به وجود بياورند و از قدرت حاكمان براى جلوگيرى از بدعتها و انحرافات استفاده مى كرد.

در عصر او شخصى به نام محمد يالوشى عاملى، پرچم مخالفت برداشت و به دنبال فتنه و آشوب در بين امت اسلامى برآمد. وى گر چه در آغاز شاگردان شهيد اول بود و در سخنورى برازنده و بيانى شيرين و جذاب داشت ولى از راه شعبده و تردستى، مسير سحر و كهانت را پيمود و كم كم به جايى رسيد كه ادعاى نبوت كرد و از راه نيرنگ، مردم را به مذهب جديدى فراخواند.

شهيد اول، سحر او را از طريق سحر باطل نمود و در برابر اين شخص و دعوتش ايستاد و فتواى قتل او را صادر كرد و براى جلوگيرى از نشر اين بدعت مجدد و در نطفه خفه كردن اين فتنه حكومت دمشق را وادار كرد كه لشكرى را آماده كند. آنگاه كه لشكر آماده شد، به فرمان شهيد به مقر محمد يالوشى و پيروانش به نبطيه در جبل علمى حركت كرد. بين آنها در آن نقطه جنگ و درگيرى شروع شد و سرانجام محمد يالوشى كشته شد و بسيارى از نيروهايش از بين رفتند.

## در زندان

خانه محقر فقه نگار نهضت سربداران، كعبه مقصود دانش پژوهان و عموم مردم بود. عاشقانش از راههاى دور و نزديك بدانجا مى شتافتند و پروانه وار به گرد شمع فروزان و مشعل هدايت مى چرخيدند و خدا را پيوسته شاكر بودند كه چنين شخصيتى را با آنان ارزانى داشته است.

مدتى اين گونه گشت ولى اين بهار پربار چندان طولانى نبود، تا اينكه سال 784 ق. فرا رسيد. حكومت دمشق در اختيار فردى به نام «بيدمر» بود كه از طرف برقوق، اولين سلسله پادشاهان جراكسه، به حكومت شامات منصوب گرديده است.

آرى! چهره زمان عوض شد و شهيد اين تجسم دانش، تقوا و عدالت در اين سال به زندان افتاد و خورشيد در اين مدت يك سال در زير ابرهاى مخوف تعصب و حسد قرار گرفت و از ديد شاگردان و علاقه مندانش پنهان شد.

جاى مردان خدا در زندان...؟! آرى! آنگاه كه ظلم و ناجوانمردى حكمفرماست و نيرنگ و فريب و جهالت و نادانى حاكم است بايد فقه و دانش، زهد و تقوا، عدالت و فضيلت در بند باشد. در موقعيتى كه رو به صفتان مكاران و حسودان به صحنه آمده اند بايستى بزرگوارى و آزادمنشى در گوشه زندان به سر برد. چه آنكه امام كاظم عليه‌السلام برگزيده معصوم پروردگار نيز سالهايى را در زندان هارون الرشيد سپرى كرد.

مگر فقيه ترين و اعلم علماى شيعه چه جرمى را مرتكب شده است كه در گوشه زندان جاى گيرد؟ طومار و شكايتى كه پيروان محمد يالوشى، با امضا و تاييد دانشمندان و قضات دربارى، به حاكم دمشق عليه شهيد داده بودند و مدعى بودند كه او از اسلام برگشته و نستبهاى زشت ديگر و اتهام به ارتباط داشتن و كار كردن براى نهضت سربداران در ايران و از همه مهمتر حسادتى كه در دل بعضى از دانشمندان و قاضيان وابسته به حكومت بويژه در «ابن جماعه، قاضى القضاه دمشق» بود، شهيد را به زندان انداخت و حوادث تلخ بعدى را به وجود آورد.

## دفاعيه

تمامى دنيا را اگر با يك متن همراه باشد نمى خواهم و نعمتهاى گران را با ذلت نمى خرم. به دلبرى كه سيه چشم به دنيا آمده باشد عشق مى ورزم، از ترس آنكه در چشم نگارم متن سورمه نبينم. (458)

## اولين فقيه

مرد تقوا و دانش در گوشه زندان از خويش دفاع كرد و در ضمن اشعارى كه براى شاه فرستاد چنين نوشت:

به جانم قسم! هيچ گاه جنايتى را مرتكب نشده ام و كسى كه ظلم و جنايتى را مرتكب نشده است، چرا عذر خواهى كند. شما نبايد به گفتار سخن چينان كه از دروغ و دشمنى گفته شده است، گوش دهيد.

خدا را، خدا را گواه مى گيرم كه من از اين اتهامات به دور هستم. عقيده خالص من دوستى و محبت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و عشق ورزيدن به كسانى است كه پيامبر را دوست دارند و دوستدار صحابه همراهان پيامبر مى باشيم. فقه، نحو، تفسير، اصول فقه، اصول دين، قرآن و حديث مرا مى شناسد.

او سپس آزادى خويش را در خواست مى كند كه مورد موافقت قرار نمى گيريد. (459)

... عاقبت مجلس محاكمه ايمان، تقوا و فقاهت شيعى با حضور شاه و ابن جماعه، قاضى القضاه دمشق و ديگر قضات دربارى آراسته گرديد و سخنان شهيد در جلسه محاكمه هم اثرى نبخشيد و حكم از پيش تعيين شده قاضى چنين اعلام شد:

من ريختن خون او را واجب مى دانم!!! (460)

## شهادت

پس از محاكمه و فتواى قتل اعلم فقهاى شيعى، حكم اجرا شد!

چه زمانى؟

روز پنجشنبه 9 جمادى الاول 786 ق. (در 52 سالگى).

در كجا؟

در قلعه دمشق، شهر شام، مركز طرفداران بنى اميه.

شهرى كه در طول تاريخ براى خاندان رسالت و نبوت و پيروان دلباخته آنان خاطرات تلخ داشته است. جايى كه معاويه و ساير خلفاى بنى اميه و بنى عباس، با اسلام و اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام به گونه اى رفتار نمودند كه چهره تاريخ را سياه كرده است. شهرى كه به علماى شيعه، حاملان رسالت نبوى و پاسداران اسلام ناب، ستم شد و به جرم تشيع به شهادت رسيدند. آرى پيشتر از شهيد، شيخ بزرگوار، حسن همدانى دمشقى سكاكينى، از مردان سرشناس شيعى را در سال 744 ق. در بازار اسب فروشان دمشق گردن زدند. دمشقى كه در آن على بن ابى الفضل حلبى را به شهادت رسانده و پس از شهادت جسدش را آتش زده اند و سر بريده اش را در شهر گرداندند.

در همين ديار شوم شيخ والا مقام ابن محمد شيرازى را به اتهام شيعه بودن در سال 766 ق. به شهادت رساند.

آرى! در شهرى كه به خاندان عصمت و طهارت عليهم السلام بى احترامى و به دانشمندان معاصر شهيد ستم گردد، بايد با فقيه نامى شيعه و مدافع واقعى اهل بيت عليهم السلام اين گونه برخورد شود.

حقيقت اين است كه شهر شام، پايتخت معاويه و يزيد و پيروان آنها، تحمل زنده ماندن اعلم فقهاى شيعه را ندارد.

لباس او را از بدن مقدسش در آوردند و بر او لباس شهادت پوشاندند و پرشقاوت ترين شخص او را به شهادت رساند!

بعد از شهادت بدن مقدسش را به دار زدند! سپس سنگسار كردند! و آنگاه جسم بى جانش را سوزاندند! كه آثارى از او باقى نماند. ولى بسى كورانديشى! گر چه از بدن مقدس شهيد اول اثرى نيست و آرامگاهى ندارد كه از تربت پاكش تبرك جويند، روحش و فقه دانشش در قلب شيعيان و شاگردانش در طول تاريخ جاى دارد و نام مباركش بر منابر و كرسيهاى درس ‍ در حوزه هاى علوم اسلامى پيوسته ياد مى شود و هر مسجد و مدرسى آرامگاه و مزار اوست.

سلام بر او كه مظلوم زيست و مظلومانه به شهادت رسيد.

سلام بر فقه نگار نهضت سربداران، كه به جرم همدردى با سربداران، بدن بى جانش بر دار رفت.

سلام بر خورشيد فقاهت گلگون كه با خون مطهرش افق فقاهت را سرخ فام كرد.

سلام بر شهيد اول، كه با شهادتش به فقه و دانش حيات مجدد بخشيد.

سلام بر او روزى كه در آستان قدس ربوبى بر انگيخته مى شود.

# ابن فهد حلى متوفاى 841 ق.

شمع سحر سوز

محمد جواد نورمحمدى

## تولد و كودكى

سال 757 ق. بود و سالها از حمله وحشيانه مغول گذشته اما زخم آن همچنان باقى بود. شهرهاى اسلامى به ويرانه تبديل گشته بود ولى حله به تدبير عالمان آن ديار از اين حملات در امان مانده، در آرامشى نسبى به سر مى برد.

حله اكنون يكى از شهرهاى استان بابل است و در گذشته هاى دور به آن جامعان مى گفتند. اين شهر را «سيف الدوله صدقه» يكى از پادشاهان آل مزيد كه از سلسله هاى شيعه به حساب مى آمدند در محل جامعان بنا نهاد و حله ناميد. تا سال 547 حكومت حله به دست بنى مزيد بود و پس از آن مدتى در دست عباسيان، زمانى در قلمرو ايلخانان و هنگامى در سيطره آل جلاير به حساب مى آمد.

فارغ از هياهوى دنياپرستان در شهر حله در منزل يكى از شيعيان بنام شيخ شمس الدين محمد بن فهد كودكى به دنيا آمد كه نامش را احمد نهادند. احمد در خانه ساده و زندگى باصفاى شيخ شمس الدين محمد روحانى شيعه پا به جهان نهاد و رشد و نمو را شروع كرد.

بيشترين مدت حيات احمد بن محمد بن فهد حلى در زمان حكومت جلايريان بوده است. جلايريان از سال 740 تا سال 813 ق بر حله حكومت مى كردند. بنيانگزار اين سلسله شيخ حسن چايلكانى بود كه پس ‍ از او سلطان اويس و سپس سلطان حسين و سلطان احمد بر حله حكومت كردند. ابن فهد حلى 56 سال از مدت 84 سال حيات خود را در زمان آل جلاير بسر برده و در حله بوده است.

احمد كم كم رشد كرد و دوران كودكى را در حله پشت سر گذاشت و در خانواده شيعى خود و در پرتو مهر و محبت پدر و مادر هر روز تعليمى تازه مى يافت و جانش از زلال احكام اسلام در خانواده اى اين چنين نورى تازه مى گرفت پس از آن به سن تحصيل رسيد و چون ديگر فرزندان حله به مكتب خانه رفت و خواندن و نوشتن را آموخت. (461)

چنانكه گفتيم به تدبير عالمان حله حوزه علميه حله و شهر از گزند مغول در امان مانده بود و اكنون كه ابن فهد در سنين جوانى است يكى از حوزه هاى پر قدرت شيعى به حساب مى آيد. احمد بن فهد پس از فراگيرى خواندن و نوشتن به حوزه علميه حله رفته و تحصيل علوم اسلامى را شروع كرد. او جدى و مصمم به درس خواندن پرداخت و با تقوا و پرهيزگارى توفيق بيشترى براى ادامه تحصيل يافت. سالها مى گذشتند و ابن فهد سخت مشغول تحصيل شده و دوره هاى علوم اسلامى را پشت سر مى گذاشت تلاش پى گير و زحمت شبانه روزى از او عالمى بزرگ و فقيهى سترگ ساخت كه در آسمان حله درخشيد.

## استادان

احمد بن فهد سالها در مكتب استادان خود علم و معرفت اندوخت و خود را به زيور صلاح و ادب آراست. استادان او در اين مدت عبارت بودند از:

1. على بن محمد بن خازن حايرى

2. شيخ احمد بن متوج بحرانى: او عالمى بزرگ و عارفى كامل، مفسر و شاعر بوده است.

3. ضيأ الدين ابوالحسن على بن محمد بن مكى، فرزند شهيد اول

4. على بن يوسف بن عبدالجليل نيلى

5. بهأ الدين على بن عبدالكريم بن عبدالحميد نسابه، او از بزرگترين استادان ابن فهد شمرده اند. وى شاعر و عالمى عامل و صاحب مقامات معنوى و كرامات بوده است.

6. سيد جمال الدين بن اعرج حسينى

7. فاضل مقداد: از متكلمان بزرگ شيعه.

8. جلال الدين عبدالله بن شرفشاه.

9. حسن بن ابى الحسن ديلمى: او عارفى بلند مرتبه و از محدثان والا مقام اماميه بوده است. مشهورترين اثر او «ارشاد القلوب» است. گفته اند او در فقه و حديث و عرفان و سيره نگارى نيز از مردان سرشناس شيعه بوده است.

10. نظام الدين على بن عبدالحميد نيلى. (462)

## معرفت قدسى

ابن فهد در محضر استادانش همگام با علوم ظاهرى و ابعاد علمى به پالايش روح و تهذيب نفس پرداخت و از معرفت الهى «در مكتب حقايق» و «پيش اديب عشق» بهره ها برد و راهبرى توانا شد. او در پرتو «مراقبت» و «محاسبت» فروغى تابناك يافت و زندگى اش نمونه يك موحد والاتبار شد. اوقاتش غرق در مشاهدات توحيدى و جذبات الهى مى گذشت و به مقامى رسيد كه در وصف نگنجد. عارف كامل علامه ميرزا على آقا قاضى طباطبايى - استاد عرفان علامه طباطبائى و بسيارى ديگر از بزرگان - درباره اش چنين فرموده است:

سه نفر در طول تاريخ عارفان به مقام «تمكن در توحيد» (463) رسيده اند: سيد بن طاووس، احمد بن فهد حلى و سيد مهدى بحرالعلوم - رضوان الله عليهم -.

## شاگردان

در آن زمان حوزه علميه حله جوششى خاص داشت و ابن فهد از نام آوران حوزه حله به شمار مى آمد. او در مدرسه «زعيه» حلقه تدريس داشته و شاگردانى تربيت كرده است. در اين جا به ياد كردى از آنان مى پردازيم.

1. ابن طى مولف كتاب «مسائل ابن طى»: از شرح حال او چنين به دست مى آيد كه وى بيشتر به موجب فزونى معرفت آن بزرگ شيفته و در خدمت ابن فهد بوده است.

2. ابن عشره: فقيهى وارسته بوده كه از حالات روحى او بسيار نوشته اند او در پايان همر براى خود قبرى فراهم آورد و پس از فوت در همان قبر دفن شد.

3. احمد بن محمد بحرانى

4. ابن راشد قطيفى

5. شيخ شمس الدين محمد حولانى عاملى

6. ظهير الدين بن على عينائى عاملى

7. شيخ عبدالسميع بن فياض اسدى

8. على بن هلال جزائرى او از بزرگترين استادان محقق ثانى بوده است.

9. على بن فضل بن هيكل

10. سيد محمد بن فلاح موسوى حويزى

11. سيد محمد نوربخش

12. شيخ مفلح بن حسن صيمرى

13. عزالدين حسن بن احمد بن فضل مارونى عاملى

14. شمس الدين بن عزالدين بن ابى القاسم الحسينى. (464)

## تاليفات

كتابهاى ابن فهد نگارستانى است كه از قلم رنگ گرفته و مجموعه اى از كتب و رسايل را پديد آورده است. گنجينه اى كه دانشمندان بزرگوار شيعه در طول حياتشان جمع آورى كرده اند ميراثى پر ارج است كه بايد آن را پاس ‍ داشت و تلاششان را ستود. در اين ميان حتى دشمنان نيز نتوانسته اند از مدح و ستايش اينان دم فرو بندند. و بلكه خود از آنها بهره فراوانى برده اند در اينجا به ذكر شمارى از تاليفات ابن فهد مى پردازيم.

1. الاوعيه و الفنوم

2. استخراج الحوادث (رساله فوق برداشتهايى است از حديث حضرت امير عليه‌السلام كه در آن خبر حمله مغول به و ظهور سلسله صفويه داده شده است.)

3. اسرار الصلاه

4. بغيه الراغبين

5. تاريخ الائمه

6. التحصين فى صفات العارفين (اين اثر يكى از متون ارزنده عرفانى است كه در آن ضمن بررسى موضوع عزلت و گمنامى از ديدگاه معصومين آن را يكى از صفات نيك و از شرايط كمال دانسته است.)

7. الدر الفريد فى التوحيد

8. الدر النضيد

9. رساله اى به اهل جزاير

10. رساله اى در فضيلت نماز جماعت

11. رساله اى مختصر در واجبات حج

12. شرح ارشاد علامه حلى

13. شرح الفيه شهيد اول

14. شرح نفليه شهيد اول

15. عده الداعى و نجاح الساعى (اين كتاب از مشهورترين آثار ابن فهد حلى و يكى از مهمترين كتابها در ادعيه و اخلاق است. ابن فهد ابواب شش ‍ گانه كتاب را چنين تنظيم كرده است: ترغيب بر دعا، عوامل استجابت دعا، آداب و شرايط دعا كننده، شيوه هاى دعا، ذكر، تلاوت قرآن.) (465)

16. مصباح المبتدى و هدايه المقتدى

17. المقتصر من شرح المختصر

18. المهذب البارع (اين كتاب شرح مختصر النافع محقق حلى است و از مهمترين كتابهاى فقهى ابن فهد به شمار مى آيد. فقها و دانشمندان عرصه فتوا در كتابهاى فقهى خود از نظرات او و كتاب دقيق، عميق پربار وى ياد كرده اند.)

19. النجوم

زيبا نكته اى كه در پايان تاليفات ذكر آن بجاست تلاش مداوم و پوياى اين دانشمند و عارف شيعى قرن نهم است كه تا دمادم مرگ به مجاهدت و تحقيق و تاليف پرداخته است. بخشى از كتابهايش نيمه تمام مانده و حتى برخى در ميانه مطلب رها شده است. گويا مرگ را با آخرين مركب قلم او قرابتى تمام بوده است. بعلاوه در ميان انديشه هاى مكتوب او به دو عنصر نماز و دعا توجه خاصى شده است و چيزى در حدود يك سوم تاليفات ايشان در اين باره است. اين ريشه دريافته ها و نهفته هاى روح پاك او دارد و نشان از دركى همراه با يافتن و مشاهده دارد.

## سفر به جبل عامل

در سال 826 ق احمد به فهد سفرى به مناطق جبل عامل كرده او در اين سفر 67 سال از عمرش گذشته و پس از تلاشها و زحمتها راهى اين سفر گشته بود. در آنجا به روستاى جزين رفته، از فرزند شهيد اول اجازه روايت دريافت كرد اينكه او چرا و چگونه به اين سفر رفته، مشخص نيست ولى شايد زيارت قبور پيامبران و حضور در نخستين قبله گاه مسلمين - بيت المقدس - و نيز ديدارى از عالمان آن ديار بخشى از اهداف سفر عارف حلى بوده است. (466)

## كرامتى در باغ نقيب

ابن فهد در سالهاى آخر عمر به كربلا هجرت كرد و در آن ديار خونرنگ مرجعى پرنفوذ و والامقام ياد شده است. بررسى استفتأات مختلفى از او شده نشانگر والايى موقعيت و منزلت وى در آن زمان است. او از زيارت سيد الشهدا عليه‌السلام و فيوضات آن پاك بهره مند بوده ادب محضر را هرگز از دست نداد. عشق، ادب و معرفت او نسبت به مقام نورانى ولايت او را به خضوعى غير قابل توصيف واداشته بود. در اين باره گفته اند: ابن فهد هرگز زمين كربلا را به قضاى حاجتش آلوده نكرد تا حرمت حرم را حفظ كرده باشد و حريم آن پاك و معطر بماند. (467) آن معرفت كيش در كربلا براى اينكه اوقاتش در رابطه با مردم كمتر ضايع شود باغى داشت كه به باغ نقيب علويان معروف بود و در آن، با توليد محصول پاكيزه اى كه خود كشت مى كرد زندگى مى گذرانيد. روزى در باغ بود كه شخصى يهودى وارد شد و گفت: شما مى گوييد پيغمبرتان گفته عالمان امت من از انبياى بنى اسرائيل برترند؟ احمد بن فهد جواب داد. آرى! يهودى گفت: نشانه اين ادعا چيست؟

موساى كليم عصا را اژدها مى كرد. در اين حال ابن فهد نيز بيلى كه در دست داشت به زمين انداخت و بى درنگ مارى مهيب شد! سپس آن را گرفته دوباره به شكل بيل درآمد. يهودى گفت: شما از اين نظر در رتبه آنان هستيد (نه برتر از آنان)، ابن فهد گفت: براى موسى چنين خطاب آمد «لاتخف» (نترس) ولى ما نترسيده، آن را مى گيريم. (468)

## صدقه آبرو

نقل كرده اند كه يكى از انسانهاى الهى در خواب چنان ديد كه مجلسى با شكوه بر پاشده و همه عالمان شيعه در آن جمع اند ولى ابن فهد حضور ندارد. در عالم خواب مى پرسد پس ابن فهد كجاست؟ مى گويند او در مجلس انبيا مقام گزيده است! آن عالم بزرگ مدتى بعد پس از ديدار با ابن فهد خوابش را براى وى تعريف مى كند. آنگاه مى پرسد: شما چه كرده ايد كه خلوت نشين محفل انس گشته و در مجلس پيامبران جاى گرفته ايد؟ ابن فهد مى گويد: آنچه مرا بدان مقام رهنمون شد اين بود كه فقير بودم و پولى نداشتم تا به آن صدقه داده، نيازمندى را دست گيرم. از همين رو مقام و آبرويم را صدقه دادم و از موقعيت خويش نيازمند را دستگيرى كردم. (469)

## جدال پيروز

در سال 840 ق در حالى كه شيخ كامل حله 84 بهار را پشت سر گذاشته بود از طرف حكمران بغداد ميرزا اسپند براى مناظره با علماى اهل سنت به بغداد دعوت شد. اسپند ميرزا پسر قرايوسف از امراى سلطان محمد جلاير بود. او و پدرش دوازده سال بر بغداد و اطراف آن حكومت كردند. اسپند ميرزا در سال 836 به حكومت بغداد رسيد و از زمان انجام اين مناظره چهار سال از ايام زمامدارى اش گذشته بود. مجلس مناظره بر پاشد و ابن فهد و عالمان شيعى در يك طرف و بزرگان اهل سنت در طرف ديگر به بحث نشستند. ابن مناظره ها پس از جدالى حساس در حضور سلطان به پايان رفت و ابن فهد حلى توانست حقانيت تشيع را به اثبات برساند. بدين ترتيب اسپند ميرزا حاكم بغداد مذهب شيعه ار اختيار كرده، سكه به نام دوازه امام زد و مذهب شيعه را مذهب رسمى حوزه حكمرانى اش قرار داد. (470)

## در حديث ديگران (471)

مرغان رهيده از بند و پرستوهاى عاشقى كه تابى كرا نها پر كشيده در سرزمين دوست فرود آمده اند در وصف نگنجند، اما بى لطف نيست اگر نظر ديگران را درباره آنان بنگريم. ميرزا حسين نورى درباره ابن فهد مى نويسد:

«صاحب مقامات عالى در ميدان علم و عمل و دارنده خصال روحى و باطنى اى كه در كمتر انسانى يافت مى شود، جمال الدين احمد بن فهد حلى... » (472) و نيز عارف الهى مولى محمد تقى مجلسى در اجازه اى از او به عنوان «شيخ ربانى و عالمى صمدانى» (473) ياد مى كند. آرى، او پاكباخته اى از ديار خوبيها بود كه در وصف او گفته اند: شهرت وى در فضل و استوارى نظر، ذوق، عرفان، زهد، اخلاق، خوف و اشفاق به اندازه اى است كه ما را از هر گونه تعريفى درباره اش بى نياز مى كند. او بين علوم معقول و منقول و نيز فروع و اصول دين جمع كرد و هر دو را به دست آورد... لفظ و معنى ظاهر و باطن را درك... و علم و عمل را به بهترين شيوه در خود جمع كرده بود. (474) محقق تسترى درباره اش فرموده است: «شيخ با افتخار جليل، يگانه كامل، نيك بختى كه روشنايى مسلمين و راهنمايى مومنين بود، عالمى كه پيشواى به وحدت رسيدگان و دلير عرصه هاى مناظره با مخالفين و دشمنان بود. الگوى عابدان و نادره عارفان و زاهدان، پدر فضايل و نيكيها، جمال الدين احمد بن محمد بن فهد حلى قدس الله روحه». (475)

## غروب

سرانجام سال 841 ق فرا رسيد و از عمر احمد بن فهد 85 سال گذشته بود و آخرين لحظات زندگى شيخ بود. او مشتاق ديدار بى پرده دوست، آماده پرواز شده، بال گشود و غبار طبيعت را از روح خود زدوده چشم دوستان در فراق شيخ ترانه جدايى سرداد و گلاب اشك را مويه كرد. دوستداران شيخ جنازه را بر گرفته، در ميان اندوه مومنان تا باغ نقيب علويين كربلا تشييع كرده، به خاك سپردند.

آرامگاه آن مرد نامى از همان ابتدا مورد توجه مومنان و عالمان بود. نقل كرده اند آقا سيد على طباطبايى (مولف كتاب «رياض المسائل») بر زيارت قبر او مداومت داشته است. (476) قبر او اكنون در مدرسه اى از مدارس علوم دينى قرار دارد و زيارتگاه عام و خاص است.

«يادش جاودان باد و انديشه و عملش اسوه زندگى ها»

والسلام

# محقق ثانى متوفاى 940 ق.

مقتداى شيعه

محمد جواد نور محمدى

## تولد

آفتاب قرن نهم از نيمه گذشته بود كه در يك خانواده صميمى در روستاى «كرك» از روستاهاى جبل عامل لبنان كودكى به دنيا آمد.

سال 865 يا 870 بود كه خانه ساده «عزالدين حسين» به نور جمال كودكى شيعى نورانى شد. پدرش نام وى را «على» گذاشت و او با نشانى از تشيع در اولين قدمهاى زندگى پيش رفت و «نورالدين» لقب گرفت. دوران كودكى او به پاس مراقبت مادر و تلاش پدر بخوبى گذشت و محيط خانواده اسلامى آنان در او تاثير شگرفى گذاشت.

## تحصيل

على بن عبدالعالى (477) اندك اندك پاى به سن نوآموزى گذاشت و درس و مدرسه را شروع كرد و پس از آموزشهاى ابتدايى به حوزه علميه كرك و در جرگه دانش پژوهان علوم اسلامى وارد شد. درس و بحث و مطالعه از او طلبه اى جوان و دوست داشتنى ساخت و با تقواى الهى بر گزمه هاى سپاه شب پرستان حمله برد و به تهذيب نفس همگام با تحصيل همت گماشت. پس از آن به روستاى «ميس» رفت و با تلاش پيگير، از استادان آن حوزه شناخته شد. شهيد ثانى يكى از شاگردان آن حوزه بود كه «شرايع الاسلام» و «قواعد» را نزد او فرا گرفته است. (478) چندى نيز در «جبع» لبنان به تحصيل مشغول بود و پس از آشنايى و به دست آوردن تجارب و علوم در حوزه علميه «جبل عامل» رهسپار حوزه «دمشق» شد. آنگاه از دمشق راهى «بيت المقدس» شد و لختى از زمان را نيز به تحقيق و دانش ‍ اندوزى در شهر «الخليل 2» گذراند و سپس بار خود را بسته، رهسپار مركز حوزه اهل سنت در «مصر» گرديد. اين سفرها و ديدار حوزه هاى گوناگون از او مردى حزيم و دانشمندى خوش انديشه ساخت و شخصيت او را چنان زيبا ترسيم كرد كه عاقبت يكى از بزرگترين دانشمندان قرن دهم به شمار آمد و به «محقق ثانى»، «مولاى مروج»، «محقق كركى» و «شيخ علايى» شهرت يافت.

در كشور مصر از دانشمندان زيادى بهره جست و محضر فرزانگان آن ديار را غنيمت شمرد. گوهر جان به متاع ناچيز دنيا نفروخت و سخت در راه تكامل و معرفت كوشيد و در اين مدت نيز موفق به گرفتن اجازه از علماى اهل سنت شد. (در بخش استادان به تنى چند از آنان اشاره خواهيم كرد.)

زندگى علمى على بن عبدالعالى كه در اين زمان از دانشمندان بلند مرتبه جبل عامل بود زيبا و شيرين و مساله آموز مى گذشت. او در پى ورود به سرزمينى تازه توشه اى از خرمن انديشمندان آن سامان بر مى گرفت و باز سوار بر گرده سفر، بار و بنه به سويى ديگر مى كشيد و اين بار حوزه مصر را به سوى عراق و حوزه نجف اشرف ترك گفت و به سرزمين ولايت و آستان امامان معصوم وارد شد.

## استادان

على بن عبدالعالى فروغ معرفت و فقيهى جان بر كف براى شيعه شد ولى اين ميوه شيرين به آسانى به دست نيامد. از لبنان تا مصر و از مصر تا نجف، حضور در حلقه هاى درس و تحقيق و استفاده از محضر استادان دلسوز و با معرفت بود كه توانست جوانه علم و تحقيق را در وجودش بارور كند و درخت تناور فقاهت و ديانت را در جانش به بار بنشاند و ما به پاس خدمت آن اسوه هاى علم و عمل به يادكرد تنى چند از آنان بسنده مى كنيم.

على بن هلال جزايرى (بزرگترين استاد محقق ثانى)، محمد بن داوود بن موذن جزينى، شمس الدين محمد بن خاتون عاملى، سيد حيدر عاملى، احمد بن على عاملى، زين الدين جعفر بن حسام عاملى، شمس الدين محمد بن احمد صهيونى، كه جملگى از استادان شيعى اويند. علاوه بر اين از ابى يحيى زكريا انصارى (متوفى 926 ق) و كمال الدين ابراهيم بن محمد بن ابى شريف قرشى (متوفى 923 ق) از علماى اهل سنت نيز بهره برده است. (479)

## تلاش مصلح

محقق كركى در نجف اشرف بر كرسى تدريس نشسته بود كه پيكى از دربار ايران و شاه اسماعيل صفوى رسيد و او را براى تلاش و كار به دربار ايران دعوت كرد. او ديد از اين فرصت مى تواند براى سرفراز گردانيدن شيعيان و رساندن فرهنگ ناب تشيع به جامعه استفاده كند. اين تصميم بسيار مهم و حساس مى توانست مسير زندگى او و شيعيان را عوض كند. به همين دليل آن را پذيرفته، در سال 916 ق. در جنگ هرات به شاه اسماعيل صفوى پيوست. در اين حال او در حدود 50 بهار از عمر خود را گذرانده و پاى به عرصه مبارزه و تلاش، آن هم در محيط بسيار حساس دربار صفوى گذاشته بود. تاثير او و ديگر عالمان شيعه در هدف بخشى به سلسله صفوى بود كه تفكر آنان را تصحيح مى كرد. گويند شاه تهماسب به محقق مى گفت:

«شما به حكومت و تدبير امور مملكت سزاوارتر از من مى باشيد. زيرا شما نايب امام زمان - سلام الله عليه - هستيد و من يكى از حكام شما هستم و به امر و نهى شما عمل مى كنم. » (480)

در واقع وجود كسانى چون شيخ لطف الله ميسى، شيخ على منشار (پدر زن شيخ بهايى) شيخ عبدالصمد (پدر شيخ بهايى)، سيد ماجد بحرانى، شيخ حر عاملى و شيخ بهايى در طول دوره صفويه تا اندازه اى توانست جلو انحرافات بيش از حد آنان را بگيرد و تشيع را مذهب رسمى كشور گرداند و مردم و صاحبان حكومت عالمان الهى را محترم بشمارند. البته ريشه خانوادگى صفويان نيز در اين طرز تفكر سهيم بود و نبايد آن را از نظر دور داشت.

يكى از بخشهاى حساس زندگى محقق كركى انتخاب او به عنوان شيخ الاسلام رسمى كشور ايران و دادن اختيارات به اوست كه وظيفه وى را بيش ‍ از پيش سنگين كرد و از طرفى اين فرمان نشانگر عظمت او در ميان شاهان صفوى به مثابه يك رهبر شيعى است. ما به لحاظ اهميت اين رويداد بخشى از متن فرمان شاه تهماسب را در اينجاآوريم:

«فرمان مبارك شاهى جارى شد كه:

بلند گردانيدن پرچشم شريعت نبوى را از بنيادهاى كامكارى مى دانيم و زنده كردن مراسم دين سيد پيامبران و روش امامان عليهم السلام را از جمله مقدمات ظهور امام زمان مى شماريم. و بدون ترديد سرچشمه و راه تحقق يافتن اين مقصود جز پيروى و اطاعت عالمان دين نيست و بخصوص در اين زمان با وجود عالى مقامى كه به آستان ائمه هدى پا نهاده، ختم مجتهدين، وارث علوم سيد پيامبران و نگهبان آيين اميرالمومنين، قبله تقوا پيشگان با اخلاص و پيشواى دانشمندان، مقتداى مردم، نايب امام زمان - سلام الله عليه - على بن عبدالعالى. مقرر فرموديم كه سادات و اشراف ايران، وزرا و ساير اركان دولت، ايشان را مقتدا و پيشواى خود دانسته، در تمام امور اطاعت و فرمانبردارى به تقديم رسانند. و نيز هر كس از دست اندركاران امور شرعيه و از لشكريان حكومت را عزل كند، بركنار خواهد بود و هر كه را مسوول كند، مسوول خواهد بود و مورد تاييد است.

مقرر شده آنچه از مستمرى سالهاى قبل از محل ضرب سكه باقى مانده بدون درنگ به ايشان برسانند و سكه مدينه المومنين «حله» را نزد نمايندگان ايشان ببرند و بدون نظر ايشان از ضرب سكه خوددارى نمايند و از مخالفت با اين دستورات بپرهيزند. (481)

محقق در ايران با حمايت صفويان تلاش زيادى كرد و براستى از مروجان آيين توحيد و تشيع بود. در آن روزگارى كه ايران اوضاع نابسامانى داشت كسانى چون محقق ثانى بودند كه مردانه در ميدان به تلاش مى پرداختند. عمق فاجعه و نابسامانى در امور مذهبى را بايد در گفته هاى يكى از نويسندگان جستجو كرد كه آورده است:

«در آن اوان مردم از مسائل مذهب حق جعفرى و قوانين آن اطلاعى نداشتند و شيعيان از دستورات دينى خود بى خبر بودند. زيرا از كتب فقه اماميه چيزى در دست نبود و فقط جلد اول «قواعد علامه حلى» بود كه از روى آن تعليم و تعلم مسائل دينى صورت مى گرفت. » (482)

در اين زمان بود كه او قلم به دست گرفت و بر غناى حوزه ها و انديشه هاى علوم دينى افزود و در ترويج دانش آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و سلم كوشش كرد. شرح قواعد و رسائل و كتابهاى زيادى كه در زمينه هاى اخلاقى، عبادى و اقتصادى و اجتماعى نگاشته در پى انجام اين مهم صورت گرفته است.

درباره اقدامات اجتماعى و مذهبى محقق كركى جاى سخن بسيار است و ستايشى در خور از اين فرزانه خطه جبل را مى طلبد و براستى بايد به اين سرول مكتب تشيع آفرين گفت و از او و انديشه اش به نيكى ياد كرد. در آن زمان «اشهد ان عليا ولى الله و حى على خير العمل» كه از آمدن سلطان طغرل بيك سلجوق در سال 450 تا اين تاريخ (906 ق.) چهارصد و پنجاه و شش سال بود كه برطرف شده بود، در سايه اقتدار صفويان و درايت محقق به اذان ضميمه شد و بر ماذنه ها گفته شد. » (483)

يكى ديگر از اقدامات محقق را حسن بيك روملو چنين آورده است: «محقق در جلوگيرى از فحشا و منكرات و ريشه كن كردن اعمال نامشروع و رواج دادن واجبات الهى و دقت در وقت اقامه نماز جمعه و جماعت و بيان احكام نماز و روزه و دلجويى از علما و دانشمندان و رواج دادن «اذان» در شهرهاى ايران و همچنين قلع و قمع مفسدين و ستمگران كوششهاى فراوان و نظارت شديدى را به عمل آورد. » (484)

از آنجا كه سخن در عرصه تلاش محقق ثانى به درازا مى كشد از سر اختصار به مواردى اشاره مى كنيم. از نظرگاه تاثير صفويه در ايران بايد گفت به واقع اگر درايت و توانمندى محقق نبود صفويه موفق به انجام آن همه كارهاى ارزشمند نمى شد و اين پيروزى را بايد به حساب سعى توانفرساى عالمان دينى گذاشت. درباره اصلاح ساختار اخلاقى جامعه آن روز آمده است:

«شاه تهماسب با كمك محقق كركى بدعتها را برداشت و شرع را رواج داد. شيره كش خانه ها، شرابخانه ها، مركز فحشا و فساد را ويران كرد و نيز منكرات را از بين برد و آلات لهو قمار را بشكست. » (485)

آرى اين اقدام بود كه غبار مسموم گناه را از خانه و كاشانه مردم زدود و ديو معصيت را قتل عام كرد.

محدث جزايرى مى نويسد:

«من بعضى از فرمانها و دستورهايى را كه محقق ثانى به حكام و زمامداران نواحى كشور نوشته، ديده ام ؛ همه در بردارنده قوانين عدالت پيشه اى و چگونگى برخورد مسئولين با مردم و راجع به اخذ ماليات و مقدار آن است و در آنها دستور داده شده در هر شهر و دهى بايد پيشنمازى تعيين شود تا با مردم نماز گزارد و احكام دينى و مراسم اسلامى را به آنها بياموزد. » (486)

درباره تلاش اين مصلح بزرگ در احسن التواريخ آمده است:

بعد از خواجه نصيرالدين طوسى هيچ كس مانند محقق ثانى در راه اعتلاى مذهب شيعه و مرام ائمه طاهرين عليهم السلام سعى و كوشش به عمل نياورده است. (487)

تلاش محقق به اينها نيز پايان نمى يابد بلكه او اهتمام فراوانى در شكوفايى حوزه هاى علميه داشت. او هر ساله از شاه تهماسب هفتاد هزار دينار شرعى مى گرفت تا به مصرف تحصيل دانشجويان علوم اسلامى برساند و از اين راه مبانى اعتقادى تشيع را استحكام بخشد.

ديگر از خروشهاى الهام بخش «احياگر جبل» اصلاح روش صوفيانه صفويان بود. زيرا آنان با تصوف پيوندى ناگسستنى داشتند و دچار انحرافاتى شده بودند. شهيد مطهرى نقش محقق و عالمان دين را در كنار سلاطين صفوى چنين تبيين مى كند:

«فقهاى جبل عامل نقش مهمى در خط مشى ايران صفويه داشتند... صفويه درويش بودند. راهى كه ابتدا آنها بر اساس سنت خاص درويشى خود طى مى كردند اگر با روش فقهى عميق فقهاى جبل عامل تعديل نمى شد... به چيزى منتهى مى شد نظير آنچه در علويهاى تركيه و شام هست. اين جهت تاثير زيادى داشت در اينكه اولا روش عمومى دولت و ملت ايرانى از آن گونه انحرافات مصون بماند و ثانيا عرفان و تصرف شيعى نيز راه معتدل ترى طى كند. از اين رو فقها جبل عامل از قبيل محقق كركى و حق بزرگى برگردن مردم اين مرز و بوم دارند. » (488)

در سال 929 ق. محقق مناصب رسمى را رها كرد و دست از كار اجتماعى شست و به درس و بحث در حوزه نجف مشغول شد. شايد يكى از دلايل كناره گيرى او فشارهايى بود كه از طرف مخالفان وى وجود داشت و البته اوضاع اجتماعى و مذهبى ايران آن روز نيز اين نظر را تقويت مى كند. او در نجف مدت شش سال به تدريس و پرورش طالبان علوم و تشنگان دانش آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله پرداخت و حوزه نجف از آبشار انديشه اش ‍ بهره ها برد و پس از آن در سال 935 ق. ديگر بار به كار اجتماعى روى آورد و در اين زمان شاه تهماسب پسر شاه اسماعيل اول بر تخت نشسته و موقعيت حساس جديدى پيش آمده بود. چرا كه در پى نفوذ بيشتر بيگانگان مخالفان داخلى تحرك زيادترى داشتند.

## ولايت فقيه

... بايد در دل بذر حكومت مستضعفين را كاشت و براى عملى شدن آن گام برداشت. ما بر اين عقيده ايم كه فقيه جامع الشرايط بايد بپا خيزد و به عنوان حاكم جامعه اسلامى مقتدر و استوار رهبرى را به دست گيرد و اسلام را به عنوان يك انديشه مهم سياسى و اجتماعى مطرح كند و آن را بسان نظام كاملى براى اداره جوامع بشرى عرضه كند. اختيارات حكومتى رسول الله را امامان معصوم يكى پس از ديگرى دارا هستند و فقيه جامع الشرايط نايب امام معصوم است و تمامى اختيارات حكومتى او را داراست.

اين سخنان، انديشه هاى فقيه سترگ، محقق كركى بود. او اين انديشه بلند را در رساله نماز جمعه چنين بيان مى كند:

«فقها و دانشمندان اماميه اتفاق كرده اند كه فقيه عادل امين كه جامع شرايط فتوى باشد - فقيهى كه از او به مجتهد در احكام شرعى تعبير مى شود، نايب امامان شيعه است - در حال غيبت در تمام آنچه كه يك امام در راستاى حكومت مى تواند انجام دهد و البته عده اى از اصحاب كشتن و جارى كردن حد را استثنا كرده اند. » (489)

## گفته ها و اسوه ها

با همه اين احوال و اينكه محقق دل در گرو تلاش اجتماعى داشت، نبايد از احوالات درونى و لطافتهاى روحى او غفلت كرد. زيباييهايى كه بر سال جان شيخ علايى، تنه زده بود و ما در اينجا اشاره اى گذرا به بخشى از آن داريم:

يكى از كسانى كه به محقق ثانى حسد مى ورزيد و از موقعيت او سخت آزرده روح بود محمود بيك مهردار يكى از نزديكان و درباريان شاه صفوى بود. آتش درونى او را وادار كرد كه با تنى چند از همدستانش محقق را در خانه به قتل رساند. وى يك روز قبل از اينكه موفق شود نقشه خود را عملى كند سرمست از نقشه پنهانى خود در ميدان صاحب الامر تبريز به چوگان بازى مشغول و شاه نيز در حال تماشا بود. فارغ از اين صحنه محقق بزرگ و شيخ الاسلام كشور در حال خواندن دعاى سيفى بود. پس از دعاى سيفى شروع به خواندن دعاى انتصاف مظلوم - منسوب به امام حسين - كرد. هنوز دعا تمام نشده بود كه خبر آوردند محمد بيك مهردار از اسب به زمين افتاد، و لگدكوب اسبها گرديده و جان به ناچار تسليم كرده است. (490)

و نيز نقل كرده اند روزى سفير روم محقق كركى را در دربار ملاقات كرد. سفير زيركانه گفت: تاريخ مذهب شما - منظور سفير سال 906، تاريخ ظهور سلسله صفوى بود - بر اساس حروف ابجد مى شود «مذهب ناحق» و اين ماده تاريخ خود گواهى است بر باطل بودن مذهب شما. محقق نيز بدون درنگ جواب داد ما عرب هستيم و زبان و ادبيات ما نيز عربى است و تاريخ مذهب ما بر اساس حروف ابجد، «مذهبنا حق» - يعنى مذهب ما حق است - مى شود. سفير از اين حاضر جوابى شيخ الاسلام غرق در اعجاب شد و سكوت اختيار كرد. (491)

على بن عبدالعالى در وادى وارستگى نيز امير بود و مهر دنيا از دلش بريده بود. تقيد عميق و التزام فراوان به احكام اسلام داشت ولى با همه پاكى و زلالى و قناعت پيشگى و زاهدانه زيستن باز مى ترسيد و از روز واپسين بيمناك بود. از همين رو وصيت كرده بود:

«همه نمازها و روزه هايم را قضا كنيد و به نيابت از من حج خانه خدا بجا آوريد. » (492)

## آثار قلمى

از شيخ الاسلام بزرگ قرن دهم اندوخته هاى علمى فراوانى به جاى مانده و تاليفات گرانسنگى به نسلهاى پس از خود هديت كرده است. آثار قلمى آن بزرگوار عبارت اند از:

جامع المقاصد (شرح قواعد الاحكام)، منهج السداد (شرح ارشاد الاذهان علامه حلى)، حاشيه بر مختلف الشيعه علامه حلى، رساله جعفريه، رساله اى در صيغه هاى عقود و ايقاعات، نفحات اللاهوت در لعن جبت و طاغوت، رساله اى در آب كر، رساله اى در تعقيبات نماز، رساله غيبت، رساله نجميه، رساله اى در تعريف طهارت و رساله اى در احكام شير دادن، حاشيه بر الفيه و نفليه شهيد اول، شرح الفيه، حاشيه بر تحرير علامه حلى، حاشيه بر «الدروس الشرعيه» شهيد اول، حاشيه بر «الذكرى فى الفقه»، رساله اى در قبله، رساله اى در تسبيح، رساله اى در تقيه، رساله اى در نماز و روزه مسافر، رساله اى در شنيدن دعواى مدعى در دادگاه و راه استنباط احكام شرعى، حاشيه بر بخش ميراث «مختصر النافع»، رساله اى در اثبات رجعت، كتابى در ارث، حاشيه بر قواعد الاحكام، حديث شناسى، المطاعن المحرميه، رساله اى در قبله خراسان، رساله اى در نيت و كتب و رسائل ديگر كه به حدود 71 كتاب و رساله مى رسد. (493)

## شاگردان

علاوه بر آثار علمى محقق بزرگوار، وى آبشار معرفت ديگرى نيز فرا راه آيندگان قرار داده است و آن تربيت شاگردانى بود كه هر يك مسئوليتى را در جامعه اسلامى به عهده گرفتند و كمبودى را در اجتماع برطرف كردند. از جمله شاگردان محقق ثانى مى توان به ناموران ذيل اشاره كرد:

شيخ على منشار عاملى (پدر زن شيخ بهايى)، شيخ محمد بن حسن عاملى نطنزى، سيد محمد بن ابيطالب استرآبادى، على بن عبدالصمد عاملى، مير معزالدين عبدالعباس بن عماره الجزائرى، شيخ زين الدين فقعانى، احمد بن احمد بن ابى جامع معروف به ابن ابى جامع، شيخ نعمت الله بن احمد بن خاتون عاملى، ابراهيم بن على خوانسارى، جمال الدين بن عبدالله حسينى جرجانى، سيد شرف الدين سماك عجمى، شهيد ثانى، شيخ احمد بن محمد بن خاتون عاملى، امير نعمت الله جزايرى، ظهيرالدين ابراهيم بن على الميسى، حسين بن على بن ابى السروال بحرينى، شيخ بابا، قاضى صفى الدين عيسى، حسين بن محمد بن مكى. (494)

## خانواده كركى

محقق ثانى داراى دو پسر و دو دختر بود كه پسر اول او شيخ عبدالعالى نام داشت و از دانشمندان بزرگ عصر خود شناخته مى شد و در كاشان مقيم بود. پسر ديگرش شيخ حسن نام داشت. يكى از دختران محقق در جبل عامل ازدواج كرده است كه فرزندى از اين پيوند مبارك متولد شد كه مير سيد حسين حسينى نام داشت. او در اردبيل به تدريس و حل و فصل مشكلات مردم پرداخته، شيخ الاسلام آن شهر بوده است. دختر ديگرش در ايران با ميرشمس الدين محمد استرآبادى ازدواج كرد و از آنان فرزندى عزيز به دنيا آمد كه نامش را سيدمحمد باقر گذاردند. او در آسمان علم و معرفت ايران درخشيد و به ميرداماد معروف شد و همو استاد صدرالمتالهين، فيلسوف بزرگ و بنيانگذار حكمت متعاليه بود. (495)

## شهادت

سال 940 ق. فرا رسيد و محقق باز به نجف اشرف بازگشته بود. در اين دوران او سنى نزديك به 75 سال داشت. كار و تلاش او را فرتوت و شكسته كرده و برف سفيد پيرى بر رخسارش نشسته بود. تلاش ارزشمند و قابل ستايش او موجب كينه توزيهاى فراوانى نسبت به او گرديده بود و اين حقد و حسدها هنوز ادامه داشت و هر لحظه جان پير شيعى حوزه نجف را تهديد مى كرد. تا اينكه عاقبت در 18 ماه ذيحجه سال 940 همزمان با عيد غدير خبرى در نجف پيچيد...! آن خبر اين بود كه:

محقق كركى، شيخ الاسلام، به وسيله زهر عده اى از متعصبان اهل سنت مسموم شده و شربت شهادت نوشيده است. آرى! نام وى در رديف شهداى فضيلت ثبت گرديد. پيكر آن عالم الهى را در جوار مرقد اميرالمومنين عليه‌السلام به خاك سپردند و دفتر زندگى اش بسته شد ولى نامش، يادش و ميراث ماندگارش تا ابد زنده است. ماده تاريخ فوتش (سال 940) «مقتداى شيعه» را رقم زد. (496)

رحمت بى منتهاى پروردگار بر روح پاكش باد.

# شهيد ثانى متوفاى 966 ق.

مشعل شريعت

على صادقى

## ولادت

زين الدين بن على بن احمد عاملى معروف به «شهيد ثانى» از بزرگترين و والاترين فقيهان و دانشمندان شيعه در سده دهم هجرى است. وى در سال 911 ق. در شهرك «جبع» در جنوب لبنان ديده به جهان گشود. پدر وى «نورالدين على» مردى فاضل و از عالمان با فضيلت جبل عامل بود.

## خاندان فضيلت

بسيارى از نياكان و دودمان شهيد ثانى در زمره دانشمندان و عالمان شيعى بوده، از بزرگان علم و ادب به شمار مى روند. به همين سبب است كه خاندان شهيد ثانى به «سلسله الذهب» يعنى زنجيره هاى طلايى معروف گرديده اند. شيخ حسن فرزند شهيد از دانشمندان بزرگ شيعه و مولف كتاب معروف «معالم الاصول» در اصول فقه است كه در اين زمان نيز از كتب درسى حوزه هاى علميه به شمار مى رود.

دانشمند و فقيه معروف «سيدمحمد على عاملى» نوه دخترى شهيد ثانى است. كتاب «مدارك » وى از كتب معتبر فقهى و از اهميت بالايى برخوردار است. فرزند و نوه شهيد ثانى به موجب اهميت اين دو كتاب، در حوزه هاى علميه با عنوان «صاحب معالم» و «صاحب مدارك» نام برده مى شوند.

از دودمان شهيد ثانى دانشمندانى بزرگ و چهره هايى نورانى برخاسته و خدمات بزرگ و ارزنده اى به اسلام و فرهنگ اسلامى نموده اند كسانى كه در زمان ما از شهرتى جهانى برخوردار بوده و برخى از آنان همچون خود «شهيد ثانى» سرانجام در راه مكتب تشيع و عشق به خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله جان بر سر اهداف و آرمانهاى اسلامى خود نهاده و شربت شهادت نوشيده اند. شهيد سيدمحمد باقر صدر و خواهر شهيدش «بنت الهدى» و امام موسى صدر از آخرين گلهاى سرخ اين باغ سر سبز شهادت بودند. (497)

## آغاز تحصيلات

شهيد ثانى در نه سالگى پس از آنكه روخوانى قرآن مجيد را فراگرفت تحصيلات خود را آغاز كرد. نخستين معلم وى پدرش على بن احمد عاملى بود كه شهيد، ادبيات عرب و كتابهاى «مختصر النافع» تاليف محقق حلى و «اللمعه الدمشقيه» از محمد بن مكى «شهيد اول» و برخى كتابهاى ديگر را از محضر وى فرا گرفت. اما افسوس كه وى در حساسترين دوران زندگى خود پدر را از دست داد و در حالى كه بيش از چهارده بهار از زندگانى خود را پشت سر نگذاشته بود در سال 925 ق. به سوگ پدر نشست و براى هميشه از داشتن چنان استاد و پدرى دلسوز و مهربان محروم گشت.

بى شك اندوهى گران و غمى جانكاه بر قلب زين الدين نوجوان نشست و روح حساس وى را به سختى آزرد اما عزم راسخ و اراده پولادين او را در راه تحصيل هرگز سست نكرد.

او مصمم و استوار در اين راه به پيش مى رفت و غم از دست دادن پدر را با كار و تلاش بيشتر فراموش مى كرد و جاى خالى او را با احساس تكليف و مسئوليت بيشتر نسبت به مادر و بستگان خود پر مى نمود.

## در روستاى ميس

شهيد پس از درگذشت پدر بزرگوارش براى ادامه تحصيل به روستاى «ميس» واقع در جبل عامل رفت زيرا در آنجا دانشمند و محققى بزرگوار به نام «شيخ على بن عبدالعالى ميسى» زندگى مى كرد كه در ضمن شوهر خاله او بود و بنابراين وى با آسودگى بيشترى مى توانست در آنجا از محضر آن عالم روحانى استفاده كند.

شهيد ثانى مدت هشت سال در «ميس» به سر برد و در اين مدت كتابهاى «شرايع الاسلام» محقق حلى و «ارشاد الاذهان» علامه حلى و «قواعد» شهيد اول (محمد بن مكى) را كه همه آنها در موضوع فقه است، از محضر استاد نامبرده فرا گرفت.

سال 933 قمرى شهيد ثانى جوانى 22 ساله بود. هشت سال بود كه با جديت تمام و كوشش شبانه روزى و خستگى ناپذير، نزد شوهر خاله خود به تحصيل اشتغال داشت و در اين مدت از دانشى وسيع و علومى سرشار برخوردار گرديده بود. در همين ايام با دختر خاله خود كه دختر استادش ‍ على بن عبدالعالى بود ازدواج كرد و زندگى مشترك خويش را آغاز نمود.

## سفرهاى علمى و زيارتى

شهيد در سال 933 «ميس» را به قصد «روستاى كرك نوح» ترك كرد. وى در آنجا به محضر دانشمند و محقق عاليقدر «سيد بدرالدين حسن اعرجى»شتافت و حدود يك سال نزد وى به شاگردى و بهره ورى علمى پرداخت اما ديرى نگذشت كه استاد وى ديده از جهان فرو بست و شهيد ثانى را در غم هجران و فراق خويش نشاند و از ادامه تحصيل در خدمت او محروم ساخت.

شهيد پس از درگذشت استادش (سال 934 ق.) ناگزير به زادگاه خود «جبع» بازگشت ولى در آنجا هم از كوشش باز ننشست و پيوسته به مطالعه و مذاكره و تحقيق و بررسى كارهاى علمى اشتغال داشت. همچنين به مسئوليتهاى اجتماعى و دنى و موعظه و ارشاد مردم زادگاهش مى پرداخت و آنچه را از قرآن و معارف اسلامى آموخته بود، با كمال تواضع نثار هموطنان خويش مى نمود و آنان نيز متقابلا سخنان وى را با گوش جان خريده، از محضر پر فيضش بهره مى بردند.

عطش سيراب ناپذيرى شهيد ثانى نسبت به دانش فلسفه و حكمت و كسب معارف والاى اسلامى وى را در سال 937 ق به شهر بزرگ و تاريخى «دمشق» كشانيد. دمشق در روزگار شهيد ثانى از نظر مركزيت علمى موقعيت بسيار خوب و ممتازى داشت. شهيد در آن شهر از محضر محقق و فيلسوف «شمس الدين محمد بن مكى» علوم طب و هيئت و فلسفه و... را آموخت و برخى دانشهاى ديگر را از استادان ديگر دمشق فرا گرفت. او پس از تحصيل در دمشق به زادگاه خود بازگشت و چند سالى را در آنجا به سر برد و بار ديگر در سال 942 ق براى ادامه تحصيلات به دمشق رفت و مدت يك سال ديگر در اين شهر به فراگيرى دانش و تحقيق و كنكاش علمى پرداخت.

آنگاه از دمشق رهسپار كشور مصر گشت و به قاهره رفت تا با شخصيتهاى علمى قاهره نيز ديدار كند و با مجامع علمى و روش تدريس و رشته هاى دانش سرزمين اهرام آشنا شده، بهره هايى نيز در خدمت دانشمندان برجسته مصر ببرد. گفتنى است كه در اين سفر دو تن از شاگردان شهيد ثانى به نام شيخ حسين عبدالصمد (پدر شيخ بهايى) و پسر عموى او على بن زهره جبعى نيز همراه او بودند.

نام تنى چند از اساتيد مصرى كه شهيد ثانى از آنها بهره برده است به قرار ذيل است:

1- شهاب الدين احمد رملى: شهيد كتابهاى «منهاج نووى» در فقه، «مختصر الاصول» ابن حاجب، «شرح عقائد عضدى»، «شرح تلخيص» در معانى و بيان، «شرح تصريف عربى»، «شرح جمع الجوامع» در اصول فقه و «توضيح ابن هشام» در نحو را نزد اين استاد مصرى آموخته است.

2- ملاحسين جرجانى: «شرح تجريد» قوشچى، «شرح اشكال» در هندسه و «شرح چغمينى» قاضى زاده رومى را شهيد نزد اين استاد فرا گرفته است.

3- شهاب الدين ابن نجار حنبلى.

4- ناصرالدين طبلاوى.

5- ناصرالدين مقانى.

6- محمد بن ابى نحاس.

7- عبدالحميد سنهورى.

8- محمد بن عبدالقادر شافعى.

در بيابان گر به شوق كعبه خواهى زد قدم

سرزنشها گر كند خار مغيلان غم مخور

شهيد در تاريخ 17 شوال 943 ق. مصر را همراه با دو شاگردش به قصد مكه و زيارت خانه خدا ترك گفت. او روزها به عشق كعبه دلها، خانه خدا، در بيابانهاى داغ و سوزان مصر و حجاز راه پيمود و از ميان سنگها و خارها گذشت تا به سرزمين وحى رسيد و در آن سال توفيق يافت در مراسم حج و عمره شركت كند و خانه خدا را كه سخت در اشتياق آن بود براى نخستين بار زيارت نمايد.

شهيد پس از انجام مراسم حج و زيارت خانه خدا سر از پاى نشناخته، رهسپار كوى دوست و حرم محبوبش پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در مدينه منوره گرديد و پس از زيارت قبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به زيارت ائمه بقيع عليهم السلام رفت و آنگاه خرسند و شاكر از آن همه توفيق علمى و معنوى كه نصيب وى گشته بود به وطن بازگشت.

## بازگشت

شهيد ثانى پس از سفرهاى علمى و زيارتى خود به شهرهاى دمشق، قاهره و مكه و مدينه كه دو سال به طول انجاميد، سرانجام در سال 944 ق به زادگاه خود «جبع» بازگشت.

بازگشتى كه كوله بارى از دانش و تجربه و معلومات و خرمنى از نور را به همراه داشت و شهيد اين همه را به مدد توفيقات الهى و تلاشهاى خستگى ناپذير خويش كسب كرده و براى هموطنان خود به ارمغان آورده بود. در اين تاريخ آوازه دانش و مقام بلند شهيد ثانى در بيشتر سرزمينهاى اسلامى پيچيده بود و مردم جبل عامل مشتاق ديدار با او بودند، بويژه مردم «جبع» كه براى ورود او لحظه شمارى كرده، بى صبرانه در انتظار مقدم فقيه و پيشواى بزرگ و هموطن خود بودند و در آن روز استقبال باشكوهى از وى به عمل آوردند.

«ابن عودى» شاگرد دانشمند شهيد مى نويسد: «بازگشت شهيد ثانى به وطن مانند باران رحمتى بود كه از آسمان نازل شده باشد. او با آمدن خود دلهاى مرده از جهل را با دانش وسيعى كه اندوخته بود، زنده كرد. صاحبان علم و فضل دور او را گرفته، دانشمندان آن ديار همچون تشنگانى كه بر سرچشمه پاك و زلالى رسيده باشند به سوى او هجوم آوردند تا جان و روح خويش را از سرچشمه پاك و زلال دانش گواراى وى سيراب سازند. گويى درهاى دانش پيش از آمدن شهيد بسته بود و با آمدن او اين درها گشوده گشت و بازار كساد دانش از نو رونق گرفت و فعاليت و جنب و جوش ‍ خويش را باز يافت.

فروغ دانش و معنويت او همه جا را روشن ساخت و زنگار جهل و نادانى و بى خبرى را از دلها زدود. » (498)

## شاگردان

شهيد همان طور كه استادان زيادى داشته و از آنان بهره هاى فراوانى برده است شاگردان فراوانى نيز تربيت كرده و از آنچه خود در طول ساليان دراز و با سختيهاى فراوان آموخته، به ديگران نيز انتقال داده و كسان زيادى را از سرچشمه زلال دانش خويش سيراب ساخته است، تنى چند از معروف ترين شاگردان دانشمند و دست پروردگان وى بدين قرارند:

1- سيد نورالدين على عاملى جبعى (پدر صاحب مدارك كه داماد شهيد بوده است.)

2- سيدعلى حسينى عاملى جزينى (مشهور به صائغ)

3- شيخ حسين بن عبدالصمد حارثى عاملى.

4- محمد بن حسين ملقب به حر عاملى مشغرى (جد پدرى صاحب وسائل الشيعه).

5- بهاالدين محمد بن على عودى جزينى (معروف به ابن عودى).

## جلوه هاى معنوى و اخلاقى

از سخنانى كه دانشمندان بزرگ اسلامى در ستايش از مقام معنوى و اخلاقى «شهيد ثانى » گفته و وى را ستوده اند به خوبى مقام و مرتبه والا و شخصيت عظيم علمى، اخلاقى و معنوى او معلوم مى گردد و زندگينامه و تاريخ روشن و سراسر افتخار شهيد نيز خود گواهى صادق بر اين مطلب است.

«شهيد ثانى» در اخلاق اسلامى، زهد و تقوا، طهارت و تعالى روح، دانش ‍ و حكمت و اخلاص و پاكى نيت به درجه اى رسيده بود كه به گفته بعضى از بزرگان تا مرز عصمت پيش رفته بود. (499)

آن يگانه عصر فردى بسيار فروتن، خوش اخلاق و خوش برخورد بود. به گونه اى كه ديگران در همان ديدار و برخورد نخست شيفته اخلاق پيامبر گونه او مى شدند و مهر و محبت او در دلهاى پاك و با صفا جاى مى گرفت.

«شهيد» در مجلس و جمع ياران، همانند پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بود. بى توجه به اينكه موضعى خاص را در جمع دوستان و ديگران به خود اختصاص دهد بالا و پايين مجلس براى او يكسان بود.

وى كارهاى شخصى و بسيارى از امور مربوط به اداره منزل را خود انجام مى داد و در اين قبيل كارها دوست نمى داشت ديگرى او را يارى دهد و بار او را بر دوش كشد.

حتى براى تهيه سوخت منزل، به صحرا و جنگل مى رفت و هيزم و بوته هايى را جمع آورى كرده، بر استرى مى نهاد و به خانه مى برد. و اين در زمانى بود كه آن شهيد بزرگوار در اوج شهرت علمى و موقعيت اجتماعى قرار داشت و از جايگاه و محبوبيت اجتماعى ويژه اى برخوردار بود.

## تاليفات

شهيد ثانى نويسنده اى زبردست و بسيار پر كار بود و با اطلاعات علمى وسيعى كه در علوم مختلف بويژه در فقه داشت توانست در مدت عمر كوتاه خود (55 سال) آثار علمى و بسيار ارزنده اى را در موضوعات مختلف به جامعه و فرهنگ اسلامى عرضه بدارد و بر ميراث پر بار اسلامى بيفزايد. شهيد بيش از هفتاد كتاب و رساله در موضوعات گوناگون نوشته است كه دو كتاب «شرح لمعه» و «مسالك» وى در فقه، و «منيه المريد» در اخلاق و تعليم و تربيت از جمله مهمترين آنهاست.

كتابهاى ذيل نيز از جمله آثار معروف وى مى باشد:

اسرار الصلوه، البدايه فى الدرايه، البدايه فى سبيل الهدايه، تمهيد القواعد الاصوليه و العربيه، حاشيه ارشاد، حاشيه تمهيد القواعد، حاشيه القواعد، حاشيه مختصر النافع، رساله فى صلاه الجمعه، روض الجنان فى شرح ارشاد الاذهان، كشف الريبه عن احكام الغيبه، مسالك الافهام فى شرح شرايع الاسلام و دهها اثر ديگر. (500)

## غروب آفتاب

شهادت شهيد ثانى بنابر آنچه محدث بزرگ اسلامى شيخ حر عاملى در كتاب خود «آمل الامل» آورده بدين صورت بوده است كه: روزى دو نفر براى قضاوت و حل موضوعى كه با هم اختلاف داشتند نزد شهيد مى روند و شهيد ثانى - عليه الرحمه - هم نظر خود يعنى حكم شرعى و فقهى آن را بيان مى نمايد. روشن است كه به قول معروف هيچ وقت دو نفر كه به نزد قاضى رفته اند هر دو راضى بر نمى گردند. بالاخره يكى حاكم و ديگرى محكوم مى گردد. در اينجا فردى كه قضاوت و حكم شهيد عليه وى تمام شده بود با ناراحتى زياد به سراغ قاضى شهر «صيدا» مى رود كه فردى بسيار متعصب و سياه دل و از قاضيان دربارى به نام «معروف» بود. او در آنجا از شهيد ثانى و نحوه قضاوت وى شكايت مى كند. قاضى معروف هم مامورى را براى دستگيرى شهيد به «جبع» مى فرستد اما او موفق به دستگيرى شهيد نمى شود. از اين سبب نامه اى به سلطان روم (عثمانى) مى نويسد و در آن نامه يادآور مى شود كه در اينجا مردى شيعى مذهب پيدا شده و از مرام و مكتب تشيع تبليغ مى كند و مردم را گمراه مى كند! سلطان سليم هم مامورى را براى جلب و دستگيرى شهيد به زادگاه او «جبع» مى فرستد و از وى مى خواهد تا شهيد ثانى را زنده نزد وى ببرد. شهيد ثانى پس از اطلاع از اين موضوع صلاح مى بيند مدتى از «جبع» دور شود و مخفيانه زندگى كند.

بنابراين به طور ناشناس به سوى مكه حركت مى كند اما ماموران در بين راه به وى دست مى يابند و او را دستگير مى كنند و از وى مى خواهند تا همراه آنها به اسلامبول (مركز حكومت عثمانى) برود. شهيد ثانى از ماموران درخواست مى كند اجازه بدهند وى سفر ناتمام خود را به پايان برده، براى آخرين بار كعبه دلها و قبله آمال، خانه خدا را زيارت كند و حجه الوداع خويش را به جاى آورد آنگاه همراه آنان به هر كجا مى گويند برود. ماموران درخواست وى را پذيرفته، شهيد، خانه خدا را زيارت مى كند و بعد به سوى اسلامبول حركت مى كنند.

وقتى به دهكده اى به نام «بايزيد» در نزديكى قسطنطنيه (اسلامبول) مى رسند. در بين راه پيش از آنكه وارد شهر شوند مردى به آنان برخورد مى كند و گويا با مامور دستگيرى شهيد سابقه آشنايى داشته است. او با مامور درباره شهيد گفتگو مى كند كه كيست و چه كاره است و او را به كجا مى برد. آن مامور هم ماجرا را براى وى بيان مى كند. آن فرد شيطان صفت و ديو سيرت در گوش مامور زمزمه مى كند كه اگر شهيد ثانى را زنده به درگاه سلطان ببرد به موجب كوتاهى و سهل انگارى كه نسبت به دستور سلطان داشته است (اجازه دادن به شهيد براى زيارت خانه خدا) مواخذه مى گردد. افزون بر اين او در آنجا (اسلامبول) دوستان و يارانى دارد كه ممكن است در بين راه يا هنگام ورود به شهر وى را شناخته، او را از چنگ وى آزاد كنند، و تازه جان خود مامور نيز در معرض خطر قرار مى گيرد. بنابراين بهتر است او را همانجا كشته، سر وى را نزد سلطان ببرد. آن مامور سنگدل و سياه دل نيز تسليم سخنان شيطانى آن فرد مى شود و همانجا در كنار دريا آن فقيه بزرگ و عالم ربانى و مرد خدا را به شهادت مى رساند و دست ناپاك خود را به خون يكى از بهترين و پاك ترين فرزندان اسلام و قرآن آلوده مى سازد.

سپس سر مبارك شهيد را از تن جدا كرده، در ظرفى نهاده، روانه درگاه سلطان سليم مى گردد و پيكر پاك و مطهر شهيد را همانجا روى خاك در ساحل دريا رها مى نمايد.

گفته شده در آن شب گروهى از تركمنها كه در آن نواحى بودند، مى بينند انوارى از آسمان پايين مى آيد و بالا مى رود! پس از جستجو به پيكر بى سر و غرقه به خون شهيد ثانى بر مى خورند و بدون اينكه آن را بشناسند و هويت او را تشخيص دهند، آن بدن پاك را همانجا به خاك سپرده، گنبد كوچكى نيز بر مزار او مى سازند. آن مامور و قاتل جنايتكار نيز وقتى به دربار عثمانى مى رسد به جاى پاداش به سبب تخلف از دستور سلطان سليم كه به وى سفارش كرده بود شهيد را زنده نزد وى بياورد، بى درنگ به سزاى جنايت بزرگ خود رسيده، اعدام مى گردد. (501)

# مقدس اردبيلى متوفاى 993 ق.

تنديس پارسايى

سيد سجاد موسوى

## تولد و تحصيل

در قرن دهم هجرى قمرى در شهر اردبيل كودكى سعادتمند پا به عرصه وجود گذاشت. او بعد از رشد و شكوفايى و طى مراحل علمى و كسب كمالات معنوى و عرفانى به مرتبه اى از دانش و معرفت و زهد و تقوا رسيد كه پس از چهار قرن هنوز الگوى عالمان و پرهيزكاران است.

نامش احمد و فرزند محمد و از خانواده اى دوستدار اهل بيت عليه‌السلام بود. پس از رشد و گذراندن تحصيلات و كسب كمالات معنوى به نجف اشرف مهاجرت كرد و در جوار مرقد مطهر مولاى متقيان امام على عليه‌السلام به كسب علم و فضيلت پرداخت.

وى علوم نقلى و فقه را از محضر سيد على صائغ و ديگر استادان حوزه نجف فرا گرفت. سيد على صائغ از آن جمله شاگردان برجسته شهيد ثانى بود كه استاد به وى علاقه فراوان داشت. (502)

وى همواره در جستجوى دانش بود و در طول عمر پربركت خود از هيچ كوششى براى آموختن غفلت نمى كرد. هر جا كه از وجود دانشمند و عالمى نشانى مى يافت به خدمتش مى شتافت و از علم و معرفت وى بهره مى گرفت. به همين دليل زمانى نيز براى استفاده از محضر فيلسوف و عالم وارسته جمال الدين محمود (از شاگردان فيلسوف نامى جمال الدين اسد دوانى) به شيراز مهاجرت كرد و مدتى نزد وى به تحصيل علوم عقلى مشغول گرديد. او علم و عمل را وجهه همت خويش ساخت و در زهد و تقوا به درجه اى رسيد كه به «مقدس» شهرت يافت و در تحقيق و ژرف نگرى علمى به اندازه اى تبحر داشت كه به «محقق» معروف شد.

## در گفتار بزرگان

وى از آن جمله عالمانى است كه مورد تجليل فراوان علما و فقها قرار گرفته است. سيد مصطفى تفرشى از معاصران محقق اردبيلى مى نويسد: «امرش ‍ در جلالت و اطمينان و امانت مشهورتر از آن است كه ذكر شود و بالاتر از آن است كه عبارتى بتواند آن را وصف كند. او متكلمى فقيه و عظيم الشان و جليل القدر و بلند منزلت و باورع ترين شخص زمانش و عابدترين و با تقواترين آنها بود. » (503)

شيخ حر عاملى كه خود از چهره ها و بزرگان دين و دانش است مى نويسد: «احمد بن محمد اردبيلى عالمى فاضل، محققى عابد، مورد اطمينان و پارسا، عظيم الشان و جليل القدر و معاصر شيخ بهايى بود» (504)

علامه بزرگوار مجلسى مى نويسد: «محقق اردبيلى در قداست نفس و تقوا و زهد و فضل به مقام نهايى رسيد و در ميان عالمان متقدم و متاخر شخصيت بزرگى چون او را سراغ ندارم... كتب او داراى بالاترين مراتب دقت نظر و تحقيق است. » (505)

محدث بزرگوار حاج شيخ عباس قمى مى نويسد: «شيخ اجل عالم ربانى فقيه محقق صمدانى معروف به محقق اردبيلى... در مراتب علم و فضل و عبادت و زهد و كرامت و وثاقت و تقوا و ورع و جلالت به درجه اى رسيد كه توصيف نشود و در قدس و تقوا به مرتبه اى رسيد كه به او مثل زده شود و به راستى اشعه انوار جمال و پرتو حسن آن عالم مفضال چنان تجلى كرده بر هيچ ديده پوشيده نيست. » (506)

## مقدس اردبيلى و دربار صفوى

شاهان صفوى بنا به دلايل مختلف دينى و سياسى و مصالح حكومتى ضمن احترام و تقديس علماى دين از آنها در امور مختلف نظرخواهى مى كردند. اگر چه اين احترامها و تقديسها بيشتر براى حفظ موقعيت خويش ‍ و به منظور برخوردارى از حمايت و پشتيبانى جامعه شيعى بود كه سر در فرمان عالمان و فقيهان داشتند. از آن سو علما نيز از اين موقعيت براى گسترش و نفوذ مكتب تشيع استفاده فراوان بردند و به واقع ارتباط آنان با پادشاهان صفوى نقشى انكارناپذير در گسترش و نفوذ تشيع داشت به طورى كه تشيع در اين زمان از انزوا خارج شد و با رسميت مذهب تشيع نشر و تبليغ انديشه هاى شيعى رواج فراوان يافت. و دانشمندان و بزرگانى چون محقق ثانى، شيخ بهايى و علامه بزرگوار مجلسى با جهت دادن سياستهاى دربار صفوى به سمت ترويج و تبليغ تشيع خدمات بى نظيرى را براى اسلام و تشيع به انجام رساندند به طورى كه اين دوران يكى از دورانهاى اوج گيرى انديشه هاى شيعى است.

مقدس اردبيلى نيز از جمله عالمانى است كه در پرتو رابطه با دربار صفوى در گسترش تشيع و حل مشكلات شيعيان تلاشهاى فراوانى را به ثمر نشاند. هر چند كه او به درخواست شاه عباس صفوى براى ترك نجف و مهاجرت به ايران پاسخ منفى داد. براى مصالح تشيع و شيعيان همواره به دربار صفوى تذكراتى مى داد. تاريخ برخى از آن وقايع را نقل كرده است. (507) از جمله نوشته اند: زمانى يكى از كارگزاران دربار صفوى مورد غضب شاه عباس قرار گرفت و به مقدس اردبيلى پناه برد و او نامه اى به وى داد تا شاه از تقصير او بگذرد. نامه مقدس اردبيلى به شاه عباس چنين بود:

«بانى ملك عاريت، عباس! بدان كه چه اين مرد اول ظالم بود اكنون مظلوم مى نمايد چنانچه از تقصير او بگذرى شايد كه حق - سبحانه و تعالى - از پاره اى از تقصيرات تو بگذرد. بنده شاه ولايت: احمد اردبيلى»

اين از شگفت نامه هايى است كه در آن هيچ توصيف و تعريفى از شاه نشده و مقدس اردبيلى در آن خود را از پيروان و غلامان امام على عليه‌السلام معرفى كرده است و نه از چاكران و غلامان شاه.

شاه عباس بدون تاخير فرمان مقدس اردبيلى را اجرا كرد و پاسخى بدين گونه نوشت:

«به عرض مى رساند عباس خدماتى كه فرموده بوديد به جان منت داشته، به تقديم رسانيد كه اين محب را از دعاى خير فراموش نكنيد. كتبه كلب آستانه على: عباس » (508)

## احياگر حوزه نجف

سالها تحصيل و تحقيق در پرتو زهد و تقوا، از مقدس اردبيلى فقيه و عالمى كم نظير ساخته بود و طولى نكشيد كه رياست و زعامت شيعه و حوزه علميه نجف را عهده دار شد. هنگامى كه مقدس اردبيلى پا به عرصه فعاليتهاى علمى و تبليغى گذاشت نجف بسيار خاموش و بى تحرك بود و دانش پژوهان اندكى در آنجا مشغول تحصيل بودند و حوزه آن از شكوه دوران شيخ طوسى بى بهره بود در اين زمان احياگرى سراسر پاكى و فضيلت قيام كرد و با زهد خود به مقابله با كمبودها با تقوا و صبر خود به رفع كاستى ها برخاست و با معنويت خويش به حوزه نجف روح و صفا بخشيد و نجف را ميعادگاه طلاب دانش پژوه ساخت و جويندگان دانش را به آنجا جلب كرد. آيت الله سيد حسن صدر در اين باره مى نويسد: «در زمان مقدس اردبيلى دوباره كوچ علمى به نجف آغاز شد. حوزه تقويت يافت و مردم از اطراف ديگر شهرها و بلاد به آنجا روى آوردند و آن شهر به صورت بزرگترين مركز علمى در آمد. » (509)

## بر مسند تدريس

محقق اردبيلى در مدت عمر گرانمايه خود خدمات ارزنده اى براى عالم تشيع انجام داد. وى پس از كسب علوم عالى بر كرسى تدريس نشست و با كمال دقت و حوصله مسائل و مباحث علمى را به شاگردان خويش تعليم داد. او همان گونه كه نفس خويش را تهذيب كرده بود معتقد به تهذيب زوايد و اضافات كتابهاى درسى حوزه بود و از تدريس و تعليم مطالبى كه فايده اى بر آن مترتب نبود پرهيز مى كرد. او با نفس قدسى خود كسانى را براى جامعه بزرگ تشيع تربيت كرد كه هر يك چهره اى برجسته در علم و اجتهاد شدند و منشا آثار ارزنده اى براى عالم اسلام گرديدند. شاگردان برجسته وى را چنين برشمرده اند:

1. شيخ حسن (متوفى 1011 ق.) فرزند شهيد ثانى (مولف كتابهاى معالم الاصول و المنتقى)

2. سيد محمد (متوفى 1009) نوه دخترى شهيد ثانى، معروف به صاحب مدارك

3. مير فيض الله تفرشى

4. عنايت الله كوهپايه اى، ترتيب دهنده برخى از كتابهاى رجالى

5. ملا عبدالله شوشترى (متوفى 1012)

## تاليفات

فقيه بزرگوار محقق اردبيلى علاوه بر تدريس، كتابهاى پرارجى نيز در موضاعات كلام، فقه، اصول، سيره اهل بيت عليه‌السلام و عقايد تاليف كرد كه برخى از آنها اثرى در دست نيست. فهرست قسمتى از اين آثار عبارت اند از:

1. استيناس المعنويه (در علم كلام)

2. بحر المناقب

3. حاشيه بر شرح تجريد

4. حديقه الشيعه

5. رساله خراجيه

6. زبدة البيان فى آيات الاحكام

7. مقاله فى الامر بالشى (در علم اصول)

8. مناسك حج (فارسى)

9. مجمع الفايده و البرهان فى شرح ارشاد الاذهان

اين كتاب يكى از مشهورترين و عميق ترين دايرة المعارفهاى فقه استدلالى و يكى از مصادر و منابع گران سنگ فقه جعفرى است. كه همواره مورد توجه مجتهدان بوده است. محقق اين كتاب را به مثابه شرحى بر كتاب ارشاد علامه حلى نوشته ولى خود كتابى بسيار مفصل و عميق است كه با دقت و كنكاشى عظيم به تحليل و بررسى مباحث فقهى پرداخته است.

## سيره مقدس

مقدس اردبيلى بسيار متواضع بود و در مقابل شاگردانش خود را فوق العاده كوچك مى شمرد و آنان را مورد تكريم و احترام فراوان قرار مى داد. گويند در هنگامى كه شيخ حسن از تحصيل فراغت يافت و قصد داشت به لبنان باز گردد از استاد خويش تقاضاى نصيحت و موعظه كرد و مقدس اردبيلى احاديثى را گردآورى كرده، در ورقه اى نوشت و به ايشان داد و در پايان آن نوشت اين جملات را اضافه كرد:

«كتبه العبد احمد لمولاه امتثالا لامره و رجأ لنذكره» (510)

اين مطلب را بنده خدا احمد براى مولاى خود نوشته است تا فرمان ايشان را به جاى آورد و به اميد اينكه موجب پندآموزى وى باشد.

اخلاص در كار تعليم و تدريس نيز از خصلتهاى بارز مقدس اردبيلى بوده است. ملا عبدالله شوشترى از شاگردان مقدس اردبيلى در مجلسى مساله اى را از استاد خويش پرسيد. مقدس سوال او را پاسخ گفت. اما شاگرد به اين پاسخ قانع نشد و بحث ادامه يافت. ناگهان مقدس سكوت كرد و پس از لحظه اى فرمود: اين بحث بماند براى بعد، بايد به كتاب مراجعه كنم! سپس از مجلس برخاست و به شاگرد فرمود تا همراه او به جايى ديگر بروند. پس از خروج از آن مجلس محقق اردبيلى پاسخى بسيار دقيق و عميق بيان كرد به طورى كه شاگرد قانع شد و شبهه اى برايش باقى نماند. شاگرد پرسيد: آقا، چرا پاسخى به اين نيكويى مى دانستيد و در همان مجلس بيان نفرموديد؟

محقق فرمود: آنجا چون در مجلس و در حضور جمعى از مردم بوديم احتمال داشت كه قصدمان جدل و فخرفروشى و اظهار فضل بر يكديگر باشد ولى اينجا اين شبهه نيست زيرا تنها خداى متعال ناظر بحث و گفتگوى ماست. (511)

كمك به محرومان نيز از خصوصيات پسنديده مقدس اردبيلى بوده است. نقل است در يكى از سالها قحطى و گرانى به اوج خود رسيده بود و فقر و گرسنگى بيداد مى كرد محقق اردبيلى اندك آذوقه اى داشت كه فقط كفاف قوت خانواده اش را مى كرد. اما او راضى نشد كه خانواده اش غذا داشته باشند در حالى كه افراد زيادى در جامعه محتاج و گرفتارند. از اين رو آن طعام را بين بيچارگان تقسيم كرد. همسرش از اين عمل او برآشفت و گفت:

در چنين سال قحطى آنچه طعام داشتيم به فقرا كمك كردى، اكنون بايد فرزندان من دست گدايى به سوى ديگران دراز كنند؟

محقق پاسخى نداد و از منزل خارج شده، راه مسجد كوفه را در پيش گرفت. او تصميم گرفته بود چند روزى را در مسجد اعتكاف كرده، به عبادت و راز و نياز بپردازد. در دومين روز حضور او در مسجد مرد عربى مقدارى گندم و آرد بر چهارپايى بار كرده، به خانه محقق اردبيلى برد و به همسرش تحويل داد و گفت:

صاحبخانه در مسجد اعتكاف كرده و اين گندم و آرد را براى شما فرستاده است. چند روزى گذشت تا اينكه مقدس اردبيلى به خانه بازگشت. همسرش به او گفت:

آرد و گندمى كه فرستاده بوديد خيلى مرغوب بود.

محقق، بى خبر از همه جا، وقتى اين سخن را شنيد دريافت كه اين فضل و رحمتى از طرف خدا بوده است و خداوند را بر اين بنده نوازى ستايش ‍ كرد. (512)

## در وادى كرامات

از زندگى اين فقيه عابد و عارف كامل كراماتى نقل شده است. در ذيل به دو نمونه آن اشاره مى كنيم:

فردى از اهل تفرش به نام ميرغلام (مير فيض الله) كه يكى از شاگردان و نزديكان مقدس اردبيلى و فردى دانشمند و پارسا بود، مى گويد:

من در مدرسه اى كه حجره هاى آن در صحن مطهر اميرالمومنين على عليه‌السلام قرار داشت، سكونت كرده به فرا گرفتن علم اشتغال داشتيم. در يكى از شبهاى تاريك پس از آنكه از مطالعه فارغ شدم از حجره بيرون آمدم و به اطراف نگاه مى كردم كه ناگهان ديدم مردى با سرعت به طرف قبه مبارك مى رود. با خود گفتم شايد اين مرد دزدى است كه مى خواهد به حرم دستبرد بزند و قنديلهاى حرم مطهر را به يغما ببرد! به ناچار به طورى كه او متوجه نشود. تعقيبش كردم ديدم به طرف در حرم مبارك رفت و اندكى توقف كرد. بلافاصله قفل در گشوده شد و بر زمين افتاد و در باز شد و او وارد گرديد و بعد در دوم و سوم نيز به همان صورت باز شد. ديدم آن مرد به كنار مرقد مطهر مشرف شده، سلام عرض كرد و از جانب قبر مطهر پاسخ داده شد. من صدايش را شناختم و متوجه شدم با امام عليه‌السلام درباره يكى از مسائل علمى گفتگو مى كند. سپس از حرم خارج و به جانب مسجد كوفه رهسپار شد. من هم پشت سر او به طورى كه متوجه من نبود حركت كردم (تا از اسرار او سر در بياورم) وقتى به مسجد رسيد به محراب مسجد نزديك شد و باز شنيدم كه با بزرگى درباره همان مساله علمى گفتگو مى كند. پس از آنكه پاسخ خود را شنيد از آنجا بيرون آمد. من هم در تعقيب او حركت كردم. وقتى به دروازه شهر رسيد، هوا روشن شده بود. پيش از آنكه از دروازه خارج شود با صداى بلند او را مورد خطاب قرار داده، گفتم: اى مولاى ما، من از آغاز تا انجام كار همراه شما بودم، اينك بفرماييد آن دو بزرگ كه با آنها درباره مسائل علمى صحبت مى كرديد چه كسانى بودند؟ مقدس وقتى اين درخواست را شنيد، پس از آنكه تعهدات لازم را گرفت كه تا موقع حياتش به كسى اطلاع ندهم، فرمود: اى فرزند من! بسيارى از اوقات مسائل مختلفى براى من گنگ و مبهم مى ماند، پس در هنگام شب به مرقد مطهر اميرالمومنين عليه‌السلام مى روم و مساله را براى حضرت مطرح و جوابش را دريافت مى كنم. امشب نيز بر طبق معمول به حضور انور شرفياب شدم و حضرت مرا به صاحب الزمان عليه‌السلام حواله كرد و فرمود: فرزندم مهدى (عج) در مسجد كوفه است، به حضورش برس و پاسخ مسائل خود را از آن حضرت استدعا كن آن مردى كه در مسجد كوفه ديدى حضرت مهدى (عج) بود. (513)

وى شبى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله را در خواب ديد كه حضرت موسى عليه‌السلام در خدمت آن بزرگوار نشسته است و مقدس نيز در آنجا حضور دارد. پس حضرت موسى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله سوال كرد: اين مرد كيست؟ پيامبر فرمود: از خودش سوال كن. حضرت موسى عليه‌السلام از مقدس پرسيد: تو كيستى؟ مقدس جواب داد: من احمد پسر محمد از اهل اردبيل هستم و در فلان كوچه، فلان خانه منزل من است. حضرت موسى عليه‌السلام تعجب كرد و گفت: من از اسم تو سوال كردم اين همه تفصيل براى چه بود؟ مقدس در جواب گفت: خداوند عالم وقتى از تو سوال كرد كه اين چيست كه در دست تو است، تو چرا آن قدر در پاسخ تفضيل دادى (514)! حضرت موسى عليه‌السلام به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت: راست گفتى كه علماى امت من همانند انبياى بنى اسرائيل مى باشند. (515)

## رحلت

سرانجام ماه رجب سال 993 ق. فرا رسيد. در اين سال آفتاب فقاهت كه از شهر اردبيل درخشيدن آغاز كرده و در سراسر جهان تشيع پرتوافشانى نموده بود پس از عمرى تلاش و كوشش خستگى ناپذير در راه دين و شريعت جاودانى اسلام در نجف اشرف غروب كرد، هر چند اين غروب جسم او بود و روح مقدسش با آثار ارزشمندش همچنان پرتو افشان اسلام و تشيع است. پيكر مطهر مقدس اردبيلى را شيعيان و دوستانش در حرم مطهر مولاى متقيان حضرت على عليه‌السلام به خاك سپردند تا همان گونه كه در دنيا عاشق اهل بيت عليه‌السلام بود در آخرت نيز همنشين آنها باشد.

# قاضى نور الله شوشترى متوفاى 1019 ق

آفتاب استدلال

حسن ابراهيم زاده

## سلسله نور

قاضى نور الله شوشترى كه نسبتش به واسطه سلسله نورانى سادات مرعشى به امام زين العابدين عليه‌السلام مى رسد «فرزند شريف الدين بن ضيأ الدين نور الله بن محمد شاه، بن مبارز الدين بن الحسين جمال الدين بن نجم الدين ابى على محمود... است. » (516)

اجداد قاضى نور الله به نجم الدين محمود حسينى مرعشى آملى كه از آمل به شوشتر هجرت كرد باز مى گردد.

قاضى نورالله در «مجالس المومنين» پيرامون زمينه علنى شدن تشيع در اين ديار را با حضور اين سيد جليل القدر چنين مى آورد:

«... تحقيق عقيده اهل خوزستان بر وجهى كه از ديگر كتب به نظر قاصر رسيده آن است كه در زمان امويه و عباسيه اكثر اهل خوزستان معتزلى بوده اند و در اوائل ماه ثامنه (قرن هشتم) سيد اجل امير نجم الدين محمود الحسينى المرعشى الاملى از دارالمومنين آمل به شوشتر آمد و دختر سيد عزالدوله را كه نقيب سادات حسنى آن ديار بود در حباله نكاح خود در آورده و در آنجا اقامت فرمود و مردم آن ديار را هدايت و ارشاد فرمود. جمعى كه دلهاى ايشان مستعد هدايت بود مستبصر گرديدند و... » (517)

قاضى نورالله همواره به پيوند خود با اين سلسله نورانى افتخار مى كرد و در لابلاى آثارش آن را به ظهور مى رساند. او در شعرى با افتخار به اسلاف و اجداد پاكش گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شكر خدا كه نور الهى است رهبرم |  | وز نار شوق اوست فروزنده گوهرم |
| اندر حسب خلاصه معنى و صورتم |  | و اندر نسب سلاله زهرا و حيدرم |
| داراى دهر، سبط رسولم پدر بود |  | بانوى شهر دختر كسرى است مادرم |
| هان اى فلك چواين پدرانم يكى بيار |  | ياسر به بندگى نه ويا آزاد زى برم (518) |

## با مجالس تا شوشتر

«مجالس المومنين» حاوى موضوعاتى در جغرافياى اماكن شيعى است همان گونه كه در تاريخ رادمردان مذهب بر حق اماميه به شمار مى رود. قاضى در اين كتاب شهرهاى آسمانى چون دارالسلام و قطعه هايى از آسمان جدا شده و بر زمين فرو افتاده را چون زادگاهش شوشتر با نثرى زيبا به تصوير مى كشد. او درباره زادگاهش مى نويسد:

«بدان كه دارالمومنين شوشتر بلده اى است دلگشا چون نام خود را حسن و خوبى نام خطه اى است منتخب از رياض دارالسلام از هفت اقليم ربع مسكون چون فصل بهار به لطف مزاج و اعتدال طبع امتياز دارد و هواى بهارش پر لطافت باد هر دمى صد جلوه گرى و ناز دارد و... »

قاضى نور الله در اين شهر كه از آن به دارالمومنين ياد مى كند و در خاندانى نورانى (519) كه از آن به بهترين نسب نام مى برد در «تاريخ 956 هجرى قمرى از دامان مادرى مومنه بنام فاطمه كه از همين خاندان جليل و بزرگ سادات مرعشى به شمار مى رفت چشم به جهان گشود. » (520)

پدرش سيد شريف الدين از علماى بزرگ و متحبر در علوم نقلى و عقلى عصر خود و از شاگردان شيخ فقيه سيد شريف داراى تاليف در زمينه هاى گوناگونى است كه از جمله مى توان كتب ذيل را نام برد:

رساله حفظ الصحه فى الطب، رساله فى اثبات الواجب تعالى، رساله فى شرح الخطبه الشقشقيه، رساله فى الانشأآت و المكاتيب، رساله فى علم البحث و المناظره و تعليقه على شرح التجريد» (521)

قاضى نور الله دروس آغازينى كه هر طالب علم براى رسيدن به مراتب عالى (522) بدان نياز دارد، نزد پدر فرا گرفت و از آنجا كه قاضى در آينده نه چندان دور در مباحثه و مناظره و نقد و رد مباحث معاندان و همچنين شوق شهادت گوى را از ديگر هم عصران خود ربود، گويى دو رباعى پدر در خصوص اين دو مسير، سنگ پايه اين دو راه را بنا نهاد.

وى كتب اربعه، كتب، فقه، اصول، كلام و رياضيات را نزد پدر آموخت سپس در سال 979 ق. راهى مشهد مقدس شد.

## به سوى مشهد

قاضى نورالله در مشهد مقدس در درس علامه محقق مولا عبدالواحد شوشترى حاضر شد و بيشترين بهره علمى خويش را در زمينه هاى فقه، اصول، كلام و حديث و تفسير از او كسب نمود او از محضر مولا محمد اديب قارى تسترى، ادبيات عرب و تجويد قرآن كريم را فرا گرفت و در ادامه تحصيل از بزرگانى اجازه روايت كسب كرد. از آن ميان مى توان به مولا عبدالرشيد شوشترى فرزند خواجه نورالدين طبيب (مولف كتاب «مجالس ‍ الاماميه» در اعتقادات) و همچنين مولا عبدالوحيد تسترى اشاره كرد. (523)

## هجرت

قاضى در سال 993 ق. روانه هند گشت و به قصد شهر «آگره» از شهرها و روستاهاى ديگر گذشت. زمانى كه او به ديار هند گام نهاد هندوستان آرام ترين روزگار خود را در تاريخ سپرى مى كرد و شايد اين آرامش به روحيه اكبر شاه باز مى گشت كه در آن زمان بر آن سرزمين حكمرانى مى كرد. «اكبر شاه نوه بابر از نسل تيمور پسر همايون شاه در چهارده سالگى به سلطنت رسيد و لياقت و درايت بيكرانى از خود نشان داد و ممالك گجرات، بنگاله و كشمير و سند را به تصرف خود در آورد و سلطنتى بزرگ تشكيل داد و شهرها و آباديهاى بى شمارى را بنيان نهاد (524) اكبر شاه گذشته از اينكه علاقه زيادى به عمران و آبادى داشت و عنايت خاصى به مسائل فلسفى داشت اما عقيده چندان محكمى نسبت به دين خاصى نداشت. (525) همين نگرش اكبر شاه به دين موجب گشته بود كه اكبر شاه به فكر ارائه دينى مشترك از كل اديان افتاده و سپس هندوستان محل زندگى ملحدين گردد. قاضى نور الله شوشترى به هنگام ورود به آگره، نزد ابوالفتح مسيح الدين گيلانى طبيب حاذق ايرانى و شاعر بزرگ رفت. مسيح الدين گيلانى بعد از فراگيرى علوم و فنون در سال 983 وارد هندوستان شد و به خاطر قابليت و استعداد خويش در زمره مقربان اكبر شاه در آمد. » (526)

## تجسم عدالت

بيان روآورى قاضى به پذيرش دستگاه قضا و نحوه عدالت گسترى او از زبان يكى از علماى اهل سنت هم عصر وى نمايانگر عظمت او در چشم همگان حتى معاندان است.

عبدالقادر بدوانى در «منتخب التواريخ» مى نويسد:

«اگر چه شيعى مذهب است، اما بسيار به صفت نصفت و عدالت و نيك نفسى و حيا و تقوا و عفاف و اوصاف اشراف موصوف است و به علم و حلم و جودت فهم و حدت طبع و صفاى قريحه و ذكأ مشهور است. صاحب تصانيف لايقه است. توقيعى بر تفسير مهمل؟! شيخ فيضى نوشته كه از خير تعريف و تصنيف بيرون است و طبع نظمى دارد و اشعار دلنشين مى گويد.

به وسيله حكيم ابوالفتح به ملازمت پادشاهى پيوست و زمانى كه موكب منصور به لاهور رسيد و شيخ معين قاضى لاهور را در وقت ملازمت از ضعف پيرى و فتور در قوا، سقطه در دربار واقع شد، رحم بر ضعف او آورده، فرمودند كه شيخ از كار مانده، بنابراين قاضى نورالله به آن عهده منصوب و منسوب گرديد و الحق مفتيان ماجن و محتسبان حيال محتال لاهور را كه به معلم الملكوت سبق مى دهند، خوش به ضبط در آورده و راه رشوت را برايشان بسته و در پوست پسته گنجانيده چنانچه فوق آن متصور نيست و مى توان گفت كه قائل اين بيت او را منظور داشته و گفته كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تويى آن كس كه نكردى به همه عمر قبول |  | در قضا هيچ ز كس جز كه شهادت زگواه (527) |

## در سايه سار تقيه

گرچه شهادت در كام مردان خدا شيرين است ليك در سايه سار تقيه، دفاع از مكتب و مذهب با همه تلخكامى ها، شيرين تر و گواراتر است. محتواى تقيه تنها براى كسانى درخور درك است كه بر بلنداى قله تعبد رسيده باشند و گرنه در انتخاب بين مرگ و آبرو كمتر آزاده اى است كه راه دردناك تر از مرگ را انتخاب كند.

قاضى نورالله در سايه سار تقيه نه تنها به منصب قضا دست يافت بلكه توانست كتب ارزشمندى را به جامعه شيعى تحويل دهد. اما از آنجا كه خود در نامه اى مى نويسد: «فقير نام خود را در تصانيف ننوشته تا قرية الى الله باشد و ايضا هرگز به كسى از مخالفان اظهار نكرده كه آن تصانيف از فقير است» در شمار كتب ايشان اختلاف نظر است ولى آيت الله مرعشى نجفى (ره) در مقدمه كتاب «احقاق الحق» تصنيفات اين بزرگ مرد عرصه سياست و نگارش را 140 كتاب ذكر مى كند كه در ذيل به فهرست اين گنجينه گرانبها اشاره مى شود.

1. احقاق الحق، اين كتاب سه مرتبه به چاپ رسيده است.

2. اجوبه مسائل السيد حسن الغزنوى

3. الزام النواصب فى الرد على ميرزا مخدوم الشريفى. «اين كتاب توسط استاد ميرزا محمد على چهاردهى گيلانى ترجمه شده و نوه دانشمند او به نام مرتضى مدرسى آن را چاپ كرده است. »

4. «القام الحجر» در رد ابن حجر

5. بحر الغزير فى تقدير مأالكثير «قاضى در اين كتاب در مورد وزن و حجم آب كر تحقيق كرده است.

6. بحر الغدير فى اثبات تواتر حديث الغدير سندا و مولف و دلالة

7. «تفسير القرآن» در چند جلد كه در نوع خود بى نظير است.

8. كتابى در تفسير آيه رويا

9. تحفه العقول

10. حل العقول

11. حاشيه بر «شرح الكافيه» جامى در علم نحو

12. حاشيه بر «حاشيه چلپى» بر شرح التجريد اصفهانى

13. حاشيه بر «مطول» تفتازانى

14. حاشيه بر «رجال»كشى كه مطلب مفيدى در زمينه علم رجال در بردارد.

15. حاشيه بر «تهذيب الاحكام» شيخ طوسى (كه ناتمام مانده است)

16. حاشيه بر «كنز العرفان» فاضل مقداد در آيات الاحكام

17. حاشيه بر حاشيه «تهذيب المنطق» دوانى

18. حاشيه بر مبحث «عذاب القبر» از شرح «قواعد العقايد»

19. حاشيه بر «شرح مواقف» در علم كلام

20. حاشيه بر «رساله الاجوبه الفاخره»

21. حاشيه بر شرح «تهذيب الاصول»

22. حاشيه بر «مبحث الجواهر» از شرح تجريد علامه

23. حاشيه بر «تفسير بيضايى»

24. حاشيه بر «الهيات» شرح تجريد

25. حاشيه بر «حاشيه القديميه»

26. حاشيه بر «حاشيه الخطايى» در علم فصاحت و بلاغت

27. حاشيه ديگرى بر «تفسير بيضايى»

28. حاشيه بر «شرح الشمسيه» از قطب الدين در منطق

29. حاشيه بر «قواعد» علامه در فقه

30. حاشيه بر «تهذيب» از شيخ الطائفه شيخ طوسى

31. حاشيه بر «خطبه الشرايع» محقق حلى

32. حاشيه بر «هدايه» در فقه حنفى

33. حاشيه بر شرح «رساله آداب المطالعه»

34. حاشيه بر شرح «تلخيص المفتاح» معروف به مختصر تفتازانى

35. حاشيه بر «شرح چغمينى در هيئت»

36. حاشيه بر «مختلف علامه» در فقه

37. حاشيه بر «اثبات الواجب الجديد» از علامه دوانى

40. حاشيه بر «تحرير اقليدس» در هندسه

41. حاشيه بر «خلاصه علامه» در علم رجال

42. حاشيه بر «خلاصه الحساب» شيخ بهايى

43. حاشيه بر «مبحث الاعراض» از شيخ بهايى

44. حاشيه بر «رساله بدخشى» در كلام

45. حاشيه بر «حاشيه شرح تجريد»

46. حاشيه بر «باب شهادات» قواعد علامه

47. حاشيه بر «شرح العضدى» در اصول

48. حاشيه بر «شرح الاشارات» محقق طوسى در حكمت

49. «دلائل الشيعه فى الامامه» به فارسى

50. ديوان القصائد

51. ديوان الشعر

52. دافعه الشقاق (دافعه النفاق)

53. الذكر الابقى

54. رساله لطيفه

55. رساله اى در تفسير آيه «انما المشركون نجس»

56. رساله اى در «امر العصمه»

57. رساله اى در «تجديد وضو»

58. رساله اى در «ركنيه السجدتين» (ركن بودن دو سجده)

59. رساله اى در ذكر نام حديث سازان و احوال آنان

60. رساله اى در «رد شبهه فى تحقيق العلم الالهى»

61. رساله اى در رد بعضى عامه كه عصمت انبيأ را نفى مى كنند

62. رساله اى در «لبس الحرير» پوشيدن لباس حرير

63. رساله اى در «نجاسه الخمر»

64. رساله اى در «مساله الكفاره»

65. رساله اى در «غسل الجمعه»

66. رساله اى در «تحقيق فعل ماضى»

67. رساله اى در «حقيقه الوجود»

68. «اللمعه فى الصلاه الجمعه» قاضى در اين كتاب حرمت نماز جمعه را در عصر غيبت را به اثبات رسانده است.

69. «النور الانور الازهر فى تنوير خفايا رساله الفضا و القدر للعلامه الحلى» صاحب رياض مى نويسد: كتابى است بسيار خوب كه در آن رد كرده است رساله بعضى از علمأ هند در عصر خود... قاضى زمان پايان اين كتاب را سنه 1018 نوشته است.

70. رساله اى در تفسير آيه «فمن يرد الله ان يهديد يشرح صدره للاسلام» در سوره انعام - قاضى در اين رساله به دفع كلام نيشابورى در تفسيرش ‍ پرداخته است.

71. «الرساله المسيحه» كتابى است مبسوط و مفصل كه در آن ادله طائفه شيعه و اهل سنت را در مسئله شستن پاها و مسح آن ذكر كرده است.

72. رساله اى بر «حاشيه التشكيك»

73. رساله اى در رد «رساله الكاشى»

74. تعليقه اى بر نظريه نصير الدين طوسى در مورد «تخلف الجوهريه»

75. رساله اى در جواب از اعتراض بعضى از اعتراضات عامه بر قاضى در «حاشيه الوقايه»

76. رساله اى در حل بعضى از مشكلات

77. رساله فى الرد على رساله الدوانى

78. رساله فى الادعيه

79. رساله اى در «اسطرلاب» شامل صد باب است به فارسى

80. رساله در «ان الوجود لا مسئله له»

81. رساله اى در رد مقدمات ترجمه «الصواعق المحرقه»

82. رساله اى در بيان «انواع الكم»

83. رساله اى در رد اشكالات و ايراداتى در مسائل گوناگون وارد شده است

84. رساله اى در جواب شبهات الشياطين. در كشف الحجب آمده است: قاضى در اين كتاب به رد شبهات الشيطان امت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله پرداخته است

85. رساله فى مساله الفاره

86. رساله اى در «وجوب المسح على رجلين دون غسلهما» ظاهرا اين كتاب با كتابى كه قبلا در همين خصوص آمده است يكى باشد.

87. رساله اى در تنجيس المأ القليل بالملاقات مع النجاسه

88. رساله اى درباره «كليات خمس»

89. رساله انموذج العلوم. در اين رساله قاضى برخى مسائل از علوم مختلف را از باب نمونه آورده است

90. رساله اى در اثبات تشيع سيد محمد نوربخش

91. رساله اى در شرح كلام القاضى زاده رومى در هيئت

92. رساله اى در شرح رباعى ابوالسعيد ابوالخير

93. الرساله الجلاليه

94. رساله فى علمه تعالى

95. رساله اى در «جواز الصلاه فيما لا تتم الصلاه فيه وحده»

96. رساله اى در حل عبارت قواعد علامه (اذا زاد الشاهد فى شهادته او نقص قبل الحكم)

97. رساله «انس الوحيد» در تفسير سوره توحيد

98. رساله رفع القدر

99‍ رساله اى در رد بر آنچه كه شاگردان ابن همام در خصوص اذان جمعه به شافعى نوشته است.

100. رد نوشته شاگردان ابن همام در خصوص اقتدأ و برپايى نماز جمعه به مذهب شافعى - گمان مى رود با كتاب فوق يكى باشد

101. رساله فى النحو

102. السبعه السياراه

103. السحاب المطير در تفسير آيه تطهير

104. شرح بر مبحث التشكيك از شرح تجريد

105. شرح گلشن راز شبسترى

106. شرح دعأ الصباح و المسأ از على بن ابى طالب عليه‌السلام به فارسى

107. شرح مبحث «حدوث العالم» از انموذج العلوم دوانى

108. شرح الجواهر

109. شرح خطبه حاشيه القزوينى بر عضدى

110. شرح رساله «اثبات الواجب القديمه» علامه دوانى

111. الصوارم المهرقه در رد بر الصواعق المحرقه

112. كشف الحوار

113. گوهر شاهوار (به فارسى)

114. گل و سنبل (به فارسى)

115. النظر السليم

116. الخيرات الحسان

117. عده الامرأ

118. الاجوبه الفاخره

119. شرح بر تهذيب الحديث از شيخ الطائفه

120. شرح بر مبحث تشكيك از حاشيه قديمه (شايد اين كتاب با كتابى كه گذشت يكى باشد)

121. كتابى در قضأ و شهادات كتابى است مفصل كه در آن قاضى شرايط قاضى و محكوم و همچنين احكام قضا را كه در اين باب از سوى شيعه و اهل سنت وارد شده است بيان نموده است.

122. العشره الكامله

123. كتابى در مناظره با مخالفين

124. كتابى در مناقب ائمه از طريق مخالفين

125. كتابى در نوشته هاى سجع قاضى به عربى و فارسى

126. كتابى در انساب و خاندان سادات مرعشى

127. مجموعه مثل ها، كشكول

128. مصائب النواصب

129. موائد الانعام

130. مجموعه اى مانند دائره المعارف، صاحب رياض آن را به خط خودش ‍ ديده است

131. مجالس المومنين

132. نور العين

133. نهايه الاقدام

134. شرح بر مقامات حريرى بر اسلوب و روشى نو بى سابقه

135. شرح بر «مقامات بديع الزمان»

136. شرح بر صحيفه كامله «ناتمام مانده است»

137. حاشيه بر شرح اللمعه «ناتمام»

138. تعليقه بر روضه كافى

139. رساله اى در وجوب لطف

از ميان كتب قاضى نورالله شوشترى چهار كتاب او از جايگاه ويژه اى برخوردار است كه آنها را از زبان بزرگان نقل مى كنيم:

1- احقاق الحق: كلماتش حاكى از تبحر علمى اوست و آن را در رد كتاب «ابطال الباطل» قاضى فضل بن روزبهان اصفهانى عامى نوشته است. كتاب قاضى فضل در رد كتاب «نهج الحق و كشف الصدق» علامه حلى تاليف شده است. قاضى نورالله در اين اثر با بيان منطقى و زيبا و رسا كتاب فضل بن روزبهان را پاسخ گفته است و در بطلان ديدگاه وى به كتابهاى خود اهل سنت استشهاد نموده است. (528)

2- مجالس المومنين: اين اثر احوال جماعتى از علما، حكما، ادبا، عرفا، شعرا و رجال متقدم و راويانى است كه به اعتقاد قاضى نورالله همگى شيعه مذهب اند. افزون بر اينها در بر دارنده حكايات و قصه ها و روايات آنها، همچنين گذرى به شهرها و احوالات ايشان است. (529)

3- «الصوارم المهرقه» در جواب «الصواعق المحرقه» و كتاب «مصائب النواصب». از آنجا كه شيخ حر عاملى (متوفاى 1110) در امل الامل خود اين دو كتاب اخير را در كنار احقاق الحق و كتب ديگر نام مى برد بيانگر اين مطلب است كه اين كتابهاى مهم قاضى (530) در همان عصر صفويه در جهان اسلام شهرت داشته است.

## شاعر شهود

شعر، جهان را به چشم ديگر ديدن است و آفرينش را به زبانى ديگر سرودن. قاضى نورالله شاعر است. آن هم شاعرى كه با چشم شهود لطافتهاى خلقت را به تماشا مى نشيند.

قاضى نورالله شاعر است چون پدرش و پسرش علأالملك.

او شاعر است چون عمويش سيد مير حبيب الله و چون نوه هايش سيد محمد شريف و سيد ابوالحسن مرعشى.

او كه تخلصش به نورى است «ديوانى» دارد كه بيانگر قريحه ذاتى اوست. نقد و رد در شعر قاضى نورالله، از جايگاه ويژه اى برخوردار است. قاضى به هر دو زبان عربى و فارسى شعر مى سرود.

اين غزل از شعرهاى اوست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق تو نهالى است كه خوارى ثمر اوست |  | من خارى از آن باديه ام كاين شجر اوست |
| بر مانده عشق اگر روزه گشايى |  | هشدار كه صد گونه بلا ماحضر اوست |
| وه كاين شب هجران تو بر ما چه دراز است |  | گويى كه مگر صبح قيامت سحر اوست |
| فرهاد صفت اين همه جان كندن (نورى) |  | در كوه ملامت به هواى كمر اوست (531) |

## بوستان نورالله

پنج گل علم و معرفت كه رايحه اجداد خويش را در فضاى هندوستان منتشر كردند، ثمره زندگى قاضى نورالله شوشترى است كه هر يك از آنان از نويسندگان، شاعران و علماى عصر خود به شمار مى روند و داراى تاليفاتى هستند كه در اين مقال نمى گنجد. تنها به نام اين گلهاى بوستان قاضى بسنده مى كنيم:

1. علامه سيد محمد يوسف

2. علامه شريف الدين (992-1020 ق)

3. علامه علأ الملك

4. سيد ابوالمعالى (1004-1046 ق)

5. سيد علأ الدوله (1012-؟ق)

## شاگردان نور

كتمان مذهب از يك سو، قدرت و تسلط وى بر مبانى فقهى و كلامى مذاهب از سوى ديگر در كنار آوازه زهد و پارسايى او طلاب و فرق و مذاهب گوناگون را به پاى درس وى مى كشاند. قاضى فقه را بر مبناى مذاهب پنجگانه «شيعه»، «حنفيه» (532)، «مالكيه »، «حنبليه» و «شافيعه» براى طلاب هر مذهب تدريس مى نمود و در خاتمه و بيان اقوال، نظر شيعه را با ظرافتى خاص بر كرسى مى نشاند. (533)

جو ضد شيعى و رابطه مخفيانه شاگردان شيعى مذهب و همچنين تقيه قاضى نورالله موجب گشت كه غير از چند تن كه آن هم برخى از فرزندان قاضى بوده اند نام شاگردان ديگر وى در تاريخ به ثبت نرسد و تنها نام اين بزرگان در دفتر باقى بماند.

- علامه شيخ محمد هروى خراسانى

- علامه مولا محمد على كشميرى

- سيد جمال الدين عبدالله مشهدى

## مرد مناظره

او به علم و ادب به چشم نردبانى مى نگريست كه انسان را به سوى كمال عمل و منزلگه اداى تكليف مى رساند. از اين رو بر بحث و مناظره او غبار جدل و مرأ نمى نشست و از آنجا كه مناظره هاى او رنگ خدايى داشت همواره از بحث و جدل سربلند بيرون مى آمد.

از مناظره هاى قاضى نورالله مى توان به مناظره ايشان با عبدالقادر بن ملكوك شاه بدوانى از عالمان اهل تسنن، اشاره كرد. وى در كتاب منتخب التواريخ خود از آن ياد مى كند. (534) همچنين مناظره ايشان با سيد قزوينى كه قاضى نورالله خود در كتاب مجالس المومنين (535) به آن اشاره مى نمايد.

## هيمه حسد

قاضى نورالله درباره حسد مى نويسد:

«عاده الله جارى شده كه هر كس به مرتبه عالى از فضل آراسته گردد به موجب كلام ملك علام كه «ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله» يعنى از اهل زمانه كه خود ارزنى نمى ارزد به او حسد مى ورزد - خصوصا كه عداوت دينى علاوه آن باشد و سينه ايشان به ناخن عناد خراشد... » (536)

به همين علت عالمان حسود دربار سلطان اكبر شاه همواره درصدد بودند تا روزى او را از چشم سلطان انداخته، زمينه بر كنارى يا قتل او را فراهم سازند.

قاضى در جاى ديگرى در خصوص رسم ديرينه علماى اهل سنت در شوراندن حاكمان بر ضد ديگران - خصوصا علماى تشيع - اشاره مى كند و مى نويسد:

رسم ديرينه برخى از اهل سنت است كه چون به مقتضاى كلام معجز (فيهت الذى كفر) در اثبات مطالب باطله خود از خصم مبهوت و عاجز گردند و به مقدمات علمى كار نتوانند ساخت به شمشير و بوكده و قلمتراش ‍ با او مناظره نمايند و اگر از آن نيز عاجز باشند تهمتى بر او اندازند و سلطان وقت را بر او متغير سازند و اگر بر آن نيز قادر نباشند مرگ او را به دعا آرزو كنند.

حاسدان هر روز در پى فرصتى نشستند تا سخن و حركتى را از او مشاهده كنند و به سعايت او برخيزد تا اينكه قضاوت و مفتيان شنيدند كه روزى قاضى نور الله كلمه «عليه الصلاه و السلام» را در حق مولى الموحدين به كار برده است. از اين رو آن را بدعت و مختص به نبى برشمردند و فتوا به حلال بودن خون او دادند در اين خصوص حكمى را تهيه و امضا كرده، نزد اكبر شاه فرستادند.

آنان همه امضا كردند مگر يكى از بزرگان ايشان كه مخالفت كرد و بيتى را به اين مضمون نوشت و به نزد اكبر شاه فرستاد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر لحمك لحمى بحديث نبوى هى |  | بى صل على نام على بى ادبى هى (537) |

اكبر شاه از كشتن قاضى نورالله صرف نظر كرد و محبت او بيش از پيش در قلب وى افزون شد. (538)

## شور شهادت

خوش پريشان شده اى با تو نگفتم نورى

آفتى اين سرو سامان تو دارد در پى (539)

قاضى نورالله، اين مروج و مدافع مذهب تشيع در اواخر عمر پر بركت خود كاسه صبر را لبريز ديد. وى در «مجالس المومنين» در بيان احوال مومن طاق (از ياران امام صادق عليه‌السلام) به اين نكته چنين اشاره مى كند:

«در مختار كشى از مفضل بن عمر روايت مى كند كه او گفت: حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام مرا گفتند كه نزد من مومن طاق رو و او را امر كن كه با مخالفان مناظره نكند. پس به در خانه او آمدم و چون از كنار بام سر كشيد به او گفتم كه حضرت امام تو را امر مى فرمايد كه با اغيار سخن نكنى! گفت: مى ترسم كه با صبر نتوانم كرد.

مولف گويد كه اين بيچاره مسكين نيز مدتى به بلاى صبر گرفتار بودم و با اغيار، تقيه و مدارا مى نمودم و از بى صبرى كه از آن مى ترسيدم به آن رسيدم و از عين بى صبرى اين كتاب را در سلك تقرير كشيدم. اكنون از جوشش ‍ بى اختيار به جناب پروردگار پناه مى برم و همين كتاب را شفيع خود مى آورم. » (540)

سرانجام مجالس المومنين، شفيع قاضى نورالله، او را به سر منزلگه مقصود رساند و علماى دربار كه با مرگ اكبر شاه و نشستن جهانگير شاه بر تخت، زمينه را مساعد ديدند به ميدان آمدند.

محدث قمى نحوه شهادت او را چنين مى آورد:

«... قاضى نورالله مشغول به قضاوت و همچنين نويسندگى در خفأ بود تا اينكه سلطان اكبر از دنيا رفت و جهانگير شاه بر تخت نشست.

علماى دربار و مقرب در صدد فتنه و بر انگيختن شاه بر عليه قاضى برآمدند و نزد او به سعايت پرداختند، كه قاضى شيعه است و خود را ملزم به مذاهب اماميه تطبيق مى كند.

جهانگير شاه بيان آنان را براى اثبات تشيع قاضى كامل ندانست و گفت: اين دليل كامل نيست چرا كه او از اول قضاوت را به شرط اجتهاد خود پذيرفته است.

آنان به حيله ديگرى دست زدند شخصى را وا داشتند تا به عنوان شاگرد نزد قاضى رفت و آمد كند و خود را شيعه معرفى كند.

وى پس از رفت و آمد بسيار و جلب اطمينان قاضى، به نوشته هاى وى از جمله «مجالس المومنين» پى برد و درخواست آن نمود. وى كتاب را از قاضى گرفت و از آن نسخه اى برداشت و نزد علماى دربار برد. آنان نيز اين كتاب را به عنوان سند تشيع قاضى نورالله به جهانگير شاه عرضه كردند و به سلطان گفتند كه او در كتابش چنين و چنان گفته است و استحقاق اجراى حد دارد.

جهانگير شاه گفت: حدش چيست؟ آنان گفتند: ضربه زدن با شلاق... شاه كار را بر آنان واگذار كرد و آنان بلافاصله حد را اجرا كردند.

قاضى نور الله در سال 1019 ه‍ق، در حالى كه حدود هفتاد سال عمر داشت. در زير شلاق به شهادت رسيد.

مى گويند بر بدن قاضى نورالله با چوب خاردار آنچنان زدند كه بدنش قطعه قطعه شد. » (541)

امروز مزار او در آگره هندوستان زيارتگاه هزاران هزار مسلمان بيدار دل شبه جزيره است.

# شيخ بهايى متوفاى 1030 ق.

زاهد سياستمدار

محمود مهدى پور

## خاندان سبز

پدر بزرگوار شيخ بهايى، عزالدين حسين بن عبدالصمد بن محمد بن على بن حسين (918 - 984 ق) از فقيهان و دانشوران بزرگ قرن دهم هجرى است كه در دانش فقه، اصول، حديث، رجال، حكمت، كلام، رياضى، تفسير، شعر، تاريخ، لغت و بسيارى از علوم رايج آن عصر مهارت داشت. وى از شاگردان ممتاز شهيد ثانى است كه گاه در سفرها نيز همراه استاد بود. او پس از شهادت استاد به ايران آمد و در اصفهان به تدريس علوم اسلامى مشغول شد. شاه طهماسب صفوى از او درخواست كرد كه به قزوين، پايتخت صفويان بيايد. او نيز پذيرفت و به عنوان «شيخ الاسلام» حكومت صفويه انتخاب شد. وى سالها در هرات و مشهد به ارشاد و هدايت مردم اشتغال ورزيد.

عز الدين معتقد به وجوب عينى نماز جمعه بود و در دوران سكونتش در قزوين، مشهد و اصفهان نماز جمعه را اقامه مى كرد. وى پس از سفر حج آهنگ بحرين نمود و تا آخر عمر در آنجا به تبليغ فرهنگ اسلامى پرداخت و سرانجام در هشتم ربيع الاول 984 ق. رحلت كرد و در روستاى «مصلى» حومه «هجر» از نواحى بحرين به خاك سپرده شد.

پدر بزرگ شيخ بهايى، شيخ عبدالصمد (متوفاى 935 ق) نيز از علماى بزرگ قرن دهم هجرى است. وى استاد شهيد ثانى بود، شمس الدين محمد (متوفاى 876 يا 886 ق.) جد شيخ بهايى نيز از علماى بزرگ قرن نهم هجرى است كه مجموعه گرانبهايى در فوائد رجاليه و شرح حال علما نوشت كه علامه مجلسى بسيارى از مطالب آن را در آخر مجلدات بحار الانوار آورده است. (542)

نسبت خاندان شيخ بهايى به حارث همدانى، يار وفادار حضرت على عليه‌السلام مى رسد. جبل عامل، زادگاه شيخ بهايى، زادگاه مجتهدان، دانشمندان و نويسندگان بزرگ شيعى مانند محقق ثانى (متوفاى 940 ق)، شهيد اول (734-786 ق) و شهيد ثانى (911-966 ق) است. ابوذر غفارى، نخستين مبلغ شيعه در منطقه شام و لبنان است. وى در دورانى كه از جانب عثمان در شام تبعيد بود به تبليغ فرهنگ تشيع در آن سامان پرداخت و بذر تشيع را در آن ديار افشاند از آن هنگام تاكنون، جبل عامل مهد دانشوران پارساى شيعه بوده و هست.

## ميلاد

در صبحگاه 17 ذيحجه 953 ق (543) در روستاى «جيع» (زادگاه شهيد ثانى) نوزادى چشم به جهان گشود كه وى را محمد ناميدند. محمد در دامان پاك خانواده اى روحانى تربيت يافت. لبنان كنونى در آن عصر مهد فرهنگ تشيع بود محمد دوران كودكى و نوجوانى را در آن سرزمين پاكان سپرى كرد. خواندن و نوشتن، قرآن، احكام شرعى و نماز را نزد مادر، پدر، معلمان پرهيزكار جبع و بعلبك فرا گرفت و با مهر على عليه‌السلام و اولادش رشد يافت.

## كوچ سبز

محمد هنوز سيزده بهار بيش شكوفايى باغهاى سيب جبل عامل را نديده بود كه آهنگ سفرى دراز نمود. او در دوران جوانى مى بايست همسرى نيكو براى خود انتخاب نمايد و از اين رو با دقت لازم و به پيشنهاد پدرش، با خانواده اى اصيل كه نور علم و ايمان در آن تابيده بود، وصلت كرد. تاريخ نويسان مى گويند: همسر شيخ بهأالدين زنى پارسا، دانشمند، حديث شناس، فقيه، محقق و مدرس بوده است. در آن روزگار كه بسيارى از زنان بلكه اغلب مردان از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند و يا تحصيل علم را براى زنان لازم نمى شمردند، همسر شيخ بهأالدين استادى بلند پايه بود.

پدرش پس از شهادت شهيد ثانى (متوفى 966 ق) تصميم گرفت مهر از آب و خاك بركند و عازم مهد تازه شيعه ايران شود (544) پدرش علاقه خاصى به شهيد ثانى داشت. شهيد ثانى نيز زادگاهش «جبغ» و ساليانى استاد وى بود. و در مسافرتهاى مصر و استانبول ايشان را به همراه داشت.

پس از شهادت استاد كه به تحريك علماى سنى و به دست كارگزاران حكومت عثمانى صورت گرفت. جبل عامل براى شيعيان و علماى شيعى ناامن مى نمود و از آن سو حكومت نوپاى صفوى با به رسميت شناختن مذهب شيعه در كشور، بستر مهاجرت علماى شيعه از سراسر دنيا به ايران را فراهم نمود. بسيارى از دانشمندان بزرگ شيعى كه از آزار ابر قدرت بزرگ آن عصر (امپراطورى عثمانى) به تنگ آمده بودند به ايران آمدند و حوزه هاى علميه ايران را رونقى تازه بخشيدند. محقق كركى (متوفى 940 ق) (545) شيخ لطف الله ميسى (متوفى 1032 يا 1035 ق) و شيخ على منشار عاملى از انديشه وران جبل عامل هستند كه به ايران هجرت كردند.

شاه طهماسب در سال 962 ق. قزوين را پايتخت ايران قرار داد و قزوين در ايام حكومت وى دوران اوج طلايى خود را مى گذراند. در همين زمان علماى شيعه از سراسر جهان به قزوين آمدند و بدين سان حوزه علميه قزوين تاسيس شد. چنين به نظر مى رسد كه بنيانگذار حوزه علميه قزوين، محقق ثانى است. بعلاوه كه وى بنيانگذار حوزه علميه اصفهان ناميده اند. حوزه علميه اصفهان نيز پس از انتخاب اصفهان به عنوان پايتخت از سوى شاه عباس در سال 1006 ق. رونق تازه اى يافت.

شيخ بهايى علوم اسلامى را در حوزه هاى علميه قزوين و اصفهان فرا گرفت. او ساليان دراز به كشورهاى اسلامى از محضر بسيارى از علما كسب فيض ‍ نمود.

## اساتيد

وى نزد استادان فرزانه اى به فراگيرى منطق، فلسفه، رياضيات، طب، نجوم و... پرداخت.

استادان او عبارتند از:

1- عزالدين حسين جبل عاملى، پدر بزرگوار شيخ.

2- ملا عبد الله بن شهاب الدين مدرس يزدى.

شيخ بهايى نزد اين استاد وارسته به يادگيرى منطق، فلسفه و كلام پرداخت. ملا عبدالله مدرس يزدى از علماى بزرگ عصر خويش بود. سيد عليخان كبير در كتاب «سلافه العصر» درباره اش مى نويسد: عبدالله پسر حسين يزدى، استاد شيخ بهأالدين، علامه روزگار خويش است. كسى در دانش و تقوا و فضيلت به او نرسد. وى كتابهايى مفيد مثل «شرح قواعد» درباره علم فقه و «شرح عجاله» و «شرح تهذيب» در علم منطق و... تاليف كرده است.

3- ملا على مذهب: شيخ بهايى دروس حساب، هندسه، جبر و مقابله و هيئت را نزد وى فرا گرفت.

4- مولانا افضل قاضى: شيخ بهايى نزد وى به فراگيرى رياضيات پرداخت.

5- حكيم الدين (اعتمادالدين) محمود: شيخ بهايى كتاب «قانون» نوشته بوعلى سينا را كه درباره طب است از او فرا گرفت.

6- محمد باقر يزدى.

7- احمد كجايى (546)

## شاگردان

شيخ بهايى سالهاى دراز به تدريس اشتغال داشت. انديشه وران بسيارى در دامان درس او تربيت يافتند كه نام برخى از آنان به قرار زير است:

1. ملاصدرا شيرازى

2. ملا محسن فيض كاشانى

3. فياض لاهيجى

4. نظام الدين بن حسين ساوجى

5. سيد حسين (547) بن حيدر كركى

6. سيد ماجد بحرايى

7. فاضل جواد بغدادى

8. ملا خليل غازى قزوينى

9. ميرزا رفيع الدين طباطبايى نائينى

10. شيخ زين الدين عاملى، نوه شهيد ثانى (548)

11. شرف الدين (549) محمد رويدشتى

12. شيخ محمد على عاملى تبنينى

13. مظفر الدين على، كتاب درباره زندگى شيخ بهايى نوشته است.

14. محمد تقى مجلسى، پدر علامه محمد باقر مجلسى

15. شيخ محمود بن حسام الدين جزائرى

16. محقق سبزوارى

17. ملا عزالدين فرهانى مشهور به علينقى كمره اى، شاعر معروف

18. عنايه الله على كوهپايه اى معروف به قهپايى، نويسنده «مجمع الرجال»

19. هاشم بن احمد بن عصام الدين اتكانى

20. شيخ نجيب الدين على بن محمد بن مكى عاملى جيبلى جبعى

21. محمد صالح بن احمد مازندرانى

22. حسنعلى بن عبدالله شوشترى

23. شيخ زين الدين على بن سليمان بن درويش بن حاتم قدمى بحرانى

24. سلطان العلما سيد حسين حسينى مرعشى، نويسنده حاشيه بر روضه و حاشيه بر معالم (550)

## فرصتهاى ناب

عالمان شيعه همواره در طول تاريخ با پادشاهان ستمگر در نبرد بودند اما گاه مجبور مى شدند براى حفظ اسلام و نجات مسلمانان با دربار شاه همكارى كنند. تلاش آنها براى اصلاح فرهنگ، اقتصاد، سياست، مديريت و نظام حكومتها بود. آنها هيچ اميدى به پادشاه نداشتند بلكه فقط از او براى اصلاح كشور و رشد تشيع كمك مى گرفتند.

شيخ بهايى نيز از زمره انديشمندانى است كه براى حفظ و گسترش فرهنگ تشيع به دربار شاهان رفت. وى بشدت از آنان متنفر بود. در يكى از سروده هايش آمده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نان و حلوا چيست، دانى اى پسر |  | قرب شاهان است، زين قرب الحذر |
| مى برد هوش از سر و از دل قرار |  | الفرار از قرب شاهان، الفرار |
| فرخ آن كه رخش همت را نتاخت |  | كام از اين حلوا و نان شيرين نساخت |
| حيف باشد از تو اى صاحب سلوك |  | كاين همه نازى به تعظيم ملوك |
| قرب شاهان آفت جان تو شد |  | پايبند راه ايمان تو شد |
| جرعه اى از نهر قرآن نوش كن |  | آيه لاتركنوا (551) را گوش كن |

حكومت صفويه مذهب شيعه را مذهب رسمى كشور اعلام كرد. فقيهان بلند آوازه شيعه براى استفاده از اين موقعيت طلايى، به دربار صفويه راه يافتند تا بتوانند شاهان صفوى را براى گسترش تشيع به خدمت بگيرند. فرصتهاى ناب پيش آمده در دوره صفويه، انديشه وران تيزبين شيعى را بر آن داشت كه با تمام تنفرى كه از پادشاهان خونريز صفوى داشتند براى ترويج فرهنگ اسلام راستين به دربار راه يابند و خدمتهاى فرهنگى، سياسى، اجتماعى و اقتصادى شايانى بنمايند. تشويق پادشاهان صفوى به باز سازى و احداث مساجد، مدارس علميه، زيارتگاه ها، كاروانسراها و... از فعاليت هاى علماى شيعى است. با تلاش جانفرساى اين انديشه وران، صفويه بستر مناسبى براى جريان يافتن رود پر تلاطم فرهنگ عاشورا گرديد و حوزه هاى علميه شيعه با تلاش آنها جان گرفت و ايران ميزبان فقيهان بزرگ جهان شد. كوشش بى امان فقيهان شيعه دستاوردهاى بسيار گرانبهايى در برداشت. همكارى مجتهدان شيعه با پادشاهان صفوى فقط و فقط براى ترويج دين بود.

امام خمينى (ره) در اين باره مى فرمايد:

«يك طايفه از علما، اينها گذشت كرده اند از يك مقاماتى و متصل شده اند به سلاطين با اينكه مى ديدند كه مردم مخالف اند (با سلاطين)، ليكن براى ترويج ديانت و ترويج تشيع اسلامى، ترويج مذهب حق، اينها متصل شده اند به يك سلاطينى و اين سلاطين را وادار كرده اند، خواهى نخواهى براى ترويج مذهب تشيع.

اينها آخوند دربارى نبودند اين اشتباهى است كه بعضى نويسندگان ما مى كنند... اينها اغراض سياسى داشتند. اغراض دينى داشتند. نبايد تا يك كسى به گوشش خورد كه مثلا علامه مجلسى - رضوان الله عليه - محقق ثانى - رضوان الله عليه - شيخ بهايى - رضوان الله عليه - با اينها روابط داشتند و مى رفتند سراغ اينها، همراهيشان مى كردند، خيال كند كه اينها مانده بودند براى جاه...

آنها گذشت كردند، گذشت. يك مجاهده نفسانى كرده اند براى اينكه مذهب را به وسيله آنها، به دست آنها ترويج كنند. » (552)

شيخ بهايى با اينكه در دربار بود، زاهدانه مى زيست. خانه اش پناهگاه فقيران و نيازمندان بود. او از قدرتى كه در دربار داشت براى گشايش كار مردم استفاده مى كرد. سياست او هدايت كارگزاران حكومت صفوى بود. و در اين راه تا اندازه اى نيز موفق گشت.

## سفرهاى پربار

شيخ بهايى مدتها شيخ الاسلام هرات و در آن ديار پاسخگوى احكام شرعى مردم بود. وى پس از مدتى از اين سمت كناره گرفت و به سفرهاى علمى و تحقيقى پرداخت.

شيخ بهايى 30 سال در سفر بود. به مصر، سوريه، حجاز، عراق، فلسطين، افغانستان و... رفت و با علما و مردم آن مناطق به گفتگو پرداخت. او مبلغ نستوه تشيع بود و رنج سفر را به جان خريد و براى زنده نگه داشتن فرهنگ شيعى زحمت فراوان متحمل شد. مشكلات سفر در آن دوران فراوان بود. خطر حمله دزدها، گرگها، گم كردن راه، تشنگى در بيابان ماندن و ده ها خطر ديگر در برابر اراده پولادين او ناچيز مى نمود. او دل به حجره مدرسه، دربار، مقام شيخ الاسلامى، رياست علماى شيعه و مرجعيت مردم نيست و براى مبارزه با شبيخون دشمنان اسلام به فرهنگ تشيع در كنج حجره سنگر نگرفت. بلكه ميان توده مردم شتافت. با دردها آشنا شد و آنگاه به مداواى جامعه مريض اسلام پرداخت. او لحظه اى از تحصيل، تدريس، تبليغ، عبادت و تاليف غافل نبود و برخى از كتابهايش را در سفرها نوشت. قم، كرمانشاه، گنجه، تبريز، هرات و مشهد شهرهايى هستند كه ميزبان قلم او بودند.

اين عالم وارسته در سفرها با علماى اهل سنت به گفتگو مى نشست و فقيهان بلندپايه اهل سنت را گرامى مى داشت، نزدشان زانوى ادب به زمين مى زد و از دانش آنها بهره مى جست. در قدس با «ابن ابى اللطيف مقدسى»، در دمشق با «حافظ حسين كربلايى» و «حسن بورينى» و در حلب با «شيخ عمر عرضى» ديدار كرد. (553)

شيخ بهايى پس از سال 1006 ق. شيخ الاسلام اصفهان بود. اصفهان در سال 1006 ق. از سوى شاه عباس كبير پايتخت ايران شد. با انتخاب اصفهان به پايتختى، مهاجرت علماى شيعه از سراسر جهان اسلام به اين شهر رونق گرفت. مدت زمانى بعد شيخ از مقام «شيخ الاسلام»ى استعفا داد و از سال 1012 ق. تا سال 1019 ق. به سفر رفت. سپس به اصفهان برگشت و تا آخر عمر در آن شهر ماند و به عنوان «شيخ الاسلام» رياست علماى شيعه را بر عهده گرفت.

## آثار

شيخ بهايى در علوم مختلف فقه، اصول، تفسير، حديث، رجال، درايه، ادبيات، رياضيات، جبر، هندسه، اسطرلاب، هيئت، جفر و... آثار فراوانى به زبانهاى فارسى و عربى نوشت.

آثارش عبارتند از:

1- اثبات الانوار الالهيه

2- الاثنى عشريات الخمس فى الطهاره و الصلاه و الزكوه و الصوم و الحج

3- الاثنى عشريه فى الحج

4- الاثنى عشريه فى الزكوه و الخمس

5- الاثنى عشريه فى الصلوه

6- الاثنى عشريه فى الصوم

7- الاثنى عشريه فى الطهاره

8- اسرار البلاغه: در حاشيه كتاب «مخلاه» در مصر چاپ شد.

9- الاسطرلاب يا صحيفه - عربى، هيئت

10- اسطرلاب يا «تحفه حاتميه» يا «هفتاد باب» - فارسى، هيئت

11- بحر الحساب - رياضيات

12- التحفه فى تحديد الكر وزنا و مساحتا يا «رساله الكر» - با «مشرق الشمسين» چاپ شد.

13- تشريح الافلاك - در علم هيئت است كه در هند و ايران چاپ شد.

14- تضاريس الارض - با «شرح چغمينى» چاپ شد.

15- توشيح المقاصد يا «توضيح المقاصد»: درباره وقايع ايام سال و وفيات علماست كه در مصر و ايران چاپ شد.

16- التهذيب يا «تهذيب البيان» - درباره علم نحو

17- جامع عباسى: درباره علم فقه كه در ايران چاپ شد.

18- جواب ثلث مسائل عجيبه

19- جواب المسائل الشيخ صالح الجزايرى

20- جواب المسائل المدنيات

21- جهه القبله

22- حاشيه اثنى عشريه صاحب معالم

23- حاشيه تشريح الافلاك

24- حاشيه تفسير بيضاوى

25- حاشيه تكمله خفرى

26- حاشيه بر «خلاصه الاقول» نوشته علامه

27- حاشيه بر «خلاصه الحساب»

28- حاشيه بر كتاب ذكرى از شهيد اول

29- حاشيه رجال نجاشى

30- حاشيه بر «زبده الاصول»

31- حاشيه بر «شرح عضدى بر مختصر الاصول»

32- حاشيه فهرست شيخ منتجب الدين

33- حاشيه بر «القواعد الكليه الاصوليه و الفرعيه» نوشته شهيد اول.

34- حاشيه تفسير كشاف زمخشرى

35- حاشيه مختلف علامه

36- حاشيه مطول - ادبيات عرب

37- حاشيه معالم العلمأ

38- حاشيه من لايحضرء الفقيه - حديث

39- الحبل المتين فى احكام الدين - در حديث است كه در ايران چاپ شده است.

40- حدائق الصالحين فى شرح صحيفه سيد الساجدين عليه‌السلام: از اين كتاب فقط بخش كوچكى به نام الحديقه الهلاليه كه شرح دعاى رويت هلال است، موجود است كه همراه شرح صحيفه سيد نعمت الله جزايرى، در تهران چاپ شد.

41- الحريريه: در حاشيه شرح رسائل آخوند خراسانى، در تهران چاپ شد.

42- حواشى شرح التذكره

43- خلاصه الحساب: درباره حساب، جبر و هندسه كه تا چند دهه پيش، جزو كتب درسى بود و در حوزه هاى علميه و مكتبهاى مدارس جديد تدريس مى شد.

44- درايه الحديث يا «الوجيزه فى الدرايه» - با «خلاصه الاقوال» علامه چاپ شد.

45- رساله احكام سجود التلاوه

46- رساله فى استحباب السوره فى الرد على بعض معاصريه

47- رساله فى ان انوار سائر الكواكب مستفاده من الشمس - درباره اينكه نور ساير سيارات از خورشيد گرفته شده است.

48- رساله فى حل اشكالى عطارد و القمر

49- رساله فى ذبايح اهل الكتاب

50- رساله فى الزكوه عجيبه

51- رساله فى الصوم عجيبه

52- رساله فى قصر الصلوه فى الاماكن الاربعه يا «فى القصر و التخيير فى السفر»

53- رساله فى معرفه القبله

54- رساله فى المواريث

55- رساله فى نسبه اعظم الجبال الى قطر الارض

56- رساله القبله

57- زبده الاصول يا «الزبده فى اصول الفقه»

58- سوانح الحجاز يا «سوانح سفر الحجاز» يا «نان و حلوا»

59- شرح اثنى عشريه صاحب معالم

60- شرح الاربعين يا «اربعون حديثا» يا «اربعين بهايى»

61- شرح دعاى صباح صحيفه سجاديه

62- شرح «شرح چغمينى» قاضى زاده رومى

63- شرح «القرائض النصريه» خواجه نصير الدين طوسى

64- الصراط المستقيم

65- صمديه يا «القوائد الصمديه» - درباره علم نحو كه براى برادرش ‍ عبدالصمد نوشته است و هنوز در حوزه هاى علميه تدريس مى شود.

66- العروه الوثقى - در تفسير سوره حمد كه همراه كتاب «مشرق الشمسين» چاپ شد.

67- عين الحيات - تفسير

68- كشكول - بارها چاپ شده است.

69- المخلاه - مانند كشكول داراى مطالب متنوع است.

70- مشرق الشمسين و اكسير السعادتين - فقه، تفسير و حديث

71- مفتاح الفلاح فى عمل اليوم و الليله - دعا

72- مخلص الهيئه

73- وسيله الفوز و الامان فى مدح صاحب الزمان (عج) - شعر

74- شرح تفسير بيضاوى

75- حل حروف القرآن

76- شرح من لايحضره الفقيه - حديث

77- ترجمه رساله اماميه به فارسى، رساله اماميه نامه امام رضا عليه‌السلام به مامون است.

78- حاشيه بر «شرح تهذيب الاصول» نوشته عميدى.

79- مختصر اصول، فارسى، چاپ سال 1267 ق.

80- جبر و مقابله

81- رساله در حساب - فارسى

82- فالنامه

83- رساله در كرويت زمين

84- رساله «جوهر فرد»: شيخ بهايى با استناد به رياضى و هندسه با اقامه 9 دليل، جزء لايتجزى (554) را ابطال كرده است. (555)

## بر بال خيال

شيخ بهايى از شاعران نامدار صفويه است. و شعرهاى او بويژه شعرهايى كه به سبك عراقى سروده، بسيار زيباست. وى در اشعارش به بهايى تخلص ‍ مى كرد. از وى اشعار بسيارى به زبانهاى فارسى و عربى به يادگار مانده است. از اشعار عربى اوست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشاق جمالك احترقوا |  | فى بحر صفاتك قد غرقوا |
| فى باب نوالك قد و قفوا |  | و بغير جمالك ما عرفوا |
| نيران الفرقه تحرقهم |  | امواج الادمع تعرفهم |

- شيفتگان جمالت سوختند و در درياى صفات تو غرق شدند

- در آسمان بخشايشت بست نشستند و جز جمال تو نشناختند

شعله هاى جدايى آنان را مى سوزاند و امواج اشك آنان را غرق مى سازد

و نيز از اشعار اوست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايها القوم الذى فى المدرسه |  | كلما حصلتموه وسوسه |
| ذكركم ان كان فى غير الحبيب |  | مالكم فى النشاه الاخره نصيب |

- اى دانش پژوهانى كه در مدرسه هستيد تمام آموخته هايتان وسوسه است.

- صحبتهاى شما اگر درباره غير از دوست (خدا) باشد، بهره اى در جهان آخرت نخواهيد برد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حيف باشد از تو اى صاحب هنر |  | كاندرين ويرانه ريزى بال و پر |
| تا به كى اى هدهد شهر سبا |  | در غريبى مانده باشى بسته پا |
| جهد كن اين بند از پا باز كن |  | بر فراز لامكان پرواز كن |
| تا به كى در چاه طبعى سرنگون |  | يوسفى، يوسف بيا از چه برون |
| تا عزيز مصر ربانى شوى |  | وارهى از جسم و روحانى شوى |
| لقمه نانى كه باشد شبهه ناك |  | گر به خاك كعبه ابراهيم پاك |
| گر به دست خود فشاند تخم آن |  | ور به گاو چرخ كردى شخم آن |
| ور مه نو در حصادش داس كرد |  | ور به سنگ كعبه اش دستاس كرد |
| ور به آب زمزمش كردى عجين |  | مريم آيين پيكرى از حور عين |
| ور بخواندى بر خميرش بى عدد |  | فاتحه با قل هو الله احد |
| ور بود از شاخ طوبى آتشش |  | ور شدى روح الامين هيزم كشش |
| ور تو برخوانى هزاران بسمله |  | بر سر آن لقمه پر ولوله |
| عاقبت خاصيتش ظاهر شود |  | نفس از آن لقمه تو را قاصر شود |
| در ره طاعت تو را بى جان كند |  | خانه دين تو را ويران كند |

شيخ بهايى به اشعار حافظ و مولوى علاقه وافرى داشت. ديوان اشعار حافظ و مولوى الهام گرفته از آيات و روايات است و مضامين عرفانى بلندى را در بر دارد. شيخ بهايى درباره مولوى چنين سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من نمى گويم آن عالى جناب |  | هست پيغمبر، ولى دارد كتاب |
| مثنوى معنوى مولوى |  | هست قرآنى، به لفظ پهلوى |

## حب وطن

پيامبر گرامى اسلام فرموده است: حب الوطن من الايمان (556): علاقه به وطن جزء ايمان است. شيخ بهايى تفسيرى نو از اين حديث ارائه مى كند كه بسيار در خور تامل است. تقريبا همه افرادى كه اين حديث را معنا كرده اند وطن را وطن جغرافيايى و زادگاه دانسته اند، برخى از روشنفكران نيز اين حديث را به چيزى در تاييد ناسيوناليسم، وطن پرستى و ملى گرايى تفسير كرده اند. اما شيخ بهايى در تفسيرى تازه از اين حديث چنين مى سرايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين وطن مصر و عراق و شام نيست |  | اين وطن شهرى است كو رانام نيست |
| زانكه از دنياست اين اوطان تمام |  | مدح دنيا كى كند خير الانام |
| اى خوش آن كو يابد از توفيق بهر |  | كآورد رو سوى آن بى نام شهر |
| تو در اين اوطان غريبى اى پسر |  | خو به غربت كرده اى، خاكت به سر |
| آنقدر در شهر تن، مانده اى اسير |  | كان وطن يكباره رفتت از ضمير |
| رو بتاب از جسم و جان را شاد كن |  | موطن اصلى خود را ياد كن |
| زين جهان تا آن جهان بسيار نيست |  | در ميان جز يك نفس در كار نيست |
| تا به چندان شاهباز پر فتوح |  | باز مانى دور از اقليم روح |

## وصال

نوشته اند: زمانى شيخ بهايى به همراه گروهى از شاگردانش براى خواندن فاتحه به قبرستان رفت. بر سر قبرها مى نشست و فاتحه اى نثار گذشتگان مى كرد. تا اينكه به قبر باباركن الدين (557) رسيد. آوايى شنيد كه سخت او را تكان داد. از شاگردان پرسيد: شنيديد چه گفت: گفتند: نه.

شيخ بهايى پس از آن، حال ديگرى داشت. همواره در حال دعا و گريه و زارى بود. گر چه او هيچ گاه از عبادت غافل نبود ولى اكنون بيش از پيش، به مناجات و دعا اهميت مى داد. مدتى بعد شاگردانش از او پرسيدند آن روز چه شنيدى؟ او گفت: به من گفتند آماده مرگ باشم.

شش ماه گذشت. دوازدهم شوال 1030 ق (يا 1031 ق) فرا رسيد. مرگ به پيشواز شيخ بهايى آمد. او نيز سبكبال به سوى معبود پر كشيد بيش از پنجاه هزار نفر مردم اصفهان در تشييع جنازه او شركت داشتند. اصفهان پايتخت صفويه غرق در ماتم بود. ملامحمد تقى مجلسى بر وى نماز گزارد و سپس ‍ پيكرش را به مشهد مقدس برد و بنابر وصيتش او را در خانه اش كه نزديك حرم امام رضا عليه‌السلام قرار داشت. به خاك سپردند. اكنون آرامگاه شيخ بهايى در يكى از رواقهاى حرم مطهر امام رضا عليه‌السلام قرار دارد. (558)

# ملاصدرا متوفاى 1050 ق.

خورشيد انديشه

محمود لطيفى

سخن از پر فروغ ترين خورشيد معرفت و حكمت است كه عقلها را به شگفت آورد و انديشه تحقيق را در شكوه تفكر متحير ساخت و بلنداى همتش سروهاى سرفراز را سر آمد و چينش زيباى كلامش عقده ها از عقايد برداشت. صراحت در بيان و مرامش دلق رنگ و ريا از چهره ها بر گرفت و چماقهاى توهم و تهمت با سندان پولادين اراده و استقامتش در هم شكست.

بزرگمرد حكمت برين و تك سوار افقهاى بيكران يقين، صدرنشين مسند عرفان و آموزگار نخستين حكمت متعاليه كه نامش فروغ بخش حلقه حكيمان است و يادش چشم اندازى از خاك تا خدا و همراهى با مرامش ‍ زورقى از نبوغ مى خواهد تا با قطب نماى وحى و بادبان اراده و ناخدايى قلبى پر از عشق در يم هستى گام نهد و سفرهاى چهارگانه از مبدا تا معاد را يكى پس از ديگرى در نوردد و كليدهاى زمردين غيب و شهود را در فرازين قله حكمت به چنگ آرد.

## طلوع خورشيد

بنا به نقلى در ظهر روز نهم جمادى الاولى سال 980 ق (559) مژده تولد فرزندى را به ميرزا ابراهيم بن يحيى قوامى شيرازى دادند و او كه سالهاى دراز انتظار چنين روزى را داشت و بارها نذر و نياز كرده بود از فرط خوشحالى سراسيمه خود را به منزل رسانيد و بر طبق عهدى كه نموده بود نام مبارك «محمد» را براى فرزندش برگزيد و تا زمانى كه خود زنده بود روزانه يك سكه به شكرانه اين لطف الهى در راه خدا انفاق مى نمود.

ميرزا ابراهيم از كارگزاران ولايت فارس يا بازرگانى سرشناس و امين در بازار بود. وى با انتخاب معلمان و اساتيد خوب و مجرب در تربيت يگانه فرزندش كوشيد و در آموزش علوم متعارف زمان كوتاهى نكرد تا آنكه در 16 سالگى او را به كار تجارت به بصره فرستاد و محمد در مدت سه ماهى كه آنجا بود به زيارت عتبات نيز مشرف شد و با شنيدن خبر مرگ پدر به شيراز برگشت و مدتى مشغول رسيدگى به امور داراييهاى پدر شد اما در همه اين مدت دل در گرو تحصيل داشت تا سرانجام با سپردن مغازه و املاك پدر به دايى خود كه مردى درستكار بود براى ادامه تحصيل راهى اصفهان شد. (560)

همان گونه كه روال عادى حوزه هاى علميه آن زمان بوده است به احتمال قوى صدرا علاوه بر فقه و اصول و ديگر علوم اسلامى متعارف، علوم ديگرى چون رياضيات و نجوم و طب و هيئت و... بخصوص منطق و فلسفه را در شيراز آغاز نموده و به مرحله اى رسانده كه مجبور شده است براى تكميل رشته هاى مورد علاقه خود به مسافرت و حضور در محضر اساتيد مشهور نواحى ديگر اقدام نمايد.

## آغاز سفر

كسانى كه به زندگى صدر المتالهين پرداخته اند مقصد او را از شيراز به اصفهان نوشته اند اما به احتمال زياد بايد با ورود شاه عباس به شيراز در سال 998 كه قاعدتا شيخ بهايى نيز همراه او بوده است صدر المتالهين جوان با شيخ بهايى آشنا شده و بهمراه آنان يا مدتى پس از آنان به پايتخت كه در آن تاريخ قزوين بوده، آمده باشد. در اين مورد نسخه اصلى كتاب حديقه هلاليه شيخ بهايى كه شرح دعاى چهل و سوم صحيفه سجاديه است راهگشاست. زيرا در پايان نسخه و پس از اتمام كتاب نوشته است: «عبده الراجى صدر الدين محمد شيرازى محروسه قزوين شهر ذى الحجه سنه الف و خمس من الهجره النبوه. » معلوم مى شود كه ملاصدرا در تاريخ 1005 و شايد قبل از آن در قزوين مشغول تحصيل بوده و تا حدى با استادش آشنايى داشته كه از روى كتابهاى او نسخه بردارى مى نموده است. بنابراين مى توان گفت يك سال پس از اين تاريخ و با انتقال پايتخت از قزوين به اصفهان صدر المتالهين نيز راهى اصفهان شده باشد.

## اساتيد ملاصدرا

در عصر صدر المتالهين اصفهان - و پس از آن قزوين - پايتخت و مركز علمى ايران بود و اكثر اساتيد بزرگ در اين شهرها اقامت داشتند و جاذبه ويژه اى براى دانش دوستان داشت.

صدر المتالهين ابتدا در محضر درس شيخ الاسلام شهر بهأ الحق و الدين محمد بن عبد الصمد عاملى - معروف به شيخ بهايى - كه در علوم نقلى مورد اعتماد و دانشمند زمان و برناى عصر خويش بود حاضر شد و سنگ بناى شخصيت علمى و اخلاقى ملاصدرا توسط اين دانشمند جهانديده كم نظير و علامه رهرو ذيفنون عصر بنا نهاده شد و تكميل اين بناى معنوى را استاد ديگرش دانشمند سترگ و استاد علوم دينى و الهى و معارف حقيقى و اصول يقينى سيد بزرگوار و پاك نهاد حكيم الهى و فقيه ربانى امير محمد باقر بن شمس الدين مشهور به - ميرداماد - عهده دار گشت. اين نوجوان خوش استعداد و پر شور حديث و درايه و رجال و فقه و اصول را از شيخ بهايى و فلسفه و كلام و عرفان و ديگر علوم ذوقى را از محضر ميرداماد آموخت و علوم طبيعى و رياضى و نجوم و هيئت را نيز از محضر اين دو استاد و احتمالا نزد حكيم ابوالقاسم مير فندرسكى عارف زاهد و رياضى دان بنام عصر فرا گرفت.

## مراحل سير و سلوك

صدر الدين محمد بتدريج در علوم متعارف زمان و بويژه در فلسفه اشراق و مكتب مشأ و كلام و عرفان و تفسير قرآن مهارت يافت. روشهاى گذشتگان را دقيقا بررسى نمود و موارد ضعف آنها را باز شناخت و مسائل مبهم مكاتب اشراق بهره ها برد ولى هرگز تسليم عقايد آنان نشد و گر چه شاگرد مكتب مشأ گرديد ليكن هرگز مقيد به اين روش نشد.

علامه محمد رضا مظفر اين بخش از زندگى صدر المتالهين را اولين دوره زندگانى فكرى و سلوك روحانى او مى شمرد كه در درس و بحث و تتبع آثار فلاسفه و سير در افكار فلسفى و كلامى سپرى نموده و نشانى از ذوق عرفانى و ابتكارات فلسفى در او مشهود نبوده است. صدر المتالهين خود در مقدمه اسفار مى گويد: «من تمام نيرو و توان خود را در گذشته و از آغاز دوره جوانى صرف در فلسفه الهى نمودم تا حدى كه به قدر امكان به آن دسترسى يافتم و در اثر سعى زياد بخش شايان توجهى از آن نصيبم شد و در آن زياد مراجعه كردم و از نتايج انديشه هاى آنان بهره ها بردم و از ابتكارات فكرى و اسرار نهفته آنان سود فراوان يافتم و چكيده كتب و رسائل فلسفى يونان و ديگر معلمان بزرگ را به خاطر سپرده، از هر بابى چكيده آن را اختيار نمودم... و در اين مدت صدفهاى پر از مرواريد گرانبهاى حكمت و معرفت را از درياى حكمت به چنگ آوردم. » (561)

البته در آخر همين مقدمه و در مقدمه تفسير سوره واقعه اين دوره يا حداقل بخشى از آن را براى خود نوعى وقفه مى شمرد، نه سير، و غفلت محسوب مى نمايد نه ذكر و فكر. و آن را از باب حسنات الابرار سيئات المقربين جزء ضايعات عمر خود مى داند و مى گويد: «من به دليل اينكه مقدارى از عمر خود را در بررسى آثار فيلسوف نمايان و جدل و مناظره اهل كلام و دقتهاى علمى و تواناييهاى منطقى و شيوه هاى بيانى آنان ضايع نموده و بر باد دادم همواره به درگاه خدا استغفار مى نمايم. زيرا كه در آخر كار و در اثر تابش نور ايمان و تاييد و دستگيرى خداى منان بر من روشن شد كه پاى استدلاليان چوبين و قياسهاى منطقى آنان عقيم و راه آنان در معرفت حق غير مستقيم است. (562) آنگاه چشم باز نمودم و به حال خود گريستم و ديدم گر چه در شناخت ذات بارى تعالى و تنزيه او از صفات ضعف و نقص و حدوث و نيز در معرفت به معاد و حشر روح انسانى به اندوخته هايى دست يافتم اما از معرفت حقيقى و شهود حق كه جز با ذوق الهى و دريافت قلبى حاصل نمى شود دستم خالى است. » (563)

فرزانه انديشمند حضرت آيه الله جوادى آملى پس از اين دوره چهار دوره ديگر را در زندگى موسس حكمت متعاليه تصوير مى نمايد و اين مجموعه را مراحل تحول روحى و جوهرى او مى شمارد (564) كه اگر آن دوره اول را مقدمه سفر اول سالكان عارف حكيم شيراز با مراحل چهارگانه سلوك و اسفار اربعه عارفان منطبق خواهد بود.

## آواره كوى دوست

ملاصدرا از دانشمندان كم نظيرى بود كه از همراهى با صاحبان قدرت و زندگى با اهل دنيا و دنيا پرستان و تعريف و تمجيد شاهان صفوى بيزار بود و عظمت روحى كه در او وجود داشت به او اجازه سر فروآوردن در برابر مقامات پست دنيايى را نمى داد. و البته دنيا طلبان نيز چنين مزاحمى را نمى توانستند تحمل كنند و او را از حسادت و توهين و تهمت خود در امان نمى گذاشتند. صدر المتالهين پس از طى مراحل علمى در اصفهان و احتمالا آغاز حسادتها و مخالفتها به زادگاه خود باز مى گردد تا شايد در حمايت خانواده و خويشان خود بتواند در امان باشد.

تاريخ بازگشت صدر المتالهين به شيراز همچون كوچ قبلى و بعدى او از اين شهر معلوم نيست. همچنانكه از مدت اقامت و فعاليتهاى علمى و اجتماعى او در اين مرحله اطاعى نداريم و احتمالا در همين سالها كه بايد بين سالهاى 1010 تا 1020 باشد الله وردى خان فرمانرواى شجاع و آگاه و دلسوز فارس تصميم مى گيرد تا مدرسه اى مخصوص به نام ملاصدرا بنا كند و آن مدرسه را پايگاه علوم عقلى در منطقه قرار دهد. اما اجل او را مهلت نمى دهد و در سال 1021 قبل از اتمام مدرسه به قتل مى رسد و مقارن همين احوال ملاصدرا نيز در اثر ناسازگارى علماى شيراز و شروع آزار و اذيت و اهانت او ناگزير به ترك شيراز و بازگشت به اصفهان مى شود و يا به گفته آيه الله سيد ابوالحسن قزوينى از همان جا به نواحى قم عزيمت مى نمايد. ايشان در شرح حال ملاصدرا مى نويسد:

«... پس از مراجعت به شيراز چنانچه عادت ديرينه ابناى عصر قديم و حديث همين است محسود بعضى از مدعيان علم قرار گرفت و به قدرى مورد تعدى و ايذأ و اهانت آنان قرار گرفت كه در نتيجه از شيراز خارج و در نواحى قم در يكى از قرا منزل گزيد و به رياضات شرعيه از اداى نوافل و مستحبات اعمال و صيام روز و قيام در شب، اوقات خود را صرف مى نمود. » (565)

صدر المتالهين حكيم خانه به دوشى بود كه به جرم آزادگى روح و فكر مجبور شد تا از پايتخت و پايتخت نشينان روى گرداند و به زندگى در روستايى دورافتاده و خالى از امكانات رفاهى - كه در آن روز و در بارگاه صفويان براى دانشمندان منظور شده بود - بسنده نمايد و خود را براى «انقطاع الى الله» آماده سازد. او خود در توجيه انتخاب اين راه مى گويد: «من وقتى ديدم زمانه با من سر دشمنى دارد و به پرورش اراذل و جهال مشغول است و روز به روز شعله هاى آتش جهالت و گمراهى برافروخته تر و بد حالى و نامردمى فراگيرتر مى شود ناچار روى از فرزندان دنيا برتافتم و دامن از معركه بيرون كشيدم و از دنياى خمودى و جمود و ناسپاسى به گوشه اى پناه بردم و در انزواى گمنامى و شكسته حالى پنهان شدم دل از آرزوها بريدم و همراه شكسته دلان بر اداى واجبات كمر بستم. » (566)

اين مرحله از زندگى رادمرد حكمت و شهود سرآغاز چشم پوشى از مظاهر دنيوى و جاه و جلال مجازى و دل بريدن از دنيا و دنيا پرستان و رو به سوى جمال و جلال حق نمودن است كه همواره با مشقتهاى فراوان و نيروى عزم و اراده اى آهنين تنها براى افرادى انگشت شمار حاصل مى گردد؛ كه در اصطلاح سالكان سير از خلق به سوى حق نام دارد.

## در كنج غربت

دوره سوم زندگى صدر المتالهين مرحله دوم انقلاب روحى او و حركت از وحدت به وحدت و سفر حق به سوى حق با يارى حق است. اين مرحله طولانى ترين منازل در سفرهاى چهارگانه سير و سلوك است و صدر الدين شيرازى براى اين مرحله كه دوران سخت رياضتهاى جسمانى و مجاهدتهاى نفسانى و عبادت و طى مقامات كشف و شهود است محلى به نام كهك (در سى كيلومترى جنوب شرقى شهر مقدس قم) را بر مى گزيند و يا در اثر توفيق جبرى و به عنوان تبعيد از مركز علمى و فرهنگى رسمى (اصفهان) بر او تحميل مى شود و در هر صورت فارغ از قيل و قال و جاه و رفاه شهر و شهرنشينى در جوار لطف و كريمه اهل بيت عليه‌السلام و حرم آنان پناه مى گيرد تا ضمن بهره گيرى از درياى علوم آل محمد صل الله عليه و آله از گزند فتنه ها در امان باشد. چرا كه از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است: «به هنگام فراگير شدن فتنه ها به قم و اطراف آن پناه ببريد. » (567)

سال ورود و مدت اقامت ملاصدرا در كهك همانند ورود و اقامتش در اصفهان بخوبى روشن نيست. از تطبيق و انطباق بعضى يادداشتها مى توان نتيجه گرفت كه بين سالهاى 1025 تا 1039 در كهك بوده است و البته از شيوه زندگى او در آن قريه اطلاعى نداريم جز مطالبى كه از نوشته هاى خود او مى توان استفاده نمود. در مقدمه اسفار رنجنامه خود را چنين ادامه مى دهد:

«با گمنامى و شكسته حالى به گوشه اى خزيدم. دل از آرزوها بريدم و با خاطرى شكسته با اداى واجبات كمر بستم و كوتاهيهاى گذشته را در برابر خداى بزرگ به تلافى برخاستم. نه درسى گفتم و نه كتابى تاليف نمودم. زيرا اظهارنظر و تصرف در علوم و فنون و القاى درس و رفع اشكالات و شبهات و... نيازمند تصفيه روح و انديشه و تهذيب خيال از نابسامانى و اختلال، پايدارى اوضاع و احوال و آسايش خاطر از كدورت و ملال است و با اين همه رنج و ملالى كه گوش مى شنود و چشم مى بيند چگونه چنين فراغتى ممكن است... ناچار از آميزش و همراهى با مردم دل كندم و از انس با آنان مايوس گشتم تا آنجا كه دشمنى روزگار و فرزندان زمانه بر من سهل شد و نسبت به انكار و اقرارشان وعزت و اهانتشان بى اعتنا شدم. آنگاه روى فطرت به سوى سبب ساز حقيقى نموده، با تمام وجودم در بارگاه قدسش ‍ به تضرع و زارى برخاستم و مدتى طولانى بر اين حال گذراندم. » (568)

صدر المتالهين در طى نامه اى از كهك نيز به استادش ميرداماد وضع روحى خود را چنين ترسيم مى كند:

«و اما احوال فقير بر حسب معيشت روزگار و اوضاع دنيا به موجبى است كه اگر خالى از صعوبتى و شدتى نيست... اما بحمدالله كه ايمان به سلامت است و در اشراقات علميه و افاضات قدسيه و واردات الهيه... خللى واقع نگشته... از حرمان ملازمت كثير السعاده بى نهايت متحسر و محزون است. روى طالع سياه كه قريب هفت هشت سال است كه از ملازمت استاد الاماجد و رئيس الاعاظم محروم مانده ام و به هيچ روى ملازمت آن مفتخر اهل دانش و بينش ميسر نمى شود... به واسطه كثرت وحشت از صحبت مردم وقت و ملازمت خلوات و مداومت بر افكار و اذكار بسى از معانى لطيفه و مسائل شريفه مكشوف خاطر عليل و ذهن كليل گشته... » (569)

## سفر عرشى

مرحله سوم سلوك روحانى صدر المتالهين شيرازى سفر از حق به سوى خلق است براى مشاهده آثار خداى سبحان در مظاهر جمال و جلال و مطالعه آيات الهى در طبيعت و انسان و آفاق و انفس كه در اثر طى مراحل گذشته نصيب سالك مى شود. انسان در پايان اين سير به مقام خلافت الهى نايل مى شود و در اصطلاح فلاسفه جهانى مى شود بنشسته در گوشه اى.

شور و ابتهاج ملاصدرا در اين مرحله مانند همه آنها كه به اين مقام رسيده اند در خور وصف نيست. او پس از سالها خون دل خوردن توانسته است دريچه اى به عالم قدس بگشايد و حقايق علمى را كه از راه تفكر واستدلال به دست آورده بود از راه مكاشفات نورى مشاهده نمايد. در مقدمه اسفار پس از يادآورى دوران زحمت و رنج و مصيبتهاى جانكاه، اين مرحله را دوران آرامش و استراحت خود مى شمرد و مى گويد:

«سر انجام در اثر طول مجاهدت و كثرت رياضت نور الهى در درون جانم تابيدن گرفت و دلم از شعله شهود مشتعل گشت. انوار ملكوتى بر آن افاضه شد و اسرار نهانى جبروت بر وى گشود و در پى آن به اسرارى دست يافتم كه در گذشته نمى دانستم و رمزهايى برايم كشف شد كه به آن گونه از طريق برهان نيافته بودم و هر چه از اسرار الهى و حقايق ربوبى و وديعه هاى عرشى و رمز و راز صمدى را با كمك عقل و برهان مى دانستم با شهود و عيان روشنتر يافتم. در اينجا بود كه عقلم آرام گرفت و استراحت يافت و نسيم انوار حق صبح و عصر و شب و روز بر آن ورزيد و آنچنان به حق نزديك شد كه همواره با او به مناجات نشست. » (570)

## معرفت عارفان

يكى از خاطرات بسيار آموزنده و شيرين و در خور تامل از ايام اقامت ملاصدرا در كهك نكته اى است كه مرحوم شيخ عباس قمى (571) ذكر كرده و حضرت استاد حسن زاده آملى آن را اين گونه مستند نموده است كه: «در يك نسخه خطى اسفار كه به خط حاج ملامحمد طهرانى و محشى به تعليقات ملا على نورى و ذوالعينين و بسيارى از حواشى خود ملاصدرا است و در اختيار راقم است و در حاشيه اين افاضه - در بحث اتحاد عاقل به معقول - نوشته است:

«تاريخ هذه الافاضه كان ضحوه يوم الجمعه سابع جمادى الاول سبع و ثلاثين و الف من الهجره و قد مضى من عمر المولف ثمان و خمسون سنه قمريه. »

(تاريخ اين افاضه، صبح روز جمعه هفتم جمادى الاول 1037 بود و 58 سال قمرى از عمر مولف سپرى گشته بود) و در ذيل همين حاشيه، حاشيه ديگرى مرحوم ميرزا على اكبر حكمى يزدى در حاشيه اسفارش از جناب صدر المتالهين به عنوان «منه» دارد كه:

«كنت حين تسويدى هذا المقام بكهك من قرى قم... »

اين قسمت كتاب را در هنگام اقامتم در كهك قم نوشتم و روز جمعه براى زيارت قبر دختر موسى بن جعفر (س) به قم آمدم و از او مدد و كمك خواستم. سپس اين مطلب به يارى خدا برايم كشف شد. (572)

## خورشيد جهان افروز

دوره پايانى سفرهاى چهارگانه، سفر از خلق به سوى خلق به همراهى حق و براى رساندن پيام الهى از طريق تدريس و تاليف و تهذيب نفوس است تا با هدايت و ارشاد خود تشنگان هدايت را با آب گواراى حيات الهى سيراب نمايد.

اين دوره از زندگى صدر المتالهين همان بازگشت مجدد ايشان از روستاى كهك به شيراز و حوزه بحث و تدريس و تصنيف و تاليف است.

شهرت صدراى شيرازى عالمگير شده بود و طالبان حكمت از نواحى و اطراف براى درك فيض به حضورش مى شتافتند. او خود در مقدمه اسفار مى گويد: «... بتدريج آنچه در خود اندوخته بودم همچون آبشارى خروشان فرود آمد و چون دريايى پر موج در منظر جويندگان و پويندگان قرار گرفت. از آب خوشگوار آن وادى، فهم و ادراك سر سبز شد و از جريان زلال آن نهرهاى انديشه جارى گشت... پس رحمت الهى اقتضا نمود كه معانى منكشف از عالم اسرار و انوار و فائض از مقام نور الانوار بيش از اين در پرده استتار نماند. و از سوى خدا ملهم شدم تا جرعه اى از افاضات ربانى را به تشنگان وادى طلب بچشانم و دل جويندگان انوار حقيقت را منور سازم تا جرعه نوشان را حيات ابدى و طالبان هدايت را روشنى قلب گردد. » (573)

بعضى از تراجم نويسان علت بازگشت به شيراز را به امر شاه صفوى دانسته اند ولى اكثر آنان نوشته اند كه امامقلى خان حاكم شيراز صدر المتالهين دعوت نمود تا به وطن خود برگردد و در مدرسه اى كه پدرش به خاطر ملاصدرا بنا كرده به تعليم و تدريس و تربيت طلاب بپردازد.

در شان و مقام اين مركز مهم علمى و سطح فرهنگى حوزه شيراز و همت پايه گذاران مدرسه همين بس كه تدريس علوم عقلى يكى از مقررات الزامى آن مدرسه بوده است.

در هر صورت از نامه اى كه حكيم الهى در سالهاى اول بازگشت به شيراز براى استادش ميرداماد نوشته پيدا است كه از اين هجرت راضى نبوده و به ياد دوران خوش تنهايى و عزلت حسرت مى خورد و براى از دست دادنش ‍ متاسف بوده است. در بخشى از نامه چنين آورده است:

«قبل از ايام جدايى هرگز اين شدايد دست نداده بود و به صحبت جاهلان و ناقصان اين بلاد گرفتار نشده بود. از طول مكث در اينجا ملول گشته ام و از صحبت معلولان اين شهر معلول گشته و از كثرت عيال و پيوستگان و نامراديهاى دور و زمان و عدم مساعدت چرخ و دوران و بى توجهى اركان دولت اين جهان و بى التفاتى اعيان اين عهد و قران بغايت محزون و پريشان گشته... در مقام توحد و تفرد مى بودم و پاى در دامن غناى از خلق و تعزر كشيده داشتم و در خلوت تحصيل ملكات مى كردم و از مشاهده مكروهات از روى حزم و دور انديشى هراسان و گريزان بودم. » (574)

## آفتاب آمد دليل آفتاب

استعداد فوق العاده و روح حساس و زهد و عبادت و انس به خدا صدر المتالهين را زبانزد خاص و عام كرد و توجه همگان را به او جلب نمود. او از آغاز جوانى بى اعتنا به دنيا و مقامات دنيوى و شوون مادى بود و به قدر ذره اى هم به فكر جلب رضايت خاطر مردم نبود. او داراى معنويتى عميق و روحى بلند بود كه از نزديكى به پادشاهان و امرا و رياست بر عوام ننگ داشت و در آن عصر كه نوع مصنفان و مولفان، كتاب و رساله خود را به اسم پادشاه وقت يا حتى يكى از وزرا و رجال نامى مى نوشتند و گاهى كتاب را به آنان هديه مى كردند، در نوشته هاى ملاصدرا نشانى از اين گونه امور نيست و با تعداد فراوان كتابهايى كه دارد در هيچ يك از آنان اسمى از كسى نبرده است. او به واقع علم را با عمل توام نمود و حكمت را در رفتار و كردار خود متجلى ساخت. محمد بن ابراهيم شيرازى در همان ايام جوانى از سوى استاد خود ميرداماد به صدر الدين و صدرا ملقب شد و شايد اولين ستايش ‍ را نيز از همين استاد خود در قالب شعر شنيد كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدرا جاهت گرفته باج از گردون |  | اقرار به بندگيت كرد افلاطون |
| بر مسند تحقيق نيامد چون تو |  | يكسر ز گريبان طبيعت بيرون |

از فرزانگان معاصر، فيلسوف عظيم الشان حضرت آيه الله سيد ابوالحسن قزوينى نيز مى گويد: «در فن فلسفه الهى و تحقق مسائل غامضه علم مافوق الطبيه و استقامت فهم و حسن سليقه، عديل است و به اعتقاد حقير در الهيات و فن معرفه النفس بر شيخ الرئيس راجح و مقدم است و در حسن تعبير و سلاست كلام و جزالت منطق و تقرير كسى به پايه او نرسيده، در علم فقه صاحب نظر و تحقيق است و در علم رجال وحيد و فريد عصر بوده و در فن رياضى از هندسه و هئيت ماهر بوده و بزرگترين فضيلت او تطبيق قواعد حكمت الهى با قواعد عرفان و طريقه عرفاست. » (575)

علامه طباطبايى مفسر و فيلسوف بزرگ معاصر نيز در مورد مجدد فلسفه اسلامى در قرن 11 مى گويد: «صدرالدين محمد بن ابراهيم شيرازى... پس ‍ از فراغت از تحصيل... سالها در كنج عزلت سرگرم مجاهدات و رياضات و تصفيه نفس شده توانست پس از سالها خون دل خوردن دريچه اى به عالم قدس باز كرده، حقايق علمى را كه از راه مكاشفات نورى مشاهده نمايد. (576) وى اولين فيلسوفى است كه مسائل فلسفه را - پس از آنكه قرنها در اسلام سير كرده بود - از حالت پراكندگى در آورده، مانند مسائل رياضى روى هم چيد. و از اين روى اولا امكان تازه اى به فلسفه داده شد تا صدها مساله فلسفى كه در فلسفه قابل طرح نبود مطرح و حل شود و ثانيا يك سلسله از مسائل عرفانى - كه تا آن زمان طورى ورأ طور عقل و معلوماتى بالاتر از درك تفكرى شمرده مى شدند - به آسانى مورد بحث و نظر قرار گيرند و ثالثا ذخاير زيادى از ظواهر دينى و بيانات عميق فلسفى پيشوايان اهل بيت عليه‌السلام كه قرنها صفت معماى لاينحل را داشتند و غالبا از متشابهات شمرده مى شدند حل و روشن شود و به اين ترتيب ظواهر دين و عرفان و فلسفه آشتى كامل پذيرفته و در يك مسير افتادند. » (577)

مرحوم مطهرى، شهيد حكمت و جهاد مى گويد: «صدرا در آنچه علم اعلى... يا حكمت الهى خوانده مى شود... تمام فلاسفه پيشين را تحت الشعاع قرار دارد و آن را بر اصولى خلل ناپذير استوار كرد. حكيم الهى و فيلسوف ربانى بى نظير كه حكمت الهى را وارد مرحله جديدى كرد. » (578)

و امام حكيمان و عارفان بنيانگذار انقلاب اسلامى از موسس حكمت متعاليه چنين ياد مى كند: «محمد بن ابراهيم شيرازى... اول كسى است كه مبدا و معاد را بر يك اصل بزرگ خلل ناپذير بنا نهاد و اثبات معاد جسمانى با برهان عقلى كرد و خلله اى شيخ الرئيس را در علم الهى روشن كرد و شريعت مطهره و حكمت الهى را با هم ائتلاف داد با بررسى كامل ديديم هر كس درباره او چيزى گفته از قصور خود و نرسيدن به مطالب بلند پايه اوست... اين فيلسوف بزرگ اسلامى و حكيم عظيم الهى... افق شرق را به نور حكمت قرآن روشن كرد... » (579) و در كتاب چهل حديث از ملاصدرا با صفاتى چون: محقق فلاسفه فيلسوف محققين، فخر طايفه حقه اعظم الفلاسفه على الاطلاق نام مى برد.

## فروغ حكمت متعاليه

روزى كه سفينه النجاه اسلام ناب محمدى صل الله عليه و آله در ساحل خشك و سوزان جاهليت متعصب قرشى و سلطنت ظلمانى اموى به گل نشست فلسفه از پاى افتاده و شرك آميز يونانى و حكمت كليسايى اسكندرانى در شام و مصر و بغداد شكفتن آغاز كرد و دستمايه تعزيه گردانان ميدان مبارزه با «ثقلين» شد. اما در مدتى اندك دانشمندان وارسته اسلامى و خصوصا تربيت شدگان مكتب تشيع با تكيه بر فرهنگ عميق و اصيل «قرآن و عترت» و بى اعتنا به اغراض سياسى نهضت ترجمه، با اصطلاحات فلسفى آشنا شده و از «شيوه منطقى» ارسطو و «مكاشفه» نو افلاطونى در مناشقات علمى - سياسى و فهم معارف قرآن بهره ها گرفته، حتى خود در اين مكاتب استاد شده و به نوآورى پرداختند و نقادى عميق مباحث را با معيار معارف قرآن به عهده گرفتند. فارابى و بوعلى سينا متد ارسطويى را در قالب جديد آن - حكمت مشأ - پى ريختند و شهاب الدين سهروردى نيز عنصر سلوك و اشراق را اساس فلسفه خود قرار داد و با ادغام بديع عناصر گوناگون فلسفى از برآيند آنها فلسفه «اشراق» را بنا نهاد و مقارن اين دو مكتب فلسفى پيش رفت. اين دو جريان همان «علم كلام» بود كه همواره زمينه مناسبى براى طرح مسائل جديد در فلسفه و رشد و نقد آن ايجاد نمود. عرفان نيز به عنوان راهى براى دريافت حقيقت دين و شيوه خاصى از معرفت الهى و وصول به كمال معنوى در پى آن بود كه جنبه اصيل و پر مغز و نغز شريعت اسلامى را به دست آرد اما با تمام تلاشى كه دانشمندان و حكيمان داشتند نتوانسته بودند اين چهار رود خروشان را به هم پيوند دهند و به يك سو هدايت كنند.

در چنين زمينه فرهنگى كه از سويى بسيار غنى و پر مايه بود و از سوى ديگر به ركود و كسادى و نازائى گرفتار شده بود، زيرا غلبه نهضت ضد عقلى كه همزمان با غرب و شايد در اثر ارتباط دولت صفوى با اروپا بر حوزه هاى علوم اسلامى سايه افكنده بود و نهايتا منجر به ظهور «فلسفه تجربى» و حس گرايى «ظاهريه» و پيدايش «اخباريگرى» و جمود بر ظواهر شرعى در شرق و به ويژه در نبض پر تپش آن «تشييع» شده بود هر يك از رودهاى خروشان و پربركت حكمت و معرفت را از تكاپو و حركت آفرينى باز داشته و يا بكلى خشكانيده بود، آرى در چنين فضاى گرفته اى خورشيد جهان افروز «حكمت متعاليه» در آسمان فكر اسلامى ايران طلوع كرد و افق شرق را به نور حكمت روشن كرد.

حكمت متعاليه از يك نظر به منزله چهارراهى است كه چهار مكتب مهم يعنى حكمت مشائى ارسطويى و سينايى و حكمت اشراقى سهروردى و عرفان نظرى محيى الدينى و معانى و مفاهيم كلامى (اسلامى) با هم تلاقى كرده و مانند چهار نهر سر به هم آورده رودخانه اى خروشان به وجود آورده اند و از نظر ديگر به منزله يك ساختمان عظيمى است كه چهار عنصر مختلف را پس از يك سلسله فعل و انفعالات به هم ربط داده و به آنها شكل و هيئت و واقعيت نوينى بخشيده كه با ماهيت قبلى هر يك از عناصر متغاير است. (580)

«اختلاف سابقه دار مشأ و اشراق... و همچنين بسيارى از موارد اختلاف نظر فلسفه و عرفان به وسيله صدر المتالهين حل شد و چهره بسيارى از حقايق اسلامى روشن گشت... » (581)

گر چه جهل ظاهربينان و غرور علمى اروپاى پس از رنسانس و خود باختگى مسلمين در قرون اخير در حدى بوده و هست كه اجازه نمى دهد آهنگ حياتش حكمت متعاليه و صداى گوشخراش شكستن استخوانهاى پوسيده فلسفه ارسطويى و نو افلاطونى «اسكولاستيك» در زير چرخ عظيم و تندر حكمت متعاليه صدرايى به گوش غريبان و غربزدگان قديم و جديد برسد و تحول بزرگ فلسفى را كه آن حكيم الهى و فيلسوف ربانى ايجاد نمود دريابند. اما بدون شك با ظهور صدر المتالهين فعاليت فكرى در ايران عصر صفوى به اوج خود رسيد و انديشه هاى او تمامى حيات فكرى و عقلى چهار قرن گذشته را در انحصار درآورد و امروز نيز مكتب او به همان سر زندگى دوران تقرير و تحرير است.

## آثار ماندگار

صدر المتالهين از نويسندگان خوش قلم و پر كار در فلسفه اسلامى است و آثار قلمى او لطيف و در كمال فصاحت و بلاغت است و به تعبير يكى از اساتيد صاحبنظر، در گذشته تاريخ فرهنگى شيعه دو نفر در حسن تعبير و شيوايى قلم بى نظير بوده اند و شايد در آينده هم نظيرى نداشته باشند، شهيد ثانى زين الدين جبل عاملى كه در فقه قلم شيرين و جذاب و روانى دارد و صدر المتالهين شيرازى كه فلسفه را با بيانى روان و قلمى شيوا تقرير نموده است.

تاليفات حكيم شيراز بيش از چهل عنوان كتاب و هر يك در نوع خود شاهكارى بى نظير مى باشد به جز رساله سه اصل در علم اخلاق و چند نامه جملگى به زبان عربى (زبان رسمى مراكز علمى آن عصر) نوشته شده و داراى نثرى روشن و فصيح و مسجع و براى آموزش فلسفه و عرفان بسيار آسان و سهل است. در ميان آثار فلسفى او بخشى خصلت عرفانى بارزترى دارند و بعضى داراى لحن برهانى و استدلالى تر هستند، هر چند كه از تمامى آنها بوى عرفان به مشام مى رسد.

از ويژگيهاى بسيار مهم نوشته هاى ملاصدرا كه از دستاوردهاى انحصارى خود او است تطبيق بين مفاهيم و بيانات شرع و براهين فلسفى است و به نحوى كه در هيچ مساله فلسفى تا استشهاد بر آيات قرآن و آثار معصومين ننمايد نظر قاطع خود را ابراز نمى دارد. او همواره در كتابهايش افتخار مى كند كه هيچ كس را نديده كه همچون خود او اسرار قرآن كريم و سنت معصومين را فهميده باشد. تمام نوشته هاى فلسفى او پر از آيات قرآن و روايات است و تمام تفاسيرش سرشار از برداشتهاى عرفانى و عقلى است و او در اين روش نظيرى ندارد. البته پس از او شاگرد بى نظيرش فيض ‍ كاشانى اين شيوه را از استاد آموخته و آن را گسترده و زيبا به كار برده است.

نوشته هاى صدر المتالهين در مجموع از ويژگيهايى چون جامعيت، داورى مصلحانه بين آرأ مختلف، استفاده از عقل و ذوق و وحى در حل مبهمات، احاطه بر آرأ گذشتگان، و در آخر سهل و ممتنع نويسى برخوردار است.

به تعبير علامه حسن زاده آملى كتاب اسفار اربعه ام الكتاب مولفات ملاصدراست كه در اواخر دوره اقامتش در كهك شروع به تاليف آن نموده و از دامنه و گسترش مطالب بى گمان بر شفاى بوعلى سينا و فتوحات مكيه ابن عربى مقدم است. «اين كتاب به يك معنا نقطه اتصال و حلقه جامع دايره المعارف مشائى ابن سينا و اقيانوس اسرار باطنى ابن عربى است و به تعبير ديگر، هم اوج هزار سال تفكر و تامل دانشمندان و حكماى اسلامى است و هم شالوده بناى عقلانى تازه و اصيلى است كه از متن معارف اسلامى سرچشمه گرفته است. » (582)

صدر المتالهين در اين كتاب بزرگ با صراحت تمام رابطه حكمت و دين و عقل و وحى را بيان مى دارد كه: «حاشا الشريعه الحقه الالهيه البيضأ ان تكون احكامها مصادمه للمعارف اليقينيه الضروريه و تبا لفلسفله تكون قوانينها غير مطابقه للكتاب و السنه» (583) حاشا كه احكام و مقررات بر حق و تابناك شرعى با معارف بديهى و يقينى عقلانى، ناهماهنگ باشد و نابود باد فلسفه و حكمتى كه قواعد و يافته هايش مطابق با كتاب الهى و سنت نبوى نباشد.

صدر المتالهين در درك ظاهر و فهم اسرار قرآن و حديث تبحرى ويژه داشت و گر چه در اكثر كتب فلسفى خود به قرآن و حديث تمسك نموده و گاهى نيز به شرح آيات و احاديث پرداخته اما كتابهايى نيز به تفسير آيات و احاديث اختصاص داده و سوره هاى سجده، يس، واقعه، حديد، جمعه، طارق، اعلى، زلزال و سوره بقره تا آيه 65 و آيه الكرسى و آيه نور و... را تفسير نموده كه از تفاسير ارزشمند فلسفى به شمار مى آيند و تاكنون چندين بار چاپ شده است.

شرح اصول كافى مرحوم آخوند نيز اولين شرحى است كه بر كتاب بى نظير اصول كافى پس از حدود شش قرن نوشته شده و سنت شرح نويسى بر روايات عميق اعتقادى را باب نموده و بدون شك يكى از مهمترين متون اعتقادى شيعى دوره صفوى است كه در هماهنگى بين حكمت و عرفان و وحى يكى از بهترين و بلكه اولين كليد است و مولف كتاب روضه الجنات در مورد اين كتاب مى گويد:

«و عندى انه ارفع شرح كتب على احاديث اهل البيت عليه‌السلام و ارجحها فائده و اجلها قدرا. » (584)

صدر المتالهين در سير نوشتارى خود ابتدا حكيمى عقلانى است كه شرح هدايه را مى نويسد و شفاى بوعلى را حاشيه مى زند و پس از طى مراحل سلوك و معرفت عارفى متكى بر وحى است كه با قدرت الهى و هدايت نبوى و بيان علوى و با قدم قلم سفرهاى چهارگانه را طى مى كند و اسفار اربعه مى نويسد و در آخر كار تمام هم خود را بر فهم و درك و تبيين قرآن و روايات اهل بيت عليه‌السلام متمركز مى نمايد و آخر كار نيز در يك دستش ‍ قلم تفسير سوره بقره و در دست ديگرش برگه هاى شرح كتاب الحجه اصول كافى است كه به ديدار محبوب مى شتابد.

## خانه آفتاب

صدر المتالهين داماد ميرزا ضيأ الدين محمد بن محمود الرازى مشهور به ضيأالعرفأ پدر زن شاه مرتضى والد فيض كاشانى است. و بدين ترتيب بايد گفت فيض پيش از آشنايى علمى با صدر المتالهين با او ارتباط خويشاوندى داشته و دختر ملاصدرا، دختر خاله فيض بوده است.

فرزندان صدر المتالهين كه هر يك از علوم اسلامى بهره اى وافى برده و از نامداران جهان محسوب مى شوند جلوه ديگرى از روح الهى آن فيلسوف وارسته مى باشد كه در نظام خانواده تجلى يافته است.

1. اولين فرزند اين خانواده ام كلثوم در سال 1019 به دنيا آمد و دانش و بينش و علم و فلسفه را از پدر آموخت و در سال 1034 به عقد ملا عبدالرزاق لاهيجى (فياض) در آمد. او همچنان در محضر همسرش به تحصيل ادامه داد تا در اكثر علوم متعارف سرآمد همگنان شد به نحوى كه در مجالس دانشمندان شركت مى نمود و با آنان به مباحثه مى پرداخت. (585)

2. محمد ابراهيم، ابوعلى حكيمى انديشمند و عارفى سالك و محدثى والا مقام است كه در سال 1021 به دنيا آمد و در محضر پدر به تحصيل پرداخت. كتابهاى متعدد نگاشت و كتابى نيز به نام عروه الوثقى در تفسير آيه الكرسى به زبان فارسى نوشت ولى آنچنانكه از بعضى نوشته هايش ‍ پيداست و عده اى از تراجم نويسان تصريح نموده اند در اواخر عمر بشدت از فلسفه رويگردان شد و بر فلسفه تاخت. (586)

3. زبيده خاتون متولد 1024 سومين فرزند صدر المتالهين، عالمى اديب و فاضل و حافظ قرآن، همسر دانشمند بزرگ ميرزا معين الدين فسائى و مادر علامه اديب ميرزا كمال الدين فسائى (ميرزا كمالا) داماد مجلسى اول است. او حديث و تفسير قرآن را از پدر و خواهر بزرگ خود آموخت و در ادبيات استاد فرزند خود بود. (587)

4. زينب سومين دختر صدر المتالهين است كه عالمى فاضل و متكلمى انديشمند و فيلسوفى عارف و عابد و زاهد و از ستارگان درخشان فصاحت و بلاغت و ادب بود. در محضر پدر و برادرش بهره ها برد و پس ازدواج با جناب فيض كاشانى تحصيل خود را در محضر همسرش به كمال رساند. در سال تولد زينب در كتب تراجم نيامده ولى تاريخ وفاتش را 1097 نوشته اند. (588)

5. دومين پسر صدر المتالهين نظام الدين احمد دانشمندى اديب و حكيمى متاله و شاعرى عارف است است كه در سال 1031 در شهر كاشان به دنيا آمد و در رجب 1074 وفات يافت. وى كتابى به نام مضمار دانش به زبان فارسى دارد. (589)

6. آخرين فرزند صدر المتالهين معصومه خاتون همسر علامه بزرگ ميرزا قوام الدين تبريزى از شاگردان به نام صدر المتالهين و حاشيه نويس كتاب اسفار است. او در تاريخ 1033 به دنيا آمد و 1093 وفات يافت. بانويى دانشمند و ادب دوست، حديث شناس و عابد و زاهد و حافظ قرآن كريم بود كه در محضر پدر و سپس خواهرانش زبيده و ام كلثوم علوم و معارف روز را فراگرفت. (590)

## غروب خورشيد

حكيم وارسته در طول عمر 71 ساله اش هفت بار با پاى پياده به حج مشرف شد و گل تن را با طواف كعبه دل صفا بخشيد و در آخر نيز سر بر اين راه نهاد و به هنگام آغاز سفر هفتم يا در بازگشت از آن سفر به سال 1050 ه‍ق در شهر بصره تن رنجور را وداع نمود و در جوار حق قرار گرفت، و در همانجا به خاك سپرده شد و اگر چه امروز اثرى از قبر او نيست اما عطر دلنشين حكمت متعاليه از مركب نوشته هايش همواره مشام جان را مى نوازد.

# محمد تقى مجلسى متوفاى 1070 ق.

بر ساحل حديث

سيد حميد مير خندان

با به قدرت رسيدن صفويان، تشيع مذهب رسمى ايران اعلام شد. با بروز اين تحول، طرح و معرفى معارف اسلامى و احاديث اهل بيت عليه‌السلام كه يكى از اصيل ترين و غنى ترين منابع اسلامى است. براى مردم فارسى زبان ضرورت بيشترى يافت. يكى از علمايى كه به سهم خود در اين راه قدم برداشت «ملا محمد تقى مجلسى» (ره) است. اين مختصر به معرفى آن عالم گرانقدر از سلسله ابرار مى پردازد.

## تولد

محمد تقى در سال 1003 ق. در شهر بزرگ و زيباى اصفهان، پايتخت صفويه، چشم به دنيا گشود. به مباركى نهمين امام معصوم عليه‌السلام او را محمد تقى نام نهادند. آواى اذان و اقامه اولين كلماتى بود كه در گوش او طنين افكند، بدين گونه آغاز زندگى او با نواى توحيد و رسالت قرين شد.

كودكى محمد تقى در محيطى آكنده از صفا و عشق به دين و پيشوايان دين سپرى شد. از همين رو فطرت خداجوى او مجال رشد يافت و احساسات و عواطفش با حب آل محمد صل الله عليه و آله شكل گرفت. پدرش ملا على مجلسى فاضلى دانش دوست بود و خود از راويان احاديث اهل بيت عليه‌السلام به شمار مى آمد. ذوق و قريحه شعر گويى او شهرت داشت و به «مجلسى» تخلص مى كرد و گويا از همين رو، مجلسى نام گرفته بود. (591)

## كودكى

مولا على مجلسى از همان اوان كودكى محمد تقى، اعتقادات و مبانى دينى را به او تعليم مى داد، از خدا و رسول خدا صل الله عليه و آله، از معاد و دوزخ و بهشت برايش - سخن مى گفت. نماز را به او آموخته بود و او را به همراه خود به مجالس مذهبى مى برد. محمد تقى نيز به دين و مسائل دينى علاقه نشان مى داد و آن گونه كه خود نقل كرده است كودكان را با آيات قرآن و روايات، به انجام كارهاى خوب و ترك كارهاى زشت فرا مى خواند. براى همين در حلقه بازى كودكان رفتار او بيشتر به بزرگان مى نمود تا كودكان. اين صفاى روحى و علاقه مذهبى بعدها در شخصيت و زندگى او تجليات بارزترى يافت و محمد تقى را در راه تحصيل علوم و معارف الهى قرار داد.

وجود عالم بزرگى چون درويش محمد عاملى، پدر بزرگ مادرى او در ميان بستگان محمد تقى در شوق او به تحصيل معارف اسلامى نقش بسيارى داشت و نيز وجود بزرگانى چون حافظ ابونعيم اصفهانى (متوفاى 406 ق.) در بين نياكان او همت و علاقه او را به قدم نهادن در راه آنان مى افزود.

مى توان گفت نخستين كلاس درس او خانه بود. چرا كه در خانواده اى فرهيخته و دوستدار علم رشد مى يافت.

## تحصيل

گامهاى بعدى تحصيل و دانش را تحت نظر پدرش استوارتر برداشت و پس ‍ از آن با استادان بزرگ حوزه اصفهان آشنا شد و به راهنمايى پدرش به درس ‍ علامه مولا عبدالله شوشترى (يكى از علماى بزرگ حوزه اصفهان) راه يافت.

علامه مولا عبدالله شوشترى از تربيت يافتگان حوزه نجف بود كه پس از طى مراحل عالى علمى به اصفهان مهاجرت و در آنجا اقامت كرده بود. محمد تقى سالها همراه اين استاد بود و فقه، حديث، اصول فقه، كلام و تفسير را نزد وى آموخت و تحصيل علم حديث و روايت را بيشتر مديون او بود. خود سالها بعد در اين باره مى نويسد: «او بزرگ استاد ما و بزرگ استاد شيعه در عصر خويش بود. وى علامه اى محقق و دقيق و زاهدى عابد و باورع بود. بيشتر مطالب اين كتاب (روضه المتقين كه كتابى روايى است) از افادات اوست... »

مى توان گفت كه نشر فقه و حديث در آن دوان در اصفهان به وسيله او صورت گرفت. (592)

پس از وفات استاد در سال 1021 ق. نزد فرزند او مولا حسنعلى شوشترى، كه او نيز از علماى برجسته و استاد بسيارى از مشاهير حوزه اصفهان بود، به تحصيل پرداخت.

همزمان دوران تحصيل نزد علامه عبدالله شوشترى به درس دانشور ديگرى راه يافت و در نفس و وجود خويش سفرى را آغاز نمود. اين سير انفسى به راهنمايى سالك و عارفى وارسته، فقيه و محدث بزرگ «شيخ بهايى» آغاز شد.

از سالهاى آغازين تحصيل، نسبت به عرفان جذبه اى شديد در محمد تقى وجود داشت حس مى كرد كه فقه اصول و علوم متداول مدرسه اى عطش ‍ جانش را فرو نمى نشاند. شايد در سنين بلوغ اين احساس در او شكل گرفته بود. اما همان گونه كه مقتضاى اين سنين است آن احساس مبهم و درك خام را نمى توانست براى خود تبيين كند و با ديگران به وضوح درباره اش سخن بگويد اما اينكه «چه كند و از كجا آغاز كند؟» براى به مراتب مجهولتر بود. ولى پس از آشنايى با شيخ بهايى و حضور در درس وى گمشده خود را يافت.

بهأ الدين محمد عاملى، معروف به شيخ بهايى در آن زمان از اساتيد شاخص و برجسته حوزه اصفهان به شمار مى رفت. جامعيت او در علوم مختلف شگفت آور بود، به طورى كه بر بيشتر علوم متداول تسلط داشت و در آنها صاحب تاليف بود. مجلسى بعدها درباره اين استادش مى نويسد: «او بلند مرتبه و والا مقام بود و حافظه اى سرشار داشت. من كسى را مانند او در كثرت علوم و وفور فضل و بلندى مرتبه نديده ام. » (593)

تواضع و آزادمنشى او در برابر شاگردان خويش، حتى كسانى چون محمد تقى جوان، بر جذابيت و محبوبيت او نزد محمد تقى افزوده بود. محمد تقى مجلسى خود نقل مى كند آن هنگام كه هنوز بالغ نشده بود در درس ‍ شيخ بر او اشكالى علمى وارد كرد و شيخ نيز پس از آنكه گفتار محمد تقى را حق يافت از نظر خود دست برداشت و آن سخن را تاييد كرد. (594)

آنچه كه محمد تقى مجلسى را بيش از همه مجذوب شيخ بهايى كرده بود، علاوه بر تسلط او بر علوم شرعى، سير و سلوك روحانى و زهد و قناعت آن عارف و فقيه پرآوازه بود. از اين رو همراهى محمد تقى مجلسى با شيخ از ابتداى دوران تحصيل - از سنين نوجوانى - تا اواخر عمر شيخ ادامه داشت.

وى علاوه بر آن از مجلس درس علماى ديگرى همچون ميرفندرسكى، قاضى ابوالسرور، امير اسحاق استر آبادى، شيخ عبدالله بن جابر عاملى (پسر عمه اش) ملا محمد قاسم عاملى (دايى اش) نيز بهره برده است.

## هجرت به نجف

سال 1304 ق. آنگاه كه سى و يك بهار از عمر مجلسى مى گذشت فصل ديگرى در زندگى او بايد آغاز مى شد، فصل استقلال علمى، و ثمر دادن. اما او در آن سالها سوداى ديگرى در سرداشت، سوداى خلوت گزيدن و سير و سلوك. از نظر او هنوز راه بسيارى مانده بود كه بايد طى مى شد. سفرى از خويش و در نورديدن خود و خواشته هاى لجام گسيخته خود. عزم مجلسى بر چنين سفرى بود. گر چه از سالها قبل اين سفر براى وى آغاز شده بود اما گويى سفر به نجف، كه سفرى در بعد مكانى بود، به سير روحى او گستره تازه اى مى داد.

نجف، شهر على عليه‌السلام، بستر رويش علوم و معارف اسلامى بود و فضاى آن از وجود بارگاه آن حضرت، طهارت و صفاى خاصى داشت. خاكى مقدس و فضايى ملكوتى! نجف علاوه بر آنكه در آن زمان يكى از حوزه هاى معروف و معتبر شيعه بود، پيكر مقدس سرور پرهيزكاران عالم و اسوه زاهدان را در خود جاى داده بود.

اكنون محمد تقى در كنار بارگاه سيد اوصيا و پدر ائمه عليه‌السلام از عنايتهاى آن بزرگ بهره مند مى شد. خود درباره آن دوران مى گويد: «در حوالى روضه مقدس - در مقام مهدى (عج) - شروع به مجاهده نفس ‍ نمودم و خداوند به بركت مولاى ما - كه درودهاى خدا بر او باد - بابهاى مكاشفه را كه عقلهاى ضعيف تحميل آن را ندارد، بر روى من گشود. » (595)

در آن دوران خوش و وجدآور كه وراى خوشى و نشاطهاى مادى است، مجلسى درس و بحث و قلم را كنار نگذاشت، چرا كه كلام معصوم را چيزى خارج از آن حيطه و بى ارتباط با آن نمى دانست. در نجف از «سيد شرف الدين على شولستانى» از علما و محدثان بزرگ حوزه نجف، بهره برد و در 33 سالگى به كسب اجازه از او نائل شد. (596)

## بازگشت به اصفهان

دوران اقامت مجلسى در نجف را بايد حد فاصل دو مرحله متمايز زندگانى او دانست. در پايان اين دوران، او همتى فراتر از خود يافته بود و مى خواست كه رسالت خود را در هدايت و ارشاد مردم نيز به انجام برساند. اكنون روياى صادق، كه يكى از راههاى الهام از عالم غيب به انسان است، براى او راه گشود. در خواب على عليه‌السلام را ديد كه به او مى فرمود تا به اصفهان برگردد اما او اصرار فراوانى مى كرد كه حضرت اجازه دهد در جوار بارگاهش اقامت داشته باشد. امام عليه‌السلام فرمود كه وجود او در اصفهان براى هدايت مردم مفيدتر است. پس از آن مجلسى به اصفهان بازگشت و به تاليف و تدريس مشغول شد.

از خدمات علمى در اين دوران نوشتن شرحى بر صحيفه سجاديه بود. «وى در مقابله و تصحيح و نشر صحيفه تلاش بسيارى كرد و در اثر اهتمام او به اين امر صحيفه سجاديه در ميان مردم شناخته شد و از هجران و فراموشى بيرون آمد. » (597)

## به سوى حديث

احاديث و گفتار معصومين عليه‌السلام براى محمد تقى مجلسى ارزشى والا و بى حساب داشت. چرا كه او تهذيب نفس و رشد و ارتقاى روحى را كه برنامه زندگى اش بود، با راهنمايى و هدايت معصومين عليه‌السلام ميسر مى دانست و معتقد بود كه سير و سلوك صوفى مابانه اى كه بدون هدايت و حب اهل بيت صورت گيرد رساننده به حق تعالى و مقرب به ذات احدى نيست. از سوى ديگر او در آداب و اعمالى كه در سير و سلوك روحى بايد مراعات شود، سخت پاى بند به پيروى از دستورها و احكام دينى بود. او اعتقاد داشت كه: «با فقه است كه سعادت ابدى و كمالات هميشگى حاصل مى گردد. » (598)

پيشتر تصميم داشت كه به شرح و تفسير روايات معصومين عليه‌السلام بپردازد. ليكن چون كارى عظيم بود، در خود اين جرات را نمى يافت. (599) تا اينكه زمانى به بيمارى سختى دچار شد به طورى كه تا چند قدمى مرگ رفت. در بستر همان بيمارى روياهايى چند ديد كه از يافتن زندگى دوباره و شروع مرحله اى جديد در زندگى اش حكايت مى كرد. از آنجا كه مجلسى از سالهاى نخست عمرش را با تهذيب نفس، صفاى قلب و خلوص نيت سپرى كرده بود، روياهاى صادق بسيارى برايش رخ مى داد و با اين الهام غيبى، كه در بيانات ائمه عليه‌السلام جزئى از نبوت شمرده شده، در طول زندگى خود راه مى گشود. (600)

مجلسى در رويا به دست ائمه عليه‌السلام شفا يافت و در رويايى ديگر از غذا و ميوه هاى بهشتى كه رسول خدا صل الله عليه و آله برايش فرستاده بود، خورد. خود مى گويد: «پس از آنكه از خواب بيدار شدم آن را به علم تعبير كردم. گويى به قلبم الهام شده بود كه به شرح و تفسير حديث بپردازم. پس به اين امر مشغول شدم. » (601)

از آن زمان تاليف پيرامون حديث و كتب روايى در زندگى ملا محمد تقى مجلسى آغاز شد و تا پايان عمر همچون شاخصى پرارج در فعاليت علمى اش، ادامه يافت. تاليفاتى چون «اربعين» (چهل حديث از معصومين عليه‌السلام)، «شرح حديث همام» به زبان فارسى، «الحيأ الاحاديث» كه شرحى است ناتمام بر كتاب «تهذيب الاحكام» تاليف شيخ طوسى و از آخرين تاليفات آن محدث گرانقدر بوده و اجل مهلت اتمام آن را به او نداده است، «لوامع الصاحبقرانى» كه شرحى است فارسى بر «من لايحضره الفقيه» تاليف شيخ صدوق و «روضه المتقين» كه شرحى است بر كتاب «من لايحضره الفقيه». (602)

كتاب «من لايحضره الفقيه» يكى از كتب چهارگانه روايى معتبر شيعه است كه حاوى روايات فقهى مى باشد و به قلم شيخ صدوق (متوفى 381 ق.) جمع آورى و تدوين شده است اين كتاب همچون ديگر كتب اربعه، از متون اصلى روايى است كه از زمان تدوين آن، مورد مراجعه و توجه علماى شيعه بوده، به طورى كه بيش از هيجده شرح و تعليقه بر آن نوشته شده است. (603)

«روضه المتقين» ملا محمد تقى مجلسى يكى از بهترين شرحهاى نوشته شده بر اين كتاب بوده و بارها به چاپ رسيده است. چاپ جديد آن در چهارده جلد و به نحوى مطلوب منتشر شده است. روضه المتقين همچنانكه مجلسى خود در آخر كتاب مى گويد عصاره دانش و معلومات فقهى، اصولى و كلامى او در طول پنجاه سال تحصيل و تحقيق مى باشد. (604)

آن عالم و محدث گرانقدر در روضه المتقين، علاوه بر تصحيح من لايحضره الفقيه، كه به گفته وى در آن زمان نسخه هاى پر غلط داشته، به مقابله اين كتاب با ديگر كتب چهارگانه روايى پرداخته و هر جا كه روايتى با سند ضعيف ذكر شده، آن را با نقل روايتى با سند قوى از سه كتاب ديگر تكميل و جبران كرده است. در اين كتاب به مقتضاى روايات، مطالب سودمندى از سوى شارح آورده شده و نه تنها در زمينه فقه و احكام عملى، بلكه در ديگر زمينه ها از جمله بحثهاى رجالى، ادبى، كلامى و عرفانى، نيز سخن گفته شده است. تدوين چنين كتاب ارزشمندى به احاطه و تسلط بر بسيارى از علوم، از جمله: لغت، رجال، فقه، اصول فقه، تفسير و كلام، نياز داشته كه خود نمايانگر وسعت و وفور علم مولف آن مى باشد.

## بر كرسى تدريس

از سال 1040 ق. به بعد، نسل جديدى از علما در حوزه اصفهان ظهور كردند. بزرگانى چون شيخ بهايى (متوفى 1030 ق) و ميرداماد (متوفى 1041 ق) در كهولت در گذشته بودند و كم كم نسل ديگرى از فقها جاى آنها را مى گرفتند. ملا محمد تقى مجلسى از زمره آنان بود.

مجلسى در آن دوران از مدرسان ممتاز حديث و فقه در حوزه معتبر اصفهان به شمار مى رفت و به تدريس اصول، فقه، تفسير، كلام و رجال اشتغال داشت. (605) او هر روز در مسجد جامع اصفهان به تدريس پرداخته، جمع زيادى از دانش پژوهان و طالبان علوم اهل بيت عليه‌السلام در محضر درسش حاضر مى شدند.

نام برخى از بزرگانى كه شاگرد ملا محمد تقى مجلسى بوده يا تنها اجازه نقل حديث از وى داشته اند از اين قرار است:

علامه محمد باقر مجلسى، سيد عبدالحسين خاتون آبادى، محقق خوانسارى، سيد نعمت الله جزايرى، ملا ميرزاى شيروانى، ملا محمد صالح مازندرانى، ملا محمد صادق كرباسى، سيد شرف الدين على گلستانه، ملا عزيز الله و ملا عبدالله مجلسى، ميرزا ابراهيم اردكانى يزدى، مولا ابوالقاسم بن محمد گلپايگانى، بدر الدين بن احمد عاملى و ميرزا تاج الدين گلستانه. (606)

## منزلگاه روشنى

علامه محمد تقى مجلسى علاوه بر آنكه در جامعه فردى فعال و موثر بود در خانه نيز شخصيتى تاثير گذار بر فرزندانش بود، به طورى كه پسرانش ‍ همگى در راه تحصيل قدم گذاشته، از علماى عصر خود گذشتند. دامادهاى مجلسى، ملا محمد صالح مازندرانى، ملا محمد على استرآبادى، ملا ميرزاى شيروانى و ميرزا كمال الدين فسايى، نيز همه از علماى آن دوران بودند و فرزندان و نوادگانشان سلسله بزرگ و ارجمندى از علما و فقهاى شيعه را به وجود آوردند. پسران او ملا عزيز الله مجلسى فرزند ارشد وى، ملا عبدالله مجلسى و علامه محمد باقر مجلسى فرزند كوچك، همه نزد پدر و اساتيد بزرگ تحصيل نمودند و از علماى زمان خود به شمار مى آمدند. در ميان پسران او علامه محمد باقر مجلسى معروف به «علامه مجلسى» مولف بحار الانوار، از همه شاخص تر بود. وى از بزرگترين شخصيتهاى خاندان مجلسى و تاريخ تشيع است.

## مجلسى در جامعه

فقيه بزرگوار علامه محمد تقى مجلسى عالمى بود كه با مردم و جامعه خويش در ارتباط بود و به هدايت و ارشاد آنان امر به معروف و نهى از منكر اهتمام داشت. در ترويج و اشاعه معارف اهل بيت عليه‌السلام در زمان خويش مى كوشيد و از همين رد چند كتاب و رساله خود را به زبان فارسى تاليف كرد تا فارسى زبانان بتوانند از آنها استفاده كنند.

خانه اش در جنب مسجد جامع عتيق محل رفت و آمد مردم بود و در آن محلى براى رسيدگى به مرافعات و دعاوى وجود داشت (607) و در منصب امامت جمعه شهر اصفهان به وعظ و ارشاد مردم مى پرداخت. مجلس ‍ درس او در مسجد جامع اصفهان، اين پايگاه علم و عبادت، بر رونق و بركت مسجد افزوده بود.

«حديقه المتقين» رساله عمليه او، كه براى استفاده مردم به زبان فارسى نوشته شده بود مورد توجه بسيار علما قرار داشت و راهگشاى مردم در عمل به احكام شرعى بود.

## به سوى ابديت

فقيه و محدث گرانقدر، ملا محمد تقى مجلسى در يازدهم شعبان سال 1070 ه‍ق در اصفهان رحلت نمود و پيكرش در همان شهر به خاك سپرده شد. (608) وفات او ضايعه اى بزرگ براى حوزه هاى دينى، خصوصا حوزه بزرگ اصفهان به شمار مى آمد. چرا كه اصفهان يكى از بهترين استادان حديث را از دست داده بود.

اما دست پروردگان محضر فيض و افاده او راهش را ادامه دادند و راه او كه در تهذيب نفس و احياى حديث سعى بليغى روا داشت، با شاگردانش ‍ خصوصا علامه محمد باقر مجلسى، ادامه يافت و عصر بازگشت به حديث و تعبد تجلى بارزتر و رونق بيشترى يافت.

## وصايا و سفارشها

ملا محمد باقر مجلسى (ره) در اجازه نامه اى كه در سالهاى آخرين عمر براى فرزندش علامه محمد باقر مجلسى، نوشت راه او را كه ادامه راه خودش بود براى وى چنين ترسيم كرد:

«پس به درستى كه من، او و نفس خطاكار خود را به تقواى خداى تبارك و تعالى وصيت مى كنم ؛ كه آن وصيت خداى متعال به انسانهاى اولين و آخرين است. و اينكه مراقبت خود را بذل كند و اخلاص در علم و عمل داشته باشد. كه: به درستى مردم همگى هلاك مى شوند، مگر عاملان. و عالمان همگى هلاك مى شوند، مگر عالمان به علم خود و عالمان همگى هلاك مى شوند، مگر مخلصان. مخلصان نيز در معرض خطرى بزرگ قرار دارند و اينكه در هر روز جزئى از قرآن عظيم را با تدبير و تفكر بخواند. در هر روز وصيت مولاى ما امير المومنين عليه‌السلام به فرزندش امام حسن عليه‌السلام، سرور جوانان بهشت، را كه در نهج البلاغه ذكر شده، ملاحظه نمايد و به آن و ديگر وصاياى آن حضرت و ائمه معصومين - صلوات الله عليهم اجمعين - عمل نمايد. رياضت و جهاد با نفس را ترك نكند كه خداى تعالى فرموده: «و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا و ان الله لمع المحسنين » (609) (و كسانى كه در راه ما مجاهده كردند، به يقين ما آنان را به راههاى خود هدايت مى كنيم و به درستى كه خداوند با احسان كنندگان است.)

و بر اوست كه در اخبارى كه درباره اخلاق شايسته و رفتار ناپسند وارد شده، تدبير نمايد، و از ناپسند آن اجتناب كند. و بر اوست كه به دعا مداومت داشته باشد و از خداى تعالى بخواهد كه او را از اوليايش قرار دهد، آنان كه خوفى برايشان نيست و محزون نمى گردند... » (610)

# فيض كاشانى متوفاى 1091 ق.

حديث دوست

حبيب الله سلمانى آرانى

## ولادت و نسب

محمد مشهور به ملا محسن و ملقب به فيض در چهاردهم ماه صفر سال 1007 ق. در يكى از معروف ترين خاندان علم، عرفان و ادب، كه سابقه درخشان آنان به حدود چهار قرن مى رسد در كاشان به دنيا آمد.

پدرش رضى الدين شاه مرتضى (950 - 1009 ق) فقيه، متكلم، مفسر و اديب در كاشان حوزه تدريس داشته و از شاگردان ملا فتح الله كاشانى (متوفى 988 ق) و ضيأ الدين محمد رازى (متوفى 1091 ق) بوده است.

مادر او زهرا خاتون (متوفى 1071 ق) بانويى عالم و شاعر، دختر ضيأ الدين العرفا رازى (از عالمان بزرگ شهررى) بوده است. جد فيض تاج الدين شاه محمود فرزند ملا على كاشانى، عالم و عارفى شاعر از ناموران زمان خويش در كاشان بوده و در آنجا مدفون است. (611)

## دوران كودكى و تحصيلات

ملا محسن چهارمين فرزند شاه مرتضى در دو سالگى پدر خود را از دست داد. از آن پس دايى و عمويش (612) تعليم و تربيت او و ديگر برادرانش را به عهده گرفتند و چون فيض از برادران خود باهوش تر بود مقدمات علوم دينى و بخشهايى از آن را تا سن بلوغ در كاشان نزد عمو و دايى اش نورالدين محمد مشهور به حكيم و آخوند نورا (متوفى 1048 ق) فرا گرفت.

بيست ساله بود كه با برادر بزرگش عبدالغفور براى ادامه تحصيل به اصفهان كه در آن روزگار پايتخت كشور و مركز تجمع علماى بزرگ و اساتيد ماهر در رشته هاى مختلف علوم اسلامى بود، رهسپار گرديد و از اين موقعيت مناسب كه در هيچ يك از شهرهاى ايران و ديگر ممالك اسلامى يافت نمى شد بيشترين بهره ها و استفاده هاى علمى را برد. (613)

مشهورترين استادان و ناموران اجازه اجتهاد و نقل روايت فيض در اصفهان، ملا محمد تقى مجلسى (متوفى 1070 ق)، شيخ بهايى (متوفى 1031 ق)، در علوم فقه و حديث و تفسير و ميرداماد (متوفى 1040 ق) ميرفندرسكى (متوفى 1050 ق) و ملاصدرا (متوفى 1050 ق) در فلسفه، عرفان و كلام بوده اند. پس از آن ملا محسن با شنيدن خبر ورود سيد ماجد بحرانى (متوفى 1028 ق) به شيراز، از اصفهان به آنجا رفت و مدت دو سال نزد ايشان به تكميل علم حديث و روايت پرداخت و از او نيز اجازه نقل روايت گرفت و به اصفهان بازگشت و بار ديگر در حلقه درس و بحث شيخ بهايى حاضر شد و استفاده هاى شايان برد.

در اين سالها كه فيض از تقليد مستغنى و براى حج مستطيع شده بود عازم بيت الله الحرام گرديد و در آنجا به ملاقات شيخ محمد فرزند حسن فرزند زين الدين عاملى (متوفى 1030 ق) رفت و از آن بزرگوار پس از استفاده هاى علمى، اجازه روايت و نقل حديث دريافت كرد. (614)

او پس از مراجعت از مكه به شهرهاى ديگر ايران مسافرت كرد و از دانشمندان آن شهرها بهره برد تا زمانى كه ملاصدرا از شيراز به قم مهاجرت كرد و در كهك قم اقامت گزيد. در اين موقعيت كه ملاصدرا دوره رياضت و علم باطنى را شروع كرده بود ملا محسن و ملا عبدالرزاق لاهيجى به سويش شتافته، مدت هشت سال مونس تنهايى او بودند و در مصاحبتهاى شبانه روزى با استاد استفاده كامل معنوى مى بردند.

در اين دوران (1040 - 1029 ق) ملاصدرا دو دختر فاضل و عالم خود را به دو شاگردش ملا محسن و ملا عبدالرزاق تزويج كرد و آن دو شاگرد و داماد را به «فيض» و «فياض» لقب داد. در همين زمان از سوى حاكم شيراز از ملاصدرا تقاضاى مراجعت به شيراز شد. او اين دعوت را پذيرفت. فيض نيز همراه استاد و پدر همسرش به شيراز رفت و نزديك به دو سال در آنجا ماند. بعد از اين مدت او به كاشان بازگشت و به امر تدريس، تعليم، تبليغ و ترويج و تاليف و تصنيف مشغول گرديد و گاه در قمصر و كاشان با جمعى از دوستان نماز جمعه اقامه نمود. (615)

## شاگردان معروف فيض

ملا محسن شاگردان فراوانى داشت. آنان علاوه بر استفاده هاى علمى و معنوى از او به كسب اجازه هاى اجتهاد و نقل حديث نيز مفتخر گرديده بودند معروفترين شاگردان ايشان عبارتند از:

محمد مشهور به علم الهدى (1029 - 1115 ق): فرزند فيض كه از دوران كودكى تا پايان عمر نزد پدر حضور داشته و تاليف و تصنيف كتاب و رساله ها با او همكارى مى كرده است. علم الهدى از پدر چندين اجازه مختصر و طولانى دريافت نموده و خود او داراى آثار علمى فراوان مى باشد. (616)

احمد مشهور به معين الدين (1056 - 1107 ق): فرزند ديگر فيض كه او نيز در فقه و حديث متبحر و داراى تاليفاتى بوده است. (617)

محمد مومن فرزند عبدالغفور (برادر فيض): از فقيهان و مدرسان عصر خود كه در يكى از شهرهاى مازندران به تعليم و تدريس طلاب و محصلان علوم دينى اشتغال داشته است.

شاه مرتضى دوم: پسر برادر فيض و دو فرزند او به نامهاى محمد هادى و نورالدين محمد كه هر سه از فاضلان عصر خود و داراى كتاب و رساله هاى متعدد بوده اند. (618)

ضيأ الدين محمد: او فرزند حكيم نورالدين دايى فيض (متوفى 1047 ق) است كه عالمى حكيم و عارفى دانشمند و شاعر بوده است. (619)

ملا شاه فضل الله و ملا علامى: خواهر زادگان فيض و فرزندان ملا محمد شريف. اين دو در علوم عقلى و نقلى صاحبنظر بودند و شاه فضل الله حدود چهل تاليف در موضوعات فقه، تفسير و كلام داشته است.

ملا محمد باقر مجلسى (1037 - 1111 ق) مولف بحارالانوار.

سيد نعمت الله جزايرى (متوفى 1112 ق).

قاضى سعيد قمى (متوفاى 1103 ق).

ملا محمد صادق خضرى - شمس الدين محمد قمى - شيخ محمد محسن عرفان شيرازى و... (620)

## تاليفات و تصنيفات

فيض كاشانى عمر خود را صرف تعليم، تدريس و تاليف كرد. او پس از كسب معارف و استفاده علمى و معنوى از استادان بزرگ خود نوشتن كتاب و رساله را از هيجده سالگى آغاز نمود و در طى 65 سال نزديك به دويست جلد اثر نفيس در علوم و فنون مختلف تاليف كرد.

خدمت پر ارج ايشان در اين آثار نسبت به ترويج مذهب شيعه با خدمات و زحمات مردان زيادى از عالمان دينى برابرى مى كند. فيض در فهرست هاى متعددى كه خود نگاشته تعداد تاليفات و تصنيفات را تا هشتاد جلد ذكر كرده و فرزندش علم الهدى تعداد آثار او را يكصد و سى جلد نام برده است. اما برابر فهرست تهيه شده از سوى اديب و شاعر معاصر آقاى مصطفى فيضى تعداد كتابها و رساله هاى فيض قريب به يكصد و چهل مجلد بالغ مى گردد (621) كه اكثر آنها به زيور طبع آراسته شده است در اينجا به چند تاليف مهم فيض كه در علوم مختلف نگاشته شده اشاره مى كنيم:

### الف - در تفسير قرآن

1. تفسير صافى: از كتب معتبر در تفسير قرآن است. فيض اين تفسير را در سال 1075 ق با مطالعه اكثر تفاسير قرآن (از سنى و شيعه) نوشته و در ضمن بيان آيات، روايات معتبر و مستند شيعه را گردآورده است.

2. تفسير اصفى: اين تفسير تلخيص صافى است كه در سال 1077 ق نوشته شده است.

3. تفسير مصفى: برگزيده مطالب تفسيرى «تفسير اصفى» مى باشد.

### ب - حديث و روايت

1. الوافى: محدث كاشانى براى نوشتن كتاب وافى چهار كتاب معتبر حديث شيعه (كافى، تهذيب، استبصار، من لايحضره الفقيه) را در سال (1068 ق) تنقيح و با حذف احاديث مكرر، آن را يكجا در اجزاى متعدد جمع كرده و پس از آن فرزندش علم الهدى با نوشتن و افرودن يك جزء كه شامل معرفى رجال حديث، كشف رموز و... بوده آن را تكميل كرده است. هم اكنون كتاب «الوافى» در مجلدات متعدد چاپ گرديده است.

2. الشافى: منتخبى از احاديث «الوافى» است كه در سال (1082 ق) نگاشته شده است.

3. النوادر: مجموعه احاديث نقل نشده در كتب معتبر را گردآورده است.

4. المحجه البيضأ: فيض در سال 1046 ق كتاب احيأ العلوم غزالى را تنقيح و تصحيح كرد و با استفاده از احاديث و روايات معتبر شيعه آن را شرح و تكميل و به نام «الحقايق» ارائه كرد.

5. مفاتيح الشرايع: از كتب روايى فقهى و استدلالى فيض است كه در سال 1042 ق نگاشته شده اين كتاب در بردارنده همه ابواب فقه است. فيض با عنايت شديد به كتاب و سنت معصومين عليه‌السلام و گريز از به كارگيرى دلايل عقلى و اجتهاد به راى، راه نوى فرا روى پژوهشگران در علم فقه قرار داده است.

اين كتاب از آغاز تاليف مورد توجه مجتهدان و محدثان بوده و تاكنون چهارده شرح و چندين حاشيه بر آن كتاب نگاشته شده كه از جمله آنها شرح آقا محمد باقر بهبهانى (بزرگ مجتهد قرن دوازدهم) شايان ذكر است. (622)

### ج - كلام و عرفان

از كتب كلامى و عرفانى حكيم و عارف كاشانى كتاب «اصول المعارف» در چند جلد (تاليف سال 1046 ق)، «اصول العقائد» (1036 ق)، رساله هاى «علم اليقين» و، «الحق اليقين»، «عين اليقين »، «الحق المبين» و «الجبر و الاختيار» و... مى باشند.

### د - اخلاق و ادب

در موضوع اخلاق و ادب كتاب و رساله هاى متعددى به زبان فارسى و عربى نگاشته است. از آنها «ضيأ القلب» (تاليف در سال 1057 ق)، «الفت نامه» و «زاد السالك» (بين سالهاى 1040 - 1030 ق)، «شرح الصدر» (1065 ق)، «راه صواب »، «گلزار قدس»، «آب زلال»، «دهر آشوب»، «شوق الجمال»، «شوق المهدى»، «شوق العشق» و ديوان قصائد و غزليات و مثنويات مى باشند.

## روحيات فيض

از مطالعه و سير در كتابهاى و رساله هاى اخلاقى، عرفانى و شرح حالهاى كه به قلم خود فيض يا شاگردان و ديگر علما نوشته اند اين گونه دريافت مى شود كه فيض به دليل كثرت تاليفات و تصنيفات و تنوع آنها عالم و دانشمندى پر كار و جامع در علوم و فنون بوده و سالهاى متمادى به امر تعليم و تعلم و افاضه اشتغال داشته است. (623)

او داراى منشى عالى و نظراتى بلند و از عناوين و القاب گريزان بوده و از به دست آوردن شهرت و قدرت با وجود امكانات خوددارى مى كرده است. وى گوشه گيرى و انزوا را براى كسب علم باطنى و دانش و تفكر مفيد، بر همه چيز ترجيح داده است. (624)

از رفتن به مهمانى و مجالست با اصحاب و انصار ديوان (حكومت) فاصله مى گرفته و در جستجوى اهل كمال و كاوشهاى علمى مسافرتهاى زياد كرده است.

فيض در بيان آرأ و نظريات خود صريح بوده و از ريأ و تظاهر و تملق پرهيز مى كرده و نارضايتى خود را از هر گونه بى بند بارى، تظاهرات صوفيانه، تقدس خشك، عالم نماهاى دنياپرست ابراز مى نموده است.

در راه اعتلاى كلمه حق و عقايد راستين شيعه هيچ تراسى و هراسى به خود راه نداده و آرزوى او اين بوده است كه مسلمانان همه سرزمينها بدور از تفرقه و پراكندگى همزيستى داشته باشند. اين حكيم فرزانه خود را مقلد حديث و قرآن و تابع اهل بيت عليه‌السلام معرفى كرده و مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من هر چه خوانده ام از ياد من برفت |  | الا حديث دوست كه تكرار مى كنم (625) |

در سرودن اشعار مختلف به زبان فارسى و عربى توانا و اين فن را فرع بر علوم و دانستنى هاى ديگر خود شمرده و به تبعيت از اساتيد خود ملاصدرا، ميرداماد و شيخ بهايى كه نيكو شعر مى سرودند رباعيات، غزليات، قصايد و مثنوى هايى دارد كه در چند كتاب و رساله گردآورى شده است. (626)

در اينجا به يكى از اشعار معروف فيض و به نمونه اى از نثر او اشاره مى كنيم:

الفت و يگانگى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بيا تا مونس هم، يار هم، غمخوار هم باشيم |  | انيس جان غم فرسوده بيمار هم باشيم |
| شب آيد شمع هم گرديم و بهد يكديگر سوزيم |  | شودچون روز دست وپاى هم دركارهم باشيم |
| دواى هم، شفاى هم، براى هم، فداى هم |  | دل هم، جان هم، جانان هم، دلدار هم باشيم |
| بهم يكتن شويم ويكدل ويكرنگ ويك پيشه |  | سرى در كار هم آريم و دوش بار هم باشيم |
| جدايى را نباشد زهره اى تا در ميان آيد |  | به هم آريم سر، برگردهم، پر كار هم باشيم |
| حيات يكديگر باشيم و بهر يكدگر مى ريم |  | گهى خندان زهم گه خسته و افكار هم باشيم |
| به وقت هوشيارى عقل كل گرديم به هم |  | چو وقت مستى آيد ساغر سرشار هم باشيم |
| شويم از نغمه سازى عندليبى غم سراى هم |  | به رنگ و بوى يكديگر شده گلزار هم باشيم |
| به جمعيت پناه آريم از باد پريشانى |  | اگر غفلت كند آهنگ ما هشيار هم باشيم |
| براى ديده بانى خواب را بر يكديگر بنديم |  | ز بهر پاسبانى ديده بيدار هم باشيم |
| جمال يكديگر گرديم و عيب يكديگر پوشيم |  | قبا و جبه و پيراهن و دستار هم باشيم |
| غم هم، شادى هم، دين هم، دنياى هم گرديم |  | بلاى يكديگر را چاره و ناچار هم باشيم |
| بلا گردان هم گرديده گرد يكديگر گرديم |  | شده قربان هم از جان و نيت دار هم باشيم |
| يكى گرديم در گفتار ودر كردار ودر رفتار |  | زبان ودست وپا يك كرده خدمتكار هم باشيم |
| نمى بينم بجز تو همدمى اى، فيض، در عالم |  | بيا دمساز هم گنجينه اسرار هم باشيم (627) |

## نمونه نثر

بسم الله الرحمن الرحيم

يا محسن قد اتاك المسنى: فيض احسان بى پايان تو را چگونه شكر گزارم كه از من ناتوان نمى آيد و زبان ثناى عظمت و كبرياى تو از كجا آرم. چون اين زبان آن را نمى شايد. طوطى جان در هواى هواى تو با شكر، شكر تو مى جويد و بلبل روح در گلزار فتوح به نواى عجز و انكسار، ثناى كبرياى تو مى گويد. خيال جمال رخسارت قهرمان عشق را بر قلوب مشتاقان ديدارت گماشته تا جز تو نبينند و كلك بدايع آثارت از قلم حقايق انجام الهام بر الواح ارواح اهل عرفان نگاشته تا با غير ننشينند...

... در اين مجموعه كه گلزارى است از عالم قدس، گلهاى رنگارنگ شكفته و در آن گلها، مل هاى گوناگون نهفته، از آن گلها تحفه هاى جانفزاى روحانى به مشام اهل دل مى وزد تا هزار دستان چمن انس را بر تنم دارد و از آن مل ها طريهاى حيات بخش ربانى به روان مشتاقان مى رسد تا مى پرستان ميكده قرس را در اهتزاز آرد... (628)

## آرأ و انديشه هاى فيض

در لابه لاى نوشته ها و گفته هاى فيض نظرات و آرأ ويژه اى در مسائل فقهى، فلسفى و كلامى به چشم مى خورد كه گوياى شخصيت واقعى اوست و نيز از اين آثار به سير تطور افكار و انديشه هاى او و زمانش پى مى بريم.

ايشان در تمامى ابواب فقه چنانچه از كتاب فقهى روايى او مفاتيح الشرايع استفاده مى شود نظراتى خاص دارد. (629) يكى از فتاوا و نظريات مهم فيض ‍ كه در موضوع غنا و شهرت دارد بدين شرح است.

فيض به استناد رواياتى معتبر غنا و (آواز خوانى) را در مجالس عروسى جايز و همچنين در رساله «مشواق» خود غنا و خواندن اشعار دينى و اخلاقى را به صورت خوش براى ترويج روح مومنان جايز دانسته است. اما در همه آثار او با بيانى روشن مردم را از هر گونه استفاده باطل از غنا و لهو و لعب بر حذر داشته و گفته است: در عصر حكومت اسلامى اموى و عباسيان كه با ائمه طاهرين عليه‌السلام همعصر بوده اند غنا به گونه مبتذل در درباريان رواج داشت به طورى كه زنان مغنيده در مجالس خلفا و وزرا در ميان رجال به لهو و لعب مشغول بودند و بدون شك اين نوع غنا نمى توانسته است مورد قبول پيشوايان بر حق اماميه باشد. » (630)

## فيض در نظر بزرگان

درباره شخصيت و آثار گوناگونى از سوى علما و بزرگان همعصر و بعد از او ابراز شده كه به نمونه هايى از آنها اشاره مى شود.

محمد اردبيلى (متوفى قرن يازدهم):

(آن) علامه محقق و مدقق، جليل القدر و عظيم الشان و بلند مرتبه، فاضل كامل، اديب و متبحر در همه علوم است. (631)

شيخ حر عاملى (متوفاى 1104 ق):

محمد فرزند مرتضى مشهور به فيض كاشانى، فاضل، عالم، ماهر، حكيم، متكلم، محدث، فقيه، محقق، شاعر و اديب بود و از نويسندگان خوب عصر ماست كه داراى كتابها و نوشته هاى فراوانى است. (632)

سيد نعمت الله جزايرى (متوفاى 1112 ق):

استاد محقق ما ملا محمد محسن فيض كاشانى صاحب كتاب الواقى و دويست كتاب و رساله ديگر مى باشد. (633)

سيد محمد باقر خوانسارى (متوفاى 1213 ق):

بر علما و بزرگان دينى پوشيده نيست كه فيض در فضل و فهم و خبره بودن در فروغ و اصول دين و زيادى نوشته ها با عبارات و جملات زيبا و رسا سرآمد ديگر عالمان دين است. (634)

محدث قمى (متوفى 1319 ق):

... او در دانش و ادب و زيادى معلومات و دانستها و به كارگيرى تعبيرات و عبارات نيكو در نوشته ها واحاطه كامل به علوم عقلى و نقلى مشهور است. (635)

محدث نورى (متوفاى 1320 ق):

از مشايخ علامه مجلسى، عالم بافضل و متبحر، محدث و عارف حكيم، ملا محسن فرزند شاه مرتضى مشهور به فيض كاشانى است. (636)

علامه امينى (متوفاى 1349 ق):

... «فيض» علمدار فقاهت و پرچمدار حديث و گلدسته رفيع فلسفه و معدن معارف دينى و اسوه اخلاق و سرچشمه جوشان علم و دانشسهاست... بعيد است كه روزگار به مثل او ديگر فرزندى را بياورد. (637)

شيهد استاد مطهرى (شهادت 1358 ه‍):

... فيض كاشانى... هم يك مرد محدث فقيهى است و گاهى در آن كار محدثى و فقاهتش خيلى قشرى مى شود و هم ضمنا يك مرد حكيم و فيلسوفى است. (638)

علامه طباطبايى (متوفى 1360 ه‍):

... اين مرد جامع علوم است و به جامعيت او در عالم اسلام كمتر كسى سراغ داريم و ملاحظه مى شود كه در علوم مستقلا وارد شده و علوم را با هم خلط و مزج نكرده است. در تفسير صافى واصفى و مصفى وارد مسائل فلسفى و عرفانى و شهودى نمى گردد. در اخبار، كسى كه وافى او را مطالعه كند مى بيند يك اخبارى صرف است و او گويى اصلا فلسفه نخوانده است در كتابهاى عرفانى و ذوقى نيز از همان روش تجاوز نمى كند و از موضاعات خارج نمى شود تا اينكه در فلسفه استاد و از مبرزان شاگردان صدر المتالهين بوده است. (639)

استاد سيد محمد مشكوه:

... خاندان فيض سرشار است از عالم، فاضل كه در هيچ خاندانى مساوى او نيست. او با تصنيف كتاب وافى كه جامع احاديث شيعه است آن را در رديف منابع اوليه قرار داده و ساير تاليفات اخلاقى و فقهى او چنين است. فيض در فلسفه و زيادى تاليف بر همعصران خود پيشى گرفته است. (640)

## فرزندان و وفات

فيض كاشانى از همسر و دختر فاضل و عالم خود (متوفى 1097 ق) داراى شش فرزند بوده است.

1. عليه بانو (1031 - 1079 ق) فاضل و شاعر

2. علامه محمد علم الهدى (1039 - 1115 ق) متولد قم و ساكن و مدفون در كاشان است. عالمى فقيه و محدث و متكلى است كه از نسل او تا كنون عالمانى اديب و فقيه در شهرهاى كاشان، قم، تهران، كرمانشاه و شيراز برخاسته اند.

3. سكينه بانو كه كنيه اش ام البر بوده و سال تولدش 1042 ق. ذكر شده است.

4. ابو حامد محمد ملقب به نورالهدى متولد 1047 ق، عالم و شاعر و مدفون در كاشان است.

5. ام سلمه (متولد 1053 ق.) زاهد و حافظ قرآن بوده است.

6. ابو على معين الدين احمد (1056 - 1107 ق) فقيه و محدث كه مدفون در كاشان است. (641)

ملا محسن فيض در 84 سالگى در كاشان بدرود حيات گفت و در قبرستانى كه در زمان حياتش زمين آن را خريدارى و وقف نموده بود، به خاك سپرده شد. بر طبق وصيت ايشان، بر روى قبر وى سقف و سايبان ساخته نشده است ولى اهالى مسلمان آن ديار، هر صبح جمعه به «قبرستان فيض» رفته، با قرائت فاتحه و توسل به او، روح ملكوتى اش استمداد مى كنند. (642)

# شيخ حر عاملى متوفاى 1104 ق.

روايت آزادى

حسن ابراهيم زاده

شيخ محمد بن حسن حر عاملى در سال 1033 ق. در روستاى «مشغره» از توابع جبع چشم به جهان گشود. صاحب اعيان الشيعه درباره اين منطقه مى نويسد:

«جبع يكى از مراكز مهم عامل است كه شخصيتهاى ارزنده اى همچون شيخ بهايى و شهيد ثانى، تحويل جامعه اسلامى داده است» (643)

ديارى كه شيخ حر عاملى در آن چشم به جهان گشود يكى از سرزمينهاى تشيع و عالم پرور است كه تشيع آن ريشه در تبعيد ابوذر دارد. شيخ حر عاملى در امل الامل در اين باره مى نويسد: «هنگامى كه در زمان عثمان ابوذر به شام تبعيد شد و مدتى در آنجا ماند گروه زيادى در آن سامان شيعه شدند. سپس معاويه او را به روستاها تبعيد كرد و او به جبل عامل آمد و از آن روز مردم به تشيع رو آوردند. (644) گذشته از اين، قاضى نورالله شوشترى مى افزود: «... هيچ قريه اى از آن نيست كه جمعى از فقها و فضلاى اماميه در آنجا نباشند. » (645)

## از تبار حر

سر سلسله خاندان شيخ حر عاملى «حر بن يزيد رياحى» نخستين قربانى عشق حسين عليه‌السلام در روز عاشوراست. شيخ حر در خانه «آل حر» قامت راست كرد. خانه اى كه سخاوت بارزترين خصلت اهل آن به شمار مى رفت و روى گشاده و اخلاق نيكوى آنان زبانزد عام و خاص بود و نسل در نسل به عنوان حاملان در گرانبهاى علم و ادب و پرچم شهادت و شهامت شناخته مى شدند. مى نويسند: «خاندان شيخ حر عاملى خاندانى است كه از قديم خانه علم و معرفت بوده و افراد برجسته زيادى از آن جوشيده است و تا امروز از آن مى جوشد و به موجب سخاوت و اخلاق نيك ممتاز است. » (646) علامه امينى مى نويسد: «از اين خاندان گوهر خيز (حر) مردانى برخاسته اند كه دير زمانى بر مسند دانش و تقوا نشسته اند و مشعل هدايت دين آموز و دنيا ساز، پيشوا و رهبر و دانشمند و پرهيزكار بودند. » (647)

گويا دست تقدير روزگار بر آن بود كه او در يكى از بهترين نقاط معنوى و از ميان معنوى و از ميان بهترين خاندان پا به عرصه گيتى نهد.

## در محضر معرفت

هيچ كس منكر اين مساله نيست كه وارثت در شكل گيرى شخصيت كودك بى تاثير نيست و خانواده اولين كلاس درس زندگى است. شيخ حر پاكى و لطافت را تنها از يك سو به ارث نبرده بود. مادرش طلايه دار زهد و تقوا به شمار مى رفت بلكه در زمره اديبان وفاضلان زمان خود و داراى مرتبه بلندى بود. آيه الله العظمى سيد شهاب الدين مرعشى (ره) در سجع البلابل درباره خانواده مادر شيخ مى نويسد: «مادر بزرگوار حر عاملى دختر علامه شيخ عبدالسلام فرزند حر است كه دخترى فاضل و اديب بود. »

شيخ حر درباره پدربزرگ مادرى خود مى نويسد: «او دانشمندى عظيم الشان و بلند پايه و زاهدى عابد و پارسا و فقيهى حديث دان و مورد اعتماد بود كه زهد و عبادت هيچ كس به او نمى رسد. او در فقه و ادبيات عرب استادى زبر دست بود. » (648)

گذشته از زهد و پارسايى پدر بزرگ مادرى اش كه همراه شير مادر زاهدش به او ارث رسيده بود شيخ حر از پدر بزرگ پدرى خود نيز شهادت را چون سر سلسله اين خاندان حر بن يزيد بن رياحى به ارث برده بود. شهيد شيخ على فرزند محمد حر عاملى مشغرى پدر بزرگ شيخ حر عاملى است. شيخ حر عاملى درباره پدر بزرگ اديب و دانشمندش مى نويسد: «او عالمى فاضل و بود و عابدى ستوده كردار و عظيم الشان و شاعر كارآزموده و اديب تحصيلاتش نزد شيخ حسن (مولف كتاب معالم) و سيد محمد (مولف مدارك) و ديگر استادانش صورت گرفت... نويسندگان رياض العلمأ و روضات الجنات، نجوم السمأ و ديگر فرهنگ هاى رجال از او تجليل كرده و نوشته اند كه بر اثر مسموميت شهيد شد. » (649) از اين شهيد بزرگ چهار فرزند بر جاى ماند.

1- شيخ حسين كه داراى فضل و دانش و شيواگويى و شاعر و فردى شايسته بود.

2- شيخ محمد كه به گفته شيخ حر عاملى فاضلى دانشمند و محققى دقيق و حافظ قرآن و عابد و شاعرى كارآزموده و اديب و شخصى مورد اطمينان بود.

3- شيخ حسن (پدر بزرگوار شيخ حر عاملى) شيخ حر درباره ويژگيهاى اين پدر فرزانه و عالم خود مى نويسد: «او دانشمندى فاضل و زبردست و ماهر و شايسته و اديب و فقيه و مورد اعتماد بود. وى حافظ قرآن و آشنا به رشته هاى علوم عربى و فقه و ادب بود. مردم در مسائل فقهى بويژه مسائل ارث به او مراجعه مى كردند. » (650)

## تحصيلات

حضرت آيه الله مرعشى نجفى نام علما و دانشمندانى كه شيخ حر در محضر آنان را زانوى ادب زده و در دروس مختلف از آنان كسب فيض نموده با مفتخر به گرفتن اجازه نقل روايت شده است در مقدمه كتاب اثبات الهداه به رشته تحرير در آورده است ؛ كه به طور فشرده به آن اشاره مى شود.

1- علامه شيخ حسن حر عاملى (پدر بزرگوارش)

كه در محضر او درس خوانده و از او روايت نقل كرده است.

2- علامه شيخ محمد حر (عموى او) علاوه بر درس فراگيرى، از او روايت نقل مى كند.

3- علامه شيخ عبدالسلام (جد مادرى)

4- علامه شيخ على فرزند محمود مشغرى عاملى

5- علامه شيخ زين الدين فرزند محمد بن حسن فرزند شهيد ثانى

6- علامه شيخ حسين فرزند محمد بن حسن ظهير الدين عاملى ظهيرى

7- علامه سيد حسن حسينى عاملى

8- علامه شيخ عبدالله فوشى حر

9- علامه مجلسى (ره) كه مشهورترين و بزرگترين استادان شيخ حر عاملى بوده و غواص درياهاى اخبار و احاديث شمرده مى شود. شيخ حر در موارد زيادى در كتاب امل الامل تصريح كرده كه از مرحوم مجلسى حديث نقل كرده است.

10- فيض كاشانى (ره) كه زينت فقهاى حديث شناس و الگوى سالكان است. تصريح به نام وى را به خط برخى از شاگردان او ديده ام.

11- علامه مولى محمد طاهر فرزند محمد حسن شيرازى نجفى، نويسنده كتابهاى مشهور مثل «حجه الاسلام در شرح تهذيب الاحكام» و «حكمه العارفين» و «قواعد الدينيه در حكمأ صوفيه» و غير اينها. شيخ حر به شاگردى نزد اين استاد در كتاب امل الامل تصريح كرده است.

12- علامه شيخ على مولف «الدرالمنثور» از نوادگان شهيد ثانى

13- علامه سيد على فرزند على موسى عاملى

14- علامه محقق آقا حسين خوانسارى، شارح كتاب دروس

15- علامه سيد هاشم بحرانى، صاحب تفسير البرهان

16- علامه مولا محمد كاشانى مقيم قم.

## اولين اجازه و اولين كتاب

شيخ حر در بيان طرق نقل رواياتى كه به ائمه اطهار مى رسد، مى نويسد:

«من كتابها را از گروهى كه يكى از آنان شيخ بزرگوار و مورد اطمينان و پرهيزكار ابو عبدالله الحسين فرزند حسن بن يونس ظهير الدين عاملى است با گرفتن اجازه از او (اولين كسى كه در سال 1051 به من اجازه داده) نقل مى كنم. » (651)

با نگاهى به تاريخ تولد شيخ واين جمله شايستگى و درايت، تقوا و فضيلت وى را پيش از پيش در مى يابيم كه چگونه هنوز كه هيجده بهار از عمرش ‍ نگذشته از مرد بزرگى چون يونس بن ظهيرى عاملى اجازه نقل روايت دريافت مى كند.

با بيان اين مطلب كه در اعصار پيش به دليل در دسترس نبودن وسايل ارتباط جمعى و معرفى دانشوران علوم دينى به اقشار ديگر اجازه نقل حديث سند تقوا، راستگويى و فضيلت آنان به شمار مى رفته است و مى توان سيماى فرزانه الهى شيخ حر را در اين سن و به مفاد اين اجازه به نظاره نشست. در اين زمان شيخ حر كه از ذوق ادبى و خدادادى و همچنين نثرى زيبا و روان برخوردار بود قلم به دست گرفت تا اولين اثر خود را در كنار خوشه چينى از محضر علماى عصر به رشته تحرير در آورد.

## تاليفات و آثار شيخ

جواهر السنيه

در نخستين گام و در اولين تجربه نگارشى به جمع آورى احاديث قدسى كه همان كلام خداوند متعال است، مى پردازد و چند سالى را در تدوين اين احاديث به صورت كتابى مستقل مى كوشد. او در تنظيم اين اثر گرانبها نخست به قول پروردگار پيرامون انبيا - از حضرت آدم عليه‌السلام تا خاتم مرسلين صل الله عليه و آله - و سپس احاديث مربوط به ائمه اطهار رو مى كند و در خاتمه كتاب را با احاديث اخلاقى (در تاريخ 1056) (652) به پايان مى رساند شيخ حر عاملى در قسمتى از مقدمه آن مى نويسد: «... البته اينها در ميان علما، به احاديث قدسى معروف هستند هر چند من پيشتر نديده بودم كه آنها را در يك كتاب جمع و نشر كرده باشند. از همين رو علاقه مند شدم به اينكه نخستين كسى باشم كه آنها را در يك كتاب جمع كرده است... » (653)

صحيفه ثانيه

شيخ حر عاملى در مقدمه اين كتاب مى نويسد: «صحيفه سجاديه كامل كه قسمتى از دعاهاى امام زين العابدين عليه‌السلام را در بردارد به مهمات دين و دنيا مربوط است. من به خاطر علاقه اى كه براى جمع و تركيب اين دعاهاى پراكنده و متفرق داشتم در صحيفه دوم ساير دعاهاى آن حضرت را كه علماى بزرگوار نقل كرده اند، گرد آوردم. پس بر شما باد كه اين صحيفه شريف را با اولى همراه داشته، آنها را تلاوت كنى. » (654)

«محدث جزايرى در اول شرح ملحقات صحيفه مى نويسد بايد جمع احاديث قدسى را (برادر قرآن) و صحيفه ثانيه را (خواهر قرآن) نام نهاد. » (655)

شيخ حر دفتر نگارش خود را با «كلام خدا» دعاهاى «امام سجاد عليه‌السلام» آغاز كرد و از آن پى ده ها كتاب ارزشمند را به جامعه شيعى تحويل داد كه حتى معرفى اختصارى هر يك در اين مقال نمى گنجد. نكته اى كه در بيشتر آثار شيخ حر ديده مى شود تقسيم بندى فصلها و بخشهاى آنهاست كه به عدد معصومين يا ائمه اطهار به دوازده يا چهارده قسمت فصل بندى و تقسيم نموده است. اين امر نشان از عشق و علاقه او حتى به عددى است كه يادآور وجود آن بزرگواران است.

الايقاظ من الهجعه برهان على الرجعه

شيخ آقا بزرگ درباره اين كتاب مى نويسد: شيخ در امل الامل مى گويد:

«اين كتاب حاوى بيش از ششصد حديث و شصت و چهار آيه و ادله بسيارى از قدما و متاخرين و جواب شبهات در اين موضوع است. »

«شيخ حر در سال 1075 نگارش اين كتاب را به اتمام رساند. » (656)

خلق الكافر

شيخ بزرگ مى نويسد:

«... (مولف در اين كتاب) آنچه در زميننه خلقت كافر به ذهنش رسيده است به رشته تحرير در آورده است... در آن به ذكر احاديثى پرداخته است كه نهى از بحث در قضا و قدر و امر به تكلم در مساله بدأ شده است. » (657)

القوائد الطوسيه

شيخ حر در مقدمه اين كتاب مى نويسد:

«اين كتاب پاسخ برخى از احاديث مشكل و درهاى تحقيق بعضى از مسائل پيچيده اى است كه اهل علم و كمال در زمان اقامتم در طوس سوال نموده اند...» (658)

بدايه الهدايه

شيخ حر عاملى پيرامون انگيزه نگارش اين كتاب مى نويسد:

«گروهى از برادران مومن كه خواهان حق و حقيقت بودند از من در خواست كردند تا در حد توان احاديث مربوط به واجبات و محرمات را جمع آورى نمايم و در مواردى جزئى مستحبات و مكروهات و مباحثات... برگرفته از روايات ائمه اطهار... در اين زمينه به طور خلاصه آورده شود و... » (659)

امل الامل

شيخ در جلد دوم اين كتاب (ص 370) انگيزه نگارش اين اثر را رويايى ذكر مى كند كه در سال ورود به مشهد (1073 ه‍ق) ديده است. او به دليل مشاغل بسيار 23 سال بعد آن را به رشته تحرير در مى آورد. در اين باره نوشته اند:

شروع تاليف اين كتاب سال 1096 ه‍ق و پايانش اول جمادى الثانى 1097 بوده است. شرح حال علماى جبل عامل كه شيخ در اين كتاب نگاشته 209 نفر و از علماى غير جبل عامل 1110 نفر است. » (660)

اثبات الهدايه

اين كتاب در اثبات نبوت و امامت و بيان معجزات پيامبر اكرم صل الله عليه و آله و ائمه اطهار، از آثار شيرين و خواندنى است كه در 7 جلد به چاپ رسيده و برخى از جلدها به همت حجه الاسلام نصرالهى و برخى ديگر به قلم فقيه فرزانه حضرت آيت الله جنتى ترجمه شده است. شيخ در مقدمه كتاب مى نويسد:

«من به كتابى كه در اين باب كافى باشد و آنچه را عقلا به گرد آوردنش ‍ علاقه مندند... دست نيافتم بلكه ديدم اين مطالب در وادى پراكندگى پنهان مانده و كسى كه بخواهد بر آنها مطلع شود محتاج به صرف وقت زيادى است. »

هدايه الامه

شيخ حر در مقدمه اين كتاب مى نويسد: «... اين كتابى حاوى احكامى كه براى هر فرد ضرورت دارد... اين كتاب را به خاطر پاسخگويى و در خواست گروهى از برادران دينى به رشته تحرير در آورده ام... » (661) ديگر كتابهاى شيخ حر عاملى عبارتند از:

- تعليقه اى بر كتاب مزار تاليف علامه نسب شناس مرحوم سيد شرف الدين على حسينى مرعشى حائرى (متوفاى 1316 ق)

- كتاب الفصول المهمه فى اصول الائمه. در بردارنده قواعد كلى كه از ائمه عليه‌السلام درباره اصول دين و فروع دين و طب و اصول فقه و غيره وارد شده و بيش از هزار باب است و به چاپ رسيده است.

- كتابى در رد صوفيه، يكهزار حديث موجود در آن به طور عام يا خاص در رد صوفيه است.

- كتاب اجازات: در بردارنده انبوه اجازه هاى پيشينيان است.

- كتاب كشف التعميه فى حكم التسميه: پيرامون ناميدن حضرت مهدى به نام اصلى اوست كه همنام پيامبر اكرم صل الله عليه و آله است.

- كتابى در اثبات اينكه نماز جمعه واجب عينى است. (در رد نظر علامه محمد ابراهيم نيشابورى)

- كتاب نزهه الاسماع فى الاجماع: اقسام و احكام اجماع در آن بيان شده است.

- كتابى در احوال اصحاب شايسته و ستايش شده پيامبر و ائمه عليهم السلام.

- كتابى درباره منزه بودن امامان معصوم از فراموشى و سهو

- كتابى در رد نظرات اهل سنت

- وصيت به پسرش علامه شيخ محمد رضا (به شيوه كشف المحجه علامه سيد بن طاووس)

- كتابى پيرامون زيارتگاهها و زيارتنامه ها

- كتابى در اخلاق: كتاب طهاره الاعراق ابن مسكويه را شرح داده و رواياتى كه از ائمه اطهار وارد شده بر آن افزوده است.

- كتاب در ابطال مساله عموميت داشتن «حديث منزلت»

- ديوان امام زين العابدين عليه‌السلام كه اشعار امام را گردآورى و به ترتيب حروف تنظيم كرده است. (در بمبئى چاپ شده است)

- حاشيه بر كتاب كافى مرحوم كلينى

- حاشيه بر كتاب «من لايحضره الفقيه» مرحوم شيخ صدوق

- حاشيه بر كتاب تهذيب شيخ طوسى (ره)

- حاشيه بر استبصار شيخ طوسى (ره)

- رساله اى در مناظره خود با بعضى از علماى اهل سنت در سفر حج

وسائل الشيعه

اما كتابى كه شيخ حر را با آن و آن را با شيخ حر مى شناسيم كتاب گرانسنگ «وسائل الشيعه» است. اين اثر يكى از كتابهاى مرجع در زمينه احاديث اهل بيت است كه از اعتبار و اعتماد خاصى در ميان كتابهاى حديثى برخوردار است. در اين كتاب، نويسنده روش خاص خود را بكار برده و احاديث فقهى كه فقها در استنباط احكام شرعى بدان نيازمندند و بر آنها تكيه مى زنند جمع آورى كرده است و شمار آنان به بيست هزار حديث مى رسد كه شيخ حر از مصادر و كتب معتبر شيعه چون اصول كافى، من لايحضره الفقيه، استبصار، تهذيب و كتب ديگر كه شمار آنها به هفتاد منبع و ماخذ مى رسد جمع آورده است. شيخ حر كتاب را با احاديثى در مقدمه عبادات افتتاح كرده و سپس بر طبق كتب فقهى آن را از بحث طهارت تا مبحث طهارت تا مبحث بيان ديه ها تقسيم بندى نموده است.

شيخ حر 3/2 اين كار بزرگ را در زادگاهش «مشغر» به رشته تحرير در آورد و در سال 1088 در مشهد مقدس آن را به اتمام رساند. اين سال براى شيخ سال پركار و پربركتى محسوب مى شد. چرا كه در اين سال «فهرست وسائل الشيعه» را نيز تدوين نمود. اين موضوع كه شيخ سه بار اين كتاب را از نظر گذرانده و به نگارش در آورده است از نكته هايى است كه سزاوار است هر محقق و نويسنده آن را فرا روى خويش قرار دهد. در بيان جايگاه اين كتاب همين بس كه از روزى كه اين سرچشمه به نگارش در آمده منبع و ماخذ تمام مجتهدان و كتاب مرجع عالمانى است كه آخرين مرحله رسيدن به قله اجتهاد را طى مى كنند. بر اين كتاب از سوى بزرگان تعليقه هاى بسيارى نگاشته شده كه شايد شيخ حر خود نخستين كسى است كه براى ابهام زدايى پيرامون برخى از مطالب آن پيشقدم شده است و «تحرير وسائل الشيعه نهاده است.

در عظمت اين كتاب تنها به يك بيت از شعر علامه امينى درباره كتاب اكتفا مى كنيم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هذا صراط الهدى ما ضل سالكه |  | الى المقاصد بل تسويه الرتب (662) |

اين كتاب راه هدايت است كه رهروش گمراه نمى شود

به هدف مى رسد و بلكه به مقامى عالى تر دست مى يابد.

## شاعر اهل بيت

شيخ حر را بايد از شاعران شيعه بر خواند كه قله فقاهت او لطافت باران شعرش را تحت الشعاع قرار داده است. چرا كه او خود مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علمى و شعرى اقتتلا اصطلاحا |  | فخضع الشعر لعلمى راغما |
| و العلم يابى ان اعد شاعرا |  | و الشعر يرضى ان اعد عالما |
| دانش و شعرم با هم به جنگ وستيز برخواستند |  | شعرم به رغم دانشم در مقابل آن خضوع كرد |
| دانشم مانع مى شد كه من شاعر به حساب آيم |  | ولى شعرم خشنود میشد كه من عالم بشمار آيم |

شيخ آقا بزرگ درباره ديوان شعر او مى نويسد: «ديوان شعرش به بيست هزار بيت شعر مى رسد كه به ترتيب حروف الفبا منظم گشته و با اين جمله زيبا شروع مى شود: (الحمدلله الذى جعل نجوم المعانى مصابيح سمأ الافكار) (ستايش خدا را كه ستارگان معانى را چراغ آسمان انديشه قرار داد) (663)

كلمات منظوم شيخ را به دو قسمت مى توان تقسيم كرد. نخست ابيات كوتاه كه مى توان از سه نوع ذيل ياد كرد.

1- تاريخ چهارده معصوم

2- در باب زكات

3- در معانى و بيان

دوم: منظومه هاى بسيار در علوم مختلف كه سيد احمد حسينى در مقدمه امل الامل چنين آورده است.

1- منظومه در مسائل ميراث (بسيار طولانى است)

2- در مسائل هندسه و رياضيات

3- تاريخ تولد ائمه، وفات و مناقب آنان

4- اخلاق و مواعظ

5- مسائل اصول الفقه

و نيز منظومه هايى در مسائل كلام، نحو، صرف، نجوم و... ديوان امام زين العابدين عليه‌السلام. (664)

## محل تدريس و شاگردان شيخ

شيخ حر تنها مرد تتبع، تحقيق و نگارش نبود بلكه در تدريس و تربيت شاگردان از مردان موفق زمان خود به شمار مى رفت. محل تدريس او در مشهد مقدس، صحن حضرت ثامن الائمه بود. گرچه به درستى از عدد شاگردان شيخ اطلاعى در دست نيست. از مكان و گفتار هم عصران شيخ اينچنين به نظر مى آيد كه درس شيخ يكى از با شكوه ترين كلاسهاى درس در عصر وى بوده است. از شمار بسيار شاگردان و آنان كه از شيخ حر روايت نقل كرده اند مى توان به افراد ذيل اشاره كرد:

1- شيخ مصطفى حويزى فرزند عبدالواحد بن سيار حويزى

2- دو فرزندش شيخ محمد رضا و شيخ حسن

3- سيد محمد حسينى اعرجى فرزند محمد باقر

4- سيد محمد فرزند محمد بديع رضوى

5- مولا محمد فاضل مشهدى فرزند محمد مهدى

6- سيد محمد موسوى عاملى فرزند بن على بن محيى الدين

7- مولا محمد صالح فرزند محمد باقر قزوينى مشهور به (روغنى)

8- مولا محمد تقى عبدالوهاب استر آبادى مشهدى (متوفى 1058 ه‍ق)

9- مولا محمد تقى دهخوار قانى قزوينى

10- سيد محمد بن احمد حسينى گيلانى

11- مولا حسن بن محمد طاهر قزوينى طالقانى

12- سيد نورالله جزايرى (متوفى 1158 ه‍ق)

13- محدث مولا محمد صالح هروى

14- حاج محمود ميمندى

15- شيخ محمود بن عبدالسلام المعنى (665)

16- علامه مجلسى (صاحب بحار الانوار)

17- شيخ ابوالحسن بن محمد النباطى العاملى

18- سيد محمد بن زين العابدين موسوى عاملى

## فرزندان شيخ حر

در اين باره مى نويسند: «فرزندان و دامادهاى شيخ حر عاملى خاندان بزرگى را در مشهد تشكيل مى دادند كه در راس اين خاندان فرزندش شيخ حسن قرار داشت. او در حديث و علوم متداول آن روزگار سخنان تازه اى داشت و بعد از پدرش به مراجعات مردم و برطرف كردن نيازهاى ايشان همت گمارد. » (666)

فرزندان شيخ حر عبارتند از:

1- علامه شيخ حسن عاملى

2- علامه شيخ احمد عاملى

3- علامه شيخ محمدرضا كه از دانشمندان و مفسران عصر خود به شمار مى رفت. شيخ حر داراى فرزندان دختر و پسر ديگرى بوده است كه شرح حال آنان بدرستى براى ما، معلوم نيست.

## هجرت

چهل سال از عمر پربار شيخ حر عاملى مى گذشت كه او براى زيارت مرقد مطهر امام هشتم عليه‌السلام از «مشغر» عازم «مشهد» شد. اما چيزى نگذشت كه با واقعيتهاى جامعه آن روز تشيع در ايران روبرو گشت. شيخ حر با آنكه از واژه شاه و شاهى نفرت داشت و عزلت و رياضت را بر حضور و رياست ترجيح مى داد. در حساس ترين برهه تاريخ تشيع به ديگر عالمان شيعه اقتدا كرد و با پذيرفتن برخى مسئوليت هاى اجتماعى در حساس ترين نقطه ايران (خراسان) كه در معرض تخاجم ازبكها و اخل تسنن هم مرز ايران بود دين خود را در صحنه سياست نيز به تشيع ادا كرد. پذيرفتن مقام شيخ الاسلامى از سوى شيخ حر به ماجراى سفرش به اصفهان باز مى گردد كه او از طرف علامه مجلسى به ديدار كاخ شاه رفته بود.

«شيخ حر در مجلس شاه سليمان بدون اجازه از شاه در بالاى مجلس نزد شاه نشست به طورى كه بين او و شاه يك متكا بيش نبود. شاه پس از نشستن رو به شيخ كرد و گفت: به من گفته اند تو از علماى جليل و بزرگ عرب محمد بن حسن بن حر عاملى هستى حال به من بگو فاصله ميان حر و خر چقدر است؟ شيخ بى درنگ (به شوخى) گفت: «يك متكا»! شاه از شجاعت و حاضر جوابى شيخ يكه خورد. (667)

مولف كتاب گنجينه آثار قم مى نويسد:

«بعد از گفتگو با شاه سليمان و قضيه آنچنانى علماى اصفهان كه پى به مدارج علمى او بردند، شاه سليمان در مقام استمالت از وى برآمده، او را براى توطن در اصفهان دعوت كرد و شيخ علاقه خود را به اقامت در جوار ثامن الائمه اعلام داشت. بنابراين شيخ را قاضى القضات خراسان گردانيد و با تجليل روانه ساخت. » (668)

## كعبه در خون

شيخ حر عاملى چه در زمان سكونت خود در جبل عامل و چه در ايران چندين مرتبه به زيارت خانه خدا و عتبات عاليات موفق گرديد. در سال 1088 كه شيخ در مكه مكرمه حضور داشت فاجعه اى دردناك به وقوع پيوست كه اين واقعه در مقدمه امل الامل چنين آمده است:

«در سال 1088 به خادمين (خائنين) حرم كعبه خبر دادند كه كسانى ديوار كعبه را مطهر را آلوده به نجاست كرده اند. خبر به سرعت در مكه پيچيد و گفتگوها شروع شد. عاقبت دشمنى قديمى اهل تسنن با شيعيان نسبت شد تا اين هتگ حرمت را به شيعيان نسبت دهند. عده اى از تركان و برخى از عربها با هم قرار گذاشتند كه هر كجا شيعه اى را بيابند به قتل رسانند. چون به حرم رسيدند پنج نفر از شيعيان را كه يكى از آنها ميرزا سيد محمد استر آبادى بود به شهادت رساندند. شيخ حر عاملى كه در اين ايام در مكه به سر مى برد از توطئه آگاه شد و به همراهان خود دستور داد كه از خانه بيرون نروند و با شنيدن خبر شهادت سيد محمد مومن استر آبادى و شيعيان ديگر با همراهان خود به خانه «سيد موسى بن سليمان» كه يكى از اشراف مكه بود، پناه برد. سيد موسى به كمك ياران خود مخفيانه شيخ حر عاملى و ساير شيعيان را به سمت يمن روانه ساخت و آنان را از اين مهلكه نجات داد. » (669)

## غروب در قدر

شيخ حر عاملى اين فرزانه روزگار سرانجام در بيست و يكم ماه رمضان 1104 در هفتاد و يك سالگى چشم از جهان فروبست و «در زير گنبد حضرت (رضا)، كنار منبر، برادرش شيخ احمد صاحب الدرالمسلوك با هزاران نفر ديگر بر جسم مطهرش نماز گذارد و جسم مطهرش در ايوان حجره اى از حجره هاى صحن شريف امام رضا عليه‌السلام جنب مدرسه ميرزا جعفر به خاك سپرده شد» (670) و مرقدش در كنار حرم رضاى آل محمد واسطه بين مردم و پيشواى هشتم شيعيان گشت.

سلام بر او روزى كه در «مشغر»، معبر نور، چشم به جهان گشود و روزى كه در «مشهد»، قبله نور، چشم از جهان فروبست.

# علامه بحرانى متوفاى 1107 ق.

نابغه حديث

سيد مرتضى علامه مهرى

## ولادت

سخن از ستاره درخشان بحرين، سيد هاشم بحرانى است. او فرزند سيد سليمان حسينى بحرانى و معروف به «علامه بحرانى» است (671) سلسله نسب او با بيست و پنج واسطه به امام موسى بن جعفر عليه‌السلام مى رسد. (672)

در نيمه اول قرن يازدهم در روستاى «كتكتان» از توابع شهر «توبلى» كه پايتخت علمى و سياسى بحرين در آن عصر بود، فرزندى از سله پاك رسول خدا صل الله عليه و آله به دنيا آمد. گر چه تاريخ تولد اين وجود سعادتمند به طور دقيق به دست نيامده است. بر اساس برخى از دلايل، تاريخ تولدش ‍ را بين سالهاى 1030 تا 1040 ق. ياد كرده اند. (673)

## مرواريد خليج

كشور بخرين در كرانه جنوبى خليج فارس قرار داشته و از ديرباز به مرواريد خليج فارس مشهور بوده است. اين كشور از اولين دوران طلوع خورشيد اسلام هماره از پايگاههاى مستحكم مسلمانان بويژه شيعيان جهان بوده و در طول تاريخ، فرزانگان، دانشمندان و فقهاى بسيارى از آن ديار برخاسته، خدمات بى شمارى نسبت به اسلام انجام داده اند. (674)

موقعيت ويژه بحرين در عصر علامه بحرانى از نظر سياسى و تجارى و همچنين قلوب پاك و خواجوى مردمان آن ديار و تلاشهاى فرهنگى و علمى حكومت مركزى آن يعنى ايران، از آن خطه، انديشمندان تواناى آن ديار را بسان درهاى گرانبها، حمايت و پشتيبانى كرده، از محضر آنان بهره مند شوند.

از اين رو، پس از عراق و ايران، سومين و عظيم ترين حوزه علميه شيعه در جهان اسلام، بحرين بوده است. (675) «توبلى» شهر مركزى و حاكم نشين آن روز بحرين به سبب مركزيت سياسى و موقعيت علمى خود، شهرتى بسزا يافته بود. در آن ايام شيخ محمد بن ماجد بن مسعود بحرانى، مرجعيت و رهبرى علمى و معنوى آن نواحى را به عهده داشت. (676)

## كوچ پرستوها

موقعيت ممتاز فرهنگى، سياسى و جغرافيايى بحرين، متجاوزان و قدرتمندان زورگو را بر آن داشت تا هر بار با تهاجم به اين خطه پر حاصل، خسارات جانى و مالى بى شمارى به اهالى اين منطقه وارد سازند.

اين تهاجمات، عرصه را بر علما و دانشمندان تنگ كرد به طورى كه موجب مهاجرت آنان به كشورهاى همجوار بويژه ايران و عراق گرديد. (677)

فرزندان محدث بحرانى از كسانى بودند كه در غائله سوم بحرين به ايران هجرت كرده، به اصفهان رفتند. (678)

ميرزا عبدالله اقندى نوشته است: «اكثر كتابهاى سيد را در اصفهان در منزل فرزندش سيد محسن ديده ام. » (679) جاى ترديد نيست كه در اين تهاجمات و حمل و نقل ها، اى بسا آثار بسيارى از دانشمندان از جمله محدث بحرانى از بين رفته باشد.

## حيات علمى سيد

سيد بحرانى پس از چندى تحصيل در زادگاهش راهى نجف اشرف شد و از استادان آن حوزه با شكوه استفاده فراوان برد و سالها بعد با رسيدن به مقام علمى و معنوى اجتهاد، بزرگ مرجع آن حوزه گشت. گرچه سال ورودش به نجف، به صورت دقيق مشخص نيست اما به يقين در سال 1063 ق. نزد استاد بزرگ نجف، فخرالدين طريحى به دانش اندوزى مشغول بوده است. (680) او پس از چندى به زادگاهش بحرين بازگشت و بعد از رحلت شيخ محمد بن ماجد بحرانى عهده دار منصب مرجعيت و رهبرى دينى و علمى مردم گرديد. (681)

سيد بحرانى در دوران تحصيلات خويش از محضر استادان گرانقدرى بهره مند گشت كه برخى از آنها بدين شرح است:

1. شيخ فخرالدين طريحى نجفى (متوفى 1087 ق) مولف كتاب «مجمع البحرين و مطلع النيرين».

وى از خاندانهاى بزرگ نجف اشرف بود. برخى ديگر از كتابهايش عبارت اند از «شرح مختصر النافع» و «تميز المتشابه من اسمأ الرجال».

علامه بحرانى و علامه مجلسى هر دو از شاگردان فخرالدين طريحى بودند. (682)

2. سيد عبدالعظيم بن عباس استر آبادى - از بزرگان علماى اخبارى بود كه به علامه بحرانى اجازه نقل روايت داد. (683)

## شاگردان

شاگردان و راويان بسيارى از سيد هاشم بحرانى اجازه نقل حديث دريافت كردند كه به برخى از آنان اشاره مى شود:

1. شيخ محمد بن حسن حر عاملى، مولف كتاب «وسايل الشيعه». (684)

2. شيخ محمود بن عبدالسلام المعنى. (685)

3. شيخ عبدالله بن على بن احمد بحرانى (متوفى 1148 ه‍ق) مولف كتاب «الرسائل المتشتته». (686)

4. سيد محمد بن على سيف الدين عطار بغدادى. (687)

5. شيخ على مقايى بحرانى (688)

6. شيخ حسن بحرانى. (689)

7. شيخ هيكل بن عبد على اسدى جزائرى

## دومين بهار حديث

قرن چهارم و پنجم هجرى دوران نشر و گسترش علوم و تاليف و تصنيف و آزادى نسبى علماى بزرگ شيعى بود. در اين دوران عالمان و محدثان بزرگ، كتب اربعه شيعه (كافى، تهذيب الاحكام، من لايحضره الفقيه، استبصار) را كه مانع اساسى فقه تشيع به شمار مى روند به رشته تحرير در آوردند.

پس از آن دوران، تلاش علمى و تحقيقى در موضوع گردآورى، تدوين و تاليف حديث رو به خاموشى نهاد تا اينكه پس از گذشت پنج قرن سكوت زمستانى، در قرن يازدهم هجرى، بزرگان و نوابغى از عالم تشيع به اين امر مهم همت گماشته، با استفاده از زمينه مناسبى كه در پرتو حكومت صفويان به وجود آمده بود. تلاش فراگيرى را در اين باره پى گرفتند. (690)

پيشگامان اين تحول عظيم و پيام آوران اين بهار با صفا، بزرگانى چون علامه بحرانى بودند. علامه مجلسى با تدوين و نگارش مجموعه عظيم «بحارالانوار» خدمت بزرگى به اسلام كرد.

علامه سيد هاشم بحرانى نيز آستين همت بالا زد و به دور از هياهوى زمانه، خود را به درياى بيكران علوم الهى و معارف اهل بيت افكند و با استمداد از كلام و گوهرهاى تابناك امامان معصوم، ساحلى زيبا و پرطراوت را به رهروان طريق هدايت نشان داد.

آن محدث و مفسر بزرگ انگيزه و هدف خود را از اين كار عظيم چنين بيان مى كند:

«ديدم كتب علمى از بين مى رفت و آثار پوسيده مى گرديد، در حالى كه اين كتابها قبل از روزگار ما منابعى غنى بودند كه پس از چندى تنها علايمى از آنها بر جاى ماند و به مرور، اثرى از آن علامتها نيز باقى نماند. گويا چيزى گفته و نوشته نشده بوده است. با اينكه ستارگان علم و معرفت روشنى مى بخشيدند و كتابها و آثار آنها به طور فراوان در همه نقاط نگاشته و منتشر مى گرديد (691)».

او با اين هدف و مقصد، به اين تحول عظيم دست زد و بدين سان بار ديگر طراوت شكوفه هاى بوستان اهل بيت عليهم السلام و پيام بهار ايمان را نويد داد.

علامه بحرانى در قرن يازدهم كه مى توان آن را «عصر احياى دوباره حديث» نام نهاد با تمسك به حديث شريف پيامبر گرامى اسلام كه فرمود: «ايها الناس انى تارك فيكم الثقلين... كتاب الله و عترتى... » به دفاع از مرزهاى عقيدتى اسلام و تفسير آيات قرآن كريم پرداخت و براى پاسدارى و ترويج ثقل اكبر (قرآن مجيد) تفاسير متعددى به رشته تحرير در آورد.

او در دفاع از ثقل اصغر (اهل بيت) و انتشار احاديث معصومين عليهم السلام نيز تلاشى درخور توجه و ستودنى از خود نشان داد. وى كه فقيهى گرانمايه و صاحب تاليفات بسيار ارزشمندى در فقه، اصول، رجال و... بود زمانى از ادامه تحقيق و تاليف در فقه منصرف شد و به يكباره توجه ويژه اى نسبت به تدوين آثار اهل بيت پيدا كرد و با تمام توان و سرعت و دقت فراوان، به اين امر مهم پرداخت. (692)

درباره او آمده است:

«علامه بحرانى عمر شريفش را وقف جمع آورى، تصحيح و تدوين احاديث نمود و حتى يك لحظه از جستجو براى يافتن كتب حديث و جمع آورى نسخه هاى كتب حديث و تصيح و تبويب و تنظيم احاديث براى بهتر استفاده كردن از روايات آرام نگرفت (693)».

بدين سان علامه سيد هاشم بحرانى با تلاش وصف ناپذير خويش، «پاسدار حريم ثقلين» گرديد.

## روش علمى و تحقيقى سيد

علامه بحرانى در تدوين كتابهاى روايى و حديث، از روشهاى برجسته و علمى خاصى استفاده مى كرد كه اشاره اى اجمالى به آنها ضرورى مى نمايد.

1. استفاده از روايات اهل سنت براى اثبات امامت على عليه‌السلام و ديگر امامان معصوم عليه‌السلام به گونه اى كه او حديث منزلت را از طريق يكصد سند از دانشمندان اهل سنت با ذكر نام كتاب و مدرك آنها نقل كرده است. (694)

2. استفاده از نسخه هاى متعدد و عبارات متفاوت يك حديث براى صحيح تر مشخص شدن و گويايى حديث.

3. تحقيق و تصحيح سند احاديث براى پيدا كردن روايات صحيح (695)

او در اين زمينه كتاب تهذيب شيخ طوسى را بررسى و تحقيق كرد و اغلاط بسيارى را كه در رجال و سند اخبار بود مشخص ساخت و اثر خويش را «تنبيهات الاريب فى رجال التهذيب» ناميد. (696)

4. دسته بندى و تبويب احاديث از ديگر كارهاى مهم و لازمى بود كه در سيره نيكوى سيد قرار داشت.

او در اين باره كتاب «ترتيب التهذيب» را كه مربوط به تهذيب شيخ طوسى بود به رشته تحرير درآورد و آن را به بهترين روش تدوين و دسته بندى كرد. (697)

كوششهاى جانفرساى اين محقق توانمند، عالمان و سيره نويسان بلند پايه را بر آن داشت تا همگان اعتراف كنند كه در تاريخ تشيع كسى جز علامه مجلسى (رض) مانند او ديده نشده است (698) و بلكه در برخى موارد از جمله تحقيق در سند تصحيح آن، امتيازاتى دارد كه در نوع خود بى نظير بوده و ايشان در اين باره از مصادرى حديث نقل كرده كه علامه مجلسى به آنها دست نيافته است. (699)

## از نگاه ديگران

با نگاهى به نظرات بزرگان درباره علامه بحرانى، ابعادى از شخصيت وى هويدا مى شود.

1. شيخ يوسف بحرانى مى گويد:

سيد بحرانى مردى است فاضل، محدث، جامع و داراى تتبع زياد در اخبار، به طورى كه غير از علامه مجلسى مانند او در شيعه ديده نشده و كتابهاى متعددى تاليف نموده كه شهادت بر وسعت تتبع و اطلاع ايشان دارد...

او از پرهيزكارانى بود كه بر ملوك و سلاطين بسيار سخت مى گرفت. (700)

2. شيخ حر عاملى:

«... او مردى با طهارت و... عارف به تفسير و علوم عربيت و رجال مى باشد. (701)»

3. شيخ عباس قمى:

«سيد... ركن معتمد، ... فقيه ماهر، محدث جامع، متتبع در اخبار، صاحب مولفات كثير سودمند، كه نشان از كثرت اطلاعات... آن جناب است. (702)»

4. سيد محسن امين:

در تتمه امل الامل آمده است كه: سيد بحرانى از كوههاى راسخ و درياهاى شگرف علم است. كسى از او - حتى علامه مجلسى - پيشى نگرفته و ديگر آمدن امثال او در آينده، با اين قدرت تتبع و كثرت اطلاعات مشكل است. (703)

5. شيخ حسن دمستانى:

سيد بزرگوار، شجاع ثابت قدم و پيشواى پيشتاز... صاحب حافظه بسيار قوى و در حفظ خصوصا روايات به حدى رسيد كه بر همه غالب گرديد... و در اين مسابقه گوى سبقت را از پيشتازان اين ميدان - اگر چه تقديم زمانى بر او داشتند - ربود. (704)

6. شيخ محمد حرز الدين:

... او بسيار مقدس، عابد و متقى بود و در تقوا، فراست و پرهيزكارى به مرتبه بلندى رسيد. (705)

7. آيت الله مرعشى نجفى:

... شخصيتى كه هم از جهت شهرت ملقب و مشهور به علامه و هم از حيث علم واقعا علامه مى باشد آگاه و متبحر در حديث، نابغه در روايت، پيشواى پيشتاز... (706)

8. شهيد مطهرى:

سيد هاشم بحرينى از محدثين و متتبعين معروف شيعه بشمار مى رود. (707)

## بر قله تقوا و خدمت

علامه بحرانى اسطوره تقوا و ضرب المثل پرهيزكارى بود. شيخ محمد حسن نجفى، صاحب كتاب جواهر الكلام در ضمن موضوعات مربوط به عدالت و تقوا، فرزانگانى چون مقدس اردبيلى و علامه بحرانى را از چهرهاى ممتاز و استثنايى تقوا معرفى مى كند. (708)

سيد بحرانى به رغم فعاليتهاى تحقيقى و تاليف كتابهاى پرارج، هيچ گاه از هدايت و ارشاد مردم غافل نبود و وظايفى چون قضاوت، اجراى احكام الهى، كوتاه كردن دست ظالمان و ديگر امور مربوط به جامعه را بخوبى به انجام رساند. (709) او با مديريت دينى خويش انسانهاى صالح را به سوى تكامل و سعادت واقعى رهنمون گشته، هدايت گر مردم در دين و دنيايشان بود.

## گنجينه بحرانى

علامه سيد هاشم آثار ارزشمندى را در موضوعات متفاوت علوم اسلامى به يادگار نهاد و با تاليف كتابهاى متعدد، دائره المعارفى جامع و سودمند در اختيار رهروان هدايت و پژوهشگران شريعت قرار داد. اينك آثار جاويدان او را به نظاره مى نشينيم:

1. علوم قرآن

2. البرهان فى تفسير القرآن

3. اللوامع النورانيه فى اسمأ على و اهل بيته القرآنيه

4. الحجه فيما نزل فى القائم الحجه

5. نورالانوار فى تفسير قرآن

6. الهادى و مصباح النادى

7. الهدايه القرآنيه الى الولايه و الاماميه

8. اصول و اعتقادات

9. حقيقه الايمان المبثوت على الجوارح و احاديث التوحيد و النبوه و الامامه

10. نهايه الاكمال فيما يتم به تقبل الاعمال

11. مصباح الانوار و انوار الابصار فى بيان معجزات نبى المختار

12. امامت

13. اثبات الوصيه

14. احتجاج المخالفين على امامه على بن ابى طالب امير المومنين عليه‌السلام

15. الانصاف فى الانص على الائمه الاثنى عشر من آل محمد الاشرف

16. ايضاح المسترشدين فى بيان تراجم الراجعيت الى الولايه على بن ابى طالب اميرالمومنين عليه‌السلام

17. بهجه النظر فى اثبات الوصايه و الامامه للائمه اثنى عشر

18. البهجه المرضيه فى اثبات الخلافه و الوصيه

19. تبصره الولى فيمن راى القائم المهدى

20. تبصره الولى فى النص الجلى اميرالمومنين على بن ابى طالب عليه‌السلام

21. التحفه البهيه فى اثبات الوصيه لعلى عليه‌السلام

22. سلاسل الحديد و تقيد اهل التوحيد

23. عمده النظر فى بيان عصمه الائمه الاثنى عشر

24. غايه المرام و حجه الخصام فى تعيين الامام من طريق الخاص و العام

25. فصل معتبر فيمن راى الامام الثانى عشر

26. كشف المهم فى طريق خبر غدير خم

27. مدينه المعاجز الائمه الاثنى عشر و دلائل الحجج على البشر

28. تفضيل الائمه صلوات الله عليهم على انبيأ عدانبينا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله

29. تفضيل على عليه‌السلام على انبيأ اوالعزم من الرسل

30. تلخيص رسالتين

31. حليه النظر فى فضل الائمه الاثنى عشر

32. الدرالنضيد فى فضائل الحسين الشهيد عليه‌السلام

33. فضائل على و الائمه من ولده

34. فضل الشيعه (مناقب الشيعه)

35. اللباب المستخرج من كتاب الشهاب

36. مناقب اميرالمومنين

37. التيميه و الدره الثمينه

38. معالم الزلفى فى عارف النشاه الاولى و الاخرى

39. نزهه الابرار و منار الافكار فى خلق الجنه و النار

40. تاريخ اسلام

41. حليه الابرار فى احوال محمد و آله الاطهار

42. المطاعن البكريه و المثالب العمريه من طريق العثمانيه

43. مولد القائم

44. وفاه النبى

45. وفاه الزهرأ

46. سير الصحابه

47. مقتل ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام

48. فقه

49. التنبيهات فى الفقه

50. حديث

51. ترتيب التهذيب

52. شرح ترتيب التهذيب

53. روضه الواعظين فى احاديث الائمه الطاهرين

54. تعريف رجال من لايحضره الفقيه

55. رجال

56. تنبيهات الاريب فى رجال التهذيب

57. التيميه فى بيان نسب التيمى

58. روضه العارفين و نزهه الراغبين

59. من روى النص على الائمه الاثنى عشر من الصحابه و التابعين

## خاندان پاك

سيد هاشم بحرانى كه از تبار هاشميان بود و ريشه در علويان داشت فرزندانى صالح و دانشمند به جامعه اسلامى تحويل داد. همسرش، دختر شيخ على فرزند شيخ عبدالله بن شيخ حسين بن على كنيار بود.

فرزندان او عبارتند بودند از:

1. سيد عيسى - او عالمى پرهيزكار و نويسنده اى پژوهشگر بود. شرحى بر كتاب «زبده الاصول» شيخ بهايى نوشته است. كتاب «نهايه الاكمال فيما به تقبل الاعمال» را كه اثر پدر بزرگوارش بود به رشته تحرير درآورده است. (710)

2. سيد محسن - او بظاهر فرزند بزرگ سيد و دانشورى پرهيزكار بود. (711)

3. سيد محمد جواد - گرچه از شرح زندگى اش اطلاعى در دست نيست، آقا بزرگ تهرانى، با عبارتى مقام علمى او را بيان مى كند. وى نوشته است كتاب «زبده الاصول» شيخ بهايى از سوى سيد محمد جواد شرح شده است. (712)

4. سيد على - او نيز همچون ديگر برادرانش از دانشمندان برجسته بوده است. (713)

علامه بحرانى داراى سه برادر به نامهاى سيد كاظم، سيد جعفر و سيد احمد بوده است. (714)

سيد محمد جواد فرزند سيد على از نوادگان او و فاضلى توانا بود و پس از مدتى اقامت در اصفهان، براى تبليغ اسلام به سوى فارس رفته، مدتى در شهر «خنج (715)» كه در آن روزگار اهميت تجارى فوق العاده اى داشت سكونت كرد.

سيد محمد جواد پس از احداث مسجدى در آن شهر، از سوى ساكنان آنجا كه اهل سنت بودند، مورد تهديد قرار گرفت و بر اين اساس شبانگاه به سوى روستاى «اسير» حركت كرد. سالها در ميان آنها با عزت زيست.

آقا سيد محمد جواد تا پايان عمر در آنجا به سر برد تا اينكه دعوت حق را لبيك گفت: مقبره او امروزه زيارتگاه معروفى است (716) پس از وى فرزندانش به شهر «مهر» (717) كه خاستگاه سادات و علما بود مهاجرت كردند.

## عروج ملكوتى

سال 1107 ق. بحرين در اضطراب بود. اضطراب هجران يكى از ستارگان فروزان جهان تشيع. ناگهان سفير غم خبر رحلت عالم ربانى سيد هاشم بحرانى را به گوش ساكنان آن ديار رساند. او در روستاى نعيم جان سپرد و روحش با احترام و تجليل به روستاى «توبلى» منتقل گشت و در مقبره ماثنى، در جوار مسجد معروف آن سامان به خاك سپرده شد. مقبره اش ‍ اينك زيارتگاه خداجويان بحرين است.

# علامه محمد باقر مجلسى متوفاى 1111 ق.

مردى از فردا

حسن ابراهيم زاده

## تولد:

«علامه (محمد باقر) مجلسى به سال 1037 هجرى مساوى با عدد ابجدى جمله «جامع كتاب بحار الانوار» چشم به جهان گشود. » (718)

پدرش مولا محمد تقى مجلسى از شاگردان بزرگ شيخ بهايى و در علوم اسلامى از سرآمدان روزگار خود به شمار مى رفت. وى داراى تاليفات بسيارى از جمله «احيأ الاحاديث فى شرح تهذيب الحديث» است. «مادرش دختر صدر الدين محمد عاشورى» (719) است كه خود از پرورش ‍ يافتگان خاندان علم و فضيلت بود.

## در دامان زهد

در خاندانى رشد و نمو كرد كه از نيمه قرن پنجم هجرى به تشيع در ميان مردم مشهور بودند و بسيارى از افراد اين خانواده در قرن دهم و يازدهم از دانشمندان معروف زمان به شمار مى رفتند. » (720) پدر بزرگش «ملا مقصود» از دانشمندان با تقوا و از مروجين مذهب تشيع بود. وى به خاطر كلام زيبا و اشعار دلنشين و رفتار و گفتار نيكو در محافل و مجالس به «مجلسى» لقب يافته بود و خاندان عاليقدر آنان نيز بدين نام شهرت يافته بودند. » (721)

## به دنبال نور

درس و بحث را در چهار سالگى نزد پدر آغاز كرد. (722) نبوغ سرشار او به حدى بود «كه در چهارده سالگى از فيلسوف بزرگ اسلام ملاصدرا اجازه روايت گرفت. » (723) و سپس در حضور استادانى چون علامه حسن على شوشترى، امير محمد مومن استر آبادى، ميرزاى جزايرى، شيخ حر عاملى، ملا محسن استر آبادى، ملا محسن فيض كاشانى، ملا صالح مازندرانى، زانوى ادب زد و از خرمن علم و معرفت هر يك خوشه ها چيد «و در اين كوشش خستگى ناپذير پاى درس بيش از بيست و يك استاد نشست. » (724) و از افكار و عقايد و انديشه هاى مختلف آنان بهره جست.

وى در اندك زمانى بر دانشهاى صرف و نحو، معانى و بيان، لغت و رياضى، تاريخ و فلسفه حديث و رجال، درايه و اصول و فقه و كلام احاطه كامل پيدا كرد.

## آفتابى بر منبر

مجلسى كه در مدرسه ملا عبدالله به اقامه نماز و تدريس اشتغال داشت بعد از رحلت پدر بزرگوارش در مسجد جامع اصفهان به اقامه نماز و درس دادن مشغول گشت. » (725) در پاى درس او بيش از هزار طلبه مى نشستند و از نور علم و معرفت دلهاى خود را جلا مى دادند. سيد نعمت الله جزايرى كه نامى ترين شاگرد اوست، مى گويد:

«با آنكه در سن جوانى به سر مى برد چنان در علوم تتبع كرده بود كه احدى از علماى زمانش به آن نرسيده بودند. » (726) «هنگامى كه در مسجد جامع اصفهان مردم را موعظه مى كرد هيچ كس فصيح تر و خوش كلام تر از او نديدم. حديثى كه شب مطالعه مى كردم چون صبح از او مى شنيدم چنان بيان مى كرد كه گويى هرگز آن را نشنيده ام. » (727) تواضع و بزرگمنشى او چنان بود كه بسيارى از بزرگان حوزه براى نشان دادن ارادت خود به او و شناساندن ارزش علامه به طلاب جوان گاهى به پاى درس ايشان حاضر مى شدند. «شيخ محمد فاضل - با اينكه مجلس درس و مباحثه داشت - به حوزه درس علامه حاضر مى شد و عملا به طلاب درس تواضع مى آموخت و علامه نيز در مقابل به شاگردانش اظهار مى داشت استفاده او از من كمتر از استفاده من از اوست بلكه استفاده من از او بيشتر است. » (728)

شخصيتهاى ذيل برخى از شاگردان فرهيخته علامه مى باشند كه از مكتبش ‍ توشه برچيده و از او اجازه نقل روايت اخذ كردند:

1. مولى ابراهيم جيلانى

2. مولى محمد ابراهيم بواناتى

3. ميرزا ابراهيم حسينى نيشابورى

4. ابوالبركات بن محمد اسماعيل خادم مشهدى

5. مولى ابوالبقأ

6. ابواشرف اصفهانى

7. مولى محمد باقر جزى

8. ملا محمد باقر لاهيجى

9. شيخ بهأ الدين كاشى

10. مولى محمد تقى رازى

11. ميرزا محمد تقى الماسى

12. مولى حبيب الله نصرآبادى

13. ملا حسين تفرشى

14. محمد رضا اردبيلى

15. محمد طاهر اصفهانى

16. عبدالحسين مازندرانى

17. سيد عزيزالله جزائرى

18. ملا محمد كاظم شوشترى

19. شيخ بهأ الدين محمد جيلى

20. مولى محمود طبسى

21. محمد يوسف قزوينى و... (729)

در ميان شاگردان، نكته سنجى و تيز بينى و كوشش خستگى ناپذير «سيد نعمت الله جزايرى» كه به تازگى به همراه دوستش به حوزه درس او راه يافته بود و در فقر و تنگدستى بسر مى برد نظر او را به خود جلب كرد، بطوريكه ضمن قرار دادن حقوق ماهيانه براى دوستش او را به خانه اش برد و مدت چهار سال در كنار خود جايش داد» (730) سيد را چنان پرورش داد كه از او عالمى بزرگ و مجتهدى توانا ساخت و «چون ميرزا تقى دولت آبادى در محله جماله مدرسه اى بنا نهاد و او را به عنوان مدرس آنجا تعيين كرد. » (731)

سيد در سايه استاد چنان به تحصيل علم و معرفت پرداخت كه در اخلاق و رفتار و بيان مطالب علمى، آينه استاد به حساب مى آمد. وى در مسائل مختلف چنان سخن به ميان مى آورد كه گويى «مجلسى» سخن مى گويد.

«او همچون علامه، مسلكى متعادل داشت و هميشه پيرو دليل و حقيقت بود خواه مطابق با اصولى ها باشد و خواه مساعد با اخباريها. » (732)

## بسوى نور

علامه در مسير احياى علوم اهل بيت عليه‌السلام راه استادش فيض را در پيش گرفت و با رها كردن علوم عقلى با كوله بارى از تعبد به سوى نورى كه از قله بلند روايات و احاديث مى تابيد شتافت و در اولين قدم «كتب اربعه» را به صحنه درس و بحث كشاند. «ضمن نگاشتن شرح بر اصول كافى و تهذيب، از شرح «من لايحضره الفقيه» كه پدرش بر آن شرحى نگاشته بود، خوددارى كرد و يكى از شاگردانش را به نوشتن شرح استبصار (733) تشويق نمود. » (734) وى طلاب را كه مدتها از روايات و احاديث جدا بودند به مطالعه و تحقيق در روايات تشويق كرد و براى حفظ و نگهدارى كتب اربعه از گزند حوادث روزگار و تحويل دادن آنها به نسل فردا بدون هيچ گونه كم و كاستى و تحريف اعلام كرد. «اگر هر يك از طلاب كتب اربعه را بنويسد، به دريافت يك اجازه از او نايل خواهند شد. طلاب با شوق تمام به نوشتن كتب اربعه پرداختند و نسخه ها را نزد علامه مى بردند و او با خط خود در پشت نسخه هاى آنها اجازه آنان را مى نوشت. » (735)

علامه با خود مى انديشيد كه تدريس كتب اربعه و توجه به بعضى از ديگر كتابها چون «ارشاد مفيد»، «قواعد علامه» و «صحيفه سجاديه» تنها اين كتاب را از خطر نابودى نجات خواهد داد اما براى كتب ديگر چه بايد كرد؟ انديشه درباره هزاران كتاب شيعه كه در كوره هاى حمام يغماگران و فرهنگ كشان به خاكستر تبديل شده بود و نيز صدها نسخه كوچك و بزرگ روايات كه از حوادث روزگار مصون مانده يا در كنج صندوقخانه ها پنهان شده بود و يا آنها را به نقاط دور دست دنيا كشيده بودند او را آزار مى داد. از سوى ديگر تعصب خشك اهل سنت در نابودى ذخيره هاى گرانبهاى تشيع و احتمال سقوط دولت صفويه به دست دو قدرت بزرگ شرق و غرب اهل تسنن و نفوذ قدرتمندانه صوفيان در دربار و جامعه و نقشه هاى آنان براى تحريف بسيارى از روايات، بى توجهى طلاب به كتب روايات و احاديث بيش از پيش آثار اهل بيت را در معرض خطر و نابودى قرار داده بود. از اين رو تلاش همه جانبه اى براى به دست آوردن آثار تشيع آغاز كرد به گونه اى كه او در اين تلاش وسيع دويست اصل (و منبع مكتوب) از اصول چهارصدگانه معتبر شيعه را به دست آورد و نفيس ترين كتابخانه تشيع را گرد آورد. حتى در زمانى كه به علامه خبر دادند كه نسخه كتاب «مدينه العلم» در يكى از كتابخانه هاى يمن به چشم خورده است علامه اين مطلب را با شاه در ميان گذاشت. شاه سفيرانى را با هداياى فراوان و گرانبها نزد پادشاه يمن روانه آن كشور كرد و از او كتاب «مدينه العلم» را درخواست نمود اما هيچ گاه آن كتاب به دلايل نامعلوم به دست علامه نرسيد. (736) علامه در ادامه كارهاى فكرى - فرهنگى خود بسيارى از كتب گذشتگان را كه علما در مسائل گوناگون نگاشته بودند احيا كرد و طلاب را به نسخه بردارى از آنها تشويق و ترغيب نمود و كتابهايى كه غبار غربت آنها را فرا گرفته و كسى آن را نمى شناخت و مطالعه نمى كرد با دستخط مباركش در زير آن مى نوشت كه اين كتاب غريب مانده و كسى آن را نمى خواند. » (737)

## محراب بحار

علامه مجلسى با خود چنين انديشيد كه بايد گهرهاى گرانبهاى اهل بيت را كه از اطراف و اكناف جمع كرده است در قالب محرابى زيبا به نام «بحار الانوار» بگنجاند تا به تنها طلاب بلكه تمام شيعيان در اين محراب به سوى قبله دلها يعنى كلام اهل بيت به نماز عشق بايستند و بدين وسيله راه چاه و درست را از نادرست تشخيص دهند تا هر زمان هر مكتبى درباره هر مطلبى كلامى را از اهل بيت خواست شيعيان با انگشت اشاره محراب زيباى «بحار» را نشانه روند. از اين رو دست به كارى عظيم زد و شروع به نگارش ‍ اين دائره المعارف بزرگ تشيع كرد.

علامه در مقدمه بحارالانوار چنين مى نگارد.

«در آغاز كار به مطالعه كتابهاى معروف و متداول پرداختم و بعد از آن به كتابهاى ديگرى كه در طى اعصار گذشته به علل مختلف علل مختلف متروك و مهجور مانده بود رو آوردم. هر جا كه نسخه حديثى بود سراغ گرفتم و به هر قيمتى كه ممكن شد بهره بردارى مى كردم. شرق و غرب را جويا گشتم تا نسخه هاى بسيار گردآورى نمودم. در اين مهم دينى جماعتى از برادران مذهبى مرا يارى نمودند و به شهرها و قصبه ها و بلاد دور كشيدند تا به فضل الهى مصادر لازم را بدست آوردند... بعد از تصحيح و تنقيح كتابها بر محتواى آنها واقف شدم نظم و ترتيب كتابها را نامناسب ديدم و دسته بندى احاديث را در فصلها و ابواب متنوع راهگشاى محققان و پژوهشگران نيافتم. از اين رو به ترتيب فهرستى همت گماشتم كه از هر جهت جالب و مفيد باشد. در سال 1070 هجرى اين فهرست را ناتمام رها كردم و از فهرست بندى ساير كتابها دست كشيدم كه اقبال عمومى را مطلوب نديدم و سران جامعه را فاسد و نامطبوع ديدم...

ترسيدم كه در روزگارى بعد از من باز هم نسخه هاى تكثير شده من در طاق نسيان متروك و مهجور شود و با مصيبتى از ستم غارتگران زحمات مرا در تهيه نسخه ها بر باد دهد، لذا راه خود را عوض كردم - از خدا يارى طلبيدم - و به كتاب بحار الانوار پرداختم.

... در اين كتاب پربار قريب 3000 باب طى 48 كتاب علمى خواهيد يافت كه شامل هزاران حديث است، شما در اين كتاب براى اولين بار با نام برخى از كتابها آشنا مى شويد كه سابقه علمى ندارد و طرح آن كاملا تازه است.

پس اى برادران دينى كه ولايت امامان را در دل و ثناى آنان را بر زبان داريد به سوى اين خوان نعمت بشتابيد و با اعتراف و يقين كتاب مرا دست به دست ببريد و با اعتماد كامل به آن چنگ بزنيد و از آنان نباشيد كه آنچه را در دل ندارند بر زبان مى آورند». (738)

اما فرصت كم و مشاغل زياد او مانع از آن شد كه به تصحيح روايات بپردازد. به همين علت در مقدمه چنين نگاشت: «در نظر دارم كه اگر مرگ مهلت دهد و فضل الهى مساعدت نمايد شرح كاملى متضمن بر بسيارى از مقاصدى كه در مصنفات ساير علما باشد بر آن «بحار الانوار» بنويسيم و براى استفاده خردمندان، قلم را به قدر كافى پيرامون آن به گردش در آوردم. » (739)

علامه مجلسى قدرت تصحيح روايات و احاديث را بخوبى دارا بود همان گونه كه اين قدرت و ژرف نگرى خود را در مراه العقول به نمايش گذارده است.

حضرت امام خمينى (ره) درباره بحار الانوار مى فرمايد: «بحار خزانه همه اخبارى است كه به پيشوايان اسلام نسبت داده شده، چه درست باشد و يا نادرست، در آن كتابهايى هست كه خود صاحب بحار آنها را درست نمى داند و او نخواسته كتاب علمى بنويسد تا كسى اشكال كند كه چرا اين كتابها را فراهم كردى!» (740)

## تاليفات

علامه «با توجه به نياز فرهنگى مردم زمان خود دست به تاليف كتابهاى گوناگون مى زد. زمانى احساس مى كرد مردم به علم نجوم نيازمندند، پس ‍ كتاب «اختيارات» را مى نوشت و چون احساس مى كرد جامعه به سوى جدا شدن از خدا سوق داده مى شود كتابى در تهذيب اخلاق چون «عين الحياه» را مى نگاشت. » (741) «آثارش فارسى او به سود دين و دنياى مردم بود و زمينه هدايت مردم را فراهم مى ساخت. كمتر خانه اى از شيعيان بود كه از كتابهاى وى در آن يافت نمى شد و مورد بهره ورى قرار نمى گرفت. » (742)

«كتابهاى او چنان بود كه عرب و فارس، جاهل و عارف، مردان و زنان و حتى كودكان هم از آنها استفاده مى كردند. » (743)

علامه مجلسى بغير از دائره المعارف بزرگ تشيع، «بحار الانوار» كتبى به قرار زير نگاشته است:

1. مراه العقول فى شرح اخبار الرسول در شرح اصول كافى

2. ملاذ الاخبار فى شرح التهذيب

3. شرح اربعين

4. الوجيزه فى الرجال

5. الفوائد الطريقه فى شرح الصحيفه السجاديه

6. رساله الاوزان

7. المسائل الهنديه

8. رساله اعتقادات (750 سطر است و در يك شب نگاشته شده است.)

9. رساله فى الشكوك

تاليفات فارسى علامه عبارتند از:

1. حق اليقين

2. عين الحياه

3. حليه المتقين

4. حيوه القلوب

5. مشكوه الانوار

6. جلأ العيون

7. زاد المعاد

8. تحفه الزائر

9. مقياس المصابيح

10. ربيع الاساييع

11. رساله در شكوك

12. رساله ديات

13. رساله در اوقات

14. رساله در جفر

15. رساله در بهشت و دوزخ

16. رساله اختيارات ايام

17. ترجمه عهدنامه اميرالمومنين (ع) به مالك اشتر

18. مشكوه الانوار در آداب قرائت قرآن و دعا

19. شرح هاى دعاى جوشن كبير

20. رساله در رجعت

21. رساله در آداب نماز

22. رساله در زكوه و بيش از 30 رساله ديگر در مسائل مختلف و ترجمه دعاها و كتابهايى مختصر در عقايد و احكام.

## سفر با سلاح قلم

علامه هيچگاه در سفر، قلم - اين سلاح حوزوى - را از خود جدا نمى ساخت و همواره آن را چون دل خويش صيقل مى داد و با آن به راز و نياز مى پرداخت «علامه جلد بيست و دوم بحار الانوار را در نجف اشرف بعد از مراجعت از سفر حج تاليف نمود» (744) و «در مراجعت از سفر خراسان در بين راه ترجمه خطبه امام رضا (ع) و رساله و جيزه رجب را نگاشت. » (745)

هنگام سفرهاى علامه طلاب فرصت را غنيمت مى شمردند و با او همراه مى شدند تا در فضايى ساده و دوستانه سعادت واقعى را در كلام او جستجو كنند «مير محمد خاتون آبادى مى گويد: من در اول كودكى در تحصيل حكمت و معقول حريص بودم و تمام اوقات عمر خود را در آن مصروف مى داشتم تا آنكه در راه حج به صحبت علامه مولى محمد باقر مجلسى مشرف گرديدم و با ارتباط نزديك يافتم و از نور علم و هدايتش رهبرى شدم و به تحصيل و تتبع در كتب فقه و حديث و علوم مشغول شدم و مدت چهل سال بقيه عمرم را از فيوضات او بهره مند شدم. » (746)

«در روزهايى كه علامه در مشهد مقدس براى زيارت مشرف بود جمعى انبوه از علما، فضلا و طلاب جهت استفاده از علوم مجلسى چهل حديث (اربعون حديث) را در اين ايام نوشت». هنگامى كه علامه شرح اربعين را به اتمام رساند يكى از فضلاى اهل سنت بعد از ديدن كتاب از راه انصاف و محبت گفت: ما گمان مى كرديم پايه علمى علامه مجلسى منحصر به ترجمه كتاب از عربى به فارسى است تا اينكه كتاب «اسمأ و العالم» بحار و «شرح اربعين» او را ديدم، دانستم كه علامه مجلسى دانايى است كه مافوق او در علم منصور نمى باشد. » (747)

## مردى از فردا

علامه مجلسى قهرمان عرصه سياست است اما به موجب كينه ورزى و عناد مستشرقان و روشنفكران غربزده همچنان مظلوم تاريخ سياست است. «علامه پس از فوت مرحوم ملا محمد باقر سبزوارى در سال 1090 هجرى به منصب شيخ الاسلامى دست يافت. » (748) و در اين مسند خدمات بسيارى را در مقوله هاى گوناگون سياسى و اجتماعى به ايران و تشيع نمود. بزرگترين كار علامه مجلسى در صحنه سياست كه به نفع تشيع و مكتب آن ختم شد مبارزه با صوفيان بود. علامه مجلسى در دواير دولتى و همچنين نظامهاى مختلف ادارى از قدرت آنها كاست او در خصوص اين گروه كه فقط در اصفهان بيست و يك تكيه و خانقاه و زاويه داشتند، در رساله اعتقادات مى نويسد: «اينك من به طور اجمال براى شما مى نويسم و بيان مى كنم چيزهايى را كه براى خودم از اصول مذهب به وسيله اخبار كثيره متواتره ظاهر شده است تا گمراه نشويد و به خدعه ها و فريب ها و غرورهاى صوفيه فريب داده نشويد و حجت خدا را بر شما تمام مى كنم. » (749)

علامه علاوه بر مبارزه با صوفيان با كشيشان دربار، بيگانگان، نمايندگان موسسات و شركتهاى غربى به مبارزه با بت پرستان پرداخت. «روزى به علامه مجلسى خبر دادند كه بت پرستان در شهر اصفهان در خانه اى بتى قرار داده اند و براى نيايش و پرستش آن بت به آن خانه مى روند. علامه بعد از تحقيق و آگاه شدن از محل بت فتواى خراب كردن آن را صادر كرد. » (750)

پس از مرگ شاه سليمان درباريان و خواجه سرايان، حسين ميرزا (سلطان حسين) را كه مورد علاقه مريم بيگم عمه شاه بود بر تخت نشاندند.

«شاه در وقت تاج گذارى به صوفيان اجازه نداد چنانچه مرسوم بود شمشير را به كمر او ببندد و علامه مجلسى را پيش خواند و درخواست كرد كه اين تشريفات را او انجام دهد. » (751)

علامه مجلسى در تالار آينه اين مراسم را انجام داد. «شاه رو به علامه كرد و گفت: به ازاى اين خدمت چه تقاضايى دارى و چه پاداشى مى طلبى؟» (752)

علامه كه «شاه جوانى را مى ديد كه حتى در وقت تكيه زدن بر تخت سلطنت قادر به سوار شدن به اسب نبود. » (753)

جوان تر و ساده انديش تر از آن مى دانست كه بتواند كشتى اين سرزمين را به ساحل برساند از اين رو از شاه چيزى را خواست كه در ذهن هيچ يك از حاضران حتى علماى آن زمان نقش نبسته بود. چيزى را گفت كه عظمت روح بلند و ديدگاه وسيع سياسى او را نشان داد. وى بر سه نكته تاكيد ورزيد. سه نكته اى كه ملتهاى بزرگ با آرمانهاى متعالى را به زانو در مى آورد و در غبار ذلت و خوارى را بر چمشان مى نشاند:

«فساد، تفرقه و بى تفاوتى نسل جوان»! پس «رو به شاه كرد و گفت: تقاضا دارم شاه فرمانى صادر كند و نوشيدن مسكرات، جنگ ميان تفرقه ها، همچنين كبوتربازى را نهى فرمايد. شاه با رضايت خاطر پذيرفت و فورى فرمانى را به همان مضمون صادر كرد. » (754)

«علامه همچنين او را ترغيب كرد كه فرمانى ديگر براى طرد صوفيان از شهر امضا كند. » (755)

اين پيروزى بزرگى براى علامه مجلسى و نجات ايران در آن وضعيت حساس بود كه در غرب عثمانيها، در شرق ازبكها، در جنوب شرقى گوركانى ها و در شمال روسها و در جنوب شركتهاى هلندى و هند شرقى چشم طمع به آن دوخته بودند.

اما در اين ميان رشته خيانت از دست خواجه سرايان و درباريان كه به دنبال عيش و نوش و راحت طلبى بودند بيرون آمد و با توطئه مريم بيگم (عمه شاه) شاه را به دامان ميخوارگى و لذت جويى سوق دادند و عملا قدرت را از علامه مجلسى گرفتند و كشور رو به ضعف نهاد، نكته مهمى كه در سياست علامه مجلسى در دربار به چشم مى خورد اين است كه در زمان علامه مجلسى هيچ برخوردى بين ايران و همسايگان اهل تسنن ايران از سوى شيعيان تعدى نشد و ايران در كمال آرامش به سر برد. اما هنگامى كه علامه مجلسى در 27 رمضان 1111 ق چشم از جهان فرو بست شمارش ‍ معكوس سقوط دولت صفويه آغاز شد و «در همان سال ولايت قندهار سقوط كرد. » (756)

پيكر پاك علامه مجلسى در كنار مسجد جامع اصفهان و جنب مدفن پدر فرزانه اش مولى محمد تقى مجلسى به خاك سپرده شد و زيارتگاه شيعيان جهان شد.

# سيد نعمت الله جزايرى متوفاى 1112 ق.

الگوى تلاش

عباس عبيرى

## تولد

«صباغيه» يكى از جزاير پيرامون بصره، در حدود 1050 ق. (757) شاهد تولد نوزادى بود كه خانه سيد عبدالله را در شادمانى فرو برد. سيد عبدالله كه از نوادگان امام كاظم عليه‌السلام به شمار مى آمد (758) فرزند دلبند خويش را نعمت الله ناميد و در نخستين فرصت به مكتب سپرد.

## در مسير تحصيل

نعمت الله روزهاى كودكى را شتابان پشت سر نهاد و با بهره گيرى از دانشوران صباغيه، شط بنى اسد، حويزه و بصره به يازده سالگى رسيد. در اين هنگام همراه برادرش سيد نجم الدين رهسپار شيراز شد و به يارى شيخ جعفر بحرانى در مدرسه منصور به اقامت گزيد. (759) تهيدستى بسيار نعمت الله، سرانجام وى را از انزواى ويژه روزگار آغازين درس بيرون آورده، به نسخه بردارى از كتابها، تصحيح نسخه ها و حاشيه نويسى كشاند. (760) فرزند سيد عبدالله گاه تا بامداد كار مى كرد، درس مى خواند و پس از نماز صبح و مطالعه ويژه بامدادى سر بر كتاب نهاده، لحظه اى مى آراميد. آنگاه تا نيمروز تدريس مى كرد و پس از نماز ظهر به درس يكى از استادان مى شتافت. (761) او خود خاطره آن روزهاى دشوار را چنين نگاشته است:

... وقتى اذان ظهر بر مى خاست به درس مى شتافتم... البته بيشتر وقتها نمى توانستم نان تهيه كنم، بنابراين تا شامگاه گرسنه مى ماندم. اغلب هنگامى كه شب فرا مى رسيد به اندازه اى در انديشه درس فرو مى رفته بودم نمى دانستم در روز چيزى خورده ام يا نه! پس از مدتى فكر مى كردم و در مى يافتم كه چيزى نخورده ام... (762)

تلاش سيد تابستان و زمستان نمى شناخت. براى او همه فصلها فصل درس ‍ بود. آنچه فرزند سخت كوش صباغيه درباره يكى از زمستانهاى شيراز نگاشته، درستى اين گفتار را نشان مى دهد:

من درسى داشتم كه حاشيه هاى آن را بعد از نماز صبح زمستان مى نوشتم. سرماى هوا و بسيارى تلاش باعث مى شد كه خون از دستم جارى شود!... سه سال روزگارم بدين سان گذشت. (763)

ناگفته پيداست كه كار نسخه بردارى همواره برقرار نبود. بنابراين نوجوان بين النهرين گاه چنان در تهيدستى فرو مى رفت كه حتى توان خريد لقمه نانى را نداشت. در چنين موقعيت دشوارى چراغ حجره اش به سبب بى روغنى خاموش مى ماند و سيد نعمت الله را در اندوهى جانكاه فرو مى برد. او براى تحمل گرسنگى توان بسيار داشت ولى هرگز نمى توانست به دليل نادارى درس شامگاهى را ترك كند. بنابراين به مهتاب، خانه دوستان يا مسجد جامع پناه مى برد. (764)

شيراز با همه دشواريها، جاذبه هايى نيز داشت. جاذبه هايى كه ثروتمندان و تهيدستان به يك اندازه از آن بهره مند مى شدند. باغهاى سرسبز، چشم اندازهاى پر گل و چشمه هاى زلال را بايد در شمار اين جاذبه هاى طبيعى جاى داد. زيباييهايى كه گاه نوجوان صباغيه را به بيرون شهر و اقامت يك هفته اى در گلستانها (765) كشانده، بر نشاط و اشتياقش مى افزود.

سرانجام پيامهاى پيوسته پدر، نعمت الله را به سمت صباغيه رهسپار ساخت. پدر و مادر، كه براى ديدار فرزند روز شمارى مى كردند براى آنكه او را در روستا ماندگار سازند مراسم ازدواج بر پا داشتند و پيوند سيد نعمت الله با دختر عمويش را جشن گرفتند.

بيست روز پس از ازدواج در حالى كه سيد انديشه شيراز را - دست كم براى مدتى - از خود دور ساخته بود، زيارت يكى از دانشوران جزاير و گفتار ارزنده وى اشتياق مدرسه را در دل او بيدار ساخت. به گونه اى كه در همان محفل تصميم به ادامه درس گرفت و چون از خانه آن دانشمند بيرون آمد بى آنكه كسى را آگاه سازد رهسپار شيراز شد. (766) ولى اين بار اقامت در مدرسه منصوريه ديرى نپاييد. پس از مدتى خبر درگذشت پدر وى را در اندوه فرو برد (767) و اندكى بعد دست حوادث مدرسه را به آتش كشيد. (768) سيد نعمت الله با خاطره استادان بزرگ شيراز: شيخ جعفر بحرانى (متوفاى 1091 ق.) ابراهيم بن ملاصدرا، شاه ابوالولى بن شاه تقى الدين شيرازى، سيد هشام بن حسين احسابى، (769) شيخ صالح بن عبد الكريم كزكزانى (متوفاى 1098 ق.) (770) راه اصفهان را پيش گرفت.

## در پناه آفتاب

فرزند صباغيه در اصفهان از محضر حافظ سيد محمد ميرزا جزايرى، (771) ميرزا رفيع الدين محمد بن حيدر طباطبايى (متوفاى 1079 ق.)، شيخ عماد الدين يزدى، محقق سبزوارى (متوفاى 1090 ق.) شيخ على بن شيخ محمد عاملى، (772) شيخ حر عاملى (متوفاى 1104 ق.)، (773) شيخ حسين بن جمال الدين خوانسارى (متوفاى 1097 ق.)، (774) امير اسماعيل خاتون آبادى (متوفاى 1116 ق.)، (775) ملا محسن فيض كاشانى (متوفى 1091 ق.) (776) و علامه محمد باقر مجلسى بهره گرفته، در تهيدستى و گرسنگى به سوى قله هاى كمال پيش رفت. ولى تندگدستى سپاهان ديرى نپاييد. گوهر صباغيه را باز شناخت و او را حمايت مادى و معنوى خويش ‍ برخوردار ساخت. سيد نعمت الله اينك مى توانست برون از دغدغه روغن چراغ و غذا به پژوهش پردازد و استاد را در انجام رسالت بزرگش يارى دهد. او خود خاطره آن روزها را چنين ثبت كرده است:

«من در وقت تاليف (بحارالانوار) شب و روز در خدمتش بودم و در حل بعض احاديث مشكله با همديگر مباحثه مى نموديم، بلكه بعض اوقات ايشان مرا از عالم خواب بيدار مى كرد و درباره حل بعضى احاديث مراجعه مى نمود... (777) به خاطر كمك به وى شبها در اتاقش مى خوابيدم. او با من بسيار مزاح مى كرد و مى خنديد تا از مطالعه خسته نشوم، ولى با همه اينها هر گاه مى خواستم نزدش حضور يابم از شدت هيبت و عظمت وى دلم چنان مى تپيد كه مدتى پشت در مى ايستادم تا به حالت عادى باز گردم. » (778)

توقف در خانه ناخداى فرزانه درياهاى نور چهار سال به درازا كشيد. اندك اندك مدرسه اى كه ميرزا تقى دولت آبادى بنياد نهاده بود تكميل شد و سيد نعمت الله در آن مركز علمى به تدريس پرداخت. (779)

بدين ترتيب آفتاب تابناك صباغيه از افق مدرسه دولت آبادى برآمد و همه حوزه هاى آن روز را تحت تاثير قرار داد. آگاهى و دانش فراوان، فروتنى، ساده زيستى، روى گشاده و بيان روشنى كه دانشور بين النهرين از آن برخوردار بود دانشجويان بسيارى را به مدرسه دولت آبادى كشاند. حضور چشمگير دانش پژوهان و برقرارى درسهاى گوناگون، مطالعه، تحقيق، تدريس و تاليفى كه چهار سال پياپى ادامه يافت و سرانجام ديدگان استاد بزرگ مدرسه را به ضعف و بيمارى كشاند.

هر چند دانشمند گرانمايه جزاير نخست درد چشم را ناديده مى گرفت و آن را پديده اى گذرا مى پنداشت، بزودى از مطالعه باز ماند و بينايى اش با خطرى جدى روبرو شد. حكيمان در درمان چشم استاد بسيار كوشيدند ولى دريغ كه داروهايشان جز رنج مدرس جوان ثمرى به بار نياورد. سيد نعمت الله كه پس از عمرى مبارزه با ناكاميها داروى دردش را از حكيمان بهتر مى شناخت به برادرش سيد نجم الدين گفت: مى خواهم راه عراق پيش ‍ گيرم و از زيارت معصومان كامياب شوم.

سيد نجم الدين كه خود در آرزوى زيارت پيشوايان آسمان تبار به سر مى برد، بى درنگ پاسخ داد: من نيز همراهت خواهم آمد.

## خاكهاى مسيحايى

برادران نيكبخت جزايرى به سمت عراق رهسپار شدند و (780) پس از سفرى بسيار دشوار به «سامرا» رسيدند. (781) حضور راهزنان، هراس ‍ كاروان كوچك مشتاقان اهل بيت عليه‌السلام و سرانجام رهايى مومنان در سايه قرآن كريم از نكات فراموش ناشدنى اين سفر به شمار مى آيد. دانشور پرهيزگار صباغيه به داستان آن كرامت قرآنى را چنين باز گفته است:

«... وقتى به نهر رسيديم اسبهاى دزدان آشكار شد. پس به سوى ما تاختند. من آيه الكرسى خواندم و همه همراهان را فرمان دادم تا آيه الكرسى بخوانند. چون دزدان به ما رسيدند نخست از ما فاصله گرفته، در گوشه اى به تفكر پرداختند. آنگاه به سمت ما آمده، گفتند: شما راه را گم كرده ايد البته درست مى گفتند، ما راه را گم كرده بوديم. دزدان يكى از افرادشان را با ما همراه ساختند تا ما را به منزل بعدى رساند. » (782)

سيد پس از زيارت معصومان خفته در سامرا به كاظمين شتافت و از آن سرزمين مقدس رهسپار كربلا و نجف شد. او از آرامگاه هر امام معصوم قدرى خاك برداشته، آنها را در آميخت و سرمه ديدگان ساخت اين داروى گرانبها بى درنگ اثر بخشيد و بينايى و توان جوانى را به چشمان استاد مخلص مدرسه دولت آبادى باز گرداند. (783)

البته دستاورد سفر به عراق تنها درمان ديدگان نبود. او علاوه بر بهره هاى بسيار معنوى، در مزار امير مومنان گوهرى سپيد يافت و آن را نگين انگشترى ساخت. (784)

## داغ يك همسفر

سيد سپس راه صباغيه را پيش گرفت تا ضمن ديدار بستگان به سوى اصفهان حركت كند. ولى ابرهاى نگرانى و ناآمنى بر مسير سپاهيان سايه افكنده بود. حسين پاشا (حاكم بصره) كه در انتظار رسيدن عثمانيان و درگيرى با آنها به سر مى برد، وى را به زندگى در قلعه القرنه ناگزير ساخت. سيد كتابها و خانواده اش را همراه برادر به حويزه فرستاده، خود به نگارش ‍ «شرح تهذيب» پرداخت. اندك اندك القرنه به محاصره عثمانيان درآمد. استاد مدرسه دولت آبادى پس از چهار ماه زندگى در محاصره فرصتى طلايى به دست آورده، رهسپار حويزه شد و دو ماه در آن آبادى به سر برد. (785) سپس راه اصفهان را پيش گرفت و پس از توقفى شش ماهه در شوشتر و دهدشت، در حالى كه دستش به سبب فرو افتادن از چار پا آسيب ديده بود، به اصفهان رسيد. (786)

هر چند درد دست پس از پنج ماه بهبود يافت ولى بيمارى بر جانش پنجه افكنده، او را تا وادى رازناك مرگ پيش برد. مدتى بعد امواج درد فرو نشست و پيكر سيد بر ساحل تندرستى رسيد (787) تا در آزمونى دشوار شركت جويد. آزمونى كه درشب جمعه اول شعبان 1079 ق. با مرگ سيد نجم الدين تحقق پذيرفت. (788)

مرگ برادر و رفيق راههاى سراسر رنج و خاطره زندگى، استاد پاكدل مدرسه دولت آبادى را در ماتمى جانكاه فرو برد. مانعى كه تا پايان عمر پيوسته با او بود و به گفته خودش جز با خفتن زير خروارها خاك فراموش نمى شد. (789) فرزانه غمگين بين النهرين شبها با خاطره نجم الدين مى خفت و روزها ديده بر كتابهاى برادر دوخته، در سوگ آن ستاره خاموش مى گرييد. اندك بعد راه خراسان پيش گرفت (790) تا كشتى توفان زده روانش در ساحل رضا عليه‌السلام لختى آرامش يابد.

## مرجع جنوب

سيد در بازگشت از خراسان، در سبزوار بيمار شد و با رنج بسيار خود را به اصفهان رساند. در اين روزگار نامه هاى فراوان از شوشتر و حويزه دريافت كرد. نامه هايى كه وى را به آن شهرها فرا مى خواند. فقيه پاك راى صباغيه ناگزير به قرآن كريم پناه برد و به راهنمايى آن كتاب مقدس شوشتر را برگزيد و در روزهاى پايانى 1079 ق. دعوت فتحعلى خان (حاكم خوزستان) را اجابت كرد و به شوشتر پاى نهاد. (791) او در آن ديار مسجدها و مدرسه هاى دينى فراوان پى افكند و به ترتيب مشتاقان علوم اهل بيت عليه‌السلام پرداخت. آن بزرگمرد علاوه بر اقامه نماز جماعت و ارشاد مردم در مسجد جامع، در خيابانها به راه مى افتاد و اصناف و پيشه وران را با آداب اسلامى آشنا مى ساخت. (792) اندك اندك نهال هايى كه او كشته بود بارور شد و دانشورانى توانا به جامعه عرضه كرد. دانشورانى كه به آباديهاى دور و نزديك مى شتافتند و مردم را با اهل بيت عليه‌السلام آشنا مى ساختند. (793) چون خبر تلاشهاى موفقيت آميز فقيه بلند آوازه صباغيه به شاه سليمان صفوى رسيد چنان تحت تاثير قرار گرفت كه بى درنگ در ضمن فرمانى، او را به شيخ الاسلامى جنوب برگزيد و همه مناصب شرعى آن ديار را به وى وانهاد. (794)

او كه اينك مرجع دينى اهالى خوزستان و جنوب عراق به شمار مى آمد در پى هدايت مردم و از ميان برداشتن دشمنى قبيله ها تلاش فراوان كرده، اطلاعيه هاى گوناگونى با مهرهاى ويژه خويش، كه به عبارتهاى «و ان تعدوا نعمه الله لاتحصوها» و «الواثق بالله نعمه الله» آراسته بود، به دور و نزديك مى فرستاد. (795)

## در سوگ آفتاب

در اين زمان فرصتى پديد آمد تا پس از تولد نخستين فرزندش، سيد نور الدين، همراه استاد فرزانه اش، شيخ حر عاملى، به زيارت خانه خدا شتابد. (796) مكه چنان فقيه نامور صباغيه را جذب كرد كه اندكى پس از بازگشت، ديگر بار اسباب سفر آماده ساخت و در حدود 1905 ق. عازم حريم امن الهى شد. (797)

در بازگشت از دومين زيارت هنوز داغ از دست دادن فرزند دلبندش، سيد حبيب الله را فراموش نكرده بود. (798) كه خبر درگذشت رهبر روشن بين حوزه هاى علميه، حضرت علامه محمد باقر مجلسى وى را در اندوه فرو برد. از اين رو شتابان راه اصفهان را پيش گرفته، در مراسم تشييع و تدفين ستاره تابناك آسمان دانش و پرهيزگارى شركت جست. (799) و پس از مدتى توقف ديگر بار به شوشتر بازگشت. ولى درد از دست دادن گوهرى چون علامه مجلسى بزرگتر از آن بود كه پيكر نحيف مرجع شوشتر توان تحملش ‍ را داشته باشد. بنابراين راه خراسان پيش گرفت تا آفتاب تابناك مشرق رضا عليه‌السلام قلب مجروحش را التيام بخشد.

مرجع روشن بين شوشتر در بازگشت از حريم پاك رضوى مدتى در گرگان توقف كرده، (800) مومنان آن را سامان را از درياى دانش و اخلاص خويش ‍ سيراب ساخت. آنگاه به جانب خوزستان ادامه مسير داد تا همچنان روشنگر راه پاكدلان آن سرزمين باشد.

## درخت آسمانى

پير دانشور صباغيه شاگردان بسيارى تربيت كرد كه هر يك در گوشه اى از جهان اسلام به هدايت مردم و تدريس علوم اهل بيت پرداختند، دانشورانى چون: ابوالحسن اصفهانى غروى، ابوالحسن شوشترى، شيخ على بن حسين بن محيى الدين جامعى عاملى، فتح الله بن علوان الكعبى الدورقى، قاضى محمد تقى بن قاضى عنايت الله شوشترى، شيخ محمد بن على بن حسين نجار شوشترى، محمود بن مير على ميمندى و ده ها شخصيت ديگر از شاگردان او به شمار مى آيند. (801)

## نوشته هاى سبز

حضرت سيد نعمت الله جزايرى كتابهاى گرانبهايى كه فراتر از 55 عنوان است، از خود به يادگار نهاد. نوشته هايى كه نام برخى از آنها را بر مى شماريم:

الانوار النعمانيه فى بيان معرفه النشاه الانسانيه، انيس الفريد فى شرح التوحيد، تحفه الاسرار فى الجميع بين الاخبار، الجواهر الغوالى فى شرح عوالى اللثالى، رياض الابرار فى مناقب الائمه الاطهار، زهر الربيع، الغايه القصوى، عقود المرجان فى تفسير القرآن، مشكلات المسائل، منبع الحياه فى اعتبار قول المجتهدين من الاموات، نوادر الاخبار، النور المبين فى قصص الانبيأ و المرسلين، هديه المبين و تحفه الراغبين و ده ها اثر ديگرى كه به صورت حاشيه و شرح نوشته شده است. (802)

## مسافر ملكوت

مرجع 62 ساله جنوب آنگاه كه به سمت خوزستان ادامه مسير مى داد به شدت بيمار شد كاروانيان چون به جايدر (منزلگاهى نزديك پلدختر) رسيدند سيد را فرو آوردند تا لختى بياسايد، (803) ليكن در اين وادى بيمارى شدت يافت و سرانجام در شب جمعه 22 شوال 1112 ق. (804) ديدگانى كه به بركت خاك مقبره امامان معصوم عليه‌السلام فروغى آسمانى يافته بود، براى هميشه بسته شد.

مسافران پاكدل شوشترى پيكر پاك مرجعشان را غريبانه در جايدر به خاك سپردند. نيكان آن سامان، كه قدر گوهر رخشان جزاير را مى دانستند، بر آرامگاهش ساختمانى سراسر عشق و اخلاص بنياد نهادند و براى تامين مخارج قاريان و خدمتگزاران حرمش موقوفاتى در نظر گرفتند. (805) اينك جايدر در سايه ايمان، پرهيزكارى و خلوص سرور فقيهان خوزستان چون خورشيد به همه گيتى نور اميد و رستگارى مى پراكند. مومنان بسيار از گوشه و كنار كشورهاى اسلامى بدان سامان روى آورده، مراد خويش از سيد سپيد دست صباغيه مى گيرند و شادمان باز مى گردند. هر چند شرح كاميابيهاى مومنان پاكدلى كه در سايه عنايت آن مرجع وارسته به خواستهايشان دست يافته اند، فرصتى بيش اين نوشتار مى جويد ولى نگاهى گذرا به داستان كوتاه كامروايى نيكبخت پاكستان، شيخ حسين بخش جعفرى ما را با شناسايى جايگاه والاى معنوى آفتاب رخشان بين النهرين آشناتر مى سازد.

شيخ حسين به سبب محكوميت برادرش به اعدام، بسيار نگران بود. شبانگاه سيدى گران پايه در خواب مى بيند و مشكل خويش با وى در ميان مى نهد.

سيد به وى مى فرمايد: در آرامگاهم به ديدارم بيا، گره از كارت گشوده خواهد شد، ان شأ الله!

شيخ حسين مى پرسد: آقاى من! شما را نمى شناسم. كيستيد؟ جايگاهتان كجاست؟

سيد مى فرمايد: دوستى دارى كه فردا به سوى ما حركت مى كند، با او رهسپار شو!

شيخ حسين بامداد يكى از آشنايانش را مى بيند و داستان روياى معنوى را به باز مى گويد. آن دوست كه انديشه زيارت آفتاب تابناك پلدختر در سر داشت، در شگفتى فرو مى رود و شيخ حسين بر مرقد بزرگمرد وارسته صباغيه خدا را مى خواند و چون باز مى گردد، خبر رهايى برادرش را از اعدام دريافت مى كند. (806)

## نسل آفتاب

فقيه فرزانه شوشتر چهار فرزند داشت:

سيد نور الدين، سيد حبيب الله، سيد محمد شفيع قاضى و سيد جمال الدين. از اين گروه سيد حبيب الله در كودكى گيتى را وداع گفت و سيد نور الدين وارث دانش، حكمت و ادب پدر شد. (807)

آن بزرگوار كه در سال 1088 ق. پاى به هستى نهاده بود از محضر دانشوران سپاهيان سود برده، پس از رحلت پدر مقام شيخ الاسلامى شوشتر را به عهده گرفت. از آنجا كه نسل سيد نعمت الله بيشتر از ناحيه نورالدين بر جاى مانده، نوادگان مرجع فرزانه شوشتر را «سادات نوريه» مى نامند. (808)

# سيد على خان كبير متوفاى 1120 ق.

بر ساحل صحيفه

عباس عبيرى

سيد على خان كبير در غروب جمعه، پانزدهم جمادى الاول 1052 ق. در مدينه پاى به عرصه گيتى نهاد. (809) پدرش سيد نظام الدين احمد از دانشوران شيرازى تبار حجاز بود و در شمار نوادگان على بن الحسين عليه‌السلام جاى داشت. (810) مادر گرانقدرش دخت شيخ محمد بن احمد منوفى، مرجع وارسته شافعيان شمرده مى شد. (811)

هنوز على خردسال بود كه پدرش دعوت قطب شاه هفتم، فرمانرواى حيدرآباد را اجابت كرد و براى راهنمايى مومنان شبه قاره رهسپار هند شد. (812)

## رازهاى حجاز

كودك شيرازى تبار حجاز زير نظر مادر ارجمندش باليد. در اين سالها دايى دانشورش، شاعر گرانمايه حضرت قاضى عبدالجواد منوفى، پيشواى مذهبى و امام جماعت شافعيان در مسجد الحرام از وى حمايت مى كرد. (813) و نهال نورسته مدينه را از عنايات خويش برخوردار مى ساخت. سيد على در روزگار كودكى بزرگان بسيار ديد و ياد و نام و سيماى علمى - اجتماعى آنها را به خاطر سپرد. شيخ عبدالله بن سعيد باقشير، سيد نورالدين على بن حسن حسينى شامى، سبط الشيخ زين بن شيخ محمد شامى عاملى، قاضى تاج الدين احمد بن ابراهيم مالكى مكى و مولا محمد باقر خراسانى جمعى از دانشورانى بودند كه براى تدريس يا نماز به مسجد الحرام مى آمدند. (814) و خاطره سبزشان در انديشه كوچك نوباوه هوشمند حجاز ثبت شد.

سيد على در چنين قضايى رشد يافت و به حدود چهارده سالگى رسيد. در اين سن نامه پدر كه وى را به هجرت فرا مى خواند، به دستش رسيد. پس بار سفر بست و در ششم شعبان 1066 ق. رهسپار شبه قاره شد. (815)

## دنياى جديد

سفر نوجوان حجاز بيست ماه به درازا كشيد. سرانجام در روزهاى پايانى ربيع الاول 1068 ق. به حيدر آباد رسيد. (816) و براى نخستين بار يعقوب هند را در آغوش گرفت. او شرح تلاشهاى مادر فداكارش را براى پدر باز گفت و از حوادث حجاز پرده برداشت.

نظام الدين احمد مقدم فرزند را گرامى داشت و در فرصتهاى گوناگون داستان شيخ الاسلامى و پذيرش دامادى سلطان را براى پور سپيد بخت مدينه النبى بيان كرد. (817) و برنامه درسى و تربيتى ويژه اى برايش در نظر گرفت.

ناگفته پيداست كه نظام الدين براى تربيت علمى فرزند فرصت كافى نداشت. بنابراين جوان برومند حجاز را فرمان داد كه تنها به محفل علمى پدر بسنده نكند و براى دستيابى به آرمان بلند خويش از محضر دانشمندان بزرگى كه به شوق بهره گيرى از فضاى مناسب حيدرآباد به سمت شبه قاره مى شتافتند، سود برد.

سيد على پند پدر شنيد و از پژوهشگران بزرگى چون محمد بن على شامى عاملى (818) و شيخ جعفر بن كمال الدين بحرانى كامياب شد. (819)

ناگفته پيداست كه آموخته هاى اختر فروزان حيدرآباد به آموزشهاى مدون بزرگان ياد شده محدود نبود. او در نشستهاى رسمى و غير رسمى پدر شركت مى جست و از گنجينه اندوخته هاى دانشگرانى كه به ديدار سيد نظام الدين مى شتافتند. برخوردار مى شد. منابع موجود نشان مى دهد كه محفل پدر جايگاه اديبان، پزشكان و فقيهان بود. سرور جوانان حجاز در اين نشستها با بزرگانى چون اديب گرانمايه سيد حسينعلى بن حسن شدقم حسينى و اديب و پزشك نامور شيخ حسين بن شهاب الدين كركى شامى (820) آشنا شد و از تجربه هاى گرانبهايشان بهره برد و اندك اندك در شمار درختان پرثمر باغستان دانش حيدرآباد جاى گرفت.

## فصل دشنه

در اين روزگار قطب شاه هفتم (سلطان عبدالله) در گذشت و يكى از دامادهايش كه در سلك صوفيان جاى داشت بر تخت نشست و خود را سلطان ابوالحسن قطب شاه هشتم ناميد. (821) نخستين هدف او چون همه فرمانروايان، از ميان بردن رقيبان بود. رقيبانى كه سيد نظام الدين و فرزند دانشورش سيد على خطرناك ترين آنها به شمرده مى شدند. در ديدگاه او رهبر بزرگ مذهبى حيدر آباد، كه عنوان دامادى قطب شاه هفتم را نيز با خود داشت و از حمايت بى شايبه فقيهان و دانشمندان بهره مى برد آتشفشان خاموشى بود كه هر لحظه مى توانست فعال شود و دربار را زير خاك و گدازه هاى خشم الهى خويش مدفون سازد. بنابراين بر نظام الدين و فرزندش سيد على سخت گرفت. دست آن پاكان آسمان تبار را از مراكز قدرت مادى كوتاه كرد و در تنگ تر ساختن حلقه محاصره پنهان آنان بسيار كوشيد.

اين مرحله از زندگى سيد دانشوران حجاز ده سال به درازا كشيد. هر چند صدر الدين در اين دوره با دانشمندان محفل پدر پيوند داشت و از دوستى بزرگانى چون حكيم ابوالحسن بن ابراهيم طبيب شيرازى و اديب گران پايه شيخ جمال الدين محمد بن عبدالله نجفى مالكى بهره مى برد ولى ديگر از آزاديها و كاميابيهاى ايام سلطان عبدالله خبرى نبود. رگبار حوادث بر او و پدر ارجمندش فرو مى باريد و زندگى را بر آنها دشوار مى ساخت. سيد وارستگان حجاز در ديباچه زرين «سلافه العصر» از آن سالها چنين ياد كرده است:

«پس پيوسته ناكاميها بر من فرو مى باريد و مرا از نگارش باز مى داشت. حوادث ناگوارى كه طومار شكيبايى را در هم مى پيچيد، گردش روزگارى كه پيامدهاى تلخش خردسالان را كهنسال و سپيد موى مى ساخت. رنج دورى از وطن، بستگان و آشنايان، انواع دشواريها و نامراديها در كنار دشمنى پيوسته دربار چنان آتشى در زندگى ام افكند كه اگر بر زبان قلم جارى شود بى ترديد آن را مى سوزاند. (822)»

هر چند آن سالها روزگار ناكاميها و نامراديهاى سيد على شمرده شده است، هرگز تلخ ‌ترين روزهاى زندگى اش نبود. در سالهاى پايانى اين دهه غمبار مرد پولادين عرصه دانش و ادب روى در نقاب خاك كشيد. (823) و صدر الدين را در برابر يورشهاى مكرر سلطان ابوالحسن تنها نهاد.

اينك قطب شاه هشتم براى هميشه از دغدغه نفوذ سيد نظام الدين رهايى يافته بود. پس بى هيچ نگرانى سيد على را در خانه اى كوچك زندانى كرد و هر گونه ديدار با او را ممنوع ساخت. بدين ترتيب ناگوارترين روزهاى زندگى سرور دانشوران حجاز با مرگ سيد نظام الدين آغاز شد و تا سالها ادامه يافت. روزهايى كه خود درباره آن چنين نگاشته است:

«... در اين روزگار از همه آشنايان دورم و جز اندوه همنشينى ندارم... ناگزير بايد در خانه اى تنگ تر از روزن سوزن زندگى كنم، خانه اى كه هنگام ورود بدان شاهرگ قلب انسان پاره مى شود. در اين سراى، همنشينى جز كتاب و دفتر ندارم...

خداوند از حوادثى كه در آينده پديد مى آيد آگاه تر است. تا كنون بر اين بحران گشايشى آشكار نشده است... اين گزيده اى از حقايقى است كه در اين سرزمين بر من مى گذرد، شرح روزهاى زندگى ام كه پياپى مى گذرند و من با حسرتى پايان ناپذير به تماشايشان نشسته ام. (824)»

البته او از روزهاى دشوار زندان بهره گرفت و آتش نمروديان را گلستان ساخت. پژوهشهاى ناتمام خويش را به پايان رساند و كتاب نفيس ‍ «الحدائق النديه فى شرح الصمديه» را در جمادى الثانى 1079 ق. به جهان دانش و ادب عرضه كرد. (825) آن بزرگمرد در سطور پايانى اين اثر از دشواريهاى زندگى اش پرده برداشته، مى نويسد:

«... اين شرح مبارك در روزهاى سرشار از اندوه، اضطراب و نگرانى پايان پذيرفت. من در روزگار و سرزمينى جاى گرفته ام كه بازار دانش و دانشجويانى در آن بى رونق شده، نادانان و طرفدارانشان قدرت يافته اند... » (826)

در روزهاى پايانى جمادى الثانى 1079 ق. چند روز پس از پايان نگارش ‍ اين اثر نفيس حادثه اى دردناك روان آسمانى سيد على را در اندوه فرو برد. شيخ احمد بن محمد على جوهرى مكى گيتى را وداع گفت. (827) جوهرى در روزگار مرگ فضيلتها گوهرى گرانبها بود. مرد دانشور و جهانديده اى كه گهگاه با نامه اى، پيامى يا كتابى تنهايى جانكاه دانشور دربند حيدرآباد را از خاطرش مى زدود و اندوه بى پايانش را به شادى و لبخند تبديل مى كرد.

## نيلوفر آبى

1082 ق. را بايد سال رويش نيلوفرهاى آبى در مرداب عفن حيدرآباد دانست. در ربيع الثانى اين سال كوششهاى شبانه روزى ستاره دربند هند به بار نشست و كتاب گران سنگ سلافه العصر فى محاسن الشعرأ بكل مصر پاى به عرصه ادب و هنر نهاد. (828) دانشور گران پايه حجازى تبار در زندان هراسناك حيدرآباد به مرور خاطرات سى ساله زندگى اش پرداخته، آنچه از انديشمندان و اديبان عرب در سينه داشت به برگهاى زرين اين كتاب پر ارج سپرد و شاهكارى ماندگار در هنر و ادبيات عرب پديد آورد.

## با سواران اورنگ

سرنوشت همچنان با دانشمند وارسته حيدر آباد نامهربان بود. توفان دير پاى شريعت ستيزى كه با مرگ قطب شاه هفتم آغاز شده، با عروج سيد نظام الدين احمد اوج گرفته بود همچنان ادامه داشت و هستى گرانبهاترين گوهر درياى دانش و هنر را تهديد مى كرد. نگاهبانانى كه پيرامون خانه كوچك او مى گشتند، جاسوسانى كه به عنوان دانشجو و اديب به ديدارش ‍ مى شتافتند هر يك خبر از آينده اى دشوارتر و تاريك تر مى داد.

در چنين موقعيت اديب برجسته حجازى تبار نقشه اى هوشمندانه طرح كرد، نقشه اى كه در بهترين فرصت به اجرا درآمد. سيد على از زندان گريخت و مقامهاى امنيتى قطب شاه هشتم را در شگفتى فرو برد. سلطان سواران بى شمار در پى اش روان ساخت. سوارانى كه بسيار تلاش كردند ولى جز نوميدى و شكست بهره اى نبردند. (829)

دانشور گريخته از زندان قطب شاهيان، خود را به برهانپور رساند و در نخستين فرصت به ديدار محمد اورنگ زيب، پادشاه آن سامان شتافت. (830) اورنگ زيب دشمن ديرپاى حيدرآباد نشينان شمرده مى شد و پيوسته در انديشه جذب دانشمندان و سياستمداران آن ديار بود. بنابراين مقدم سرور اديبان جزيره العرب را گرامى داشته، لقب خان به وى بخشيد و هزار و سيصد سوار زير فرمانش قرار داد. (831) بدين ترتيب فرزند دانشمند سيد نظام الدين به صدر الدين سيد على خان شهرت يافت. پيشنهادهاى سازنده او در شيوه كشور دارى و لشگر آرايى سلطان اورنگ را بسيار تحت تاثير قرار داد، به گونه اى كه وقتى رهسپار اورنگ آباد شد وى را نيز همراه خويش برد و چون از آنجا به سمت احمد نكر حركت كرد او را فرمانده نگاهبانان اورنگ آباد ساخت. (832)

تلاشهاى آن دانشمند بزرگ در تامين امنيت شهر و آسايش مردم، محمد اورنگ زيب را بر آن داشت كه وى را به حكومت لاهور و مناطق مجاور منصوب كند. (833) با اين تدبير سلطان نماينده اى شايسته يافت. لاهور فرماندارى دلسوز به دست آورد و اديب بزرگ سده يازدهم پاى در روزگارى سراسر تلاش نهاد.

هر چند مسئوليت تازه سيد دشوار و كمرشكن بود، هرگز او را از پژوهش و نگارش باز نداشت. آن بزرگمرد از فرصتهاى اندك پديد آمده در نبردها و آماده باشها بهره برد و به تحقيق و نگارش پرداخت. پژوهشهاى سودمندى كه سرانجام بخشى از آن در سال 1093 ق. با نام كتاب نفيس انوار الربيع فى انواع البديع در اختيار ادب دوستان قرار گرفت. (834) آن اديب فرزانه در پايان كتاب اوضاع دشوار روزهاى نگارش را چنين به خاطر آورده است:

«پروردگار در روزگارى مرا به آغاز و پايان اين كتاب موفق داشت كه براى هيچ انگشتى همنشينى با قلم قابل تصور نيست و حتى در خيال انسان نيز نمى گنجد كه بتواند مساله اى را در دل تصور كند. روزگارى كه چشم بر چيزى جز برق شمشير و نيزه نمى افتد و دستها جز با دسته شمشير و لگام اسبان با چيزى همنشين نمى شوند و اين در زمان مرزدارى در نقاط خطر خيز سرزمين هند است كه هر بامداد و شامگاه در برابر دشمنان فرود مى آييم و با آنان درگير مى شويم. روزگارى كه گوش جز با فرياد «اى سواران خداوند، پاى در ركاب نهيد.»

آشنا نيست و انسان جز آواى بزرگان گرفتارى كه مى گويند: «اى غلام، اسبم را نزديك آور!» نمى شنود (835)»

## انديشه پرواز

هر چند فرمانبردارى لاهور مقامى پر كشش بود و بسيارى از سياست پيشگان براى دستيابى بدان خود را در آتش مى افكندند، براى دانشورى كه روانش در تابش آفتاب دانش و ايمان باليده، كارى توان فرسا و بى ارج مى نمود. در ديدگاه او مقامها و موقعيتهاى ممتاز اجتماعى و سياسى تنها هنگامى ارزنده بود كه بتوان در سايه آن اشك يتيمى را سترد، درد كهنسالى را زدود با ستمديده اى را از زنجير نامردان رهايى بخشيد. بنابراين پس از چند سال، چون مقام فرماندارى لاهور را از ارزشهاى راستين تهى يافت، بى درنگ از آن كناره گرفت و ديگر بار همنشين كتاب و دفتر شد. (836)

بى ترديد دانشمندى چون صدر الدين سيد على همنشين با كتاب را از هر كارى زيباتر و دوست داشتنى تر مى داشت ولى سياستمدارى چون اورنگ زيب هرگز نمى توانست شخصيت ارجمند دانشور وارسته روزگار خويش را ناديده گرفته، از او در اداره امور جامعه بهره نبرد. بنابراين ضمن فرمانى وى را به رياست ديوان «برهانپور» منصوب كرد. (837)

دانشور برجسته جهان اسلام كه اين مقام را براى خدمت و انجام دادن وظيفه الهى اش مناسب مى ديد، راه برهانپور پيش گرفت و در آن ديار به نجات ستمديدگان و كوتاه كردن دست تبهكاران و متجاوزان پرداخت. آن بزرگمرد در اين شهر نيز از پژوهش و نگارش باز نايستاد و در سال 1104 ق. اثر پر ارج «نغمه الاغان فى عشره الاخوان» را در 693 بيت به رشته نظم كشيد. (838)

البته اين تنها ثمره تلاش علمى آن اديب وارسته نبود. صدر الدين سيد على در كنار همه مسووليتهاى اجتماعى به پژوهش و نگارش ادامه داد و سرانجام پس از تلاشى دوازده ساله در 1106 ق مجموعه نفيس «رياض ‍ السالكين فى شرح صحيفه سيد الساجدين عليه‌السلام» را به پايان برد. (839)

آن دانشمند گرانمايه پس از چند سال داورى، از كار در ديوان برهانپور كناره گرفت و ديگر بار به ارتش پيوست و ساليانى چند در سپاه محمد اورنگ زيب، كه تشنه حضور فقيهى پارسا بود، به خدمت پرداخت. (840)

نا گفته پيداست كه آن دانشور نستوه در اين برهه نيز پژهش دست نكشيد و در روزگارى كه به سن شصت نزديك مى شد به نگارش رساله اى در شرح روايتهاى پنجگانه اى كه پدرانش سينه به سينه برايش بازگو كرده بودند، پرداخت و در ربيع الاول 1109 ق. آن را به پايان برد. (841)

سالها شتابان مى گذشتند و اديب فرزانه هند را به سمت كهنسالى پيش ‍ مى بردند. سرور انديشمندان سده يازدهم اينك آثار گذر عمر را بر پيكرش ‍ مشاهده مى كرد. بنابراين در 1114 ق. نزد محيى الدين محمد اورنگ زيب شتافت و كناره گيرى اش از پستهاى دولتى را به آگاهى وى رسانده، اجازه خواست كه راه حجاز پيش گيرد و در پايان عمر به زيارت بيت الله الحرام، آرامگاه مقدس پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و بستگانش در آن سامان توفيق يابد.

اندكى بعد بار سفر بست و بى توجه به اندرز آشنايان، كه او را به ماندن و بهره گيرى از عنايتهاى ملوكانه تشويق مى كردند، در مسير سپيدترين جاده جهان به حركت درآمد و پس از 46 سال زندگى پرفراز و فرود در شبه قاره، سوى وطن روان شد.

## ديار نيكان

سرور دانشوران سده يازدهم پس از به جاى آوردن مناسك حج، زيارت حرم معصومان حجاز و ديدار بستگان، راه عراق پيش گرفت و آرامگاه شهيدان معصوم آن ديار را از نزديك زيارت كرد. (842) سپس به جانب خراسان روان شد و بر مزار پاك هشتمين امام معصوم عليه‌السلام بوسه زد و آنگاه به اصفهان شتافت (843) تا با دانشوران آن سامان آشنا شود.

آن بزرگمرد وارسته در سال 1117 ق. به پايتخت پرشكوه صفويان رسيد. (844) چون سلطان حسين از ورود خورشيد رخشان آسمان ادب آگاه شد مقدمش را گرامى داشت و در بزرگداشت وى كوشيد. (845) گوهر گرانبهاى جزيره العرب به پاس اين مهمان نوازى شايسته كتاب شريف «رياض ‍ السالكين فى شرح صحيفه سيد الساجدين» را كه ثمره دوازده سال تحقيق و نگارش بود، به دربار صفوى هديه كرد. (846)

انديشمند وارسته آيين وحى در واپسين بخش از سفر دراز خويش با كوله بارى از خاطره، تجربه و شهرت به شيراز، شهر پدران بلند آوازه اش، گام نهاد و با خاطرى آسوده به پژوهش، نگارش و تدريس پرداخت. با حضور آن اديب برجسته مدرسه اى كه پدربزرگ ارجمندش امير غياث الدين منصور بنياد نهاده بود رونق روزگاران گذشته را بازيافت و نام صدرالدين سيد على خان مدنى به عنوان مرجعى گرانبها و دانشورى آسمان تبار زبانزد همگان شد. (847)

## گنجينه خورشيد

مسافر كهنسال و خسته هندوستان هداياى بسيار با خود آورده بود. هدايايى كه بخشى از آنها را در قالب شعر و سخنان حكمت آميز در ميان شاگردان پراكند و بخشى ديگر را در قالب كتاب به دانش پژوهان و ادب دوستان عرضه كرد. تاريخ نگاران نام كتابهاى آن دانشمند نيك نهاد را چنين ثبت كرده اند:

1. سلافه العصر فى محاسن الشعرأ بكل مصر

2. الدرجات الرفيعه فى طبقات الاماميه

3. سلوه الغريب و اسوه الاديب

4. انوار الربيع فى انواع البديع

5. الحدائق النديه فى شرح الصمديه

6. الفرائد البهيه فى شرح الفوائد الصمديه

7. موضح الرشاد فى شرح الارشاد

8. رساله فى اغلاط الفيروز آبادى فى القاموس

9. التذكره فى الفوائد النادره

10. المخلاه

11. الزهره فى النحو

12. ملحقاه السلافه

13. نفثه المصدور

14. محك القريض

15. رساله فى المسلسله بالابأ

16. نعمه الاغان فى عشره الاخوان

17. رياض السالكين فى شرح صحيفه سيد الساجدين عليه‌السلام

18. الكلم الطيب و الغيث الصيب

19. ديوان شعر

## اختر خاموش

اديب بزرگ سده يازدهم علاوه بر شيخ جعفر بن كمال الدين بحرانى، شيخ على بن فخر الدين محمد بن شيخ حسن بن شهيد ثانى، پدر گرانقدرش ‍ سيد نظام الدين احمد و ديگر استادان روزگار از پژوهشگر بزرگ درياى دانشهاى اهل بيت عليه‌السلام علامه محمد باقر مجلسى نيز اجازه روايت داشت.

او در سالهاى تدريس شاگردان بسيار پروريد ولى بى دريغ كه نام و ياد آن سپيد بختان در گذر زمان به تاراج رخدادها رفته، در آور فراموشى مدفون شده است. آنچه مى توان در اين فرصت باز گفت نام سه تن از كامروايانى است كه اجازه بازگويى شنيده ها و نگاشته هاى سيد اديبان حجاز را دريافت داشته اند:

1. علامه گرانمايه حضرت شيخ محمد باقر مجلسى گردآورنده مجموعه نفيس بحارالانوار

2. دانشور ارجمند حضرت شيخ باقر بن موسى محمد حسين مكى،

3. دانشمند وارسته حضرت سيد محمد حسين خاتون آبادى اصفهانى.

## دريغ

ناگفته پيداست دانشورى كه در روزهاى سخت حيدر آباد و لاهور از پژوهش باز نايستاد در روزهاى آسودگى شيراز نمى توانست از اين كردار پسنديده دست بردارد. او همچنان تحقيق مى كرد و مى نوشت تا گرانبهاترين مجموعه لغت عرب را پديد آورد و البته در اين كار نيز چون همه اقداماتش به موفقيتى سترگ دست يافت. كتاب پر ارج «الطراز الاول فيما عليه من لغه العرب المعمول» (848) نشانه روش پيروزى بزرگ آفتاب بى غروب شيراز در روزگار كهنسالى و ناتوانى است. اديب گرانمايه مدرسه منصوريه در اين اثر گران پايه استادى و چيرگى خيره كننده اش را هويدا ساخته، در ذيل هر لفظ همه مسائل مربوط به آن، حتى ترانه ها و داستانها را نيز به زيور نگارش آراسته است. (849)

بى ترديد پايان اين اثر شگرف مى توانست پايان گسترده ترين پژوهشهاى انسان در موضوع لغت عرب به شمار آيد ولى دريغ چرخ چنين نمى پسنديد. بيمارى بر پيكرش پنجه افكند و سرانجام ديدگان پرفروغش ‍ در يكى از غمبارترين روزهاى سال 1120 ق. براى هميشه بسته شد.

استادان، دانشجويان و مومنان شهر پيكر گرانبهاترين گوهر درياى ادب و هنر را تا حرم حضرت احمد بن موسى عليه‌السلام شاهچراغ همراهى كردند و در آن حريم پاك كنار آرامگاه سيد ماجد بحرانى به خاك سپردند. (850)

# صاحب حدائق متوفاى 1186 ق.

باغبان فقه

مجتبى سپاهى

## تولد

قريه «ماخوز» بحرين در سال 1107 ق. ميزبان نوزادى مبارك بود. شيخ احمد غرق در شادى بود. خداوند فرزندى به او هديه كرد و پدر او را «يوسف» ناميد. يوسف در دامان خاندان دانش و پارسايى تربيت يافت پدر و پدربزرگش از انديشوران پاك سرشت ماحوز بودند. پدربزرگش در كنار تحصيل به صيد مرواريد در اقيانوس نيز مى پرداخت و از اين راه زندگى خود را مى گذراند. (851)

## جويبار تحصيل

يوسف دوران كودكى را در آغوش پر مهر خانواده سپرى كرد و با كمك جدش شيخ ابراهيم با خواندن و نوشتن آشنا شد و مهر قرآن و نماز را در قلب جاى داد. پدر كه مجتهدى آگاه به علوم عقلى، رياضى و حديث بود به تاليف و تدريس عاليترين سطح فقه و اصول اشتغال داشت. فرزند را با علوم اسلامى آشنا ساخت. يوسف با تمام توان به يادگيرى علوم حوزوى پرداخت و سرمايه گرانبهاى نوجوانى و جوانى را در اين راه به كار بست.

تندباد حوادث تلخ مى رفت تا كانون گرم خانواده را برهم زند. شيخ احمد به ناچار به «قطيف» كوچ كرد. هجوم وحشيانه خوارج به شيعيان بحرين و كشتار آنان، بسيارى از مردم را به هجرت مجبور كرد. پس از آن يوسف در قريه «شاخور» قطيف كه نزديك بحرين بود، ادامه تحصيل داد.

گردباد نيزه ها شاخور را در نورديد و رگبارشان بر قلب شيعيان نشست. سال 1131 ق. بود كه ناصبى ها و خوارج، بار ديگر به كشتار شيعيان پرداختند. شيخ احمد دو ماه بيشتر تاب غصه ها را نياورد و سرانجام بيمارى او را به خاك سپرد.

يوسف 24 بهار پيش نديده بود، اما بايد بار سنگين سرپرستى خانواده را بر دوش مى كشيد. نخلستان كوچكشان در بحرين، تنها سرمايه آنها بود. يوسف با كار در نخلستان خرج خانواده را تهيه مى كرد و در كنار آن به تحصيل ادامه مى داد.

دو سال گذشت. يوسف به خوبى توانست از عهده سرپرستى برادران و مادرش برايد. او استقامت را از نخلهاى ايستاده فرا گرفت. از مشكلات نهراسيد و بار سنگين اداره زندگى نتواست قامتش را خم كند. آزادى بحرين از چنگال اشغالگران يوسف را به كوچ فرا خواند.

يوسف شش سال در بحرين، در درس شيخ احمد بن عبدالله بلادى شركت كرد و از خرمن دانش استاد خوشه ها چيد كار و درس را با هم عجين ساخت. عرق مى ريخت و خرج خانه را تهيه مى كرد. با تن رنجور و خسته با كتاب انس مى گرفت.

پس از زيارت خانه خدا و انجام مراسم حج تصميم گرفت به قطيف برگردد تا در درس شيخ حسين ماحوزى شركت كند. دو سال در قطيف ماند و «تهذيب» شيخ طوسى را نزد استاد فرا گرفت. اما باز هم سايه غم بر آسمان انديشه اش پديدار شد. فقر او را به بحرين كوچانيد.

اينك برادرانش بزرگ شده بودند و مى توانستند خانواده را سرپرستى نمايند. بنابراين دل از مهر خانواده كند و آهنگ سفر نمود. شوق يادگيرى او را به شيراز كشاند. او در شيراز، در كنار تحصيل مراحل عالى دروس ‍ حوزوى، درسهاى پايين تر را به دانش پژوهان مى آموخت. يك سال نيز در حوزه علميه كرمان به تدريس پرداخت و سپس به شيراز برگشت. (852)

## جلوه جاودانه

اينك چهل سال از عمرش مى گذشت. او امام جمعه شيراز بود. هر آدينه در مسجد جامع با مردم نماز مى گذارد و آنها را با فرهنگ اسلامى آشنا مى ساخت. مادر و برادرانش را به شيراز دعوت كرد تا در كنار هم زندگى كنند.

شيراز چهارده سال ميزبان او بود. وى در كنار تدريس و تبليغ به كشاورزى نيز مشغول بود. همراه برادرانش بيل مى زد و در تلاش براى كسب غذاى حلال از هيچ سختى نهراسيد. مجتهد جوان روز به روز بر آوازه علم و تقوايش افزوده مى شد. مردم به او احترام بسيارى مى گذاشتند.

سرانجام خوشيها به پايان رسيد. نعيم دان خان در سال 1156 ق. به شيراز حمله كرد و زن و مرد، كوچك و بزرگ را از دم تيغ گذراند. شيخ يوسف به ناچار خانواده اش را به بحرين باز گرداند و خودش به «فسا» رفت. هشت سال در فسا ماند. در آنجا ازدواج كرد و به تدريس و كشاورزى پرداخت.

فسا آرام و ساكت بود. فرصت را غنيمت شمرد و دست به كارى بزرگ زد. كتاب «الحدائق الناضره فى احكام العتره الطاهره» محصول سالها تلاش ‍ اوست. اين كتاب در برگيرنده يك دوره فقه شيعه است. اين كتاب تا كنون راهگشاى مجتهدان در بدست آوردن احكام شرعى بوده است و همواره مراجع تقليد شيعه در كرسى تدريس، از آن استفاده مى جويند. كتاب «حدائق» موجب شد تا پس از آن، شيخ يوسف به نام صاحب حدائق مشهور شود.

نعيم دان خان، حاكم اشغالگر شيراز در سال 1164 ق. فسا را نيز اشغال كرد. مردم به بيابانها گريختند. صاحب حدائق به «اصطهبانات» رفت. بسيارى از كتابهاى نفيس و يادداشتهاى كتاب حدائق او در فسا از بين رفت.

صاحب مدتى كوتاه در اصطهبانات ماند پس از آن به مشهد و قم سفر كرد و پس از زيارت حرم امام رضا عليه‌السلام و حضرت معصومه (س) به بهبهان رفت و يك ماه در آنجا رحل اقامت افكند. بهبهانيها به گرمى از او پذيرايى كردند. حوزه علميه بهبهان در آن سالها بسيار فعال بود و به عنوان يكى از مراكز اخبارى گرى شناخته مى شد. علماى نيك انديش بهبهان مردم را به استفاده از علم و اخلاق صاحب حدائق تشويق نمودند. سيل پرسشهاى شرعى به سوى او سرازير شد و او به آنها پاسخ داد گفت. مجموعه پاسخهاى صاحب حدائق در رساله اى به نام «اجوبه المسائل البهبهانيه» گردآورى شد.

حوزه علميه كربلا كانون اخبارگرى و حوزه علميه نجف در برابر آن، مهد «اصوليون» و «اجتهاديون» بود. صاحب حدايق كه بينش اخبارگرى ملايمى داشت، به كربلا رفت و در آنجا به تدريس پرداخت. (853)

## آيينه ايثار

آيه الله محمد باقر محمد اكمل اصفهانى، معروف به «وحيد بهبهانى» در سال 1159 ق. به كربلا رفت و به مبارزه علمى با اخبارگرى پرداخت. «چند روزى به درس صاحب حدائق حاضر شد. روى در صحن مطهر ايستاد و در جمع عالمان اظهار داشت: من حجت خدا بر شما هستم. اگر شيخ يوسف بحرانى (صاحب حدايق) چند روزى كرسى درس خود را در اختيار من قرار دهد، حجتم را بيان خواهم داشت. چون اين خبر به شيخ يوسف بحرانى رسيد، پيشنهاد وحيد بهبهانى را پذيرفت. سه روز وحيد بهبهانى به درس ادامه داد، كه در نتيجه آن، 3/2 شاگردان شيخ يوسف بحرانى از اخبارگرى روى گردان شده به شيوه اجتهاد و اصول روى آوردند. »

«مرحوم محدث قمى در كتاب فوائد الرضويه از فول صاحب تكمله، نقل كرده است كه مسوول حرم شريف حضرت سيد الشهدأ عليه‌السلام گفته است:

مشغول خدمت در حرم بودم كه شب فرا رسيد و خبر تعطيل شدن حرم اعلام شد وحيد بهبهانى و شيخ يوسف بحرانى را ديدم كه در حال قدم زدن، مشغول بحث علمى بوده، از رواق خارج شدند و در صحن به بحث خود ادامه دادند تا اين كه صحن خالى شد و مى خواستم درهاى صحن را ببندم. آن دو بزرگوار از صحن خارج شده، در پشت صحن به مباحثه ادامه دادند.

من درها را بستم و به منزل رفتم. قبل از طلوع فجر، براى باز كردن درهاى صحن بازگشتم، با كمال تعجب ديدم كه آنها هنوز مشغول بحث هستند. بهت زده، آنان را مى نگريستم كه چه اندازه براى مسائل علمى ارزش و اهميت قائل اند. در اين هنگام صداى اذان بلند شد و آن دو، به اقامه نماز ايستادند. »

وحيد بهبهانى در كانون اخبارى گرى بحران ايجاد كرد. بهترين شاگردان صاحب حدائق از اخبارى گرى دست برداشته، در درس وحيد بهبهانى شركت كردند، صاحب حدايق كه مرجع تقليد و مدرس بزرگ حوزه علميه كربلا بود، از اين شكست علمى ناراحت نشد، بلكه به خاطر آشنايى بيشتر با مبانى «اصوليون» خوشحال هم بود.

استعمار هماره در طول تاريخ به وسيله مذهب به جنگ مذهب رفت. ساختن مذهبها، ايجاد اختلاف پخش شايعه، و دامن زدن به بحثهاى علمى جنجال برانگيز از شگردهاى دشمنان اسلام بود. دشمنان اسلام قرنها جنگ بين شيعه و سنى را گرم نگه داشته، بدين وسيله بر كشورهاى مسلمان سيطره يافتند. در اختلافهاى علمى بين عالمان شيعه نيز، هماره مترصد فرصتى بودند تا از اين راه به وحدت شيعيان ضربه بزنند. اما مراجع تقليد شيعه با تيزبينى نقشه هاى آنان را خنثى مى كردند و گاه، دشمن به موفقيتهايى دست يافتند.

جدال بين دو شيوه اخبارى گرى، ملا محمد امين استر آبادى و برخوردهاى غير منطقى هواداران او در توهين به اجتهاديون، آسمان انديشه ها را كدر ساخته بود. ولى صاحب حدايق با خويشتن دارى به موقع و زيرك بينى فوق العاده اش توانست جلوى حوادث ناگوار را بگيرد.

او نظريه علامه مجلسى را در اخبارى گرى مى پذيرد و از جمود و تنگ نظرى اخبارى هاى متعصب انتقاد مى كند. او از پرخاشهاى تند برخى از انديشمندان نسبت به يكديگر، بسيار آزرده خاطر بود و توهين را شايسته بحثهاى علمى نمى دانست و هتاكى به فقها را فرو ريختن استوانه هاى دين مى دانست.

علماى شيعه هماره در طول تاريخ آزادانديش بودند. هرگز ذهنها را در حصار تكبر محبوس نكردند و به دنبال يافتن بهترين روش فهم دين بودند. آنگاه كه به اشتباه خود پى مى بردند، بى مهابا، به خطاى خود اعتراف مى كردند. صاحب حدايق نيز در زمره اين آزادانديشان است كه در مقدمه حدايق مى نويسد:

من قبلا از روش اخبارى دفاع مى كردم، اما بعد از تامل زياد و بحثهاى فراوان با بعضى مجتهدان اصولى، به نقصان آن پى بردم و ديگر از آن دفاع نمى كنم. وظيفه همه است كه در يك صف، در خدمت اسلام قرار بگيرم و اختلافات جزيى را كه به اسلام ضربه مى زند، كنار بگذاريم. (854)

## شاگردان

صاحب حدائق در طول ساليان دراز تدريس، شاگردان بسيارى تربيت نمود. برخى از شاگردان ممتاز او عبارتند از:

1. ميرزا ابوالقاسم گيلانى، معروف به ميرزاى قمى كه كتاب «قوانين الاصول» او از شاهكارهاى علم اصول است.

2. سيد مهدى طباطبايى، معروف به بحرالعلوم.

3. ملا مهدى نراقى، نويسنده «جامع السعادات»

4. سيد على طباطبايى، معروف به صاحب رياض، نويسنده «رياض ‍ المسائل»

5. ابوعلى حائرى، نويسنده «منتهى المقال فى علم الرجال» (855)

صاحب حدايق در رشته هاى گوناگون علوم اسلامى مهارت داشت و آثار بسيار گرانبهايى از خود به يادگار گذاشت. نثر زيباى او گوياى ذهن لطيف و روح شاعرانه اش مى باشد. آثارش عبارتند از:

1. اجوبه المسائل البحرانيه

2. اجوبه المسائل البهبهانيه

3. اجوبه المسائل الشيرازيه

4. اجوبه المسائل الكازرونيه

5. الاربعون حديثا فى فضائل اميرالمومنين عليه‌السلام، كه از كتب اهل سنت گردآورى شده است.

6. الاسلام و الايمان و انه اقرار باللسان و اعتقاد بالجنان و عمل بالاركان

7. اعلام القاصد بن الى مناهج اصول الدين

8. انيس الخاطر يا انيس المسافر يا «جليس الحاضر و انيس المسافر» يا «انيس المسافر و جليس الخواطر» در بمبئى چاپ شد.

9. تدارك المدارك فى ما هو غافل عنه و تارك، حاشيه بر «مدارك الاحكام»

10. الجمع بين فاطمتين يا «الصوارم القاصمه فى الجمع بين فاطمتين».

11. حاشيه بر «شرح شمسيه قطب الدين رازى»

12. الحدائق الناضره فى احكام العتره الطاهره، در 25 جلد چاپ شده است.

13. الدرر النجفيه فى الملتقات اليوسفه، در تهران چاپ سنگى شده است.

14. سلاسل الحديد فى تقييد لابن ابى الحديد

15. الشهاب الثاقب بيان معنى الناصب و ما يترتب عليه من المطالب

16. لولوه البحرين فى الاجازه لقرتى العين

17. معراج النبيه فى شرح من لايحضره الفقيه

18. النفاحات الملكوتيه فى الرد على الصوفيه

19. كشكول بحرانى، كه در 3 جلد چاپ شده است. وى درباره انگيزه نگارش اين كتاب مى نويسد:

«علت اينكه من اقدام به نوشتن چنين كتابى كردم اين است:

عقل سليم مى داند كه انسان در دنيا در درون غمها و تاريكى هاست و اين امور در خيلى از موارد زندگى را تلخ و اذهان را پريشان مى كند و انسان را از ادامه راه در رسيدن به اهداف عالى باز مى دارد. در اين موارد بر انسان لازم است كه روح خسته خود را با نكته هاى شادى آفرين و فرح بخش شاداب كند. چون همانطور كه بدن انسان بعد از كار و تلاش، محتاج به استراحت است، روح خسته نيز نيازمند آسايش است.

20. الخطب: كه مجموعه سخنرانيهاى او در شيراز است. (856)

## ذوق شعرى

گرچه از صاحب حدائق ديوان شعر مستقلى بجا نمانده است اما از قصيده هاى او كه به مناسبتهاى مختلف سروده، مى توان به ذوق سرشار او پى برد.

او در برانگيختن احساسات و عواطف و بيان عشق درونى، شاعرى نوپرداز است. در كتاب كشكول خود به مناسبتهاى مختلف سروده هاى خود را ذكر كرده است. زيبايى و لطافت هر كدام انسان را به شناخت روحيات و خلق و خوى درونى آن مرد بزرگ آشنا مى كند. او در يك قصيده طولانى تمام رخدادهاى كربلا را به نمايش مى گذارد و در توصيف شهداى كربلا چنين مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الجسم منها بالعرأ و روحها |  | فى سندس القردوس من جناتها |
| نفسى لال محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله فى كربلا |  | محروقه الاحشأ من كرباتها |
| ترنوا الفرات بغله لاتنطفى |  | عطشا و ماذاقت لطعم فراتها |

- جسمشان در بيابان عريان است و روحشان در بهشت برين مهمان

- قسم به جانم، آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله جگرشان در سوزش است. در حاليكه آب فرات در حال جوش و خروش است.

- اما نه شعله عطش را خاموش مى كند و نه طعم گوارايش كسى را سيراب.

## لحظه وصال

صاحب حدايق، زندگيش وحدت آفرين بود و مرگش نيز، او وصيت كرد كه وحيد بهبهانى بر جنازه اش نماز بگزارد. با اين كه اختلاف نظر بين آنها، براى همگان روشن بود، اما براى حفظ وحدت و پرهيز از اختلافات او را براى اقامه نماز انتخاب كرد. سرانجام صاحب حدايق در 79 سالگى، در ربيع الاول 1186 ق. دار فانى را وداع گفت. وحيد بهبهانى بر جنازه او نماز گذارد آنگاه در حرم مطهر امام حسين عليه‌السلام به خاك سپرده شد. (857)

# وحيد بهبهانى متوفاى 1205 ق.

پاسدار حريم عقل

عباس عبيرى

## ولادت

فقيه گران پايه حضرت علامه محمد باقر بن محمد اكمل وحيد بهبهانى، در حدود 1118 ق. در اصفهان به سراى خاكى گام نهاد. (858) پدر ارجمندش ‍ محمد اكمل از نوادگان شيخ مفيد بود و در شمار مجتهدان شهر جاى داشت و مادر پرهيزگارش از نوادگان ملا صالح مازندرانى - داماد علامه محمد تقى مجلسى - شمرده مى شد. (859) آن گوهر يگانه درياى علوم اهل بيت عليه‌السلام در چنين خانواده اى باليد و از آموزشهاى پدر وارسته اش ‍ بهره گرفت.

## تحصيل

در سالهاى آغازين بلوغ آموزگار بزرگ پرهيزگارى و معارف الهى اش را از دست داد.

محمد اكمل گيتى را وداع گفت و فرزند پاكدلش را در سخت ترين شرايط اجتماعى تنها نهاد، شرايط دشوارى كه با سقوط پايتخت صفويان و پيروزى افغانها به اوج رسيد.

هرج و مرج اصفهان و دشوارى تحصيل دانش پژوه جوان خاندان محمد اكمل را در انديشه مهاجرت فرو برد، پس بار سفر بست و در حدود 1135 ق. رهسپار نجف شد. (860) او در حريم پاك امير مومنان على عليه‌السلام از محضر پرفيض دانشوران برجسته اى چون حضرت سيد محمد طباطبايى بروجردى و حضرت سيد صدر الدين قمى بهره برد و اندوخته هاى علمى اش را كمال بخشيد. (861) دانشمند گران پايه حضرت سيد محمد طباطبايى بروجردى با ديدگان نافذ خويش آثار بزرگى را در چهره در يتيم سپاهان ديد. او را در حريم خويش جاى داد و به شرف دامادى خويش ‍ مفتخر ساخت. (862)

دانشجوى نستوه اصفهانى در تابش آفتاب وجود بزرگان ياد شده رشد كرد و اندك اندك در شمار فقيهان و صاحب نظران جاى گرفت. او در آغاز راه اخباريان را پسنديد و مدتى بر آن طريق راه سپرد ولى در پژوهشهاى خويش ‍ دليلهايى بر نادرستى اين روش يافته، از آن عدول كرد. (863) بنابراين وقتى در درس سيد صدر الدين همدانى حضور مى يافت با استدلالهاى روشن و متين گفتار استاد را در بوته نقد قرار مى داد و آن سرور فقيهان را از پيمودن راه اخباريان باز مى داشت.

اين كردار آن محقق فرزانه سبب شد كه كتاب گران سنگ شرح وافيه سيد صدر الدين به مشرف مجتهدان نزديك شود ولى حضور سرور دانشوران سپاهان در نجف ديرى نپاييد و آن بزرگمرد پيش از پايان كتاب شرح وافيه درس سيد صدر الدين را ترك كرد. (864)

## هجرت

محقق خستگى ناپذير اصفهانى در اين سالها راه خويش را از نجف نشينان جدا ساخت و براى انجام دادن وظيفه الهى اش رهسپار بهبهان شد.

بهبهان در آن روزگار يكى از مراكز رشد اخباريگرى بود. كوچه وسيعى به نام خط دو محله عمده اين آبادى را از يكديگر جدا مى كرد، محله هايى كه بهبهان و قنوات خوانده مى شدند و مردمش از ديرباز با هم اختلاف داشتند. سيد فقيهان اصفهانى تبار نخست به قنوات گام نهاد و در آن بخش به اقامه نماز و ارشاد پرداخت. مردم محله بهبهان براى نماز و بهره گيرى از محضر آن مجتهد پارسا به قنوات مى رفتند ولى در دل از اين كار ناخشنود بودند. آنها چنان مى انديشيدند كه بايد آفتاب هدايت در محله بهبهان بدرخشيد و از آنجا نور و گرما در منطقه پراكنده سازد. يكى از بازرگانان بهبهان با اين هدف محقق وارسته اصفهانى را همراه گروهى از دانشوران و مومنان قنوات به خانه خويش دعوت كرد.

چون آقا به بهبهان گام نهاد و در ميهمانى شركت جست. ميزبان، كه انديشه ماندگارى وى در آن محله را در سر مى پروراند. از آقا خواست در مسجد محل نماز جماعت بر پا كند و براى تبرك چند روزى به تدريس علوم اهل بيت عليه‌السلام بپردازد. فقيه وارسته سپاهان تبار، كه به چيزى جز هدايت مردم و پديد آوردن برادرى و دوستى نمى انديشيد، خواسته بازرگان را اجابت كرد. بهبهانيان اندك اندك مقدمات زندگى آن دانشور پارسا را آماده ساختند و بدين ترتيب بهبهان منزلگاه مجتهد پاك راى آقا محمد باقر اصفهانى شد. (865) و مسجد «امير ابراهيم» پايگاه علمى وى گشت. (866)

آن بزرگمرد منطقه اى گسترده را زير پوشش انوار هدايت خويش قرار داد. با دانشوران اخبارى بسيار مناظره كرده، حوزه درسى پيشرفته اى پديد آورد و شاگردان بزرگى تربيت كرد. در سايه تلاشهاى شبانه روزى آفتاب فقاهت يخهاى روابط قنواتيان و بهبهان نشينان آب شد. اخبارى گرى براى هميشه از منطقه رخت بر بست و اعتقادات و كردار مردم در مسير درست نيامد. گوهر يگانه درياى تحقيق سى سال از بهترين سالهاى عمر پربركتش را در آن ديار به سر برد، با گروهى كه خود را از فقيهان بى نياز مى پنداشتند مبارزه كرد. (867) و سرانجام وقتى ماموريت الهى اش را پيروزمندانه به انجام رساند با شنيدن اخبار نگران كننده پيشرفت اخباريان در كربلا و نجف عزم سفر به آن نواحى كرد تا با منطق روشن خويش شبهه هاى خبرگرايان را از حريم دين دور سازد.

## ديار نور

مجتهد گران پايه بهبهان در مهاجرت خويش نخست به حريم آسمانى امير مومنان على عليه‌السلام گام نهاد. چند روزى در درس بزرگان آن ديار حضور يافت و چون پژوهشهاى آن استادان را براى خويش سودمند نيافت به كربلا، كه مركز آمد و شد اخبارگريان شمرده مى شد، شتافت.

حريم پاك سالار شهيدان در آن روزگار موقعيتى شگفت داشت. شدت پيشرفت اخبارگرايى در ميان استادان و دانشجويان آن سامان چنان بود كه خواندن اصول را حرام مى شمردند و كتابهاى مجتهدان را با پارچه مى گرفتند تا دستشان نجس نشود. (868) سرور دانشمندان شيعه ناگزير در زيرزمين و دور از چشم اخباريان بساط تدريس گسترد و شاگردانى چند را از درياى بى پايان اندوخته ها و پژوهشهاى خويش برخوردار ساخت. (869)

ناگفته پيداست كه آن آفتاب هدايت هرگز تنها به قاضى نمى رفت و خود را برتر از ديگران نمى ديد بنابراين براى آگاهى از انديشه هاى اخباريان كربلا و نقد و بررسى آن در درس استاد بزرگ دانشوران شهر حضرت شيخ يوسف بحرانى حضور يافت. ولى بزودى دريافت كه او سختى متين تر و قوى تر از ديگر دانشمندان اخبارى بر زبان نمى راند. پس تصميم گرفت ديار خردستيزان را ترك گويد و در سرزمينى ديگر آزادانه به تدريس و تحقيق پردازد اما يك روياى صادق وى را از اين كردار باز داشت. آن فقيه فرزانه سرور شهيدان را در خواب ديد. امام حسين عليه‌السلام به او فرمود: راضى نيستم از شهرم برون روى. (870)

با اين رويا انديشه هجرت از ذهن استاد مجتهدان حوزه هاى علمى تشيع بيرون رفت و بر آن شد پيوسته در آن شهر آسمانى اقامت كند. فقيه بزرگ بهبهان به پيشنهاد جمعى از دين باوران محله زندگى خويش اداره مسجدى را به عهده گرفت و به اقامه نماز و ارشاد مردم پرداخت.

بى ترديد محقق بزرگى چون وى هرگز نمى توانست در برابر انحرافهاى رايج ديده بر هم نهد و آسوده بنشيند. ولى از كجا و چگونه بايد آغاز مى كرد؟

آنچه وحيد روزگار برگزيد بهترين پاسخ اين پرسش به شمار مى آمد. او چنان مى انديشيد كه بايد كار را از بالا آغاز كند و به مناظره و گفتگو با استاد بزرگ شيخ يوسف بحرانى روى آورد.

اين عزم با يك روياى صادق تقويت شد و بدين ترتيب زمان رويارويى انديشه ها فرا رسيد. نبرد علمى سرنوشت ساز با مراجعه سيد به خانه استاد حوزه كربلا آغاز شد. هنگامى كه آن بزرگمرد به خانه شيخ وارسته حضرت يوسف بحرانى رسيد، گفت: امشب حضرت سيد الشهدأ را در خواب ديد. آن جناب به من فرمود: ناخن خود را بگير!

از خواب برخاستم و چنان تعبير كردم كه مراد از ميان برداشتن اخباريان و بحث و مناظره با آنهاست. اكنون آمده ام كه با شما در اين باره بحث كنم. (871)

استاد گروه اخباريان مردى پرهيزگار و روشن بود. او، كه به نوشته برخى از تاريخ نگاران به مسلك خبرگرايى انتقادهايى داشت و از ابراز باور خويش ‍ در برابر ناآگاهان هراسناك بود، راى سرور فقيهان شيعه را پذيرفت و با او قلبى مهربان و رويى گشاده به استقبال انديشه مجتهد تازه وارد كربلا شتافت. آن بزرگان روزها و شبهاى بسيار با يكديگر بحث كردند.

## حجت خداوند

منابع موجود چنان مى نمايد كه دو فقيه بزرگ كربلا به توافقى اصولى دست يافتند. شيخ بحرانى كه خبرگرايى را مسلكى نادرست مى انگاشت، گفتار گوهر يگانه درياى دانش را پذيرفت و براى از ميان بردن انديشه خبرگرايى با وى يار شد.

در پى اين توافق دانشجويان و زائران حريم پاك سالار شهيدان با پديده اى شگفت روبه رو شدند. روزى استاد فقيهان شيعه در صحن شريف حسينى ايستاد و با صداى بلند فرياد برآورد: اى مردم، من حجت خدا بر شمايم.

دانشجويان و محققان از هر سو پيرامونش گرد آمده، پرسيدند: چه مى خواهى؟

آفتاب رخشان آسمان فقاهت فرمود: مى خواهم استاد شيخ يوسف بحرانى منبرش را به من سپرده، شاگردانش را به حضور در درس من فرمان دهد.

شاگردان خبر ظهور دانشور دلاور بهبهان و خواسته اش با شيخ بحرانى در ميان نهادند.

شيخ، كه بر درستى راه فقيه بهبهانى ايمان داشت. منبر تدريس را به وى سپرد. گوهر يگانه حوزه هاى علمى شيعه سه روز بر جايگاه استاد بحرانى تكيه زده، به درس و بحث پرداخت.

او در اين مدت اكثر دانشجويان را به راه درست باز گرداند و شيخ يوسف را خشنود ساخت. (872) آن بزرگوار در راستاى فروپاشى انديشه خبرگرايى نماز جماعت شيخ يوسف را تحريم كرد. فقيه بحرانى، كه در دل با اهداف بلند وحيد بهبهانى موافق بود، در پاسخ گروهى از مردم نماز آن مجتهد گران پايه را درست شمرد و چون با اعتراض جمعى از طرفدارانش روبه رو شد گفت: تكليف شرعى او همان است كه مى گويد و تكليف شرعى من اين است، هر يك از ما به وظيفه الهى خود عمل مى كنيم. (873)

تلاشهاى پيدا و نهان وحيد در كنار همكارى همه جانبه فقيه بحرانى به از ميان رفتن كامل اخباريان انجاميد. در سال 1186 ق. دانشمند بزرگ بحرينى زندگى را وداع گفت (874) و وصيتنامه اى از خود بر جاى نهاد كه مى تواند از سند روشن دوستى و پيوند آن پاكان شمرده شود، او وصيت كرده بود كه وحيد بهبهانى بر وى نماز گزارد. (875)

## سيره سبز

سرور فقيهان كربلا لباسهاى ساده مى پوشيد، (876) همنشينى با تهيدستان را دوست داشت و در برآورده ساختن نياز ناتوانان جامعه از هيچ كوششى دريغ نمى كرد. بسيار اتفاق مى افتاد كه استاد بزرگ بهبهان عبادت استيجارى انجام مى داد و درآمد آن را به شاگردان تنگدستى چون ميرزاى قمى مى سپرد تا در راه دانش اندوزى به كار گيرد. (877)

ميرزا محمد تنكابنى مى نويسد:

زوجه آن جناب در ايام زمستان جبه اى بر او درست كرد. آن بزرگوار جبه را پوشيد و چون وقت مغرب شد به مسجد رفت. در راه يكى از اوباش كلاه از سر برداشته، برهنه پاى نزد آقا شتافت و عرض كرد: آقا، سرم برهنه است و كلاهى ندارم، هوا سرد است، فكرى برايم كنيد.

آن جناب فرمود: چاقو همراه دارى؟

مرد پاسخ داد: آرى.

استاد با چاقو يك آستين جبه را بريد به مرد تهيدست داد و فرمود: اين آستين را بر سر بگذار و شب را بگذران تا صبح فكرى برايت شود.

چون به خانه بازگشت همسرش جبه وى را بى آستين ديد بسيار ناخشنود شد و گفت: من مدتها زحمت كشيده، جبه اى آماده ساختم شما آن را ناقص ‍ كرديد. (878)

علاوه بر اين فقيه يگانه روزگار زندگى فرزندانش را نيز زير نظر داشت تا در استفاده از نعمتهاى جهان زياده روى نكنند و پابرهنگان جامعه را از ياد نبرند. روزى حضور زنى با پيراهن رنگارنگ در خانه توجه اش را جلب كرد.

از اطرافيان پرسيد: اين زن كيست؟

گفتند: عروستان است، آقا عبدالحسين لباس تازه برايش خريده.

استاد خشمگينانه به چهره فرزندش نگريسته، وى را از تكرار اين كردار باز داشت، آقا عبدالحسين اين آيه را تلاوت كرد: قل من حرم زينه الله التى اخرج لعباده... (879)

وحيد دوران فرمود: من نيز اين آيه را شنيده ام ولى بسيارى از فقيران پيرامون ما زندگى مى كنند كه به نادارى ما تسلاى خاطر مى جويند. (880)

نوه گرانقدر آن فقيه فرزانه درباره دنيا گريزى پدربزرگ ارجمندش چنين نوشته است:

در همه عمر به گردآورى زخارف دنيوى همت مصروف نفرموده، بلكه اصلا به سكه هاى مختلف دينار و درهم و فرق انواع آنها مطلع نبود. عزلت از اهل دول بر مزاج آن بزرگوار به غايت استيلا داشت و از معاشرت آنها دامن كشيده، مصاحبت با فقرا را خوش داشت. (881)

استاد يگانه بهبهان از كسى هديه نمى پذيرفت بر اين سيره نيك پاى مى فشرد و از شاگردانش مى خواست كه به جاى پرداختن به اين مسائل به درس و تحقيق روى آورند. يكى از شاگردان وى در اين باره خاطره اى شنيدنى دارد:

هنگامى كه در كربلا از محضر آقا، فيض مى بردم تاجرى به زيارت آمد و پارچه اى براى آقا هديه آورد. او شنيده بود كه آقا از پذيرفتن هديه سر باز مى زند پس در پى چاره اى بود تا هديه اش پذيرفته شود.

... او نزد من آمد و از من خواست در اين راه اقدامى كنم ولى نپذيرفتم. مرد بر خواسته اش پاى فشرد و گفت: اگر كارى كنى آقا اين پارچه قبايى را بپذيرد يك قبا نيز به شما مى دهم...

پارچه را از تاجر گرفتم و در گرماى هوا به خانه استاد رفتم و بر در كوفتم. آقا با پيراهن عربى و شب كلاه تشريف آورده، در را گشود و چون مرا ديد، فرمود: چه شده است؟

گفتم: آقا مرد مومنى هديه اى برايتان آورده تا جامه خود سازيد. آقا دگرگون شد و خشمگينانه فرمود: گمان كردم در اين هواى گرم، آمده اى تا مساله اى علمى بپرسى يا يكى از مشكلات علمى را حل كنى.

بعد در را بست و برگشت. من عرض كردم: آقا، عرض ديگرى نيز دارم.

آقا در گشود و فرمود: چه چيز است؟

عرض كردم: اين مرد وعده داده اگر شما پارچه را قبول كنيد، يك پارچه قبايى هم به من دهد، راضى نشويد اين فرصت از دستم برود.

آقا خنديد و فرمود: فرزندم، درس بخوان، وقت خويش را در اين كارها تلف نكن.

پس پارچه را پذيرفت و فرمود: به اين شرط مى پذيرم كه ديگر هرگز از اين كارها نكنى. (882)

البته اين رفتار مرجع پاك راى كربلا تنها به مردم عادى اختصاص نداشت آن بزرگمرد درباريان و شاهزادگان را نيز نوميد مى كرد و از پذيرش هدايايشان سر باز مى زد. در كتاب فردوس التواريخ چنين مى خوانيم:

قرآنى به خط ميرزاى تبريزى، كه جلد آن به ياقوت و الماس و زبرجد و ساير رنگهاى گرانبها آراسته بودند، از سوى سلطان آقا محمد خان براى آقا فرستاده شد. آورندگان قرآن به منزل آقا رفته، در كوفتند. آقا در را باز كرد و در حالى كه قلم به دست مباركش بود به فرستادگان دربار نگريست و فرمود: چه كار داريد؟

گفتند: حضرت سليمان قرآنى برايتان فرستاده است.

آن حضرت نگاهى به قرآن آراسته كرده، فرمود: اين زينتها چيست كه بر جلد آن فرا گرفته؟

پاسخ دادند: سنگهاى گرانبهاست.

استاد فرمود: چرا كلام خدا را چنين كرده، سبب حبس و تعطيل آن مى شويد. آنها را از جلد قرآن جدا كرده، بفروشيد و قيمتش را ميان دانشجويان علوم دينى و تهيدستان قسمت كنيد.

فرستادگان دربار گفتند: قرآن را بپذيريد، به خط ميرزاى تبريزى است و بهاى بالايى دارد.

استاد فرمود: هر كس قرآن را آورده، آن را نزد خويش نگهدارد و پيوسته تلاوت كند.

يگانه روزگار با اين سخن در را بست و پى كار خويش رفت. (883)

## راز سرافرازى

فقيه فرزانه كربلا با همه گستردگى انديشه و ژرفناى دانشى كه داشت بسيار گشاده رو، شيرين گفتار (884) و فروتن بود. روزى گروهى از مومنان ضمن نامه اى از وى پرسيدند: چگونه به چنين جايگاه بلندى در دانش، سرافرازى، شرافت و مقبوليت دوسرا دست يافته ايد؟

آن بزرگوار در پاسخ نوشت: من هرگز خود را چيزى نمى دانم و در شمار افراد موجود جاى نمى دهم، آنچه ممكن است مرا به اين وضع رسانده باشد اين است كه همواره دانشوران را به نيكى ياد كرده، يادشان را گرامى داشتم، هرگز اشتغال به تحصيل را رها نكردم و آن را بر هر كارى مقدم مى دارم. (885)

## ميراث ماندگار

استاد يگانه كربلا پس از سالها تدريس و پژوهش و نگارش به سالهاى كهولت گام نهاد. ثمره روزگار دراز دانش اندوزى و نورافشانى آن مرجع گران پايه شاگردان بزرگى چون: علامه بحرالعلوم، ميرزا محمد مهدى شهرستانى، سيد على طباطبايى، شيخ جعفر كاشف الغطا، ميرزاى قمى سيد محسن اعربى، ملا مهدى نراقى، حاج محمد لابراهيم كلباسى، سيد محمد باقر شفتى و بسيارى ديگر بودند كه همگى در شمار اختران هميشه فروزان آسمان فقه شيعه جاى گرفتند. (886)

در كنار اين كهكشان بزرگ فرزانگان، گنجينه اى سرشار از پژوهش و نوآورى را بايد از ديگر دستاوردهاى آن دانشور نستوه دانست گنجينه اى با بيش از هفتاد عنوان كتاب و رساله كه اشاره اى گذرا به نام تعدادى از آنها مى تواند سودمند باشد:

1. شرح مفاتيح الفقه ملا محسن فيض كاشانى در 8 جلد

2. فوائد حائريه

3. حاشيه بر مدارك

4. رساله الاجتهاد و الاخبار

5. رساله اى در جبر و اخبار

6. فوائد الرجاليه

7. تعليقات بر رجال ميرزا محمد استر آبادى

8. حاشيه بر مسالك

9. رساله اى در حجيت استصحاب و انواع آن

10. رساله اى در اصل برائت. (887)

## درس يقين

آن فقيه وارسته در روزگار كهنسالى درس حوزه كربلا را به سيد على طباطبايى و ديگر شاگردانش وانهاد. سيد مهدى بحرالعلوم را براى اداره حوزه نجف به تدريس شرح لمعه بسنده كرد.

البته درس استاد با همه دروس ديگر تفاوتى آشكار داشت. محفل او پيش از آنكه جايگاه دانش اندوزى باشد. مجلس معنويت و عرفان بود. دانشجوى شرح لمعه وى با نگاه در چهره ملكوتى آن عارف پاكدل و گوش سپردن به كلام نورانى اش درس يقين آموخت و با راههاى روشن كمال آشنا مى شد. دانشور پرهيزگار حضرت سيد زين لالعابدين لاهيجى از آن درس خاطره اى ارزنده باز گفته است:

ما در عتبات عاليات تحصيل علم مى كرديم. آقا به سبب كهنسالى ضعيف شده، تدريس را ترك كرده بود و تنها شرح لمعه اى مى گفت. ما چند نفر بوديم كه به خاطر تبرك و تيمن به درس آن بزرگمرد مى شتافتيم.

روزى دير از خواب برخاستم، نماز صبح قضا شده، وقت درس آقا نيز رسيده بود. با خود گفتم: اول در درس حضور مى يابم و بعد به گرمابه رفته و غسل مى كنم.

پس به درس رفتم. هنوز نيامده بود. اندكى بعد استاد تشريف آورد با شادى و بهجت تمام به اطراف نگريست ولى يكباره آثار اندوه در چهره اش آشكار شد. سپس فرمود: امروز درس نيست، برويد!

شاگردان برخاستند و رفتند، چون خواستم برخيزم به من فرمود: بنشين!

من نشستم، چون مجلس خلوت شد آقا فرمود: زير بساطى كه بر آن نشسته اى اندكى پول هست، آن را بردار، برو غسل كن و از اين پس با بدن ناپاك در چنين محفلى حاضر مشو.

من شگفت زده پول را گرفتم و به حمام رفتم. (888)

## عروج

عمر پربار استاد يگانه حوزه هاى علميه شيعه از نود سال فراتر رفت. سرانجام شوال رسيد و همراه آن فرشتگان ويژه براى استقبال از روان آسمانى وحيد دوران به كربلا گام نهادند و در انتظار عروج آن ستاره خاك نشين به لحظه شمارى پرداختند. ولى انتظار آنها ديرى نپاييد. سرانجام بيمارى بر پيكر استاد چيره شد، ناتوانى اش فزونى يافت و در روزى كه شيون مومنان همه شهر را پر كرده بود و آثار اندوه در همه چيز آشكار بود، روان آسمانى اش سمت ابديت پر كشيد و با انبوه فرشتگانى كه به استقبالش ‍ شتافته بودند رهسپار ديار جاودانگى شد، 1205 ق را براى دين باوران سالى تلخ و دشوار ساخت. (889)

مومنان از هر سو پيرامون خانه آفتاب بى غروب سپاهان گرد آمدند، پيكر پاكش را تا حريم مقدس سالار آزادگان همراهى كردند و در رواق شرقى آن آستان نورنشان، كنار آرامگاه شهيدان به خاك سپردند.

# ملا مهدى نراقى متوفاى 1209 ق.

منادى اخلاق

عبدالرحيم اباذرى

## ستاره اى از دارالمومنين

شهر زيبا و تاريخى كاشان در طول تاريخ به «دارالمومنين» معروف بوده است. همواره عالمان بزرگ و نامى فراوانى از آن ظهور كرده اند و جهان اسلام از وجود نورانى آنان بهره هاى چشمگيرى برده است. (890) دانشمندانى كه هر كدام با تاليفات خود در رشته هاى گوناگون چراغ هدايت شدند و يكى پس از ديگرى در عرصه هاى علم و حكمت درخشيدند و بر زيباييهاى اين شهر جلوه ديگر بخشيدند.

در اين شهر با افول هر ستاره، ستاره اى ديگر طلوع مى كند. در سال 1091 ق. هنگامى كه دانشمند توانگر ملامحسن فيض كاشانى چشم از دنيا فرو مى بندد از آن پس فروغ و نشاط معنوى شهر كاشان رو به افول و خمودى مى نهد. اين شهر حدود چهل سال زانوى غم در بغل مى گيرد و به انتظار طلوع ستاره درخشان ديگر مى نشيند. (891) تا اينكه در سال 1128 ق. در نراق - يكى از روستاهاى اطراف كاشان - نوزادى از مادر متولد مى شود. پدر وى كه ابوذر نام داشت و از كارگزاران ساده دولتى بود، به اميد اينكه فرزندش از ناشران حقيقى شريعت محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله و از منتظران واقعى حضرت مهدى (عج) باشد نام او را «محمد مهدى» مى گذارد. (892)

## ورود به حوزه كاشان

اين فرزند دوران كودكى و نوجوانى را در روستاى نراق سپرى مى كند. در همان اوان نوجوانى علاقه شديدى نسبت به تحصيل علم و آگاهى از واقعيتهاى هستى در وجود خود احساس مى كند. پس فرصت را از دست نداده، با ذوق و شوق فراوان آماده يادگيرى علوم و معارف اسلامى مى شود. بدين سان محمد مهدى آواى هجرت سر مى دهد و براى ثبت نام در مدرسه علوم دينى كاشان به سوى آن ديار روانه مى گردد.

حوزه هاى علميه آن دوران، از نظر پذيرش، برنامه روشن و ثابتى نداشت. هر علاقه مندى تنها با مراجعه و معرفى آوردن از سوى روحانى محل مى توانست بآسانى وارد مدرسه شود و از همان روز در پاى درس استاد، حق حضور داشته باشد. او نيز اين مرحله را پشت سر مى گذارد و يكى از حجره هاى مدرسه را براى مطالعه و اقامت شبانه روزى خود انتخاب مى كند.

البته به سادگى ورود عاشقان حقيقت به حوزه هاى علميه بدان معنا هم نبود كه از هيچ نوع نظم و برنامه اى برخوردار نباشد، بلكه طلاب علاوه بر اينكه زيرنظر استادان دلسوز و پرتلاش راهنمايى شده، پرورش مى يافتند، در طول دوران تحصيل خود، امتحانهاى سخت و گوناگونى از قبيل فقر، بيمارى، كمبود استاد و مشكلات خانوادگى و... را يكى پس از ديگرى از سر مى گذراندند. به اين ترتيب تنها افرادى مى توانستند در اين مرحله حساس ‍ قبول شده، نمره عالى به دست آورند كه از روحيه قوى، علاقه، پشتكار و انگيزه الهى برخوردار باشند و تنها اين گروه بودند كه تا آخر نيز در اين سنگر پر خطر مى ماندند و از كيان اسلام و مسلمانان دفاع مى كردند.

هنوز نتيجه اين مرحله از آزمون در مورد محمد مهدى درست روشن نشده بود. معلوم نبود وى در جرگه كدام يك از اين دو گروه قرار خواهد گرفت. آيا به سرنوشت آن كسانى دچار خواهد شد كه با اندك گرفتارى و دشوارى، درس و بحث و مدرسه را رها كردند و رفتند يا اينكه آستين همت بالا زده، طريق عشق و عرفان در پيش مى گيرد؟ در هر صورت او با توكل به خداوند يكتا و تكيه بر اراده آهنين، تلاش مخلصانه خويش را پى مى گيرد و در حلقه درس انديشمند توانا مرحوم «ملا جعفر بيگدلى» حاضر مى شود. چندين سال از محضر پر فيض اين عالم فرزانه خوشه هاى علم و حكمت مى چيند و دوره مقدمات، سطح و مقدارى از دروس عالى را در شهر كاشان به پايان مى رساند. (893)

## هجرت به اصفهان

چون درسهاى موجود در كاشان نمى توانست خواسته هاى علمى و مشكلات درسى او را پاسخ دهد بناچار براى تكميل اندوخته هاى علمى، راهى حوزه علميه اصفهان مى شود. در آنجا پس از مدتى اقامت و جستجو در بين عالمان تراز اول، حكيم پارسا مرحوم «مولى اسماعيل خواجويى» را به استادى انتخاب مى كند و در حدود سى سال توقف در آن شهر از كرسى درس وى از جمله: فقه، اصول، كلام، فلسفه، حساب، هندسه و نجوم استفاده هاى شايان مى برد. همچنين از محضر استاد كل فلسفه مرحوم «محمد زمان كاشانى» و «شيخ محمد مهدى هرندى» نيز بهره هاى فراوان كسب مى كند. (894)

اين دوره از تحصيل ايشان در اصفهان نقش بسزايى در رشد و نبوغ علمى وى بر جاى مى نهد و استعدادهاى نهفته اش را بخوبى شكوفا كرده، او را به مرحله بارورى مى نشاند. ديرى نمى يابد كه در زمره عالمان و استادان بزرگ حوزه اصفهان قرار گرفته، در ميان آنان همانند ستاره پر نور مى درخشد. ملا مهدى نراقى در آنجا علاوه بر تحصيل، تدريس و تحقيق، به تبليغ و ارشاد مردم نيز همت مى گمارد و حتى با يادگيرى خط و زبان عبرى و لاتين نزد عالمان يهودى، با رهبران مذهبى اقليتها وارد بحث و مناظره مى شود و از متن كتب مذهبى آنان با خط عبرى مطالبى را بر حقانيت رسالت پيامبر بزرگ اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل و ترجمه مى كند. (895)

## بازگشت به كاشان

نابغه نراق، پس از سى سال تلاش بى امان در شهر اصفهان و استفاده از حضور استادان نامى آن سامان با يك دنيا علم و حكمت و با كوله بارى از تجربه و عرفان براى خدمت به هموطنان خود عازم كاشان مى شود و اين در حالى است كه اين شهر نفس هاى آخر حيات خود را مى كشد و به طور آشكارا از جنبش و نشاط باز مانده است. (896)

با ورود او مردم كاشان يوسف گمگشته خويش را - كه چندين سال در فراقش يعقوب وار به انتظار نشسته بودن - باز مى يابند. مانند پروانه به دور شمع وجودش طواف مى كنند و ملا مهدى نراقى پرچم هدايت را به دوش ‍ مى گيرد. نخست در حوزه علميه كاشان، كرسى درس و بحث بر پا مى دارد و نهر نور و معرفت بر سينه تشنگان حقيقت جارى مى سازد. سپس از مسجد، سنگر استوارى پديد مى آورد كه در محراب و منبر آن با اقامه نماز و ايراد خطبه هاى روح انگيز نشاط و اميد را در دل اهالى شهر و حومه زنده نگه داشته، جنب و جوش روزگار «فيض كاشانى» را دوباره به فضاى شهر باز مى گرداند. (897)

## در حريم ولايت

اين انديشمند فرزانه بعد از مدتى - كه تاريخ دقيق آن روشن نيست - براى پيوستن به كبوتران حرم قدسى و علوى (نجف و كربلا) شهر كاشان را به سوى عراق ترك مى گويد.

ايشان در كنار بارگاه حضرت على و امام حسين عليهم السلام مدت زيادى توشه علم و عمل مى گيرد. او با شركت در درسهاى فقه و اصول بزرگانى همچون آيات عظام وحيد بهبهانى، شيخ يوسف بحرانى و شيخ محمد مهدى فتونى رونق ديگرى به محفل هر كدام داده، خود نيز به قله هاى سر به فلك كشيده نور و معرفت مى رساند. (898) او هم اينك غواصى ماهر و تيز هوش مبدل گشته است كه مى تواند با تجهيزات لازم و كافى كه به همراه دارد به عمق اقيانوسهاى نور سفر كند و از اعماق آنها گوهرهاى هدايت و مرجانهاى زندگى براى امت مسلمان ارمغان آورد.

## هفت ستاره

نراقى در ايام تحصيل خود در شهرهاى كاشان، اصفهان، نجف و كربلا از استادان بزرگوار خويش بهره هاى بى مانند مى جويد. وى در اجازه نامه هاى تفضيلى خود از اين سروران با احترام و عظمت ياد مى كند و از آنان به عنوان «كواكب سبعه» يعنى هفت ستاره نام مى برد (899) كه از آنان ياد كرديم.

## بر ساحل فضايل و معارف

### الف) عزت نفس

ملا مهدى نراقى از همان آغاز طلبگى از عزت نفس والايى برخوردار بود. او در حوزه كاشان اكثر روزها را با فقر و تنگدستى سپرى مى كرد ولى خم به ابرو نمى آورد و همچنان با نشاط و اميدوار، به تحصيل خود ادامه مى داد. روزى يكى از افراد نيكوكار كاشان وقتى از ماجرا آگاه مى گردد، يك دست لباس نو مى خرد تا به وى هديه نمايد. نخست نراقى از قبول آن امتناع مى ورزد ولى با پافشارى مرد نيكوكار لباس را برداشته، به حجره اش ‍ مى آورد. فرداى آن روز ناگهان تصميم نراقى عوض مى شود. بدون اينكه فرصت را از دست بدهد روانه محل كسب و كار آن شخص مى گردد. بعد از اسلام و تشكر و قدردانى با احترام و ادب لباس را به وى بر مى گرداند. آن مرد هنگامى كه نراقى را در تصميم خود استوار مى بيند از علت اين كار جويا مى شود. او در جواب مى فرمايد: زمانى كه اين لباس را به تن كردم در خود احساس كوچكى و پستى نمودم، بويژه لحظه اى كه از جلو مغازه شما عبور مى كنم بر اين حالت پستى و خوارى ام افزوده مى شود و مرا به چاپلوسى و چرب زبانى وا مى دارد. اين حالت براى من به هيچ وجه قابل تحمل نيست. (900)

با گذشت زمان اين خصلت محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله در وجود او به صورت سرشتى نيك جاى باز مى كند و در سرتا سر زندگى با وى همراه مى شود و از ميدانهاى بسيار دشوار او را پيروز و سرفراز بيرون مى آورد. نراقى به اين مقدار بسنده نمى كند بلكه در كتاب با ارزش خود «جامع السعادات» نيز داد سخن از عزت نفس برآورده، اين ويژگى را در انسان بسيار مهم مى پندارد و آن را ضامن پاسدارى از حريم شخصيت انسان مى شمارد. او در توصيه اخلاقى چنين مى نويسد:

«سزاوار است انسان فقير، فقر خويش را از ديگران بپوشاند و همواره روح پارسايى و بزرگوارى را در خود زنده كرده و تربيت نمايد. در مقابل ثروتمندان به خاطر ثروتشان، سر تعظيم فرو نياورد و بدين وسيله خود را در چشم آنان كوچك نشان ندهد. بلكه نسبت به زراندوزان در وجود خويش ‍ حالت بزرگى به وجود آورد و هيچ وقت چشم طمع و توقع به دست آنان ندوزد. » (901)

### ب) صبر و استقامت

او اگر چه دستش از مال دنيا خالى بود، با صبر و شكيبايى، نيستى هاى فقر را به هستى هاى ثروت تبديل مى كند. ملا مهدى نراقى مدت طولانى از فراهم كردن يك شمع يا روغن چراغ براى استفاده از روشنايى در حجره تاريك خود در مى ماند ولى هرگز سستى به دل راه نمى دهد و تصميم به صبر مى گيرد. از حجره خارج شده، به سوى انتهاى حياط مدرسه مى رود. در آنجا بساط مطالعه را پهن مى كند و با استفاده از روشنايى چراغهاى وضوخانه و دستشويى مدرسه به تحقيق و تلاش خويش يا پاسى از شب ادامه مى دهد. (902) تا اينكه بر مشكلات طاقت فرساى دوران طلبگى و امتحانات الهى چيره مى گردد و به اين ترتيب رمز موفقيت مردان بزرگ را به ثبت مى رساند.

### ج) ستيز با كج انديشان

زمان طلوع نراقى، در شهرهاى كربلا و نجف تفكر اخبارى گرى به اوج خود رسيده بود. همچنان كه در ايام تحصيل وى در اصفهان نيز روش گمراه كننده تصوف، ميدان دار هر محفل و مجلسى بود. وى بدون اينكه تحت تاثير افكار نادرست آن گمراهان قرار بگيرد با ژرف نگرى تحسين برانگيزى مبارزه حكيمانه اى را با هر دو تفكر آغاز مى كند. (903) هر چند كه قبل از او استادش (وحيد بهبهانى) پرچم مبارزه با اخبارى گرى را براى اولين بار بر دوش گرفته بود و در واقع حركت نراقى ادامه جنبش استاد خويش بود.

او از سنگر تاليف، تدريس و سخنرانى استفاده كرده، با بهره گيرى از سرمايه علمى و قدرت ابتكار بى مانند، سستى و پوچى راه كج انديشان را بازگو مى كند و امت اسلامى را از انحرافها و لغزشها نجات مى دهد. اين عالم زمان شناس قلم به دست مى گيرد و كتاب با ارزش و اخلاق آموز «جامع السعادات» را در رد افراط و تفريطهاى صوفيان و ظاهرگرايان تاليف مى كند. وى در جاى جاى اين كتاب علاوه بر تكيه بر آيات و روايات فراوان، با بيان فلسفى و عقلى بر درستى فرهنگ تعادل تاكيد مى ورزد.

### د) نشر فرهنگ تعادل

فرهنگ تعادل، همان فرهنگ اسلام ناب و فرهنگ اهل بيت عليه‌السلام است. عالم نكته سنج ملا مهدى نراقى با الهام از سخنان گهربار معصومين عليه‌السلام در آغاز كتاب «جامع السعادات» خود بحث مبسوطى را در مورد اين فرهنگ ريشه دار دنبال مى كند. سپس اين گونه نتيجه مى گيرد:

«از گفته هاى پيشين روشن شد كمال نهايى هر انسان در اين است كه در انتخاب روشهاى اخلاقى و در انجام كارهاى باطنى و ظاهرى، راه متوسط و متعادل را به پيش گيرد كه سعادت ابدى هر فردى در گرو همين امر اساسى است. رعايت اين اصل (تعادل) اختصاص به اخلاق ندارد، بلكه در ابعاد ديگر مانند بحثهاى علمى، فلسفى و اعتقادى نيز بايد همين روش ادامه يابد... » (904)

### ه) بيان سرچشمه انحرافات

نراقى در تشريح اين مساله اساسى تعادل تنها به تذكر بسنده نمى كند بلكه موضوع را جدى گرفته، به ريشه اين كج روى ها مى پردازد. او با آگاهى كامل بر تاريخ ملتها و تمدنها، اساس بسيارى از افراط و تفريطهاى امت اسلامى و در نهايت عقب ماندگى و تباهى آنان را تنها در انديشه و اعمال فاسد پادشاهان و رهبران منحرف آنان مى بيند. وى بر اين اعتقاد است هر حركت اصلاحى كه مى خواهد در جامعه انجام پذيرد، در مرحله اول بايد از سران حكومتها شروع بشود. اگر آنان راه درست و اعتدال را پيش گرفتند جامعه نيز خود به خود آن تفكر و كردار را دنبال خواهد كرد. در غير اين صورت آن حركت يك كار مقطعى و بى فايده خواهد بود. ايشان وقتى بحث عدالت را - كه يكى از صفتهاى متعادل اخلاقى هر انسان است - مطرح مى كند بى درنگ براى عدالت حاكمان و پادشاهان جايگاه ويژه اى در نظر مى گيرد و مى نويسد: «در ميان عدالتها از همه حساس تر، عدالت پادشاهان و حاكمان هر جامعه است، چرا كه عدالت مردم عادى هميشه به عدالت حاكمان برگشته، به آن بستگى دارد. اگر حاكمى عادل باشد و عدالت را در جامعه پياده كند براى مردم هم اجراى عدالت امكان پذير مى شود. در غير اين صورت اجراى آن در جامعه مشكل و بلكه محال خواهد شد. پس اين تنها حكومتها هستند كه با پيشتازى در اجراى عدالت، زمينه رشد فضايل اخلاقى، اجتماعى، اقتصادى و فرهنگى جامعه را مى توانند فراهم آورند. (905)»

### و) اصالت نفس

جاودانگى روح انسان يكى از بحثهاى زيربنايى در علم اخلاق به شمار مى آيد. مسائل اخلاقى با قطع نظر از اين اصل مهم هيچ ثمره اى نمى تواند داشته باشد. زيرا مخاطب دستورالعملهاى اخلاقى همانا نفس و روح انسان است و در واقع موضوع بحث در علم اخلاق، روح است و بس. بنابراين اهميت مساله سبب مى شود كه قبل از ورود به بحثها و توصيه ها، معناى نفس و حقيقت آن روشن گردد، كه آيا نفس انسان از اشيا مجرد است تا هيچ گونه تاثير پذيرى (از نظر نابود شدن) نسبت به زمان و مكان و حوادث روزگار نداشته باشد؟ يا از امور مادى بوده و فناپذير است كه در اين صورت توصيه ها محدود به اين دنيا خواهد شد و انسان در اين چند سال عمر محدود خود چون احتياج به آرامش و آسايش دارد بايد به اين تذكرات عمل بكند تا زندگى وى به پايان خود برسد. ولى اگر مجرد و جاودانه شد. علم اخلاق از اهميت خاصى برخوردار شده، ريشه در جهان ابدى و الهى خواهد داشت.

در ميان دانشمندان علم اخلاق، نراقى نخستين شخصيتى است كه به اين موضوع اساسى توجه خاصى نشان داده و ديگران نيز از وى الگو گرفته اند. او در بخشى از اين بحث مهم چنين مى نويسد:

«براستى بدن انسان مادى و فناپذير، ولى روح او جاودانى است به همين خاطر اگر اين روح با اخلاق خوب آراسته گردد. در سعادت ابدى از نعمتهاى الهى بهره مند مى شود و اگر خود را آلوده به پليديها كرد در عذاب هميشگى غوطه ور خواهد شد. (906)

### ز) تجسم اعمال

پس از آنكه اين عالم فرزانه «تجرد نفس» را با دلايل شش گانه به اثبات مى رساند آنگاه موضوع تجسم اعمال و پايدارى روح و آميختگى رفتار خوب و بد انسان با روح، معنى مى يابد. بر اساس روح آدمى در روز قيامت همراه با وى محشور گشته، تجسم اعمال در وجود انسان عينيت مى يابد. نراقى اين بحث اساسى را هم - كه از اركان علم و اخلاق به حساب مى آيد - با ژرف نگرى تمام دنبال مى كند و در بخشى از آن مى نويسد: «واقعيت و حقيقت انسانها در روز قيامت همان تصويرهاى باطنى و نيتهاى قلبى و عملهاى آنان است كه در نفس انسان به صورت خوى ثابت درآمده است. وقتى روز قيامت ادراك انسان به حد بالا رسيده و چشم بصيرت باز كرد همه آنها را به طور واضح در وجود خود حاضر مى بيند. (907)»

وى مطالب پاره اى از احاديث را كه مى فرمايند: «در روز قيامت انسانهاى گناهكار با مار و عقرب و انسانهاى نيكوكار با حور و غلمان همراه هستند، نوعى تجسم اعمال ياد مى كند و مى نويسد: «در واقع حور و غلامان و مار و عقرب با ملك و شيطان جز اعمال خود انسان چيز ديگرى نمى توانند باشند. (908)»

### ح) امر به معروف و نهى از منكر

عالم بزرگوار ملا مهدى نراقى، در اين باب نيز گفتنيهاى ناب دارد. او معتقد است كه هر نهاد و سازمان و كسانى كه مسئوليت امر به معروف و نهى از منكر را به عهده مى گيرند، علاوه بر سعه صدر، بزرگوارى، خوشرفتارى با مردم، (909) بايستى داراى بينش عميق و شناخت كافى از موضوعات و مصاديق اين امر مهم باشند تا در وقت اقدام، معروف را با منكر يا منكر را با معروف خلط نكنند. (910) همچنين قدرت طبقه بندى آنها را داشته باشند تا معروف و منكرهايى كه در يك مقطع چندان اهميت و اولويتى ندارند ناخواسته بر معروف و منكرهاى اساسى و مادر مقدم نشوند، كه در تاريخ ملتهاى مسلمان شواهد بسيارى در اين مورد به چشم مى خورد.

## خدمت به مردم

نراقى پس از سالها تلاش و تحقيق در نجف و كربلا، دوباره به وطن خود كاشان باز مى گردد تا جان در بدن دارد در خدمت مردم قرار گيرد. او در حل مشكلات آنان لحظه اى درنگ نمى كند و منزل ساده وى در پناهگاه هر دردمند و مظلوم قرار گرفته، گره هاى كور و نزاعهاى ريشه دار در خانه باصفاى وى بازگشته، به صلح و محبت تبديل مى شوند و اين بدان سبب است كه او هميشه در تلخيها و خوشيهاى زندگى در كنار آنان قرار مى گرفت.

## در ميدان قلم

از اين عالم توانمند تاليفات گرانبهايى در رشته هاى گوناگون به يادگار مانده كه هر كدام آنها از اهميت ويژه اى برخوردار است. فهرست اجمالى آن به شرح زير است:

### الف - فقه:

1. لوامع الاحكام

2. معتمد الشيعه

3. انيس النجار

4. انيس الحجاج

5. المناسك المكيه

6. صلاه الجمعه

7. تحفه رضويه

### ب - اصول فقه:

1. تجريد الاصول

2. جامعه الاصول

3. رساله الاجماع

4. انيس المجتهدين

### ج - فلسفه و حكمت:

1. جامع الافكار و فاقد الانظار

2. اللمعه الالهيه فى الحكمه المتعاليه

3. شرح الالهيات من كتاب الشفأ

4. قره العيون فى الوجود و الماهيه

5. لمعات العرشيه

6. الكلمات الوجيزه

7. انيس الحكمأ

8. انيس الموحدين

### ح - رياضيات و هيئت:

1. توضيح الاشكال (هندسه اقليدسى)

2. رساله تحرير اكرثاذر سينوس

3. رساله عقود انامل

4. المستقصى (هيئت)

5. المحصل (هيئت)

6. معراج السمأ (هيئت)

### س - اخلاق:

1. جامع السعادات

2. جامع المواعظ

### ش - متفرقات:

1. محرق القلوب (مقتل)

2. مشكلات العلوم (كشكول)

3. نخبه البيان (تشبيه، استعاره و محسنات بديعه)

4. طائر قدسى (ديوان اشعار)

5. حواشى و تعليقات بر آثار علماى پيشين

بيشتر اين كتابهاى گران سنگ به صورت نسخه هاى خطى در كتابخانه هاى مختلف نگهدارى مى شود و تنها حدود 10 مورد از آن به مرحله چاپ و نشر رسيده (911) و بعضى از آنها نيز مانند «انيس التجار» چندين بار چاپ شده و از سوى مراجع بزرگ همچون آيات عظام سيد محمد كاظم طباطبايى يزدى، سيد اسماعيل صدر و شيخ عبدالكريم حائرى يزدى حاشيه هايى بر آن زده شده است. (912)

## در عرصه شعر

از ميان اشعار سروده شده ملا محمد مهدى نراقى تعداد زيادى از آن از بين رفته و تنها بخش كوچكى از آن از ماخذ گوناگون به دست آمده است كه بيشتر جنبه عرفانى داشته و به شيوه مثنوى و ساقى نامه گفته شده است. حال از ميان اشعار فارسى و عربى او، چند شعر فارسى را مى آوريم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى خوش آن صبحدمى كه آيت بشرى رسدم |  | نفخه روح قدس از دم عيسى رسدم |
| ارمغان آوردم پير مغان راحت روح |  | آنچه در عقل تو نايد به هويدا رسدم |
| بشكند مرغ سماوى قفس ناسوتى |  | اذن پرواز سوى عالم بالا رسدم |
| برقع طبع به دور افكنم از چهره عقل |  | در فضاى جبروت اذن تماشا رسدم |
| روح قدسى گسلد بند طبيعت از پاى |  | رخصت سير بدين گنبد خضرأ رسدم |
| عقل بگذارم و در دامن عشق آويزم |  | قاصدى گر به سر از منزل سلمى رسدم |
| جلوه گر يار در آمد ز رخ افكنده حجاب |  | به وصالش رسم و جمله تمنا رسدم (913) |

## كلام بزرگان

1 - علامه بزرگ آيت الله سيد محمد حسين طباطبايى:

«نراقيان (ملامهدى و پسرش ملااحمد) از علماى بزرگ اسلام و ناشناخته اند (914)

2 - آيت الله استاد حسن زاده آملى:

«بى شك آن جناب در تبحر و تمهر به جميع علوم و فنون عقلى و نقلى، حتى در ادبيات و رياضيات عاليه در عداد طراز اول از اكابر علماى اسلام و در اتصاف به فضايل اخلاقى و ملكات ملكوتى از نوادر روزگار است حضرتش صاحب تصانيف فائقه و تاليفات لائقه در علوم گوناگون است (915)»

3 - دانشمند گرامى سيد جلال الدين آشتيانى:

«علامه نراقى از مجتهدين بزرگ عصر خود و از مراجع و زعماى دين و داراى محضر ترافع و قضا بود مولفين كتب فقهى به آثار او توجه نموده اند با اين وصف در حكمت و فلسفه الهى نيز داراى مقام شامخى است و در فنون رياضى نيز آثار نفيس دارد عالى ترين كتب رياضى را تدريس مى نمود. بعضى از او به افضل المهندسين تعبير نموده اند (916)»

## غروب آفتاب نراق

اين عالم خدمتگزار پس از سالها فداكارى و خدمت روز شنبه 18 شعبان 1209 در هشتاد و يك سالگى در شهر كاشان به ديار ابدى مى شتابد و با پرواز جاودانى خويش ملت مسلمان عصر خود را به عزا و ماتم مى نشاند در آن حال پيكر پاك و مطهر نراقى با شكوه و عظمت فراوان در اين شهر تشييع مى شود و سپس به نجف اشرف منتقل گشته، در كنار حرم اميرالمومنين على عليه‌السلام سر بر آستان علوى مى گذارد (917) و براى هميشه در آن مكان مقدس آرام مى گيرد رضوان خدا بر روان او باد.

## فرزندان و نوادگان

پس از رحلت ملا محمد مهدى نراقى چهار فرزند برومند به نامهاى: ملا احمد، ملا ابوالحسن، ملا اباذر و ملا مهدى از وى به يادگار ماندند و هر كدام از آنها با تحصيل علم و حكمت راه پدر را در پيش گرفتند. بزرگترين و دانشمندترين آنان ملا احمد نراقى، صاحب كتابهاى ارزشمند: «مستندالشيعه و معراج السعاده» است كه كه هنوز مطالب آنها مورد استفاده و اعتماد علماى شيعه مى باشد.

همچنين بيشتر نوادگان و فرزندانى كه از نسل اين عالم فرزانه به دنيا آمدند همه از عالمان و دانشمندان بارز عصر خود شمرده مى شوند (918) و هر كدام در ابعاد گوناگون داراى نقش قابل توجهى در جامعه اسلامى بوده اند از جمله آنها روحانى مبارز و شهيد: آقا على نراقى است كه به طرفدارى از محرومان منطقه، بر ضد خانها و سر سپرده هاى حكومت قيام مى كند و در نهايت در راه همين هدف مقدس مظلومانه به درجه رفيع شهادت نائل مى آيد. (919)

# سيد بحرالعلوم متوفاى 1212ق.

درياى بى ساحل

نورالدين على لو

## جلوه نور

محمد مهدى، فرزند سيد مرتضى طباطبايى بروجردى، از نوادگان امام حسن مجتبى عليه‌السلام در يك خانواده روحانى و پرهيزگار، در شب جمعه از ماه شوال 115 ق. / 1113 ش. در شهر كربلاى معلى پا به عرصه هستى نهاد. (920) شبى كه سيد به دنيا آمد پدر وى در عالم خواب ديد كه امام رضا عليه‌السلام دستور دادند «محمد بن اسماعيل بن بزيع» (از اصحاب امام كاظم و امام رضا و امام جواد عليه‌السلام) شمعى برفراز بام سيد مرتضى (منظور خود اوست) بر افروزد. وقتى محمد بن اسماعيل آن شمع را روشن كرد نورى از آن شمع به آسمان بالا رفت كه نهايت نداشت. (921) پدر از آن روياى راستين بيدار مى شود و همزمان خبر مولود تازه رسيده را به او مى دهند.

## در محضر اساتيد

او از دوران كودكى در دامن پر مهر و محبت مادر پاكدامنش و در پرتو توجهات پدر بزرگوارش سيد مرتضى (متوفاى 1204 ق) به آداب و اخلاق اسلامى خو گرفت و رفته رفته رشد يافت. پس از گذراندن دوره هاى علوم مقدماتى و سطح (فقه و اصول)، در آغاز بلوغ به درس خارج كه از سوى پدرش تدريس مى شد راه يافت و پس از پنج سال درس و بحث فشرده به مقام بلند اجتهاد نايل آمد. (922)

سيد محمد مهدى همچنين در محضر اساتيد بنام حوزه كربلا و نجف اشرف شركت جست، فرهيختگان بنامى چون، محمد باقر وحيد بهبهانى (1118 - 1208 ق)، شيخ يوسف بحرانى (1107 - 1186 ق)، محمد تقى دورقى نجفى (متوفى 1186 ق) و مهدى فتونى نباطى عاملى (متوفى 1183 ق). (923)

او حكمت و فلسفه را نزد آقا ميرزا ابوالقاسم مدرس فرا گرفت و آن حكيم وارسته نيز در نزد وى درس اصول و فقه را آموخت. (924)

وحيد بهبهانى در اواخر عمر خويش مردم را در مسائل و فتواهاى احتياطى به سوى سيد محمد مهدى راهنمايى مى كرد. (925) و او را مجتهدى جامع الشرايط مى دانست.

سيد در سال 1186 ق. به قصد زيارت مرقد مطهر امام رضا عليه‌السلام و ديدار با علماى بزرگ ايران وارد مشهد مقدس شد و در مدت اقامتش شش ‍ يا هفت ساله (926) خود در آن شهر، علاوه بر ديدارهاى علمى با مردم و مباحثات با علما، در درس استاد ميرزا مهدى اصفهانى خراسانى (1153 - 1218 ق) شركت كرد و فلسفه، عقايد و كلام را از آن مرد بزرگ آموخت و بر اندوخته علمى خويش افزود.

لقب «بحرالعلوم» از زبان اين استاد براى اولين با به سيد محمد مهدى طباطبايى گفته شد. استاد كه از هوش و استعداد او شگفت زده شده بود در حين درس خطاب به شاگرد خود مى گويد: «اخا انت بحرالعلوم» يعنى تو درياى علم هستى از آن لحظه سيد به اين لقب معروف شد. (927)

## سفر حجاز

سيد بحرالعلوم در اواخر سال 1193 ق راهى حجاز شد. استقبال شايان مردم و شخصيتهاى محافل علمى از او موجب شد كه به مدت دو سال در كنار خانه خدا اقامت ورزد و به درس و بحث بپردازد.

تسلط او به فقه اهل سنت و حسن معاشرت و سخاوتش او را چنان در ميان ساكنان آن ديار بخصوص اهل علم، محبوب ساخت كه هر روزه شمارى از مردم و دانشمندان به ديدنش مى رفتند و از وى كسب فيض مى نمودند. شگفت آنكه پيروان هر كدام از مذاهب چنين مى پنداشتند كه بحرالعلوم پاى بند به مذهب ايشان است. او تمام اين مدت را با تقليد گذرانيد و جلسه درس او در علم كلام طبق مذاهب چهارگانه داير بود و در اواخر توقف در مكه، مذهب خود را اعلان فرمود. وقتى خبر اظهار مذهب او به گوش ‍ پيروان مذاهب ديگر رسيد از اطراف به دور او ريخته، با وى به مناقشه پرداختند و او با دانش انبوه خود بر تمامى آنها برترى پيدا كرد و همه آنها را با دليلهاى قوى و منطقى به سوى حقيقت اسلام مجذوب ساخت. (928)

تعيين و تثبيت جايگاه اعمال حج و مركزيت دادن به مواقيت احرام به طورى كه از نظر شرعى صحيح واقع شود و همچنين اصلاح مواقف حج، يكى از گامهاى ارزشمند سيد بحرالعلوم بود. زيرا اين مكانهاى مقدس قبل از او چندان مشخص نبود.

علاوه بر اينها، سنگهاى فرش شده در حرم را كه حجاج بر آن اقامه نماز مى كردند تعويض نمود و سنگهاى معدنى را خارج كرد و سنگهايى را كه از نظر شيعه سجده بر آنها صحيح است جايگزين نمود. از آثار معنوى حضور اين مرد بزرگ در حجاز شيعه شدن امام جمعه مكه در هشتاد سالگى است. (929)

## يادى از شاگردان

اين عالم با ورع شاگردانى بزرگ و نامى تربيت كرد كه هر يك منشا خدمات فراوان به عالم اسلام شدند. در اينجا به نام چند تن از آنها اشاره مى كنيم:

1. شيخ جعفر نجفى معروف به كاشف الغطأ (1154 - 1227 ق.)

2. سيد محمد جواد عاملى معروف به صاحب مفتاح الكرامه (1164 - 1226 ق)

3. ملا احمد نراقى، مولف كتاب معراج السعاده (1185 - 1260 ق)

4. محمد باقر شفتى رشتى، ملقب به حجه الاسلام (1175 - 1260 ق)

5. سيد يعقوب كوه كمرى (1176 - 1256 ق)

6. سيد صدر الدين عاملى (متوفى 1263 ق)

7. سيد دلدار على نقوى رضوى نصير آبادى لكهنوى (1166 - 1235 ق)

8. شيخ محمد ابراهيم كلباسى (1180 - 1262 ق)

9. زين العابدين سلماسى (متوفى 1266 ق)

10. شيخ عبدالحسين الاعم (1177 - 1247 ق)

11. سيد على فرزند سيد محمد (1161 - 1231 ق)

12. سيد قيصر محمد فرزند معصوم رضوى خراسانى (1180 - 1255 ق)

13. اسدالله كاظمى (متوفى 1236 ق)

14. ابوعلى حائرى صاحب كتاب منتهى المقال (1159 - 1216 ق)

15. سيد عبدالله شير (متوفى 1244 ق)

16. شيخ محمد تقى اصفهانى ايوانكى، صاحب حاشيه معالم (متوفى 1248 ق)

17. سيد محمد مجاهد، مولف كتاب المناهل (متوفى 1242 ق)

18. محسن اعرجى (متوفى 1227 ق)

19. ميرزا محمد عبدالصانع نيشابورى اخبارى

20. شيخ حسين نجف (930)

## آثار علمى سيد

آثارى كه در كتابها از آنها نام برده اند - كه بعضى از آنها چاپ گرديده و برخى چاپ نشده است - بدين قرار است:

- المصابيح فى الفقه (در سه جلد)

- الفوائد فى الاصول

- مشكاه الهدايه

- الدره النجفيه (رساله اى در فقه)

- رساله فى عصير الزبيبى

- شرح الوافيه (در علم اصول فقه)

- تحفه الكرام (در تاريخ مكه و بيت الله الحرام)

- مناسك حج

- حاشيه بر كتاب شرايع (بحث طهارت)

- حاشيه بر كتاب «الذخيره» سبزوارى.

- الدرة البهيه فى نظم رووس المسائل الاصوليه

- كتاب الرجال (معروف به فوائدالرجاليه)

- ديوان شعر و رساله اى فارسى در شناخت خدا (931)

## آثار اجتماعى

با توجه به سنگينى مسووليت هاى علمى سيد آثار اجتماعى و معنوى گرانبهاى از او مشاهده مى نماييم كه به نمونه هايى از آن يادگارها اشاره مى كنيم:

1. مشخص كردن مقام و جايگاه حضرت حجة بن الحسن (عج) در مسجد سهله و بناگذارى قبه اى در اين جايگاه مقدس.

2. بنا كردن گلدسته در صحن شريف علوى در طرف جنوبى و تعمير ديوارهاى صحن ها و حجره هايى كه در حالى خراجى بود.

3. ترغيب و راهنمايى نسبت به تعمير مسجد شيخ طوسى در نجف اشرف.

4. ايجاد كتابخانه خطى (مكتبة بحرالعلوم)

5. بالا آوردن ارتفاع مسجد كوفه به منظور سهولت در تطهير و پاك نمودن آن.

6. مشخص كردن جايگاه مسجد راس الحسين در نجف اشرف.

7. تعيين جايگاه قبر مختار ثقفى كه الان به قبر مسلم معروف است.

8. تعيين جايگاه مرقد حضرت هود و صالح عليه‌السلام در نجف اشرف.

9. اضافه كردن مقدارى از اراضى به مسافت حرم مطهر و ايجاد تاسيساتى در اطراف حرم كه مورد نياز زوار بود (932)

## يادى از اشعار بحرالعلوم

سيد در شعر و ادبيات فوق العاده چيره دست بود و شهرهاى او در فقه و اصول و رجال از آثار گرانبهاى به يادگار مانده آن درياى بى ساحل است و به نظم در آوردن نام اصحاب اجماع از سروده هاى اوست شعر ذيل را كه در رثاى سالار شهيدان عليه‌السلام سروده شده است، براى نمونه ذكر مى كنيم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الله اكبر ماذالحادث الجلل |  | و قد تزلزل سهل الارض و الجبل!؟ |
| ماهذه الزفرات الصاعدات اسى |  | كانها من لهيب القلب تشتعل |
| ما للعيون منهاالدمع جارية |  | منها تخد خدودا و هى تنهمل |
| كان ففخة صورالحشر قد فجئت |  | فالناس سكرى و لاسكر و لا ثمل (933) |

- اين چه حادثه بزرگى است كه از بزرگى آن كوه و بيابان متزلزل شده است.

- اين ناله ها از چه بلند است! گويا ناله ها از سوز قلبها زبانه مى كشند.

- چه شده است كه چشمه هاى اشك ديده ها جارى است و جويبارى از آنها بر روى رخسار مى دود.

- گويا صوراسرافيل دميده شده و قيامت بر پاست و مردم مست اند در صورتى كه بهوش اند و مست نيستند.

## مظهر فضيلتها

سيد بحرالعلوم مرد فضيلت و تقوا و نمونه اى كامل از اخلاق نيكوى انبيا بود آن معلم اخلاق و انسانيت و از مصاديق بارز اخلاق نيكو فرزانه اى است كه شاگرد بلند آوازه او كاشف الغطأ در حقش چنين سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمعت من الاخلاق كل فضيلة |  | فلا فضل الا عن جنابك صادر (934) |

- همه فضايل و اخلاق شايسته را جمع كرده اى و در دنيا هيچ فضيلتى نيست مگر اينكه از حضور تو صادر شده و تو داراى آن فضيلت هستى.

او از نظر تواضع در مرتبه عالى قرار داشت و براى ديگران بيش از خود احترام و ارزش قائل بود و براى مردم پدرى مهربان به حساب مى آمد سخن گفتن و راه رفتن او انسان را متحير مى ساخت در ميان مردم كه راه مى رفت بيننده تصور مى كرد او فرشته است براى خدا سخن مى گفت و پيوسته به ياد خدا بود.

او در تهذيب اخلاق در مرتبه اى قرار داشت كه درك آن براى بسيارى از افراد مشكل است

او كارها و ساعات فعاليتهايش را تقسيم نموده بود وقتى سياهى شب همه جا را فرا مى گرفت مقدارى به تحقيق و آماده كردن مقدمات درس و بحث مى گذراند و پس از آن به طرف مسجد كوفه رفته در آنجا به مناجات با خدا مى پرداخت (935)

بحرالعلوم بر امور عبادى شاگردان خويش نيز فوق العاده اهتمام مى ورزيد و در صورت غفلت و كوتاهى شاگردان از اين مهم بسيار رنج مى برد يك بار براى چند روز تدريس را ترك فرمود: طلبه ها واسطه اى را نزد وى فرستادند تا علت تعطيلى درس را جويا شود بحرالعلوم در پاسخ او چنين فرموده بود: «در ميان اين جمعيت طلبه هرگز نشنيدم كه در نصف شبها صداى تضرع و زارى و مناجات آنها بلند بشود با اينكه من غالب شبها در كوچه هاى نجف راه مى روم چنين دانش پژوهانى شايسته نيستند تا براى ايشان درس ‍ بگويم. » چون طلاب اين سخن را شنيدند متحول شده شبها به ناله و گريه در محضر الهى پرداختند وقتى اين تحول اخلاقى در طلبه ها پديدار شد آن جناب دوباره تدريس را شروع كردند. (936)

تلاش سيد در حمايت از فقرا و محرومان را بايد از شبهاى تاريك و كوچه هاى باريك نجف اشرف و فقيران آن ديار پرسيد او هر شب در كوچه هاى شهر مى گرديد و براى فقرا نان و خوردنيهاى ديگر مى برد. (937)

## سِّر عشق

به منظور درك بيشتر عظمت و بزرگى سيد بحرالعلوم چند نمونه از ارتباط و ديدارهاى وى با حضرت مهدى (عج) را بيان مى كنيم.

### الف - ناقه سوار

آخوند ملا زين العابدين سلماسى از شاگردان و ياران نزديك سيد مى گويد: ايامى كه در جوار خانه خدا نزد سيد به خدمت مشغول بودم روزى اتفاق افتاد كه در خانه چيزى نداشتيم مطلب را به سيد عرض كردم چيزى نفرمود از عادات جناب بحرالعلوم اين بود كه صبح اول وقت طوافى دور كعبه مى كرد و به خانه مى آمد و به اتاقى كه مخصوص خودش بود مى رفت ما قليان تنباكويى براى او مى برديم آن را مى كشيد و براى هر صنفى بر طريق مذهبش درس مى گفت در آن روزى كه از تنگدستى شكايت كردم چون از طواف برگشت به حسب عادت قليان را حاضر كردم كه ناگهان كسى در را كوبيد سيد بحرالعلوم بشدت مضطرب شد و به من گفت: قليان را بگيرد و از اينجا بيرون ببر آنگاه خود با شتاب به طرف در رفت و آن را باز كرد شخص ‍ بزرگوارى در لباس عربى داخل شد و در اتاق سيد نشست و سيد در نهايت فروتنى و ادب دم در نشست. ساعتى نشستند و با يكديگر سخن گفتند آنگاه برخاست و در خانه را باز كرد و دست مهمان را بوسيد او را بر ناقه اى كه دم در خانه خوابانده بود سوار كرد مهمان رفت و بحرالعلوم با رنگ دگرگون بازگشت و حواله اى به دست من داد و گفت: اين حواله اى ست براى مرد صرافى كه در بازار صفاست نزد او برو و هر چه بر او حواله شده بگير آن حواله را گرفتم و آن را نزد همان مرد كه سيد سفارش كرد براى بردم مرد چون حواله را گرفت به آن نظر نمود و آن را بوسيد و گفت: برو چند باربر و كارگر بياور پس رفتم و چهار باربر آوردم به قدرى كه آن چهار نفر قدرت حمل داشتند پول آن زمان را برداشتند و به منزل آوردند من فورى برگشتم نزد آن صراف كه از حال او و نويسنده حواله جويا شوم كه او چه كسى بود وقتى رفتم نه صرافى را ديدم و نه مغازه اى را كه ديده بودم از مغازه صراف پرس و جو كردم گفتند ما اصلا در اينجا دكان صرافى نديده ايم (938)

### ب - مانند دريا

ميرزاى قمى - نويسنده كتاب قوانين - مى گويد: من با علامه بحرالعلوم در درس آقا وحيد بهبهانى هم مباحثه بودم اغلب من براى او بحث را تقرير مى كردم تا اينكه به ايران آمدم و كم كم شهرت علمى سيد بحرالعلوم به همه جا رسيد و من تعجب مى كردم تا زمانى كه خدا توفيق عنايت فرمود كه براى زيارت عتبات موفق بشوم وقتى به نجف اشرف وارد شدم سيد را ملاقات كردم مساله اى عنوان شد ديدم سيد بحرالعلوم درياى مواج و عميقى از دانشهاست پرسيدم: آقا ما كه با هم بوديم شما اين مرتبه را نداشتيد و از من استفاده مى كرديد حال شما را مانند دريا مى بينم سيد فرمود: ميرزا اين از اسرار است كه به تو مى گويم تا من زنده ام به كسى نگو و كتمان بدار من قبول كردم آنگاه فرمود: چگونه اين طور نباشم و حال آنكه آقايم (حجة بن الحسن عج) مرا شبى در مسجد كوفه به سينه مبارك خود چسباند (939)

### ج - تلاوت قرآن

ميرزا حسين لاهيجى به نقل از شيخ زين العابدين سلماسى مى گويد: روزى بحرالعلوم وارد حرم مطهر امام على عليه‌السلام شد و سپس اين شعر را زمزمه كرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه خوش است صوت قرآن |  | ز تو دلربا شنيدن |
| به رخت نظاره كردن |  | سخن خدا شنيدن |

پس از آن از بحرالعلوم سبب خواندن اين شعر را پرسيدم فرمود: چون وارد حرم حضرت على عليه‌السلام شدم ديدم مولايم حجة بن الحسن (عج) در بالاى سر به آواز بلند قران تلاوت مى كند چون صداى آن بزرگوار را شنيدم اين شعر را خواندم (940)

## غروب آفتاب

سيد بحرالعلوم كه به علت بيمارى مدتى توان تدريس نداشت و در منزل به مطالعه و تاليف مشغول بود، سرانجام در روز 24 ذيحجه (يا رجب) سال 1212 ق. رخ داد فانى برتافت و به عالم بالا پرواز كرد.

درگذشت سيد در عالم اسلام اثرى عميق بر جاى گذاشت و دنياى شيعه را در ماتم فرو برد.

پيكر مطهر او پس از تشييع با شكوه و اقامه نماز، در جنب مرقد شيخ طوسى، در نجف دفن شد.

# سيد جواد عاملى متوفاى 1226 ق.

گنجينه دار فقه

على عليزاده

## طليعه

عالمان بزرگ شيعه حقى بيش از آنچه كه در اين سطور و صفحات بگنجد، دارند. چرا كه از لحظه لحظه عمر مباركشان براى اداى رسالت دينى بهره برده و هميشه و همواره در تلاش و تكاپوى حفظ ميراث دينى و فرهنگى بوده اند. آثار جاويدى كه براى نسلهاى آتى يادگار گذارده نشان از بلندى همت آنان دارد.

علامه سيد محمد جواد عاملى دانشمندى بزرگ از همين قبيله است كه با كتاب «مفتاح الكرامه »اش درهاى كرامت را به روى فقيهان و عالمان شيعى گشوده است. اين سطور نگاهى گذرا به زندگى اين شخصيت ارجمند مى باشد.

## ميلاد نور

در سال 1152 ق. در شقرأ از روستاهاى جبل عامل (نواحى لبنان) و در خانواده اى اهل دين و دانش، نوزادى پا به عرصه هستى گذاشت كه او را جواد نهادند.

از همان آغاز زمزمه زلال قرآن در وجودش جارى گشت و روح پاكش را سيراب ساخت. نسبت او از طرف پدر به امام حسين عليه‌السلام و از طرف مادر به امام حسن عليه‌السلام و امام موسى كاظم عليه‌السلام مى رسد. (941)

خانه سيد جواد همواره پايگاه و پناهگاه دوستداران و شيعيان اهل بيت عليه‌السلام بود و عالمان بزرگى از اين خاندان بپا خاسته اند و از آن جمله مى توان به سيد محسن امين مولف كتاب ارزشمند اعيان الشيعه اشاره نمود.

## به سوى مكتب

سيد جواد پس از آنكه دوران كودكى را پشت سر نهاد به مكتب رفت تا مقدمات علوم را از عموزاده اش ابوالحسن موسى فرا گيرد. او در درسها با علاقه زياد و شوق وافر شركت مى جست و در اندك زمانى توانست دروس ‍ مقدماتى را بياموزد و همين كوشش بى وقفه اى كه از هود نشان مى داد موجب گشت تا آشنايان او آينده بسيار روشنى را برايش پيش بينى كنند.

وى در آنجا با نسيم جانفزاى دانشها و فرهنگ والا و جاويد اسلام آشنا گشت. پس از آنكه استادش دار فانى را وداع گفت و ديگرى را ياراى سيراب كردن عطش علمى وى نبود او براى رسيدن به اهداف عالى وى نبود او براى رسيدن به اهداف عالى تصميم به هجرت گرفت.

## هجرت علمى

سيد جواد در سال 1194 ق، با كوله بارى از اميد راهى اعتاب مقدس عراق شد تا بتواند از خرمن دانش انديشمندان شيعى حوزه نجف خوشه چينى كند. قبل از رسيدن به حوزه بزرگ نجف وارد شهر كربلا شد تا نخست خود را از فرات عشق سيراب سازد ولى هنگامى كه با حضور استوانه هاى گران سنگى همانند آقا وحيد بهبهانى (متوفى 1205 ق) و سيد على طباطبايى (متوفى 1231 ق) در كربلا مواجه شد در همانجا رحل اقامت افكند تا در جوار بارگاه ملكوتى امام حسين عليه‌السلام از محضر نورانى آن استادان بزرگ بهره اى علمى و عملى ببرد. (942)

## اقيانوس بزرگ

آن روزها كه حوزه نجف به مثابه بزرگترين مركز علمى تشيع محسوب مى شد و اساتيد و نام آورى در آن شهر به تدريس و تربيت دانش پژوهان علوم دينى اشتغال داشتند سيد محمد جواد نيز خود را به آن اقيانوس بزرگ رسانيد تا بتواند گامهاى بيشترى در عرصه علم و اجتهاد بردارد.

ايشان در آغاز ورود به اين شهر شهرت والايى پيدا نمود و در آن حوزه عظيم درخشش بيشترى كرد. او علاوه بر ادامه پژوهشهاى خود به تدريس ‍ و تاليف نيز پرداخت.

زمانى كه سيد جواد به حوزه نجف آمد اساتيد والا مقامى سكان كشتى حوزه كهنسال نجف را در دست داشتند و اين فرصت بسيار مغتنمى براى ايشان بود. اساتيدى كه سيد جواد در محضرشان زانوى شاگردى زد و از حضور پرفيضشان بهره هاى علمى و اخلاقى فراوان برد عبارتند از:

1. سيد بحرالعلوم (1154 - 1212 ق): او از علماى بزرگ شيعه است و به موجب عظمت و مقام علمى و معنوى اش در ميان دانشمندان جايگاه خاصى دارد.

در ميان شاگردان بحرالعلوم سيد جواد از منزلتى ديگر برخوردار بود. نقل شده است كه وقتى سيد در حوزه با بركت نجف درس مى گفت روزى براى تدريس نيامد. شاگردان ناراحت شدند. بدين سبب سيد جواد را كه مورد اعتماد بحرالعلوم بود نزد ايشان فرستادند. سيد جواد علت نيامدن استاد را جويا شد استاد فرمود من پس از نيمه هاى شب، براى سركشى به مدرسه مى آيم و قدم مى زنم. بتازگى وقتى آمدم سحرهاى چراغ حجره ها را خاموش ديدم و همه در خواب به سر مى بردند و از تضرع آنها خبرى نبود. به همين علت من حاضر نيستم براى كسانى كه نماز شب و تضرع و ناله هاى سحرگاهى را ترك مى كنند درس بگويم!

مى گويند وقتى اين كلام بحرالعلوم در ميان شاگردان زبان به زبان پيچيد صداى زمزمه هاى يا رب يا رب شاگردان ديگر بار در نيمه هاى شب به آسمان بالا رفت سيد عاليمقام نيز مجددا با اطمينان خاطر بر كرسى تدريس ‍ نشست. (943)

2. شيخ جعفر كاشف الغطأ (1154 - 1228 ق): او از استوانه هاى علم و علماى نام آور است و سيد جواد از ايشان چنين ياد مى كند: امام، علامه مورد اعتماد و از بزرگترين دانشمندان است. (944)

3. شيخ حسين نجف (1159 - 1251 ق): وى از اسوه هاى فضيلت و تقوا و از عالمان كم نظير است. از ويژگيهاى اين عارف نامى اين بود كه هيچ گاه لب به سخن نمى گشود مگر با اينكه با آيه يا روايت و سخن حكمت آميز. ديگر آنكه ناملايمات روزگار در وى تاثير نمى گذاشت. علماى بزرگ شيعه چون كاشف الغطأ و سيد بحرالعلوم احترام خاصى براى ايشان قائل بودند.

## اسوه اخلاق

سيد جواد علاوه بر مقام والاى علمى از نظر اخلاقى نيز قله نشين فضايل بود. چرا كه آنچه را مى آموخت جامه عمل مى پوشاند.

وى بسيار متواضع بود به طورى كه همه تحقيقات وزين و نوآوريهاى علمى خود را به استادانش نسبت مى داد. (945) و براى استادان خود احترام زيادى قائل بود و همواره با تجليل فراوان از آنان ياد مى كرد و بسيار خوش اخلاق و مهربان بود. اين اسوه اخلاق جان خود را پاكيزه ساخته و به عالى ترين مراتب معنوى و اخلاق نايل گشته بود.

## نشانه هاى سبز

نوشته اند چون سيد بحرالعلوم اداره حوزه نجف را به عهده گرفت وظايف مهم حوزه را تقسيم كرد و هر كدام را به دست افراد با كفايتى سپرد. از جمله كارهاى تحقيق و تاليف را به سيد جواد واگذار نمود تا به پژوهش در علوم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله بپردازد. اين انديشمند عاليقدر نيز با توجه به اطلاعات فراوانى كه در اخبار و اقوال داشت. تاليفات پرارجى از خود به يادگار گذاشت. آن آثار جاويد عبارتند از:

1. مفتاح الكرامه (اين كتاب گران سنگ شرحى به سبك نو بر كتاب قواعد الاحكام علامه حلى است و در واقع كليد اجتهاد است.)

2. تجويد قرآن

3. حاشيه بر باب طهارت از كتاب مدارك الاحكام

4. منظومه اى درباره زكات

5. شرح وافيه

6. منظومه اى درباره خمس

7. حاشيه بر كتاب روضه البهيه شهيد ثانى

8. حاشيه بر كتاب معالم

9. رساله اى در اصل برائت

10. حاشيه بر تهذيب

11. رساله اى در رد اخباريين

12. حاشيه بر كتاب فوائد الرجاليه

## تدريس

فقيه نامى علامه سيد جواد عاملى پس از رحلت سيد بحرالعلوم و مسافرت علامه كاشف الغطا به ايران، بر كرسى تدريس نشست و به موجب تبحر در فقه و اصول و احاطه اى كه بر اقوال متاخرين و متقدمين داشت شمار زيادى از دانش پژوهان در درس ايشان شركت مى نمودند.

عده اى از پژوهش يافتگان مكتب علامه عاملى و درس آموزان «مفتاح الكرامه» او به مقامات عالى رسيدند و در دانش و درستكارى سرآمد عصر خويش گشتند. از جمله شاگردان نمونه وى افراد ذيل اند:

1. شيخ محمد حسن نجفى مولف كتاب جواهر الكلام (متوفى 1266 ق.): او از عالمان والا مقام و مولفان كم نظير شيعه است كه سى سال از عمر شريفش را صرف گردآورى «جواهر الكلام» اين دايره المعارف فقه شيعه نمود.

2. صدر الدين عاملى: ايشان هنگامى كه دوازده ساله بود در درس سيد بحرالعلوم و آقا محمد باقر بهبهانى شركت مى جست. در آن زمان سيد بحرالعلوم مشغول به نظم درآوردن كتاب «الدره النجفيه» بود. او هر چه را كه به نظم در مى آورد به ايشان مى داد تا اشكالاتش را مرتفع سازد.

3. شيخ مهدى ملا كتاب: او يكى ديگر از سيراب شدگان مكتب علمى و عملى سيد جواد عاملى است كه از نظر اخلاقى كم نظير و در واقع تنديس ‍ اخلاق بوده و از نظر معنوى به مقامات عالى رسيده است.

## مشايخ اجازه

دانشمندان گرانقدرى كه به علامه اجازه روايت داده اند عبارت اند از:

1. آيه الله محمد باقر بهبهانى (ره)

2. سيد محمد مهدى بحرالعلوم (ره)

3. ميرزاى قمى (متوفى 1231 ق)

4. سيد على طباطبايى، مولف كتاب رياض المسائل

5. شيخ جعفر كاشف الغطأ

6. آيه الله مهدى شهرستانى

## روايت كنندگان

عالمانى كه از علامه بزرگوار سيد جواد عاملى اجازه روايت اخذ كرده اند بدين قرارند:

1. شيخ محمد حسن نجفى

2. فرزند ايشان، آقا سيد محمد

3. شيخ رضا فرزند زين العابدين نوه علامه عاملى

4. محمد على هزار جريبى

5. شيخ جواد ملا كتاب

6. شيخ حسن بن محمد على العبودى

7. ميرزا عبدالوهاب

## در سنگر جهاد

اين عالم سخت كوش و خستگى ناپذير هنگامى كه وهابيون به نجف حمله بردند به صف مبارزان پيوست و علاوه بر اين با نوشتن رساله «وجوب الذب عن النجف الاشرف» مردم را به جهاد و دفاع ترغيب نمود و با قلم و شمشير، به دفاع از ارزشهاى اسلامى پرداخت و در همان زمان نيز مشغول نگارش كتاب مفتاح الكرامه بود و با چنين كارى پيوندى ميان دانش و مبارزه ايجاد نمود. ايشان خود چنين گفته است: نبايد دفاع و مهيا كردن نيروها براى دفاع، مرا از تاليف و تصنيف باز دارد. (946)

## گنجينه پرارج

يكى ديگر از يادگارهاى با ارزش ايشان كتابخانه اش بود كه در آن بسيارى از نسخ خطى علماى بزرگ از قرون پيشين را جمع آورى كرده، در آن زمان از كتابخانه هاى غنى به شمار مى آمد. در اين گنجينه گران سنگ كتابهاى نفيس ‍ فقهى، رجالى، حديثى و... نگهدارى مى شد. ايشان در كتاب مفتاح الكرامه به اين ذخاير ارزشمند اشاره كرده و بدون واسطه به آنها استناد جسته است. (947)

## فرزندان

از علامه سيد جواد عاملى دو فرزند كه اهل علم و فضل بوده اند به يادگار ماند:

1. سيد محمد حسينى نجفى عاملى:

ايشان از عالمان صاحب نام در عصر خويش و از شاگردان افتخارآفرين پدر بزرگوارش بود و جمعى از علما از ايشان روايت نقل نموده اند. در سال 1269 ق. در شهر نجف به جوار رحمت الهى شتافت و در همان حجره اى كه پدر بزرگوارش مدفون است به خاك سپرده شد. (948)

2. دختر ايشان نيز بانويى عالم، مهذب و مورد اطمينان و اعتماد عالمان عصر خويش بود و در نزد فقيه بزرگ جواهر الكلام از احترام خاصى برخوردار بود. با اينكه حدود نود و پنج سال زندگى كرد در پيرى هم از حواس و ادراك صحيح برخوردار بود. (949)

## هجرت آخر

علامه سيد جواد عاملى در اواخر عمر مباركش نيز مشغول نگارش كتاب مفتاح الكرامه بود، او در آن لحظه هاى آخر چنين وصيت مى كند: در حالى مشغول تاليف هستم كه وهابيها به عتبات حمله مى كنند و مضافا اينكه در حال مريضى و ضعف جسم مى باشم. پس شما را سفارش مى كنم كه در هر حال در تحصيل علم تلاش و جديت كنيد. (950)

اين عالم فرزانه و محقق ژرف نگر و سخت كوش پس از عمرى خدمت به شيعه، سرانجام در سال 1226 ق. به سوى معبود خويش پر كشيد و در جوار رحمت الهى ماوا گرفت و حوزه هاى علميه را در سوگ نشاند.

شايان ذكر است كه تعيين محل دفن ايشان نيز بر طبق وصيت خودشان بوده است زيرا در عالم رويا قبر خود را مشاهده مى كند، پس از آن سفارش ‍ مى نمايد كه او را در يكى از حجره هاى شرقى از طرف باب قبله روبروى مرقد مطهر اميرالمومنين على عليه‌السلام دفن كنند و اكنون مزارش زيارتگاه عاشقان اهل بيت عصمت و طهارت عليه‌السلام است و در برخى از كتابها كراماتى براى تربت پاكش ذكر كرده اند. (951) رحمت بى منتهاى پروردگار نصيب او باد.

# ميرزاى قمى متوفاى 1231 ق.

احياگر علم اصول

محمد حسين عرفانى

## ولادت

گردش زمان سال 1151 هجرى قمرى (952) را نشان مى داد. در خانه محقر و پرصفا و صميميت آخوند ملا محمد حسن در جاپلق (953) كودكى ديده به جهان گشود كه او را ابوالقاسم نام نهادند. رفته رفته اين كودك سعادتمند در دامان پاك مادرى دلسوز و مهربان و زير نظر پدر گرامى اش پرورش يافت. وى درسهاى نخستين زندگى را كه شالوده شخصيت علمى و معنوى او و سنگ بناى ايمانش بود در همان ايام به نزد پدر بزرگوار و مادر گرامى اش ‍ آموخت و شخصيت معنوى اش شكل گرفت.

پدر بزرگوار ميرزا، آخوند ملا محمد حسن، از اهالى شفت گيلان بود كه در آغاز جوانى براى تحصيل و فراگرفتن علوم اسلامى، گيلان را به قصد اصفهان ترك گفته و به آن ديار مهاجرت كرده و پس از تحصيل از محضر دو تن از مدرسان آن شهر به نام ميرزا هدايت الله و برادرش ميرزا حبيب الله همراه استاد به چاپلق رهسپار شده بود.

مادر وى نيز دختر ميرزا هدايت الله (از بانوان بزرگوار و پرهيزگار) بوده است. (954)

## آغاز تحصيل

ابوالقاسم داراى استعدادى خدادادى بود و از كودكى نشان رشد و پويايى در چهره او ديده مى شد و از آينده درخشان وى حكايت مى كرد. او مقدمات تحصيل خود را در محضر پدر بزرگوار گذراند و بعدها براى ادامه تحصيل به خوانسار مسافرت كرد و از محضر آقا سيد حسين خوانسارى (متوفاى 1191 ق.) كه از بزرگان علماى آن عصر و اساتيد اجازه نقل روايت و از محققان علم رجال بود فقه و اصول را آموخت، و در اين زمينه به مقام والايى از علم و كمال نايل گرديد. او در همان شهر با خواهر استادش آقا حسين خوانسارى ازدواج كرد.

وى سرانجام براى تكميل تحصيلات و فراگيرى بيشتر، در سال 1174 هجرى به سوى كشور عراق رهسپار شد و در جوار آستان مقدس امام حسين عليه‌السلام اقامت گزيد.

در اين دوران مدتى از محضر آيت الله وحيد بهبهانى كه در آن روزها استاد كرسى فقاهت بود به شاگردى پرداخت و از مشعل علم و سرچشمه كمال آن استوانه بزرگ علمى كسب نور كرد و از آن جناب به گرفتن اجازه اجتهاد و نقل روايت نايل آمد.

ميرزاى قمى پس از اقامت طولانى، در حوزه علميه كربلا و فراگيريهاى شايسته از آن مهد دانش و معرفت به منظور انجام رسالت مهم دينى به زادگاه خويش (چاپلق) بازگشت و در روستايى به نام «دره باغ» كه جاى زندگى او و پدرش بود ساكن شد و مدتى نيز به روستاى «قلعه بابو» رفت و در آنجا به تبليغ و تدريس مشغول شد. (955)

## مهاجرت به قم

ميرزا در چاپلق و روستاى قلعه بابو همچنان به ترويج مسائل دين و تدريس ‍ فقه و اصول مشغول بود ولى از طرفى چون در آنجا طالب علم و محصل چندانى وجود نداشت به ناچار به قم مهاجرت كرد و آن سرزمين مقدس را براى سكونت برگزيد و از بركت حضرت فاطمه معصومه (ع) در مدت زمانى اندك رشد و ترقى شايانى كرد و شهرت عالمگير يافت و رياست و مرجعيت شيعه به وى رسيد. او پس از آن به كار تاليف و تصنيف، تدريس و صدور فتوا، و تبليغ و ترويج دين پرداخت و مسجد جامع شهر را براى اقامه نماز جمعه و جماعت برگزيد. (956) و بدين گونه رفته رفته آن شهر علم و دين كه پس از فتنه افغانها از عالم تهى گشته بود رونق پيشين خود را باز يافت و در شمار مراكز مهم علمى شيعه درآمد. در نتيجه حوزه علميه قم حوزه اصفهان را - كه در آن زمان حوزه فعال و پرتحرك و داراى مدرسان بزرگ شيعه بود - تحت شعاع خود قرار داد و توجه مسلمانان را به سوى خويش جلب كرد. (957)

فتحعلى شاه قاجار در اين ايام بود كه در نخستين سفرش به قم به فضايل اخلاقى و كمالات نفسانى و مراتب فضل ميرزا پى برد و براى زيارت او به مسجد جامع شهر آمد و در شمار مامومين وى قرار گرفت و نماز ظهر و عصر را به آن بزرگوار اقتدا كرد و در نخستين ملاقات حلقه ارادت و محبت آن جناب را به گردن افكند.

## آثار علمى

ميرزاى قمى در اكثر علوم اسلامى چون فقه و اصول و كلام و علم معانى و بيان و غير آنها تاليفات و تصنيفات ارزنده و بى سابقه اى از خود به يادگار گذاشته است كه هر يك از آنها بيانگر نبوغ فكرى و احاطه علمى افزون و حسن سليقه اوست.

گرچه اين محقق عالى قدر اكثر آثار قلمى خود را در دوران سكونت در قم تاليف كرده است. (958)، آغاز فعاليت تاليفى و تصنيفى وى به دوران جوانى و همان ايامى كه در حوزه علميه خوانسار در خدمت آقا حسين خوانسارى مشغول تحصيل بوده مربوط مى شود. زيرا به طورى كه آقا بزرگ تهرانى ذكر مى كند منظومه اى كه ايشان در علم بيان تصنيف كرده است در ربيع الثانى سال 1173 بيست و دو سالگى و در خوانسار پايان يافته است. (959) و از تاليف كتاب «مجموعه فوائد و بعض رسائل» در ماه محرم سال 1175 يعنى در اوايل تحصيل در كربلا (در 24 سالگى) فارغ شده است. (960)

اكنون برخى از آثار قلمى او را معرفى مى نماييم:

1. قوانين الاصول: مهمترين و مشهورترين تصنيف ميرزا همين كتاب بوده كه به زبان عربى نوشته شده و مولف در سال 1205 از تاليف آن فراغت يافته است. اين كتاب يك دوره كامل علم اصول است كه جلد اول آن شامل مباحث الفاظ و جلد دوم آن حاوى مباحث عقلى است.

2. حاشيه بر قوانين: اين كتاب در علم اصول است، و در آن به ايرادهاى وارد بر قوانين الاصول پاسخ داده شده است.

3. حاشيه بر زبده الاصول شيخ بهايى

4. حاشيه بر تهذيب الاصول علامه حلى

5. حاشيه بر شرح مختصر اين حاجب عضدى (اين سه كتاب هر سه در علم اصول است.)

6. جامع الشتات يا اجوبه المسائل (در سه جلد)

حاوى يك دوره فقه از بحث طهارت تا مبحث بيان ديه ها به صورت سوال و جواب. بعلاوه برخى از سوالهاى متفرقه و عقايد دينى و مسائل كلامى، از جمله رد بر صوفيه در آخر كتاب ذكر شده است.

7. مناهج الاحكام (در فقه)

8. غنائم الايام فيما يتعلق بالحلال و الحرام: (فقه استدلالى)

9. معين الخواص: (در فقه - بخش عبادات)

10. مرشد العوام: (رساله عمليه - به زبان فارسى)

11. منظومه اى در علم بديع (در 140 بيت) و منظومه اى در علم بيان.

12. فتحيه: (در علم كلام)

13. ديوان شعر: (پنج هزار بيت شعر فارسى و عربى)

14. رساله اى در اصول الدين: (به زبان فارسى)

15. رساله اى پيرامون موضوع و حكم غنأ

16. رساله اى در عموميت حرمت ربا در تمام معاوضات

17. مجموعه اى از نصايح و مواعظ (نامه مفصل به فتحعلى شاه)

18. رساله اى در رد صوفيه و غلات

## شاگردان برجسته

يكى از خدمات بزرگ و فعاليتهاى ارزنده اين شخصيت علمى تربيت شاگردان ممتاز و نمونه اى است كه هر يك از آنها از مشعلداران علم و فقاهت و از بزرگان و شخصيتهاى برجسته علمى به شمار مى آيند. شاگردان برجسته ميرزا عبارتند از:

1. آقا سيد محمد باقر شفتى معروف به حجه الاسلام (متوفاى 1260 ق): او در قم نزد ميرزاى قمى شاگردى نمود. پس از آن به كاشان مسافرت كرد و مدتى نيز نزد حاج ملا مهدى نراقى بهره علمى جست. آنگاه به اصفهان رفت و در آنجا ساكن شد.

معروف ترين تصنيف وى كتاب مطالع الانوار (شرح شرايع) است. (961)

2. حاج محمد ابراهيم كلباسى (1180 - 1261 ق.)

او از مفاخر علماى اماميه و از مجتهدان بزرگ شيعه به شمار مى رود و در زهد و تقوا و عبادت زبانزد خاص و عام است، در دوران زعامت و مرجعيت استاد كل وحيد بهبهانى براى تحصيل به عراق مهاجرت كرد و از محضر بزرگانى همچون آقا محمد باقر بهبهانى، علامه بحرالعلوم، شيخ جعفر كاشف الغطأ، آقاى سيد على طباطبايى (مولف رياض المسائل) و ميرزاى قمى استفاده كرد. برخى از تاليفات و آثار ارزشمند او عبارتند از:

1- الايقاعات

2- الارشاد

3- شواهد الهدايه

4- منهاج الهدايه

5- ارشاد المسترشدين

6- الارشاد

7- النخبه

8- مناسك الحج (962)

3. آقا محمد على هزار جريبى (متوفى 1245 ق.

او از بزرگان علما بود و در علوم عقلى و نقلى مهارت خاصى داشت. كتابهاى «البدرالباهر» در تفسير، «السراج المنير» در علم رجال، «تبصره المستبصرين» در امامت، كتاب الصلوه و «انيس المشتغلين» آثار قلمى اين دانشور بزرگ است. (963)

4. آقا احمد كرمانشاهى (نوه وحيد بهبهانى)

از آن بزرگوار آثارى چون «مرآت الاحوال» در موضوع رجال (به زبان فارسى)، «العموديه فى شرح الصمديه»، «نور الانوار»، «الدرر الغرويه» و شرح مختصر النافع و كتب ديگر به جاى مانده است. (964)

5. سيد محمد مهدى خوانسارى (متوفاى 1246 ق.)

او نوه آقا حسين خوانسارى است. از جمله تاليفات و آثار قلمى اين سيد بزرگوار رساله مشهور و مبسوطى در احوال ابوبصير است كه «عديمه النظير فى احوال ابى بصير» ناميده شده است. (965)

6. سيد على خوانسارى

7. ميرزا ابوطالب قمى

8. حاج سيد اسماعيل قمى

9. ميرزا على رضا قمى

10. شيخ حسين قمى

11. حاج ملا اسدالله بروجردى

12. حاج ملا محمد كزازى (966)

13. ملا غلامرضا آرانى

بسيارى از اين بزرگان از ميرزاى قمى اجازه روايت و حديث دريافت كرده اند. (967)

## تبليغ و ارشاد

فعاليت هاى فرهنگى اين شخصيت عاليقدر تنها به مطالعه و تحقيق، تاليف و تصنيف و تدريس و تربيت شاگرد محدود نمى شد و كثرت اشتغالات علمى و اجتماعى، او را از وظيفه اصليش، يعنى تبليغ دين و ترويج و نشر آيين مقدس اسلام و ارشاد و هدايت بندگان خدا باز نمى داشت، او در حالى كه پناه محكم و مطمئن براى اهل علم بود مرشد و معلمى دلسوز و پدرى مهربان براى مردم شناخته مى شد. به همين سبب به موازات برنامه هاى درسى كه براى دانش پژوهان و اهل فضل داشت خطابه ها و سخنرانيهايى نيز براى ساير افراد بر پا مى داشت. (968)

## امر به معروف و نهى از منكر

آن بزرگوار به انجام فريضه امر به معروف و نهى از منكر بسيار مقيد و پاى بند بود. حتى اين وظيفه الهى و اجتماعى در ملاقات با شاه وقت هم ترك نمى شد. گويند در يكى از اين ملاقاتها در بين گفتگو، خطاب به فتحعلى شاه فرمود: اى شاه! با مردم به عدالت رفتار كن زيرا كه مى ترسم به موجب معاشرتى كه با تو دارم، نظر به آيه شريفه «و لا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار» (969) مستوجب عذاب پروردگار شوم! سلطان قاجار در جواب ميرزا عرض كرد: نظر به اين روايات كه مى گويد: «هر كه در دنيا سنگى را دوست داشته باشد در آخرت با او محشور خواهد شد» بنده هم چون در دنيا با شما معاشرت و دوستى دارم، اميدوارم كه در بهشت عنبر سرشت نيز با شما محشور باشم.

در يكى از ديدارهاى ديگرى كه ميرزا با فتحعلى شاه داشت دست به ريش ‍ وى كه بسيار بلند بود كشيد و فرمود: اى شاه! كارى نكن كه اين ريش فرداى قيامت با آتش جهنم بسوزد! (970)

هر چند كه سلطان نسبت به او علاقه مى ورزيد، ميرزا به وى بى اعتناتر مى شد و بيشتر از وى فاصله مى گرفت. روزى فتحعلى شاه از آن بزرگوار درخواست كرد كه اجازه دهد تا دختر خويش را به ازدواج پسر ميرزا درآورد و بدين وسيله رابطه خانوادگى بين ميرزا و خانواده سلطنتى بر قرار گردد. ميرزا از اين پيشنهاد سخت ناراحت و نگران شد و از قبول آن خوددارى ورزيد. گر چه آن جلسه بدون نتيجه پايان پذيرفت اما چون براى ميرزا اين احتمال وجود داشت كه با اصرار شاه مجبور گردد از روى ناچارى به اين وصلت تن در دهد دست بر دعا برداشت و گفت: «خدايا، اگر بناست شاهزاده به همسرى پسر من درآيد مرگ جوانم را برسان!» طولى نكشيد كه تنها پسر ميرزا در آب غرق شد و در اثر اين سانحه از دنيا رفت. (971)

## از ميرزا بياموزيم

ويژگيهايى كه رمز موفقيت و عامل پيروزى و سربلندى اين مرد بزرگ بوده است عبارت است:

### الف) صبر و استقامت:

شكيبايى و استقامت و پايمردى از ويژگيهاى بارز ميرزاست. او در طول زندگى پرنشيب و فرازش همواره در برابر مشكلات چون كوه مقاوم و پايدار بود و هرگز در مقابل حوادث ناگوار و انبوه سختيها زانو به زمين نزد، با اينكه در طول زندگى هشتاد ساله اش مخصوصا دوران تحصيل با مشكلات فراوانى مواجه بود، با استفاده از شكيبايى توانست بر همه مشكلات پيروز شود. (972)

### ب) جديت در تحصيل:

او در فراگيرى اسلامى چنان كوشا بود كه شبها كمتر به خواب مى رفت و بيشتر وقت را مشغول مطالعه بود. (973)

### ج) تلاش پيگير:

تلاشگرى فوق العاده او سبب شده كه او را يكى از پركارترين فقهاى شيعه به شمار مى آورند. او تمام عمر مباركش را به درس و بحث، مطالعه و تحقيق و هدايت و ارشاد خلق سپرى كرد و لحظه اى آرام ننشست.

گاه در سنگر محراب و مسجد به اقامه جمعه و جماعت و ارشاد و هدايت مشغول بود و گاه بر كرسى تدريس به نشر علوم اسلامى و تربيت و پرورش ‍ شاگرد، زمانى در مسند فتوا و استنباط احكام شريعت و جواب استفتأات و گاهى نيز به مطالعه و تحقيق و تاليف و تصنيف سرگرم بود.

### د) ذوق شعرى:

او علاوه بر مقام فقاهت، داراى طبع شعر بود و ديوان شعر آن بزرگوار در حدود پنج هزار بيت كه به زبان فارسى و عربى سروده شده است.

### ه) خوشنويسى:

ميرزاى قمى علاوه بر مزاياى علمى و اخلاقى از زيبايى خط برخوردار بوده است، مولف كتاب «روضات الجنات» در اين باره مى نويسد:

«مرحوم ميرزا بسيار خوش خط بود و با هر يك از دو نوع خط مرسوم زمانش - يعنى نسخ و نستعليق - آشنايى كامل داشته و هر دو را به طرز بسيار جالب و زيبايى مى نگاشته است. نوشته هاى زيبايى كه با زبان فارسى و عربى، با خط نسخ و نستعليق از آن بزرگوار در نزد ما موجود است خود بهترين شاهد و گواه بر اين مطلب است. » (974)

## غروب آفتاب زندگى

سرانجام آفتاب زندگى اين شخصيت بزرگ علمى و دينى كه سالها وجود مباركش منشا خير و درخشندگى بود در سال 1231 ق. (975) غروب كرد او در هشتاد سالگى دعوت حق را لبيك گفت و روح پاكش به سوى معشوق شتافت و در جوار رحمت حق تعالى قرار گرفت. پيكر اين مرد بزرگ با نهايت تجليل و احترام تشييع گرديد و در قبرستان شيخان قم، مقابل مقبره زكريا بن آدم به خاك سپرده شد.

## بازماندگان

ميرزا داراى يك پسر و هشت دختر بود. پسر آن مرحوم در زمان حيات پدر درگذشت و بازماندگان وى تنها منحصر به دختران او بودند كه هر كدام از آنها همسر يكى از علما گرديد.

افرادى كه افتخار دامادى آن بزرگوار را دارا بودند عبارتند از:

1. ميرزا ابوطالب قمى

2. حاج ملا اسد الله بروجردى

3. ملا محمد نراقى (فرزند ملا احمد نراقى)

4. ميرزا على رضا طاهرى

5. شيخ على بحرينى

6. آقا محمد مهدى كلباسى (فرزند حاج محمد ابراهيم كلباسى)

7. ملا على بروجردى (976)

# سيد محمد مجاهد (ره) متوفاى 1242 ق.

پيشاهنگ جهاد

سيد حميد ميرخندان

در اين نوشته گوشه هايى از زندگانى يكى از علماى متعهد و دلسوز كه به سهم خود در تحولات سياسى عصر خويش تاثير گذار بوده بازگو خواهد شد. آيت الله سيد محمد طباطبايى (معروف به سيد مجاهد) عالمى ديگر از مناديان جهاد و دعوت كنندگان به عزت در برابر هجوم بيگانگان در عصر سكوت قاجار به شمار مى رود.

## ولادت

وى در سال 1180 ق. در خانه يكى از سادات دانشور كربلا چشم به دنيا گشود. پس از گذشت سالها و رسيدن به سن تمييز رفته رفته دريافت كه در چه خانواده اى نشو و نما يافته است بستگان نزديك محمد همه از علما و دانشمندان زمان بودند. پدر بزرگ مادرى اش علامه محمد باقر بهبهانى (متوفى 1201 ق) معروف به وحيد بهبهانى فقيه برجسته و بى نظير آن عصر بود. در دوران مرجعيت وحيد بهبهانى جان تازه اى در كالبد حوزه درسى كربلا دميده شد. حوزه كربلا در آن عصر به مركز علمى جهان شيعه تبديل گشت و شاگردان مكتب كربلا سلسله جنبانان علم و فقاهت در سراسر عالم تشيع شدند و در جاى جاى جهان اسلام، مشهد، كاشان، قم، كاظمين، نجف، كربلا، تبريز و هندوستان اقدام به تشكيل حوزه هاى علمى نمودند. دو پسر وحيد بهبهانى (دايى هاى محمد) يعنى آقا محمد على طباطبايى و آقا عبدالحسين طباطبايى نيز از علماى ممتاز بودند. (977)

پدر محمد، آيت الله سيد على طباطبايى با اينكه تحصيلات را دير آغاز كرد اما خيلى زود مراحل مختلف علمى را پشت سر نهاده و به مرحله عالى قدم گذاشت و از شاگردان خاص و شاخص وحيد بهبهانى گشت. حضور زود هنگام او در درس عالم برجسته اى چون وحيد بهبهانى حكايت از هوش ‍ سرشار وى و توفيقهاى الهى در حق او داشت. وى در همين زمان تاليف كتاب فقهى اش «رياض المسائل» را كه اكنون نيز از متون فقهى مطرح و مورد توجه در حوزه هاى دينى است، تاليف نمود. (978)

و اما مادر محمد نيز از زنان دانشمند و فاضل بود. گفته شده كه وى همسرش را در تدوين بخشى از كتاب رياض المسائل يارى مى كرده است. (979) در آن هنگام بيش از يازده سال از عمر محمد نمى گذشت. از آنجا كه در خانواده اى اهل علم و فضيلت پرورش مى يافت تحصيلات ابتدايى را به حسب ظاهر در اين سنين تمام كرده بود و در همين ايام بود كه قدم به مرحله جديدى از زندگيش مى گذاشت.

## تحصيلات سيد

وجود كسان دانشمند و فرزانه در ميان بستگان نزديكش بر افكار و آرمانها و او تاثير گذار بود. تعليم و تربيت او تحت نظر پدرش آغاز شد و تا مراحل عالى ادامه يافت.

محمد گرچه توفيق حضور در مجلس درس پدربزرگش وحيد بهبهانى را نيافت ليكن از محضر شاگردان شاخص و برجسته وى بهره برد. علاوه بر پدرش از علامه بحرالعلوم (متوفى 1212 ق) در نجف بهره جست و از علم و زهد و كرامات توشه هاى آسمانى برگرفت و به افتخار ازدواج با دختر آن عالم گرانقدر نائل آمد. اما توفيق بهره بردن از آن بزرگ ديرى نپاييد و علامه بحرالعلوم هفت سال پس از وفات وحيد بهبهانى ديده از دنيا فروبست. (980)

سيد محمد در نجف اشرف چندى نيز از محضر فقيه توانا شيخ جعفر كاشف الغطأ (متوفى 1228 ق) بهره برد. شيخ جعفر كاشف الغطأ (ره) در استنباط مسائل و فروع فقهى بسيار مسلط و توانا بود. وى فردى بسيار متواضع بود و علاوه بر رياست دينى، پيشواى شجاع ملى نيز به شمار مى آمد. درك زمان و نيازهاى زمان نيز از خصوصيات شايسته كاشف الغطأ بود. تاليف كتابى در رد اخبارى گرى و نيز كتابى در رد فرقه وهابى بر همين اساس بود. (981)

سيد محمد طباطبايى از اساتيد خود تنها فقه نياموخت، احساس مسئوليت در برابر مسائل اجتماع و شهامت نيز آموخت. پس از آن خود عالمى فاضل گشته بود كه ديگر از تحصيل نزد استاد بى نياز مى نمود. بعد از آن نيز آنچه بود گذشت زمان بود و غناى هر چه بيشتر علمى در رهگذر تحقيق و تدريس و تاليف. اين فصل از زندگانى او به طور مشخص در اصفهان آغاز شد.

در سال 1216 ق. كربلا مورد هجوم وحشيانه وهابيها قرار گرفت و بيش از سه هزار نفر از جمله بسيارى از علما كشته شدند. بخش اعظم بارگاه امام حسين عليه‌السلام و اماكن بسيارى مورد تخريب قرار گرفت و اموال مردم به غارت رفت. آنان پس از قتل و غارت و تخريب، شهر را ترك كردند. (982) اين واقعه عمده موجب مهاجرت سيد محمد طباطبايى به اصفهان شد.

## در اصفهان

زمانى كه سيد محمد طباطبايى در اصفهان اقامت اختيار كرد حوزه اصفهان همچنان يكى از حوزه هاى معتبر جهان شيعه به شمار مى آمد و با حضور برخى از علماى تراز اول كربلا و شاگردان برجسته وحيد بهبهانى يا تربيت يافتگان شاگردان او از رونق و اعتبار برخوردار بود. بزرگانى چون محمد اصفهانى، تقى اصفهانى، سيد محمد باقر شفتى معروف به «حجت الاسلام».

سيد محمد طباطبايى در مدت ده سال اقامت در اصفهان در جو مناسب حوزه اصفهان تنها به تدريس و تاليف مشغول بود و از پذيرش ديگر مناصب چشم پوشيده بود. نقل شده است يكى از امورى كه باعث شهرت سيد محمد باقر شفتى از (مراجع بزرگ اصفهان) شد و توصيف آيت الله سيد محمد طباطبايى از وى بود. مى گويند از او پرسيده شد آيا سيد محمد باقر شفتى مجتهد است؟ او در جواب گفت: «شان او بالاتر از آن است كه من او را تاييد كنم، بلكه از او بپرسيد كه آيا سيد محمد مجتهد است يا نه. (983)»

مجلس درس او بسيار مورد استقبال و توجه دانش پژوهان حوزه اصفهان قرار داشت. آنگاه كه تاليف كتاب «لمفاتيح فى الاصول» خود را آغاز نمود قبل از آنكه تاليف كتاب به اتمام رسيده باشد فصلهاى مختلف آن نزد طلاب و فضلا دست به دست مى گشت و از آن رونويسى مى كردند. (984)

بايد گفت سيزده سال اقامت آيت الله سيد محمد طباطبايى در اصفهان سالهاى تعميق نظرات علمى و غناى فقهى از رهگذر تحقيق، تاليف و تدريس بود.

## شاگردان

او از اساتيد برجسته حوزه كربلا و اصفهان به شمار مى آمد، به گونه اى كه همه علما در مجلس درس او حاضر مى شدند. بيانى زيبا و شيوا داشت و مسايل پيچيده و مطالب دقيق را به بهترين شيوه بيان مى كرد، به طورى كه هر كس حتى افراد مبتدى، درس او را مى فهميدند. (985)

برخى از شاگردان سيد كه از خرمن دانش او بهره ها جستند از اين قرارند:

1. سيد ابراهيم موسوى قزوينى معروف به صاحب كتاب ضوابط (متوفى 1262 ق)

2. مولى محمد صالح برغانى (متوفى 1283 ق)

3. ملا محمد نورى

4. ملا حسن يزدى (متوفى بعد از 1242 ق)

5. شيخ احمد كرمانشاهى (متوفى 1235 ق)

6. ملا اسد الله بروجردى (متوفى 1264 ق)

7. ملا صفر على لاهيجانى (متوفى قبل از 1264 ق)

8. شريف العلما مازندرانى (متوفى 1264 ق)

9. سيد شفيع بروجردى (متوفى 1280 ق)

## تاليفات

آثار قلمى او كه از تتبع و بررسى نظرات ديگران آكنده است به اين شرح است، دو تاليف عمده ايشان در اصول فقه و فقه كه اولى «المفاتيح فى الاصول» و ديگرى «المناهل فى فقه آل الرسول» مى باشد.

«الوسائل الى النجاه» در اصول فقه، «اصلاح» در فقه كه به صورت ذكر فتوا و رساله عمليه وى بوده و تلخيصها و ترجمه هاى متعددى به فارسى داشته است. «جامع الاخبار» در فقه كه به منزله دايره المعارفى در زمينه فقه شيعه بوده است، «الجهاديه » رساله اى در زمينه احكام، جهاد و نيز «مشكوه الجهاد فى ترجمه مصابيح الجهاد» در زمينه جهاد و احكام آن. (986)

## زعامت

آيه الله سيد محمد طباطبايى سال 1232 ق. در پى وفات پدر بزرگوارش به كربلا بازگشت در حالى كه غم از دست دادن پدرى كه سالها در جوار افاضه اش باليده بود بر دلش سنگينى مى كرد.

پس از گذشت روزها رفته رفته گذشت زمان بر داغ از دست دادن پدر مرهم مى نهاد و نيازها و مسائل زمان كه از سوى مردم ابراز مى شد وى را به بازگشت به فعاليت و قبول مسووليتهاى جديد وادار مى كرد.

پس از چندى به كاظمين شهر امام كاظم عليه‌السلام و امام جواد عليه‌السلام مهاجرت كرد و در آن شهر مقدس اقامت كرد. در حالى كه مقام مرجعيت جهان تشيع را بر عهده داشت.

## عزم جهاد

در دوران زعامت آيت الله سيد محمد طباطبايى دوره دوم جنگ ايران و روسيه آغاز گرديد و روحانيت به زعامت آن فقيه گرانقدر در آن نقش موثر به عهده داشت و به همين سبب نيز ايشان به آيت الله مجاهد شهرت يافت.

دوران سلطنت فتحعلى شاه كه بخشى از آن معاصر با زندگانى آيت الله مجاهد بود يكى از حساس ترين و بحرانى ترين مراحل تاريخ ايران و جهان محسوب مى شود. در آن زمان در ميان دولتهاى قدرتمند جهان رقابت شديدى در دست يابى به مناطق آسيا و آفريقا شروع شده بود اين سياست از سوى دول قدرتمند «سياست مستعمرانى» نام گرفته بود. نقش ايران در آسيا به موجب رابطه با اهميتى كه با هند زرخيز داشت از اهميت خاصى برخوردار بود و از اين رو ايران در آغاز عصر سياست استعمارى در ميدان رقابت قدرتهاى استعمارى قرار داشت. (987)

پس از جنگهاى دوره اول ايران و روسيه و شكست ايران در سال 1228 ق. پيمان متاركه جنگ موسوم به عهدنامه گلستان بين ايران و روسيه به امضا رسيد و به موجب آن، دربند، باكو، شيروان، قراباغ و قسمتى از خاك ايران جدا و به روسيه ملحق شد و دولت ايران از هر گونه ادعايى نسبت به گرجستان و داغستان و مينگرلى و آبخازى صرف نظر كرد. (988)

اما در اثر تعيين نشدن خط مرزى بين دو كشور، بار ديگر از سوى روسها اختلافات بروز كرد و مساعى عباس ميرزا وليعهد فتحعلى شاه، كه از آغاز جنگهاى دوره اول در آذربايجان فرماندهى جنگ را بر عهده داشت، نيز براى تعيين مرز به جايى نرسيد. مذاكرات در اين باره بى نتيجه بود و قواى روسيه در اثناى جنگ ايران و عثمانى (1236 - 1238 ق) به فرماندهى ژنرال برمولف از فرصت استفاده كرده، قطعه هايى از خاك ايران را در بالغ لووگوگجاى تصرف كردند. اما از آنجا كه روسيه به جنگ با فرانسه مشغول بود تحركات شديدى از سوى روسها صورت نمى گرفت و صلح سيزده ساله اى (از عهدنامه گلستان تا آغاز جنگهاى دوره دوم) بين ايران و روسيه به وجود آمد. در طى اين سالها فتحعلى شاه بارها سعى كرده بود از طريق مسالمت آميز مناطق اشغالى ايران را باز پس بگيرد اما دولت مقتدر زورگوى روسيه از اين امر خوددارى مى كرد. در سال 1241 اخبار ناگوارى تهران را برآشفت. روسها محصولات زراعت كاران اهالى مناطق اشغال شده را به اجبار از آنان مى گرفت. روسها مسلمانان را مجبور مى كردند كه كودكان خود را به مدارس مسيحى بفرستند. آنان به مساجد و قرآن اهانت مى كردند و اهالى مسلمان را از هر جهت در تنگنا قرار داده بودند.

اهالى مناطق اشغالى با ارسال نامه اى به مرجع دينى زمان آيت الله سيد محمد مجاهد وضع خود را تشريح كرده و از او مى خواستند كه فكرى به حال آنها بكند. (989)

از سوى ديگر عباس ميرزا توسط برخى از نزديكان خود آيت الله مجاهد را از وضعيت موجود مطلع كرد و از وى استمداد نمود. (990) هدف عباس ‍ ميرزا از اين كار جلب نظر مرجعيت شيعه و آنگاه وادار كردن شاه به مقابله با تجاوزات و تعديات قواى روس بود. همان گونه كه شاه و وليعهدش در جنگ دوره اول نيز از علما استمداد كردند.

در آن برهه، علما از جمله آيت الله سيد على طباطبايى، (پدر آيت الله مجاهد) و شيخ جعفر كاشف الغطأ نيز به دعوت حكومت ايران پاسخ مساعد دادند و با نوشتن رساله هاى جهاديه و ترغيب مردم به جنگ با نيروهاى روسيه، حياتى تازه به قواى ايران بخشيدند. در آن حال نيز چشم اميد وطن دوستان و دين خواهان به كاظمين دوخته شده بود. در چنين موقعيتى آيت الله مجاهد ديگر علما را از وقايع مطلع كرد و همه در صدور فتواى جهاد عليه روسيه متفق شدند.

پس از آن وى با ارسال نامه هايى به فتحعلى شاه از او خواست تا جلو ظلم و تعدى قواى روس را بگيرد، كه اگر او اين كار را نكند خود براى آن قيام خواهد كرد. (991)

شاه به موجب نفوذ شخصيت مذهبى و وجهه مردمى آيت الله مجاهد كه حتى تاج و تخت او را تحت الشعاع خود قرار مى داد مجبور به پذيرفتن نبرد شد. او دو راه در پيش روى خود مى ديد، رويارويى با ملت يا جنگ با روسيه. (992)

پس از صدور فتواى جهاد آيت الله مجاهد به همراه جمعى از علما و طلاب به ايران مهاجرت كرد و در تهران علما را به پايتخت دعوت نمود. به دنبال اين دعوت علما در تهران گرد آمدند و در جنگ با روسيه متفق گرديدند. حضور روحانيت به رهبرى آيت الله مجاهد شور و جنبش همگانى و زايدالوصفى را در ايران موجب گشته و نيروهاى عظيم مردمى را از سراسر ايران گردآورده بود.

پس از آمادگى و اعزام نيروها آيت الله مجاهد و جمعى از علما از جمله آيت الله محمد جعفر استر آبادى، ملا محمد تقى برغانى، ميرزا عبدالوهاب قزوينى، ملا احمد نراقى، سيد نصرالله استر آبادى، سيد محمد قزوينى، سيد عزيزالله مجتهد طالشى و آخوند ملا محمد مامقانى به تبريز مهاجرت كردند.

جنگهاى دوره دوم ايران و روسيه بدون اعلان رسمى شروع شد. در عوض ‍ نيروهاى ايران در سه هفته موفق شدند اغلب نقاطى را كه به موجب عهدنامه گلستان به روسيه تسليم شده بود به كمك اهالى محل باز پس ‍ بگيرند.

اما فتحعلى شاه كه در آن هنگام در چمن سلطانيه (مركز فرماندهى نيروهاى ايران در نزديكى تبريز) اردو زده بود با عجله تصميم گرفت از فتوحاتى كه نصيبش شده بود، استفاده كرده، هر چه زودتر با روسها صلح كند ولى سفير ويژه وى حتى موفق به ورود به خاك روسيه از مرز قفقاز نشد و پس از چند ماه سرگردانى در كشور عثمانى و لهستان، و تقاضاى ميانجيگرى از اتريش و لهستان بدون نتيجه به ايران بازگشت. مشكل اصلى و عمده اى كه در اين زمان وجود داشت اين بود كه فتحعلى شاه به دليل بى كفايتى و دون همتى قصد جنگيدن نداشت.

## فرجام جنگ

اولين شكست فاحش نيروهاى ايران در 23 صفر سال 1242 در حوالى گنجه صورت گرفت. اين شكست در اثر اشتباهى جزئى در سپاه ايران به وقوع پيوست. (993) پس از آن به فاصله كمى، دربند و گنجه بار ديگر به دست روسها افتاد يك ستون از سربازان روسى از رود ارس عبور كرده، و به طرف تبريز روانه شد. اما عباس ميرزا توانست به زحمت بسيار در اول جمادى الاخر 1242 ق. روسها را به آن سوى ارس براند.

فتحعلى شاه پس از گذشت كمتر از دو ماه از اين وقايع به جنگ پشت كرد و به تهران بازگشت. در واقع آهنگ عقب نشينى و شكست از طرف شاه زده شده بود.

روحانيون در طول اين مدت در جبهه هاى جنگ حضور داشتند و محل ثابت استقرار آنان در تبريز بود. ليكن برخى افراد مغرض و نادان پس از شكست هاى اوليه نسبت به آيت الله مجاهد، جسارت به گردن را آغاز كردند.

بى گمان تبليغات پنهان عمال شاه و دربار، كه از ابتدا با جنگ موافق نبودند در اين امر بى تاثير نبود. شاه پس از اينكه در تبريز به ديدار علما رفته بود جبهه هاى جنگ و حاميان راستين مملكت و حافظان حقيقى اسلام و ايران را رها كرد و اين امر بر جرات مخالفان و نادانان افزود.

## بانگ رحيل

سيد محمد مجاهد همچنان در تبريز ماند اما پس از چندى دچار سوءهاضمه سختى گرديد و مجبور به ترك تبريز شد. در طول راه در شهر قزوين نيز مظلومانه مورد اسائه ادب جاهلان و آماج توهين و تمسخر نااهلان قرار گرفت. وى در 13 جمادى الثانى 1242 ق در شهر قزوين در اثر همان بيمارى، در اوج مظلوميت و اندوه چشم از جهان فرو بست و پيكر مطهرش به كربلا انتقال داده و در آنجا به خاك سپرده شد و بارگاهى بزرگ بر مزار او بنا گرديد كه اكنون نيز وجود دارد.

پس از وفات آيت الله مجاهد تا يك سال ديگر جنگ ادامه داشت. آنچه كه در اين مدت مشخص گرديد كارشكنيها و سهل انگاريهاى شاه در جنگ بود.

وى از ارسال كمك مالى به عباس ميرزا خوددارى مى كرد و مى گفت مخارج جنگ بايد از ماليات آذربايجان تامين شود. اين در حالى بود كه روسها نيز از اختلافات شاه و وليعهد مطلع شده بودند، تحركات جديد روسها و ضعف مالى سپاه ايران و به تبع آن تقليل نيروهاى ايرانى باعث شد كه پس از هشت روز جنگ خونين، ايروان به دست ژنرال پاسكويج فتح گردد و به اين ترتيب سراسر زمينهاى ماوراى رود ارس به دست روسها افتاد. آنگاه تبريز نيز در سال 1243 ق. بدون زحمت به تصرف نيروهاى روس درآمد. سپس ‍ روسها به منظور اعمال فشار بيشتر براى پذيرفتن شرايط خود از سوى ايران، اردبيل و آستارا را تصرف كردند و آماده حمله به تهران شدند.

عاقبت عباس ميرزا كه از سوى روسيه تهديد به رسميت شناختن وليعهدى و نااميد و از ادامه جنگ شده بود با وساطت انگلستان در پنجم شعبان 1243 ق. (دهم فوريه سال 1828 م) عهدنامه تركمنچاى را با دولت روسيه به امضا رساند.

به موجب عهدنامه تركمانچاى سراسر اراضى آن سوى ارس ملحق به روسيه گرديد و امتيازات ديگرى نيز به آن دولت واگذار گرديد. (994)

اكنون با گذشت نزديك به دو قرن از آن واقعه تلخ، حقيقت از ميان ابرهاى تزوير و ريا سر برآورده و واقعيت روشن گرديده است، گرچه آن روز مقام آيت الله مجاهد را پاس نداشتند و منزلت او را حرمت ننهادند، خداوند او را رحمت كند و به نيت پاكش اجر صابران و مجاهدان عنايت فرمايد.

# سيد عبدالله شبر متوفاى 1242 ق.

مفسر نور

عباس عبيرى

حله را بايد خاستگاه نخست خاندان شبر دانست. (995) حسن بن محمد بن حمزه كه با 9 واسطه نسب به چهارمين پيشواى معصوم حضرت امام على بن الحسين عليه‌السلام مى رساند. شبر خوانده مى شد. (996) و لقب ارجمندش شهرت خاطره آفرين همه فرزندانش گشت.

يازده نسل پس از حسن محمد (997) فرزند گرانقدرش محمد رضا از افق نجف سر برآورد و دودمان كهنسال شبر را اعتبارى تازه بخشيد. او دانشورى گرانمايه، پارسايى نيك انديش و عارفى روشن بين بود و نزد مومنان كاظميه به «صاحب الدعوه المستجابه» شهرت داشت. تاريخ نگاران درباره لقب ياد شده چنين نگاشته اند:

در روزگار عثمانيان خشكسالى بغداد را فرا گرفت. سعيد پاشا، كارگزار حكومت عثمانى، مردم را فرمان داد سه روز روزه بگيرند و در پى آن با دلى اندوهگين و چشمى اشكبار از شهر برون رفته، نماز باران گزاردند. مردم كه از خشكى زمين و آسمان به تنگ آمده بودند سه روز از بام تا شام رنج گرسنگى بر خويش هموار ساختند و آدينه دردمند و نالان در حالى كه ذكر مى گفتند و آمرزش مى طلبيدند همراه سعيد پاشا به سمت بيابانهاى بيرون شهر روان شدند و نماز باران به جاى آوردند ولى دريغ كه ناله هاى بغداديان جز درخشش فزون تر آفتاب دستاوردى نداشت.

چون سيد محمد رضا از ناكامى سعيد پاشا آگاه شد ساكنان حريم هفتمين پيشواى شيعه را فرمود تا با دلى پيراسته از تباهيها سه روز روزه گرفته، براى نماز باران آماده آماده شدند. مردم كاظميه چنانكه عارف روشن بين شهر فرموده بود، به سوى پروردگار بازگشته، سه روز در برابر گرسنگى و تشنگى شكيبايى ورزيدند و سپس برهنه پاى و شكسته دل به سمت مسجد برآثا حركت كردند. سيد محمد رضا پيشاپيش مردم دل به آفريدگار سپرده و چشم به آسمان دوخته بود و رحمت خداوند را به يارى مى طلبيد. هنوز لبان عارف كهنسال از دعا فراغت نيافته بود كه ابرهاى تيره بر بام آسمان فراز آمده، باران رحمت الهى بر مردم فرو باريد. اين حادثه فراموش نشدنى سبب شد تا مردم سيد پارساى خاندان شبر را با عنوان «صاحب الدعوه المستجابه» بستايند و بيش از پيش مورد احترام قرار دهند. (998)

البته فقيه نيك انديش كاظميه تنها به دعا بسنده نمى كرد بلكه در كردار نيز شخصيتى ممتاز و كم نظير بود. شدت اهتمام آن بزرگمرد به پابرهنگان جامعه چنان بود كه گاه جامه اش را نزد توانگران شهر گرو مى نهاد تا تهيدستى را از رنج گرسنگى برهاند. (999)

## ميلاد نور

در سال 1188 ق. پيش از آنكه سيد محمد رضا نجف را ترك كرده، رهسپار كاظميه شود پروردگار فرزندى به وى ارزانى داشت. عارف روشن راى خاندان شبر، كه عبوديت را يگانه راه نيكبختى مى دانست، با اميد سپيدبختى جاودان، فرزند را عبدالله ناميد. (1000)

عبدالله اندك اندك رشد كرد و به سالهاى آموزش رسيد پدرش كه به چيزى جز كمال فرزند نمى انديشيد ضمن آماده سازى وسايل دانش اندوزى، كودك دلبندش را به بهره گيرى از لحظه هاى گرانبهاى عمر فرا خوانده، گفت: فرزندم! اگر حتى يك روز در اندوختن دانش يا به ديگران آموختنش ‍ نكوشى و عمر در راهى جز اين بگذرانى، استفاده از آنچه در اختيارت نهاده ام جايز نيست و راضى نيستم. (1001)

اين سخن چنان در روان سيد عبدالله موثر افتاد كه جز به دانش ‍ نمى انديشيد و اگر روزى وقت خويش در غير دانش مى گذراند، شامگاه بهره گيرى از سفره پدر را روا نمى دانست.

دانش آموزان مكتبى كه فرزند دانشور شهره كاظميه در آن درس مى خواند روزى وى را در حال فروش دوات دان كوچكش مشاهده كردند. يكى از شاگردان كه او را نيك مى شناخت با شگفتى پرسيد: با آنكه پدر همه وسايل دانش اندوزى ات را فراهم ساخته چرا به فروش دوات دان روى آورده اى؟

عبدالله پاسخ داد: امروز به سبب بيمارى توان درس خواندن نداشتم. اينك استفاده از سفره پدر برايم جايز نيست! (1002)

هر چند ارشاد و حمايت معنوى و مادى پدر در موفقيتهاى سيد عبدالله بسيار موثر بود، ديرى نپاييد كه سرانجام سال 1208 ق. فرا رسيد و رحلت سيد محمد رضا (1003) ستاره جوان خاندان شبر را در اندوهى جانگداز فرو برد.

## بر بام دانش

سيد عبدالله پس از درگذشت پدر و استاد فرزانه اش، به پژوهشگر نامور بغداد حضرت سيد محسن اعرجى روى آورد. از درياى دانش آن فقيه وارسته سيراب شد (1004) و در شمار دانشمندان جاى گرفت، دانش، پرهيزگارى و پژوهشهاى فرزند برومند خاندان شبر چنان چشمگير بود كه فقيهان برجسته اى چون سيد على طباطبايى (نويسندگان كتاب گران سنگ رياض المسائل)، ميرزا محمد مهدى شهرستانى، ميرزا ابوالقاسم قمى (صاحب كتاب نفيس قوانين الاصول)، شيخ اسدالله كاظمى و شيخ محمد جعفر نجفى، كاشف الغطأ و... وى را به عنوان فقيهى شايسته ستودند و از اجازه روايت اندوخته هاى خويش برخوردار ساختند. (1005) دانشمند شهره جهان اسلام حضرت كاشف الغطأ محمد جعفر نجفى چون كتاب گرانقدر «حق اليقين» شبر را مشاهده كرد چنان تحت تاثير مطالب ژرف آن واقع شد كه بى درنگ قلم بر گرفته، در مقدمه به عنوان تقريظ و ستايش چنين نگاشت:

... بى ترديد چيزى پديد آورده اى كه فرزانگان را در شگفتى فرو خواهد برد و دانشوران علوم عقلى و نقلى در برابرش فروتنى خواهند كرد. كتابى كه نگاشته اى گره از مشكلات مسائل مى گشايد و آنها را با برهانها و گواهان درست ثابت مى كند. شتاب مكن كه بى ترديد بر بلندترين پله هاى پيشرفت فراز آمده اى! آرامتر گام بردار كه از مطالب مهم چيزى ناگشوده باقى نمانده است. تو براى دانش شهرى بنياد نهاده، ساختمانش را چنان پى افكندى و بالا بردى كه به سينه سپهر رسيده است. البته هيچ جاى شگفتى نيست، زيرا تو از خاندانى هستى كه بر هفت آسمان فراز آمدند. فرزندى بزرگمردى هستى كه به جايگاه تجلى آفريدگار مصور نزديك شد، به گونه اى كه ميان او و آن تجلى گاه تنها به اندازه دو كمان يا كمتر، از نظر معنوى فاصله بوده، در حالى كه حق دارى و راست مى گويى، چنين زمزمه كن:

من هر چند ديرتر از ديگران پاى به گيتى نهادم ولى چيزى آورده ام كه هيچ يك از مردم مانندش را نياورده اند. (1006)

بزرگى شخصيت سيد عبدالله هنگامى آشكار مى شود كه دريابيم سراينده اين بيت در شعر خويش به جاى واپسين واژه مصرع دوم كلمه «الاوائل» را قرار داده بود، يعنى چيزى آورده ام كه هيچ يكى از پيشينيان مانندش را نياورده اند. ولى علامه كاشف الغطأ اين تعبير را در ستايش ستاره تابناك خاندان شبر كافى ندانسته، واژه «الخلائق» را در پايان مصرع دوم قرار داد و با عبارت «چيزى آورده ام كه هيچ يك از مردم جهان نتوانستند مانندش را پديد آورند»، مقام بلند سرور شبريان را ستود.

## مرجع پاكدلان

اندك اندك آوازه شهرت پژوهشگر نستوه كاظميه همه عراق را فرا گرفت. وفات فقيه برجسته عراق سيد محسن اعرجى 1227 ق. (1007) و در پى آن رحلت مرجع نامور شيعه شيخ محمد جعفر كاشف الغطا در 1228 ق. (1008) يكباره دلهاى مومنان عراق را به سمت آفتاب رخشان كاظميه پرواز داد. بدين ترتيب دانشمند پارساى خاندان شبر، در آستانه چهل و سومين بهار زندگى، مرجعيتى فراگير يافت. يكى از شاگردان آن دانشور گران پايه سيماى آن روز استاد را چنين ترسيم كرده است:

... او مردى ميان قامت و فربه بود. چهره اى داشت كه با محاسنى مشكى زينت مى يافت. هنگامى كه بيننده اى در چهره اش مى نگريست و گفتار دل انگيزش را مى شنيد ديگر نمى توانست از وى جدا شود... ايستادن، تكرار آيات الهى و آمرزش طلبى اش در نيايشها چنان به درازا مى كشيد كه پاهايش ‍ ناتوان مى شد و مفاصل و عضلاتش به ستوه مى آمد... (1009)

البته او نيز چون بزرگوارش به تهيدستان عنايتى ويژه داشت. برآوردن نيازهاى پابرهنگان، عيادت بيماران و آزاد سازى بردگان، از كارهاى كه با پژوهش و نگارش در مى آميخت و به عنوان ويژگى گرانبهاى شخصيت مرجع نامور كاظميه در خاطر روشن بينان ثبت مى شد. متاسفانه اين بخش ‍ از زندگى سرور نيك انديش خاندان شبر نيز مانند بسيارى ديگر از فراز و فرودهاى زندگى اش از دسترس تاريخ نگاران برون مانده است و جز دو سطر از دفتر يادداشتهاى روزانه سيد هيچ آگاهى تفصيلى در اين باره وجود ندارد. در اين سطرها چنين آمده است:

... برده اى به دو قطعه طلا خريده، در راه خدا آزاد ساختم... الاغى خريدم با آن به كربلا رفته، پس از زيارت كاظميه بازگشتم و آن را فروختم. (1010)

## راز بزرگ

راز بزرگ مرجع پاك راى كاظميه در قلمش نهفته بود، قلمى كه همواره در دست داشت. چه بسيار روزها كه ميان پيروان مومنش مى نشست، گفتارشان را مى شنيد، داورى مى كرد، پرسشهايشان را پاسخ مى گفت و همراه اين كار دشوار، قلم بر كاغذ كشانده، مطالب ژرف فقهى، اخلاقى، قرآنى و اعتقادى را با استدلالهاى متين و مثالهاى روشن بر كرسى اثبات مى نشاند. (1011)

شتاب وى در نگارش چنان بود كه نويسندگان و منشيان ياريگرش هرگز به او نمى رسيدند. (1012)

گاه در مدت چند ساعت كتابى ژرف يا رساله اى پرارج مى نگاشت و آگاهان را در شگفتى فرو مى برد. روزى يكى از آشنايان وى كه از مطالب والاى يكى از كتابهايش شگفت زده شده بود، پرسيد: اين در چه مدت نگاشته اى؟

فقيه بزرگ كاظميه پاسخ داد: با آغاز شب آغاز كردم و نيمه شب به پايان بردم. (1013)

ميزان نگاشته هاى آن بزرگمرد وارسته چنان بود كه شاگردانش او را تنها با حضرت علامه محمد باقر مجلسى قابل مقايسه دانسته، مجلسى دوم مى خواندند. (1014) راستى راز اين موفقيت چه بود؟ هيچ كس چيزى نمى دانست، تا آنكه سرانجام پژوهشگر نستوه خاندان شبر، خود از اين راز پرده برداشت. يكى از شاگردانش در اين باره مى نويسد:

روزى استاد پس از زيارت حضرت جواد عليه‌السلام، اندكى بر مزار شيخ مفيد و استاد ارجمند وى شيخ ابوالقاسم جعفر بن قولويه قمى درنگ كرد تا روان آن پاكان را با تلاوت آيات الهى شادمان سازد. چون قرائت «فاتحه الكتاب» به پايان رسيد يكى از دانشمندان كه سد استاد را در اين زيارت همراهى مى كرد، گفت: آقا! مى خواهم دو مساله بپرسم!

سيد فرمود: بپرس!

گفت: نخست درباره زندگى روزانه تان است شما با اين برنامه سنگين و فشرده چگونه وضعيت اقتصادى خانواده را سامان مى دهيد؟ و ديگر درباره بسيارى از كتابهايتان، چگونه است كه شما با اين فرصت محدود، كتابهايى چنين ژرف مى نگاريد؟

آفتاب تابناك سپهر يقين سر به زير افكنده، مدتى در انديشه فرو رفت، سپس پاسخ داد. اما رسيدگى به وضع اقتصادى خانواده، اين به فضل پروردگار بستگى دارد. اوست كه همه ما را آفريده، روزى مى دهد. و اما سرعت نگارش، البته آن نيز نه هنر من، بلكه عنايت حضرت اباعبدالله الحسين عليه‌السلام است. آن امام راستين در رويا فرمود:

اكتب و صنف فانه لايجف قلمك حتى تموت. (1015)

بنويس و كتاب پديد آور! همانا قلمت تا هنگام مرگ خشك نخواهد شد.

## آثار آفتاب

اينك كه از كرامت ويژه حسينى به سرور فقيهان كاظميه سخن به ميان آمد نگارش نامهاى آثار آن پژوهشگر نستوه و نيز توضيح كوتاهى در اين باره ضرورى مى نمايد ولى دريغ كه نوشتارى چنين مختصر گنجايش فهرستى با بيش از هفتاد عنوان را ندارد. ناگزير به ذكر عنوانهاى ذيل بسنده مى كنيم:

1. جامع المعارف و الاحكام، 20 جلد

2. مصباح الظلام، 8 جلد

3. المصباح الساطع، 6 جلد

4. صفوه التفاسير، 4 جلد

5. الجوهر الثمين فى تفسير القرآن المبين، 2 جلد

6. روضه العابدين، 2 جلد

7. مصابيح الانوار فى حل مشكلات الاخبار، 2 جلد

8. البرهان المبين فى فتح ابواب علوم الائمه المعصومين

9. جامع المقال فى معرفه الرواه و الرجال

10. حق اليقين فى معرفه اصول الدين

11. الدرر المنثوره و المواعظ الماثوره عن الله تعالى و النبى و الائمه الطاهرين عليه‌السلام و الحكما

12. الاخلاق و الانوار اللامعه فى شرح الجامعه

فهرست بيش از هفتاد عنوانى آثار دانشمند وارسته خاندان شبر دليل روشنى بر بهره گيرى آن بزرگمرد از امدادهاى ويژه پيشوايان معصوم عليه‌السلام به شمار مى آيد، يارى معنوى آن پاكان زمانى نمايان تر مى شود كه دريابيم پژوهشگر نستوه شيعه در عمر كوتاه خويش (حدود 54 سال) 104 جلد كتاب علمى به رشته نگارش كشيد. كتابهاى گرانقدرى كه تنها هفتاد جلد آن از حدود 000/170 سطر برخوردار است. (1016)

براى پى بردن به عظمت كار مرجع بزرگ كاظميه در اين آثار توجه به سخن مرحوم دكتر حامد جفنى داود، استاد ادبيات شريف تفسير القرآن، بسيار سودمند است:

... از اينجا توان فراوان، فزونى اطلاعات، دقت، مهارت و ممارستى كه سيد عبدالله شبر در اين فن بلند مرتبه و مهم (تفسير) بدان دست يافته، در مى يابيم... زيرا او در تفسيرش، دقت در رساندن معنا و اختصار در عبارت را به گونه اى بسيار دقيق، گردآورده است. امتياز ديگرى كه تفسير اين پيشواى بزرگ در آن منحصر به فرد است توجه همه جانبه به انواع قرائتها روايت شده از پيشينيان و مشهور نزد دانشمندان قرائت مى باشد. لفظى از الفاظ قرآن كريم وارد نمى شود مگر آنكه در حاشيه تفسير وجوه گوناگون قرائتهايش نزد دانشوران تجويد نيز ذكر مى شود. و از اين طريق مفسر توانسته است ميان قرائت امام حفص و ديگر قاريان جمع كند. در ديدگاه من - با توجه به برداشتم - مفسر در اين راه تا جايى پيش رفته و توفيق يافته است كه علامه نسفى با آنكه از مفسران متخصص در اين علم به شمار مى آيد و هدفش بيان وجوه قرائتها بوده، هرگز بدان دست نيافته است... (1017)

## شاگردان سيد

ناگفته پيداست كه آثار مرجع روشن بين عراق تنها به كتابها محدود نيست. آن فقيه وارسته در كنار پژوهشهاى پيوسته به تربيت شيفتگان علوم اهل بيت همت گماشت، مشتاقان پاكدلى كه در محفل مرجع كاظميه دانش و عشق را يكجا آموختند و با راههاى روشن جاودانگى آشنا شدند. تاريخ نام برخى از اين كامروايان نيك نهاد را چنين به خاطر سپرده است:

1. آيت الله سيد على عاملى

2. آيت الله سيد محمد معصوم قطيفى نجفى (متوفاى 1260 ق.)

3. آيت الله شيخ حسين محفوظ عاملى (متوفاى 1246 ق)

4. آيت الله عبدالنبى كاظمى (متوفاى 1256 ق)

5. آيت الله شيخ اسماعيل بن شيخ اسد الله التسترى الكاظمى (متوفاى 1246 ق)

6. آيت الله سيد هاشم بن سيد راضى اعرجى كاظمى

7. آيت الله محمد رضا زين العابدين بن شيخ بهأ الدين (متوفاى 1248 ق)

8. آيت الله شيخ احمد بن محمد على بلاغى (1018)

## پرواز

مرجع نامور شيعه سرانجام پس از 54 سال دانش اندوزى، تدريس، پژوهش ‍ و نگارش در يكى از غمبارترين روزهاى ماه رجب 1242 ق. جمع دين باوران جهان ماده را ترك گفته، به ديار رازناك خورشيدهاى جاويدان پيوست. (1019)

سيد حسن، فرزند گرانقدر فقيه وارسته همراه انبوه مومنان بر پيكر پدر نماز گزارد (1020) و آن جسم پاك را در حريم معصومان شهيد كاظميه، كنار آرامگاه صاحب الدعوه المستجابه (سيد محمد رضا) به خاك سپرد. (1021)

از آفتاب فروزان سپهر مرجعيت شش فرزند به نامهاى حسين، حسن، محمد، جعفر، موسى و محمد جواد بر جاى مانده است. (1022)

# ميرزا مسيح مجتهد متوفاى 1245 ق.

فتواى شرف

غلامرضا گلى زواره

## دوران كودكى و تحصيلات

در سال 1193 ق. قاضى سعيد استر آبادى فرزند ملا آقا بابا صاحب فرزندى شد كه وى را «مسيح» نام نهاد. مسيح نوباوه در خانه اى ديده به جهان گشود كه نهر جوشان دانش و تقوا در آن جارى و سايه همت و تلاشى خستگى ناپذير در پى گسترش انديشه هاى اسلامى بر آن حاكم بود. وى تحت عنايت ويژه پدرى فاضل و تربيت مادرى مومن و پاك سرشت، نشو و نما يافت و از اوان كودكى با نغمه توحيد آشنا شد.

از هفت سالگى تمرينهاى دينى و آموزش حكمت براى اين فرزند صالح در نظر گرفته و در همين دوران به خواندن نماز فرا خوانده شد تا اين فريضه دينى بنيانهاى عقيدتى را در روان وى سامان دهد. برنامه هاى تربيتى كه به هنگام پرورش وى دنبال مى شد موجب گرديد كه مسيح نوجوان انديشمند خويش را در چشمه ارزشها شستشو دهد و از نور معنويت بهره مند شود. وى كه از همان دوران كودكى بر اثر اين شيوه تربيتى به مكارم و فضايل علاقه مند شده بود پس از آنكه از محضر پدر فاضل و وارسته خويش ‍ خوشه هايى از خرمن دانش برچيد با ارشاد پدر به مدرسه علوم دينى زادگاهش استر آباد پا نهاد و مقدمات دروس حوزوى را با شوق زياد و استعداد شگفت آموخت. پس از آن بار سفر بست و براى تكميل آموخته هايش خانواده را به قصد قم ترك نمود و در جوار بارگاه مقدس ‍ حضرت فاطمه معصومه (س) رحل اقامت افكند.

حوزه درسى فقيه نامدار و دانشور پرآوازه جهان تشيع، ميرزاى قمى بسان چشمه اى جوشان اين تشنه معرفت را به سوى خويش جذب كرد و ميرزا مسيح در طول سالهاى اقامت خويش در قم از اين استوانه فقاهت در رشته هاى فقه، اصول، حديث، درايه و رجال بهره برد و در اندك مدتى جزو شاگردان برجسته ميرزاى قمى قلمداد گرديد. ميرزا مسيح به استفاضه از دانش استادش اشاره كرده، در آثار خود از او به عنوان «استاد ما» و القابى نظير آن ياد مى كند. (1023) ياد شده پس از پى گرفتن تحصيل در فقه تا مرز اجتهاد، تهران را به عنوان محل سكونت خويش برگزيد و به «مجتهد تهرانى» اشتهار يافت. (توضيح آنكه از ساير اساتيد ميرزا مسيح اطلاعى در دست نيست.)

## شاگردان

ميرزا مسيح در تهران علاوه بر آنكه در مقام مرجع تقليد و مجتهدى پرآوازه به امور شرعى و اجتماعى مردم مشغول بود از پرورش شاگردان غافل نبود و حوزه درسش پررونق بوده است. با اينهمه از زندگى شاگردانى كه در تهران محضر اين فقيه وارسته را درك كرده اند اطلاعى نداريم و متاسفانه شرح حال نگاران در اين مورد نوشته اى كه بتوان به آن استناد نمود، نياورده اند. ليكن در حوزه درسى كه با تلاش او در جوار بارگاه هشتمين فروغ امامت حضرت على بن موسى الرضا (ع) تشكيل شد افرادى حضور داشتند كه به زندگى برخى از آنها اشاره مى شود.

1- حاج ميرزا نصرالله مشهدى (تربتى) (متوفى 1298 ق):

وى مراتب فقه و حكمت را در خدمت حاج سيد محمد حائرى، حاج ميرزا مسيح و ملا هادى سبزوارى تكميل كرد. (1024) نامبرده در علوم نقلى و عقلى و نيز ادبيات عرب نامور بوده و مردم خراسان او را به عنوان مرجعيت فتاوا و احكام فقهى پذيرفته بودند. از آثارش كتاب طهارت، كتاب بيع و حواشى متفرقه بر كتاب قوانين و كتاب فصول و جواب سئوالات فقهى را مى توان برشمرد. (1025)

2- حاج ميرزا احمد ساوجى (متوفى 1305 ق):

نامبرده از مشاهير علما و مشايخ فقهاى عصر خويش بود و در خدمت استاد اخلاق حاج ملا احمد نراقى مولف كتاب شريف معراج السعاده پاره اى از علوم دينى را آموخت و نزد ميرزا مسيح كسب فقه و اصول را پى گرفت. (1026)

3- مولانا عبدالرحمن شيخ الاسلام (متوفى 1290 ق):

ياد شده شيخ الاسلام مشهد و مدرس آستان مقدس رضوى بوده است كه علوم عقلى و رياضى را نزد پدرش عبدالوهاب شيخ الاسلام فرا گرفت و موقعى كه حاج ميرزا مسيح به مشهد مقدس آمد محضرش را درك كرد و فقه و اصول را نزد وى تكميل و تحصيل نمود و از آن پس خود به افاضه علوم عقلى و نقلى و نشر احكام شرعى، اوقات مى گذرانيد. (1027)

از افتخارات بزرگى كه نصيب ميرزا مسيح مجتهد شد، اين بود كه به رغم اختلافات و فشار ناشى از سلطنت سلسله قاجار و دخالت بيگانگان در امور كشور و نيز اوضاع پريشان و آشفته آن روز، با شخصيتها و دانشوران نامدارى معاصر بود كه هر يك پرتوافشان محافل علمى بوده اند. سيد محمد باقر شفتى بيد آبادى عالم فقيه و جامع علوم نقلى و عقلى، عالم ربانى شيخ ابراهيم كرباسى و سيد صدرالدين عاملى از جمله معاصران ميرزا مسيح اند. سيد صدر الدين عاملى ياد شده در سالى كه ميرزا مسيح رحلت كرد (سال 1263) دار فانى را وداع گفت و در همان حجره اى دفن گرديد كه ميرزا مسيح در آنجا به خاك سپرده شده است. (1028)

## چشمه انديشه

ميرزا مسيح كه انسانى وارسته، زهد پيشه و ساده زيست بود در نخستين روزهاى ورود به تهران تنها به اقامه نماز جماعت در مسجد جامع شهر اكتفا كرد و در ضمن آن به نشر احكام دين و پاسخگويى به مشكلات فقهى مردم پرداخت. وى اوضاع محرومان را مورد بررسى قرار مى داد، در حل گرفتاريهاى شيعيان از هيچ كوششى دريغ نداشت و در حد توان جامعه مسلمين را مراقبت و نظارت مى كرد و اگر در جايى خلاف يا رفتار ناروايى مى ديد و يا متوجه مى شد كه احكام اسلامى ناديده انگاشته مى شود چون تندر مى غريد و با حركتى مديرانه به مقابله و اصلاح آن مى پرداخت و از اين طريق فرهنگ جامعه را تصحيح مى نمود.

وى علاوه بر تسلط كامل بر اصول و قواعد كلى فقه و منابع دينى، وضع موجود و حدود موضوعات و زمينه ها را مى شناخت و مقتضيات زمان و مكان از نظرش دور نبود. چنين ويژگى افزون بر خوشخويى، صيانت نفس و تواضع وى موجب گرديد تا مومنان چون پروانه بر گردش جمع شده، از محضرش استفاده كنند رفته رفته در پى اصرار گروهى از طالبان و شيفتگان علوم دينى حوزه درسى تشكيل داد و در اثر تقاضاى فراوان مردم رساله علميه خود را انتشار داد و بسيارى از مردم تهران و حتى ساكنان نقاط شمالى و غرب كشور ايشان را به عنوان مرجع تقليد خويش شناختند. پس ‍ از مدتى اعتبار علمى و اجتماعى، نفوذ اخلاق و رفتارش در قلوب مردم چنان بود كه به عنوان بارزترين و ارجمندترين مجتهد تهران شناخته شد و ايشان رساله اى براى استفاده عموم مقلدان به رشت تحرير درآورد كه از لحاظ استحكام مضامين، كاوشهاى علمى و استناد به منابع روايى و كتب فقها و محدثان گذشته در خور توجه صاحبان فضل است. البته گويا ميرزا مسيح نخست رساله اى درباره احكام فقهى نوشته و سپس آن را تغيير داده و با مسائل جديدتر تنظيم كرده است. (1029) علاوه بر رساله ياد شده ميرزا مسيح در طول مدت هفتاد سال عمر با بركت خود آثار متعددى در فقه و اصول تاليف نمود كه عبارتند از:

1. قواعد الاصوليه

2. كشف النقاب فى شرح لمعه الدمشقيه. (تصويرى از نسخه خطى آن در كتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران مضبوط است.)

3. شرح كتاب المعاطاه: كه متضمن كتاب الصلح و الاجاره و الوكاله است.

4. شرح قواعد الاحكام فى معرفه الحلال و الحرام. اين شرح در بردارنده بخش طهارت و برخى از مباحث و موضوعات فقهى است. نسخه اى از اين كتاب در نزد نواده او ميرزا عبدالله مجتهد تهرانى بوده است. (1030)

5. شرح مختصر النافع: نسخه خطى اين كتاب در 110 صفحه به صورت عكسى در كتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران نگهدارى مى شود. مطالب آن از كتاب تجارت آغاز مى گردد.

6. رساله فى احكام النيايه و جواب الاسئله الفقهيه: اين كتاب رساله استدلالى گران سنگى است كه در خصوص احكام فقهى بحث كرده و در جواب سئوالهايى نوشته شده كه سئوال كنندگان آن مشخص نيستند.

در بخشى از اين كتاب ميرزا مسيح به ايام سخت تبعيد خود در عتبات عاليات اشاره كرده است و تاريخ بيستم شوال 1248 ق در پاسخ يكى از مسائل فقهى ديده مى شود. (1031)

7. رساله علميه «المصباح لطريق الفلاح»: نسخه اى از اين رساله با چاپ سنگى در كتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران نگهدارى مى شود.

8. المصباح: كتابى است به زبان عربى در خصوص مسائل فقهى كه در سال 1262 ق در تهران چاپ سنگى شده است. (1032)

## قيام مردم تهران به رهبرى ميرزا مسيح

در روزگارى كه ميرزا مسيح مشغول آگاهى بخشيدن به مردم در امور شرعى و اجتماعى بود به موجب بى كفايتى و سستى دربار و اختلاف شاهزادگان و عياشى فتحعلى شاه قاجار و نيز به سبب ويژگيهاى جغرافيايى و اقتصاد، ايران به پهنه رياست بازى جهانى كشيده شد و آلت دست توسعه طلبى، غارت، تجاوز و تهاجم بيگانگان گرديد. ميرزا مسيح كه نيرنگها و دسيسه هاى قواى سلطه طلب واقف بود، با بيانات افشاگرانه خويش مردم را نسبت به سياستهاى حيله گرانه متجاوزان آگاه مى ساخت و از اينكه سياستمداران قاجار در غفلت و بى خبرى و عياشى به سر مى بردند بسيار نگران بود. روسها از ضعف و نابسامانى و اختلاف شاهزادگان ايران سوءاستفاده كرده، در تجاوزات پى در پى خود بخشهايى از ايران را به قلمرو خود افزودند و معاهده هاى ننگينى را به كشور ايران تحميل كردند. از جمله آنها معاهده ننگين تركمانچاى است كه در پنجم شعبان 1243 بين ايران و روس بسته شد و چون زنجير گرانى براى مدت تقريبا يك قرن سياست و اقتصاد ايران را خدشه دار كرد و آثار نكبت بار فرهنگى و نظامى فراوانى به بار آورد. (1033) در تحميل غرامت سنگين ناشى از جنگ با ايران، الكساندر گريبايدوف نقش موثرى داشت. (1034) او با رفتار سراسر نخوت و پرتكبرى كه داشت ماموريت يافت كه به عنوان وزير مختار به ايران آمده، ماده سيزدهم عهدنامه تركمنچاى را كه با اصرار خود در آن گنجانيده بود، عملى سازد. يادآور مى شود كه بر طبق اين برنامه بايد همه كسانى كه از دو سو در جنگ اسير شده اند - خواه از نبرد اخير و جنگهاى سابق - به فاصله چهار ماه باز پس گردانده شوند. (1035) گريبايدوف كه در تاريخ يكشنبه 5 رجب 1244 ق. براى استرداد اسرأ و دريافت غرامت به ايران آمد مى خواست به ضرب و زور و از سر غرور و جاه طلبى هر چه سريع تر كار خود را انجام دهد به همين بهانه به تحقير و توهين مردم پرداخت و نسبت به شيعيان و علماى دينى رفتار بدى از خود بروز داد. او بدون اينكه لحظه اى در فرجام كار خويش انديشه كند با گستاخى تمام به بهانه جستجوى گرجيان و روسهاى پناهنده، به حريم خانه هاى مسلمين تجاوز كرد و در پى تعقيب زنان گرجى برآمد، غافل از آنكه بسيارى از اين زنان در زمان آغا محمد خان قاجار به ايران آورده شده و در پى حقانيت اسلام و تشيع و موقعيت مذهبى جامعه ايران مسلمان شده و ازدواج كرده و صاحب چندين فرزند شده بودند. (1036) حاج ميرزا حسن حسينى فسايى مى نويسد:... (گريبايدوف) اسراى گرجستان و ارمنستان را كه از زمان قديم در حرمسراى دولت ارباب شوكت صاحب اولاد بودند از فرط غرور مطالبه مى نمود. (1037)

جهانگير ميرزا هم در تاريخ خود آورده است كه گريبايدوف زنان اهل اسلام را به زور و با حالتى توام با ضرب و جرح به خانه خود برده، شبها نگهدارى مى كرد، كه اين اعمال او در نظر اهل اسلام ناپسند آمد. (1038)

از اين بدتر آنكه زنان را در داخل سفارت وادار كردند تا از مذهب خود دست برداشته، اسلام را ترك كنند ولى آنان كه از روى انگيزه هاى دينى و علاقه درونى، مذهب تشيع را براى خود برگزيده بودند با اين تقاضا بشدت مخالفت ورزيدند و به وسيله ذكر دعا و خواندن قرآن آن هم با صداى بلند و به صورت جمعى تنفر خويش را از سفير و همراهان اعلام داشته، كوشيدند فرياد استغاثه خود را به گوش علماى شهر برسانند. (1039)

حوادث اسفناكى كه از سوى گريبايدوف و همكاران وى روى داد و ضمن آن اهالى مومن تهرانى تحت فشارهاى سخت قرار گرفتند از نظر علماى ايران خصوصا مجتهد ژرف انديش و فقيه وارسته، ميرزا مسيح تهرانى دور نبود و سكوت كارگزاران دربار قاجار نسبت به اين وقايع اسف انگيز او را بشدت عصبانى نمود و به موجب بيانات افشاگرانه او و ديگر علماى مقيم تهران، شهر يكپارچه جوش و خروش گرديد و حميت مذهبى و تعصب دينى زمينه هاى اقتدار شايان تحسينى را به وجود آورد. مردم و روحانيان با همبستگى بى نظير، براى سوزانيدن ريشه اين تجاوز آماده شدند و علما وظيفه خود ديدند كه از شرف دينى در مقابل آن شقاوت پيشگان دفاع كنند. طبيعى بود كه مردم به سراغ مجتهدى مى روند كه پيشتر با سخنان خردمندانه خود مخالفت خويش را با تجاوز و سلطه اعلام كرده بود و او كسى غير از ميرزا مسيح نبود. وى كه نمونه كاملى از مراجع عامل، عاليقدر و زاهد بود موفق شد شكوه مذهب تشيع را به استكبار نشان دهد و غبار شرم و درماندگى از رخسار مردم شكست خورده ايران بزدايد.

حامد الگار مى نويسد: مقابله اى كه بين مردم به رهبرى ميرزا مسيح و سفارت روس به وقوع پيوست حالتى از جنگ و ستيز با دربار قاجار را به همراه داشت زيرا حكومت بيش از پيش در معرض اتهام، خيانت و همكارى با قدرتهاى بيگانه بود. (1040)

سرانجام روز حادثه فرا رسيد و مردم مسلمان تهران با هدايت علماى شيعه و فتواى ميرزا مسيح مجتهد در روز ششم شعبان 1244 ق. در مسجد جامع شهر اجتماع كردند و از اين كانون توحيد و تقوا به سوى لانه فساد گريبايدوف روانه شدند تا حكم اسلام و فتواى ميرزا مسيح را مبنى بر آزاد نمودن زنان مومن از دست سفير شقى و بدرفتار، به اجرا درآوردند. هدف ميرزا مسيح در اين ماجراى شكوهمند تنها موضوع چند زن گرجى و مشابه آن نبود بلكه مساله اصلى بقاى اسلام بود و نفى هر گونه سلطه و تجاوز. هنگامى كه گروهى از شيعيان در منزل خويش آسايش ندارند و كارگزاران قاجار هم ذليلانه به چنين آشفتگى تن داده اند براى روحانى برجسته اى چون ميرزا مسيح تكليفى بالاتر از اين قيام وجود ندارد.

جمعيتى كه به فرمان ميرزا مسيح از مسجد جامع به سوى سفارت روس ‍ حركت كرد در آغاز بيش از هزار نفر نبود ولى وقتى به در سفارت رسيدند رقم آنان به صد هزار نفر بالغ گرديد. آنان با خشم و هيجان، خواسته بر حق و منطقى خود را مبنى بر آزاد سازى زنان مطرح كردند اما گريبايدوف به جاى بردبارى در مقابل مسلمانان خروشان دستور داد تا به وسيله تيراندازى جواب آنها را بدهند. بر اثر اين تيراندازى نوجوان 14 ساله اى كه بين جمعيت بود به شهادت رسيد! مردم خشمگين جسد او را به مسجدى در آن حوالى برده، بر سر نعشش به سوگوارى پرداختند و براى گرفتن انتقام به سوى سفارت يورش بردند و با هجوم دسته جمعى در سفارت را باز كردند و با افراد سفارت درگير شدند. بر اثر اين نبرد خونين كه در يك طرف گروهى مهاجم و مسلح و در سوى ديگر عده اى مسلمان معتقد بودند 80 نفر از مردم در راه دفاع از حق و ايستادگى در مقابل تجاوز و اجراى حكم اسلامى و عملى ساختن فتواى مجتهدى مبارز به شهادت رسيدند و 38 نفر از ساكنان سفارت كشته شدند كه در بين آنان جنازه گريبايدوف ديده مى شد. (1041)

دولت روسيه در همين ايام بر سر مساله اداره سرزمينهاى تصرف شده عثمانى در بالكان و حقوق مسيحيان يونان با قواى عثمانى در حال نبرد بود و چون در قيام مردم عليه سفارت روس تنها «مالتسف» دبير اول سفارت از گزند حادثه جان سالم بدر برده و رفتار تحريك آميز گريبايدوف را در دربار روس روشن كرده بود، از اين نظر مصلحت نديد در اين خصوص پافشارى نموده، درگيرى تازه ايجاد نمايد. از همين رو بر آن شدند كه روش ملايم ترى در پيش بگيرند. البته از سوى تزار روس درخواست شده بود كه رهبر قيام (ميرزا مسيح) دستگير و تبعيد شود كه متاسفانه دربار تصميم تبعيد ميرزا مسيح گرفت. وقتى خبر تبعيد ميرزا مسيح در تهران پيچيد بار ديگر توفانى از خشم مردم برانگيخته شد.

تظاهرات وسيعى صورت گرفت و موج انسانها از معابر و خيابانها به راه افتادند و مخالفت خود را با اين برنامه اعلام كردند. مزدوران قاجاريه به جاى عملى ساختن خواسته مردم، به حملات وحشيانه اى عليه آنان پرداخته، به ضرب و جرح مسلمانان اقدام كردند. سرانجام در هشتم صفر 1245 ق. ميرزا مسيح را به مسجد شاه (مسجد امام خمينى كنونى) در تهران آوردند و وى را مجبور ساختند تا در انظار عمومى با مريدان و خانواده خود وداع كند، اما به دليل خشم و اعتراض اهالى تهران در آن روز موفق نشدند ميرزا مسيح را به تبعيد بفرستند و اين ماجرا چند روزى به تعويق افتاد و در روز بيستم صفر 1245 ق اين مجتهد خيرانديش شهر تهران را به مقصد عتبات عاليات ترك كرد. وى در يكى از آثار خود به ماجراهاى سخت و سراسر رنج دوران تبعيد اشاره دارد.

## به سوى خدا

بارقه معنوى بارگاه مقدس حضرت امام حسين عليه‌السلام و انوار ملكوتى مرقد مطهر حضرت على عليه‌السلام در نجف چنان آرامش و اطمينان خاطرى را براى ميرزا مسيح فراهم ساخت كه در پرتو آن توانست تحقيقات علمى خود را گسترش داده، آثارى نيك را به انجام رساند. ولى ضعف بينايى و روى آوردن امراض و تشنجات و ناامنى حاكم بر عراق سبب شد كه وى مدتى پس از اين در بستر بيمارى افتد و سرانجام در سال 1263 هجرى دار فانى را وداع گويد و به سوى سراى باقى بشتابد.

آرى! ميرزا مسيح مظلومانه دور از ياران سالهاى گذشته اش، اما در كنار ديگر ياورانى آسمانى جان سپرد و فقيه بلند آوازه شيخ محمد حسن نجفى مولف كتاب جواهرالكلام و تنى چند از علماى مشهور نجف بر پيكرش نماز گزاردند و آن مرحوم را با شكوه خاصى در يكى از حجره هاى طرف بالا سر صحن حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام دفن كردند. (1042)

# شيخ مرتضى انصارى متوفاى 1298 ق.

نابغه شيعه

سيد عباس رفيعى پور علوى علويجه

وى روز عيد غدير سال 1214 ق. در شهر دزفول در خانواده علم و ادب، متولد شد، پدرش شيخ محمد امين، نام اولين فرزندش را مرتضى انتخاب كرد.

## روياى صادق

مادر شيخ قبل از تولد وى، شبى حضرت امام صادق عليه‌السلام را در عالم رويا مى بيند كه قرآنى طلاكارى شده به او داد. معبرين خوابش را و عطاى امام را به فرزندى صالح و بلندمرتبه تعبير كردند و چنين شد كه جهان تشيع مفتخر به وجود اين شخصيت گرديد كه از نسل جابر بن عبدالله انصارى، فرزندى پا به عرصه گيتى بگذارد كه استمرار بخش خط ولايت و امامت باشد.

## نياكان و پدران شيخ انصارى

در يكى از محله هاى شهر دزفول كه نامش محله مشايخ انصار و در شمال غربى بقعه معروف «سبز قبا» واقع است. گروهى كه اكثر آنها فقيه و اهل علم و عمل اند زندگى مى كنند و از آنجايى كه جد بزرگ اين خاندان جابر بين عبدالله انصارى (16 - 78 ق و بعضى سال وفات وى را در 98 ق ذكر كرده اند) آنها را جابرى انصارى مى گويند. جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصارى از مردم مدينه و از طايفه خزرج و از اصحاب بزرگ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله بوده است. عبدالله پدر جابر از بزرگان قبيله خزرج و از نخستين مسلمانان مدينه است و در بيعت عقبه شركت نموده و از كسانى بوده كه سوگند خوردند پس از مهاجرت پيامبر به مدينه جان و مال خود را فداى آن حضرت كنند عبدالله در غزوه بدر و احد شركت كرد و در احد از سربازانى بود كه محافظت دره نزديك به ميدان جنگ به ايشان سپرده شده بود، در اواخر جنگ كه به سود مسلمانان بود بسيارى از يارانش دره را براى جمع آورى غنايم ترك نمودند، عبدالله و فرمانده دسته و چند نفر ديگر بر جاى ماندند و سپس كه جنگ مغلوب شد، گرفتار حمله قريش گرديد و در راه انجام وظيفه شهيد شدند.

جابر بن عبدالله از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله 1540 حديث نقل كرده است و اولين كسى است كه قبر حضرت امام حسين عليه‌السلام را چهل روز پس از شهادتش زيارت كرده و در اين موقع نابينا نبوده است. در بعضى از منابع آمده است كه در زمان زيارت قبر امام حسين عليه‌السلام جابر نابينا بوده است.

## پدر و مادر شيخ

پدر شيخ به نام محمد امين از علماى پرهيزكار و از زمره احياگران دين مقدس اسلام بوده است و در سال 1248 ق خاكيان را بدرود گفته است. مادر شيخ دختر شيخ يعقوب فرزند شيخ احمد بن شيخ شمس الدين انصارى است. وى از زنان پرهيزكار عصر خود و از زنان متعبده بود و نوافل شب را تا هنگام مرگ ترك نكرده و چون اواخر عمر نابينا شده بود شيخ مقدمات تهجد وى را فراهم مى كرد حتى آب وضويش را در موقع احتياج گرم مى كرد اين بانوى مكرمه به سال 1279 ق در نجف اشرف از دنيا رفت و شيخ در غم فقدان مادر بسيار متاثر و غمناك شد و گريه كرد.

## خانواده شيخ انصارى (ره)

شيخ سه همسر داشته است. اولين آنها دختر شيخ حسين انصارى - كه نخستين استادش بوده و از اين همسر يك دختر به نام بى بى فاطمه داشته است.

دومين همسر شيخ، دختر ميرزا مرتضى مطيعى دزفولى بوده كه از وى يك دختر به نام بى بى زهرا بازمانده است سومين همسر وى اهل اصفهان يا رشت بوده كه از او يك فرزند پسر به دنيا آمده لكن قبل از تولد از دنيا رفته است.

## برادران شيخ

دو برادر، كوچكتر از شيخ در خانواده محمد امين مى زيسته است اولى به نام شيخ منصور و دومى شيخ محمد صادق. شيخ منصور در سال 1224 ق در دزفول تولد يافت تحصيلاتش را نزد برادرش شيخ مرتضى انصارى تلمذ نموده و يكى از رجال معروف اين خاندان و از بزرگان فقها و اصولين، اديب، حافظ قرآن مجيد، جامع معقول و منقول و فروع و اصول و شاعرى توانا بوده است. او پس از وفات برادرش شيخ انصارى در مسجد وى در نجف اشرف اقامه جماعت مى كرد و مجلس درس نيز داشته و به سال 1294 ق در سن هفتاد سالگى در آن مكان مقدس داعى حق را لبيك گفت و در باب قبله متصل به مقبره شيخ مدفون گرديده است. اثر علمى شيخ منصور كه اكثرا به صورت منظومه است از وى باقيمانده است.

شيخ محمد صادق سومين برادر شيخ مرتضى است كه در سال 1234 ق در دزفول به دنيا آمد و پس از تحصيل مقدمات و سطح در همان شهر، رهسپار نجف اشرف گرديد و فقه و اصول را نزد برادرش شيخ انصارى فرا گرفت و به درجه اجتهاد نائل گرديد و در سال 1298 ق در همانجا بدرود حيات گفت.

## تحصيلات شيخ در ايران

وى از دوران صباوت، عشق تحصيل و فراگيرى معارف جاودانه و حياتبخش اسلام را داشت و با جديت بسيار تا نيمه شب به مطالعه و تاليف دروس خود همت مى گمارد.

مرتضى ادبيات عرب و مقدمات را نزد پدرش و دانشوران دزفول سپرى كرد و فقه و اصول و دوره سطح را خدمت شيخ حسين انصارى (عموزاده اش) - كه از فقهاى سپيد نام دزفول بود تلمذ نمود.

## تحصيلات در عتبات

شيخ در سال 1232 ق به همراه پدرش به عتبات - كربلا و نجف - جهت تكميل دروس و ترقى انديشه هايش رهسپار شد.

شيخ محمد امين در كربلا به محضر سيد محمد مجاهد - كه از فقهاى بزرگ شيعه در آن زمان بود و رياست حوزه كربلا را داشت رسيد. پس از معرفى خود، سيد مجاهد احوال استاد نخستين خود - شيخ حسين انصارى را كه در زمانى با هم در درس پدرش سيد على طباطبايى - صاحب رياض - حاضر مى شدند و با يكديگر دوست و همدرس بودند پرسيد. شيخ محمد امين گفت: ايشان برادرزاده من است و اكنون مشغول تدريس فقه و اصول و تربيت طلاب است. سيد مجاهد بر احترام آنها بيفزود و فرمود: به جز زيارت معصومين عليه‌السلام مقصود ديگرى نيز داريد؟ شيخ محمد امين پاسخ داد: فرزندم را براى استفاده از محضر مبارك آورده و به شيخ مرتضى كه در آخر مجلس نشسته بود، اشاره كرد، سيد نگاهى خاص به شيخ كرد! زيرا كمتر كسى در سنين 18 سالگى مى توانست از محضر درس استاد و فقيهى فرزانه چون او استفاده كند، لذا براى آزمايش معلومات فقهى طلبه جوان مساله اى پيش آورد و گفت: شنيده ام برادرم شيخ حسين در دزفول نماز جمعه مى خواند در حالى كه بسيارى از فقهاى شيعه اقامه نماز جمعه را در زمان غيبت ولى عصر (عج) جائز نمى دانند. در اين موقع شيخ مرتضى دلايلى در وجوب نماز جمعه در زمان غيبت بياورد كه سيد مجاهد از تقرير دليل ها و بيان مطلب او شگفت زده شد و به شيخ محمد امين رو كرد و گفت: اين جوان نبوغ ذاتى دارد، او را به صاحب اين قبه - اشاره كرد به بارگاه امام حسين عليه‌السلام - بسپاريد.

شيخ محمد امين به دزفول بازگشت و فرزندش براى ادامه تحصيل در كربلا بماند.

شيخ مرتضى چهار سال از محضر دو فقيه بزرگ يعنى سيد مجاهد و شريف العلمأ استفاده كرد.

در سال چهارم، عده اى از مردم دزفول كه به زيارت كربلا آمده بودند، به وى گفتند:

پدرت شوق ديدار تو را دارد.

## بازگشت به وطن

شيخ به اتفاق همشهريانش به زادگاهش دزفول بازگشت اما بيش از يكسال نتوانست در دزفول بماند شوق تحصيل او را در سال 1237 ق بار ديگر به عتبات كشاند. وى در مجلس درس شيخ موسى فرزند شيخ جعفر كاشف الغطأ شركت كرد و پس از دو سال مجددا به دزفول بازگشت.

## ازدواج شيخ

شيخ در سن 25 سالگى با دختر اولين استاد خود - شيخ حسين - ازدواج كرد. اولين ثمره اين ازدواج پسرى بود كه پس از رفتن شيخ انصارى به مسافرت متولد و چون هنگام تولد دو دندان داشت و بنا به عقايد خرافى پير زنان قديم چنين طفلى بديمن خواهد بود، ماماى نادان دندانهاى طفل چند روزه را كشيد و كودك بيچاره از اين صدمه بمرد.

## استادان شيخ انصارى

شيخ از محضر اساتيد بزرگوارى همچون شيخ حسين انصارى دزفولى، شريف العلمأ مازندرانى، شيخ موسى كاشف الغطأ، سيد محمد مجاهد، شيخ على كاشف الغطأ، حاج ملا احمد نراقى تلمذ نمود و غير از فرزانگان فوق الذكر شيخ نزد هيچ كس ديگر تلمذ نكرده است. (1043)

شيخ حسين انصارى (متوفاى 1253 ق)

وى از رجال نامى در خاندان انصارى در عصر خود بوده و در دزفول مجلس ‍ درسى داشته و مرجعيت در فتوا و فيصله امور شرعيه در آن زمان به وى منتهى گشت و شيخ قسمتى از دروس مقدماتى را نزد او فرا گرفت، شيخ حسين بعد از سال 1253 در دزفول بدرود حيات گفته است. (1044)

شريف العلمأ (متوفاى 1245 ق)

ملا محمد يا محمد شريف فرزند حسنعلى آملى مازندرانى دو مجلس درس ‍ داشته، يكى براى مبتدئين و ديگرى براى آنانى كه در فضل و كمال به مرتبه اجتهاد رسيده بودند. وى در سال 1245 ق در كربلا دار فانى را وداع گفت. (1045)

شيخ موسى كاشف الغطأ (متوفاى 1241 ق)

شيخ على كاشف الغطأ (متوفاى 1254 ق)

هر دو از فرزندان شيخ جعفر كبير - معروف به كاشف الغطأ هستند كه نسبت آنها به مالك اشتر مى رسد. (1046)

سيد محمد مجاهد (متوفاى 1242 ق)

وى از فرزندان على «صاحب رياض» است. سيد مجاهد شاگردان بسيارى تربيت كرد كه از جمله آنها شيخ انصارى بوده كه چهار سال نزد وى تلمذ نموده و در مجلس درسش در كربلا حاضر مى شد. (1047)

نراقى (متولد 1185 و متوفاى 1245 ق)

حاج ملا احمد نراقى فرزند ملا مهدى نراقى است. نراقى به دانش و فضل شيخ انصارى اعتماد و اطمينان كامل داشته تا جايى كه گفته است:

«در سفرهاى مختلفه كه رفته ام زياده بر پنجاه تن مجتهد مسلم را ديده ام. ولى هيچ كدام آنان اين جوان نبودند. »

بدين سبب مقدم شيخ را گرامى داشت و بعد از حركت از كاشان، ملا احمد نراقى فرمود:

«استفاده اى كه من از وى بردم بيش از بهره اى بود كه او از من برد. »

ملا احمد نراقى به مرض وبا درگذشت و جنازه اش به نجف اشرف منتقل و در صحن مطهر پشت سر حضرت على عليه‌السلام دفن گرديد. (1048)

## شاگردان شيخ

مكتب علمى شيخ انصارى - در اواسط قرن سيزدهم تا اوايل قرن چهاردهم - پرورش دهنده دانشوران و انديشمندان معروف شيعه است، علمأ و دانشمندانى كه شمار آنها را از 500 نفر تا 3000 نفر در كتب رجالى و تاريخى ثبت كرده اند. در كتاب زندگانى و شخصيت شيخ انصارى كه توسط كنگره جهانى بزرگداشت دويستمين سالگرد تولد شيخ انصارى (ره) انتشار يافته است نام 316 نفر را ذكر كرده كه بعضى از مشاهير از شاگردان شيخ به شرح ذيل آمده است:

1. شيخ ابراهيم آل صادق (1221 - 1284 يا 1288 ق)

2. سيد محمد ابراهيم بهبهانى (- 1300 ق)

3. شيخ ابراهيم خوئينى (- 1300 ق)

4. ميرزا محمد حسن شيرازى (1230 - 1355 ق)

5. حاج ميرزا ابراهيم خوئى (1247 - 1325 ق)

6. آخوند خراسانى (1329 ق)

7. ميرزا ابراهيم علوى سبزوارى (1316 ق)

8. سيد جمال الدين اسد آبادى (1254 - 1314 ق)

9. شيخ ابراهيم قفطان (- 1279 ق)

10. ميرزا حبيب الله رشتى (1234 - 1312 ق)

11. شيخ مولا ابراهيم قمى (- 1308 ق)

12. ملا حسينعلى همدانى (1239 - 1311 ق)

13. سيد ابو تراب قزوينى (معروف به سكاكى) (-1303 ق)

14. ميرزا محمد آشتيانى (1248 - 1319 ق)

15. سيد ميرزا ابوالحسن رضوى (1311 ق)

16. سيد ميرزا ابوالحسن سبزوارى (-1313 ق)

17. شيخ ابوالقاسم انصارى دزفولى (-1280 ق)

18. سيد ابوالقاسم خوانسارى (1280 ق)

## تاليفات شيخ انصارى

آثار قلمى اين فقيه فرزانه - كه به دست مبارك خود و با خطى زيبا پيرامون موضوعات مختلف تاليف شده است و بعضى از آنها در زمان حيات شيخ در چند نوبت به قطع رحلى چاپ سنگى شده اند به شرح ذيل است:

1. كتاب رسائل: اين كتاب در علم اصول فقه است و به دليل محتوايى تازه و بديع به فرائد الاصول معروف شده است و در 400 صفحه به قطع رحلى چاپ سنگى و منتشر شده است.

2. كتاب المكاسب اين اثر در خصوص مسائل كسب و تجارت است. مطالب اين كتاب علمى و استدلالى با تحقيقات و پژوهش ميدانى و جامع در رد و ابرام نظرات دانشوران و فقها گذشته است و هر دو اثر فوق از كتب درسى رايج در حوزه هاى علميه تشيع است.

3. كتاب الصلاه اين اثر گرانسنگ - كه در مورد مسائل نماز است به صورت علمى و بسيار دقيق و مستدل بحث كرده است. اين كتاب 437 صفحه اى به قطع رحلى در سال 1305 ق چاپ سنگى و منتشر شده است.

4. كتاب الطهاره اين كتاب در 548 صفحه به قطع رحلى در سال 1317 ق چاپ سنگى و منتشر شده است.

## اوضاع ايران در عصر شيخ انصارى

تولد، رشد جسمى و تحصيلى شيخ در زمان سلطنت فتحعلى شاه - 1212 تا 1250 ق - بوده است. ايران در دوره پادشاهان قاجار، گرفتار دو دشمن نيرومند گرديده در شمال روسيه تزارى و در جنوب انگلستان استعمارگر، خبر سقوط شهر گنجه در قفقاز و قتل عام مردم مسلمان آنجا در دربار فتحعليشاه غوغا كرد و علماى تهران جنگ با كفار روسيه را تصويب كردند و حكم جهاد و تجهيز سپاه صادر شد.

جنگ دوره اول قريب دهسال طول كشيد و پس از جنگ و گريزهاى متعدد با وساطت سفير انگليس، پيمان صلح ميان ايران و روسيه فراهم آمد و در سال 1228 ق در محلى بنام گلستان، عهدنامه صلح به امضأ رسيد. (1049)

## فقهاى شيعه در ميدان جنگ

سيد محمد مجاهد متوفاى 1242 ق كه از فقهاى بزرگ شيعه در عراق بود و از نخستين استادان شيخ انصارى است به ايران آمد و به قفقاز رفت و به تشجيع جنگجويان پرداخت و به اين سبب ملقب به مجاهد گرديد يعنى كسى كه با كفار جهاد كرده است.

از ديگر فقهاى شيعه ملا احمد نراقى متوفاى 1245 ق است كه از علماى مشهور كاشان و از اساتيد معروف شيخ انصارى است، وى كفن پوش با سپاه ايران در ميدان جنگ حاضر شد ولى متاسفانه عباس ميرزا نايب السلطنه براى جلب حمايت روس از سلطنت آينده اش كوشش خود را در جنگ به كار نگرفت و سرانجام جهادگران در جنگ عليه روس موفق نبودند.

و پس از خاتمه جنگ ايران و روس فتحعلى شاه از ملا محمد تقى برنمانى كه همراه سيد محمد مجاهد به ميدان جنگ آمده بود پرسيد چرا جهاد توفيق نيافت؟! وى پاسخ داد به سبب عدم خلوص نيت عباس ميرزا.

## سلطه انگلستان در ايران

آنجايى كه دولت استعمار انگليستان مستعمره بزرگ و پرفايده خود يعنى هندوستان را در معرض خطر جدى دولت روس مى ديد به اين فكر افتاد كه كشورهاى هم جوار هند مانند ايران و افغانستان را تحت نفوذ و سلطه خود در آورده و راه رسيدن به خليج فارس و درياى آزاد را براى روسيه سد كند. بدين منظور در سال 1223 ق سفير خود را با هداياى فراوانى به ايران فرستاد. سفير انگليس با فتحعلى شاه ملاقات كرد و نامه هاى پادشاه انگليس را با يك قطعه الماس درشت تقديم كرد و مقاصد دولت متبوع خود را راجع به قرارداد (به اصطلاح) دوستى با ايران بوسيله مترجم ابلاغ داشت و تعهداتى فيمابين آنها منعقد و امضأ گرديد.

## اوضاع اجتماعى ايران در زمان شيخ انصارى

قرن سيزدهم، قرن شكوفايى و رشد تشيع در ايران بود، بيشتر مردم شيعه دوازده امامى بودند و از علماى دين در تمام شئون اجتماعى خود پيروى مى كردند، مردم در تربيت فرزندان خود كوشا بودند و به اجراى تكاليف مذهبى و دستورهاى دينى اهتمام مى ورزيدند. پدران و مادران فرزندان خود را از سنين پنج سالگى براى آشنا شدن فرائض دينى - به مسجد مى بردند.

اكثر مردم در اين زمان از دانش و سواد بهره اى نداشتند. شاهزادگان و ثروتمندان معلم سرخانه براى فرزندان خود داشتند، تعداد كمى از فرزندان طبقه متوسط از سنين هفت سالگى در مكتبخانه - كه در بيشتر نقاط ايران بر پا بود و به دست روحانيون و ملايان اداره مى شد - به خواندن و نوشتن مى پرداختند.

## اوضاع علمى ايران در زمان شيخ انصارى

قرن سيزدهم مصادف با قرن نوزدهم ميلادى و ظهور علوم و پيشرفت صنايع جديد در اروپا بود اما مسلمين عموما و ايرانيها خصوصا از اين علوم و صنايع جديد بى بهره بودند.

از جمله علومى كه در اين قرن پيشرفت چشمگير و شايسته اى داشت فقه و اصول بود كه توسط دانشوران صاحب نامى مانند شيخ جعفر كاشف الغطأ متوفاى 1228 ق و سيد على طباطبايى (صاحب رياض) متوفاى 1231 ق و فرزندش سيد محمد مجاهد متوفاى 1242 ق كتابهاى معتبرى به روش ‍ استدلالى و با استفاده از قواعد اصول در احكام شرع - فقه - تاليف شد.

## مراكز علمى فعال در زمان شيخ انصارى:

### الف: حوزه علميه كربلا

اين حوزه در قرن سيزدهم اعتبار علمى بسيار يافت و اين تكامل حوزه علميه كربلا مرهون زحمات علامه وحيد بهبهانى بود كه توسط شاگردش ‍ سيد على طباطبايى استمرار پيدا كرد و سيد محمد مجاهد فرزند سيد على طباطبايى اين حوزه را رونق بيشترى بخشيد

### ب: حوزه علمى نجف

اين مركز علمى، قرنها محل تدريس علوم اسلامى و فقه شيعه بوده است. در قرن سيزدهم شيخ جعفر نجفى مشهور به كاشف الغطأ كه از شاگردان مشهور وحيد بهبهانى بود در نجف به تدريس فقه استدلالى پرداخت و اين مركز علوم اسلامى را فعال تر نمود. پس از شيخ جعفر فرزندانش شيخ موسى متوفاى 1249 ق و شيخ على متوفاى 1254 ق كه از فقهاى نامدار شيعه بوده اند، حوزه علمى نجف را اداره مى كردند اين دو فقيه بزرگوار استادان شيخ مرتضى انصارى بوده اند.

### ج: حوزه علمى كاشان

اين حوزه به كوشش ملا مهدى نراقى در اواخر قرن دوازدهم بوجود آمد و حدود يك قرن فعال بوده است. ملا مهدى نراقى از شاگردان وحيد بهبهانى بوده است و پس از فوت او فرزندش ملا احمد نراقى متوفاى 1245 ق حوزه علمى كاشان را رونق بخشيد. ملا احمد از استادان مشهور شيخ انصارى است.

### د: حوزه علمى اصفهان

اين حوزه در اوايل قرن يازدهم بوجود آمد با توجه به احترام خاص شاهان صفوى نسبت به فقها و علماى شيعه و هجرت علماى شيعه از سرزمينهاى اسلامى مانند لبنان و عراق به ايران و اقامت در اصفهان و تدريس علوم مختلف در اين شهر عالم پرور، اين حوزه به دويست سال دوام داشت و تا نيمه قرن سيزدهم زمان حجه الاسلام شفتى متوفاى 1260 ق رونقى كامل داشت، شيخ انصارى قريب يك ماه مهمان سيد شفتى بوده است.

## مرجعيت شيخ انصارى

عصر زندگى شيخ مصادف بود با مرجعيت عامه آيه الله شيخ موسى كاشف الغطأ تا سال 1256 ق و بعد از مرحوم شيخ موسى زعامت دينى به برادرش آيه الله شيخ حسن كاشف الغطأ تا سال 1262 ق و بعد از رحلت ايشان مرجعيت عامه به آيه الله شيخ محمد حسن صاحب جواهر منتقل شد.

در سال 1266 ق آيه الله شيخ محمد حسن صاحب جواهر در لحظات آخر حياتش در جمع علمأ بزرگان شيعه - كه براى تعيين تكليف مرجعيت و زعامت دينى به حضورش رسيده بودند - پرسيد: بقيه علما محترم كجا هستند؟ عرض رسيد كه علما حوزه همگى در خدمت شما هستند، نگاهى ديگر همراه با تبسمى نمود و فرمود: آرى هستند اما عالمى در اين شهر (نجف) است كه در جمع نيست.

مجددا به عرض رسيد كه خير آقا همگى خدمت شما هستند. آنگاه فرمود: پس ملا مرتضى كجاست؟ عده اى به جستجوى وى پرداختند. پس از مدتى او را در حرم امير المومنين عليه‌السلام يافتند كه مشغول دعا جهت بهبودى و سلامتى صاحب جواهر بود. جريان را به عرض شيخ انصارى رسانده و به حضور صاحب جواهر رسيدند، صاحب جواهر نفس عميقى كشيد و رو به حضار نمود و فرمود: «هذا مرجعكم من بعدى» اين مرجع شما بعد از من است و آنگاه رو به شيخ انصارى نمود و فرمود: «قلل من احتياطك فان الشريعه سمحه سهله» اى شيخ تو هم از احتياط خود كم كن چه دين اسلام سهل و آسان است. (1050)

## چگونگى تدريس شيخ انصارى

از كارها گفته هاى شيخ معلوم است كه در طول عمر با بركتش همه سعى و كوشش در راه تحصيل، تدريس و تاليف آثار علمى بوده است. از برادرش ‍ شيخ منصور نقل شده كه: شيخ حتى در سفر براى وى درس مى گفت و او تقريرات شيخ را مى نوشت. حاج ملا نصرالله تراب در لمعات البيان مى نويسد:

در سفر مكه همراه شيخ استاد بوديم، ما و همه حجاج دو ماه در محلى به نام عنيزه به جهت ترس از غارت اعراب باديه نشين توقف نموديم، شيخ عصرها براى ما از كتاب «هدايه، المسترشدين» درس مى گفت و از جمله حاضرين در درس شيخ محمد باقر فرزند مولف كتاب مذكور بود.

شيخ انصارى بعد از نمازهاى يوميه به جاى تعقيبات نماز مطالب درس و اشعار الفيه - كتابى است در علم نحو شامل هزار بيت شعر است. مى خواند. وقتى از وى سوال شد كه شما با اين همه مقام علمى، درسهاى دوره نوجوانى را تكرار مى كنى؟!

در جواب فرمود: بله مى خوانم و تكرار مى كنم با فراموشم نشود.

## بيان شيخ انصارى در تدريس

شيخ در موقع تدريس خارج فقه و اصول در توضيح مطالب علمى، چنان خوش بيان بوده و با استدلال، آرأ ابتكارى خود را پيرامون مبانى اصولى و فقهى تقرير مى نموده كه همه انديشوران را مجذوب و شيفته خود مى كرده است.

## نمونه اى از بيانات علمى و استدلال شيخ

استاد شهيد مرتضى مطهرى در كتاب عدل الهى، ص 348 از چگونگى بيانات علمى و استدلالى شيخ به هنگام تدريس جريانى به شرح ذيل نقل مى كند:

«سيد حسن كوهكمرى كه از فضلاى عصر شيخ بوده و خود مجلس درسى داشته است، يك روز در محل درس خود، پيش از آمدن شاگردان حاضر شد، ديد در يك گوشه مسجد، شيخ ژوليده اى با چند شاگرد نشسته و تدريس مى كند، سيد حسين سخنان او را گوش داد و احساس كرد كه اين شيخ بسيار محققانه بحث مى كند، روز ديگر راغب شد، زودتر بيايد و به سخنان شيخ گوش كند، آمد و گوش كرد و به اعتماد روز پيش افزون شد كه اين شيخ از خودش فاضل تر است... و اگر شاگردانش به جاى درس او به درس اين شيخ حاضر شوند بهره بيشترى خواهند برد.

روز ديگر كه شاگردان او آمدند گفت، رفقا اين شيخ كه در آن كناره با چند شاگرد نشسته از من براى تدريس شايسته تر است و خود من نيز از او استفاده مى كنم، همه با هم به درس او برويم... از آن روز سيد حسين و شاگردانش در مجلس شيخ حاضر شدند. اين شيخ همان است كه بعدها نام شيخ مرتضى انصارى معروف شد و استاد متاخرين لقب يافت.

## شيخ در بروجرد و اصفهان

شيخ انصارى به سال 1240 ق به قصد زيارت مرقد مطهر على بن موسى الرضا عليه‌السلام از دزفول حركت كرد وى به هنگام ترك زادگاهش فرموده است: «آنچه را از علماى عراق كه بايد ببينم ديده ام و مايلم در اين سفر اگر از علماى ساكن ايران شخصيتهايى يافت شود كه ممكن باشد مورد استفاده قرار گيرند، آنها را نيز ملاقات كرده و از ايشان بهره مند گردم. »

شيخ به اتفاق برادرش (شيخ منصور) رضايت مادرشان را جلب كردند و راهى سفر شدند آنها مدت يك ماه در بروجرد ماندند و سپس راهى اصفهان شدند.

شيخ در اصفهان وارد كاروانسرايى شد و منزلى گرفت. در آن زمان زياست مطلقه و زعامت دينى اصفهان در دست باكفايت حجه الاسلام شفتى - بنيانگذار مسجد سيد اصفهان - بود. شيخ در يكى از روزها اشكالى را براى شاگردان طرح نموده و منتظر جوابى از آنان بود، شيخ كه در پايين مجلس ‍ نشسته بود جواب آن را به يكى از نزديكانش بيان كرده و از مجلس خارج گرديد. آن طلبه نيز جواب را خدمت استاد بازگو كرده استاد فرمود:

اين جواب از تو نيست يا حجه بن الحسن عليه‌السلام به تو تلقين نموده و يا شيخ مرتضى نجفى، آن دانش پژوه بالاخره حقيقت را گفت.

سيد بالافاصله با چند نفر به تفحص و جستجو پرداختند تا سرانجام شيخ و برادرش را در كاروانسرا يافتند و به منزل سيد بردند، سيد اصرار كرد كه شيخ انصارى در اصفهان بماند، ولى شيخ به داشتن پدر و مادر دزفول اعتذار جست و گفت:

«اگر خيال ماندن و توقفى در ايران داشتم، اصفهان را ترجيح خواهم داد و پس از چند روز توقف اين شهر را ترك كرد.

## شيخ در كاشان و رى

شيخ از اصفهان به كاشان رفت و مدت چهار سال از محضر علمى ملا احمد نراقى بهره گرفت و به مباحثه و تحقيق و تاليف نيز اشتغال داشت. نراقى هنگام حركت شيخ از آن شهر اجازه مبسوطى به او داد و با بهترين عبادات و جملات وى را ستوده فرمود: «استفاده اى كه من از اين جوان نمودم بيش از استفاده اى بود كه او از من برد. »

شيخ و برادرش از كاشان به مشهد مقدس مشرف شدند و چند ماهى در آن شهر توقف نمودند و از آنجا به تهران و رى رفتند و پس از مدتى بازگشت به وطن كردند. مردم دزفول پس از شش سال، هنگامى كه از بازگشت شيخ و برادرش با خبر شدند تا چهار فرسخى از آنها استقبال شايانى نمودند.

## بازگشت مجدد شيخ به نجف اشرف

شيخ پس از مسافرت به شهرهاى مختلف دوباره سال 1249 ق وارد نجف اشرف شد و از محضر شيخ على فرزند كاشف الغطا بهره برد شيخ على روزى به شيخ جعفر شوشترى فرمود: «تو گمان مدار كه شيخ مرتضى براى استفاده بردن در مجلس ما حاضر مى گردد، بلكه شنيده در خانواده هاى علمى، تحقيقاتى هست كه او بهم مى رساند و الا او ديگر احتياجى به خواندن درس ندارد. »

## اداره حوزه علميه نجف

شيخ انصارى پس از شيخ على كاشف الغطا و برادرش شيخ حسن كاشف الغطا و همچنين شيخ محمد حسن صاحب جواهر رياست و اداره حوزه علميه نجف را از سال 1266 تا 1281 ق به مدت 15 سال به عهده داشت و شيعيان جهان از وى تقليد مى كردند.

## وضع ظاهر شيخ

شيخ از حيث قد مايل به طول و رخسارش سرخ و نمكين، بدنش نحيف و چشمانش ضعيف و محاسنش را با حنا رنگ مى بست، بر سر عمامه بزرگى از كرباس و به تن قبايى سفيد رنگ از جنس كرباس و عبايى سرخ رنگ از جنس پشم به دوش.

## مشايخ اجازه روايتى شيخ

مشايخ اجازه روايتى شيخ عبارتند از: حاج ملا احمد نراقى، سيد صدرالدين عاملى، شيخ محمد سعيد دينورى.

## صفات پسنديده شيخ

شيخ داراى همت بلند، اخلاقى نيكو، زهد و تقواى بى نظير، استادى بى دليل، پدرى مهربان، مربى دلسوز بود.

ميرزا حبيب الله رشتى گفته است: «شيخ سه چيز ممتاز داشت، علم، رياست، تقوا، رياست را به ميرزا محمد حسين شيرازى، علم را به من و تقوا را با خود به قبر برد.

## كرامات شيخ

نابغه دهر، شيخ انصارى داراى كرامات و خوارق عادات بوده است كه به دو نمونه از آنها اشاره مى شود:

### كرامت اول:

در زمان شيخ روزى شخصى از تنگى معاش براى دوستش سخن داند و گفت: اگر همراهى با من كنى در اين باب فكر و تدبيرى انديشيده ام. گفت: بگو اگر اصلاح باشد تو را يارى كنم. گفت: در اين روزها پول زيادى نزد شيخ مرتضى آورده اند. ما شبانه به خانه او رفته و آنها را آورده بين خود تقسيم كنيم.

من چون اين بشنيدم او را منع كردم ولى سودى نبخشيد. بالاخره با اصرار بسيار مرا با خود موافق نمود به اين شرط كه در بيرون منزل بايستم تا او برود و بيايد كه من مباشر عملى نباشم. چون پاسى از شب رفت به سراغ من آمد و به طرف منزل شيخ روانه شديم و با تدبيرى وارد دهليز بيرونى شديم ولى من جلوتر نرفتم، دوستم از پله هاى بيرونى بالا رفت تا از پشت بام بيرونى به بام اندرونى درآيد و از آنجا وارد خانه شده و دست به سرقت بزند.

مدتى نگذشته بود كه با حالتى پريشان شگفت آور نزد من آمد، سبب را پرسيدم گفت: چيزى را مشاهده كردم كه تا خودت نبينى تصديق من نخواهى كرد. گفتم مگر چه ديدى؟

گفت: از پله ها كه بالا رفتم سايه اى در مهتابى بيرونى به نظرم آمد، وقتى از ديوار بيرونى بالا رفتم كه خود را به پشت بام اندرونى برسانم ناگهان ديدم شيرى مهيب بر كنار بام اندرونى ايستاده و آماده حمله به من بود و هر چه بالاتر رفتم خشم شير زيادتر مى گرديد، قدرى تامل نمودم تا شايد علاجى پيدا كنم، ولى ممكن نشد، برگشتم. به او گفتم: شايد ترسيده اى!!

گفت: تا نبينى باور نكنى از پله ها بالا برو و نگاه كن، از پله ها بالا رفتم نزديك بام اندرونى شيرى عجيب ديدم كه از ترسش بدنم به لرزه درآمد شير نعره اى كشيد و به سوى پشت بام بيرونى شد، چون اين امر خارق عادت را ديديم از كرامات آن مرد بزرگ شيخ انصارى حمل كرديم و نادم و پشيمان برگشتيم.

### كرامت دوم:

يكى از شاگردان شيخ انصارى نقل مى كند: چون از مقدمات علوم و سطوح فارغ گشته براى تكميل تحصيلات به نجف اشرف رفتم و به مجلس درس ‍ شيخ درآمدم ولى از مطالب و تقريراتش هيچ نمى فهميدم خيلى به اين حالت متاثر شدم تا جايى كه دست به ختوماتى زدم، فايده نبخشيد. بالاخره به حضرت امير عليه‌السلام متوسل شدم.

شبى در خواب خدمت آن حضرت رسيدم و «بسم الله الرحمن الرحيم» در گوش من قرائت نمود.

صبح چون در مجلس درس شيخ حاضر شدم درس را مى فهميدم، كم كم جلو رفتم، پس از چند روز به جايى رسيدم در آن مجلس صحبت مى كردم. آن روز پس از ختم درس خدمت شيخ رسيدم وى آهسته در گوش من فرمود: آن كس كه «بسم الله... » را در گوش تند خوانده است تا «والضالين» در گوش من خوانده، اين بگفت و برفت. من از اين قضيه بسيار تعجب كردم و فهميدم كه شيخ داراى كرامت است زيرا تا آن وقت كسى از اين موضوع اطلاع نداشت.

منابع اصلى: 2- زندگينامه استاد الفقهأ شيخ انصارى، مولف ضيأ الدين سبط شيخ زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، مولف شيخ مرتضى انصارى 3- تنقيح المقال 4- اعيان الشيعه، ج 4، ص 45 و 46.

## وفات شيخ

شيخ انصارى هيجدهم جمادى الثانى سال 1281 ق پس از 67 سال عمر با بركت اما پر زحمت در نجف اشرف به بيمارى اسهال دار فانى را وداع گفت. چون شيخ از دنيا رفت شيخ راضى على بيك. يكى از شاگردان صاحب جواهر، ملا محمد طالقانى، مولى على محمد طالقانى و مولى على محمد خوئى او را غسل دادند و حاج سيد على شوشترى بر جنازه اش نماز خواند و در حجره اى متصل به باب قبله صحن مجلل امير المومنين على عليه‌السلام مدفون گرديد.

در فوت شيخ ماده تاريخهايى گفته شده از جمله برادرش شيخ منصور در تاريخ ولادت و فوتش سروده:

زغيب آمده تاريخ حيات و ممات

«غدير» عام تولد «فراغ» عام وفات (1051)

# سيد محمد باقر شفتى متوفاى 1260 ق.

آيه اميد

عباس عبيرى

## ميلاد نور

سيد محمد نقى از نوادگان امام موسى بن جعفر عليه‌السلام بود و راهنمايى دين باوران روستاى چرزه (1052) را بر عهده داشت. (1053) خانه گلين اين كشاورز نيك نهاد در 1175 ق. با تولد نوزادى، كه محمد باقر نام گرفت (1054)، در نور و شادمانى فرو رفت.

محمد باقر اندك اندك باليد و توانست درس زندگى و كمال از پدر فرا گيرد، بهره گيرى از محضر پدر سالها به درازا كشيد و حتى پس از هجرت 1182 ق نيز ادامه يافت. در اين سال سيد محمد نقى همراه خانواده اش رهسپار شفت شد تا خواسته برخى از مومنان آن ديار را اجابت كند و راهنماى آن باشد. (1055)

اين هجرت نه تنها براى مردم شفت بلكه براى سيد محمد باقر نيز پربار و مبارك بود، او در اين شهر از محضر دانشوران بهره گرفته، سرانجام خود را از آموزشهاى آنان بى نياز احساس كرد و رهسپار عراق شد.

## هجرت

در غروب يكى از روزهاى سال 1192 ق فرزند تهى دست چرزه به كربلا رسيد. (1056) و در جمع شاگردان حضرت سيد على طباطبايى جاى رفت. زندگى در حريم سالار شهيدان يك سال به درازا كشيد. محمد باقر در اين مدت از پژوهشهاى پرارزش محقق برجسته شيعه حضرت وحيد بهبهانى بهره برد و از حمايتهاى پيدا و پنهان استاد گرانقدرش سيد على طباطبايى برخوردار شد. آن گوهر شناس گرانمايه بزودى ارج شاگردى كه با كفشهاى پاره در درس حضور مى يافت باز شناخت و كسى را مامور ساخت تا هر روز دو گرده نان براى ظهر و شام سيد شفتى آماده سازد. (1057)

1193 ق سال دومين هجرت علمى دانش پژوه تهيدست شفت بود. او راه نجف پيش گرفت و خود را به امواج خروشان درياى بى پايان علوم، حضرت سيد مهدى طباطبايى بروجردى، سپرد، دانشور پارساى نجف با نگاه نافذ خويش مرواريد يگانه چرزه را باز شناخت و باران عنايتش را بر سر وى فرو باريد. (1058) البته سيد محمد باقر تنها به درس آن مرجع پرهيزگار بسنده نكرد و از اندوخته هاى گرانقدر ديگر دانشوران آن سامان نيز بهره برد. بزرگانى كه بى ترديد بايد حضرت شيخ جعفر كاشف الغطا را در شمار آنان جاى داد.

## ارمغان نجف

نجف جز معنويت و دانش ارمغان ديگرى نيز به سيد بخشيد. ارمغان گرانبهايى كه تا پايان در كنار سيد باقى ماند. اين هديه پرارج محمد ابراهيم كلباسى بود. دانشجوى سخت كوش چرزه در محفل درس علامه بحرالعلوم با اين دانش پژوه پرهيزگار آشنا شد. (1059) و او را از دار گنجينه اسرار خويش ‍ ساخت.

هر چند تاريخ از ثبت گفتگوها و آمد و شدهاى اين دوستان صميمى خوددارى كرده است اما تنها خاطره بازمانده از آن روزها مى تواند نشان دهنده زندگى سيد دانشجويان شفت در نجف باشد:

روزى محمد ابراهيم به حجره سيد محمد باقر شتافت و با جانگدازترين تصوير سالهاى دانش اندوزى اش روبه رو شد. كتابها نيمه باز در كف اتاق پراكنده بود، كوزه آب گوشه اى بر زمين غلتيده، دوست گرانقدرش چون مردگان بر حصير كهنه فرو افتاده مى نمود.

محمد ابراهيم، كه از شرايط زندگى سيد محمد باقر آگاه بود، نيك دريافت كه جوانى چون وى جز به سبب گرسنگى چنين ناتوان و زمين گير نمى شود. پس به بازار شتافته، غذايى مناسب فراهم آورد و دوست عزيزش را از چنگال مرگ رهايى بخشيد. (1060)

زندگى در نجف تا 1204 ق ادامه يافت. (1061) در اين سال بيمارى سيد را فرا گرفت و روزانه بغداد ساخت. (1062) او چهار ماه در بغداد زيست. در اين مدت از درد رهايى يافت. كتاب نفيس «الحليه اللامعه» را به رشته نگارش ‍ كشيد (1063) و سرانجام براى بهره گيرى از محضر دانشور برجسته سيد محسن اعرجى رهسپار كاظمين شد. (1064)

جاذبه كاظميه و استاد شهره اش گوهر چرزه را يك سال در آن ديار ماندگار ساخت. سپس بار سفر بست و در حدود 1205 ق راه ايران پيش گرفت.

## محفل كامروايان

قم و حلقه درس محقق وارسته حاج ميرزا ابوالقاسم بن ملا محمد گيلانى نخستين منزلگاه سيد پرهيزگاران شفت بود. او پس از مدتى توقف و بهره گيرى از محضر محقق قمى راه كاشان پيش گرفت، از محفل استاد نامور آن سامان حضرت ملا مهدى نراقى كامياب شد و سرانجام در حدود 1216 ق رهسپار اصفهان گرديد. (1065)

## در آسمان اصفهان

سيد محمد باقر در حالى كه جز يك جلد كتاب و سفره اى نان چيزى همراه نداشت. (1066) در مدرسه چهار باغ مسكن گزيد ولى بزودى دريافت كه محفل درسش سرپرست مدرسه را آزرده خاطر كرده است. بنابراين به مدرسه ديگر كوچيد. (1067) و بساط تدريس و تحقيق گسترد.

## نيلوفران آسمانى

در سايه كوششهاى وى فقيهان فراوان باليدند و در آسمان دانش و ايمان به نورافشانى پرداختند، عالمانى چون:

1. شيخ محمد مهدى بن حاج محمد ابراهيم كلباسى

2. ميرزا ابوالقاسم بن حاج سيد مهدى كاشانى (متوفى: 1281 ق)

3. حاج محمد جعفر آباده اى

4. محمد شفيع جاپلقى (متوفى: 1280 ق)

5. صفر على لاهيجى

6. ملا صالح برغانى قزوينى

7. ملا جعفر نظر آبادى

8. محمد تنكابنى

9. سيد محمد باقر خوانسارى

10. سيد على طباطبايى زواره اى (علويجه اى)

و ده ها شاگرد ديگر. (1068)

## آثار جاودان

هر چند نگارش فهرست شصت عنوانى آثار ستاره تابناك چرزه از حوصله اين نوشتار بيرون، ولى اشاره اى گذرا به نام تعدادى از آنها سودمند مى نمايد:

1. تحفه ابرار المستنبط

(الملتقط) من آثار الائمه الاطهار

2. الزهره البارقه فى احوال المجاز و الحقيقه

3. شرح تهذيب الاصول علامه حلى

4. مطالع الانوار فى شرح شرايع الاسلام

5. رساله اى در مشتق

6. رساله اى در احكام شك و سهو در نماز

7. رساله اى در عدم جواز بقا بر تقليد مجتهدميت

8. حواشى بر فروع كافى

9. جوابات المسائل

## نخستين اعدام

ستاره تابناك چرزه علاوه بر كارهاى علمى به امر به معروف و نهى از منكر نيز بسيار پاى بند بود. اين پاى بندى او را به ارشاد اوباش، درگيرى با آنها و سرانجام زندان كشاند. ساكنان مدرسه خبر دستگيرى مجتهد تازه وارد را به امام جمعه رساندند و او با گسيل نماينده اى فقيه غريب سپاهان را از بند رهايى بخشيد. (1069)

البته زندان هرگز فقيه شفت را پشيمان و انديشناك نساخت. او به چيزى جز وظيفه نمى انديشيد و همه پيامدهاى انجام دادن تكليف را با آغوش باز مى پذيرفت. بنابراين چون از بند دولتيان رهايى يافت به كردار پيشين ادامه داده، اين بار با شنيدن اعتراف مكرر كارگر نانوايى به گناهى كه كيفرش مرگ بود بى هيچ هراسى وى را به قتل رساند و در برابر مسوولان امنيتى شهر گفت: اين مرد سه بار به گناهى كه كيفرش مرگ است اعتراف كرد بنابراين قتلش واجب شد و من خود آن را اجرا كردم.

مقامهاى انتظامى از يك سو با خشم بستگان مقتول و از سوى ديگر با ادعاى اجتهاد و انجام وظيفه قاتل روبرو شدند پس ناگزير به فقيه گران پايه شهر سيد محمد كربلايى مراجعه كرده، پرسيدند: آيا سيد محمد باقر مجتهد است؟

پاسخ سيد محمد كربلايى ستاره شفت را از بند دوباره رهايى بخشيد و جايگاه راستين علمى اش را بر همگان شناساند. پاسخ روشن و كوتاه بود: از من درباره اجتهاد او نپرسيد بلكه از وى بپرسيد سيد محمد مجتهد است يا نه؟ (1070)

## پاداش آسمانى

هر چند روزگار دانشور پارساى چرزه به دشوارى مى گذشت و تهيدستى حتى لحظه اى او را رها نمى ساخت ولى او كسى نبود كه تسليم شود و براى دست يابى به دنيا و نعمتهاى آن در سايه ستمگران پايتخت جاى گيرد. بنابراين پيشنهاد شاه را رد كرد. از پذيرش امامت مسجد نوبيناد شاه سر باز زد و زيستن در حجره كوچك و تاريك سپاهان را از خانه مجلل و مقام رسمى تهران برتر شمرد. (1071)

ناگفته پيداست كه پرهيزگارى و دنيا گريزى ستاره چرزه از ديد پروردگار پنهان نماند و خداوند خود از گنجهاى پايان ناپذير غيبى ايثار سيد را پاداش ‍ داد. سرانجام مردم قدر گوهر يگانه شفت را باز شناختند و امامت مسجد حاج طالب را به سپردند. اندكى بعد ساكنان بيدآباد او را به مسجد ميرزا باقر دعوت كردند تا اقامه جماعت و ارشاد مردم را بر عهده گيرد. (1072)

آنگاه روزهاى تهيدستى به پايان رسيد و سيد فقيهان توانست خانه اى در محله قبله دعا خريدارى كند. فقيه آسمان تبار سپاهيان گشوده شدن درهاى ثروت و نعمت به روى خويش را هرگز ثمره شايستگى هاى خود نمى دانست بلكه فروتنانه آن را به نگاههاى سپاس آميز و دعاهاى ناشنيدنى سگى رنجور نسبت مى داد. او پيوسته مى گفت:

روزى وا مى ستاندم و براى خريد غذا رهسپار بازار شدم. پس از فراهم كردن جگر، كه ارزان ترين كالاى قصابى بود. سمت خانه بازگشتم كه زوزه سگى خرد مرا از حركت بازداشت. سگى ناتوان و رنجور در گوشه خرابه افتاده بود و سگانى خرد لبها را بر پستان خشك مادر مى سودند. اندوه بر روانم پنجه افكند. بى اختيار جگر را نزدشان نهادم. حيوانات گرسنه بر جگر يورش ‍ بردند و آن را خوردند. پس از پايان جگر، مادر نحيف سر به آسمان بلند كرد. از آن پس درهاى ثروت بر من گشاده شد. و دارايى ام پيوسته فزونى يافت. (1073)

## حجه الاسلام

همگام با تحولات اقتصادى، زندگى سياسى - اجتماعى سيد نزد دستخوش دگرگونيهاى بسيار شد. پرهيزگارى، پاى فشارى در اجراى احكام الهى و همراهى پيوسته بزرگانى چون حاج محمد ابراهيم كلباسى و ملا على نورى اعتبار اجتماعى ستاره نامور حوزه سپاهان را فزونى بخشيد و او را به حجه الاسلام شهره ساخت. حاجى كلباسى با آنكه خود مجتهدى بلند آوازه بود همواره سيد را گرامى مى داشت، هرگز پيشتر از وى راه نمى رفت و پيوسته مردم را به پيروى از فقيه شفتى فرا مى خواند. او بر فراز منبر وعظ مى گفت: اگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله زندگى خاكى داشت و مى خواست كسى را به فرماندارى و داورى شرعى سپاهان گسيل دارد، بى ترديد آن فرد سيد حجه الاسلام بود. (1074)

اين گفتار از مجتهد پارسايى كه همگان وى را تنديس تقوا مى شمردند سيد را پيش از پيش شهره ساخته، بر موقعيت اجتماعى و توان سياسى اقتصادى اش افزود. اينك او مى توانست با خاطرى آسوده رسالت آسمانى اش را به انجام رساند و آيين وحى را در همه منطقه حاكم سازد.

در چنين شرايط فتحعلى شاه به اصفهان گام نهاد و سيد كه ديدار با وى را نمى پسنديد سرانجام با كوشش آشنايان به اميد كاستن از ستمهاى دربار به ديدارش شتافت. او در اين ملاقات دردهاى مردم را به گوش شاه رسانيده، وى را به برداشتن مشكلات جامعه فرا خواند. شاه در پايان گفت: از من براى خود چيزى بخواه!

سيد پاسخ داد: نيازى ندارم.

ولى فتحعلى خان برخواسته اش پاى فشرده و گفتارش را چند بار تكرار كرد. سرانجام سيد فرمود: اينك كه در اين باره پافشارى مى كنيد تقاضا دارم فرمان دهيد نقاره خانه را موقوف سازند.

شاه خاموش مانده، در شگفتى فرو رفت و پس از خروج به امين الدوله گفت: عجب سيدى است، از من مى خواهد نقاره خانه را كه نشانه سلطنت است، موقوف سازم. (1075)

## سيد سپيد دست

مجبوبيت، قدرت نفوذ سيد روز به روز فزون تر مى شد او كه هنوز طعم تلخ تهيدستى را فراموش نكرده بود دهش پيشه كرد تا هيچ كس از نادارى رنج نبرد. بخشندگى آن بزرگمرد چنان بود كه هرگز كسى را به سبب كردار يا باورى خاص از درياى گشاده دستى اش محروم نمى ساخت. بازرگانان، كشاورزان، كارگران، شيعيان و سنيان همه از محبت و بخشش بى پايانش ‍ بهره مند مى شدند. روزى به يكى از راهبران مذهبى برادران اهل سنت كردستان دوهزار تومان هديه داد. (1076) روزى ديگر، كه مصادف با عيد غدير بود، بر منبر فراز آمد انبوه كيسه هاى طلا و نقره را در برابرش قرار داد، تهيدستان را فرمود كنار يكى از درهاى مسجد گرد آيند و يك يك وارد شده، بهره خويش برگيرند و از در ديگر بيرون روند. بدين ترتيب در حدود يك ساعت همه كيسه ها تهى شد و هيجده هزار تومان زر و سيم به پابرهنگان رسيد. (1077)

علاوه بر اين سرور فقيهان شيعه در حوادث طبيعى مانند سيل، زلزله و بيماريهاى همه گير پيشقدم مى شد و مردم را از باران عنايتهاى خويش ‍ برخوردار مى ساخت. كمكهاى مالى وى در وباى اصفهان، يزد، شيراز و نيز وبا و طاعون گيلان چشمگير و برون از انتظار دولتيان مى نمود. (1078)

او همچنين يك مغازه نانوايى و يك قصابى در شهر داشت و حدود هزار نفر از بينوايان اصفهان را حواله داده بود تا روزانه از سهميه هاى رايگان نان و گوشت برخوردار شوند. (1079)

دهشهاى آن رادمرد فرزانه به اندازه اى بود كه گروهى آن را نوعى جسارت و بى باكى در مصرف وجوه شرعى شمرده، وى را به احتياط فرا مى خواندند.

البته سيد با همه فروتنى اش در مقابل توانگران مغرور، كردارى ويژه داشت. گاه فرماندار شهر بر او وارد شده، سلام مى كرد و مى ايستاد. سيد در نهايت بى توجهى به كار خويش پرداخته، پس از ساعتى به او مى نگريست و اجازه نشستن مى داد.

## سفر سبز

سيد در سال 1231 يا 1232 ق همراه گروهى از دانشوران و دين باوران مشتاق از راه دريا رهسپار حجاز شد. (1080) گشاده دستى و مناظره هاى پيروزمندانه وى با دانشمندان مذاهب گوناگون علماى حجاز را سخت تحت تاثير قرار داد به گونه اى كه وى را بزرگ شمردند و ميخهايى كه او براى مشخص ساختن حدود طواف بر زمين كوفته بود، بى هيچ ترديدى پذيرفتند. (1081) او همچنين توفيق يافت فدك را از كارگزاران دولت عثمانى باز ستاند و به سادات حريم خاك نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله سپارد. (1082)

## داور هوشمند

در سايه تلاشهاى آن مرجع بزرگ و ستمديدگان در تنگنا قرار گرفتند. هر چند شرح همه كوششهاى آن فقيه پارسا در هيچ كتابى به رشته نگارش ‍ كشيده نشده است. ولى مطالب محدود باقى مانده درباره داوريهاى وى مى تواند از موقعيت، هوشمندى و خبرگى اش در هدايت جامعه پرده بر دارد:

زمانى مردى حضور سيد فقيهان شيعه رسيد و با سندى كه به مهر علامه مجلسى، محقق خوانسارى، آقا جمال خوانسارى و ديگر بزرگان در گذشته شيعه آراسته بود، خود را مالك يكى از روستاها خوانده، صاحبان فعلى اش ‍ را غاصب شمرد. سيد مدتى در سند نگريست در درستى مهر بزرگان هيچ ترديدى نبود ولى چگونه مى شد صاحبان فعلى را غاصب خواند در حالى كه آنان زمينهاى ياد شده را از پدرانشان به ارث برده بودند و كهنسالان منطقه مالكيت پدران و پدربزرگان آنها را تاييد مى كردند.

مرجع پاك راى اصفهان در تحقيقهاى خويش بدين نتيجه رسيد كه سند ساختگى است ولى دليل بر اين مطلب نداشت. رسيدگى به پرونده ماهها به درازا كشيد. سرانجام سيد راهى مطمئن براى پايان دادن درگيرى يافت. او جمعى از كشيشان ارامنه را نزد خويش خوانده سند را به آنها نماياند و گفت: گويا در گوشه كاغذ تاريخ ساخت آن نگاشته مى شود، آن را بخوانيد.

كشيشان، كه با خط بيگانگان آشنا بودند، آن را خواندند. سيد با محاسبه و تبديل دقيق تاريخ ميلادى به هجرى دريافت كه كاغذ سالها پس از وفات بزرگان مذكور ساخته شده است. پس سند را پاره كرد و به سود صاحبان واقعى روستا حكم داد. (1083)

سيد در روزگار مرجعيت خويش به پرونده هاى بسيار رسيدگى كرد و در اجراى حدود الهى كوشيد. او قاتلان را قصاص مى كرد، مجرمان را فرمان قتل مى داد، حد مى زد، تعزير مى كرد و دست دزدان را مى بريد. يكى از شاگردان آن فقيه وارسته در اين باره چنين نوشته است:

سيد حدود هفتاد نفر را به تيغ سپرد. روزى گنهكارى را فرمان قتل داد هيچ كس اجراى آن را به عهده نگرفت، سرانجام استاد برخاسته، مجرم را ضربتى زد ولى كارى نبود گنهكار از جاى برخاست. سيد در اين لحظه وى را گردن زد. آنگاه بر پيكرش نماز گزارد و حالش دگرگون شده، غش كرد. (1084)

هر چند در سايه تلاشهاى سرور فقيهان ايران سپاهانيان از آرامش و امنيتى بى نظير بهره مند شده بودند ولى دربار اين را نمى پسنديد. براى فتحعلى خان مشاهده فقيهى كه بى توجه به مقامهاى رسمى احكام الهى را اجرا مى كرد و پيلهاى تنومند ثروت افسانه اى اش را از هند برايش ‍ مى آوردند (1085)، بسيار دشوار بود. بنابراين در سفر به سپاهان نزد سيد شتافته، گفت: شما خود حكم مى دهيد و خود اجرا مى كنيد، پس من در مملكت چه كاره ام؟ همواره رسم بر آن بود كه مجتهدان حكم مى دادند و اجرايش را به دولتيان وا مى نهادند.

فقيه پاكدل اصفهان پاسخ داد: در انجام حدود الهى هيچ درنگى روا نيست. نمى توان حكم خدا را به تاخير انداخت تا به شما برسد. (1086)

## بيمار عشق

سرور فقيهان سپاهان را بايد مظهر صفات متضاد دانست او كه به آسانى سر از پيكر غارتگران و متجاوزان جدا مى كرد، در تنهايى پيوسته مناجات خمسه عشر را زمزمه مى كرد و مى گريست. (1087) روزى كنيز يكى از بزرگان شهر از ستم ارباب گريخته به خانه سيد پناهنده شد چون مدت اقامت او در خانه فقيه فرزانه شهر به درازا كشيد، سيد وى را نزد اربابش روانه ساخت و سفارش كرد كه رفتارى پسنديده پيشه كند. وقتى كنيز به خانه بازگشت ارباب پرسيد: خانه سيد چگونه بود؟

زن پاسخ داد: سيد شبانگاهان ديوانه مى شد و روز فرزانه مى نمود.

مرد پرسيد: چگونه؟

كنيز پاسخ داد: چون پاسى از شب مى گذشت در كتابخانه اش چون ديوانگان بر سر مى كوبيد و مى گريست. دعاى فراوان مى خواند و نماز بسيار مى گزارد و چون بامداد فرا مى رسيد عبا بر دوش مى افكند و چون فرزانگان مى نشست. (1088)

گريه فراوان عارف شيفته شفت سرانجام ديدگانش را مجروح ساخت و او را در بستر بيمارى فرو افكند. پزشكان شهر داروهاى گوناگون را آزمودند ولى هر بار ناكام تر از پيش به زانو در آمدند. آنها پس از ماهها آزمون و خطا بدين نتيجه رسيدند كه ميان بيمارى و گريه پيوسته سيد پيوندى تنگاتنگ است. بنابراين وى را از گريه باز داشتند، گفتند: گريه بر شما حرام است زيرا موجب پيشرفت بيمارى مى شود. (1089)

## بنياد الهى

1245 ق سال درخشش روز افزون آفتاب مرجعيت سيد بود. آن فقيه نيك نهاد بيش از هشت هزار متر زمين براى پى افكندن يكى از بزرگترين مساجد جهان آماده كرد (1090) و كلنگ بنيادى الهى را به زمين زد. عظمت نقشه سيد چنان بود كه درباريان قاجار آن را فراتر از توان مالى مرجع شيعه مى انگاشتند. شاه با چنين انديشه اى پيشنهاد كرد در ساختن مسجد شريك شود. ولى سيد از پذيرفتن پيشنهاد سر باز زد. شاه گفت: شما توان به فرجام رساندن چنين بنياد پرشكوهى را نداريد.

سيد فرمود: دست من در خزانه آفريدگار گيتى است. (1091)

بدين ترتيب شاه قاجار از شركت در بنياد مسجد بازماند. (1092)

## نيرنگ دربار

روزى سلطان به حجه الاسلام گفت: بر آن شديم تا از ماليات روستاها و زمينهاى شما چشم پوشيم. سيد پرسيد: اين مبلغ را از ماليات منطقه اصفهان كم مى كنيد يا خير؟

شاه پاسخ داد: ماليات منطقه ثابت است. مبلغى كه بايد شما پرداخت كنيد از ديگر كشاورزان گرفته مى شود.

مرجع بيدار شيعه با هوشيارى ويژه خويش از نقشه پليد دربار براى فشار فزون تر به مردم و پراكنده ساختن آنان از حريم فقاهت آگاهى يافت و فرمود: اين ستمى آشكار است من هرگز نمى پذيرم كه ماليات زمينهايم را ديگر مردم بپردازند.

## خواسته شاه

1250 ق براى فقيه برجسته سپاهان سالى دشوار شمرده مى شد، شاه، كه نقشه هاى خويش در از ميان بردن نفوذ مرجعيت را ناكام يافته بود، بر آن شد تا سيد فقيهان ايران را زير فشار قرار دهد. بنابراين در سفر به اصفهان نزد سيد شتافته، خواستار در اختيار گرفتن بخشى از اموال مرجعيت شد. دانشور گرانقدر كشور مشكلات حوزه و مرجعيت را باز گفت و از اجابت خواسته شاه سرباز زد. شاه، كه تصميمش را گرفته بود، گفتار خويش را تكرار كرد و بر آن پاى فشرد. ولى سيد همچنان از پرداخت مبلغ هنگفت درخواستى شاه سرباز زد سرانجام شاه روزى خاص را بر زبان راند و گفت: در روز مقرر مامورانى براى دريافت گسيل خواهم داشت.

در روز موعود هنگامى كه سيد وضو مى گرفت و آماده رفتن به مسجد مى شد. مامورانى به خانه اش شتافتند و خواستار پول شدند. مرجع شيعه دست به دعا برداشته، گفت: پروردگارا، فتحعلى را با من چه كار است، خود دفع شر او فرما!

سيد پس از اين دعا به مسجد رفت. ماموران به انتظار نشستند تا فقيه شهر از نماز بازگشت. آنگاه ديگر بار خواسته خويش را بر زبان راندند. عارف روشن روان سپاهان فرمود: آنچه مى خواستيد فرستادم، به اردوگاه رويد تا دريابيد.

ماموران به اردوى شاهى شتافتند و با خبر هلاكت فتحعلى خان روبرو شدند. (1093)

## موسى بن جعفر عليه‌السلام

پس از فتحعلى خان محمد شاه بر تخت نشست. او همه دشمنان و رقيبانش ‍ را از ميان برداشت و توانست فرمانرواى سراسر كشور شود. بست نشينى عبدالله خان امين الدوله، كه از ياران حسينعلى ميرزا و مخالفان محمد شاه به شمار مى آمد، ناتوانى دربار در نفوذ به حريم مرجعيت و دستگيرى امين الدوله و سرانجام گريختن او از چنگ ماموران آتش دشمنى با مرجع سپاهان و حريم امنش را در دل محمد شاه شعله ور ساخت. (1094) اين آتش با قتل ميرزا ابوالقاسم فراهانى در 1252 ق. و روى كار آمدن حاج ميرزا آغاسى،

كه با صوفيان پيوندى تنگاتنگ داشت، فزونى يافت. او روحانيت را دشمن مى داشت و در راستاى دست يابى به هدف پليد خويش خبرهاى نادرست فراوان پخش كرده، به سازماندهى نيروهاى مخالف فقاهت پرداخت.

اين حقايق تلخ در كنار رشد صوفيه و گسترش روز افزون فعاليت هاى آنان سرانجام حاج محمد ابراهيم كلباسى را رهسپار تهران ساخت. آن مجتهد وارسته كه بارها براى شركت در مراسم شادباش جلوس به دربار فراخوانده شده بود. به بهانه اجابت خواسته پايتخت نشينان گام در راه نهاد تا شاه را از منكر صوفى پرورى باز دارد.

او در ديدار با محمد شاه وى را از دشمنى با روحانيت بازداشت و گفت: مبادا حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام از شما رنجيده خاطر شود.

شاه با شگفتى گفت: من به معصومان عليه‌السلام اخلاص بى پايان دارم.

حاجى كلباسى فرمود: در باور من تا كنون هيچ فقيهى چون سيد الطائفه - سرور قبيله شيعه - پاى به گيتى ننهاده است. او امروز چون نياى ارجمندش ‍ حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام است... كسى كه سيد حجه الاسلام را آزرده است و هر كه با او دشمنى ورزد. با آن حضرت دشمنى ورزيده است. (1095)

## نامه اهريمن

در ربيع الثانى 1253 ق. محمد خان بار سفر بست و براى گوشمالى فرماندار افغانستان رهسپار آن ديار شد. او در پاييز همان سال به هرات رسيد و شهر را به محاصره در آورد. (1096) وزير مختار بريتانيا، كه از نفوذ فراوان سيد آگاه بود، ضمن نامه اى از فقيه سپاهان خواست در اين مهم مداخله كرده، نيروهاى ايران را از ادامه درگيرى باز دارد. مرجع شيعه، كه از هدف استعمارگران آگاهى داشت، از اقدامهاى پايتخت نشينان پشتيبانى كرد و به فريبكاران بيگانه نشان داد كه هرگز مصالح ملت و اسلام را ناديده نمى گيرد. (1097)

## واپسين توطئه

در اين سال شورش مردم اصفهان عليه كارگزاران دربار خشم محمد شاه را برانگيخت بنابراين چون از سفر هرات بازگشت راه مركز كشور پيش گرفت تا انقلابگران را گوشمالى دهد و از سيد فقيهان شيعه انتقام گيرد. در انديشه او هيچ كس جز سيد توان سازماندهى چنين شورشى را نداشت. پس بايد يك بار براى هميشه با وى درگير مى شد و كاخ افسانه اى قدرت و ثروتش را درهم مى كوبيد. (1098)

ولى پروردگار نقشه اى ديگر تدبير كرده بود. در سايه عنايت ربانى سيد از خطر رهايى يافته، بر شوكت و قدرتش افزوده شد (1099) و شاه بى هيچ دستاورد چشمگيرى به پايتخت بازگشت.

البته بازگشت شاه هرگز به معناى پايان توطئه عليه سيد فقيهان شيعه نبود. تلاشهاى درباريان براى فروپاشى توان اجتماعى - سياسى در قالبى نوين ادامه يافت. اين شكل چيزى جز ترور و حذف فيزيكى مرجع بيدار سپاهان نبود. زهرآگين ساختن ظرفهاى غذاى آن مجتهد گرانمايه و گسيل چهار مزدور براى تيراندازى به سيد در نيمه شب نقشه هايى بود كه به دقت اجرا شد ولى به لطف الهى ناكام ماند. (1100)

## دعايى كه اجابت شد

در 1257 ق پناهنده شدن فقيه بزرگوار حضرت محمد تقى بن ابى طالب يزدى به حريم مرجعيت شيعه بار ديگر باز خشم شاه را برانگيخت. او كه هرگز نمى توانست نقطه اى از كشور را برون از نفوذ و حاكميت خويش بيابد با هدف دستگيرى محمد تقى يزدى كه به سبب گفتار كفر ستيزانه اش تحت تعقيب بود، راه اصفهان پيش گرفت.

در اين سفر ماموران به حريم سيد يورش برده، دانشور آزاده يزدى را به بند كشيدند و به تهران گسيل داشتند. (1101) البته شاه بدين امر بسنده نكرد و براى فروپاشى هميشگى آن حريم امن به بهانه هاى گوناگون بر ثروت مرجع شيعيان، كه چيزى جز اموال مسلمانان نبود، چنگ انداخت و دين باوران را با زيانى سنگين روبرو ساخت. (1102)

كردار زشت شاه چنان قلب مرجعيت شيعه را آزرده ساخت كه چون خان قاجار همراه موكب ويژه همايونى براى ديدار و گفتگو با وى به محله بيدآباد روى آورد، اندوهناك شد. صداى طبلها و شيپورهاى مزدوران سلطنت قلب مهربانش را فشرد. دست به آسمان بلند كرد و ملتمسانه گفت:

پروردگارا، ذلت فزون تر بر فرزندان زهرا روا مدار! (1103)

خداوند دعاى بنده نيكو كارش را اجابت كرد. با آغاز سال 1260 ق بيمارى بر پيكر پير فرزانه سپاهان پنجه افكند و در يكى از روزهاى ربيع الثانى، پس ‍ از نماز ظهر، روان پاكش سمت محفل سبز كامروايان سپيد دست پر كشيد. (1104)

ملا على اكبر خوانسارى پيكر آن راهبر فرزانه را در خانه اش غسل داد، فرزند برومندش سيد اسدالله بر وى نماز گزارد و تنديس پارسايى را در آرامگاهى كه خود آماده كرد بود، به خاك سپرد. (1105)

فرزندان فقيه پاك راى اصفهان عبارتند از:

اسدالله، ابوالقاسم، جعفر، زين العابدين، عبدالله، محمد على، مومن، محمد مهدى، هاشم، گوهر سلطان، زينب بيگم و خواهر گرانقدرش.

# صاحب جواهر متوفاى 1266 ق.

فقيه جاودانه

ابراهيم اسلامى

## ولادت

در سال 1200 ق. (1106) فرزندى در خانه شيخ محمد باقر نجفى به دنيا آمد كه او را محمد حسن ناميدند.

شرح هجرت نياكان محمد حسن از اصفهان به نجف اشرف را اين گونه ياد كرده اند: زمانى شيخ عبدالرحيم شريف كبير - جد سوم محمد حسن - از اصفهان راهى نجف اشرف شد و در آن شهر مقدس رحل اقامت افكند تا از محضر عالمان بزرگ كسب فيض كند. وى سرانجام از فقيهان وارسته و فاضل گرديد. دو پسر دانشمند به نامهاى آقا محمد كبير و آقا محمد صغير - جد دوم محمد حسن، (مولف كتاب الاقتباس و التضمين در عقايد) از او به يادگار ماندند. شيخ عبدالرحيم، فرزند آقا محمد صغير و جد محمد حسن فرزانه اى است كه به نيكى از او ياد كرده اند.

در حقيقت محمد حسن دوران كودكى و نوجوانى را در دامان خاندان علم و فضيلت سپرى كرد.

## در حوزه نجف

هنوز كودكى بيش نبود و تازه خواندن و نوشتن را فراگرفته بود كه وارد حوزه علميه نجف اشرف شد. دروس مقدمات و سطح را بسرعت نزد سيد حسين شقرايى عاملى (متوفى 1230 ق) و شيخ قاسم آل محيى الدين (متوفى 1238 ق) و شيخ حسن (متوفى 1250 ق) گذراند و در نوجوانى به درس خارج فقه و اصول راه يافت.

محمد حسن ساليان دراز در عاليترين سطح دروس حوزه علميه، در درس ‍ آيت الله شيخ جعفر كاشف العظا، آيت الله سيد مهدى بحرالعلوم، آيت الله سيد جواد عاملى و آيت الله شيخ موسى كاشف الغطا شركت كرد. (1107) و با پشتكار و نبوغى كه داشت توانست در 25 سالگى به درجه اجتهاد نايل آمد و نگارش كتاب بى همتاى «جواهر الكلام» را آغاز كند. شيخ سپس به تدريس علوم دينى همت گذارد.

## مربى بزرگ

حوزه علميه نجف به بركت تدريس صاحب جواهر (1108) رونق تازه اى گرفت. شيخ آقا بزرگ تهرانى مى نويسد:

«صاحب جواهر اين امتياز را نيز بر ديگر عالمان داشت كه عموم شاگردانش از علماى بزرگ و سرشناس بودند و در محضر درس او جمع فراوانى تربيت شده، در گوشه و كنار جهان پخش گرديدند و بعد از او مقام مرجعيت يافتند و بر كرسى فتوا نشستند كه عدد آنان زياد و شمارش آنان كار مشكلى است. » (1109)

برخى از شاگردان ممتاز او عبارتند از:

1. آيت الله سيد حسين كوه كمرى: فرزند سيد محمد، كه با 24 واسطه، نسبش به امام حسين عليه‌السلام مى رسد. او در روستاى ارونق از توابع كوه كمره تبريز به دنيا آمد و پس از فراگيرى خواندن و نوشتن به حوزه علميه تبريز راه يافت. سپس براى ادامه تحصيل عازم كربلا شد و پس از مدتى به حوزه علميه نجف روى آورد و در درس صاحب جواهر و شيخ انصارى شركت كرد و به اجتهاد رسيد. (1110) ماجراى تواضع و شركت وى در درس ‍ شيخ انصارى بسيار شنيدنى است. (1111)

آيه الله كوه كمرى بعد از وفات شيخ انصارى (متوفى 1281 ق) به مرجعيت رسيد. بسيارى از شيعيان آذربايجان، تفليس و ايروان از او تقليد مى كردند. سرانجام وى در سال 1299 ق. در نجف درگذشت و در مقبره اى كه اكنون به نام او معروف است، در برابر آرامگاه صاحب جواهر به خاك سپرده شد. (1112)

2. آيه الله شيخ جعفر شوشترى: فرزند حسين و اهل شوشتر است در جوانى همراه پدر به حوزه علميه نجف راه يافت و در درس صاحب جواهر شركت كرد. پس از سالها تحصيل و رسيدن به مقامهاى والاى علمى و اخلاقى به زادگاه خود برگشت و بيش از سى سال در آنجا به تبليغ اسلام پرداخت. در سال 1291 ق به نجف بازگشت. او در صحن حرم حضرت على عليه‌السلام به سخنرانى مى پرداخت و گفتارش مشتاقان زيادى داشت.

در سال 1302 ق براى زيارت امام رضا عليه‌السلام به ايران آمد و علماى بزرگ تهران از او در خواست كردند تا مدتى در تهران بماند. او نخستين امام جماعت مسجد سپهسالار بود.

آيه الله شيخ جعفر شوشترى، مرجع تقليد (1113) و محدثى بزرگ بود و مى بايست بسان اغلب مراجع تقليد به تدريس و فتوا بپردازد اما علاقه وافر او به اهل بيت عليه‌السلام وى را بر آن داشت تا به منبر برود و به ذكر روضه هاى جانسوز بر شنوندگان تاثير بسيار گذارد.

سرانجام در 28 يا 29 صفر 1303 ق، در راه بازگشت به نجف، در كرند غرب بدرود حيات گفت و در نجف به خاك سپرده شد.

3. ملا على كنى: در سال 1220 ق در روستاى «كن» تهران به دنيا آمد. سالها در حوزه علميه نجف نزد استادان فرزانه اى چون صاحب جواهر به تحصيل پرداخت. تا اينكه وى به اجتهادش گواهى داد و او به تهران بازگشت و به تاليف و تبليغ پرداخت. از وى آثارى در زمينه اصول، فقه، تفسير، حديث و رجال به يادگار مانده است. سرانجام در صبحگاه روز 27 محرم 1306 ق در گذشت و در حرم مطهر حضرت عبدالعظيم حسنى، در كنار قبر امامزاده حمزه به خاك سپرده شد.

4. شيخ محمد ايروانى: فرزند محمد باقر ايروانى است كه در سال 1232 ق به دنيا آمد. در جوانى از ايروان به كربلا رفت و در درس سيد ابراهيم قزوينى شركت كرد. سپس به نجف رفت و در درس بزرگانى چون صاحب جواهر و شيخ انصارى حضور يافت و پس از رسيدن به اجتهاد به «فاضل ايروانى» شهرت يافت. او پس از وفات آيه الله سيد حسين كوه كمرى (متوفى 1299 ق) مرجعيت تقليد بسيارى از شيعيان ايران، هند، تركيه، قفقاز، و روسيه را عهده دار گرديد و در كرسى تدريس عاليترين سطح دروس حوزوى، به تربيت شاگردان پرداخت.

از وى كتابهايى در زمينه اصول، فقه و تفسير برجاى مانده است. سرانجام در سال 1306 ق رخت از جهان بر بست. (1114)

## تاليفات

شيخ محمد حسن نجفى در 25 سالگى نگارش كتاب بى همتاى «جواهر الكلام» در شرح كتاب شرايع الاسلام محقق حلى را آغازيد. جواهر الكلام، اين دائره المعارف فقه شيعه ثمره 32 سال تلاش شبانه روزى او اينك معتبرترين متن درسى عاليترين سطح دروس حوزه هاى علميه شيعه، يعنى درس خارج فقه است. علامه سيد محسن امين (متوفاى 1371 ق) درباره اين كتاب مى نويسد: در فقه اسلام كتابى به همتايى جواهر الكلام نيست. شيخ انصارى نيز فرمود: براى مجتهدى كه بخواهد احكام الهى را استنباط كند، كافى است كتابهاى جواهر و وسائل الشيعه (حديث) را در اختيار داشته باشد و كمتر اتفاق مى افتد كه به كتابى از پيشينيان نيازمند شود. (1115)

او علاوه بر كتاب «جواهر» كتابهاى ديگرى نيز نوشت كه عبارتند از:

1. نجاه العباد فى المعاد: درباره احكام طهارت و نماز

2. هدايه الناسكين: درباره احكام حج

3. رساله اى در احكام خمس و زكات

4. رساله اى در احكام روزه كه به فارسى ترجمه شد.

5. رساله اى در احكام ارث

6. مقالاتى پيرامون اصول فقه

صاحب جواهر تا آخرين لحظات عمر به تاليف مشغول بود. در اواخر عمر تصميم به شرح كتاب «قواعد» علامه گرفت اما افسوس كه پيمانه عمرش ‍ به سر آمد. (1116)

## ولايت فقيه

ولايت فقه از دير باز در حوزه هاى علميه شيعه مطرح بوده و اصل ولايت فقيه نزد همه فقها مسلم است، اما در محدوده اختيارات فقيه اختلاف است. صاحب جواهر درباره ولايت فقيه مى نويسد:

اگر ولايت عامه فقيه نباشد، بسيارى از كارهاى مربوط به شيعيان معطل مى ماند. (1117)

ايشان علمايى را كه درباره ولايت فقيه ترديد دارند بسختى مورد نكوهش ‍ قرار داده، مى نويسد:

«اين افراد طعم فقه را نچشيده و از فرمايش ائمه عليه‌السلام چيزى نفهميده اند. » (1118)

## سيره سبز

ساختن گلدسته براى مسجد كوفه، احداث وضوخانه و مكانى براى سكونت خادمان مسجد سهله، بناى ساختمان حرم حضرت مسلم بن عقيل (س) و حرم هانى بن عروه (س) در كوفه از كارهاى عمرانى صاحب جواهر است. (1119)

وى لباسهاى بسيار تميز مى پوشيد. ظاهرى بس آراسته داشت. بسيار قانع، فروتن و شكيبا بود. به شاگردانش احترام خاصى مى گذاشت. روزى در وسط درس به امتياز چهار تن از شاگردانش تصريح كرد. كارى كه از استادان و مراجع تقليد كمتر رخ مى دهد. آن چهار نفر عبارتند از:

1. حاج ملا على كنى

2. شيخ عبدالحسين، معروف به شيخ العراقين

3. شيخ عبدالرحيم بروجردى

4. شيخ عبدالله نعمت عاملى. (1120)

او تلاش ديگران را مى ستود و آنان را تشويق مى نمود. زمانى «ازرى» شاعر عرب قصيده بسيار زيبايى در مدح اهل بيت مى سرايد كه به قصيده «هانيه» (1121) مشهور است. صاحب جواهر در مقام قدردانى از او مى گويد: آرزو دارم قصيده «هانيه» ازرى در نامه عمل من نوشته شود و كتاب «جواهر» من در نامه عمل او. (1122)

## انتخاب اصلح

اواخر ماه رجب 1266 ق بود و صاحب جواهر در بستر بيمارى دستور داد علماى بزرگ نجف نزد او بيايند. همه با چهره اى غمناك از مريضى مرجع تقليد شيعيان، حاضر شدند. صاحب جواهر نگاهى به حاضران انداخت و گفت: شيخ مرتضى كجاست؟

- نيامده است.

- بگوييد بيايد.

شيخ انصارى را يافتند و پيغام ايشان را به او رساندند. شيخ انصارى به محضر استاد شرفياب شد و استاد به او فرمود:

در چنين وقت حساسى ما را رها مى كنى؟

شيخ انصارى گفت: رفته بودم مسجد سهله براى بهبودى حال شما دعا كنم.

صاحب جواهر فرمود:

زمام امور دينى را كه به من مربوط مى شود، بعد از خود به شما مى سپارم و اين امانتى الهى است در نزد شما. و پس از من، شما مرجع تقليد شيعيان خواهيد بود. سعى كنيد زياد جانب احتياط را نگيريد. احتياط زياد، زحمت امت اسلامى را فراهم مى سازد و دين اسلام، دين جامع و سهل است. (1123)

## روز وصل و هجران

روز اول شعبان 1266 ق فرا رسيد. بهشتيان در انتظار به زمين مى نگريستند. بهشت را آذين بستند و بساط ميهمانى گستراندند. جواهر بى نظير شيعه، فقيه بلند آوازه آيت الله شيخ محمد حسن نجفى نفسهاى آخر عمر را مى كشيد. شهادتين را بر زبان جارى مى ساخت. او عمرى در راه اسلام زحمت كشيده بود و اينك آرام مى رفت تا به سوى ملكوت پر بگشايد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حجاب چهره جان مى شود غبار تنم |  | خوش آن دمى كه از اين چهره پرده بر فكنم |
| چنين قفس نه سزاى چومن خوش الحال است |  | روم به روضه رضوان كه مرغ آن چمنم |
| مرغ باغ ملكوتم نيم از عالم خاك |  | چند روزى قفسى ساخته اند از بدنم |

هنگامى كه آفتاب به وسط آسمان رسيد آفتاب عمر صاحب جواهر غروب كرد. شيعيان غرق در عزا شدند. تشييع پيكر جنازه با شكوهى برگزار شد. پيكر پاكش را در مقبره اى كه خود جنب مسجدش آماده كرده بود، به خاك سپردند. مجالس يادبود او در بسيارى از شهرها برگزار شد.

از گوهر شناس فقه، هشت پسر دانشمند به نامهاى شيخ محمد، شيخ عبدالعلى، شيخ عبدالحسين، شيخ باقر، شيخ موسى، شيخ حسين، شيخ حسن، شيخ ابراهيم و دخترانى چند به يادگار ماند.

# ملا هادى سبزوارى متوفاى 1289 ق

حكيم فرزانه

سيد حسين قريشى

## طلوع زندگى

در سال 1212 ق در شهر سبزوار و در خانه حاج ميرزا مهدى - يكى از انسانهاى وارسته و مومن سبزوار - كودكى پا به عرصه وجود گذاشت و هادى نام گرفت.

او هشت سال داشت كه به جمع محصلان علوم مقدماتى پيوست و در اوان نوجوانى ادبيات عرب (صرف و نحو) را فرا گرفت و ديرى نگذشت كه به جلسات درسهاى بالاتر راه يافت. وى هر چند در ده سالگى پدرش را از دست داد توانست به كمك يكى از اقوام خويش راههاى سخت آينده را هموار سازد. پسر عمه اش حاج ملا حسين سبزوارى كه خود اهل فضيلت و دانش بود در ادامه تحصيل وى را يارى كرد. (1124) و باكمك او راهى حوزه علميه مشهد شد و ده سال در كنار بارگاه امام رضا عليه‌السلام به تحصيل پرداخت.

## به دنبال حكمت

اصفهان در داشتن حوزه هاى علميه پر رونق، تاريخ درخشان دارد و گذشته اين شهر با خاطرات بزرگان بسيارى نقش بسته است.

حضور ملا هادى در حوزه اصفهان از روزى آغاز شد كه وى سفر حج از راه اصفهان گذر مى كرد و چون هنوز موسم حج نبود مدتى در اين شهر اقامت گزيد. در حوزه پر رونق اصفهان آن زمان استادانى چون حاج شيخ محمد تقى مولف كتاب هدايه المسترشدين و حاج محمد ابراهيم كلباسى نگارنده كتاب اشارات الاصول و آيه الله ملا اسماعيل كوشكى در آن، محفل درس و بحث علمى داشتند.

ملا هادى كه هنوز تا موسم حج فرصت داشت لحظاتش را مغتنم شمرده، در درس بزرگان شركت جست او چند وقتى به درس آيه الله كوشكى رفت و احساس كرد اين درس برايش چون گمشده گرانقيمتى بوده كه اكنون بدان دست يافته است. بيان شيوا و عمق معلومات استاد وى را هر روز شيفته تر مى نمود. از همين رو تصميم گرفت سفر حج خود را به سفر در سلوك دانش ‍ و معارف تبديل كند و در اصفهان ماندگار شود. سفر ملا هادى به هشت سال اقامت در اصفهان انجاميد و در اين مدت خود را به زيور دانش و معارف آراست و به بركت بزرگان آن سامان در علم حكمت افقهاى جديدى فرا راهش گشوده گرديد.

ملا هادى در سال 1242 ق به مشهد بازگشت و پنج سال در مدرسه حاج حسن مشغول تدريس شد.

## خاطره اى در حوزه كرمان

در يكى از سالها كه ملا هادى به زيارت خانه خدا رفته بود پس از آنكه سفر حج خود را به پايان برد عزم بازگشت به ايران نمود و از راه دريا وارد بندرعباس گرديد. چون راهها ناامن بود از رفتن به سبزوار منصرف گرديد و چندى در شهر كرمان اقامت گزيد. در آنجا مدتها در مدرسه معصوميه كرمان با خادم مدرسه همكارى مى كرد خود را به هيچ كس معرفى نكرده بود، طلاب گمان مى كردند او از خدمتگزاران مدرسه است. از همين رو روز و شب در كنار او به سر مى بردند بدون اينكه بدانند وى چه انسان بزرگ و دانشمند گرانقدرى است! اما اين گمنامى چندان طول نكشيد و رفته رفته درخشش آن گوهر گران سنگ محصلان تيز بين را متوجه خود ساخت و ديرى نپاييد كه استاد شناخته شد و طلاب كه تا چندى او را خادم مى پنداشتند وى را استاد بلند مرتبه و متبحر در علوم مختلف يافتند. پس از آن اطراف حكيم فرزانه را مشتاقان دانش و حكمت فرا گرفتند و حكيم سبزوارى در مدرسه دينى كرمان جلسات درس و بحث علمى تشكيل داد و مدتى در آنجا ماندگار شد.

## اساتيد

1. حاج ملا حسين سبزوارى: حكيم سبزوارى پس از بر شمردن عظمت اين استاد مى گويد:

«... مرا از سبزوار به مشهد مقدس حركت داد و آن جناب انزوا و تقليل غذا و عفاف و اجتناب از محرمات و مكروهات و مواظبت بر فرايض و نوافل را مراقب بود و داعى را هم در اينها چون در يك حجره بوديم سهم و مشاركت داشت و كينونت ما بدين سياق طولى نكشيد و سنواتى رياضات و تسليميتى داشتم و آن مرحوم استاد ما بود در علوم عربيه و فقهيه و اصوليه ولى با آنكه خود كلام حكمت ديده بود و شوق و استعداد هم در ما مى ديد نمى گفت مگر منطق و قليلى از رياضى پس عشره كامله را با آن مرحوم در جوار معصوم به سر بردم... » (1125)

2. حاج محمد ابراهيم كرباسى (1180 - 1262 ق): او از محضر سيد مهدى بحرالعلوم و شيخ جعفر كاشف الغطا و سيد على طباطبايى استفاده برده و پس از بازگشت به وطن عمر خويش را با كمال زهد و احتياط و قناعت سپرى نمود.

تاليفات مشهور اين عالم باورع عبارت است از: اشارات الاصول، الايقاظات، شوارع الهدايه الى شرح الكفايه (در شرح كفايه محقق سبزوارى)، منهاج الهدايه الى احكام الشريعه و... (1126)

3. آقا شيخ محمد تقى، معروف به صاحب هدايه المسترشدين (متوفاى 1248 ق): تبحر او در علم اصول فقه به حدى بوده كه وى را به رئيس ‍ الاصوليين خطاب مى كردند. او در محضر استادان بزرگى همچون علامه سيد مهدى بحرالعلوم و سيد على صاحب رياض و سيد محسن كاظمينى رشد كرده است. تاليفات مشهور او عبارتند است از تقريرات سيد بحرالعلوم - حجه المظنه - شرح الاسمأ الحسنى و هدايه المسترشدين. (1127)

4. ملا على مازندرانى نورى اصفهانى (متوفاى 1246 ق): وى از محضر علماى مازندران و قزوين استفاده كرده و كلام و حكمت را نزد آقا محمد بيدآبادى آموخته بود. تفسير سوره توحيد، حاشيه اسفار ملاصدرا و حاشيه مشاعر ملاصدرا از جمله تاليفات مشهور اين عالم بزرگوار مى باشد.

5. ملا اسماعيل كوشكى: او هميشه پس از فراغت از تدريس با تنى چند از شاگردان خود در حوزه درس ملا على نورى حاضر مى شد. حاشيه اسفار ملاصدرا، حاشيه شوارق ملا عبدالرزاق لاهيجى، حاشيه مشاعر ملاصدرا و شرح عرشيه ملاصدرا از جمله تاليفات اين عالم فرزانه است. (1128)

## شاگردان

حكيم سبزوارى علاوه بر حوزه علميه كرمان نزديك چهل سال در حوزه علميه مشهد به تدريس پرداخته و حاصل اين تلاش پرورش شاگردان بسيارى بوده است. در اينجا تنها به اسامى تنى چند از آنان اشاره مى شود:

1. آخوند ملا محمد فرزند ارشد حكيم

2. آخوند ملا محمد كاظم خراسانى مولف «كفايه الاصول»

3. ملا محمد كاظم سبزوارى

4. آقا شيخ على فاضل تبتى

5. شاهزاده جناب

6. آيه الله حاج ميرزا حسين مجتهد سبزوارى

7. ملا على سمنانى

8. آقا سيد احمد رضوى پيشاورى هندى

9. ملا عبدالكريم قوچانى

10. شيخ ابراهيم طهرانى معروف به شيخ معلم

11. ملا محمد صادق حكيم

12. شيخ محمد حسين معروف به جرجيس

13. آقا حسن ابن ملا زين العابدين

14. ميرزا اسماعيل ملقب به افتخار الحكمأ طالقانى

15. ميرزا علينقى ملقب به صدر العلمأ سبزوارى

16. سيد عبدالغفور جهرمى

17. ميرزا حسين امام جمعه كرمانى

18. آيه الله حاج ميرزا ابوطالب زنجانى

19. حاج شيخ ملا اسماعيل عارف بجنوردى

20. حاج ميرزا حسن حكيم داماد حاج ملا هادى

21. وثوق الحكمأ سبزوارى

22. حاج ملا اسماعيل ابن حاج على اصغر سبزوارى

23. ميرزا اسدالله سبزوارى

24. شيخ عبدالاعلى سبزوارى

25. شيخ على اصغر سبزوارى

26. فاضل صدخرومى سبزوارى

27. ميرزا ابراهيم شريعتمدار سبزوارى

28. فاضل مغيثه اى سبزوارى

29. سيد عبدالرحيم سبزوارى

30. ملا محمد رضا سبزوارى متخلص به روغنى

31. ملا محمد صادق صباغ كاشانى

32. شيخ محمود ابن ملا اسماعيل كاشانى

33. ميرزا آقا حكيم دارابى

34. آقا ميرزا محمد يزدى معروف به فاضل يزدى

35. ملا غلام حسين شيخ الاسلام

36. ميرزا عباس حكيم (1129)

## تاليفات حكيم

عظمت تاليفات حكيم سبزوارى بر اهل دانش و حكمت پوشيده نيست و ما در اينجا با بررسى آثار ارزشمند وى گوشه اى از افق فكرى و وسعت علمى ايشان را معرفى مى كنيم:

1. منظومه و شرح منظومه سبزوارى: اين اثر نفيس و كم نظير حاصل تلاش ‍ بيش از بيست سال از عمر با بركت حكيم در سنين جوانى است. (1130)

مولف خود در آخر كتاب تاريخ شروع را سال 1240 ق و زمان ختم آن را سال 1261 ق ياد كرده است.

حاج ملا هادى پس از فراغت از تاليف منظومه و شرح آن ابتدا خود به تدريس آن پرداخته و پس از پايان دوره اول آن فرزند بزرگ حكيم، آخوند ملا محمد تدريس مجدد آن را براى شيفتگان حكمت به عهده گرفته است. (1131) در اهميت اين كتاب شريف همين بس كه از زمان تاليف تاكنون همواره در حوزه هاى علميه و حتى در عصر حكيم در مركز علوم عقلى تهران جزو كتابهاى درسى بوده است. (1132)

شرح منظومه كه اكنون چون ستاره اى پرفروغ در محافل علمى و فكرى مى درخشد حاوى دو علم منطق و حكمت مى باشد. حكيم در بخش ‍ حكمت كه نام آن را «غرر الفرائد» گذاشته است با طبع روان خويش بيش ‍ از هزار بيت شعر پيرامون حكمت سروده و در آن به بررسى مسائل مهم فلسفه پرداخته است و چون اين بخش داراى مفاهيم بسيار دقيق فلسفى بوده پس از فراغت از نظم آن خود به شرحش پرداخته است.

بخش ديگر كتاب مربوط به مباحث منطق است. (1133) نام اين بخش «لثانى المنتظمه » و بحق مخزن لولوو مرجان است. وى در اينجا با سرودن اشعارى بالغ بر سيصد بيت دقيق ترين مباحث منطق را به نظم در آورده و با زبان فصيح عرب معضلات اين علم را بيان كرده است و چون اين اشعار نيز بسيار پيچيده و دقيق است خود پس از فراغت از نظم به شرح ابيات پرداخته كه اكنون آن شرح در ذيل منظومه وى به چاپ رسيده و به نام «شرح اللثانى المنتظمه» موسوم است.

مجموع مباحث منطق و فلسفه امروزه به نام شرح منظومه سبزوارى كانون با صفاى حوزه ها را گرم نگه داشته و علاوه بر اينكه نشان مى دهد حاج ملا هادى عالمى منطقى و فيلسوفى بزرگ بوده شاعرى زبر دست و توانا بوده است.

2. ديوان حاج ملا هادى: اين كتاب كه اشعارش بالغ بر هزار بيت است غزليات و رباعيات و... بسيار زيبايى عرفانى را در برگرفته است و نشان مى دهد كه اين عالم بزرگوار در فن شعر و ادب نيز توانايى كامل داشته است. در قسمتى از اشعارش كه نكات عرفانى در برداشته، مى خوانيم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شورش عشق تو در هيچ سرى نيست كه نيست |  | منظر روى تو زيب نظرى نيست كه نيست |
| زفغانم ز فراق رخ و زلفت به فغان |  | سگ كويت همه شب تا سحرى نيست كه نيست |
| نه همين از غم او سينه ما صد چاك است |  | داغ او لاله صفت بر جگرى نيست كه نيست |
| موسى نيست كه دعوى اناالحق شنود |  | ور نه اين زمزمه اندر شجرى نيست كه نيست |
| گوش «اسرار» شنو نيست و گرنه اسرار |  | برش از عالم معنى خبرى نيست (1134) كه نيست |

3. اسرار الحكمه فى المفتتح و المغتنم: حكيم بزرگوار اين اثر نفيس را در دو بخش تنظيم كرده است. در بخش اول آن كه مربوط به حكمت نظرى است حكمت را پس از مقدمه در اثبات واجب الوجود و مباحث توحيد آغاز و به دنبال آن مباحث معاد و نبوت و امامت را به طور استدلالى دنبال كرده است و با آوردن ادله اى در اثبات امامت حضرت مهدى (عج) اين بخش را به پايان برده است. در بخش دوم كتاب كه در حكمت عملى است پس از مقدمه، فلسفه تفاوت بلوغ زن و مرد را مطرح ساخته و بر آن بحث طهارت و اسرار نجاست را بيان فرموده و با طرح مباحث نماز و زكات و روزه اين بخش را نيز به پايان برده است.

حكيم در اين كتاب از ساير ابواب فقه سخنى به ميان نياورده و در آخر كتاب اشاره كرده كه چون مادر كتاب نبراس ساير ابواب را به نظم در آورده ايم از طرح آن در اينجا خوددارى نموديم.

اين كتاب نشان مى دهد كه حكيم علاوه بر فلسفه در علوم مختلف از جمله فقه تبحر داشته است.

4. شرح فارسى بر برخى از ابيات مشكل مثنوى مولانا

5. مفتاح الفلاح و مصباح النجاح: شرح دعاى شريف صباح منسوب به مولى الموحدين امير المومنين است.

6. شرح الاسمأ: شرح دعاى جوشن كبير است

7. النبراس فى اسرار الاساس: يك دوره فقه به طور خلاصه در قالب نظم ريخته شده و با اسرار و حكمت بيان شده است.

8. راح قراح و كتاب رحيق در علم بديع

9. حاشيه بر الشواهد الربوبيه فى المناهج السلوكيه اثر نفيس مرحوم صدرالحكمأ المتالهين ملاصدرا الدين شيرازى

10. حاشيه بر اسفار اربعه ملاصدر الدين شيرازى

11. حواشى بر كتاب مفاتيح الغيب ملاصدر الدين شيرازى

12. حاشيه بر مبدا و معاد صدرالدين شيرازى: البته نسبت به سه حاشيه قبل مختصرتر مى باشد.

13. حاشيه بر شرح سيوطى لابن مالك (در علم نحو)

14. حاشيه بر كتاب «شوارق» اثر ملا عبدالرزاق لاهيجى (در حكمت)

15. هدايه الطالبين فى معرفه الانبيأ و الائمه المعصومين

## شخصيت حكيم در فراسوى مرزها

در حال حاضر شعاع فكرى و عظمت علمى حكيم سرزمينهاى بسيار دور را نيز درنورديده است آرأ و عقايد او در حكمت در ميان دانشمندان جهان مطرح بوده و از طرف آنان مورد توجه قرار گرفته است. امروز كمتر دانشگاهى پيدا مى شود كه در آنجا علوم عقلى و فلسفه شرق مورد توجه قرار نگيرد و نامى از ملا هادى سبزوارى در آنجا نباشد. براى نمونه در آثار اقبال لاهورى، انديشمند مسلمان پاكستان، مى خوانيم: «پس از ملاصدرا، فلسفه ايرانى با ترك آيين نو افلاطونى، به فلسفه اصيل افلاطون روى آورد نماينده بزرگ اين گرايش جديد ملا هادى سبزوارى است. او بزرگترين متفكر عصر اخير ايران است. بنابراين بررسى فلسفه او براى شناخت نحوه تفكر اخير ايران لازم است. فلسفه سبزوارى مانند فلسفه هاى اسلاف او سخت با دين آميخته است. سبزوارى با اسناد فعليت به حق، جهان بينى ايستاى افلاطون را دگرگون كرد و به پيروى از ارسطو حق را مبدا ثابت و موضوع همه حركات شمرد. از ديدگاه او همه موجودات عالم به كمال عشق مى ورزند و به سوى غايت نهايى خود سير مى كنند. جمادى به سوى انسانى، و بدان كه انسان در زهدان مادر از همه اين مراحل مى گذرد. » (1135)

همچنين پرفسور توشى هيكو ايزوتسو، دانشمند ژاپنى و استاد فلسفه دانشگاه مك گيل كانادا و استاد ممتاز دانشگاه توكيو، پيرامون شخصيت فلسفى و عرفانى حاج ملا هادى مى گويد: «حاج ملا هادى سبزوارى متفكرى است كه اثر معروف «منظومه و شرح آن » از اوست و به اتفاق همگان بزرگترين فيلسوف ايرانى در قرن نوزدهم بود. در عين حال وى در ميان استادان و بزرگان عارف آن عصر مقام اول را داشت.

سبزوارى به عنوان يك عارف از طريق كاملترين نوع تجربه شخصى قادر بود كه به ژرفاى اقيانوس هستى و به ديدار اسرار وجود با چشم روحانى خويش راه يابد. وى به عنوان يك فيلسوف مجهز با قدرت تحليلى دقيق، قادر به تحليل و تجزيه ما بعد الطبيعى اساسى به مفاهيم به صورت نظام مدرسى بود. » (1136)

## زاهد فقيرنواز

حكيم با همه بزرگوار شخصيت علمى خويش روح بلندى داشت و زندگى را تنها از دريچه حكمت و فلسفه نمى گريست، به گونه اى كه گاهى هم صحبتى با فقرا و همنشينى با طبقات ديگر جامعه را مغتنم مى شمرد. زاهدانه مى ريست و به اشراف و حتى شخص شاه نيز بى توجه بود. نقل مى كنند كه روزى ناصرالدين شاه در سبزوار به خانه وى آمد و او با غذاى ساده خود از شاه پذيرايى كرد و در مقابل اصرار شاه هيچ چيز از وى قبول ننمود.

وى باغ انگورى داشت كه با دسترنج خود از آن محصول برمى داشت و همه ساله به هنگام فصل برداشت ابتدا سهمى را بين نيازمندان تقسيم مى كرد و سپس دوستان خويش را به همراه طلاب علوم دينى به آنجا دعوت مى نمود تا حاصل دسترنج خود را با ديگران مصرف كند. (1137) حكيم خود در دوران زندگى كار مى كرد و بسيار اشتياق داشت كه از دسترنج خود استفاده كند. وى از بيت المال هيچ ارتزاق نمى كرد. (1138) او در تمام مدت عمر در يك خانه بسيار ساده زيست. دارايى حكيم منحصر به يك جفت گاو و يك باغچه بود. او هر آن چه را كه مورد نياز بود، با دسترنج خود به دست مى آورد و نان ساليانه خود را با زراعتى كه خود آن را به عهده داشت مهيا مى كرد گفته اند: حاج ملا هادى يك روز از قنات عميدآباد و يك شبانه روز از قنات قصبه را مالك بود و خودش با استفاده از اين دو آب به كشت گندم و پنبه و ساير مايحتاج زندگى اقدام مى كرد و سالانه سى خروار غله و ده بار پنبه از زمين خويش برداشت مى كرد و از باغى كه در بيرون شهر واقع بود سالانه چهل تومان سود به دست مى آورد، قسمتى از مجموع اين درآمدها را براى امرار معاش خويش و باقيمانده را بين فقرا و نيازمندان تقسيم مى نمود. (1139)

## وفات حكيم

حكيم سبزوارى پس از هفتاد و چند سال طلوع بر عالم انديشه در عصر روز بيست و هشتم ذى الحجه سال 1289 ق، دار فانى را وداع گفت و جامعه مسلمانان و حوزه هاى علمى را در ماتم فرو برد. پيكر پاك و مطهر آن عالم فرزانه با شركت اقشار مختلف مردم سبزوار و در حالى كه دوستان و شاگردان آن بزرگوار از شدت حزن و اندوه اشك مى ريختند تشييع شد و در بيرون دروازه سبزوار به نام دروازه نيشابور (1140) (معروف به فلكه زند) دفن گرديد.

مرحوم ميرزا يوسف فرزند ميرزا حسن مستوفى الممالك وزير اعظم ايران در سال 1300 ق آرامگاهى در آنجا احداث نمود. اين آرامگاه كه در مساحت حدود 110 و عرض 50 قدم ساخته شد در اطراف صحن آن حجره هاى متعددى براى سكونت زوار ساخته بودند كه اكنون هم با همان بقعه و صحن با كيفيت سابق موجود است.

# ملا على كنى متوفاى 1306 ق.

آيت شجاعت

محمد باقر پورامينى

آيت الله العظمى حاج على كنى، از جمله شخصيتهاى نادرى است كه در آسمان «ابرار» همچون خورشيدى مى درخشيد. او به پيروى از سيره معصومان عليه‌السلام در مسائل حاد اجتماعى و سياسى و امورى كه بخصوص كشور ايران را به ورطه سقوط مى كشاند و با تلاش و اقدامى شجاعانه به مقابله با خيانتها، پليديها و ظلمتها مى پرداخت و از قدرتهاى پوشالى واهمه نداشت.

زندگى آن آيينه پاكى و آيت شجاعت را مرور مى كنيم.

## فروغ كن

او در يكى از روزهاى سال 1220 هجرى قمرى در محله «كن» - واقع در شمال غرب تهران - ديده به جهان گشود. پدر او، ميرزا قربانعلى آملى نامش را «على» نهاد تا ميراث امام خواهى و على دوستى را با گوشت و پوست نسل خويش درآميزد. (1141)

## در حوزه تحصيل

او پس از سعى و تلاش در مكتب، در انديشه حضور در حوزه علوم دينى بود، ليكن با مخالفت خوانواده اش روبرو گرديد و در آغاز به صورت مخفيانه به درس مشغول شد و سپس با كسب رضايت آنان راهى حوزه تهران گرديد و از آنجا به اصفهان رفت و در آن شهر از محفل درس استادى چون سيداسدالله اصفهانى (متوفى 1290 ق) استفاده كرد. (1142)

سپس آماده سفر به نجف اشرف شد و از ذخاير گران سنگ آن حوزه بهره برد. اساتيد بنام و معماران علمى و معنوى «كنى» در حوزه نجف عبارت بودند از: شيخ محمد حسن نجفى معروف به صاحب جواهر (متوفى 1262 ق)، شيخ حسن كاشف الغطأ (متوفى 1262 ق)، شيخ مشكور حولاوى نجفى (متوفى 1273 ق). (1143)

در كنار حوزه نجف، حوزه علميه كربلا نيز جايگاه پرورش دانش طلبان بود، شيخ على كنى در جوار آستان مقدس حضرت امام حسين عليه‌السلام از محضر دو استاد برجسته اى چون شريف العلمأ مازندرانى (متوفى 1245 ق) و سيد ابراهيم قزوينى معروف به صاحب ضوابط (متوفى 1262 ق) كسب فيض كرد و دوره عالى فقه و اصول را گذراند. (1144)

## ياران محفل انس

«كنى» در مدت تحصيل از نعمت دوستان فاضل و كوشايى برخوردار بود كه در تمام فراز و نشيبهاى تحصيل و زندگى غمخوار هم بوده، از كمك به يكديگر دريغ نمى ورزيدند و با جمع خود محفل انس علمى پربارى را تشكيل داده بودند. دوستان هم حجره اى كه او در حوزه علميه نجف عبارت بودند از ملا على خليلى (متوفى 1297 ق)، شيخ عبدالحسين تهرانى (متوفى 1286 ق)، و سيد زين العابدين طباطبايى حائرى (متوفى 1292 ق).

آقاى طباطبايى حائرى از دوران سخت تحصيل چنين ياد مى كند: «در ايام طلبگى كه به نجف اشرف آمده بودم من و آقاى شيخ عبدالحسين شيخ العراقين و آخوند ملا على كنى در يك حجره از مدارس حوزه علميه در نهايت فقر و فاقه به سر مى برديم و فقيرتر از همه حاجى كنى بود كه هر هفته يك شب به مسجد سهله مى رفت و از گوشه و كنار مسجد - بدون اينكه كسى بفهمد - نان خشك جمع مى كرد و به مدرسه مى آورد و گذران هفته را از آنها مى كرد.» (1145)

حاج شيخ على كنى در سفرى كه به مكه مكرمه و مدينه منوره انجام داد در راه بازگشت، به همراه ميرزا محمد حسن شيرازى (ميرزاى بزرگ) به سوى شام آمده، تا بارگاه حضرت زينب سلام الله عليه را زيارت كند و آن دو وقتى به حرم مطهر وارد شده از غربت آن مكان بسيار متاثر گرديدند زيرا گرد و غبار زيادى بر آستان مبارك و اطراف ضريح نشسته بود. بسرعت دست به كار شده، به نظافت آنجا پرداختند و با گوشه عباى خويش خاك و خاشاك را از حرم و ضريح مطهر زدودند و آنجا را تميز كردند. (1146)

شيخ انصارى (متوفى 1281 ق) نيز از دوستان نزديك كنى بود. او پيرامون زهد و دورى از زخارف و دلبستگى هاى دنيا كه در زندگى شيخ انصارى به چشم مى خورد، چنين مى گويد: «حدود بيست سال در كربلا با او دوست و معاصر بودم. اثاثيه اى جز يك عمامه نداشت كه آن شبهاى تابستان فرش ‍ خويش قرار مى داد و هنگامى كه از محل سكونت بيرون مى رفت آن عمامه سر خويش مى كرد. » (1147)

## بازگشت به تهران

ملا على كنى پس از سالها تلاش در راه فراگيرى فقه و اصول كه سختيهاى بسيارى را نيز براى او به دنبال داشت به مقام اجتهاد و استنباط احكام دينى رسيد و استادش شيخ محمد حسن صاحب جواهر بر فراز منبر درس به اجتهاد او اشاره كرد. (1148) كنى سپس بازگشت به وطن و هدايت مردم و تربيت دانشمندان را سرلوحه آينده زندگى خويش قرار داد و در سال 1262 ق، عراق را به مقصد تهران ترك گفت. (1149)

حاجى در آغاز ورود، روزهاى سختى را در تهران گذراند و تنگدستى او را در فشار قرار داد. در همين زمان با استمداد از پروردگار، دو كتابى را كه خود نوشته بود، منتشر كرد. هر چند انجام اين امر مهم بسيار مشقت زا بود، سود حاصل از آن وى را از فشار زندگى رهانيد. پس از آن زمين متروكه اى را خريدارى و در آن قناتى احداث كرد و با احياى زمين و كار كشاورزى به امرار معاش پرداخت.

## بر بلنداى آفتاب

مدت زمانى پس از اقامت حاجى مراجعات پى در پى مردم و پرسشهاى كتبى و شفاهى آنان در قالب استفتأات شرعى آغاز شد و روز به روز افزايش مى يافت و ايشان يگانه محور پاسخگويى به سوالات دينى و تنها ملجا رسيدگى به مشكلات مردم به شمار مى رفت. (1150)

به دليل فزونى مقلدان و بنا به درخواست آنان سرانجام در سال 1271 ق. رساله عمليه آن فقيه خداترس به چاپ رسيد. (1151) تا مردم مومن احكام دينى خود را بر اساس فتاواى مجتهد و مرجع تقليد خويش انجام دهند.

آيت الله كنى همچنين توليت مدرسه مروى را عهده دار شد و با نظارت و حسن تدبير او، نظم شايان تحسينى بر برنامه هاى آن محيط معنوى و روحانى حكمفرما گشت. (1152)

آن فقيه برجسته، تربيت شاگردان را يكى از اهداف اساسى خود قرار داد و به برپايى درس فقه و اصول و ديگر رشته هاى علوم اسلامى اقدام ورزيد. برخى از شاگردان او از اين قرارند:

شيخ موسى شراره عاملى (متوفى 1306 ق.)، شيخ محمد باقر نجم آبادى (متوفى 1347 ق.)، شيخ اسد الله تهرانى (متوفى 1352 ق.)، سيد محمود حياطشاهى، سيد محمد لواسانى، سيد محمد مرعشى، مولا محمد على خوانسارى، ملا محمد تقى سنجابى، ميرزا حسين نايب الصدر، شيخ محمد حسين گرگانى (متوفى 1353 ق.) و شيخ حسين بافقى (متوفى 1313 ق) (1153)

## مقتداى همگان

آيت الله كنى در قلب همه جاى داشت. علاقه و محبت درونى مردم به اين پيشواى سترگ در تمام حالات هويدا بود. ساموئل گرين ويلر بنجامين - نخستين سفير آمريكا در ايران - در خاطرات خود چنين مى نويسد:

«... بزرگترين مجتهدهاى حاليه كه به به منزله رئيس عدالت خانه حاليه ممالك فرنگ است حاجى ملا على كنى است. حاجى ملا على شخص ‍ مسنى است و ظاهرا مايل به تجمل نيست بلكه ميل به سادگى زياد دارد. اگر چه املاك او زياد است مع هذا نمى خواهد جلال و ظاهرسازى به خرج دهد. وجودى ملكوتى است. اگر يك كلمه بگويد مى تواند اعليحضرت را از سلطنت خلع كند. سربازهايى كه در سفارت ممالك متحده آمريكا قراول مى كشيدند به من گفتند كه اگر چه ما براى حفظ وجود شما اينجا فرستاده شده ايم، اما اگر حاجى ملا على امر كند همه شما را مى كشيم!» (1154)

رسيدگى به ضعيفان، دستگيرى از مستمندان و تلاش در پى رفع گرفتارى نيازمندان از صفات بارز ملا على كنى بود. او چون پدرى دلسوز، بسيارى از يتيمان درمانده را تحت تكفل قرار داده و براى گذران زندگى آنان مقررى مناسبى در نظر گرفته بود و همچنين براى حل مشكل بيمارانى كه بنيه مالى ضعيفى داشتند، مكانهايى را به منظور پرداخت پول داروها در نظر گرفته بود تا آنان با دريافت مبلغ آن، به درمان خود اقدام كنند. (1155)

ساخت آب انبار و كاروانسرا به منظور رفاه و آسايش قافله ها - چون كاروانسرايى در خاتون آباد - نيز از خدمات عمومى و عام المنفعه حاجى بود. (1156)

مهر آيت الله كنى سند اعتبار اسناد به شمار مى رفت. معامله كنندگان براى معتبر ساختن كاغذ و سند معامله خويش به در خانه او رفته، سند خود را با مهر مباركش اعتبار مى بخشيدند. (1157)

## تاليفات

گنجينه پر بار حاجى كنى به قرار زير است:

ارشاد الامه، ايضاح المشتبهات، تحقيق الدلائل فى شرح تلخيص المسائل (شامل مباحث مستقلى چون كتاب البيع، كتاب الخيارات، كتاب القضأ و كتاب الشهادات (1158)، كتاب الطهاره و كتاب الصلاه)، تلخيص المسائل، توضيح المقال فى علم الدرايه و الرجال، حاشيه بر قواعد، رساله اى در استصحاب، رساله اى در اوامر و نواهى، رساله اى در مفاهيم و مواعظ حسنه. (1159)

## دژى در برابر دژخيم

بسيارى از مورخان تاريخ معاصر بر اين نكته اعتراف دارند كه ناصرالدين شاه قاجار از عظمت و نفوذ آيت الله كنى فوق العاده بيم و ملاحظه داشت و اين امر حاكى از قدرت معنوى، نفوذ كلام، پيوند با مردم و شجاعت آن مرجع دينى است. عالمى كه با تحقير و شكستن قدرت پوشالى كارگزاران ظالم، سايه حمايت خويش را بر مردم ضعيف گسترده بود. در اين مقال به نمونه هاى درخشانى از شجاعت و غيرت دينى او اشاره مى كنيم:

ميرزا محمد مهدى لكهنوى مى نويسد:

«اينك حكم محكم ايشان مشابهت دارد. از سلطان و شاهزادگان و امرا كسى را جرات آن نيست كه بى اذن ايشان اقدام بر تكلم نمايد و يا بى مشورت ايشان اجراى مطلبى بنمايد. امراى عصر ناصرالدين شاه قاجار از وى خائف مى بودند و شاه مذكور مكرر به خانه اش به جهت ملاقات مى آمد. » (1160)

نوشته اند: «روزى ناصرالدين شاه به منظور شكار، به همراه اطرافيانش از دروازه شهر خارج شد. هنوز مسافتى را طى نكرده بود كه از دور نگاهى به پايتخت كرد و در فكر فرو رفت. پس از آن بى درنگ از شكار منصرف شد و به تهران بازگشت. يكى از درباريان سبب انصراف شاه را از شكار جويا شد. شاه در پاسخ گفت: چون از دروازه بيرون رفتم، نگاهم به شهر و دروازه افتاد، اين فكر در نظرم آمد كه اگر حاجى ملا على كنى امر نمايد در اين دروزه را بر روى من ببندند و باز نكنند، من چه خواهم كرد! از اين رو ترس و وحشت مرا فرا گرفت و گفتم برگشتن بهتر است. » (1161)

كردار مغاير با دين و همكارى ذلت آور با بيگانگانى چون روس و انگليس از شاه چهره كريه و خائنى ساخته بود، بدان حد كه حاجى درباره او مى گفت: «او ناصر الدين شاه (يارى كننده دين) نيست، بلكه ناصرالكفر است. » (1162)

روزى شاه از ملا على مى پرسد بر اساس حديث «علمأ امتى افضل من انبيأ بنى اسرائيل»، (علماى امت من از پيامبران بنى اسرائيل برترند) شما بايد لااقل همان كارهايى را بكنيد كه آن پيامبران مى كردند. مثلا آيا شما مى توانيد مانند حضرت موسى عصايى را اژدها كنيد؟!

حاجى بدون تامل و درنگ در پاسخ مى گويد:

آرى، اگر شما ادعاى خدايى كنيد ما هم عصا را اژدها خواهيم كرد؟! (1163)

روزى نايب السلطنه، كامران ميرزا پسر ناصرالدين شاه و وزير جنگ و حاكم تهران براى انجام كارى در منزل حاج ملا على كنى حضور يافت. در ضمن صحبت، حاجى با عذر خواهى فرمود: «خيلى ببخشيد، من پايم درد مى كند و ناچارم آن را دراز كنم!» كامران ميرزا كه مردى خودخواه و خودپسند بود، احساس كرد ملا على كنى قصد بى احترامى به او را دارد و براى اينكه تلافى كرده باشد، گفت: اتفاقا بنده هم پايم درد مى كند و اجازه مى خواهم آن را دراز كنم!

آيت الله كنى با فراست و هوشيارى تمام متوجه منظور نايب السلطنه شد و براى آنكه او را خوب ادب كرده باشد فرمود: «من اگر ناچارم پايم را دراز كنم، علتش اين است كه دستم را كوتاه كرده ام، ولى فكر نمى كنم شما در وضعى باشيد كه لازم باشد پايتان را دراز كنيد. » (1164)

## رويارويى با فراماسونرى

فراماسونرى در اذهان و افكار بيدار جهان، نامى زشت و سرشتى كريه دارد. نهادى كه پا به پاى استعمار در كشورهاى زرخيز - بخصوص ايران - نفوذ كرد و با پرورش عناصر مرموز داخلى، زمينه استثمار و غارت ملتها را براى استعمارگران وحشى چون انگليس فراهم ساخت و ضمن تحقير تمدن و فرهنگ كشورهاى استعمار شده، فرهنگ منحط غرب را در ميان آنان ترويج كرد و عقب ماندگى را برايشان به يادگار نهاد. (1165)

تشكيلات فراماسونرى در ايران از نخستين پيامدهاى موج غرب گرايى و روشنفكرى در ايران بود كه به وسيله روشنفكران دست آموز غرب همچون ميرزا ملكم خان و براى مقابله با اسلام و روحانيت پديد آمد و ملكم - كه تاريخ ايران از او به نفرت ياد مى كند - در سال 1237 نخستين سازمان فراماسونرى در ايران را به نام فراموشخانه بنياد كرد و گفته شده است كه او همسويى و همنوايى ناصرالدين شاه را براى اين كار نيز به دست آورد. (1166)

با پديد آمدن فراموشخانه، علما و روحانيون متعهد بپا خواستند و بر ضد آن به افشاگرى و مبارزه دست زدند و جنبش ضد فراماسونرى در ايران را هدايت كردند. رهبر اين خيزش، مرجع بزرگوار و مجتهد با نفوذ، حاج ملا على كنى بود. او در ابتدا در نامه اى خطاب به ناصرالدين شاه، خطر ملكم و افكار انحرافى فراموشخانه او را گوشزد كرد. (1167) و سپس در اقدام شجاعانه ديگرى حكم به تكفير «ماسون»ها داده، حمله به مركز ماسونها را رهبرى كرد و مردم مسلمان نيز به دستور ايشان، فراموشخانه - آن مركز استعمارى - را با شور و هيجان بسيار به آتش كشيدند و شاه را وادار به تعطيل و انحلال آن لانه فساد كردند. (1168)

## مبارزه با امتياز رويتر

در هيجدهم جمادى الثانى 1289 ق. قراردادى ميان ناصرالدين شاه و نماينده بارون ژوليوس دورويتر - سرمايه دار انگليسى - به امضا رسيد كه در صورت اجرا تسلط كامل اقتصادى و به دنبال آن تسلط سياسى انگلستان بر سرتاسر ايران بر قرار مى شد. اين امتياز كه كشور را در اندك زمانى تحت استعمار بريتانيا قرار مى داد، از نمونه هاى فوق العاده اى بود كه مى توان آن را كودتاى اقتصادى ناميد. (1169)

كارگردان اصلى و بانيان پشت پرده در اعطاى امتياز، دو روشنفكر بى خرد بودند كه به موجب غرب باورى و مطامع شخصى خويش، كشور را به سراشيبى هلاكت و سقوط كشاندند. اين دو خائن ميرزا حسين خان سپهسالار (مشير الدوله) و ميرزا ملكم خان ناظم الدوله بودند كه با اخذ رشوه كلان، زمينه اعطاى تمام ثروت و منابع طبيعى و اقتصادى كشور را به يك سرمايه دار خارجى فراهم كردند. (1170)

به موجب اين قرارداد امضا شده، تاسيس راه آهن از درياى خزر تا خليج فارس علاوه بر حق تصرف كليه زمينهاى واقع در مسير، داير كردن راه آهن شهرى، بهره بردارى از همه معادن، از جمله زغال سنگ، نفت و آهن و سرب، بهره بردارى از جنگلهاى ملى در سراسر مملكت و وصول انحصارى حقوق گمركى و به طور خلاصه كليه منابع ثروت ملى ايران به رويتر واگذار شد. (1171)

«لرد كرزن» اين امتياز را چنين توصيف مى كند: «... موقعى كه متن قرارداد منتشر گرديد، نفس اروپا از حيرت بند آمد، زيرا تا آخر تاريخ در صحنه معاملات بين المللى چنين امرى سابقه نداشت كه پادشاهى تمام ثروتهاى زمينى، زير زمينى و كليه منابع طبيعى و پولى و اقتصادى كشورش را بدين سان مفت و دربست در اختيار يك سرمايه دار خارجى گذاشته باشد. » (1172)

«لس ير» سياستمدار فرانسوى مى نويسد:

«براى شاه جز هوا چيزى باقى نگذاشته اند!» (1173)

از سويى ديگر، سران روسيه تزارى با خشم و نفرت از امضاى اين قرارداد، از اينكه از قافله امتيازگيران عقب مانده بودند بشدت اعتراض كردند.

حاج ملا على كنى با رهبرى مبارزه عليه امتياز رويتر، افكار عمومى مردم را در جهت لغو امتياز رويتر، افكار عمومى مردم را در جهت لغو امتياز هدايت كرد. نامه اعتراض آميز و كوبنده او به شاه، سند زنده تيزبينى و آگاهى آن مرجع شيعه بوده و قدرت تشخيص و توانايى درك مسائل پيچيده سياسى او را بر همگان روشن مى سازد. (1174)

نفوذ كلام و اقتدار مردمى حاجى كنى، خيزش و حركت مردم پايتخت را به دنبال داشت. سيل خروشان ملت، آماده عمل به دستور مرجع شجاع خويش شدند و براى انجام تكليف از هيچ گونه جانفشانى و مجاهدت دريغ نورزيدند. لغو امتياز و بر كنارى محمد حسين خان سپهسالار از صدر اعظمى دو خواسته اى بود كه علما و مردم بر آن اصرار داشتند، بدان حد كه پس از بازگشت ناصر الدين شاه از سفر اروپا و به محض پياده شدن از كشتى و ورود به بندر انزلى، استقبال كنندگان دربارى، بيدارى و خيزش مردم به رهبرى روحانيون را گذارش داده، به او فهماندند كه اگر صدر اعظم همراه شما وارد تهران شود، شورش عظيمى در پايتخت بر پا خواهد شد. به اين سبب شاه در مرحله نخست سپهسالار را از مقام صدراعظمى عزل كرد و او را در رشت قرار داد و خود رهسپار تهران گرديد (1175) و سپس در دهه آخر رمضان 1290 ق. بطلان قرارداد به طور رسمى اعلان شد (1176) و سرانجام تلاش عالمانى چون ملا على كنى و حمايت و حضور مردم وظيفه شناس ‍ جامه عمل پوشيد و ورقى زرين بر تاريخ پرافتخار مرجعيت شيعه و پيوند امت با روحانيت افزوده شد و اقتدار علماى متهد را عيان ساخت.

## پرواز تا بر دوست

اين مرجع وارسته، فقيه دلير و همراز محرومان در بامداد روز پنجشنبه 27 محرم 1306 ق. به ديار باقى شتافت و دنياى فانى را وداع گفت. (1177)

تهرانيهاى مومن در روز يكشنبه اول صفر 1306 پيكر مطهر او را تشييع نمودند و تابوت پر نور او را تا مدفنش در حرم حضرت عبدالعظيم - واقع در شهر رى - بر دوش گذاشته، با او وداع كردند. پس از آن نيز مردم مسلمان ايران بخصوص اهالى تهران در غم رحلت پيشواى خويش سه روز به عزادارى و نوحه سرايى پرداختند. جايگاهش فردوس باد. (1178)

# مير حامد حسين متوفاى 1306 ق.

پاسدار ولايت

ابراهيم اسلامى

يكى از بزرگترين پاسداران حريم فرهنگ و ولايت آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله، علامه مجاهد مير حامد حسين هندى است كه در نيمه دوم قرن سيزدهم هجرى مى زيست او حق عظيمى بر گردن شيعيان دارد و كتاب جاودانش «عبقات الانوار» از آثار درخشان شيعه در يكى - دو قرن اخير است.

## خاندان فضيلت

علامه مير حامد حسين، از خاندانهاى اصيل سادات موسوى است و با 27 واسطه، نسبش به امام هفتم امام موسى كاظم عليه‌السلام مى رسد. نياكان او در طول قرون گذشته، همه از سادات اهل علم و زهد و فضيلت بوده اند. (1179) شايان ذكر است كه اين خاندان در اصل ايرانى بودند و در نيشابور زندگى مى كردند و در قرن هفتم، «سيد اوحد الدين» - جد پانزدهم مير حامد حسين - در پى حمله مغول، به هندوستان هجرت كرد و در شهر «كنتور» رحل اقامت افكند. (1180)

سيد محمد حسين (متوفى 1288 ق)، پدر بزرگ مير حامد حسين، فقيهى ارجمند و در زهد و عبادت سر آمد روزگار بود. گفته اند: از زمانى كه به سن بلوغ رسيد، هرگز نمازهاى مستحبى اش ترك نشد. كراماتى را هم به وى نسبت داده اند. در هنر خوشنويسى هم دستى داشت، نسخه اى از قرآن، و سه كتاب «حق اليقين» (علامه مجلسى)، «تحفه الزائر» (علامه مجلسى) و «جامع عباسى» (شيخ بهائى)، به خط زيباى وى در كتابخانه ناصريه لكنهو، موجود است. (1181)

علامه سيد محمد قلى (متوفى 1260 ق.) پدر مير حامد حسين، از علماى بزرگ قرن سيزدهم هجرى و از صاحب نظران در علم كلام بود. مدتى نيز در شهر «ميرتهه» بر كرسى قضاوت و فتوا نشست. رساله اى هم بنام «عدالت علويه» در موضوع احكام قضاوت و افتأ و شرائط قاضى و مفتى نوشته است.

او كتابهاى زيادى را از خود به يادگار گذاشت. (1182)

## ولادت و رشد

علامه مير حامد حسين هندى، در سال 1246 ق. در شهر «مير تهه» هند، در خانه سيد محمد قلى به دنيا آمد. نام اصلى او را «مهدى» نهادند. سبب شهرتش به «مير حامد حسين» آن است كه پدرش پيش از آنكه خبر تولد فرزندش را بشنود، در رويا جد خود «سيد حامد حسين» را ديده بود، از اين رو، فرزند نوزادش را به اين نام مشهور كرد.

مير حامد حسين وقتى به هفت سالگى رسيد، پدرش او را به مكتب گذاشت. او مقدمات و دروس ابتدائى را خواند، آنگاه وارد مراحل بالاترى رسيد.

«مقامات حريرى» و «ديوان متنبى» را نزد مولوى «سيد بركت على صاحب»، و نهج البلاغه را در محضر مفتى «سيد عباس شوشترى» آموخت و سپس به فراگيرى علوم عقلى در نزد «سيد مرتضى خلاصه العلمأ» و علوم شرعى در محضر «سيد محمد سلطان العلمأ» و برادر او «سيد حسين سيد العلمأ» پرداخت و پس از سالها تلاش و همت، تحصيلات خود را با موفقيت به اتمام رساند.

## تلاش علمى و خلق آثار

جوامع اسلامى بويژه هندوستان، در دوران زندگى مير حامد حسين، بيش ‍ از پيش دچار آشوب و تفرقه شده بود. استعمارگران و دشمنان اسلام، همواره براى دست يافتن به اهداف شوم و غارتگرانه خود، دوست مى داشتند كه مسلمانان با هم اتحاد نداشته باشند و مدام با خصومت زندگى كنند. بدين خاطر گاه دانشمندانى را در ميان خود مسلمانان تحريك مى كردند تا با نوشتن و يا گفتن حرفهايى تفرقه افكن و اختلاف آفرين، صفوف آنان را بر هم زنند و محيط زندگى برادرانه را تبديل به بلوا و آشوب و سوء ظن و دشمن سازند.

علامه سيد محمد قلى پدر مير حامد حسين، سالها عمر خود را صرف جواب دادن شبهات و تهمتهائى كرد كه دشمنان اسلام، به دست برخى از دانشمندان مسلمان، عليه شيعه و مكتب اهل بيت عليهم السلام شايع مى كردند اكنون بعد از پدر نوبت به پسر صالح و خلف او يعنى علامه مير حامد حسين هندى رسيده بود. او مشاهد مى كرد كه چه افتراها و تهمتهايى بر شيعه مى بندند كه روح شيعه از آنها خبر ندارد...

اين بود كه تصميم گرفت كمر همت ببندد و همچون پدرش، در عرصه قلم و تحقيق و تتبع و بيان حقائق اسلام و وقايع تاريخ اسلام، به دفاع از حق بر خيزد و به تهمتهاى مغرضانه و جاهلانه و خصومت آميز دشمنان تشيع، پاسخ دهد «تا سيه روى شود هر كه در او غش باشد!»

نخستين كارش، نقد، بررسى، تصحيح و تهذيب بعضى از كتابهاى ارزشمند پردش علامه سيد محمد قلى، بود. (1183) چرا كه بسيارى از آثار پدرش، در دفاع از مكتب شيعه و پاسخ به ايرادهاى مخالفان تشيع بود و شايسته بود كه پسر دانشمند و فرزانه، آنها را تصحيح و چاپ و منتشر كند. مير حامد حسين سالهايى از عمر گرانمايه خود را در اين راه صرف كرد و از اين رهگذر، خدمات شايانى به عالم تشيع ارزانى داشت. آنگاه خود اقدام به نوشتن كتاب نمود. اينكه به ذكر آنها مى پردازيم:

1. استقصأ الافحام، ده جلد و به فارسى است. مولف در اين كتاب مطالبى را پيرامون قرآن كريم، حضرت مهدى (عج) شرح حال بسيارى از دانشمندان اهل سنت و اصول و فروع دين، مطرح كرده است و پاسخى است به كتاب «منتهى الكلام» تاليف حيدر على فيض آبادى حنفى، كه مطالبى شبهه آميز و بى اساس درباره شيعه داشت. (1184)

2. شوارق النصوص، پنج جلد در علم كلام.

3. افحام اهل المين، ردى است بر كتاب «ازاله الغين» تاليف حيدر على فيض آبادى حنفى.

4. اسفار الانوار، سفر نامه حج و كربلا.

5. كشف المعضلات فى حل المشكلات.

6. العضب البتار فى مبحث آيه الغار.

7. النجم الثاقب فى مساله الحاجب، كتاب فقهى در موضوع ارث.

8. الدرر السنيه فى المكاتيب و المنشات العربيه.

9. زين الوسائل الى تحقيق المسائل، مسائل فقهى و گوناگون.

10. الدرايع، در شرح شرايع محقق حلى. (1185)

11. عبقات الانوار فى مناقب الائمه الاطهار.

اين اثر بزرگترين و ارجمندترين كتاب اوست و از شاهكارهاى علمى و اعتقادى شيعه بشمار مى رود. مولف بزرگوار اين كتاب عظيم و شگفت انگيز را در مناقب ائمه اطهار عليهم السلام و در جواب كتاب ضد شيعى «تحفه اثنا عشريه» نوشته است.

كتاب خصومت برانگيز «تحفه اثنى عشريه» (هديه اى براى شيعيان دوازده امامى را مولوى عبدالعزيز دهلوى (م 1239 ق.) معروف به «سراج الهند» (چراغ هند) نوشته بود. اما چه تحفه اى و چه هديه اى؟! او كه از عالمان برجسته و فاضل شبه قاره هند و از اهل سنت بود، بدون توجه به آيات وحدت بخش قرآن و سفارشهاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين كتابش، عقايد و آرأ شيعه را بطور عموم و فرقه اثنا عشريه را بالخصوص در اصول و فروع و اخلاق و آداب و تمامى معتقدات و اعمالشان به عباراتى خارج از نزاكت و كلماتى بيرون از آداب و سنن مناظره و به كتب نوآموزان - كه به خطابه نزديكتر است تا به برهان يا دست كم نقل صحيح مطالب - مورد حمله و اعتراض قرار داده... كتاب را مملو از افتراآت و تهمتهاى شنيعه ساخته است... و باعث تشتت جبهه اسلامى هند شد. اين كتاب در دل برادران مسلمانان نسبت به يكديگر كينه و نفرت پديد آورد و صفاى مسجد و محراب، شكوه رمضان و عاشورا را كدر ساخت. (1186)...

عبقات الانوار (1187)، داراى دو منهج و هر منهج نيز مشتمل بر مجلداتى چند است. منهج اول درباره اثبات دلالت آياتى چند از قرآن مجيد بر امامت است، از جمله آيه:

«انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوه و يوتون الزكاه و هم راكعون» مائده /55.

و آيه:

«اليوم اكملت لكم دينكم.... » مائده /3.

و آيات فراوان ديگرى كه بر امامت شرعى و الهى ائمه اهل بيت عصمت و طهارت (امام على و فرزندان معصومش عليهم السلام) دلالت مى كند. همه را مورد بحث عالمانه و محققانه و گسترده قرار داده است. گفته اند اين مجلد هنوز به چاپ نرسيده است و در كتابخانه عظيم مولف دانشمندش، در شهر لكهنو نگهدارى مى شود.

منهج دوم كتاب، درباره احاديث دوازده گانه اى است كه مولوى عبدالعزيز دهلوى در كتاب تحفه اثنا عشريه، مغرضانه اصل يا تواتر آنها را انكار و اشكالاتى بر اين احاديث شيعى وارد كرده بود. اين منهج از كتاب شگفت آور و عظيم عبقات الانوار، 30 جلد است كه حدود دوازده جلد آن در هندوستان و ايران به چاپ رسيده است. هر يك از احاديث دوازده گانه، خود يك مجلد و برخى از اين مجلدات هم در چندين جلد به سبك قديم و ينگى چاپ شده است بدين شرح:

مجلد اول از منهج دوم، در مورد حديث غدير.

مجلد دوم، در موضوع حديث منزلت.

مجلد سوم، درباره حديث ولايت.

مجلد چهارم، درباره حديث طير.

مجلد پنجم، به شرح و بيان حديث «انا مدينه العلم و على بابها... ».

مجلد ششم، درباره حديث حديث تشبيه.

مجلد هفتم، درباره حديث «من ناصب عليا لخلافه فهو كافر».

مجلد هشتم، در بيان حديث نور «كنت انا و على نورا... ».

مجلد نهم، درباره حديث «رايت».

مجلد دهم، در موضوع حديث «انك تقاتل على تأويل القرآن... ».

مجلد يازدهم، در مورد حديث «الحق مع على... ».

مجلد دوازدهم، درباره حديث ثقلين.

## عبقات الانوار از نگاه بزرگان

بزرگان علم و تحقيق، بر عظمت كتاب عبقات الانوار اقرار كرده اند و آن را به ديگران نيز شناسانده اند:

1. علامه بزرگ شيعى، شيخ عبدالحسن امينى صاحب كتاب الغدير، درباره عبقات مى گويد:

بوى دلپذيرش در تمامى جهان پيچيده و آوازه اش از خاور تا باختر را فرا گرفته است، هر كس آن را ديده، دانسته كه كتاب اعجازآميز روشنگرى است كه هيچ باطلى در آن راه ندارد، و من در نوشتن الغدير از دانشهاى باارزش ‍ نهفته در آن بهره فراوان برديم. (1188)

2. علامه شيخ آقا بزرگ تهرانى درباره آثار مير حامد حسين بويژه عبقات، مى نويسد:

كتابهاى با عظمت و مفيد مير حامد حسين، درياى ژرف نگرى و باريك بينى را پر موج گردانده است... مهمترين و پرآوازه ترين اثر او «عبقات الانوار» در مناقب ائمه اطهار عليهم السلام است...

و مير حامد حسين تمام حقايقى را كه «دهلوى» در باب امامت منكر شده با بهره گيرى از احاديث و اخبارى كه از طريق اهل سنت نقل شده، ثابت كرده است. (1189)

3. امام خمينى در سال 1320 شمسى / 1363 قمرى كه هنوز تمام مجلدات عبقات چاپ نشده بود، پس از بحث در موضوع حديث غدير، مى نويسد:

«... هر كس بخواهد اطلاع از چگونگى حديث غدير پيدا كند، بايد رجوع كند به كتاب عبقات الانوار سيد بزرگوار مير حامد حسين هندى، كه چهار جلد بزرگ در حديث غدير تصنيف كرده و چنين كتابى تاكنون نوشته نشده و عبقات الانوار در امامت از قرارى كه شنيده شده، سى جلد است و آنچه كه ما ديديم، هفت - هشت جلد است و در ايران شايد تا پانزده جلد آن پيدا شود و اهل سنت در صدد جمع اين كتاب و تضييع آن هستند و ما ملت شيعه در خواب هستيم تا آن وقت كه يك چنين گنج پر قيمت و گوهر گرانبهائى از دست برود! اكنون قريب دو سال است (دو سال قبل از 1363 ق) كه به ملت شيعه به تجديد طبع اين كتاب پيشنهاد شده و به خونسردى تلقى شده است. با اين وصف با خواست خدا جلد غدير در تحت طبع است. (1190) لكن بر علمأ شيعه بالخصوص و ديگر طبقات لازم است كه اين كتاب بزرگ را كه بزرگترين حجت مذهب است نگذارند از بين برود و به طبع آن اقدام كنند. » (1191)

4. استاد محمد رضا حكيمى درباره عبقات الانوار مى نويسد:

«و به راستى كتاب عبقات، عظيم است. آن اقيانوس بى كران و آن درياى ژرف، اين كتاب است. اين چنين كتابى در ديگر آفاق بشرى و فرهنگ ملتها نيز همانند ندارد... كتاب «عبقات» با مجلدات بسيارش، يكى از والاترين نمونه هاى كار خود انسانى و پشتكار و مسئووليت بشرى است، و يكى از ارجمندترين سندهاى... » (1192)

## رنجها

علامه مير حامد حسين، كتاب عبقات را به سادگى و آسانى و رفاه و خدمه و گروه تحقيق ننوشت، او در راه تاليف چنين كتاب عظيمى، خود به تنهايى سخت ترين سفرها و پرزحمت ترين كارها را عاشقانه پذيرفت. زيرا همه اسناد و منابع تتبع و تحقيق را در اختيار نداشت، بويژه كتابها و منابع اهل سنت را.

گاهى به عنوان خادم و كارگر در يكى از روستاهاى دور افتاده شهر مكه به خانه عالمى سنى وارد شد تا در كتابخانه او به كتابى كه دنبالش مى گشت، دست يابد و موفق هم شد. (1193)

وقتى هم فرزند جوانش از دنيا رفت، مراسم كفن و دفن و تشييع و مجلس ‍ سوگوارى را به ديگران واگذارد تا يك ساعت هم كه شده وقتش را جز در تاليف عبقات الانوار صرف نكند. (1194) و يك وقت هم، به مصر رفت و كتابى را كه مى خواست پيدا كرد و با كشتى برگشت، در كشتى مشغول مطالعه كتاب بود كه باد تندى كتاب را از دستش گرفت و به دريا افكند و سيد به دنبال كتاب خود را به دريا زد و كتاب را گرفت!... وقتى همسفران او را گرفتند و در كشتى نشاندند و سوال كردند كه چرا خودت را به دريا پرت كردى؟ كتاب را نشان داد و جواب داد: به خاطر اين كتاب! اين كتاب هنوز هم در كتابخانه ناصرى نگهدارى مى شود. (1195)

## وفات

سرانجام، فرزانه بزرگ شيعه و مدافع مجاهد اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله سيد بزرگوار مير حامد حسين موسوى هندى، در هيجدهم صفر سال 1306، در لكهنو چشم از جهان فرو بست و در حسينيه خود دفن شد. (1196)

درود خدا بر او و اجداد طاهرينش باد.

# ميرزا حبيب الله رشتى متوفاى 1312 ق.

حديث پارسايى

رضا مظفرى

## ميلاد

ميرزا حبيب الله رشتى فرزند ميرزا محمد على خان فرزند جهانگير خان قوچانى گيلانى، دانشمند و محقق ژرف نگر، از بزرگترين فقهاى جهان تشيع و يگانه ى دوران خود بود.

پدرانش در اصل اهل قوچان بودند كه در سالهاى آغازين قرن يازده به گيلان كوچانده شده و از آن پس در گيلان ساكن شدند. (1197)

ميرزا حبيب الله سال 1234 ق. در املش (1198) چشم به جهان گشود و پدر خود را كه مدتها در انتظار بود شاد كرد. آرى ميرزا محمد على خان كه از نيك مردان روزگار و حاكم منطقه بود خوابهايى ديده بود كه اين فرزند را از طلايه داران قرن نشان مى داد. (1199) او در سالهاى نخستين زندگى حبيب الله در تكاپوى يافتن معلمى مومن و دانا بود تا فرزندش گامهاى اول ترقى را در زادگاه بپيمايد. (1200) چنين بود كه حبيب الله در خانه، نخستين كلمات را از قرآن آموخت.

دوازده ساله بود كه از املش به لنگرود و سپس به رشت عزيمت نمود تا بر اندوخته اش افزوده و پاسخى درخور پرسشهايش بيابد.

هيجده بهار را ديده بود كه به خواست پدر در ميهمانى يكى از خوانين (امين ديوان لاهيجى) منطقه حضور يافت. خان حاكم با استفاده از قدرت و نفوذش تصميم به پايمالى حق رعيتى داشت كه با مخالفت سر سخت شيخ حبيب الله جوان روبرو شد. چون نصايح روحانى جوان كارگر نيفتاد به نشانى اعتراض مجلس مهمانى را ترك كرد و از همان روز تصميم به ترك ديار گرفت. (1201)

## در حوزه قزوين

شيخ حبيب الله در پى آرمانى بلند راه هجرت پيش گرفت و عازم حوزه ى عمليه ى قزوين شد. پدرش كه او را به دليل شهامت و اراده ى شگفتش ‍ مى ستود براى تهيه لوازم زندگى، او را تا قزوين همراهى نمود. (1202)

او در قزوين استادى عاليمقام يافت كه «شيخ عبدالكريم ايروانى» نام داشت. استادى كه در فقه و اصول نامور و ممتاز بود. شيخ حبيب الله هفت سال پياپى از محضر ايشان بهره گرفت. و در همان شهر به خواست پدر، با خانواده ى ارباب وصلت نمود.

مشى زاهدانه ى استاد تاثير شگرفى در او نهاد به گونه اى كه از آن پس خود به زندگى زاهدانه روى كرد و تا پايان عمر بر روش پسنديده ى استاد وفادار ماند.

در 25 سالگى، سيراب از سرچشمه ى معارف دينى به مقام عالى اجتهاد نائل آمد (1203) و با نظر شيخ عبدالكريم ايروانى خود را مهياى سفر به املش ‍ نمود.

سال 1259 ق. از قزوين به املش بازگشت و چهار سال مرجع امور دينى مردم بود. برپايى نماز جماعت، هدايت و ارشاد مردم، پاسخگويى به پرسشهاى اعتقادى و قضاوت عادلانه او موجب شده بود مردم ارادتى عاشقانه به مجتهد جوان داشته باشند اما او دوست داشت سفرى به ديار اهل بيت عليهم السلام نمايد و از اساتيد آن سامان بهره جويد. آرى او تصميم گرفت به نجف اشرف رفته و از حوزه ى علميه ى آن شهر مقدس ‍ جرعه جرعه شراب معرفت نوشد.

مردم كه از حضورش غرق محبت بودند، او را با عواطفى وصف ناپذير بدرقه نمودند و او، همسر و فرزندش محمد را به خداى بى همتا سپردند.

## شهر آسمانى

شيخ حبيب الله مجتهد املشى در سال 1263 ق. وارد نجف شد و در حلقه ى شاگردان فقيه كبير شيخ محمد حسن نجفى (صاحب جواهر) به كامجويى نشست. او تا سال 1266 ق. كه سال وفات صاحب جواهر بود از كلاسش بهره برد و از آن فقيه نامور اجازه ى اجتهاد دريافت داشت. (1204)

پس از آن به درس شيخ اعظم انصارى دل بست و تا پايان زندگى پر افتخار شيخ اعظم از شاگردان ممتاز درس وى بود. شيخ حبيب الله فرموده بود: «با آنكه هفت سال پيش از فوت شيخ از درس او مستغنى بودم ولى از هنگام ورود در جلسه ى شيخ تا موقع تشييع جنازه اش بحثى از ابحاث او از من فوت نشد. » (1205)

## اسرار عشق

ويژگيهاى اخلاقى ميرزا حبيب الله رشتى او را به شخصيتى وارسته تبديل كرد كه زهدش زبانزد خاص و عام بود. در اين مختصر تنها به اشاره اى اكتفا كرده تا دوستداران بخوانند و بدانند شخصيتهاى روحانى تاريخ شيعه چگونه زيستند.

1. ميرزا حبيب الله پس از مرگ پدرش كه حاكم منطقه بود براى پاسداشت مقامش به گيلان سفر نمود اما اختلاف برادران بر ميراث پدرى موجب بازگشت او به نجف اشرف شد. او با اينكه زندگى بسيار فقيرانه اى داشت از سهم ارث چشم پوشيد. ميرزاى رشتى پس از رسيدن به نجف، براى تامين معاش، بتدريج لوازم زندگى را يكى پس از ديگرى فروخت به گونه اى كه در گرماى طاقت فرساى تابستان از خريد آب نيز عاجز بود.

2. ياد خدا در جان او چنان عجين شده بود كه از هر فرصتى براى ذكر و تسبيح و قرائت قرآن كريم بهره مى جست. حتى هنگامى كه براى تدريس به سوى حرم مطهر مى رفت وضو مى گرفت و سوره ى مباركه ى «يس» را در راه از حفظ مى خواند تا به در قبله ى صحن اميرالمومنين عليه‌السلام مى رسيد، خواندن سوره را در كنار آرامگاه استاد خود شيخ انصارى (ره) به پايان مى رسانيد. (1206)

3. در دقت و احتياط ضرب المثل بود. همين امر وى را از پاسخگويى سريع و بدون تحقيق باز مى داشت.

از ديگر سو مردم را تشويق مى نمود تا استفتائات خود را به ميرزاى شيرازى ارجاع دهند. نوشته اند پس از پايان ماه رمضان براى اثبات اولين روز شوال بيش از 40 نفر شهادت دادند و او فرمود «نزديك قطع شده است» كنايه از اينكه هنوز برايم قطعى و يقين نشده است. (1207)

4. او در ادب عشق نيز ممتاز بود. آنگاه كه جان به حضرت عزرائيل مى سپرد، هر چه پايش را رو به قبله دراز مى كردند او پاى خود را جمع مى كرد و چيزى نمى گفت. چون چند بار اين كار تكرار شد، از او علت را پرسيدند، به زحمت فرمود: «چون وضو ندارم پايم را رو به قبله دراز نمى كنم». (1208)

5. هرگز وجوه شرعى را نمى پذيرفت، با آنكه امرى مرسوم و رايج بود. نقل مى كنند: مردى ثروتمند از هند براى پرداخت وجوه شرعى به زيارت ميرزاى رشتى شتافت، اما او چندان عصبانى شد كه اطرافيان از حالتش ‍ متعجب شدند و چون از عصبانيتش پرسيدند فرمود: «چاره اى جز عصبانيت نبود». نيز نوشته اند علأالدوله (1209) براى پرداخت پولى به عنوان وجوه شرعى به نجف اشرف مسافرت كرده بود ولى با بى اعتنايى ميرزاى رشتى مواجه شد (1210) و محقق رشتى با اين رفتار به آيندگان نشان داد كه مردان بزرگ خدا براى مال دنيا ارزشى قائل نيستند.

6. نوشته اند: چهار نفر از شاگردان شيخ انصارى اركان پايدار اعلميت و رياست بودند ولى مقام علمى و تدريس منحصر به ميرزا حبيب الله رشتى بود. او جز تدريس منظورى نداشت. رياست نمى خواست، از روى عمد تجاهل مى ورزيد و شاگردان خود را نمى شناخت براى اينكه از او اجازه ى اجتهاد نخواهند و تنها درس بخواهند... در خط مرجعيت هم نبود. كسى از مجتهدين به خوش نيتى و سلامت نفس ميرزاى رشتى نبود. از پرتگاه هاى رياست خود را نجات داد. قناعت پيشه نمود... » (1211)

7. محقق رشتى ديانت و سياست را به هم سرشته بود. پس از رحلت شيخ انصارى بسيارى از دانشمندان مردم را براى تقليد به ميرزاى رشتى ارجاع داده بودند. اما او با پيشنهادها مخالفت مى كرد و نيك مى دانست كه دنياى اسلام به مرجعى سياستمدار نيازمند است. او ميرزاى شيرازى را مجتهدى آگاه به مسائل سياسى و چهره هاى سرشناس و محبوب يافته بود.

محقق رشتى بر آن بود تا مرجعيت ميرزاى شيرازى را به علماى نجف پيشنهاد كرده از آن حمايت كند. اين امر موجب شد تا توطئه ى دشمن براى لطمه زدن به وحدت شيعيان نقش بر آب شود.

ژرف انديشى سياسى ميرزاى رشتى را در گفتارش مى جوييم. وقتى پرسيدند از چه كسى تقليد كنيم؟ در پاسخ گفت: «از مرجعى تقليد كنيد كه تقليدش جايز باشد. امروز پرچم بر دوش عالم جليل سيد محمد حسين (شيرازى) است و همه پيرامون اويند كه پرچم ساقط نشود. » (1212)

8. نظم از ديگر ويژگيهاى محقق رشتى بود. او پس از اداى نماز مغرب و عشا و انجام مستحبات مربوط به آن و پس از صرف مقدار كمى شام، آنگاه كه آسمان چادر سيه شب را بروى خود مى كشيد و ستاره ها چشمك زنان نمايان مى شدند، اندكى مى خفت تا جان را آماده ى خدمت روح كند و جان خود را در چشمه ى نور بشويد و عاشقانه تر با خداى خويش راز و نياز كند.

9. تواضع و فروتنى (از دستورات عالى اسلامى) در جاى جاى رفتار محقق رشتى نمايان است. او دانشمندان را به ديده ى احترام مى نگريست و با بهره گيرى از نظر نيك، برترين روش را بر مى گزيد. در پى سفر محقق رشتى به ايران، حوزه ى درس ايشان تعطيل شد و دانشوران از خورشيد وجودش ‍ محروم شدند. آنگاه كه به سفرى ديگر بار بست، دانشمندان نجف بر آن شدند تا او را از سفر باز دارند. وى به وساطت شيخ حسن مامقانى برنامه ى سفر را لغو كرد و به او فرمود: «چون شما مجتهد عادل هستيد، حكمتان را واجب الاطاعه مى دانم» اين در حالى است كه شيخ حسن مامقانى در رديف شاگردان محقق رشتى بود و نسبت ميان آن دو مثل استاد و شاگرد بود. (1213)

10. اعزام شاگردان برجسته براى تبليغ، از ديگر ويژگيهاى اين محقق بود. از جمله ى آنان آيت الله سيد على اكبر فال اسيرى از شاگردانى بود كه در پرتو انديشه ى والاى آن استاد پرورش يافت. او به تشويق محقق رشتى و ميرزاى شيرازى به شيراز بازگشت و با كوششى در خور به تبليغ و هدايتگرى پرداخت. همچنين در نهضت توتون و تنباكو نيز عهده دار نقشى سترگ در تثبيت فتواى ميرزاى شيرازى بود. (1214)

11. سپاسگزارى او در حق پدر و مادر آموختنى و بى نظير است و نشانه ى بالندگى او در مراحل عالى شكر به درگاه حضرت ربوبى است. درخشندگى معنوى او مديوين دعاهاى پدر و مادر در روزگاران دور بود. نوشته اند او نمازهاى پدر و مادر خود را سه بار خواند. يك بار به تقليد از مراجع آنان و دو بار به اجتهاد خودش و اين مطلب درباره ى هيچيك از علماى تاريخ ذكر نشده است. (1215)

12. او را بايد به حق از حافظان حريم روحانيت در عصر خويش خواند. شخصى در نجف بود كه به هنگام سخن حرمت علما را پاس نمى داشت و بارها از او پرخاشگرى و اهانت نسبت به علماى سابق و معاصر شنيده مى شد.

محقق رشتى در جمعى كه وى نيز حضور داشت دستور داد استكانش را آب بكشند، به گونه اى كه مردم گمان بر تكفير وى برده و او را راندند. پس از آن هرگز نتوانست جايگاه از دست رفته خود را بازيابد.

بارى رفتار شديد ميرزاى رشتى و شيوه نهى از منكر او موجب شد تا آنانكه در پى چنين خيالى بودند از گمان خويش بازگردند.

## گنج نامه

آثار ميرزاحبيب الله جلوه گاه تلاش هاى شبانه روزى اوست. وى كاوشگرى گنج ياب بود كه هرگاه معدنى نوين مى يافت از جواهر آن استخراج مى كرد و بر دانش طلبان ارزانى مى داشت.

آثار او در علم اصول عبارتند از:

رساله فى الضد و اقتضأ الامر بشى ء النهى عنه و عدمه، التعادل و التراجيح، بدايع الافكار، اجتماع الامر و النهى، رساله فى مقدمه الواجب، رساله فى المشتق، التقريرات.

در علم فقه:

كتاب الطهاره، الحاشيه على المكاسب، كتاب الزكاه، كتاب الاجاره، الالتقاط، كتاب العضب، كتاب القضأ و الشهادات، الوقوف و الصدقات، رساله فى اللباس المشكوك، حاشيه على منهج الرشاد، حاشيه على نجاه العباد، حاشيه على النخبه.

در علم تفسير:

حواشى بر تفسير جلالين، و علم كلام: الامامه، كاشف الظلام فى حل معضلات الكلام است.

نسخه هاى خطى از آثار محقق رشتى كه مى رفت در غبار زمان به فراموشى سپرده شود اخيرا به كتابخانه آيت الله مرعشى سپرده شد و اكنون در كاروان نسخه هاى خطى آن كتابخانه ماندگار است.

## تقريرات

از انبوه شاگردان كوشا و دانشمند محقق رشتى، بسيارى تقريرات درس ‍ ايشان را نوشته اند كه در گرامى داشت مقامشان نام برخى از آنان مى آيد:

سيد حاج ميرزا حسن همدانى، سيد صادق قمى، ميرزا باقر فرزند ميرزا محمد على، شيخ حسن تويسركانى، شيخ محمد باقر فرزند محمد جعفر بهارى همدانى، سيد ابوالقاسم فرزند معصوم حسينى اشكورى...

## اجازات

محقق رشتى از صدور اجازه ى اجتهاد به شدت پرهيز داشت و تنها براى اندكى از شاگردان برگزيده اجازه ى اجتهاد نگاشت. نام برخى شاگردان ارجمند وى كه مفتخر به اجازه ى نقل روايت و اجتهادند ذكر مى شود. حاج آقا مجتهد رشت (اجتهاد)، سيد عبدالكريم فرزند سيد حسن اعرجى (روايت)، حاج ميرزا احمد ديلارستاقى لاريجانى (اجتهاد)، سيد على آقا ميرى دزفولى (اجتهاد)، ...

## با كاروان دانش

نظر گاه همه ى انديشمندان حوزه بر شيوه ى نقادانه ى محقق رشتى در تدريس و ديگر پهنه هاى علمى، پديدآور محفل علمى، پديدآور محفل علمى شكوهمندى بود كه دلدادگان آن، پس از كامجويى هر يك چون ستاره اى درخشان، روشنگر جامعه ى خويش شدند. برخى مرجع دينى شدند و عده اى رهبر حركتهاى سياسى و اجتماعى ديار خويش و دسته اى نيز در عرصه ى تدريس و تحقيق طلايه دار حوزه بودند.

نام مسافران اين كاروان به اختصار مى آيد و شرح حال هر يك در كتب تاريخ آمده است كه دوستداران را بدان حوالت مى دهيم.

آيت الله العظمى سيد محمد كاظم يزدى، آيت الله العظمى آقا ضيأ الدين عراقى، آيت الله العظمى حاج ميرزا حسين نائينى، آيت الله شيخ شعبان ديوشلى (لنگرودى)، آيت الله شيخ عبدالله مازاندرانى (لنگرودى)، آيت الله شهيد شيخ فضل الله نورى، آيت الله شهيد حاج آقا مير بحرالعلوم رشتى، آيت الله شهيد شيخ على رشتى، آيت الله شهيد شيخ عبدالغنى بادكوبه اى، آيت الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهانى، آيت الله سيد ابوالقاسم اشكورى.

## پرواز تا آسمانها

مردم نجف به چهره نورانى پيرمردى كه سحرگاهان در بارگاه ملكوتى امير المومنين (ع) به زيارت، نماز و تضرع مى نشست انس گرفته بودند. چهره اى كه هيبت و شوكتش يادآور پيامبران و لطف و صفا در صورتش نمايان بود. اما شب پنج شنبه چهاردهم جمادى الثانى 1312 ق. فرا رسيد. خبر كسالت محقق رشتى مردم را در نگرانى فرو برده بود و آنگاه كه صداى ناله و فغان از منزل وى برخاست همگان يافتند كه دوست خدا، پيش خدا رفته است. او آسوده در بستر خفته بود. تو گويى به خوابى نازنين آسوده كه چنين چهره اش متين است. شهر را گويا با پارچه اى سياه پوشانده بودند و همه جا صداى گريه به گوش مى رسيد. در تهران و مشهد و ديكر شهرها نيز مجالس ‍ عزا و سوگوارى بپا شد. مردم نوحه كنان مى خواندند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باز خاكستر غم ريخت فلك بر سر ما |  | رفت از دار فنا نائب پيغمبر ما (1216) |

و نجف آماده ى تشييع پيكر مطهر آن فرزانه پارسا بود. جنازه ى پاك او را مشايعت كردند و به بارگاه امام متقين انتقال داده (1217) و در يكى از حجره هاى صحن مطهر علوى دفن كردند. (1218)

## بازماندگان

1. آيت الله محمد رشتى، فرزند ارشد، كه از معصومه ارباب همسر اول ميرزاى رشتى بود. او در علم و فضل به مراتبى درخور دست يافت و در سال 1316 ق. به ديار باقى شتافت. آرامگاهش در مقبره ى پدر ارجمندش ‍ مى باشد.

2. آيت الله شيخ اسماعيل رشتى، كه از همسر دوم ميرزاى رشتى ولادت يافت. او در كسب دانش سخت كوشيد و پله هاى ترقى را پيمود و در 1343 ق. به ديدار دوست شتافت.

3. آيت الله شيخ اسحاق رشتى، او در نجف ولادت يافت. مادرش كلثوم همسر دوم ميرزاى رشتى بود (1219) ابتدا نزد پدرش به تحصيل پرداخت و پس از عمرى تحقيق، تاليف و تدريس در سال 1357 ق. ديده از جهان فرو بسته، رخ در نقاب خاك كشيد.

# ميرزاى شيرازى متوفاى 1312 ق

احياگر قدرت فتوا

سيد محمود مدنى بجستانى

## تولد

سيد محمد حسن حسينى مشهور به «ميرزاى شيرازى» در پانزدهم جمادى الاول سال 1230 هجرى قمرى در خاندان مشهور و برجسته اى كه همگى از دانشمندان دينى بودند چشم به جهان گشود.

پدر بزرگوار او ميرزا محمود در زمره عالمان دينى بود و در دستگاه حكومت شيراز به كار نويسندگى اشتغال داشت. ميرزا محمد حسن تازه چشم به جهان گشوده بود كه سايه پر مهر پدر را از دست داد و پس از مرگ پدر تحت تربيت دائى بزرگوارش سيد حسين موسوى مشهور به مجدالاشراف كه از عالمان دينى بود قرار گرفت.

## تحصيل

ميرزا محمد حسن در چهار سالگى پاى به مكتب نهاد و پس از فراغت از درسهاى اوليه در شش سالگى وارد حوزه علميه شد و به فراگيرى علم و دانش پرداخت تلاشى كه تا آخرين لحظات زندگى سراسر افتخارش آنرا ادامه داد.

هوش سرشار و حافظه قوى اين كودك اساتيد او را به شگفتى واداشت. هنوز كودكى هشت ساله بود كه بر فراز منبر مسجد وكيل شيراز قرار گرفته همانند واعظان باتجربه با خواندن متن كتاب اخلاقى «ابواب الجنان» مردم را به حقيقت طلبى و سعادت جوئى و خداخواهى و خودسازى دعوت نمود.

هنوز موى بر رخسارش نروييده بود كه كتاب مهم و فقهى «شرح لمعه» را در حوزه علميه شيراز براى شاگردانى كه گاه از استاد بزرگسال تر بودند تدريس مى كرد. حاكم شيراز به پاس خدمات پدرش (ميرزا محمود) مسئوليت مهمى در حكومت شيراز به وى پيشنهاد كرد. از طرفى نيز استاد گرامى اش شيخ محمد تقى او را براى ادامه تحصيل، تشويق به ترك وطن و هجرت به اصفهان نمود. بالاخره ميرزا محمد حسن دانش پژوهى را بر امور ديوانى و حكومتى ترجيح داده، در سال 1248 ق. به سوى اصفهان بار سفر بست.

## هجرت به اصفهان

حوزه علميه اصفهان در آن روزگار از پررونق ترين حوزه هاى علميه جهان تشيع بود و از نظر علمى با مهمترين حوزه علميه شيعه يعنى نجف برابرى مى نمود ميرزا با ورود به اصفهان در مدرسه صدر مستقر شد و آيت الله شيخ محمد تقى اصفهانى صاحب كتاب مشهور «هدايه المسترشدين» را به استادى برگزيد.

پس از گذشت چند روز ميرزاى شيرازى احساس كرد درس عمومى استاد عطش فراوان دانش پژوهى او را بر طرف نمى كند و نمى تواند بدان بسنده نمايد. از اينرو به محضر استاد رفت و تقاضا كرد تا براى او و چند نفر از دوستانش تدريس خصوصى شروع كند. استاد با فراستى كه داشت قابليت و ظرفيت فوق العاده اين شاگرد را حدس زده، با پيشنهاد او موافقت كرد.

بدينسان ميرزاى شيرازى فرصتى يافت تا ساعتى پيش از درس عمومى استاد، بطور خصوصى جان عطشناك خويش را با زلال معارف و علوم اسلامى سيراب نمايد ولى متاسفانه اين فرصت ديرى نپاييد و آيه الله شيخ محمد تقى اصفهانى در سال 1248 ق به ديار ابديت پر كشيد.

ميرزاى شيرازى پس از درگذشت استاد، در درس آيه الله سيد حسن بيدآبادى مشهور به مدرس حاضر شد و تا پايان عمر خاطره شيرين اين درس را به ياد داشت و از اين استاد با عنوان «سيدنا الاستاد» نام مى برد. در همين دوران به درس آيه الله حاج محمد ابراهيم كلباسى نيز مى رفت. هنوز از عمر ميرزاى شيرازى بيست بهار نگذشته بود كه آيه الله سيد حسن بيد آبادى قدرت علمى او را تائيد كرد و براى او اجازه اجتهاد نگاشت.

## به سوى ديار ولايت و شهادت

ميرزاى شيرازى تا بيست و نه سالگى در اصفهان ماند ولى جان عطش زده او كه براى يافتن حقيقت و فراگيرى دانش قرارى نداشت اينك قصد ديار نجف و كربلا نموده بود. او مى رفت تا در كنار مرقد مطهر اميرمومنان عليه‌السلام و در ديار عاشقان كربلاى حسينى گمشده خويش را بجويد و اساتيد ديگرى بيابد و از خرمن دانش آنها خوشه و توشه برگيرد. ميرزا مدتى را در كربلا اقامت گزيد و در اين دوران از درس استادانى همچون آيه الله شيخ حسن كاشف الغطا، آيه الله شيخ حسين نجفى (صاحب جواهر)، آيه الله سيد ابراهيم قزوينى (صاحب ضوابط) و آيت الله شيخ مشكور حولائى بهره ها گرفت ولى چون خود را از اين درسها بى نياز ديد و قصد برگشت به اصفهان نمود. صاحب جواهر كه در اين دوران به عظمت مقام علمى و معنوى ميرزاى شيرازى پى برده بود نامه اى به حاكم شيراز و مردم آن سامان نوشته و در آن ميرزاى شيرازى را با عظمت بسيار ستود و خواستار قدردانى و بهره جوئى كامل از شخصيت والاى او شد.

ميرزاى شيرازى كربلا را ترك گفته و قبل از رفتن به اصفهان وار نجف شد و در درسهاى مهم آن روزگار شركت جست ولى با اينهمه براى ماندن در نجف قانع نشده دوباره قصد برگشت به اصفهان كرد تا اينكه شيخ على نهاوندى از شاگردان آيه الله العظمى شيخ مرتضى انصارى به ايشان خبر داد كه طلبه بسيار با استعدادى بنام ميرزا محمد حسن شيرازى از اصفهان به نجف آمده است ولى درسها او را قانع نكرده، قصد برگشت به اصفهان را دارد. شيخ انصارى پيشنهاد كرد تا در جلسه اى كه بعد از ظهر همان روز در حرم مطهر اميرالمومنين عليه‌السلام برگزار مى شود با ميرزاى شيرازى ملاقات كند. شيخ على نهاوندى به ميرزاى شيرازى خبر داد و هر دو به ديدار شيخ شتافتند. شيخ اعظم مسئله اى علمى از ميرزاى شيرازى سوال كرد. ميرزاى شيرازى پاسخ گفت ولى شيخ انصارى با استدلال محكم آن جواب را ابطال كرد و فرضيه ديگرى را مطرح كرد ميرزاى شيرازى جواب شيخ را قبول كرد و به بطلان جواب خويش اعتراف نمود شيخ انصارى مجددا جوابى را كه خود بيان كرده نيز باطل كرد و جواب سومى را بيان نمود و ميرزا به بطلان جواب دوم و صحت جواب شيخ را قبول كرد و به بطلان جواب خويش اعتراف نمود شيخ انصارى مجددا جوابى را كه خود بيان كرده نيز باطل كرد و جواب سومى را بيان نمود و ميرزا به بطلان جواب دوم و صحت جواب سوم معترف شد ولى شيخ باز جواب سوم را ابطال كرده و جوابى ديگر داد. اين سوال و جوابها هفت بار ادامه يافت ميرزاى شيرازى با مشاهده قدرت استدلال و تسلط فوق العاده علمى شيخ شگفت زده شد و با استفاده از ذوق سرشار خويش، بيتى از اشعار سعدى را خواند كه بيانگر انصراف از تصميم خويش (هجرت از نجف) بود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم مسافر چو بر جمال تو افتد |  | عزم حيلش بدل شود به اقامت |

بدينسان ميرزاى شيرازى به حلقه ياران خاص شيخ انصارى مى پيوندد رابطه اى كه تا پايان عمر شيخ استوار مانده و از استادى و شاگردى بسى فراتر مى رود بطوريكه شيخ انصارى چون كتاب مهم «فرائد الاصول» خويش را مى نگارد با اصرار زياد از ميرزاى شيرازى مى خواهد كه آنرا تصحيح كند.

## شاگردان ميرزا

ميرزاى شيرازى در طول عمر خويش شاگردان مبرزى را تربيت كرد كه هر كدام ستاره اى شدند و آسمانى را با نور خويش منور نمودند. از آن جمله به افراد زير مى توان اشاره كرد، آيات عظام:

1. ميرزا محمد تقى شيرازى،

2. شيخ عبدالكريم حائرى (موسس حوزه علميه قم)،

3. ميرزا حسين نائينى،

4. شهيد شيخ فضل الله نورى،

5. سيد محمد كاظم يزدى.

## مسئوليت رهبرى

در هميشه تاريخ همينكه صاحب قدرت و مقامى از دنيا مى رود و كرسى رياست و منصبى خالى مى شود هزاران دل براى رسيدن به آن مقام پر مى كشد و هزاران دست به سوى آن دراز مى شود. ولى خوشبختانه منصب پر افتخار مرجعيت شيعه و رهبرى و زعامت دنياى تشيع هماره به دور از اين طمعكارى ها و آز پرستى ها و دنياطلبى ها بوده است.

در سال 1281 ق هنگاميكه جامعه تشيع در آتش غم جانكاه رحلت شيخ انصارى مى گداخت و منصب مرجعيت شخص ديگرى را مى طلبيد عده اى از علماى بنام حوزه نجف در خانه ميرزا حبيب الله رشتى گرد آمدند تا براى اين مهم چاره اى بينديشند. آنان پس از گفتگو ميرزاى شيرازى را براى اين كار شايسته ديدند. سپس به خانه او رفته و موضوع را با او مطرح نمودند. ميرزا در ابتدا به شدت با اين پيشنهاد مخالفت كرد و گفت: فتاوى و نظريات من آماده نيست و در ميان شما فقيهى همچون آقا حسن نجم آبادى است.

آقا حسن نجم آبادى به سخن در آمد و گفت: به خدا سوگند كه پذيرفتن مرجعيت براى من حرام است. مرجعيت محتاج شخصى فقيه و سياستمدار و آشناى به مصالح زمان است و آن شخص شما هستيد. و فراهم كردن فتاوى براى شما كار بسيار كوچكى است.

ميرزاى شيرازى باز هم بر سر انكار بود تا اينكه يكى از ميان اين جمع گفت: جناب ميرزا شما قائل به ولايت فقيه مى باشيد؟ ميرزا جواب مثبت داد. گوينده ادامه داد: آيا شما اين عده را كه در خدمت شما هستند فقيه مى دانيد؟ ميرزا بار ديگر به سخن او پاسخ مثبت داد. گوينده ادامه داد: پس ‍ اين فقها حكم كنند كه پذيرفتن مرجعيت بر شما لازم است.

اينجا بود كه ميرزاى شيرازى در حاليكه قطرات درشت اشك صورتش را پوشانده بود گفت: به خدا سوگند هرگز فكر نمى كردم اين مسئوليت بزرگ را به عهده بگيرم و بار سنگين مرجعيت را به دوش كشم.

## اقدامات سياسى

اسلام دين كامل و همه جانبه اى است كه براى اداره سعادتمندانه و دنياى مردم آماده است از اين روى عالمان دينى نمى توانند زهدى جامعه گريز پيشه كنند بلكه بايد داراى بينش سياسى عميق و نگرش ژرف و دشمن شناس باشند، و به موقع براى حفاظت از كيان اسلام و مسلمين اقدامات لازم را معمول دارند. همه آزاديخواهان جهان ميرزاى شيرازى را قهرمان حماسه تنباكو مى دانند ولى با دقت در زندگى او مى يابيم كه سراسر زندگى او سرشار از اين حماسه هاى دينى و اقدامات غيورانه مذهبى و اسلامى است كه تنها يكى از آنها حماسه پيروز تنباكو است.

در ذيل به برخى از اين اقدامات اشاره مى شود:

1. دفاع از شيعيان مظلوم افغانستان: در آن روزگار پير استعمارگر «انگلستان» در هر كجاى وطن اسلامى افرادى جيره خوار و مزدور داشت كه به گونه اى سعى در از بين بردن وحدت مسلمانان و بر باد دادن عزت و عظمت و تباه نمودن سرمايه هاى مادى و معنوى و انسانى آنان داشت. از آن جمله در افغانستان فردى بنام (عبدالرحمن محمد زايى) با دامن زدن به اختلاف شيعه و سنى و كشتار بيرحمانه و مظلومانه شيعيان سعى در پياده كردن نقشه هاى انگلستان داشت. تا آنجا كه در يك كشتار دسته جمعى آنقدر از شيعيان را كشت كه از سرهاى آنان تپه اى تشكيل شد كه بعدها بنام تپه سرها معروف گشت.

ميرزاى شيرازى پس از اطلاع از اين واقع ناگوار دست به اقدامات مهمى زد از جمله در تلگرافى به ملكه انگلستان خواستار قطع دست اين نوكر جنايتكار سياسيت انگليس شد و فعاليتهاى او موجب پايان گرفتن اين اعمال جنايتكارانه شد.

2. ايجاد وحدت تشيع و تسنن: از مهمترين عوامل بقأ عزت و عظمت جامعه اسلامى وحدت تمامى گروههاى مسلمين است. همانگونه كه عامل ذات و تباهى اين امت نيز تفرقه و جدائى اقشار آن مى باشد. ميرزاى شيرازى با نقشه ها و طرحهاى مختلف سعى در ايجاد وحدت ميان برادران شيعه و سنى داشت كه از آن جمله به اقدامات ذيل مى توان اشاره كرد.

الف - انتقال حوزه علميه تشيع از شهر نجف به شهر سنى نشين سامرأ.

ب - پرداخت مستمرى و كمكهاى مادى به طلاب و علماى سنى همانند طلاب شيعه.

ج - ايجاد امكانات رفاهى براى برادران اهل سنت و تشيع بصورت يكسان.

د - خنثى سازى نقشه هاى مختلف دشمن براى ايجاد اختلاف و تحمل كردن مشكلات اين مسير از جمله به شهادت رسيدن فرزندش.

ه‍- برخورد با افراد نا آگاه و عالم نما كه تحت عنوان محبت به اهل بيت و اظهار نفرت از دشمنانشان قصد اختلاف افكنى ميان شيعه و سنى داشتند.

3. تربيت و اعزام مبلغان ويژه براى مناطق حساس و زير سلطه انگليس نظير تبت و كشمير.

4. جلوگيرى از تجاوز يهوديان به مسلمانان همدان.

5. جلوگيرى از خريد زمين هاى شهر طوس توسط دولت روسيه و نقش بر آب كردن توطئه روسيه در اين رابطه.

6. فرستادن آيه الله سيد عبدالحسين لارى به عنوان نماينده خود به منطقه حساس جنوب ايران. اين عالم بزرگوار سد محكمى در مقابل تجاوزات انگليس بود و مبارزات آزادى خواهانه مردم جنوب عليه انگليس را رهبرى مى كرد و براى مدتى در آنجا اقدام به تشكيل حكومت اسلامى نمود.

## قيام پيروزمند تنباكو

ايران در دوران حكومت سلسل قاجاريه يكى از اسفبارترين دورانهاى خود را مى گذراند. هر روز به يكى از دشمنان اين مرز و بوم امتياز تازه اى واگذار مى شد و دست آنها براى سلطه بر اين كشور گشوده تر مى گشت. گاه اين امتيازها آنقدر ظالمانه و نابخردانه بود كه از سوى دشمنان نيز «بخشيدن ايران توسط شاه» نام مى گرفت.

واگذارى امتياز خريد و فروش توتون و تنباكو در داخل و خارج كشور به كمپانى ساختگى رژى يكى از اين امتياز بخشى ها بود. طرف اصلى اين قرار داد دولت انگليس بود كه در پشت ماسك كمپانى رژى و شخصى بنام «ماژور تالبوت» مخفى شده بود. در آن زمان يك پنجم مردم ايران به كار كشت و زرع و خريد و فروش تنباكو مشغول بودند، و واگذارى اين امتياز به منزله واگذارى حق حيات يك پنجم مردم ايران به انگليس بود و با توجه به اينكه انگليسى ها اجازه داده شده بود كه با استخدام و وارد كردن افراد مسلح تمامى راهها را تحت نظر بگيرند و تمامى كالاها را بازرسى كنند، مى توان اهميت اين قرارداد و ذلت آفرينى آن را تصور نمود. بخصوص كه در هنگام اجراى آن انگليس ها با وارد كردن دختران و زنان فاسد و جلسات و برپايى مراسم سراسر هرزه گى سعى در متزلزل كردن پايه هاى اعتقادى مردم نيز داشتند. توجه به همه اين جوانب بخوبى اهميت اين مسئله و حقيقت توطئه استعمار بر ضد ايران روشن مى شود. از اين رو بود كه امام امت خمينى كبير (ره) از اين اقدام مهم ميرزاى شيرازى اينگونه تعبير كرد:

«همان نصف سطر ميرزاى شيرازى رضوان الله تعالى عليه مملكت ما را از توى حلقوم خارجى ها بيرون كشيد». (1220)

از اولين اقدامات سياسى عليه اين امتياز، قيام مردم شيراز به رهبرى روحانى بزرگوار فال اسيرى بود كه به تبعيد ايشان و شهادت برخى از مردم منجر شد.

در تبريز مردم به رهبرى آيه الله مجتهد تبريزى بپا خواسته و با تلگراف تندى به ناصر الدين شاه اعتراض و مخالفت خود را اعلام نمودند.

مردم خراسان به رهبرى آيه الله حاج شيخ محمد تقى بجنوردى و آيه الله سيد حبيب مجتهد شهيدى و ديگر عالمان آن ديار عليه امتياز قيام نمودند و از ورود افراد كمپانى رژى به مشهد جلوگيرى نمودند.

در اصفهان آيه الله آقا نجفى و آيه الله محمد باقر فشاركى و آقا منيرالدين مردم را عليه امتياز بسيج مى نمودند.

در تهران آيه الله ميرزا حسن آشتيانى و آيه الله شيخ فضل الله نورى كه هر دو از شاگردان ميرزاى شيرازى بودن رهبرى قيام را در دست داشتند و البته سلسله جنبان همه اين حركتها ميرزاى شيرازى بود.

امام مجدد در دو نوبت با تلگراف به ناصر الدين شاه اعتراض خود را نسبت به واگذارى امتياز نشان داد و با شمردن مفاسد اين گونه امتيازها، از او خواست به جاى تكيه بر خارجيان به ملت خود تكيه كند و مملكت را به خارجيان نفروشد. وى مطالب و موضوعات ديگرى را گوشزد كرد ولى چون گوش شنوائى نيافت و چاره ديگر نماند اين دو سطر جاودانه را نگاشت:

«اليوم استعمال توتون و تنباكو باى نحو كان در حكم محاربه با امام زمان صلوات الله عليه است»

(حرره الاقل محمد حسن الحسينى)

اين فتواى بظاهر ساده و كوتاه درياى آشفته ايران را به طوفان واداشت و در همه جا غوغا بپا نمود تا آنجا كه ناصر الدين شاه در حرمسراى خود دستور آوردن قليان داد ولى كسى اعتنا نكرد و چون از اطاق خود بيرون آمد زنان را مشغول شكستن قليانهاى سلطنتى ديد.

جلسات متعدد و تهديدهاى بسيار و پيشنهاد رشوه و هديه از طرف دربار به علماى تهران سودى نبخشيد و آنان را به شكستن فتوى وادار ننمود.

بالاخره جمعيت مردم مومن با اجتماع در مسجد امام (مسجد شاه آن روز) به طرف دربار حركت كرد و عده اى از آنان با شليك مزدوران دربار به شهادت رسيدند فشار بيش از حد دربار را وادار به لغو امتياز نمود. ميرزاى شيرازى هشدار داد كه مواظب باشيد در هنگام لغو قرارداد توطئه ديگرى نچينند و بند ديگرى بر پاى مردم ننهند.

ولى گويا چنانكه بايد به اين هشدار بسيار مهم ميرزاى شيرازى توجه نشد و دربار بصورت مخفيانه براى جبران خسارت كمپانى رژى نيم ميليون ليره (به بهره شش درصد) از بانك شاهى كه در دست انگليسيان بود وام گرفت و در عوض گمركات بندر عباس و شيراز و بندر لنگه را به عنوان ضمانت در گروه آنان گذاشت و اين همان توطئه اى بود كه ميرزاى شيرازى بدان هشدار داده بود.

به هر حال نقشه بسيار گسترده انگلستان براى تسلط بر ايران و تبديل آن به هند ديگرى كه زير سلطه كمپانى شرقى قرار بگيرد نقش بر آب شد و با فتواى مجتهدى آگاه و شجاع مملكت ايران از حلقوم خارجى ها نجات يافت.

## اقدامات فرهنگى

در سراسر عمر پربركت امام مجدد ميرزاى شيرازى مى توان مهمترين مشغوليت ذهنى و پراهميت ترين وظيفه براى او را تلاش وى در راه تعليم و تعلم دانست.

ميرزاى شيرازى از چهار سالگى كه شروع به تحصيل علم كرد تا آخرين لحظات عمر نورانى خويش عاشقانه به اين كار ادامه داد. تا آنجا كه در آخرين لحظات عمر وى برخى از او چند سوال مى كنند و پاسخى نمى شنوند و گمان مى كنند ميرزا مرده است و يا هشيارى كامل براى پاسخ دادن را ندارد. يكى از شاگردان ميرزا كه از عشق او به مسائل علمى آگاه است مى گويد: يك مسئله علمى و فقهى از او بپرسيد اگر توان داشته باشد و زنده باشد حتما جواب خواهد گفت: آنان يك مسئله فقهى را مطرح مى كنند و بعد با كمال شگفتى مى بينند ميرزا با زحمت تمام و صداى ضعيف شروع به پاسخ و بحث در رابطه با آن سوال مى كند.

## كرامات ميرزا

اسلام تمامى ارزشهاى غلط جاهلى نظير حسب و نسب، طبقات اجتماعى، ثروت و... را نفى و در عوض مهمترين ارزش را تقوا دانست ميرزاى شيرازى در ميدان تقوا و خودسازى تا بدانجا پيش رفته بود كه بدون شك يكى از اوليأ الهى بود و به تعبير برخى بزرگان (ريحانه الادب) دربار يافتن او به محضر امام زمان (عج) شكى نيست با افاضات غيبى كه به او عنايت شده بود گاهى كراماتى از او صادر مى شد كه بيانگر گوشه اى از عظمت و بلنداى مقام معنوى او بود به عنوان نمونه به چند مورد آن اشاره مى شود.

### 1. مرد مايوس

آيه الله سيد اسماعيل صدر كه از شاگردان برجسته ميرزا است مى گويد: مردى با ظاهر آراسته در سامرا با من ملاقات كرد و ادعا نمود كه از اصفهان آمده و اكنون بشدت محتاج كمك مى باشد و به عنوان تاييد صلاحيت خود چند نامه از علماى اصفهان همراه داشت و از من خواست به ميرزاى شيرازى در حق وى سفارش كنم من پذيرفتم و در حرم هنگام زيارت خدمت ميرزا رسيده و به نقل جريان مرد اصفهانى شروع نمودم ميرزا قبل از توضيحات من گفت بله ايشان را ديده ام و نامه هايى كه ادعا مى كند از علماى اصفهان است ملاحظه كرده ام در همين هنگام آن مرد به طرف ما آمد و دست ميرزا را بوسيد من عرض كردم: صحبت من درباره همين آقا بود ميرزا گويى توضيح مرا نشنيده و اين مرد را نديده است حاضر نشد به او كمك كند و آن مرد اصفهانى با كمال ياس از ما جدا شد من در شگفت ماندم كه چگونه گاهى ميرزاى شيرازى با وسايل مختلف مى كوشد نياز نيازمندى را بر آورد و اين بيچاره را اينگونه مايوس كرد بعدها فهميدم كه وى از فرقه گمراه و فاسد و دست پرورده انگليس يعنى بابيه بوده و اينگونه ميرزاى شيرازى با ضمير روشن خويش وى را شناخته است.

### 2. حواله پرداخت نشده

شيخ على الشروقى يكى از شاگردان ميرزاى شيرازى مى گويد: يكى از تجار معروف نجف ورشكست شده و به سامرا آمده بود و علت آمدنش به سامرا اين بود كه ميرزاى شيرازى از دو دستگيرى كند جريان را به استاد عرض ‍ كردم ايشان حواله اى به شخصى در بصره نوشت و فرمود به او بگو زودتر به طرف بصره برود بعد از چند روز به من فرمود: چرا تاجر ورشكست شده به بصره نرفته است؟ عرض كردم: چرا رفت است. فرمود: نه، بگو زودتر حركت كند. من بعدا تحقيق كردم معلوم شد آن تاجر به كاظمين رفته بوده است و به بصره نرفته است به او گفتم ميرزاى شيرازى فرموده زودتر حركت كن باز چندى بعد استاد به من فرمود: فلانى رفت گفتم: بلى فرمود: خيلى دير كرد مى ترسم چيزى بدست نياورد. بعد از اندكى ميرزاى شيرازى مريض شد و از دنيا رفت و همانطور كه گفته بود آن تاجر نتوانست حواله ميرزاى شيرازى را وصول كند. آن وقت بود كه فهميدم استاد ما ميرزاى شيرازى در آن هنگام كه مى گفت به آن تاجر بگوئيد عجله كند. در حقيقت از مرگ خويش خبر مى داده است.

### 3. پرداخت قرض

آيه الله شيخ عبدالنبى نورى مى گويد: در ايام تحصيل صد و بيست تومان مقروض بودم و بشدت گرفتار. بعد از نمازى به امام زمان (عج) متوسل شدن و سپس به خواب رفتم در عالم خواب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را در خواب ديدم كه با عمامه سبزى نشسته اند تا من وارد شدم فرمودند: شيخ عبدالنبى: صد و بيست تومان توى آن صندوق است بردار و قرضهايت را بپرداز. از خواب بيدار شدم كسى در زد، در را گشودم ديدم كسى از جانب ميرزاى شيرازى آمده و مرا به خانه ايشان دعوت مى كند به محضرش ‍ شتافتم ديدم همانگونه كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را در خواب ديدم ميرزاى شيرازى همانگونه نشسته است تا وارد شدم فرمود: شيخ عبدالنبى! در آن صندوق صد و بيست تومان هست بردار و قرضهايت را بپرداز. من شگفت زده شدم خواستم خوابم را بگويم. فرمود: لازم نيست. گوئى از خواب من با خبر بود.

## وداع ياران

ميرزاى شيرازى مدت 82 سال با كمال افتخار زندگى كرد و بالاخره در سال 1312 ياران را وداع و جانان را لبيك گفته جان به شاخسار جنان پر كشيد.

اگر چه علت مرگ او را برخى بيمارى برونشيت و يا سل عنوان مى كردند ولى عده اى را عقيده آن بود كه پزشك مشكوكى كه در سامره پيدا شد و سعى در نزديك شدن به ميرزا نمود و بالاخره در آخرين روزها به معالجه او پرداخت و پس از مرگ ميرزا براى هميشه ناپديد شد از سر سپردگان انگلستان بوده است و ميرزا را مسموم نموده است.

بنابراين زندگانى سراسر مبارزه و جهاد امام مجدد ميرزاى شيرازى با خط سرخ و پر افتخار شهادت كه ميراث اجداد بزرگوار او بود به پايان آمد و در نهايت اين خط پاك سر بر آستان مقدس علوى نهاد و در كنار درب طوسى كه به حرم مطهر على عليه‌السلام گشوده مى شود در مدرسه اى كه خود بنا نهاده بود به خاك سپرده شد.

# ميرزا ابوالحسن جلوه متوفاى 1314 ق

حكيم فروتن

غلامرضا گلى زواره

## اجداد و انساب جلوه

حكيم الهى ميرزا ابوالحسن جلوه يكى از دانشوران جهان تشيع است كه در عصر قاجار چون ستاره اى فروزان در آسمان حكمت درخشيد و با تلاشى ارزشمند و كوششى وافر مشعل حكمت را در اين عصر روشن نگاهداشت. حكيم جلوه از لحاظ نسب به سلسله اى از سادات طباطبا انتساب دارد كه از طريق پدر به امام حسن مجتبى عليه‌السلام و از طريق مادر به حضرت امام حسين عليه‌السلام مى رسد و يكى از اجداد او سيد بهأالدين حيدر است كه در قرن هفتم در زواره مى زيست و زمانى كه قوم وحشى مغول به اين شهر يورش آوردند اين سيد وارسته چون شير شجاع رهبرى دفاع مردم اين شهر در مقابل مهاجمان را عهده دار گرديد و سرانجام به دست خونخواران مغول به شهادت رسيد و در خانه اش دفن گرديد و مرقدش اكنون زيارتگاه مردم مى باشد. (1221)

نسب جلوه پس از شش واسطه به متكلم و حكيم مشهور ميرزا رفيعاى نائينى مى رسد و جلوه خود در نامه دانشوران ناصرى ذيل شرح زندگانى خويش به اين نكته اشاره دارد. (1222)

رفيع الدين طباطبايى يكى از حكماى معروف شيعه است كه با استفاضه از محضر علمايى چون شيخ بهائى، مير فندرسكى و شيخ شوشترى در اقيانوس انديشه به غواصى پرداخت و ثمره تلاشهاى علمى او تاليفات ارزشمندى چون حاشيه بر صحيفه سجاديه، شرح اصول كافى و ثمره شجره الهيه مى باشد كه از عمق تفكرش حكايت دارد. علامه مجلسى از او به عنوان سومين استاد اجازه، حديث ذكر مى كند. (1223)

## دوران كودكى و نوجوانى جلوه

«سيد محمد مظهر» پدر جلوه از شعرا و حكماى دوره قاجاريه است كه براى تكميل دانسته هاى طبى و ادبى خويش راهى هندوستان گرديد و مدتها در اين سرزمين اقامت داشت و در سال 1238 ق. در احمد آباد گجرات هند صاحب فرزندى شد كه او را ابوالحسن ناميد، همان شخصى كه بعدها به ميرزا ابوالحسن جلوه مشهور گرديد.

«مظهر» به تقاضاى برادرش مير محمد حسين دوم كه انسانى فاضل و پروا پيشه بود همراه خانواده از هند به اصفهان آمد و غالبا در مولد و موطن خود يعنى زواره اقامت داشت تا آنكه به سال 1252 ق. در اين شهر دارفانى را وداع گفت و در جلو بقعه پدرش - فقيه نامدار مير محمد صادق طباطبايى مدفون گرديد. در اين هنگام جلوه دوران نوجوانى را سپرى مى نمود و چهارده سال داشت. او تحصيلات مقدماتى، قرائت و ادبيات فارسى و بخشى از علوم عربى و حتى خط و كتابت را در زواره فرا گرفت و با وجود آنكه در اين دوران از دست دادن پدر روانش را آزرده ساخته بود از كسب دانش دست بر نداشت. چنانچه خود در شعرى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با همه سختى و رنج محنت، نگذشت |  | جز پى تحصيل اين شب و سحر من |

## تحصيل در اصفهان و تهران

آن عنصر سخت كوش با وجود آنكه امكاناتى نداشت به منظور پيگيرى تحصيلات، موطن خود را به قصد اصفهان ترك گفت. مدرسه اى كه حكيم جلوه در آن اقامت گزيد از بناهاى امير محمد مهدى معروف به حكيم الملك (از نوادگان سيد روح الله طباطبائى اردستانى) است. (1224) حجره اى كه جلوه در اين مدرسه انتخاب كرد و در آن بيتوته نمود همان جايى است كه سيد حسين طباطبائى متخلص به مجمر شاعر زواره اى در سال 1209 در آن اقامت داشت. (1225)

در اين حال شوق تحصيل، تقكر و تحقيق در سراپاى وجود جلوه موج زد و طبق حقيقت جويى او با انديشه هاى دينى بخصوص افكار فلسفى و عرفانى آشنا گرديد. چنانچه خود مى نويسد: «چون فطرتها در ميل به علوم مختلف است خاطر من ميل به علوم عقليه كرد و در تحصيل علوم معقول از الهى و طبيعى و رياضى اوقاتى صرف كردم. » (1226)

جلوه در اصفهان از محضر علمايى چون ميرزا حسن نورى، ميرزا حسن چينى و ملا عبد الجواد تونى خراسانى بهره برد و اصولا در پيمودن طريق حكمت به موازات شركت در دروس اين اساتيد مطالعات شخصى داشت و در اين راه آنى نياسود و در بحثهاى فلسفى و عرفانى با طلاب كاملا موفق بود.

در سال 1273 ق. در حالى كه جلوه 35 بهار را پشت سر نهاده بود اصفهان را ترك كرد و به قصد تهران عزيمت نمود. مدرسه اى كه در تهران جلوه به منظور اقامت در آن برگزيد دارالشفا نام داشت كه نخست به دستور فتحعلى شاه براى بيمارستان ساخته شد ولى بعدها به صورت مدرسه در آمد. (1227)

جلوه در اين مدرسه به مدت 41 سال به تدريس حكمت و فلسفه و رياضيات مشغول بود و در عصر نامبرده آقا محمد رضا قمشه اى و آقا على مدرسى و جلوه سه استاد كامل فلسفه و حكمت به شمار مى رفتند كه كاروانى از دانشوران و مشتاقان معرفت از حوزه تدريس آنان استفاده مى كردند و با رحلت آن دو حكيم در دوره ناصرى علوم عقلى به مجلس ‍ درس جلوه انحصار يافت (1228) و بعد از حاج ملا هادى سبزوارى در مكتب وى فلسفه جان تازه اى يافت. او در گوشه اين مدرسه پارسا و بى پيرآيه، فروتن و انديشمند مى زيست و مى كوشيد تا جانهاى تاريك را به نور حكمت روشن كند. فارغ از نام و نشان زندگى زاهدانه اى را مى گذراند و در حدود نيم قرن پرتوى از انديشه هاى خود را در اختيار شاگردانى قرار داد كه خود بعدها در عصر خويش دانشوران مشهورى به حساب مى آمدند.

## شاگردان

حكيم جلوه طى نيم قرن تدريس شاگردان زيادى را تربيت كرد كه برجسته ترين آنان به شرح زيرند:

### 1. ميرزا محمد طاهر تنكابنى:

وى پس از وفات آخوند محمد رضا صهبا قمشه اى به درس ميرزا ابوالحسن جلوه رفت و كتاب تمهيد القواعد ابن تركه را نزد وى خواند. تنكابنى درباره روش درسى جلوه مى نويسد: ميرزا را عادت بر اين بود كه تا كتابى را تصحيح نمى كرد شروع به بحث در آن نمى نمود. آن تمهيد القواعد كه زند آقا محمد رضا قمشه اى خوانده بوديم گاهى سطر به سطر افتاده داشته و او به نيروى بيان عرفانى مطالب كتاب را تقرير مى نمود ليكن مرحوم جلوه ابتدا تمام كتاب را اصلاح مى نمود سپس درس مى گفت و از اين مقايسه كوچك طرز دقت و تحقيق ميرزاى جلوه نسبت به نحوه تدريس مرحوم قمشه اى كاملا آشكار بود. (1229)

ميرزا محمد طاهر تنكابنى از اساتيد مسلم فلسفه در دوران اخير است و احاطه نامبرده به متون و آرأ فلاسفه سلف شگفت انگيز بوده است (1230) و در رياضيات، هيئت، نجوم و طب نيز مهارت داشت. از سال 1310 ش. دوران مشقات اين حكيم آغاز شد و از پى تبعيدها و زنانها (به دليل مبارزه با رضاخان) سر انجام در سال 1320 از دار غرور به سراى سرور كوچ نمود (1231) و در جوار قبر استادش جلوه مدفون شد.

### 2. آيت الله العظمى ميرزا محمد على شاه آبادى:

اين فقيه عارف پس از فراگيرى مقدمات و علوم نزد پدر و برادر بزرگ خود آيت الله شيخ احمد بيد آبادى و علامه ميرزا محمد هاشم چهار سوقى هنگامى كه پدرش مورد غضب ناصر الدين شاه قاجار واقع شد و تبعيد گرديد در سال 1304 ق. به همراه والد بزرگوار خويش راهى تهران شد و تحصيل علوم اسلامى را پى گرفت و فلسفه، حكمت و عرفان اسلامى را پى گرفت و فلسفه، حكمت و عرفان را نزد حكيم جلوه آموخت و پس از 16 سال اقامت در تهران به نجف اشرف رفت و در آنجا از محضر آخوند ملا محمد كاظم خراسانى استفاده كرد. در سامرا نزد ميرزاى شيرازى نيز شاگردى كرد و پس از 8 سال اقامت در عراق به تهران آمد و در خيابان شاه آباد سابق سكونت گزيد. به همين دليل او را شاه آبادى گويند. وى در مدت 17 سال اقامت در تهران به نشر معارف مذهب حقه تشيع و مبارزه با نظام جور از طريق جلسات درس و سخنرانى همت گماشت و قبل از به قدرت رسيدن رضاخان كرارا چهره مزدورانه وى را افشا مى نمود. در محضر آيت الله شاه آبادى دانشورانى چند تربيت شدند كه برجسته ترين آنها حضرت امام خمينى (ره)، حضرت آيت الله مرعشى نجفى و آيت الله ميرزا هاشم آملى مى باشد كه در قم از محضر اين عارف متشرع فيض بردند. از تاليفات گرانقدر نامبرده شذرات المعارف، رشحات البحار و مفتاح السعاده در خور ذكرند. (1232)

### 3. آقا سيد حسين بادكوبه اى:

وى متولد 1293 ق. در يكى از روستاهاى بادكوبه جمهورى آذربايجان است. پس از تحصيل مقدماتى به تهران آمد و فلسفه و رياضيات را نزد جلوه فرا گرفت. پس از مدتى عازم نجف شد و در اين شهر مقدس نزد آخوند خراسانى و شيخ حسين مامقانى فقه و اصول را آموخت. فيلسوف معاصر و مفسر كبير علامه طباطبايى رياضيات و الهيات شفا را نزد اين حكيم در نجف تحصيل نمود. (1233)

### 4. ملا محمد آملى:

آن مرحوم از فقها و مجتهدين پرهيزكار و مشاهير مراجع روحانى است كه به منظور دفاع از مشروطه مشروعه با شيخ فضل الله نورى همكارى داشت. وى پس از نشو و نما در آمل و فراگيرى علوم مقدماتى در اين شهر روانه تهران گرديد و از افاضل اين شهر خصوصا حكيم جلوه استفاده كرد و خود به تدريس و انجام وظايف شرعى و خدمات دينى پرداخت و از مراجع عظام محسوب گرديد. وى در سال 1336 به رحمت ايزدى پيوست و جنازه اش با تجليل و احترام فراوان در جوار مقبره جلوه دفن گرديد. (1234)

### 5. ميرزا حسن كرمانشاهى:

نامبرده كه از شاگردان مسلم و مبرز جلوه است يكى از اركان مهم انتقال فلسفه به طبقات متاخر مى باشد. شاگردان زيادى تربيت نموده كه مشهورترين آنها فيلسوف فاضل سيد موسى زر آبادى است، از تاليفات وى حواشى فراوانى است كه بر شرح اشارات و اسفار و شفاى ابوعلى سينا نوشته است. (1235)

ديگر شاگردان جلوه عبارت اند از:

حكيم ميرزا ابراهيم حكمى زنجانى، حكيم ملا محمد هيدجى زنجانى، عبدالرسول مازندرانى، ضيأ الحكماى زواره اى، ميرزا مهدى آشتيانى، ميرزا على اكبر حكيم يزدى، ميرزا محمود مدرس كهكى قمى، حاج شيخ عبدالنبى نورى، سيد عباس شاهرودى، سيد محمود حسينى مرعشى نجفى (پدر حضرت آيه الله مرعشى نجفى) حاج ميرزا عبدالكريم سبزوارى فرزند حاج ملا هادى سبزوارى و...

## آثار و انديشه هاى جلوه

جلوه از اوان جوانى روان خود را با حكمت و فلسفه آشنايى داد و از سرچشمه «يوتى الحكمه من يشأ» كامروا و سراب گرديد.

آفتاب حكمت بر ذهنش تابيد و به نور معرفت آراسته گرديد. قدرت كم مانند وى در مباحثه و مناظره و تسلط عالى به آثار فلسفى، احاطه بر انديشه هاى حكماى سلف به همراه فروتنى و مهربانى و كلام شيوا و شيرين، جلسه درسش را در مدرسه دارالشفأ با هيجان و پر ازدحام نمود. بر انديشه هاى فلسفى وقوف داشت و اقوال مخالف و موافق را در ابحاث حكمى و عرفانى بررسى مى كرد. از دالان ترديد سريع عبور مى كرد و شوارع سالم تر را براى عبور از مباحث فلسفى بر مى گزيد. تخصصى ويژه در تدريس انديشه هاى ابوعلى سينا داشت و در فلسفه مشأ استادى نامور بود. (1236)

تاليفات ابن سينا را ارزشمند دانسته، به تدريس آنها افتخار مى كرد. آثار ملاصدرا را نيز تدريس مى نمود و ماخذ بعضى نقل قولهاى مندرج در اسفار اربعه را مشخص مى نمود. (1237) تقريبا اكثر عمر با بركت اين حكيم صرف مطالعه، تحقيق و تفكر شد و اگر به اين امور اشتغال نداشت به راز و نياز با خداى خويش و امور عبادى مى پرداخت. با وجود تواناييهاى فكرى و انديشه هاى عالى در هنگام نوشتن به ساحت مقدس اهل بيت عصمت و طهارت توسل مى جست و آن روانهاى پاك و مقدس را به امداد مى طلبيد تا مبادا از خود نوشته اى بر جاى نهد كه عبث باشد يا خوراكى شبهه ناك را متوجه اذهان نمايد.

جلوه را در پاره اى از تذكره ها و كتب تراجم به مدرس و مبلغ فلسفه مشأ و بى توجه و حتى خالف حكمت اشراق معرفى نموده اند اما با بررسى گرايشها و برخى نوشته ها و خصوصا اشعارش اين واقعيت آشكار مى شود كه آن آرامش روحانى را كه خاطرش از آغازين دوران بحث و تحقيق در آثار فلسفى جوياى آن بود به دست نمى آورد و اين گونه مباحث فلسفى شكلهايى را برايش پديد آورده كه شناخت عرفانى و اقبال به سلوك روحانى و سير معنوى او را از اين دالان ترديد مى رهاند. او كه با صميميت و جديتى وافر در جستجوى حقيقت بود در دهه هاى آخر زندگى راه قلب را براى رسيدن به اين مقصد بر مى گزيند و از اين طريق به استقبال نفخه هاى روحانى مى رود. چنانچه در شعرى به اين واقعيت اذعان دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل كالاى نفيسى است به بازار جهان |  | ما ز عشق آتش سوزنده به كالا زده ايم |
| ما ز كشتى بگذشتيم پس شوق وصال |  | خويش از جان بگذشتيم و به دريا زده ايم |

و در مطلع غزلى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر چه ندانم كجاست بارگه و كوى دوست |  | ليك به دل مى رسد از همه سو بوى دوست |

و در بيتى ديگر گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرا به دل همه شوق بهشت بود به عمر |  | چو نور روى تو ديدم نماند شوق بهشت |

يكى از آثارى كه پرتوى از انديشه هاى عرفانى جلوه را به ثبوت مى رساند تعليقه اى است كه آن حكيم بر مقدمات شرح فصوص الحكم قيصرى نوشته است كه نسخه اى عكسى از آن در اختيار نگارنده است. (1238)

## اهم آثار جلوه به شرح زيرند:

1- حاشيه بر شفأ

2- حواشى بر كتاب اسفار ملاصدرا (1239)

3- اثبات الحركه الجوهريه كه رساله اى است به زبان عربى درباره اثبات اين مطلب كه حركت علاوه بر اعراض در جوهر نيز وجود دارد. (1240)

4- رساله اى در بيان ربط حادث به قديم كه در حواشى شرح هدآيه ملاصدرا در تهران چاپ شده است.

5- حواشى بر مشاعر ملاصدرا كه به انضمام رساله عرشيه ملاصدرا در تهران طبع گرديده است.

6- حواشى بر مبدأ و معاد ملاصدرا (نشر يافته در سال 1313 ق.)

7- رساله اى در تركيب و احكام آن

8- رساله در وجود و اقسام آن كه تقرير جلوه و تحرير شاگردش حاج سيد عباس شاهرودى مى باشد. (1241)

9- حاشيه بر شرح هدايه الاثيريه ابهرى (متوفاى 660 ق.) (1242)

10- تعليقه بر رساله دره الفاخر، نسخه اى از اين تعليقه به خط نستعليق سيد عباس شاهرودى مذكور كه در سال 1306 ق. تاليف شده در كتابخانه آستان قدس رضوى موجود است.

11- حاشيه بر شرح ملخص چغمينى (چاپ شده در سال 1311 ش.)

12- تعليقات بر مقدمه شرح فصوص قيصرى (1243)

13- حاشيه بر شرح منظومه حاج ملا هادى سبزوارى كه نسخه مخطوطى از آن در كتابخانه مجلس شوراى اسلامى ضبط است. (1244)

14- جسم تعليمى، رساله اى است در حكمت كه سيد على اكبر طباطبايى در شعبان 1311 ق. آن را به خط شكسته نستعليق نوشته است. (1245)

15- وجود الصور النوعيه كه رساله اى است در فلسفه و طى آن جلوه اثبات مى كند كه صور نوعيه در اجسام، جوهر و موجود مى باشد.

16- انتزاع مفهوم واحد، كه در آن انتزاع مفهوم واحد را از حقايق متباينه مورد بحث قرار داده است.

17- القضيه المهمله هى القضيه لطبيعيه كه موضوع آن در منطق است و در اين رساله از طريق استدلال ثابت شده است كه قضيه مهمله همان قضيه طبيعيه مى باشد.

18- بيان استجابت دعا، در آغاز اين رساله جلوه ماهيت را بر سه قسم تقسيم كرده و دعا را از قسم دوم مى داند و موثرترين وسيله استجابت آن را شناخت كامل پروردگار دانسته است. (1246)

19- ديوان جلوه، آن حكيم خود به جمع و تدوين آثار منظوم خويش ‍ رغبتى نشان نمى داد و بعدها يكى از شاگردانش (ميرزا على خان عبدالرسولى) در سال 1348 ق. اشعار وى را كه مشتمل بر قصايد، غزليات و مثنويات بود جمع و تدوين نمود كه به سعى و اهتمام احمد سهيلى خوانسارى در تهران به طبع رسيد. در مقدمه ديوان مزبور ميرزا على خان شرح حالى از جلوه و خاندانش را آورده و در پايان آن سهيلى خوانسارى رباعى زير را درج نموده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين نامه كه چنجينه در سخن است |  | هر نكته وى شمع هزار انجمن است |
| ازكيست سهيلى كه چنين جلوه گراست |  | از جلوه كه نام ناميش بوالحسن است |

## اخلاق و رفتار جلوه

جلوه اندامى تكيده و نحيف اما قامتى بلند داشت و هاله اى از روحانيت بر سيماى پر جذبه اش پرتو افكنده بود. نگاه نافذش كه اغلب آكنده از محبت و آميخته با وقار و شكوه بود افراد را جلب مى كرد. با وجود تواضع و وارستگى هيبتى داشت كه سبب مى شد مردم به ديده احترام او را نگريسته، تكريمش كنند. جامه اش با وجود سادگى و ارزانى پاكيزه و نظيف بود. پاپوشى سبك، ساده و راحت داشت. در واپسين سالهاى حيات پر بركت خويش كه توان جسمى آن حكيم به تحليل رفته بود عصايى ساده وى را در راه رفتن كمك مى كرد. با وجود آنكه حكيمى برجسته بود و از نظر علمى مقام والايى داشت هر كس او را مى ديد كوچك ترين نشانه اى از برترى طلبى و تشخص در وى نمى يافت. خوش برخورد و شيرين گفتار و كم مراوده بود. (1247) در برخورد با افراد به مصداق «كلم الناس على قدر عقولهم» به تناسب با آنها عمل مى كرد به نحوى كه وقتى از او جدا مى شدند شادمان و مسرور به نظر مى رسيدند. ساده و بى تكلف زندگى مى كرد و در مواقعى براى آسايش ديگران خود را رنج مى افكند. از مال دنيا چيزى نيندوخت و تنها دارايى او كتابهاى ارزشمند بود كه به وسيله آنها انديشه خود را صفا مى داد و روان خويش را التيام مى بخشيد. محل زندگيش حجره اى تو در تو واقع در مدرسه دارالشفأ بود كه در نهايت سادگى در آن بيتوته مى نمود. زهد و قناعت نيازهايش را تقليل داده و به نسبت كاستن از خواستنها خويشتن را از قيد اسارت امور دنيوى رهانيده بود و لذا با عزت نفس و مناعت طبع زيست و هرگز از كسى تقاضايى نكرد و به احدى براى تامين امور مادى زحمت نمى داد. با وجود اينكه پذيرايى او را هر كس به جان خريدار بود كمتر به مجلس اين و آن مراوده مى كرد. (1248) با اين نصيب اندك از اين دنياى فانى بركات زيادى را از خود بروز داد كه نمونه آن مرزبانى از انديشه هاى اسلامى و نشر معارف تشيع و تربيت ده ها دانشور و فاضل است كه هر يك خود ناشر افكار و معارف دينى بودند.

او كه از همان اوان جوانى به تزكيه و تصفيه دل پرداخت رابطه اش با اهل بيت عليهم السلام نيز پيوندى قلبى و توام با عشق و علاقه بود كه از شناختى عميق و آگاهى وسيع سرچشمه مى گرفت. به همين دليل جاذبه اى از محبت اهل بيت عليهم السلام به سوى او رو نمود كه در جذب و جلب معنويات براى او بسيار موثر بود. وى عقيده داشت كه مهر به خاندان عصمت و طهارت انسان را از آلودگى ها پاك كند، چنانچه در شعرى درباره حضرت على عليه‌السلام گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غير على كس نكرد خدمت احمد |  | غمخوار موسى نباشد الا هارون |
| تيره روانم اگر چه از ره تحقيق |  | هست به انواع معصيت ها مرهون |
| ز آب مديحش زخويش جمله بشويم |  | آرى شويد همى پليدى سيحون |

## افول كوكب حكمت

رفته رفته فرتوتى و رنجورى، اين استوانه انديشه را بر بستر بيمارى افكند و او را از توان انداخت. يكى از شاگردان و نزديكان جلوه (شيخ عبدالرسولى) وقتى استاد را بيمار ديد كه پرستارى ندارد او را با كمال ميل به خانه خويش ‍ برد و چون پدرى مهربان از جلوه پرستارى نمود. اما حال آن حكيم لحظه به لحظه رو به وخامت مى رفت و چراغ حيات دنيويش رو به خاموشى مى گراييد عبدالرسولى در مقدمه ديوان جلوه نوشته است: در شب جمعه ششم ذيقعده 1314 ق. كه شب وفاتش بود هنگام خواب پدرم را خواست. پدرم تا نماز مغرب گزارد و به بالين او رفت از حال رفته بود و توانايى سخن گفتن نداشت. قدرى با طرف چشم و نوك زبان الحاح و تضرع كرد و جان شيرين به بخشاينده جانها تسليم كرد.

صبح آن روز جنازه را به مسجد ميرزا مولا كه در آن نزديكى است بردند و از آنجا طى تشييع با شكوهى كه جمعى از حكما و دانشوران تهرانى حضور داشتند وى را در ابن بابويه دفن نمودند. (1249) مراسم عزادارى آن حكيم نه تنها در تهران بلكه در شهرستانها با شكوه و عزت تمام برگزار گرديد و ياد آن حكيم، گرامى داشته شد. (1250) ناگفته نماند كه آرامگاه جلوه بتازگى با حفظ معمارى سنتى به طرز زيبا و باشكوهى بازسازى گرديده و در جوار بارگاه شيخ صدوق مورد احترام و زيارت دوستداران معرفت است. (1251)

# سيد جمال الدين اسد آبادى متوفاى 1314 ق.

غريو بيدارى

محمد باقر مقدم

## تولد و تبار

در شهر اسد آباد همدان در محله با سابقه «امامزاده احمد» مردمانى نجيب از سادات حسينى زندگى مى گذرانند و پاكمردى از تبار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله راهبرى آنان را بر عهده دارد. سيد صفدر عالمى پرهيزگار و دانشمندى پارساست كه ساكنان كوچه سيدان، سالارى آن بزرگوار را پذيرفته و دل به فرمانش سپرده اند. (1252)

وى از نوادگان امام سجاد عليه‌السلام است و خاندانش از سال 673 ق در محله «سيدان» اسد آباد همدان جاى گرفته اند. اغلب آنان از اهل علم و مقتداى مردم و قاضى ديار خود بودند و از ميانشان خوشنويسان معروفى چون «ميرزكى» (برادر سيد صفدر) برخاسته اند. اين دودمان در ميان مردم اسد آباد به طايفه شيخ الاسلامى معروف بوده و هستند. مردم اسد آباد براى سيد صفدر و نياكان وى احترام خاصى قائل بودند بخصوص ‍ اينكه سلسله كرامات و سجاياى برجسته اى داشته اند. (1253)

سيد صفدر و همسرش (سكينه بيگم) از يك ريشه و اصل بودند. نياى بزرگوار آن دو، «مير اصيل الدين» فرزند «مير زين الدين حسينى» دو پسر به نامهاى «مير رضى الدين» و «مير شرف الدين» داشت كه سكينه بيگم دختر مير شرف الدين بود. او زنى با سواد و آشنا به قرآن بود كه همچون شوى خويش از تربيت خانوادگى و نجابت ذاتى برخوردار گشته، پيوسته در رونق كانون گرم زندگى مى كوشيد.

آرى، سيد جمال الدين در ماه شعبان 1254 ق. (آبان 1217 ش) در چنين فضاى پاك معنوى پا به عرصه وجود نهاد. (1254)

## پرورش مرواريد

نبوغ ذاتى، هوش سرشار و فراست قوى سيد جمال وى را از همان دوران كودكى در پى تجزيه و تحليل محتواى داستانها به آفاقى ديگر سوق مى داد از همان ايام كودكى به فكر چاره و علاج دردها و رنجها مى پرداخت. سيد جمال الدين با اينكه كودك بود بازى هايش بزرگمنشانه مى نمود و در رفتار، گفتار و كردارش آثار بزرگى و كمال هويدا بود. «حيرت افزاتر اينكه بازى هاى بچه گانه اش اكثر، تهيه سفر روم و مصر و هند و افغان و فرنگستان بوده، زاد راحله خود را بر اسبهاى چوبى بسته، خود و يكى دو نفر از اطفال را منتخب مى كرده... با پدر و مادر و همشيره هاى خود وداع مى كرده است كه بايد به هند و مصر و روم و افغان و... بروم. ايشان به زبان كودكانه با او همساز مى شدند و او هم نويدهايى چند از مسافرت خود به پدر و مادرش ‍ شرح مى داد. » (1255)

## تحصيلات

سيد از پنج سالگى در نزد پدر و مادر آموزش قرآن را آغاز كرد و مقدمات عربى را طى سالهاى اول تحصيل بخوبى فرا گرفت.

در همين ايام به موجب اختلافات موجود ميان قبايل آن ديار و همچنين تنگ نظرى بعضى و نيز در پى وسعت بخشيدن به دانسته هاى خود، زادگاه خويش را ترك مى گويد و در سال 1264 ق. به همراه پدرش «سيد صفدر» وارد شهر قزوين مى شود و چهار سال در آنجا ماندگار مى گردد. (1256) وى با پشتكار و جديت در حوز علميه اين شهر به درس و بحث پرداخت و علوم و فنون مختلف را با اشتياق ياد گرفت و در ادبيات عرب، منطق، فقه و اصول سر آمد همدرسان خود شد. با بهره جويى از سرعت انتقال و توان استنتاج خارق العاده با خواندن يك كتاب در رشته اى از علوم، ساير كتب همان رشته را خود مى خواند يا به ديگران درس مى داد. او احساس ‍ خستگى در تحصيل را با تفكر در آفاق و انفس مى گذراند و بيهوده اوقاتش ‍ را از دست نمى داد. روزى پدر براى سركشى به فرزند به قزوين مى رود. در آن موقع شمال ايران در چنگال «وبا» گرفتار آمده سيد صفدر مى گويد: ديدم پسرم مشغول مشاهده قلب و اعضا و جوارح مردگانى است كه به مرض وبا درگذشته اند. به او گفتم: مردم همه از وبا مى گريزند، تو چگونه خود را به مردگان مشغول مى دارى؟ جواب داد: مى خواهم بدانم كه اين مرض در اعضا و جوارح انسان چه تأثير دارد! (1257)

## ورود به تهران

سيد جمال الدين در سال 1266 ق. در معيت پدر وارد تهران شد. در اين هنگام اميركبير در سمت صدارت عظمى همچنان قدرت را در دست داشت. سيد جوان در آغاز ورود به اين شهر، پس از استراحتى كوتاه، اقدام به شناسايى پايتخت و اوضاع و احوال حكومتى آن مى كند و آنگاه سراغ بزرگترين مجتهد وقت (آقا سيد محمد صادق طباطبايى همدانى) را مى گيرد و در پاى درسش مى نشيند، تا ضمن افزودن به معلومات خود، محيط درس و دايره نفوذ حكم آن سرور را از نزديك ببيند. او بى درنگ مباحثه علمى را با استاد آغاز مى كند به طورى كه آقا سيد محمد صادق را خيلى زود شيفته خود مى گرداند و استاد نيز وقتى از فضل و كمال سيد آگاه مى شود براى اولين بار عمامه بر سر شاگردش مى گذارد. (1258)

نبوغ علمى و فضل و كمال سيد بسرعت فضاى شهر تهران را فرا مى گيرد و بيشتر علما، فيض حضورش را غنيمت شمرده، به خدمتش مى رسند. آنان سپس چند روزى هم به دعوت حاج ميرزا محمود طباطبايى، در منزل وى پذيرايى مى شوند و همچنان علما و طلاب به ديدارشان مى شتابند. (1259)

## هجرت به نجف

سيد صفدر در مدت اقامت خود در تهران، به اسرار پيچيده اى كه در روح و روان فرزند دلبندش نهفته بود، بيش از پيش پى برد. او جوان خو د را در برخورد با عالمان بزرگ و مجتهدان بلند پايه، همانند دانشمندى زبر دست و مطلع از رموز علوم يافت كه زبانى گويا و سخنى نافذ داشت. بر اين اساس ‍ مصم شد وى را به مركز حوزه علوم و معارف اسلامى (نجف اشرف) ببرد و به درياى پر تلاطم علم شيخ انصارى (استاد بزرگوار خود او) وصل سازد.

سيد در سال 1266 ق همراه پدر به قصد نجف اشرف از تهران حركت مى كند و بعد از سه ماه توقف در بروجرد و مباحثه علمى با عالمان آن شهر، به عتبات عليات مشرف شده، به خدمت شيخ مرتضى انصارى - طاب ثراه - مى رسد. وى چهار سال در خدمت آن عالم فرزانه مشغول تحصيل علوم اسلامى مى شود و در علوم تفسيرى، حديث، فقه، اصول، كلام، منطق، فلسفه، رياضى، طب، تشريح، هيئت و نجوم به تحقيق مى پردازد و در تمام اين مدت مخارج سيد جمال الدين را شيخ انصارى به عهده مى گيرد و در نهايت درجات علمى او را تصديق و به فتوا دادن در امور شرعى اجازه اش فرمايد. اين در حالى بود كه آوازه فراست و نبوغ سيد جمال، عالمان نجف، كربلا و سامرا را به حيرت واداشته بود، تا اين كه مورد حسد و كينه برخى نا اهلان قرار گرفت و به توصيه استاد بزرگش، در سال 1270 ق روانه شهر بمبئى در هندوستان شد. (1260)

## سيد در هند و افغان

وى در 16 سالگى به همراهى يكى از علماى مورد وثوق، از راه آبى (بوشهر - بمبئى) وارد شهر بمبئى شد ولى از آن جايى كه بمبئى بيشتر يك بندر تجارى بود تا يك شهر علمى، نتوانست به روح پر خروش سيد آرامش لازم دهد، از اين رو پس از مدتى به اطرف ايالات مركزى هند حركت كرد و خود را به مرزهاى شرقى هند (كلكته) رسانيد.

وى در مدت دو سال اقامت در آنجا و ضمن ملاقات با عالمان و روشنفكران و مشاهده زندگى مردم بخوبى دريافت كه هندوستان يكسره در اختيار دولت انگليس است و كشور بريتانيا گرچه به اندازه يك ايالت هندوستان نيست و جمعيتش در مقايسه با جمعيت هندوستان ناچيز به شمار مى رود توانسته است به آسانى اين كشور پهناور را زير سلطه در آورد و تمامى منابع ملى و محصولات با ارزش و حتى جان و مال و ناموس آنها را به غارت ببرد.

از اين زمان بود كه فعاليتهاى سياسى و اصلاحى سيد جمال الدين آغاز شد. او در ضمن شناسايى استعدادهاى دشمن استعمارگر و بررسى جنبه هاى قوت و رمز موفقيتشان، به تجزيه و تحليل علل و منشأ ضعف و انحطاط مسلمين بر آمد و در پى يافتن راه حلهاى اساسى، شب و روز تلاش كرد. در اين موقع افغانستان بتازگى از ايران جدا شده و به پشتيبانى انگليسيها بر ضد حكومت ايران شوريده و به حكومت نيمه مستقلى رسيده بود. بنابراين سيد تصميم گرفت به افغانستان برود و مردم آن كشور را بيدار كند و آنان را از حيله بريتانيا آگاه سازد.

او در سال 3 - 1272 ق (1234 ش) به قصد مكه و زيارت خانه خدا از هندوستان خارج شد. سپس تا اواخر 1275 ق. از مكه مسير مدينه، اردن، دمشق، حمص، حلب، موصل، بغداد و نجف را طى كرد و اوضاع تمامى شهرهاى مهم اسلامى را بررسى نمود و در نهايت خود را به وطن اصلى (اسد آباد همدان) رساند. اما با اوضاع نابسامانى كه در تهران با آنها روبرو شد نتوانست در ايران توقف كند و از همين رو از راه خراسان عازم «هرات و كابل» گرديد. سيد بعد از ورود به افغانستان، حدود پنج يا شش سال در آن كشور اقامت كرد و فعاليتهاى اصلاحى چشمگيرى را به انجام رساند و رهبران سياسى و مردم افغانستان را از نقشه هاى پشت پرده استعمار پير، انگليس آگاه ساخت كه نمونه اى از آنها چنين است.

1. تأليف و نشر كتاب «تتمه البيان فى تاريخ الافغان»

2. انتشار روزنامه «شمس النهار»

3. اصلاح امورى از قبيل تشكيل كابينه وزرأ، تنظيم سپاه، ايجاد مكتبهاى لشكرى و كشورى براى جوانان، توجه دادن مردم به زبان ملى، تاسيس ‍ بيمارستان، مركز دامپزشكى، پستخانه و كاروانسراها.

با گسترش دامنه فعاليتهاى فرهنگى - سياسى سيد، چون دشمن خود را در آستانه نابودى ديد با دسيسه هاى وسيع عرصه را بر وى تنگ كرد. از اين رو سيد به ناچار عازم هندوستان شد ولى به محض ورود دانست كه دشمن پيشدستى كرده و در كمين او نشسته است. با اين حال او شجاعانه وارد ميدان نبرد شد و با سخنرانيهاى آتشين به روشنگرى مردم هندوستان پرداخت و اين چنين آنان را بر ضد استعمار پير تشويق كرد:

«هرگاه شما صدها ميليون پشه شويد و زمزمه در گوش بريتانيا نماييد... و هر گاه شما صدها ميليون از هند با هم باشيد يا خداوند شما را مسخ كرده و لاك پشت شويد و در جزيره بريتانيا فرو رويد، آزاد مردانى در هند خواهيد شد. » (1261)

دولت انگليس بيش از اين نتوانست تماشاگر اين صحنه ها باشد و در حالى كه خود در ابتداى ورود سيد جمال الدين، مدت اقامت او را دو ماه تعيين كرده بود، هنوز يك ماه نشده دستور اخراج وى از هند را صادر كرد. اين بود كه سيد تصميم گرفت هندوستان را به سوى كشور مصر ترك گويد.

## حضور در مصر

او در سال 1285 ق. از راه دريا وارد مصر شد و در مدرسه جامع الازهر با علماى بزرگ آن كشور ملاقات كرد و در اقامتگاه خود براى جوانان عرب كرسى درس بر پا نمود و با سخنرانيهاى پر شور آنان را مجذوب خويش ‍ ساخت. ولى اين سفر چهل روز دوام نياورد زيرا حكم اخراج وى از سوى «خديو مصر» صادر شد و سيد به ناچار روانه اسلامبول شد. وقتى تركان عثمانى خبر آمدن سيد را شنيدند بسيار خوشحال شدند و دو شخصيت علمى و سياسى امپراتور عثمانى «عالى پاشا» صدر اعظم و «فواد پاشا» به پيشواز سيد شتافتند و او را در دربار مورد تكريم و مشاور خويش قرار دادند. ولى چندى نگذشت كه در اثر كج انديشى و ترس درباريان و حسادت «شيخ الاسلام»، سلطان عثمانى دستور داد تا سيد مدتى را به خارج از اسلامبول سفر كند. از اين رو، وى در سال 1287 ق. به بهانه سفر سياحتى و مشاهده آثار باستانى بار ديگر وارد كشور مصر شد. در اين سفر، پس از ديدارى كه ميان سيد و رياض پاشا (رئيس دولت مصر) انجام پذيرفت، رياض پاشا سخت شيفته كمالات روحى و معنوى سيد شد و از او خواست تا در مصر اقامت گزيند. سيد جمال الدين از اين فرصت طلايى استفاده جست و نخست در منزل جلسه درس و بحث براى جوانان دانشگاهى و طلاب پر شور تشكيل داد و سپس آن را به دانشگاه الزهرا انتقال داد و شاگردان بسيارى را مشتاق خويش ساخت. او علاوه بر اساتيد و دانشمندان بزرگ مصر با روشنفكران و مردم ارتباط بر قرار مى كرد. حتى در قهوه خانه هاى مصر حاضر مى شد و افكار و انديشه هاى خود را براى مردم بيان مى داشت، به طورى كه در طول چند سال اقامت در آن كشور توانست تحولات بزرگى را از نظر فرهنگى، سياسى و اجتماعى در اذهان مردم ايجاد كند. او با نوشتن مقالات گوناگون در روزنامه هاى كثير الانتشار مانند، مصر و التجاره (كه با پيشنهاد وى از سوى اديب اسحق راه اندازى شده بودند)، ادبيات مصر را از ريشه دگرگون ساخت و ضمن رشد و آگاهى دادن به مردم، توطئه هاى پشت پرده دشمنان را بر ايشان معرفى كرد تا اينكه ريضا پاشا اين دو روزنامه را توقيف كرد ولى سيد همچنان به راه خود ادامه داد و مبارزه سختى را بر ضد دولتهاى خارجى و استبداد داخلى آغاز كرد و در نهايت شب 17 رمضان 1296 ه‍ توقيف و به «سوئز» فرستاده شد تا وى را از آنجا به كشور ايران گسيل كنند. (1262)

دارايى سيد در مصر، منحصر به يك كتابخانه بود كه هنگام توقيفش، كتابهاى آن را «رچرس» مستشار انگليس ماليه مصر، به تصرف خود در آورد ولى بعدها ناگزير شد آنها را در چند صندوق نهاده به دنبال صاحبش ‍ به بندر بوشهر بفرستد. (1263)

## طلوع ديگر در هند

سرانجام سيد با شاگردش «ابوتراب عارف افندى» يكسره با كشتى وارد جده شد. مدتى در آنجا ماند. سپس به مكه عزيمت كرد و با شخصيتهاى مهم اسلامى تماس بر قرار ساخت. آنگاه به سوى كشور هند روانه گشت (1264) و اين بار علاوه بر مبارزه با استعمار غرب در هند، جبهه ديگرى نيز بر ضد افكار روشنفكرى در آن كشور بنا نهاد و با انديشه هاى تجددخواهى «سيد احمد خان هندى» كه طرفدار همكارى و سازش با انگليسها بود، به ستيز جانانه برخاست و رهبرى هر دو جبهه را بخوبى اداره نمود. (1265)

سيد جمال الدين در پى اين اقدام به «حيدر آباد دكن» تبعيد شد و شركت در مجامع عمومى از وى سلب گرديد. ولى او از پاى ننشست و كتاب معروف خود را در رد طبيعيون و افكار متجددانه آنان تاليف كرد. او اين كتاب را به زبان فارسى نوشت و سپس به زبان اردو و نيز به وسيله شيخ محمد عبدو و عارف ابوتراب به عربى ترجمه شد. (1266) علاوه يك جمعيت سرى به نام «عروه» را در حيدر آباد تشكيل داد. (1267) و جوانان شجاع و بزرگى را در آن تربيت نمود كه بعدها شخصيت هايى چون: محمد اقبال، شوكت على و محمد على جناح از شاگردان و تربيت يافتگان اين جمعيت به شمار مى آمدند. اما همه اين تلاشها در نهايت سبب شد تا سيد براى چندمين بار از هند اخراج گردد. (1268)

## ستيز در قلب اروپا

او در سال 1300 ق. از هند خارج شد. نخست قصد كشور آمريكا را داشت ولى از اين سفر منصرف گشت و در ماه جمادى الاخر يا رجب همين سال وارد لندن شد. مدتى به فعاليت و شركت در محافل علمى مشغول بود كه يكباره پايتخت انگلستان را به سوى كشور فرانسه ترك گفت و در شهر پاريس براى خود مسكن گزيد. (1269) در اين حال او مرد جهانى شده بود. زيرا وى به تنهايى قدرتمندترين كشورهاى موجود را به هراس و نگرانى وا داشته بود. مجامع سياسى و علمى اروپا از تلاشهاى همه جانبه وى در مشرق زمين براى زدودن جهل و نادانى، مقالات و سخنرانيها ارائه داده بودند. بنابراين همگان مايل بودند اين مرد افسانه اى را از نزديك ببينند. مردم فرانسه و ساير مردان دانشمند و آزاديخواه كه از كشورهاى ديگر در آنجا به سربردند بسان پروانه به دور شمع وجودش گرد آمدند.

از مهمترين فعاليتهاى سيد در قلب اروپا، مى توان به شرح زير نام برد:

1. راه اندازى مجليه معروف «عروه الوثقى» كه با مقاله هاى پر شور و مستدل آن، دست پليد استعمار انگليس را براى مردم، سياستمداران روشنفكران غافل باز نمود و دشمنان جهان اسلام را بشدت به محاكمه كشيد و سرانجام دولت فرانسه به فشار و اصرار انگليس حكم به تعطيل اين مجله داد. (1270)

2. ديدار وى با «ارنست رنان» حكيم و مورخ مشهور فرانسوى. در اين ملاقات بحثهاى فلسفى درباره «علم و اسلام و حقيقت قرآن» انجام پذيرفت كه رنان به درستى فرهنگ اسلامى آگاه شد و از بسيارى از عقايد خود درباره اسلام و قرآن كه بر خلاف تمدن و عمران مى دانست دست برداشت. (1271)

3. گفتگوهاى سيد با رجال انگليس كه در صدد بودند تا با هيات تحريريه روزنامه «عروه الوثقى» تفاهم پيدا كنند و او نيز نماينده اش (شيخ محمد عبده) را در اين خصوص به لندن فرستاد. (1272) و همچنين ديدارهاى وى با «چرچيل»، «سردروندولف» و «لرد ساليسبرى» در مورد حل مسأله سودان. در اين ديدار رهبران سياسى انگلستان پس از تعريف و تمجيد از وى، پادشاهى كشور سودان را به سيد پيشنهاد كردند. او بر آشفت و گفت:

«اين تكليف بسى شگفت انگيز است و اين كارها دليل نادانى در امور سياسى شماست. حضرت لرد اجازه دهيد كه از شما سوالى نمايم. آيا سودان را مالك شده ايد كه مى خواهيد مرا پادشاه آن كنيد؟! مصر از آن مصريان و سودان هم چزء جدانشدنى آن است. » (1273)

## بازگشت به وطن

پس از سه ماه، مذاكرات سران انگليس با سيد جمال الدين به شكست انجاميد. وى با هدف ايجاد مركز خلافت اسلامى در جزيره العرب از پاريس به سوى قطيف رهسپار گشت. در اين ايام سيد توسط اعتماد السلطنه و حاج سياح محلاتى از طرف ناصر الدين شاه به تهران دعوت شده بود. تلگرافها پى در پى رسيد و محافل براى حضورش در تهران آماده گرديد. (1274) از اين رو سيد، از سفر به جزيره العرب منصرف و به قصد تهران عازم شيراز شد و در روز 23 ربيع الاول 1304 ق وارد پايتخت شد و در منزل حاج امين الضرب براى خود مسكن گزيد، (1275) ولى ديرى نپاييد كه مورد ترس و وحشت و كينه شاه و اطرافيان قرار گرفت. شاه به طور محرمانه از حاجى امين الضرب خواست تا عذر مهمان خود را بخواهد! از طرفى سيد نيز كه بنا به درخواست سياستمدار و روزنامه نگار روسى (كاتكوف) به مسكو دعوت شده بود، در نهم شعبان 1304 ق به آن كشور هجرت كرد. وى در آنجا دو سال اقامت گزيد و با رجال سياسى، نظامى و مذهبى روسيه ديدار و مذاكره نمود. يك روز تزار روسيه از وى خواست تا «شيخ الاسلامى» مسلمانان آن كشور را به عهده گيرد ولى سيد در جواب گفت: من خود را مدافع منافع تمام مسلمانان جهان مى دانم. علاوه سيد از تيرگى ميان دولت روس و انگليس استفاده مناس كرد و افشاگريهاى وسيعى را بر ضد دولت بريتانيا در نشريات روسيه انجام داد كه تا آن روز نظير نداشت.

در اين هنگام ناصر الدين شاه كه براى شركت در جشن جمهوريت پاريس ‍ عازم اروپا بود راهش از طريق روسيه افتاد. وى در اين كشور پهناور، سيد را چون ياقوت درخشان يافت. سپس در اروپا نيز به هر جا قدم گذاشت، آثار و شهرت سيد را در آنجا به روشنى مشاهده كرد. لذا از كار قبلى خود پشيمان شد و در ديدارى كه با سيد در مونيخ داشت سعى كرد گذشته ها را جبران سازد. و او را براى آمدن به ايران و اصلاح وضع سياسى و اقتصادى كشور تشويق نمايد.

سيد اين تقاضا را به خاطر دفاع از وطن و مصلحت مردم پذيرفت. نخست در محرم 1307 ق. وارد مذاكره با رجال سياسى روسيه شد و آنها را راضى كرد تا از امتيازاتى كه در آن زمان مى خواستند از ايران بگيرند، دست بردارند. سپس در هفتم ربيع الثانى همان سال به ايران بازگش تا كار اصلاحات را به طور جدى آغاز كند.

ولى در اثر توطئه هاى پشت پرده استعمار پير (انگلستان)، زمينه بد بينى درباريان و شاه فراهم شد. هنوز شش ماه از حضور سيد در تهران نگذشته بود كه ناگهان نامه شاه در منزل حاجى امين الضرب به دست وى رسيد. وقتى سيد جمال الدين از حكم اخراج خود آگاه گرديد به عنوان اعتراض به شهر رى (حرم حضرت عبدالعظيم حسنى) عزيمت كرد و در آنجا اعلان تحصن نمود و با سخنرانيها پر شور، حرم را به دژى استوار مبدل ساخت. چندى بعد فضار سفارت بريتانيا فزونى يافت و ناصر الدين شاه حكم توقيف واخراج وى را صادر كرد. وقتى دستخط شاه به دست «مختار خان» حاكم شهر رى رسيد، بى درنگ بيست نفر فراش فرستاد و سيد را از بست حرم حضرت عبدالعظيم بيرون آورده، در 28 جمادى الاولى 1308 ق. روانه غرب كشور كرد.

## غروب آفتاب

وى در نيمه اول شعبان همان سال وارد بصر شد. از آنجا نامه اى بسيار مهم و سرنوشت ساز به آيت الله ميرزاش شيرازى نوشت. آنگاه از عراق به سوى لندن حركت كرد و در آنجا با شدت بيشترى اوضاع نا هنجار دربار ايران را در روزنامه هاى اروپايى افشا نمود و خطر استبداد داخلى و استعمار خارجى را بر ملل مشرق زمين توضيح داد. همچنين نامه هايى با سران قبايل و علماى برجسته عالم اسلام، از جمله نامه اى به علماى بزرگ ايران تحت عنوان «حمله القرآن» ارسال داشت و از خيانتها و بى لياقتى ناصر الدين شاه در اداره كشور پرده برداشت. او با ايجاد نشريه اى موسوم به «ضيأ الخافقين»، كه اولين شماره آن در ماه رجب 1309 ق انتشار يافت، به فعاليتهاى افشاگرانه خود شعاع بيشترى بخشيد تا اينكه دولت بريتانيا احساس خطر كرد و مانع از ادامه انتشار آن شد و خود سيد را نيز بشدت در تنگنا قرار داد. (1276)

در اين هنگام نامه «سلطان عبدالحميد» توسط «رستم پاشا» سفير عثمانى در لندن مبنى بر دعوت سيد جمال الدين به «آستانه» به منظور اصلاحات سياسى در كشور و حكومت عثمانى به دست وى رسيد. از طرفى هم چون سيد از مدتها پيش به فكر ايجاد تقويت «جبهه متحد اسلامى در مقابل استعمار غرب بريتانيا بود، به اين دعوت پاسخ مساعد داد. او با آرمانى بزرگ در سال 1310 ق وارد مركز خلافت اسلامى شد تا با تأسيس جبهه واحد اسلامى عزت و شوكت از دست رفته مسلمانان جهان را به آنان بازگرداند. حدود چهار سال براى تحقيق اين هدف مقدس سرمايه گذارى كرد و نامه هاى بسيارى به شخصيت هاى سياسى، مذهبى و فرهنگى جهان اسلام نوشت و آنها نيز استقبال خوبى از اين حركت انقلابى به عمل آوردند.

از اين سوى، سلطان عبالحميد هم به خيال اينكه فردا خليفه مقتدر عالم اسلام خواهد شد با سيد جمال الدين همكارى مى كرد. ولى هنگامى كه احساس كرد تخت و تاج وى نيز بايد فداى اين آرمان بزرگ بشود به بهانه هاى گوناگون مخالفت و كار شكنيها را شروع كرد. او راه چاره را در آن ديد كه بايد كار سيد را يكسره كند و با يك ترفند شيطانى «مسموميت» آن دانشمند سلحشور را به شهادت برساند. سرانجام اين نقشه شوم در مورد سيد جمال الدين عملى گرديد و او در سال 1314 ق به ديدار محبوب خويش شتافت.

پيكر پاك سيد با شور و احترام مردم در قبرستان «شيخ لر مزارى» در شهر بندرى استانبول به خاك سپرده شد.

## در آيينه آثار

با اينكه سيد جمال الدين اسد آبادى از ده سالگى همواره در سفر به سر برده و مشغول مبارزه بوده است، در هر زمان كه فرصتى به دست مى آورد در امر تاليف و تصنيف تلاش كرده است. از اين رو آثار مكتوب اين مرد بزرگ را به دو دسته مى توان تقسيم كرد:

الف: آثارى در موضوعات مختلف كه نام برخى از آنها به شرح زير است.

1. تتمه البيان فى تاريخ الافغان

2. القضا و القدر

3. اسلام و علم

4. نيجريه يا ناتوراليسم

5. الوحده الاسلاميه

6. الواردات فى سر التجليات

ب: نامه ها، سخنرانيها، مقالات، مذاكرات و مصاحبه ها. كه تعداى از اينها با عناوين «مقالات جماليه»، نامه هاى سيد جمال الدين»، «شرح حال و آثار سيد جمال الدين» يا در كتابهايى كه پيرامون زندگى و آرمان سيد نوشته شده به چاپ رسيده است.

يادش گرامى و راهش پر رهرو باد.

# محدث نورى متوفاى 1320 ق.

روايت نور

محمد صحتى سردرودى

## آل نورى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به دانش هميشه نگهدار دين |  | كه بر جانت از دين بود آفرين |

«فردوسى»

در خاندان نورى هر كسى به فراخور خويش فرشته خويى بود كه با دو بال دانش و دين در پرواز بود. همه اهل علم عابد آگاه، همه ديندار بيدار.

هر يك از اعضاى گرم خانواده در اثر هوش و خروش خويش، در درخشانى شده بود در درياى دانش آن دوران.

و اين فخر فخيم آنها را بس كه آيت الله نورى از ميان آنها برخاست.

پدر نورى دانشورى بنام بود علامه ميرزا محمد تقى نورى طبرسى 1201 - 1263 ق) از بزرگترين دانشمندان مازندران و از پيشوايان مورد اطمينان مردم و مرجع تقليد مردمان زيادى در خطه نور بود. (1277)

دانشور نور داراى چهار برادر با فرهنگ و فرهيخته نيز بود كه همگى در دانش و ديانت شبيه هم بودند.

برادران نورى به ترتيب عبارت اند از:

1 - حاج ميرزا هادى، ايشان پس از مدت مديدى تحصيل علم در حوزه نجف به وطن باز مى گردد و سيزده سال مرجعيت شهر نور را به عهده مى گيرد، تا اينكه در حدود 1290 ق. به رحمت رحمانى مى رسد.

2 - آقا ميرزا على، كه بعد از برادر بزرگش مرجعيت و رياست دينى شهر را به عهده داشت.

3 - ميرزا حسن نورى، از بزرگان فضلا و از مدرسان فقه و اصول.

4 - ميرزا قاسم نورى، از مدرسان فقه و اصول در خاندان نورى به دو خواهر بزرگوار و عاليقدر در تاريخ اشاره شده است كه هر دو در تاريخ نقش ‍ مهمى را ايفا كرده اند. يكى همسر ملا فتح الله نورى و مادر شيخ موسى نورى است و ديگرى همسر ملا عباس نورى كه از بزرگان و پارسايان عصر خويش بود. اشتهار اين بزرگ بانو، بدان افتخار است كه ايشان مادر و تربيت كننده شيخ شهيد، فضل الله نورى - داماد دايى دلبندش محدث نورى - است ؛ شهيدى كه تا پاى دار پايدار ماند و با شهادتش روى سياه خود باختگان و غرب زدگان را كه خود را روشنفكر خيال مى كردند. سياه تر كرد.

## ميلاد نور

زادگاه نورى دهى است از روستاهاى سر سبز شهر نور، به نام «يالو» واقع در استان مازندران.

هيچدهم شوال (1254) در شهر نور سور و سرورى بر پاست. شهر حال و هوايى ديدنى دارد. همه خوشحال و شادمانند و دل خوش از اينكه نورى بر نوريان اضافه شده است. تو گويى در آيينه دل، آسمان حديث را مى ديدند كه آفتابش آيت الله نورى شده است و سرآمد محدثان شيعى، همين كودك امروز نور است كه نام آورى زبانزد گشته است.

## خضر راه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طى اين مرحله بى همرهى خضرمكن |  | ظلمات است بترس از خطر گمراهى |

«حافظ»

براى كسى كه مى خواهد مسير كمال را طى كند داشتن راهنما يا راهنمايان دلسوز و صادق، به بيان لسان الغيب، «خضر راه» لازم و ضرورى است ؛ بويژه براى كسى كه تازه در اول راه است.

اگر گفته شود رمز موفقيت مردان بزرگ در همين نكته نيك نهفته است خيلى هم خالى از صداقت نيست، چرا كه بيشتر بزرگان، موفقيت خويش را مديون مربيان و معلمان دلسوز خود مى دانند.

محدث نورى هم كه بى گمان از آن بزرگمردان نامى است همانند بيشتر مراحل زندگانى، در اين مرحله حياتى هم توفيق رفيقش شد. با اينكه در كودكى از وجود پر نور پدر محروم مى شود ولى در سايه سعى و تلاش ‍ خويش از همان اول جستجو را آغاز مى كند و مى يابد آنچه را كه مى خواهد. چرا كه خواستن توانستن است و جوينده يابنده و حركت، بركت آفرين.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو پاى به راه در نه و هيچ مگو |  | خود راه بگويدت كه چون بايد رفت |

نورى با عزمى راسخ پاى در راه مى نهد، مى جويد و مى رود، مى رود و مى جويد تا به خضر راهى مى رسد. هنوز بيش از چهارده، پانزده بهاران از عمرش نگذشته و نوجوانى بيش نيست كه ملازم فقيه فرهيخته اى مى شود به نام «ملا محمد على محلاتى» و با شور و شوق تمام و نشاطى كه مخصوص جوانان جدى است هر چه تواند از خرمن خلوص و دانش ابنوه او خوشه چينى مى كند و خدا خدا مى كند كه هيچ ساعتى از فرصتها را از دست ندهد؛ فرصتهايى كه تنها در زمان زنده جوانى پيدا مى شود و بس.

## سفير سفرها

مردان بيدار، مردان ميدان اند و مدام در حركت و تكاپو. بيخود نيست كه مبدأ تاريخ اسلام را هجرت قرار داده اند ؛ هزار نكته باريكتر از مو اينجاست.

در حديث حيات و روايت بلند نورى، بخش گسترده اى است كه تنها با تفسيرى از سفرهاى سبز او روى نشان مى دهد. محدث نورى قرار و آرام ندارد، هميشه در حركت و هجرت است، زندگانيش سارسر سير و سفر است. سير در بوستان دانشمندان - كتابها و كتابخانه هاى ايران و عراق - سياحت او، استنساخ و نسخه بردارى از نسخه هاى نفيس و استراحت او، جستن و يافتن كتابهاى كمياب و كيمياهاى ناياب عيش و عشق اوست همچنانكه تحقيق و تفحص، تفريح روح و تفرج فكر اوست.

جالب تر اينكه نورى در اين سفرهاى سبز براى سير و سلوك، نقشى بس ‍ نگارين و بسيار زيبا هم دارد كه مثلث وار و ديدنى است. يك نقطه از اين نقشه، مكه مكرمه، خانه خداست و نقطه ديگر آستان قدس رضوى عليه‌السلام و نقطه سوم عبتات عاليات عراق است. محدث به دور اين سه پايه پايدار، پروانه وار مى گردد و پرواز مى كند.

در سال 1273 ق، از تهران به همراه استادش و پدر زنش به عراق هجرت مى كند. پس از گذشت چهار بهار مجبور مى شود حوزه علميه نجف را ترك گفته، به ايران بر گردد ولى باز توفيق رفيقش گشته، با فاصله كمى (1278 ق) به عراق هجرت مى كند. اين بار همراه و همگام با دانشمند بزرگوارى به نام آيه الله شيخ عبدالحسين تهرانى معروف به «شيخ العراقين» است. پس از اندك زمانى كه در كربلا همراه او بود با هم به شهر كاظمين سفر مى كنند و دو سال در سايه سار دو امام معصوم (امام موسى كاظم و امام جواد عليهم السلام) بيتوته مى كنند.

محدث در اين فرصت مشغول تحصيل و تحقيق بود تا در سال 1280 ق در حالى كه بيست و شش بهار را پشت سر گذاشته بود، نخستين سفرش را به سوى ديار دوست آغاز مى كند تا ضمن تجديد عهدالست، در كنگره سالانه و عظيم حج و سمينار سراسرى مسلمانان شركت جويد.

پس از ديدار از ديار دلدار و راز و نياز با حضرت حبيب، براى بار سوم به عراق هجرت مى كند و در درس آيت الله شيخ مرتضى انصارى (ره) كه در نجف اشرف داير بود حاضر مى شود. سوگمندانه استفاده از افادات شيخ اعظم بيش از چند ماه طول نمى كشد زيرا در همين زمان (1281 ق) شيخ انصارى از سراى فانى به جهان باقى رخت سفر بسته جاودانه مى شود. محدث پس از سه سال (1284 ق) براى دومين بار به وطن خويش ايران بر مى گردد تا ضمن زيارت آستان قدس رضوى عليه‌السلام وضع مردم مسلمان ايران را بررسى كرده، از نزديك حال رقت انگيز هموطنانش را كه آن روز در دست حاكمان قاجار اسير بودند، ببيند تا بعد از بازگشت به نجف اشرف - كه آن روز مركز تشيع بود - گزارشى داشته باشد.

پس از خاكبوسى امام رضا عليه‌السلام با يك دنيا درد و غم از غربت شيعه، براى چهارمين بار (در سال 1286 ق) به عراق بار سفر مى بندد. همان سال استادش شيخ العراقين از دنيا مى رود و با فراقش دل دانشمند جوان و شاگرد شيداى خويش را مى سوزاند.

نورى كه مى بيند استادش رخت سفر بست و رفت تنهايى و دورى استاد را بر نمى تابد و براى فرار از فراق، دل به دريا مى زند و براى بار دوم رو به سوى خانه خدا به راه افتاده، مى رود كه ديدارى دوباره با دلدار تازه كند. پس از اتمام اعمال حج، از همان جايگاه مقدس عزم عراق كرده، رو به سوى نجف اشرف، طى طريق مى كند، تا چون كبوتران حرم هر سپيده دم به دور گنبد عين عدل، و داد مجسم، على عليه‌السلام پر گشوده، طواف كند. اين بار با عزمى راسخ در نجف اشرف رحل اقامت مى افكند و پروانه درس ‍ ميرزاى بزرگ مى گردد. از اينجاست كه فصل تازه اى از زندگانى نورى شروع مى شود و سر فصل جديدى از حوزه نجف تا تاريخ سامرا گشوده و گسترده مى شود. (1278)

## در سايه اساتيد

بى شك فقيه نور از خرمن خيلى ها خوشه چينى كرد و شاگرد شايسته دانشمندان و انديشمندان زيادى بود و بعضى از آنها تعهد و تخصص او را به طور كتبى تاييد كرده اند.

به اختصار از چند استاد نورى نام مى بريم:

1 - فقيه فاضل ملا محمد على محلاتى 1232 - 1306 ق) (1279)

2 - عالم جليل القدر شيخ عبدالرحيم بروجردى (در گذشته 1306 ق)، ايشان پدر زن محدث نورى نيز بود. (1280)

3 - شيخ العراقين عبدالرحسين تهرانى (در گذشته 1286 ق) (1281)

4 - شيخ اعظم، مرتضى انصارى (1214 - 1281 ق)

5 - جمال السالكين، آخوند ملا فتح على سلطان آبادى (1312 ق) (1282)

6 - فقيه كبير ملا شيخ على خليلى (1226 - 1279 ق) (1283)

7 - معز الدين سيد مهدى قزوينى (1222 - 1300 ق) (1284)

8 - ميرزا محمد هاشم خوانسارى (1235 - 1318 ق) (1285)

9 - آيت الله حاج ملا على كنى (1220 - 1306 ق) (1286)

## در محضر مجدد

محدث نورى در نجف اشرف در درس ميرزاى بزرگ، مجدد شيرازى شركت مى جست و زمانى كه ميرزا به سامرا هجرت كرد محدث نورى با شيخ خويش آخوند سلطان آبادى و دامادش شيخ شهيد، فضل الله نورى، نخستين كسانى بودند كه به دنبال ميرزا به سامرا هجرت كردند و در آنجا به او پيوستند.

از آن به بعد است كه علامه نورى قرين قهرمان حماسه فتواست و لحظه اى از او جدا نيست. او چنان جانانه و نستوه در خدمت مرجعيت و چراغ خانه فقاهت است كه اگر گفته شود «نورى ساعد مساعد ميرزاى بزرگ بود. » هيچ بيجا نيست. در اين خصوص تنها به ترجمعه سخنى از شيخ آقا بزرگ تهرانى بسنده مى كنيم:

«علامه نورى از بزرگترين و قديمى ترين و بزرگوارترين اصحاب مجدد شيرازى بود. ميرزا كارهاى با اهميت را به او ارجاع مى داد و رأى از او صادر مى شد!

در بين شاگردان ميرزا، از آن معدود مردانى بود كه در آفاق و اكناف عالم برجسته و شناخته شده بود.

نامه هايى كه از شهرها و نقاط مختلف جهان به خانه مرجعيت سرازيرشد غالبا توسط نورى به دست ميرزا مى رسيد و بيشتر جواب نامه ها به وسيله او و به قلم او نوشته مى شد. خواستهاى مهاجرين و پناهندگان به خانه مرجعيت به سعى و تلاش او بر آورده مى شد همان طور كه سفير و نماينده امام مجدد بود در تصدى امور ديگرى چون:

1 - ديدار و پذيرايى از كسانى كه به نوعى احتياج به بيت مرجعيت داشتند و براى كارهاى مختلف به ميرزاى مجدد رجوع مى كردند.

2 - توديع و مشايعت ميهمانان

3 - تنظيم برنامه براى طلاب و رسيدگى به امور معاش آنان

4 - عيادت از بيماران و درماندگان

5 - ترتيب و تشكيل مجالس عزادارى به ياد ابوالشهدا امام حسين عليه‌السلام و انبوهى از كارهاى ديگرى كه در شأن يك مرجع بزرگى چون مجدد شيرازى بود. » (1287)

## آثار ماندگار

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فيض روح القدس ار باز مدد فرمايد |  | ديگران هم بكنند آنچه مسيحا میكرد |

«حافظ»

«هر كس با چشم بازو با در نظر گرفتن شرايط آن روزگار، به آثار خطير نورى نظر كند، آثارى كه در آنها دقت و تحقيق موج مى زند، شك و ترديد نخواهد كرد كه او مويد به روح القدس بود. » (1288)

آثار نورى با ملاحظه ترتيب در تاريخ تاليف، چنين است:

1 - مواقع النجوم، شجره نامه اى است در سلسله اجازات نوريان، و نخستين اثر او است كه در 21 سالگى نوشته است.

2 - نفس الرحمن فى فضائل سيدنا سلمان، حديثى است از حيات سلمان فارسى و فراتى است از فضايل جوشان او كه در شهر كربلا به سال 1283 ق تاليف لطيف آن تمام شده است.

3 - دار السلام، در دو جلد، درباره خواب و تعبير خواب و... است و جلد دوم در اخلاق و... است كه به ترتيب الفبايى و كارساز نوشته شده، و در 1292 ق، به زير سايه آستان قدس عسكريين، در سرزمين سامرا تاليف آن تكميل شده است.

4 - فصل الخطاب... (تاليف: 1292 ق. در نجف، چاپ: 1298 ق.)

5 - معالم العبر (تاليف: 1296 ق. در شهر سامرأ.)

6 - ميزان السمأ، (تاليف: 1299 ق. تهران.)

7 - كلمه طيبه، (تاليف: 1301 ق. چاپ نخست: بمبئى 1352 ق، در 616 صفحه.)

8 - جنه الماوى، (تاليف: 1302 ق) تصنيفى است در مقام مهدى (عج) و با سوز فراق حضرت يار - روحى فداه.

9 - فيض القدسى، (تاليف: 1302 ق، سامرأ) اولين كتاب همستند و معتبر در خصوص زندگانى علامه مجلسى. اين كتاب چندى پيش به قلم مترجم معاصر حجه الاسلام سيد جعفر نبوى به فارسى ترجمه و منتشر شد.

10 - بدر مشعسع، (تاليف: 1308 ق) در شرح حال فرزندان موسى مبرقع پسر امام جواد عليه‌السلام است كه همراه با تقريظ و تاييد ميرزاى بزرگ چاپ شد.

11 - كشف الاستار (1318 ق) پرتوى است از حسن دل انگيز حضرت مهدى - روحى فداه - (1289)

12 - صحيفه ثانيه علويه 1303 ق)

13 - صحيفه رابعه سجاديه

14 - سلامه المرصاد (1317 ق)

15 - مستدرك مزار بحار

16 - حاشيه بر منتهى المقال

17 - ظلمات الهاويه در معايب معاويه و...

18 - نجم الثاقب (1303 ق) پر انتشارترين كتاب محدث نورى.

19 - مواليد الائمه

20 - شاخه طوبى

21 - ديوان شعر محدث نورى كه با نام «مولوديه» چاپ شده است.

22 - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، بزرگترين اثر محدث نورى و معتبرترين مجموعه مفصل روايى كه پس از وسائل الشيعه نوشته شده است و براستى مستدرك، مرجعى معتبر براى مجتهدان است و هيچ فقيهى از آن بى نياز نيست. (1290)

23 - لؤ لؤ و مرجان (1319 ق) اين كتاب كه از سر اخلاص و درد دين نوشته شده نخستين كتاب مستقلى است كه در رد خرافات ساخته و پرداخته شده در ساحت مقدس حماسه عاشورا، سخن مى گويد و با صميميت و صداقت از مداحان و منبريان محترم مى خواهد كه در اين كار حساس و حياتى، به هيچ وجه اركان سه گانه راستگويى، درست گويى و اخلاص را فراموش نكنند و با فداكردن علم و عقل در پاى عشق فرضى، آبروى همه را نبرند...

24 - تحيه الزائر، از متون زيارتى است.

25 - تقريرات بحث استادش شيخ العراقين

26 - تقريرات درس استاد ديگرش ميرزاى بزرگ

27 - اربعونيات، همان كه در حاشيه كلمه طيبه چاپ شده است.

28 - اخبار حفظ القرآن

29 - رساله اى در شحر حال مولى ابى الحسن شريف عاملى فتونى كه در 1276 ق نوشته است.

30 - كشكول، گلستانى كه گلبرگهاى گوناگونى را شامل مى شود.

31 - حواشى بر توضيح المقال حاج ملا على كنى كه در آخر رجال ابى على چاپ شده است.

32 - رساله فارسى در جواب به شبهات فصل الخطاب و در رد تحريف قرآن مجيد. تذكر اين نكته ضرورى است كه علاوه بر كتاب القرآن در ضمن مستدرك الوسائل، محدث نورى سه كتاب ديگر نيز در علوم قرآنى نوشته است و بى گمان با چشم پوشى از هر كدام از اين چهار كتاب، قضاوت در حق نورى و او را متهم به تحريف كردن، ناقص و ناروان خواهد بود.

33 - ترجمه جلد دوم دارالسلام به فارسى.

34 - اجوبه المسائل

35 - حواشى بر رجال ابى على كه نيمه تمام مانده وغير از شماره 31 مى باشد.

36 - فهرست كتابخانه بى نظير خويش كه به ترتيب الفبايى نوشته شده و در مقدمه اش به تفصيل در خصوص كتاب و نويسندگى سخن گفته است. (1291)

37 - نامه ها و اجازه نامه ها و اعلاميه ها. اگر در كتابى گرد آورى شود گنجينه گرانبهايى را تشكيل خواهد داد. بيش از ده نامه از محدث نورى كه در جواب نامه هاى مير حامد حسين هندى نويسنده اثر گران سنگ «عبقات الانوار» نوشته شده است در مجله نور علم - البته بخشهاى بريده اى از آنها - چاپ شد. (1292)

و بسيارى از نامه ها و... كه در لابه لاى كتابها و... پراكنده اند!

خوشبختانه آثار محدث نورى - بجز سه يا چهار كتاب - بارها چاپ شده و بسيارى از كتابها از عربى به فارسى و از فارسى به عربى ترجمه و منتشر شده اند. بتازگى كتاب نجم الثاقب از فارسى به عربى و در دو جلد بزرگ ترجمه گشت و انتشار يافت، پس از آن، چندى پيش نيز شاهد انتشار جلد 19 مستدرك الوسائل (جزء اول از خاتمه مستدرك) گشتيم كه به كوشش ‍ موسسه آل البيت تحقيق و به بازار كتاب عرضه شد.

## سلسله نوريان

بسيارى از بزرگان به افتخار شاگردى نورى نايل شده و از انفاس قدسى او بهره مند گشته و از خرمن خلوص او خوشه چينى و از درياهاى دانش او دانش اندوزى كرده اند. ما با نام بعضى از آن بزرگمردان به كتاب خود زينت مى بخشيم:

1 - شيخ آقا بزرگ تهرانى، نويسنده دائره المعارف بزرگ كتابشناسى شيعه «الذريعه الى تصانيف الشيعه» در 26 جلد و كتابهايى ديگر.

2 - حاج شيخ عباس قمى، محدث مورد وثوقى كه در سايه اخلاص و صميميت بسيار، آوازه و نام نيكش چون آفتابى تابان است. كتاب مقدس ‍ مفاتيح الجنان تنها يك اثر از ميراث ماندگار اوست.

3 - مصلح مجاهد آيت الله شيخ محمد حسين كاشف الغطأ (1294 - 1373 ق.) از آثار پرارج او در عالم ادب قصيده اى است غرا در دفاع از يوسف زهرا (س) حضرت مهدى موعود (عج) كه چكيده اى از كتاب كشف الاستار استادش محديث نورى است.

4 - انديشمند نامى آيت الله علامه سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى (1290 - 1377 ق).

5 - شيخ اسماعيل اصفهانى

6 - شيخ مرتضى بن محمد عاملى

7 - سيد جمال الدين عاملى اصفهانى

8 - حاج شيخ محمد باقر بيرجندى (1276 - 1352 ق) مولف كبريت احمر

9 - حاج شيخ على اكبر نهاوندى

10 - حاج شيخ على زاهد قمى (1273 -1371 ق)

11 - حاج شيخ محمد تقى قمى

12 - عارف و اصل آيت الله ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى

13 - حاج ميرزا ابوالفضل تهرانى معروف به كلانترى نورى و نويسنده «شفأ الصدور فى زياره العاشور»

14 - شيخ جعفر نورى نجمى

15 - سيد علم الهدى نقوى كابلى (متولد 1288 ق) نويسنده «دستورالعمل للنسوان»

16 - آقا ميرزا محمد تهرانى (متولد 1281 ق)

17 - شيخ مهدى نورى فرزند ميرزا هادى نورى، برادر زاده محدث نورى. ايشان پيش عمويش رسائل و مكاسب و ديگر كتابهاى درسى آموخته بود و در شمار شاگردان ميرزاى بزرگ شيرازى بود.

18 - شيخ جليل محمد حسن آل كبه (1269 - 1333 ق)

19 - صدر الاسلام حاج ميرزا على اكبر همدانى معروف به دبير كه ابوالمكارم هم خوانده مى شود.

20 - مرحوم حاج ميرزا محمد ارباب قمى (1273 - 1341 ق). همان طور كه از آثار چاپ شده ايشان بر مى آيد نسبت به استادش محدث نورى فوق العاده ارادتمند بوده است و از او به نيكى بسيار ياد مى كند.

21 - شيخ على اكبر همدانى (1270 - 1325 ق) نويسنده ناسخ التفاسير. (1293)

22 - پسر خواهرش و دامادش شيخ شهيد، آيت الله فضل الله نورى (1295 - 1327 ق).

23 - آيت الله شيخ محمد تقى بافقى (1292 - 1325 ق) دلير مردى كه مبارزاتش با رضا خان پهلوى بويژه در دفاع از حجاج بسى معروف و مشهور است. (1294)

## راويان نور

در طول صد و پنجاه سال و اندى كه در عصر حاضر بر تاريخ حديث شيعه گذشته است كمتر «اجازه نامه روايى» يافت مى شود كه نام نورى زينت بخش آن نباشد. همين است كه او را با نام «خاتمه المحدثين» و سر آمد نوريان، معروف ساخت است. محدث نورى «شيخ روايتى» بسيارى از دانشوران نامى است كه از بابت نمونه علماى زير نام برده مى شود:

1 - آيت الله سيد محسن امين عاملى (1284 - 1371 ق) نويسنده اعيان الشيعه و...

2 - آيت الله ميرزاى نائينى (متوفاى 1355 ق)

3 - حاج شيخ محمد هادى بيرجندى (1277 - 1366 ق) معروف به هادوى و متخلص به «هادى»

4 - حاج شيخ محمد باقر همدانى «متوفاى 1333 ق» از شاگردان عارف نامى ملا حسينقلى همدانى

5 - فدا حسين كهنويى مشهور به نظير حسن (متولد 1278 ق»

6 - منير الدين بروجردى «1269 - 1341 ق» نوه دخترى ميرزاى قمى (صاحب «قوانين الاصول»)

7 - علامه مجاهد حاج شيخ محمد جواد بلاغى (1282 - 1352 ق) نويسنده تفسير آلأ الرحمن.

8 - شيخ محمد على كچويى اردستانى (متوفاى حدود 1335 ق)

9 - سيد ابوطالب شيرازى

10 - حاج شيخ عبدالكريم حائرى، موسس حوزه علميه قم، (متولد حدود 1276 - 1355 ق).

11 - سيد ابومحمد حسن صدر الدين موسوى كاظمينى، نويسنده «تأسيس الشيعه لعلوم الاسلام»

12 - سيد هبه الدين شهرستانى، نويسنده «الهيئه و الاسلام»

13 - علامه سيد شمس الدين محمود حسينى مرعشى (1260 - 1338 ق)

14 - شريف الاسلام سيد اسماعيل مرعشى نجفى نويسنده قانونچه در علم طب

15 - حاج ميرزا على حسينى مرعشى شهرستانى، شارح و جيزه شيخ بهايى در علم حديث شناسى

16 - شيخ محمد حرزالدين نجفى نوسنده معارف الرجال

17 - شيخ مهدى حكمى قمى مشهور به پايين شهرى

18 - حاج ميرزا حسن عليارى تبريزى فرزند حاج ملا على عليارى سردرودى.

19 - حاج شيخ عبدالنبى نورى تهرانى

20 - آقا ضيأ الدين عراقى (متوفى 1361 ق) (1295)

## پرواز تا بر دوست

محدث نورى كه از پيروان پاك امام حسين عليه‌السلام بود در راه بازگشت از آخرين سفر زيارتى خويش از دشت گلگون لاله ها، يعنى كربلا، بيمار شده، درد خويش را، براى رعايت حال ديگر كاروانيان نينوا پنهان مى دارد، مبادا كه كربلاييان را اذيت كرده باشد.

به نجف اشرف، محل اقامت خويش كه مى رسد، بيماريش روز به روز شدت يافته، درد دلش سحر به سحر سبز مى شود. عاقبت زخمى را كه از خنجر هجران خورده بود و ساليان سال، سينه سينايى اش را سوخته بود گل مى كند.

شب چهارشنبه، 27 جمادى الثانى سال 1320 قمرى بود كه آن روشنى بخش آسمان ولايت و درايت (در 66 سالگى) غروب مى كند و براى هميشه نوريان را در نار فراق مى گدازد و بنا به وصيت خودش در يكى از ايوانهاى آستان قدس اميرالمومنين على عليه‌السلام به خاك سپرده مى شود.

حوزه بزرگ نجف كه آن روز مركز مكتب سرخ تشيع و مهبط ستارگان آسمان دانش بود به ماتم نور نشست و مردم شهر بويژه دانشمندان عزادار شدند. شعرا و اهل قلم در حوزه علميه نجف به سرودن سوگنامه ها پرداختند. از آن ميان شاعر ماهر، شيخ محمد آخوند شوشترى (متوفاى 1322 ق) در سوگ نورى چنين سرود:

«رفت حسينى كه جان جميلش، در «عالم ذر» از نور دانشها سرشته شده بود.

مقدس مكانى است جايى كه درفش دانش (محدث نورى) را در خود جاى داده است.

دانشمندى كه نفسى نفيس و مقدس و ذكرى جميل و پاك داشت. » (1296)

حال با نقل سخن سبزى از علامه شيخ محمد حسين كاشف الغطأ، اين ارادتنامه مختصر را در حق حضرت نورى و همه نوريان شيعى ختم مى كنيم:

«علامه الفقهأ و المحدثين، گرد آورنده اخبار و سخنان پيشوايان پاك عليهم السلام داراى دانشهاى پيشينيان و معاصرين، بى گمان حجت خداست. زنان روزگار از آوردن مانندش نازا و استوانه هاى فضيلت در برابر فضيلتش نارساست. خدايى مردى كه خود را ساخته، شب زنده دارى كه سينه سينايى اش از شوق اشتياق گداخته بود. او عالمى آگاه و عابدى اواه بود. با خويشتن دارى اش فرشتگان آسمان را به شگفتى وا مى داشت. اگر خدا مى خواست به بندگانش تجلى كند، مى فرمود: اين نورى نور من است. چنين مرد، مولا و سرور ما ثقه الاسلام حاج ميرزا حسين نورى است. » (1297)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به حسن و خلق وفاكس به يارما نرسد |  | تو را در اين سخن انكار كار ما نرسد |

«حافظ شيرازى»

# شيخ فضل الله نورى متوفاى 1327 ق.

نورى در ظلمت مشروطيت

سيد مجيد حسن زاده آب لشكرى

## تولد و تحصيلات

در سال 1259 ق. در روستاى لاشك در منطقه كجور مازندران، ملا عباس ‍ كجورى از روحانيان صالح و مورد اعتماد مردم، صاحب فرزندى شد و او را فضل الله نام نهاد. فضل الله پس از پشت سر گذاشتن دوران كودكى به تحصيل علوم اسلامى روى آورد. تحصيلات ابتدايى را در «بلده» (مركز منطقه نور) آغاز كرد. (1298) پس از آن به تهران مهاجرت كرد و تحصيلات خويش را تا پايان دوره سطح در آنجا ادامه داد. سپس براى تكميل دانش ‍ خويش به نجف هجرت كرد و نزد استادان بزرگ حوزه نجف ميرزا حبيب الله رشتى و شيخ راضى به تحصيل پرداخت و بعد از مدتى در درس ‍ ميرزاى شيرازى بزرگ شركت كرد. هيبت، وقار و تيز هوشى استاد، طلبه جوان را آنچنان شيفته وى ساخت كه با هجرت ميرزاى شيرازى به سامرا وى نيز حوزه نجف را رها كرد و راهى سامرا شد. حضور مستمر در درس ‍ ميرزاى بزرگ و هشت سال حضور در درس شيخ راضى و ميرزا حبيب الله رشتى به همراه پشتكار و مداومت در درس و تحصيل، از شيخ فضل الله مجتهدى برجسته و فقيهى نامدار ساخت.

به حقيقت بايد او را وارث علم ميرزاى رشتى و سياست و مديريت ميرزاى شيرازى دانست.

## بازگشت

موقعيت حساس سياسى و اجتماعى ايران موجب شد تا شيخ فضل الله با اشاره ميرزاى شيرازى و براى هدايت و پيشوايى جامعه ايران در سال 1303 ق. روانه تهران شود. (1299) شيخ فضل الله پس از مهاجرت به تهران، به اقامه جماعت و تاليف و تدريس علوم اسلامى و حوزوى پرداخت. مهارت او در فقه و اصول و ساير علوم اسلامى و شناختنش از مسائل روز جامعه موجب شد تا خيلى زود مورد استقبال و توجه طلاب و روحانيان قرار گيرد. «مجلس درس شيخ در تهران داراى اعتبار و اهمتى فوق العاده بود و بسيارى از روحانيان به شركت در درس او مباهات داشتند و مجتهدان بسيارى در حوزه درس او حاضر و اغلب علماى تهران از افادات علمى او بهره مى بردند. » (1300)

از چنين حوزه تعليم و تدريسى شخصيتهاى بزرگوارى برخاسته اند، از آن جمله اند: حاج شيخ عبدالكريم حائرى موسس حوزه علميه قم، حاج آقا حسين قمى، آقا سيد محمود مرعشى (پدر آيه الله العظمى سيد شهاب الدين مرعشى (ره))، سيد اسماعيل مرعشى، ملا على مدرس، ميرزا ابوالقاسم قمى، شيخ حسن تهرانى، علامه محمد قزوينى و... (1301)

## مقام علمى

مقام علمى شيخ فضل الله مورد توافق دوست و دشمن بود. او علاوه بر علوم اسلامى از دانشهاى ديگر هم اطلاع داشت و به مسائل جامعه و مقتضيات زمان آگاه بود. يكى از كسانى كه شيخ را ملاقات كرده است، مى نويسد: «مراتب علمى شيخ را هيچ كس از دوست و دشمن منكر نبود و لكن گمان مى كردند كه فقط معلومات او منحصر به همان فقه و اصول است. نگارنده در چند جلسه فهميدم قطع نظر از جنبه فقاهت از بقيه علوم هم اطلاع كافى دارند. » (1302)

ناظم الاسلام مى نويسد: «نگارنده روزى كه مشار اليهه (شيخ فضل الله) در خانه آقاى طباطبايى بود، در مجلس در ضمن مذاكره گفت ملاى سيصد سال قبل به كار امروز نمى خورد. شيخ در جواب گفت: خيلى دور رفتى بلكه ملاى سى سال قبل به درد امروز نمى خورد. ملاى امروز بايد عالم به مقتضيات وقت باشد، بايد مناسبات دول را نيز بداند. » (1303)

ادوارد براون، محقق و تاريخ نويس نامدار مى نويسد: «شيخ فضل الله از لحاظ علم و آراستگى به كمال معروف و فقيه جامع و كامل... مجتهد سرشناس و عالمى متبحر... و از لحاظ اجتهاد برتر از ديگران بود... » (1304) مهديقلى هدايت چنين گفته است: «مقام علمى اش بالاتر از (دو سيد) مسندنشين (طباطبايى و بهبهانى) است. طلاب و بيشتر اهل منبر دور او را دارند. » (1305)

ابوالحسن علوى مى گويد: «شيخ فضل الله از شاگردهاى نمره اول حاجى ميرزا حسن شيرازى معروف بود. در پايتخت مرجع امورات شرعى بود. » (1306)

فريدون آدميت نوشته است: «متفكر مشروطيت مشروعه شيخ فضل الله نورى بود. از علماى طراز اول كه پايه اش را در اجتهاد اسلامى برتر از طباطبايى و بهبهانى شناخته اند. » (1307)

احمد كسروى مى نويسد:

«حاجى شيخ فضل الله نورى... از مجتهدان بنام و با شكوه تهران شمرده مى شد. » (1308)

و بالاخره يپرم خان ارمنى - كه خود عاقبت مجرى حكم اعدام شيخ شد - در يادداشتهاى خصوصى خود نوشته است:

«شيخ فضل الله نورى... روحانى عاليقدرى بود و گفته او براى توده خلق، وحى منزل محسوب مى شد. » (1309)

## آثار علمى

شيخ فضل اله علاوه بر فعاليتهاى اجتماعى و سياسى و تدريس و تبليغ داراى آثار علمى ارزنده اى است كه برخى را تاليف كرده و بر بعضى كتابها شرح و توضيح نوشته است. قسمتى از اين آثار عبارت اند از:

1 - رساله منظوم فقهى «الدرر التنظيم» به عربى

2 - بياض (كتاب دعا)

3 - رساله فقهى فى قاعده ضمان اليد

4 - رساله فى المشتق

5 - صحيفه قائميه (صحيفه مهدويه)

6 - ضمايمى بر كتاب تحفه الزائر از مرحوم مجلسى (در پايان كتاب)

7 - اقبال سيد بن طاووس با توضيحات شيخ

8 - رساله تحريم استطراق حاجيان از راه جبل به مكه معظمه

9 - روزنامه شيخ (لوايح آقا شيخ فضل الله)

10 - تحريم مشروطيت

11 - حاشيه بر كتاب شواهد الربوبيه ملا صدرا

12 - حاشيه بر كتاب فرائد الاصول شيخ انصارى. (1310)

## در نهضت تنباكو

شيخ فضل الله در نهضت تنباكو كه نخستين قيام فراگير به رهبرى روحانيت بود، نقش فعالى داشت. او نخستين عالمى بود كه به حمايت از ميرزاى آشتيانى برخاست. (1311)

وى به عنوان نماينده ميرزاى شيرازى در تهران مورد توجه مردم و روحانيان بود. به طورى كه پس از لغو قرارداد تا وقتى كه ميرزاى شيرازى به وسيله شيخ فضل الله از لغو قرارداد اطمينان حاصل نكرد، حكم حرمت استعمال توتون و تنباكو را لغو ننمود. (1312)

## در آستانه مشروطيت

با قتل ناصر الدين شاه، فرزندش مظفر الدين شاه به سلطنت رسيد. وى اراده اى ضعيف داشت ساده لوح و زود باور بود و از علم و تدبيرى كه لازمه فرمانروايى است بى بهره بود. از اين رو اوضاع كشور آشفته بود. اين اوضاع نا بسامان ملت را تحت فشار قرار داده بود، مردم كه يك بار پيروزى در نهضت تنباكو را تجربه كرده بودند، در صدد تغيير وضع موجود بر آمدند. از اين زمان انجمن هايى براى هدايت مبارزات مردم تشكيل شد كه مهم ترين آن انجمن مخفى بود كه بوسيله آيت الله طباطبايى اداره مى شد. در محرم سال 1323 ق. سخنرانان در مجالس مذهبى به انتقاد از دولت پرداختند. در همين زمان عكسى از «مسيو نوژ» بلژيكى كه در اداره گمرك ايران كار مى كرد با لباس روحانى پخش شد. عالمان و مردم مذهبى اين عكس را توهين به جامعه روحانيت دانستند و همين موضوع موجب تظاهراتى در بازار شد. اين وضع در تهران با رويدادهاى ساير شهرها از جمله خشم مردم كرمان به جهت برخورد ناشايست حاكمان كرمان با رهبران روحانى آنجا و نيز نارضايتى مردم خراسان، قزوين و سبزوار از حاكمان محلى سبب نارضايتى عمومى در كشور گرديد. مردم و بازرگانان در مسجدى در تهران متحصن شدند. آيت الله طباطبايى و آيت الله بهبهانى به آنان پيوستند و تظاهراتى صورت گرفت كه مورد هجوم نيروهاى دولتى قرار گرفت. رهبران روحانى به همراه مردم به حرم عبدالعظيم عليه‌السلام پناهنده شدند و در آنجا خواسته هاى خود را كه مهم ترين آنها اجراى قوانين اسلامى و ايجاد عدالتخانه بود به اطلاع شاه رساندند. با اعلام موافقت با خواستهاى مهاجران روحانيان و مردم به شهر بازگشتند اما عين الدوله كه پذيرش ‍ خواسته ها قدرتش را محدود مى كرد با خواسته هاى آنها مخالفت كرد و به زندان و تبعيد عدالت طلبان پرداخت. مردم نيز مبارزات خود را تشديد كردند و به رهبرى روحانيان دست به راه پيمايى و تظاهرات زدند. در اين جريان يكى از طلاب به نام سيد عبدالحميد به شهادت رسيد. مردم جسد شهيد را برداشته، در شهر به راهپيمايى پرداختند و پس از آن در مسجد جامع متحصن شدند.

آيت الله طباطبايى و آيت الله بهبهانى كه رهبرى نهضت عدالت طلبى را به عهده داشتند، از قدرت و نفوذ شيخ فضل الله در جامعه آگاهى داشتند از اين رو با وى به گفتگو پرداخته، و از او درخواست همكارى كردند. شيخ نيز براى همراهى و حمايت از نهضت عدالتخانه به مبارزان پيوست. او در ابتداى همكارى و همراهى گفت: من راضى به بى احترامى به روحانيت و توهين به شريعت نيستم و شما را تنها نمى گذارم هر اقدامى كه انجام داديد من هم با شما حاضرم ولى بايد مقصود اسلام و شرع باشد. (1313)

## تحصن در سفارتخانه انگليس

با هجرت عالمان و روحانيان به قم، شهر به حال تعطيل در آمد و مردم نگران و پريشان شدند. اين نگرانى موقعيت مناسبى را براى دولت استعمارگر انگليس به وجود آورد تا در نهضت رخنه كند و از اين راه با دولت روسيه كه همه كاره دربار قاجار بود رقابت كند. از اين رو به وسيله فراماسونها و روشنفكران وابسته به خويش در ميان مبارزان نفوذ كرده، با پخش شايعه حمله دولت به مردم، زمينه را براى تحصن مردم در سفارتخانه اش آماده كرد و به دنبال آن تحصن در سفارتخانه آغاز شد. از پيشگامان اين تحصن حاج امين الضرب و حاجى شاهرودى و چند نفر ديگر بودند. «معروف بود كه اين آقايان از اهل فراموشخانه (1314) (فراماسونرى) هستند و يك رمز و قراردادى محرمانه با هم دارند. » (1315) نهضت عدالتخانه كه ريشه اى مكتبى و اسلامى داشت از اين مرحله رنگ غربى به خود گرفت و كم كم زمزمه حكومت مشروطه بر سر زبانها افتاد.

درخواستهاى آغازين كه اجراى قوانين اسلام و ايجاد عدالتخانه بود، جاى خود را به حكومت مشروطه و مجلس شوراى ملى داد. نا آگاهى تحصن كنندگان از اين نوع حكومت به گونه اى بود كه برخى شعار مى دادند ما مشربه و بعضى مى گفتند ما مشروطه مى خواهيم (1316) و شخص ديگرى مشروطه را زنى تصور مى كرد كه قرار است پادشاه شود! (1317)

فضاى نيرنگخانه انگلستان وتبليغات درون آن به گونه اى بود كه تحصن كنندگان بدون اينكه بفهمند مشروطيت چيست و در حالى كه تلفظ صحيح اين لفظ را هم نمى دانستند خواهان حكومت مشروطه شدند و از اين مرحله، نهضت عدالتخانه با نام مشروطه و تحت نفوذ انگلستان به پيش ‍ مى رفت. روشنفكران غربزده و فراماسونهاى وابسته در شمار رهبران اصلى آن در آمدند و همان طور كه ماهيت نهضت تغيير كرد، نام آن نيز تغيير يافت و نهضت مشروطيت نام گرفت.

به دنبال پذيرش خواستهاى مبارزان عالمان و روحانيان متحصن در قم به تهران بازگشتند و فرمان مشروطيت و دستور تشكيل مجلس شوراى اسلامى به وسيله مظفر الدين شاه صادر شد. اما متحصنين در سفارت كه از «ديگ پلو سفارت انگليس» (1318) غذا خورده بودند، از سفارتخانه خارج نشدند و خواهان تغيير مجلس شوراى اسلامى به مجلس شوراى ملى شدند. (1319) و پس از گفتگو و تغيير مجلس شوراى اسلامى به مجلس ‍ شوراى ملى از سفارتخانه خارج شدند. پس از آن با انتخاب نمايندگان، در روز يكشنبه هيجدهم شعبان 1324 ق. مجلس افتتاح شد.

«تكيه گاه مجلس و مايه قوت و قدرت آن، علماى بزرگ تهران بودند كه در راس آنها آقا سيد عبدالله بهبهانى و سيد محمد طباطبايى و حاج شيخ فضل الله نورى بودند. » (1320)

## قانون اساسى

يكى از مهمترين كارهاى مجلس تدوين قانون اساسى بود. در مورد قانون اساسى دو ديدگاه متفاوت مطرح بود. روحانيان و در رأس آنها شيخ فضل الله خواهان قانونى بودند كه بر پايه اسلام و شريعت باشد و روشنفكران غربزده و فراماسونها قانونى همسان قوانين كشورهاى غربى مى خواستند و اين اختلاف كه ناشى از ديدگاه فكرى و اعتقادى آنها بود، سر آغاز تفرقه بين دسته مبارزان شد. روشنفكران وابسته و فراماسونها اكثر مجلس را تشكيل مى دادند به طورى كه تنها در بين شانزده نماينده تهران سيزده نفر آنها فراماسون بودند. (1321) فراماسونها و ديگر روشنفكران غربزده در نوشتن قانون اساسى و متمم آن نقش مهمى داشتند. رئيس هيئت تدوين كننده متمم قانون اساسى «سعد الدوله» بود كه در بلژيك به عضويت لژ فراماسونى در آمده بود. (1322) از ديگر اعضاى آن حاج امين الضرب، حاج سيد نصرالله سادات اخوى، سيد نصر الله تقوى و تقى زاده بودند كه همه فراماسون بودند.

مجلس با چنين افرادى مشغول تهيه و تصويب قانون اساسى شد. شيخ فضل الله كه از قبل به توطئه هاى فراماسونها و روشنفكران غربزده پى برده بود، به همراه آيت الله بهبهانى و آيت الله طباطبايى در جلسات مجلس ‍ شركت كردند تا شايد از راه نصيحت و هدايت بتوانند از تصويب قوانين غير اسلامى جلوگيرى كنند. اما نمايندگان فراماسون به راه خويش مى رفتند.

در اين ميان روحانيان و عالمان بزرگ حوزه علميه نجف يعنى آيات عظام آخوند خراسانى، شيخ عبدالله مازندرانى و ميرزا حسين تهرانى نيز با اطلاعات نادرستى كه از طرف مشروطه خواهان به آنها مى رسيد به حمايت از مشروطه برخاستند. شيخ فضل الله به تلاش خود براى اصلاح وضع موجود ادامه داد. او در مورد قانون اساسى پيشنهادهايى به مجلس داد. ذكر مذهب جعفرى به عنوان مذهب رسمى كشور و اصل نظارت فقها بر قوانين مجلس شوراى ملى از جمله اين پيشنهادها بود كه از هوشيارى و شم سياسى او حكايت داشت. با اينهمه مجلس با نظرات وى مخالفت كرد و او به نشان اعتراض مجلس را ترك كرد.

از اين زمان شيخ فضل الله مورد حملات ناجوانمردانه روشنفكران غرب گرا و فراماسونها و ديگر نا آگاهان قرار گرفت. يكى از نمايندگان در مذاكرات مجلس درباره شيخ فضل الله گفت: چون او رياستى پيدا نكرد، راه مخالفت پيش گرفت تا از اين راه به رياست برسد! (1323)

از آن پس مطرح شدن بحث آزادى مطبوعات دستاويزى براى حمله به مقدسات دينى و مذهبى شد. روزنامه كوكب درى در شماره 13 سال اول خود نوشت: «شما مردم نادان چرا اين قدر اعتقاد به اين اشخاص داريد كه در هزار و سيصد سال قبل به يزيد بن معاويه ياغى شد و قشون فرستاد، خود (و) همراهانش را كشتند. حالا اين مردم روضه خوانى مى نمايند، خرج مى دهند و مال خود را بى جهت تفريط مى نمايند. يك جماعتى به خاك كربلا اعتقاد دارند، اين خاك چه مزيت و برترى با خاكهاى ديگر دارد. » (1324)

## مخالفت با مشروطه

هر چند كه با تلاش شيخ و حمايت عالمان نجف اصل نظارت فقها با تغييراتى به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسى تصويب شد، (1325) شيخ فضل الله كه شاهد توهين روزنامه ها به دين و ائمه معصومين عليهم السلام بود، دريافت كه هيچ تضمينى براى اصل نظارت فقها و تطبيق قوانين با شريعت اسلام وجود ندارد و اگر اكنون فكرى اساسى براى اين كار نشود فردا بسيار دير خواهد بود. وى با حكومت مشروطه مخالفتى نداشت، بحث او در كيفيت اين نوع از حكومت در جامعه اسلامى ايران بود. او معتقد بود كه قانون اساسى و ديگر قوانين حقوقى و جزايى بايد مطابق قوانين اسلام باشد، زيرا مردم ايران مسلمان و پيرو اين دين هستند و به همين دليل پيشنهاد كرد تا عنوان حكومت، مشروطه مشروعه باشد. وى بارها گفت: «من والله با مشروطه مخالفت ندارم، با اشخاص بى دين و فرقه ضاله و مضله مخالفم كه مى خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بياورند. روزنامه ها را كه لابد خوانده ايد كه به انبيا و اوليا توهين مى كنند. » (1326) رويارويى و نبرد دو انديشه مشروطه و مشروعه، مخصوص تهران نبود و در شهرهاى بزرگ ديگر نيز وجود داشت. در رشت آيت الله حاج ملا محمد خمامى رشتى، در زنجان آخوند ملا قربان على زنجانى، در تبريز ميرزا محمد حسن مجتهد تبريزى و مير هاشم دوچى از طرفداران مشروطه مشروعه بودند.

در تهران نيز آخوند رستم آبادى، سيد احمد طباطبايى، ملا محمد آملى، شيخ عبدالنبى نورى، سيد محمد يزدى، شيخ محمد بروجردى، حاج ميرزا لطف الله، حاج آقا نورالله مجتهد عراقى، شيخ على اكبر مجتهد، سيد على قطب نخجوانى، شيخ محمد على پيشنماز، آقا جمال الدين لافجه اى، شيخ على اكبر طالقانى و... از شيخ فضل الله و مشروطه مشروعه حمايت مى كردند. اما با اين همه، تبليغات مشروطه طلبان چنان قوى و گرماه كننده بود كه جو سياسى و اجتماعى به طور كامل موافق مشروطه خواهان بود و همين موجب شد تا جمعى خواهان تبعيد شيخ شوند و گروهى حمله به منزل او را طرح ريزى كنند. شيخ فضل الله نيز براى اينكه پيام خود را بهتر به مردم برساند با همراهان خويش به حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام هجرت كرد و در آنجا متحصن شد.

او در يكى از سخنرانيهاى خويش خطاب به مردم حاضر در حرم فرمود:

بارها اين را گفته ام و باز به شما مى گويم كه من در موضوع مشروطيت و محدود بودن سلطنت هيچ حرفى ندارم و هيچ كس نمى تواند اين موضوع را انكار كند، بلكه براى اصلاح امور مملكت و محدوديت سلطنت و تعيين حقوق و وظايف دولت قانون و دستور العمل لازم است. اما مى خواهم بدانم در مملكت اسلامى كه داراى مجلس شوراى ملى است، قوانين آن مجلس بايد مطابق قوانين اسلام و قرآن باشد يا مخالف قرآن و كتاب آسمانى؟! وى در ادامه قرآن كوچك خود را از جيب بيرون آورد و قسم ياد كرد كه من مخالف اساس مشروطيت و مجلس نيستم بلكه اول كسى كه طالب اين اساس بود من بودم و فعلا هم مخالفتى ندارم اما مشروطه به همان شرايطى كه گفتم كه بايد قانون اساسى و قوانين داخلى مملكت مطابق با شرع باشد. (1327)

تحصن كنندگان براى بيان و توضيح مواضع و اهداف خود روزنامه اى به نام لايحه منتشر مى كردند. مجلس كه از افشاگرى و تبليغات آنها احساس ‍ خطركرد.، با انتشار اطلاعيه اى اعلام كرد كه كلمه مشروطه نمى تواند چيزى مخالف با دين و احكام شرعى باشد. اين اطلاعيه كه پاسخى در حد گفتار و نوشتار به خواستهاى متحصنين بود موجب شد تا شيخ فضل الله و يارانش ‍ حرم را ترك كرده، به شهر باز گردند اما اين يك برنامه حساب شده براى تفرقه و از هم پاشيدن متحصنين بود و مشروطه خواهان در عمل همان مسير سابق را مى پيمودند.

شيخ فضل الله نيز مشغول درس و بحث علوم اسلامى شد و چون گذشته در موضع مخالفت و در سنگر مبارزه با مشروطيت اروپايى باقى ماند. شيخ و يارانش هر چند در اين مرحله فعاليت علمى در مخالفت با مشروطه نداشتند وجود آنها خارى در چشم مشروطه طلبان غرب گرا بود. از اين رو با جعل تلگرامهايى از طرف علماى نجف شيخ را مخل آسايش و مفسد معرفى كردند. جالب توجه اينكه در يكى از اين تلگرامها آمده بود: شيخ فضل الله به علت اخلال در اصلاح مسلمين از درجه اجتهاد ساقط است. اين جاعلان جاهل نمى دانستند كه علم و اجتهاد چيزى نيست كه كسى بتواند آن را از ديگرى سلب كند. اما نا آگاهى جامعه كافى بود تا اين تبليغات موثر واقع شود. پس از آن توطئه قتل شيخ طرح ريزى شد و شيخ فضل الله مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و مجروح گرديد.

## سقوط و ظهور دوباره مشروطيت

با مرگ مظفر الدين شاه، محمد على شاه به سلطنت رسيد. وى داراى خوى استبدادى بود و به هيچ وجه مطيع قانون نبود. علاوه بر اين وى پرورش ‍ يافته روسها بود و با حكومتى كه بر اساس خواست و منافع انگلستان روى كار مى آمد موافق نبود. از اين رو به وسيله سربازان دولتى و قزاقان روسى به مجلس حمله كرد. عده اى از نمايندگان كشته شدند و برخى دستگير و تبعيد شدند و بساط مشروطه بر چيده شد.

خبر حمله به مجلس و كشتن مشروطه خواهان موجب شد تا نيروهاى شمال به رهبرى سپهدار تنكابنى و نيروهاى بختيارى به رهبرى سردار اسعد بختيارى به تهران حمله كرده، شهر را به تصرف خود در آورند. با شكست نيروهاى دولتى و فتح تهران محمد على شاه به سفارت روسيه پناهنده شد. فاتحان تهران مجلسى با عنوان مجلس عالى در بهارستان تشكيل دادند. اين مجلس محمد على شاه را از سلطنت خلع و احمد شاه را به پادشاهى برگزيد و بقيه مناصب حكومت را بين خود تقسيم كردند. اكثر مشروطه خواهانى كه حكومت را به دست گرفتند از عوامل روسيه و انگلستان بودند و به اين ترتيب «حكومت و مجلس دوم هر دو به دست فئودالها و خدمتگزاران امپرياليسم افتاد. » (1328) حكومت روى كار آمده حتى با معيارهاى غربى نيز يك حكومت مشروطه نبود. فاتحان تهران و حاميان مشروطيت يعنى سردار اسعد و سپهدار هيچيك اعتقادى به حكومت ملى نداشتند. زيرا «يكى از عناصر اصلى ايدئولوژى مشروطت، بر انداختن نظام شبه فئوداليسم ايرانى و نفى قدرتهاى محلى حكومت امثال سپهدار و سردار اسعد بود. » (1329)

## آخرين روزها

مشروطه خواهان پس از برقرارى حكومت به تصفيه حساب با مخالفان مشروطه پرداختند. طرفداران استبداد يعنى شاه و درباريان وحشت زده هر كدام به جايى پناه بردند اما مشروطه مشروعه به رهبرى شيخ فضل الله چون كوه مقاوم و استوار بودند.

پيشنهادهاى مختلفى به شيخ فضل الله رسيد تا به جايى پناهنده شود. سعد الدوله براى او پيام فرستاد كه با وزير مختار روس و انگليس گفتگو كردم و براى شما جاى مناسبى در سفارتخاه تهيه كرده ام تا از خطر محفوظ باشيد. ياران شيخ فضل الله خوشحال شدند اما شيخ بدون عكس العمل در مقابل اين پيام «لا حول و لا قوه الا بالله» مى گفت. (1330)

پيشنهاد شد كه اجازه بدهيد پرچم هلند را كه كشور بى طرفى است بر بام خانه نصب كنيم تا در امان باشيد. شيخ با تبسمى استهزا گونه فرمودند: بايد پرچم ما را روى سفارتخانه بيگانه نصب كنند. چطور ممكن است كه صاحب شريعت به من كه از مبلغين احكام هستم اجازه فرمايد، پناهنده به خارج از شريعت شوم. (1331)

وى در پاسخ پيشنهاد ديگرى اينچنين فرمود:

آيا رواست كه من پس از هفتاد سال كه محاسنم را براى اسلام سفيد كرده ام حالا بيايم و زير پرچم بيگانه بروم!

سرانجام مشروطه طلبان براى انتقام از شيخ فضل الله به منزل وى حمله كردند و شيخ را به شهربانى بردند. شيخ فضل الله چند روزى در شهربانى بود و در روز سيزدهم رجب براى محاكمه او را به عمارت گلستان بردند. «مدير نظام نوابى» از ماموران شهربانى و از محافظان شيخ فضل الله ماجراى محاكمه شيخ را اين گونه نقل مى كند.

اعضاى دادگاه شش نفر بودند كه مقابل آقا روى نيمكت نشستند. شيخ ابراهيم زنجانى به عنوان دادستان دادگاه از آقا سئوال مى كرد. او در موقع محاكمه به آقا حمله و بى احترامى مى كرد و يك باز نيز گفت: شيخ! من از تو عالم ترم. از مخارج تحصن سوال شد و آقا برايشان توضيح داد و گفت ديگر پول نداشتيم و گرنه ادامه مى داديم. در بين محاكمه آقا اجازه نماز خواندن خواست و آنها هم اجازه دادند. آقا عبايش را همان نزديكى روى كف تالار پهن كرد و نماز ظهرش را خواند اما اجازه ندادند كه نماز عصرش را هم بخواند. دوباره از تحصن سوال كردند. در بين محاكمه يپرم خان از در پايين آهسته وارد تالار شد و پشت سر آقا روى صندلى نشست. آقا متوجه او نشد. ولى چند دقيقه اى كه گذشت حادثه اى پيش آمد كه وضع تالار تغيير كرد. من در اين وقت از آقا قدرت و شجاعتى ديدم كه در تمام عمر نديده بودم و آن وقتى بود كه آقا از افراد محاكمه كنند پرسيد: «يپرم» كداميك از شما هستيد؟ همه به احترام يپرم از سر جايشان بلند شدند و يكى از آنها با احترام «يپرم» را كه پشت سر آقا نشسته بود نشان داد و گفت يپرم خان ايشان هستند! آقا همان طور كه روى صندلى نشسته بود و دو دستش را روى عصا تكيه داده بود به طرف چپ نصفه دورى زد و سرش را برگرداند و با حالت خشم و تندى گفت: يپرم تويى؟ يپرم گفت بله و بلافاصله گفت: شيخ فضل الله تويى؟ آقا جواب داد بله منم! يپرم گفت: تو بودى كه مشروطه را حرام كردى؟ آقا جواب داد بله من بودم و تا ابد الدهر هم حرام خواهد بود. موسسان اين مشروطه همه بى دين هستند و مردم را فريب داده اند. پس از آن رويش را برگرداند. در آن موقع كه اين كلمات با هيبت مخصوصى از دهان آقا بيرون مى آمد نفس از در و ديوار بيرون نمى آمد و همه ساكت و سراپا گوش بودند. تماشاچيان حاضر در تالار وحشت كرده بودند. من مى لرزيدم و با خود مى گفتم اين چه كار خطرناكى است كه آقا در اين موقع انجام مى دهد! يپرم رئيس شهربانى و فرمانده نيروى انتظامى است.

موضوع محاكمه شيخ فضل الله همين چند سوال پيرامون تحصن بود.

## سربدارى ديگر

بساط دار و مقدمات اعدام از شب قبل در ميدان توپخانه فراهم شده بود. هنگامى كه آقا به طرف ميدان توپخانه مى رفت نگاهى به جمعيت و بعد رو به آسمان كرد و گفت:

افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد. (1332)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست حق در دست مى آمد روان بر پاى دار |  | تا بلند آوازه سازد بعد از اين آواى دار |
| آن كه در آيينه انديشه مى بيند خداى |  | كى كند انديشه از رنج توانفرساى دار. (1333) |

ميدان توپخانه از جمعيت موج مى زد. نيروهاى دولتى مردم را كنار مى زدند تا راه باز شود. در اين لحظه آقا به عقب برگشت و در ميان جمعين خادم با وفايش را ديد و گفت ناد على! او هم بلافاصله خود را به آقا رساند. مردم همه سراپا گوش بودند. مى خواستند بدانند او در لحظه آخر چه كارى دارد. در اين وقت آقا دست در جيب كرد و كيسه اى بيرون آورد و به ناد على داد و گفت اين مهرها را خرد كن. او در اين لحظه حساس هم دورانديش و تيزهوش است و براى اينكه پس از مرگش مشروطه طلبان سند سازى نكنند و از مهرها سوء استفاده نكنند، دستور خرد كردن آنها را داده است. پس از آن آقا را روى چهار پايه قرار دادند و او از آنجا آخرين سخنان خويش را بيان كرد. سخنان او تاكيدى بر موضع اصولى و مكتبى گذشته اش بود. وى خطاب به جمعيت تماشاچى فرمود: خدايا! تو خودت شاهد باش كه من براى اين مردم به قرآن تو قسم ياد كردم. خدايا! تو خودت شاهد باش كه در اين دم آخر باز هم به اين مردم مى گويم كه موسسان اين اساس بى دين هستند و مردم را فريب داده اند. اين اساس مخالف اسلام است. محاكمه من و شما بماند پيش پيغمبر اسلام. او با وجود ضعف و پيرى و بيمارى آخرين سخنان خويش را با شجاعت و شهامت كم نظيرى بيان كرد و تنها ايمان و عشق به يك هدف مقدس است كه موج مى شود شخصى اينچنين در مقابل مرگ و شهادت ايستادگى كند. او در پاى دار چنان شجاع بود كه گويى دار از هيبت و عظمت او مى لرزيد. (1334)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اوز عشق حق سراپا شور و شوق و جذبه بود |  | دار در انديشه از او او نه در پرواى دار |
| هيبت مردانه مرد خدا را ديده است |  | گر به خود مى لرزد از اين جذبه سر تا پاى دار |

قبل از اينكه ريسمان دار را به گردى وى بيندازند يكى از مشروطه خواهان براى او پيغام آورد كه شما مشروطه را امضا كنيد و خود را از كشتن رها سازيد! شيخ فضل الله گفت:

من ديشب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را در خواب ديدم و به من فرمود كه فردا شب مهمان من هستى و من چنين امضايى نخواهم كرد. (1335) و بعد از چند لحظه طناب دار را به گردن او انداختند و چهار پايه را از زير پاى وى عقب راندند و طناب را بالا كشيدند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گاه خورشيداز عشق خدا بر نيزه ها |  | گاه از شوق خدا خورشيد بر بالاى دار |
| پرتو خورشيد فضل الله نورى تافته است |  | جاودان از مشرق خونين وخونپالاى دار (1336) |

در پاى دار مشروطه طلبان شادى مى كردند. شيخ فضل الله در راه حمايت از شريعت، سر و جان فدا كرد. او با شهادت خويش درس سرافرازى و جانبازى را تعليم داد.

## پس از شهادت

پس از اعدام جسد شيخ شهيد را به حياط شهربانى منتقل كردند و در وسط حياط بر روى يك نيمكت قرار دادند. مشروطه طلبان و ديگر افرادى كه نسبت به دين كينه و عداوت داشتند به جسد نيز حمله كردند. نيروهاى مسلح با قنداق تفنگ، ديگران با لگد و... به طورى كه خونابه از جسد سرازير شد. ابتدا از تحويل جسد به خانواده شيخ جلوگيرى كردند و بعد از مدتى جسد را تحويل خانواده وى دادند. آنان نيز جسد را در خانه مخفى كرده، پس از حدود هيجده ماه آن را به قم بردند و در يكى از اتاقهاى صحن مطهر حرم حضرت معصومه عليها‌السلام به خاك سپردند.

اعدام شيخ شهيد نقاب از چهره مدعيان دروغين آزادى و عدالت برداشت و مردم فهميدند كه مشروطيت سرابى بيش نبوده است. كم كم روحانيان ديگر نيز از مجلس و دولت كنار گذاشته شدند و زمينه جدايى دين از سياست فراهم شد. آيات عظام نايينى، آخوند خراسانى، طباطبايى، بهبهانى و طباطبايى يزدى همگى از شهادت شيخ فضل الله متاثر شدند و دريافتند كه واقعيتهاى تلخى در پشت ظواهر فريبنده پنهان بوده است. اما ديگر دير شده بود.

## زندگى شخصى شهيد نورى

همسر شهيد، سكينه، دختر دائى اش محدث نورى بود او داراى چهار پسر به نامهاى مهدى، ضيأ الدين، هادى و جلال و هشت دختر به نام هاى زينت، اينسه، احترام، زكيه، خديجه، منيره، اقدس و انور بود. (1337) وى در زندگى شخصى بسيار منظم بود لباس مرتب و پاكيزه اى مى پوشيد و ظاهرى آراسته داشت. اهل ريا و فريب نبود و بسيار صريح و شجاع بود. دستى گشاده داشت و خانه او به روى همه كس باز بود و هرگاه شخصى اظهار فقر و تنگدستى مى كرد، در حد توان از او دستگيرى مى كرد و هر وقت فردى براى اثبات فقر خويش مى خواست قسم بخورد، مى گفت كه قسم لازم نيست و او را يارى مى كرد. شيخ شهيد اهل جمع آورى مال نبود. براى كسى كه در راه هدف خرج كرد. در تحصن حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام علاوه بر مصرف تمام دارايى خويش، تمام اموال خانه و حتى خانه اش را در گرو قرضهايش گذاشت و تا آخر عمر نتوانست آنها را بپردازد. جمعى از طلبكاران او پس از شهادتش طلب هاى خود را بخشيدند و بعضى از طلب ها را هم عده اى از دوستان او پرداخت كردند. پس از شهادتش سياهى فقر بر خانه شيخ شهيد سايه گسترده بود. فقرى كه فقط اعضاى خانواده اش ‍ آن ارا لمس كردند. دولت دو نگهبان براى خانه شهيد نورى قرار داد اما آنها خود موجب مزاحمت و رنج و زحمت اعضاى خانواده شدند. يك بار آنها براى حقوق خويش از ميرزا هادى دويست تومان پول طلب كردند. دويست تومان پول زيادى بود و آنها توان پرداخت آن را نداشتند. اما آنها دست بردار نبودند. حاج ميرزا هادى با فروش مقدارى از لوازم خانه صد تومان تهيه كرده، به آنها پرداخت كرد. در همين روزهايى كه غم و اندوه شهادت شيخ بر اعضاى خانواده حكم فرما بود و فقر و تنگدستى آزارشان مى داد، كريم دوانگر همان شخصى كه به شيخ سوء قصد كرد و مورد عفو او قرار گرفت، به خانه شيخ شهيد مراجعه كرده، گفت: در روز درگيرى اسلحه مرا گرفتند و بايد پول آن را شما بپردازيد. خانواده شيخ شهيد گفتند كه اسلحه را شهربانى گرفت به آنجا مراجعه كنيد، اما او اهل خانه را تهديد كرد. همسر شيخ شهيد نيز از ترس جان پسرش و دف شر او قاليچه زير پايش را جمع كرد و به او داد. (1338)

## امام خمينى و مشروطيت

حضرت امام خمينى (ره) با تاييد نظر شيخ شهيد در مورد مشروطه مشروعه و تجليل از تلاش او در راه تصويب قانون اساسى موافق با قوانين اسلامى انحراف نهضت مشروطيت از مسير صحيح و اعدام شيخ شهيد را كار بيگانگان و عمال داخلى آنها مى دانست كه به موجب ترس از قدرت اسلام و روحانيان به اين كار دست زدند. او در اين مورد فرمود:

«لكن راجع به همين مشروطه و اين كه مرحوم شيخ فضل الله - رحمه الله - ايستاد كه مشروطه بايد مشروعه باشد، بايد قوانين موافق اسلام باشد، در همان وقت كه ايشان اين امر را فرمود و متمم قانون اساسى هم از كوشش ‍ ايشان بود، مخالفين، خارجيها كه يك همچو قدرتى را در روحانيت مى ديدند، كارى كردند در ايران كه شيخ فضل الله مجاهد مجتهد داراى مقامات عاليه را، يك دادگاه درست كردند و يك نفر منحرف روحانى نما او را محاكمه كرد و در ميدان توپخانه شيخ فضل الله را در حضور جمعيت به دار كشيدند. » (1339)

# آخوند خراسانى متوفاى 1329 ق.

آفتاب نيمه شب

محمد رضا سماك امانى

## اشاره

آخوند خراسانى از سلسله حماسه سازان تاريخ ايران است. وى مرجع تقليد، مدرس كم نظير حوزه علميه نجف و رهبر انقلاب مشروطه بود. تمام تاريخ نويسان مشروطه، حتى آنان كه دشمن روحانيت و خواستار نابودى اسلام و استيلاى فرهنگ غرب در ايران بودند رهبرى او را در نهضت مشروطه پذيرفته اند. اما شگفت كه درباره اش كمتر از ساير دست اندركاران نهضت مشروطه سخن به ميان آمده است!

## تولد

آخوند خراسانى در سال 1255 ق. در مشهد ديده به جهان گشود. پدرش، ملا حسين هراتى علاوه بر تبليغ به تجارت ابريشم نيز مشغول بود. ملا حسين، روحانى وارسته اى بود كه براى گذران زندگى، هماره در بين راه هرات و مشهد، در رفت و آمد بود. وى در سفرهاى تبليغى اش مردم را با احكام اسلامى آشنا مى ساخت. در يكى از همين سفرها، در كاشان ازدواج كرد. ثمره اين ازدواج چهار پسر به نامهاى نصرالله، محمدرضا، غلامرضا و محمد كاظم (آخوند خراسانى) بود. سرانجام مهر پيشواى هشتم او را به مشهد كشاند تا براى هميشه در شهر شهادت ساكن شود. (1340)

## هجرت و تحصيل

آخوند خراسانى در دوازده سالگى وارد حوزه علميه مشهد شد. ادبيات عرب، منطق، فقه و اصول را در حوزه مشهد فرا گرفت. در هيجده سالگى ازدواج كرد و در 22 سالگى همراه كاروان زيارتى عتبات عاليات، براى ادامه تحصيل عازم عراق شد. شوق تحصيل او را بر آن داشت تا سرپرستى همسر و فرزندش را به پدر بسپارد و آنها را به خاطر مشكلات سفر و مشكل مسكن در نجف، همراه خود نبرد.

كاروان زايران به سبزوار رسيد. قافله براى استراحت، رحل اقامت افكند تا پس از توقفى كوتاه، به سوى عراق حركت نمايند. آخوند خراسانى چون آوازه دانش «ملا هادى سبزوارى» را شنيده بود، تصميم گرفت از كاروان جدا شود و براى بهره جستن از درياى علم آن حكيم فرزانه در سبزوار بماند. آخوند، ماههاى رجب، شعبان و رمضان 1277 ه‍ق را در حوزه علميه سبزوار گذراند و از درس فيلسوف بزرگ عصر، ملا هادى سبزوارى بهره برد. (1341) آنگاه از سبزوار به تهران رفت و حدود سيزده ماه در مدرسه صدر، در درس ملا حسين خويى و ميرزا ابوالحسن جلوه شركت كرد. (1342) و سرانجام به حوزه علميه نجف راه يافت و در درس شيخ انصارى و ميرزا حسن شيرازى شركت كرد. (1343)

آخوند خراسانى شب و روز در تلاش براى اندوختن دانش و به دست آوردن تقوا مى كوشيد و در اين راه از هيچ مشكلى نهراسيد. خودش ‍ مى گويد:

«تنها خوراك من فكر بود. ولى قانع نبودم، هيچ گاه نشد كه گلايه كنم. شش ‍ ساعت بيشتر نمى خوابيدم. شبها بيدار بودم. با ستارگان دوست شده بودم. خواب با شكم خالى بسيار مشكل است. » (1344)

آخوند خراسانى غرق در درس و مطالعه بود كه ناگهان نامه اى رشته افكارش ‍ را از هم گسست و اشك از ديدگانش روان ساخت. فرزند خردسالش ديده از جهان فرو بسته بود. پس نامه اى به پدر نوشت و از او درخواست كرد كه همسر داغدارش را به نجف بياورد. ملا حسين همراه عروسش به نجف آمد و خود مدتى در نجف ماند و پس از زيارت اماكن مقدس، به مشهد برگشت.

داغ مرگ فرزند اندك اندك از ذهن آخوند و همسرش محو مى شد. زن و مرد جوان در انتظار تولد فرزندى ديگر روز شمارى مى كردند. اما باز هم، مصيبت بر خانه سايه افكند. فرزند، قبل از تولد مرد و بچه مرده به دنيا آمد. (1345) همسرش نيز پس از مدتى بيمارى از دنيا رفت. داغ مرگ همسر، آتش به جانش افكند. (1346) تاب مقاومت نداشت. مرگ همسر و دو فرزند، كمر طاقتش را در جوانى خم كرد. تنها حرم حضرت على عليه‌السلام و دامن پر مهر اشك توانست قامتش را راست كند.

## آوازه علمى آخوند

آخوند سالها در درس شيخ انصارى و ميرزاى شيرازى شركت كرد و از زبده ترين شاگردان آن دو شناخته مى شد. وى از همان ابتدا با پشتكارى كم نظير، راههاى پيشرفت را مى پيمود.

او در كنار تحصيل، به عبادت و شب زنده دارى نيز اهميت فراوان مى داد. بارها به كربلا رفت و به زيارت امام حسين عليه‌السلام نايل شد. در يكى از اين سفرها پس از زيارت، در درس آيه الله آخوند اردكانى (متوفاى 1302 ق.) شركت كرد. آخوند اردكانى نظر شيخ انصارى را در مساله اى بيان و سپس بر نظر او چند اشكال كرد. اشكالها درست بود. آخوند پس از برگشت به نجف و شركت در درس شيخ انصارى، اشكالهاى اردكانى را به استاد بازگو كرد. شيخ انصارى يكى از اشكالها را پذيرفت اما اشكال دوم را رد كرد. آخوند به دفاع از اشكال دوم اردكانى پرداخت و استاد دوباره پاسخ گفت اما آخوند دفاعيه استاد را قانع كننده ندانست و بار ديگر اشكال را با بيانى تازه مطرح كرد. گفت و شنود شاگرد و استاد به درازا كشيد. صدها طلبه كه در درس شيخ انصارى شركت داشتند، در شگفت بودند كه چگونه طلبه اى جوان كه 25 سال بيش نداشت و كمتر از سه سال بود كه به درس شيخ انصارى راه يافته، بى محابا با دليلهاى قوى به استاد اشكال مى كند. يكى از طلاب به ديگران گفت: اين آخوند (آخوند خراسانى) را ببينيد كه دارد گفتار آن آخوند (آخوند اردكانى) را تاييد مى كند. از آن زمان به بعد در همه نجف او را با لقب «آخوند» صدا مى كردند. (1347)

آخوند از سال 1278 ق. تا سال 1291 ق. بيش از سيزده سال در درس ‍ خارج استادان برجسته حوزه علميه نجف شركت كرد. بيش از دو سال در درس شيخ انصارى شركت كرد و پس از وفات او (1281 ق.) دو سال به درس آيه الله سيد على شوشترى (متوفاى 1283 ق.) راه يافت و سالها در درس آيه الله شيخ راضى بن محمد نجفى (متوفاى 1290 ق.) و آيه الله سيد مهدى مجتهد قزوينى ادامه تحصيل داد.

آخوند خراسانى بيش از سيزده سال در كنار درسهاى ساير اساتيد در درس ‍ ميرزاى شيرازى نيز شركت كرد. ميرزاى شيرازى در سال 1291 ق. به سامرا هجرت كرد و بيشتر شاگردانش نيز همراه او به سامرا رفتند. اما آخوند در نجف ماند و به تدريس ادامه داد. او مدتى بود كه در كنار تحصيل و شركت در درس ميرزاى شيرازى به تدريس نيز مشغول بود. (1348) البته برخى از نويسندگان نوشته اند: آخوند نيز به سامرا رفت ولى پس از مدتى كوتاه به سفارش ميرزاى شيرازى به نجف برگشت و به تدريس ادامه داد. روزى آخوند به سامرا رفت و پس از زيارت مرقد امام حسن عسكرى عليه‌السلام و امام هادى عليه‌السلام در درس استاد پيشين خود شركت كرد. آخوند اشكالى به نظريه ميرزاى شيرازى وارد ساخت و استاد پاسخ گفت. آخوند اشكال را با بيانى ديگر تكرار كرد و استاد دوباره پاسخ داد.... پرسش و پاسخ ادامه يافت تا سرانجام آخوند به احترام استاد لب فرو بست. روز بعد ميرزاى شيرازى پيش از آغاز درس گفت: «در بحث ديروز، حق با آخوند بود. »!

اندك اندك آوازه علمى آخوند در حوزه علميه نجف پيچيد و روز به روز به شمار شاگردانش افزوده شد. اينك وى يكى از مجتهدان و مدرسان مشهور نجف و به عنوان يكى از ممتازترين شاگردان ميرزاى شيرازى، مورد احترام طلاب و علما بود. ميرزاى شيرازى مقام علمى او را به طلبه ها گوشزد مى كرد و آخوند نيز تا هنگامى كه ميرزاى شيرازى زنده بود به احترام استاد بالاى منبر نمى رفت ؛ روى زمين نشست و درس مى گفت.

ميرزاى شيرازى در سال 1312 ق. دار فانى را وداع گفت. آخوند مدتى پس ‍ از رحلت استاد به سامرا رفت و بعد از زيارت مرقد امامان به سوى منزل استاد به راه افتاد، كوبه در منزل را بوسيد و پيشانى بر آن گذاشت و زار زار گريست.

آخوند از موفق ترين استادان تاريخ حوزه هاى علميه شيعه است كه شمار شاگردانش را تا سه هزار نفر نوشته اند و صدها مجتهد در درس او تربيت يافتند كه نام برخى از آنها از اين قرار است: سيد ابوالحسن اصفهانى، شيخ ابوالقاسم قمى، سيد ابوالقاسم كاشانى، ميرزا احمد خراسانى، سيد محمد تقى خوانسارى، سيد جمال الدين گلپايگانى، شيخ محمد جواد بلاغى، شهيد سيد حسن مدرس، حاج آقا حسين قمى، سيد صدر الدين صدر، آقا ضيأ الدين عراقى، شيخ عبدالكريم حائرى، سيد عبدالله بهبهانى، سيد عبدالهادى شيرازى، شيخ محمد على كاظمى، شيخ محمد حسين نائينى، آقا بزرگ تهرانى، حاج آقا حسين بروجردى و سيد محمود شاهرودى. (1349)

آوازه علمى آخوند از مرزها گذشت. از اين رو «شيخ الاسلام» امپراتورى عثمانى كه در آن زمان به عراق آمده بود، روزى همراه شمارى از همراهان در درس آخوند شركت كرد.

همهمه اى بين طلاب بلند شد. به احترام او برخاستند. «شيخ الاسلام» نزديكتر رفت و آخوند با ديدن وى، درس را به بررسى نظر ابوحنيفه در يكى از مسائل علم اصول كشاند. ابتدا نظر او را بيان كرد و دليلهايش را بر شمرد.

«شيخ الاسلام» سنى در شگفت بود كه چگونه استاد شيعى، نظر پيشواى اهل سنت را پذيرفته است؟! اما اندكى بعد سخنان آخوند او را متوجه اشتباهش ساخت. آخوند چند اشكال علمى بر نظر ابوحنيفه وارد ساخت و سپس نظر مجتهدان شيعه در آن مساله را بيان كرد. آخوند از «شيخ الاسلام» خواست تا به منبر بروند و همه از سخنانش استفاده نمايند. اما روحانى اهل سنت به احوالپرسى با آخوند بسنده كرد. «شيخ الاسلام» از قدرت علمى و احترام آخوند چنان به وجد آمده بود كه تا مدتها بعد هماره از آن ديدار به ياد ماندنى سخن مى گفت. (1350)

## عبادت و زهد

آخوند از ابتداى جوانى تا آخر عمرش، هر روز پيش از طلوع آفتاب، به زيارت آفتاب نجف، حرم حضرت على عليه‌السلام مشرف مى شد. آنگاه به مسجد هندى مى رفت و درس مى گفت. شبها پس از اقامه نماز جماعت در صحن حرم، براى برخى از شاگردان ممتازش در منزل خود درس خصوصى داشت. نمازهاى مستحبى اش حتى در سنين پيرى ترك نشد. در ماه رمضان نيز براى طلبه ها سخنرانى مى كرد.

در اواخر عمر، زيارت را - شايد به خاطر پيرى - طول نمى داد. يكى از مريدانش به وى گفت: شما كمى بيشتر در حرم بمانيد تا همه زايران متوجه آداب زيارت شما بشوند. آخوند دست به ريش خود گرفت و گفت: در اين آخر عمر، با اين ريش سفيد به خدا شرك بورزم و خودنمايى كنم؟!

يكى از همسايگان آخوند مى گفت: ناله سوزناك و صداى گريه آخوند در نيمه هاى شب، قلب هر سنگدلى را مى لرزاند.

آخوند به تميزى سر و وضع و لباس اهميت فراوانى مى داد. همراه سه فرزند كه همگى آنها متاهل بودند، در يك خانه زندگى مى كرد. اين چهار خانواده، چهار اتاق داشتند. روزى يكى از پسرانش از تنگى جا به پدر شكايت كرد. پدر گفت: اگر قرار باشد كه خانه هاى اين شهر را بين نيازمندان بخش كنند، به ما بيش از اين نمى رسد.

## دستگيرى نيازمندان

يكى از سخنرانان مذهبى كربلا كه از مخالفان مشروطه بود و همه جا عليه آخوند صحبت مى كرد، به علت بدهى تصميم گرفت خانه اش را بفروشد. مشترى خريد خانه را مشروط به امضا و اجازه آخوند قرار داد. گرچه روى ديدن آخوند را نداشت، اما شرمنده و ناچار نزد آخوند رفت و از او خواست تا به اين معامله راضى شود. آخوند چند كيسه ليره به او داد و گفت: شما جزو علماييد، من راضى نيستم كه در گرفتارى باشيد. با اين پول، بدهى خود را بدهيد و خانه را نفروشيد. هرگاه به مشكلى برخورديد نزد من بياييد. واعظ كربلا از رفتار آخوند متنبه گشت و از آن پس، از مريدان او شد. (1351)

## تاليفات

آخوند كتابهاى زيادى درباره اصول، فقه و فلسفه به نگارش در آورد. آثارش ‍ عبارتند از:

1 - حاشيه مختصر بر رسائل، كه نخستين اثر اوست.

2 - حاشيه مفصل بر رسائل، كه به نام «درر الفوائد» چندين بار چاپ شده است.

3 - حاشيه بر مكاسب

4 - فوائد: در سال 1315 ق.، در تهران به چاپ رسيده است.

5 - حاشيه بر اسفار

6 - حاشيه بر منظومه ملا هادى سبزوارى

7 - رساله اى در مشتق

8 - رساله اى در وقت

9 - رساله اى در رضاع

10 - رساله اى در دمأ ثلاثله

11 - رساله اى در اجاره

12 - رساله اى در طلاق

13 - رساله اى در عدالت

14 - رساله اى در رهن، همه رساله ها در يك جلد چاپ شده است.

15 - القضأ و الشهادات

16 - روح الحياه فى تلخيص نجاه العباد، كه در سال 1327 ق.، در بغداد به چاپ رسيده است.

17 - تكمله التبصره: در سال 1328 ق، در تهران چاپ شده است.

18 - ذخيره العباد فى يوم المعاد: رساله عمليه آخوند، به زبان فارسى است كه نخست در بمبئى و سپس در سال 1329 ق. در تهران، چاپ شد.

19 - اللمعات النيره فى شرح تكمله التبصره

20 - كفايه الاصول: مهمترين اثر آخوند، كه چندين بار چاپ شده است و هنوز در حوزهاى علميه شيعه تدريس مى شود. اين كتاب از كم نظيرترين كتابهايى است كه درباره علم اصول نوشته شده است. بيش از صد نفر از مجتهدان شيعه بر اين كتاب حاشيه و شرح نوشته اند.

## تاسيس مدارس

برخى از بانيان خير، هزينه ساختن مدرسه علميه اى را به آخوند دادند. وى نيز با تمام توان در تلاش براى ساختن مدرسه بود. سرانجام در سال 1321 ق. مدرسه علميه اى در محله «حويش» نجف، به همت او بنا شد كه به نام «مدرسه بزرگ آخوند» مشهور گرديد. كتابخانه مدرسه داراى نفيس ترين كتابهاى خطى بود. آخوند در سال 1326 ق. مدرسه ديگرى در محله «براق» ساخت كه به «مدرسه الوسطى آخوند» شهرت يافت.

سومين مدرسه اى كه با همت ايشان، در محله براق بنا شد «مدرسه كوچك آخوند» است كه در سال 1328 ق. كار بناى آن به اتمام رسيد.

آخوند در ساختن چندين مدرسه در نجف، كربلا و بغداد مشاركت داشت. در اين مدرسه ها ادبيات فارسى نيز تدريس مى شد. او مبلغانى به ايلها، عشاير و روستاهاى دور افتاده عراق گسيل داشت، تا آنها را با احكام اسلامى آشنا سازند. مجله هاى «اخوت»، «دره النجف»، «العلم» و «نجف اشرف» با پشتيبانى آخوند در عراق منتشر مى شد. (1352)

## شركت اسلامى

صنايع ايران در دوره صفويه از رونق خوبى برخوردار بود. بيش از 90 درصد كالاهاى مورد نياز مردم در داخل كشور توليد مى شد. اما با روى كار آمدن سلسله قاجاريه صنايع رو به ورشكستگى نهاد. ملك المتكلمين، از روحانيون سرشناس آن دوران، پيشگام آبادى اقتصاد كشور شد. او با بازرگانان و ثروتمندان گفتگو كرد و آنها را به گسترش صنايع توليدى تشويق نمود. سرانجام پس از ماهها سخنان او به بار نشست. گروهى از بازرگانان با سرمايه يك ميليون تومانى كه در آن زمان پول هنگفتى بود، نخستين شركت ملى را در ايران تاسيس كردند. شركت اسلامى نخستين شركت سهامى بود كه در ايران تاسيس شد. اين شركت در سال 1316 ق. در اصفهان آغاز به كار كرد. كارخانه هاى پارچه بافى و توليد پوشاك اين شركت در اندك مدتى چنان سودآور شد كه روز به روز بر شمار سهامداران آن افزوده و صدها دستگاه بافندگى وارد ميان توليد گرديد و شعبه هاى شركت در بسيارى از شهرستانها گشايش يافت.

ملك المتكلمين، حاج آقا نورالله اصفهانى و سيد جمال واعظ در نابر، مردم را به خريد سهام تشويق مى كردند. نهصد هزار تومان سهام از سوى مردم خريدارى شد. سيد جمال واعظ كتابى به نام «لباس التقوى» نوشت و هدف از تاسيس شركت اسلامى را در آن كتاب بيان نمود. آخوند خراسانى و هفت نفر از مراجع تقليد نجف تقريظى بر اين كتاب نوشته، از شركت اسلامى پشتيبانى نمودند. آخوند در حمايت از شركت نوشت: بر مسلمانان لازم است كه لباس ذلت (توليد خارج) را از تن بيرون كنند و لباس عزت (ساخت داخل) را بپوشند. (1353)

## نقش آخوند در نهضت مشروطه

بسيارى از نويسندگان تاريخ مشروطه در ارزيابى انگيزه هاى مردم براى جانفشانى در راه انقلاب مشروطه به اشتباه رفته اند. برخى از نويسندگان نوشته اند كه اسلام با مشروطه سازگارى ندارد. گروهى مى نويسند كه نهضت مشروطه دنباله روى كوركورانه از انقلابها و تحولات سياسى كشورهاى اروپايى و برخى از كشورهاى آسيايى مانند ژاپن است.

شمارى از قلم به دستان تاريخ مشروطه بر اين باورند كه رهبران مشروطه - چه رسد به مردمى كه سالها رنج شكنجه تبعيد، زندان و اعدام را به جان خريدند و در برابر استبداد پايدارى كردند - نيز معناى مشروطه را نمى فهميدند. برخى از نويسندگان به موجب دشمنى با روحانيت، با دست بردن در سندها، تحريف وقايع، دامن زدن به شايعات و بزرگ نمايى نقش ‍ فئودالها، خانها، ثروتمندان و روشنفكران غربزده در صدد بر آمدند تا از نقش آخوند خراسانى، شيخ عبدالله مازندرانى و ميرزا حسين تهرانى كه بحق رهبران اصلى مشروطه بودند، بكاهند؛ كه متاسفانه در اين نيرنگ موفق بوده اند. تا آنجا كه در كتابهاى درسى، سخنى از اين سه مرجع بزرگ به چشم نمى خورد. در بسيارى از كتابها نيز فقط از آيه الله سيد محمد طباطبايى و آيه الله سيد عبدالله بهبهانى و شمارى اندك از علما سخن به ميان آمده است. حال اينكه رهبران مشروطه در تهران و شهرستانها را مراجع تقليد، مجتهدان و روحانيون مبارز تشكيل مى دادند.

بيشتر نويسندگان، مردم را در ماجراى مشروطه به دو گروه مشروطه خواه و مستبد تقسيم كرده اند. آنان صدها مجتهد، مرجع تقليد و روحانى آگاه، دوراندش و پارساى پايتخت و شهرستانها را خواهان مشروطه مشروعه و حكومت اسلامى بودند، در صف مخالفان مشروطه و هواداران استبداد قاجاريه قلمداد كرده اند. برخى از نويسندگان هوادار مشروطه مشروعه نيز به بهانه دفاع از آيه الله شيخ فضل الله نورى، آخوند ملا قربانعلى زنجانى، آيه الله العظمى سيد محمد كاظم طباطبايى يزدى و...، با استناد به سندهاى جعلى يا مشكوك و شايعه ها نيش قلم را متوجه آخوند و دو يار وفادارش كردند.

بسيارى از سندها ساخته جاسوسان روسى و انگليسى و خيلى از حوادث، بافته ذهن فراماسونها و غربزدگان مزدور بيگانگان است. البته مى پذيريم كه رهبران مشروطه به دليل اينكه در خارج از كشور به سر مى بردند و از حوزه علميه نجف، انقلاب را رهبرى مى كردند، از برخى عملكردهاى مشروطه طلبان باخبر نبودند. كاش علما با وحدت و يكپارچگى، اختلافها را كنار مى گذاشتند و نمى گذاشتند نهضت از مسير خود خارج شود.

حضرت امام خمينى - رضوان الله تعالى عليه - درباره مشروطه فرمود:

«علماى اسلام در صدر مشروطيت در مقابل استبداد سياه ايستادند و براى ملت آزادى گرفتند. قوانين جعل كردند. قوانينى كه به نفع ملت است، به نفع استقلال كشور است. به نفع اسلام است. قوانين اسلام است. اين آزادى را با خونهاى خودشان، با زجرهايى كه ديدند و كشيدند... گرفتند. در جنبش ‍ مشروطيت همين علما در راس بودند و اصل مشروطيت اساسش از نجف به دست علما و در ايران به دست علما شروع شد و پيش رفت... لكن... دنباله اش گرفته نشد. مردم بى طرف بودند. روحانيون هم رفتند، هر كس ‍ سراغ كار خودش. از آن طرف، عمال قدرتهاى خارجى، خصوصا در آن وقت انگلستان، در كار بودند كه اينها را از صحنه خارج كنند يا به ترور و يا به تبليغات. گويندگان و نويسندگان آنها كوشش كردند به اينكه روحانيون را از دخالت در سياست خارج كنند و سياست را بدهند به دست آنهايى كه به قول آنها مى توانند... يعنى فرنگ رفته ها و غرب زده ها و شرق زده ها و كردند آنچه را كردند؛ يعنى اسم، مشروطه بود واقعيت، استبداد. آن استبداد تاريك ظلمانى، شايد بدتر از زمان و حتما بدتر از زمانهاى سابق. » (1354)

## آغاز نهضت

سلسله قاجاريه در دورانى بر كشور حكومت مى كردند كه دنيا در ايام طلايى رشد صنعتى به سر مى برد. پادشاهان قاجار در انديشه عيش و نوش و خوشگذرانى خود بودند. فقر و بيداد كارگزاران حكومت، سراسر كشور را در بر گرفته و بخش گسترده اى از كشور به بيگانگان سپرده شده بود. امتيازهاى فراوان به ناچيزترين مبالغ به دولتهاى روسيه و انگليس واگذار شد. ارتشهاى بيگانه گاه و بيگاه، به بهانه هاى مختلف كشور را اشغال مى كردند و گاه ماهها و بلكه سالها در نقاطى از كشور اقامت مى كردند. حكومتهاى بسيارى از شهرها به دست كنسولگرى روسيه و انگليس اداره مى شد. بسيارى از دست اندركاران دولت مركزى، به دستور سفارتهاى بيگانه نصب و عزل مى شدند. ايران آتش زير خرمن بود. مردم منتظر جرقه اى بودند تا عليه حكومت مركزى قيام كنند. آيه الله سيد عبدالله بهبهانى و آيه الله سيد محمد طباطبايى با تشكيل انجمنهايى، به صورت پنهانى زمينه قيام را آماده مى ساختند. علما و طلاب تهران در سالهاى 1322 و 1323 ق. نشستهاى زيادى براى آگاه ساختن مردم داشتند و آيه الله بهبهانى و آيه الله طباطبايى اين جلسات را رهبرى مى كردند.

در اين ميان علماى تهران با مراجع تقليد نجف در ارتباط بودند. آخوند خراسانى، شيخ عبدالله مازندرانى و ميرزا حسين تهرانى در تاريخ هشتم ربيع الاول 1323 ق. نامه اى به آيه الله سيد عبدالله بهبهانى مى فرستند و از علماى تهران مى خواهند كه «مسيو نوژ» بلژيكى، رئيس گمرك كشور را كه مشغول فعاليت عليه استقلال فرهنگى و اقتصادى ايران است و به روحانيت توهين نموده از كشور بيرون كنند.

علما، طلاب و بازاريان تهران از خلافهاى كارگزاران حكومت و نامه هاى مراجع تقليد نجف باخبر مى شوند. روحانيون اوضاع نابسامان كشور را به اطلاع مردم مى رسانند و اندك اندك دامنه افشاگريها گسترش مى يابد. آيه الله بهبهانى پيوسته گزارش عملكرد علما و مردم را به نجف مى فرستاد و مراجع نجف نيز رهنمودهاى لازم را به تهران مى فرستادند.

در پى اين امور، حكومت مركزى با شدت هر چه تمام تر به خاموش كردن فرياد انقلاب بر آمد. علما و بازاريان كه دو ركن شاخص انقلاب بودند، در نوك پيكان حمله دولت قرار گرفتند. دولت به بهانه تاديب گرانفروشى بازاريان كه قند را بيش از نرخ مصوب مى فروختند، به وضع فجيعى به آزار تنى چند از آنها پرداخت. مردم به رهبرى علما به حمايت از بازاريان بر آمدند. سيد جمال واعظ - خطيب شهير انقلاب - و دو نفر ديگر از رهبران انقلاب به دنبال افشاگريهايشان تبعيد شدند. انقلاب از پايتخت فراتر رفت و شيراز و مشهد نيز به پايتخت پيوستند.

شيخ محمد واعظ، از سخنرانان مشهور انقلاب در نوزدهم جمادى الاول 1324 ق. دستگير شد. طلبه هاى مدرسه حاج ابوالحسن معمار باشى تهران وى را در يك درگيرى نجات دادند. اما طلبه در اين حادثه به شهادت رسيد. بازار بسته شد و مردم در مسجد متحصن شدند و علما از جمله آيات عظام بهبهانى، طباطبايى و شيخ فضل الله نورى به متحصنان پيوستند. صدر اعظم، عين الدوله به علما پيغام داد كه به خانه هاى خود برويد، ما امور را اصلاح مى كنيم. علما پاسخ دادند: ما عدالت مى خواهيم و چون عين الدوله مانع تاسيس عدالتخانه است، بايد از صدارت بر كنار شود.

طولى نكشيد كه سربازان، وحشيانه به سوى مسجد آتش گشودند و بيش از يكصد نفر را كشتند. علماى تهران به نشانه اعتراض در روز 23 جمادى الاول 1324 ق. به قم مهاجرت كردند و بيش از سه هزار نفر از مردم به جمع متحصنان در قم پيوستند. آيه الله شيخ فضل الله نورى، آيه الله آقا نجفى اصفهانى و آيه الله آخوند ملا قربانعلى زنجانى و بسيارى از علماى سرشناس كشور، از شهرستانهاى دور و نزديك به قم آمدند. سرانجام مظفر الدين شاه كه مقاومت در برابر علما و مردم را بى فايده دانست، در تاريخ 6/5/1284 ش. فرمان بر كنارى عين الدوله و در چهاردهم جمادى الثانى دستور مشروطيت را صادر كرد. (1355)

نخستين انتخابات مجلس شوراى ملى و اولين جلسه مجلس در 14/7/1285 ش. در كشور برگزار شد. قانون اساسى 51 اصل با الهام از قوانين كشورهاى اروپايى از سوى برخى از روشنفكران غربزده نوشته شد و به امضاى شاه رسيد. اندكى بعد شاه مرد و فرزندش محمد على شاه به سلطنت رسيد. متمم قانون اساسى در 107 اصل نيز نوشته شد. اصل دوم آن عبارت بود از: نظارت مجتهدان بر قوانين مصوب مجلس كه به پيشنهاد شيخ فضل الله نورى در متمم قانون گنجانده شد.

شاه از امضاى متمم قانون اساسى خوددارى كرد و در پى آن مردم تبريز، اصفهان، شيراز، رشت و كرمان قيام كردند. از آن سو آخوند و علماى نجف از شاه خواستند كه در برابر اراده ملت مقاومت نكند. سرانجام شاه در 29 شعبان 1325 ق. متمم قانون اساسى را امضا كرد. (1356)

از آخوند خراسانى سوال كردند كه نظرش درباره نظام ملى (قانون نظام وظيفه) چيست.

ايشان پاسخ داد: «حفظ كيان اسلام بر همه مسلمانان واجب است. بنابراين، بر همه مردم، بويژه جوانان واجب است كه با فنون نظامى آشنا شوند... مجلس شوراى ملى در اين كار تاخير را روا ندارد. » پاسخ آخوند در تاريخ هفتم ربيع الاول 1325 در مجلس شوراى ملى خوانده شد. (1357)

آخوند خراسانى به همراهى دو يار وفادارش رهنمودهاى لازم را به مجلس ‍ شوراى ملى فرستادند و بحقيقت مراجع تقليد از نجف كار هدايت انقلاب مشروطه را در دست داشتند. مردم ايران نيز به فرامين مراجع اهميت زيادى مى دادند. در يكى از پيامهاى مراجع طرفدار مشروطه نجف آمده است:

«بر تمام مردم، بويژه عشاير، ايلات و مرز بانان واجب است كه تفرقه را كنار بگذارند و دست در دست يكديگر با آموختن روشهاى نويت نظامى به پاسدارى از آب و خاك ايران بپردازند... احكام مصوب مجلس شوراى ملى را همانند احكام شرعى واجب الاطاعه بدانيد. » (1358)

آخوند در 28 ذيحجه 1325 ق. نامه اى براى نمايندگان مجلس مى فرستد و آنها را به اجراى قوانين اسلامى پرداخت بدهى هاى دولت و فقر زدايى سفارش مى كند. (1359) اما در زمانى كوتاه، روشنفكران غربزده و فراماسونها اندك اندك، قدرت را به دست مى گيرند و روحانيت را از صحنه كنار مى گذارند.

آيه الله شيخ فضل الله نورى كه از پيشقراولان نهضت مشروطه بود، به دليل نفوذ غربزدگان در پستهاى كليدى حكومت و مجلس و به انحراف كشيده شدن مشروطه، در حرم حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام متحصن مى شود. وى بنا به دلايلى از جمله دو مورد ذيل بدين امر دست زد:

1 - توهين روزنامه ها به چهارده معصوم عليهم السلام، ارزشهاى اسلامى و روحانيت

2 - دستگيرى، ستم و كشتار برخى از مشروطه طلبان در شهرستانها

وى پيشنهاد مى كند كه نامه آخوند درباره مبارزه با كفر كه به مجلس شوراى ملى فرستاده شده، در نظامنامه قانون اساسى درج گردد.

محمد على شاه نيز گاه و بيگاه به مخالفت با مشروطه مى پردازد و آخوند خراسانى چندين بار او را نصيحت مى كند كه از كارشكنى در كار مجلس و مشروطه بپرهيزد. در يكى از اندرزهاى آخوند به شاه آمده است:

1 - به دين اهميت بيشترى بدهيد.

2 - اجناس ساخت ايران را تبلغ كنيد. چنانكه «ميكارو» پادشاه ژاپن را از بحران اقتصادى نجات داد.

3 - در نشر علوم و صنايع جديد همت كنيد.

4 - مواظب دخالت بيگانگان در كشور باشيد.

## استبداد صغير

شاه پنهانى در صدد كودتا بر مى آيد و به بهانه هاى مختلف به اذيت و آزار سران مشروطه مى پردازد و سر انجام در 23 جمادى الاول 1327 ق. برابر 2/4/1287 ش. مجلس را به توپ مى بندد و در تهران حكومت نظامى اعلام مى كند و بسيارى از رهبران انقلاب شهيد، تبعيد يا زندانى مى شوند.

آخوند و دو يار وفادارش در حوادث استبداد صغير پيامهاى فراوانى براى مردم و رهبران مشروطه فرستادند. در يكى از اين پيامها آمده است: «همراهى با مخالفين اساس مشروطه، محاربه با امام زمان (عج) است. » ايشان در ماجراى محاصره آذربايجان از طرف قواى نظامى شاه، كه از 23 جمادى الاول 1326 ق. تا 27 جمادى الثانى 1327 ادامه داشت، پيامهاى زيادى براى مردم آذربايجان فرستاد و آنها را در ستيز با استبداد تشويق كرد. در اين ميان ستارخان (از رهبران مشروطه در آذربايجان) اظهار داشت كه «من حكم علماى نجف را اجرا مى كنم. » آخوند در يكى از نامه هايش به شاه نوشت:

«... از بدو سلطنت قاجار چه صدمات فوق الطاقه به مسلمانان وارد آمده و چقدر از ممالك شيعه از حسن كفايت آنان به دست كفار افتاده. قفقاز، شيروانات، بلاد تركمان و بحر خزر، هرات، افغانستان، بلوچستان، بحرين، مسقط و غالب جزاير خليج فارس و عراق عرب و تركستان، تمام از ايران مجزا شد. دو ثلث تمام از ايران رفت و اين يك ثلث باقى مانده را هم به انحأ مختلف، زمامش را به دست اجانب دادند. گاهى مبالغ هنگفت قرض ‍ كرده و در ممالك كفر خرج نمودند و مملكت شيعه را به رهن كفار دادند.

گاهى به دادن امتيازات منحوسه، ثروت شيعيان را به مشركين سپردند... گاهى خزايت مدفونه ايران را به ثمن بخس (مبلغ ناچيز) به دشمنان دين سپردند. يكصد كرور، بيشتر خزينه سلطنت كه از عهد صفويه و نادر شاه و زنديه ذخيره بيت المال مسلمين بود، خرج فواحش فرنگستان شد و آن همه اموال مسلمين را كه به يغما مى بردند، يك پولش را خرج اصلاح مملكت، سد باب احتياج رعيت ننمودند. به حدى شيرازه ملك و ملت را گسيختند كه اجانب علنا مملكت را مورد تقسيم خود قرار داده.

اى منكر دين! اى گمراه!، پدرت دستور (مشروطه) را صادر كرد. اما از روزى كه تو به سلطنت نشستى همه وعده هاى مشروطه را زير پا نهادى. شنيدم شخصى از سوى تو به نجف فرستاده شده تا ما را با پول بخرد. و حال اينكه نمى دانى، قيمت سعادت مردم بيشتر از پول توست... تو دشمن دين و خائن به اين مملكت هستى. من بزودى به ايران مى آيم و اعلان جهاد مى كنم. »

رهبران مشروطه از نجف در پيامى به مردم ايران مى نويسند:

«به عموم ملت، حكم خدا را اعلام مى داريم: اليوم، همت در دفع اين سفاك جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمين از اهم واجبات و دادن ماليات به گماشتگان او از اعظم محرمات است... »

علماى نجف، سران قبايل ايران را به پشتيبانى از مشروطه و همه مسلمانان جهان را به پيكار بر ضد استبداد محمد على شاه فرا مى خوانند. آخوند، شيخ عبدالله مازندرانى و ميرزا حسين تهرانى در پاسخ استفتاى مسلمانان ازمير و طرابوزان (از شهرهاى تركيه) آنها را به مبارزه با محمد على شاه فرا مى خوانند.

طولى نكشيد كه آخوند خراسانى حكم جهاد را صادر كرد و قبيله هاى شيعى عراق آمادگى خود را براى پيوستن به مشروطه طلبان و حركت به ايران اعلام كردند و طلاب، علما و بسيارى از ايرانيان مقيم عراق نيز در بغداد گرد آمدند تا به سوى ايران حركت كنند.

در اين زمان بود كه طرابلس (ليبى) به اشغال ايتاليا در آمد. آخوند، مازندرانى و آيه الله شريعت اصفهانى در پيامى به مسلمانان جهان، حكم جهاد براى آزاد سازى طرابلس را صادر مى كنند.

مشروطه طلبان گيلان و اصفهان پايتخت را در 28 جمادى الثانى 1327 ق. برابر 23/4/1288 ش. آزاد ساختند. محمد على شاه به سفارت روس ‍ پناهنده مى شود و از آنجا به روسيه فرار مى كند. سپاه مشروطه طلبان نجف كه آيه الله العظمى سيد محمد كاظم يزدى و چند تن ديگر از مراجع تقليد نيز در بين آنها بودند، با شنيدن خبر آزادى تهران از حركت به ايران منصرف مى شوند.

آخوند هنگامى كه شنيد سرداران فاتح ايران در صدد اذيت شيخ فضل الله نورى بر آمده اند، تلگرامى به تهران فرستاد و مشروطه طلبان را از آزار وى بر حذر داشت اما روشنفكران غربزده نامه آخوند را پنهان كردند و سپس شيخ فضل الله نورى را اعدام نمودند. آخوند پس از شنيدن خبر شهادت وى گريست. عمامه اش را به زمين انداخت و مجلس يادبود شهيد شيخ فضل الله نورى را در منزل خود برگزار كرد.

فرصت طلبان دهها مجتهد مبارز را به بهانه مخالفت با مشروطه در تهران و شهرستانها شهيد، تبعيد يا زندانى كردند. طرفداران مشروطه مشروعه، پس ‍ از شهادت شيخ فضل الله نورى رنجهاى فراوانى را متحمل شدند. غربزدگان، آيه الله ملا قربانعلى زنجانى، مجتهد 92 ساله زنجان را دستگير كرده، به تهران آوردند و در صدد محاكمه اش بر آمدند.

اما آخوند با ارسال تلگرام شديد اللحنى، مانع اين عمل شد.

هر روز خبرهاى ناگوار از تهران و شهرستانها به آخوند مى رسيد. ترور آيه الله سيد عبدالله بهبهانى به دستور تقى زاده، تبعيد آيه الله طباطبايى و خلافهاى برخى از مشروطه طلبان او را رنج مى داد. ولى آخوند هنوز به مشروطه اميد داشت.

آخوند پس از رحلت ميرزا حسين تهرانى در سال 1326 - كه در تمام دوران مبارزه همدوش او مى رزميد - با توان بيشتر با كمك شيخ عبدالله مازندرانى به هدايت مشروطه پرداخت.

آخوند و آيه الله مازندرانى در نامه اى به مجلس شوراى ملى از نمايندگان مجلس مى خواهند كه به سبب ضديت تقى زاده با اسلام از ورودش به مجلس جلوگيرى كنند.

مجلس شوراى ملى نيز حكم اخراج وى را از تهران صادر كرد.

در دهم صفر 1327 ق. از آخوند و مازندرانى درباره حقوق اقليتهاى مذهبى سوال مى شود. آنها پاسخ مى دهند:

«ايذأ و تحقير زردشتيه و ساير اهل ذمه... حرام و به تمام مسلمين واجب است كه وصاياى خاتم النبيين صلى‌الله‌عليه‌وآله را در حسن سلوك و تاليف قلوب و حفظ نفوس و اعراض و اموال ايشان كما ينبغى رعايت نمايند... »

آخوند و مازندرانى در سال 1327 ق. بر كتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» نوشته آيه الله محمد حسين نائينى تفريظى نوشته، آن را تاييد كردند. اين كتاب از نخستين كتابهايى است كه درباره حكومت اسلامى نوشته شده و سازگارى مشروطه با اسلام در اين كتاب بخوبى بيان شده است.

آيه الله شيخ محمد اسماعيل محلاتى در بيستم محرم 1327 ق. در اعلاميه اى مشروطه را بدين صورت معرفى مى كند:

«هدف از مشروطه، محدود كردن اختيارات شاه است. هدف اين است كه قانون كه توسط نمايندگان مجلس منتخب مردم وضع مى شود، ملاك عمل حكومت باشد. مجلس شوراى ملى براى تعيين مصالح و مضار مملكت توسط وكلاى ملت تاسيس شده است. پس منافاتى با اسلام ندارد. امر به معروف و نهى از ممنكر در اسلام آمده است. كار مجلس هم يكى از مصاديق آن است...

مراد از مشروطه اين نيست كه هر كس هر كار حرامى را دلش بخواهد، بكند. مراد از مشروطه آزادى مردم از قيد استبداد شاه است. ما مى خواهيم احكام اسلام درباره همه مردم، شاه و گدا به طور مساوى اجرا شود.... »

آخوند و مازندرانى اين اعلاميه را تاييد كردند و اعلاميه با تاييد آنها به ايران فرستاده شد.

مجلس شوراى ملى در ماههاى آخر سال 1328 ق. تصويب كرد كه ايران مستشار مالى از آمريكا استخدام كند. در پى آن «مورگان شوستر» به مدت سه سال به استخدام خزانه دارى كل كشور در آمد. قواى نظامى روسيه بدنبال اين حركت مجلس، مناطق شمال كشور را اشغال كردند و دولت روسيه به دولت ايران هشدار داد كه اگر شوستر را از ايران اخراج نكنيد، تهران را اشغال خواهند كرد. مجلس پيشنهاد روسيه را نپذيرفت و دولت روسيه اولتيماتوم 48 ساعته به ايران داد كه اگر شوستر از ايران اخراج نشود و دولت ايران متعهد نشود كه مستشاران مالى خود را فقط از روسيه و انگليس استخدام كند، تهران را اشغال خواهند كرد. رئيس مجلس خبر اولتيماتوم را در سيزدهم ذيحجه 1329 ق. به آخوند رساند. سربازان روسى تا قزوين پيش رفتند و دولت انگليس با تاييد اقدام روسيه، به دولت ايران هشدار داد كه اگر تا سه ماه ديگر راههاى جنوب را براى بازرگانى انگليس امن نكند، سربازان انگليسى انتظامات جنوب كشور را بر عهده خواهند گرفت.

در پى اين وقايع آخوند خراسانى درسهايش را تعطيل كرد و ديگر درسهاى حوزه علميه نجف نيز به پيروى از او تعطيل شد. جلسه هاى زيادى در منزل آخوند تشكيل شد تا راهى براى دفاع از استقلال و تماميت ارضى ايران بيابند. تحريم اجناس روسى، جهاد با روسيه و اعزام طلاب، علما و عشاير نجف به ايران در نخستين جلسه علما تصويب گرديد.

آخوند خراسانى فرمان جهاد را صادر كرد. نامه اى به رئيس مجلس شوراى ملى ايران نوشت و وى را از تصميم جلسات باخبر ساخت.

## غروب خورشيد

بسيارى از علماى نجف، كربلا و كاظمين خود را براى سفر به ايران و دفاع از آن آماده ساختند. قرار بود كه آخوند و همراهانش در شب چهارشنبه 21 ذيحجه 1329 ق. از نجف به مسجد «سهله» بروند و پس از نيايش و دعا براى پيروزى سپاه اسلام، راهى ايران شوند.

عصر سه شنبه منزل آخوند شلوغ بود. ميرزا مهدى، پسر آخوند مقدمات سفر را آماده مى كرد. آخوند به اطرافيانش گفت: بهتر است نماز صبح را در حرم بخوانيم و پس از زيارت حركت كنيم.

آخوند تا پاسى از شب بيدار بود. امانتها را به صاحبانش داد و برنامه هاى فردا را منظم كرد و كارها را بين چند نفر از يارانش تقسيم كرد. نيمه شب به نماز شب ايستاد آقا پيش از اذان صبح دل درد شديدى گريبانش را گرفت. سرانجام پس از اقامه نماز صبح، پيشواى مشروطه رخت از جهان بر بست. برخى بر اين باورند كه وى به وسيله جاسوسان روسى و انگليسى مسموم شده است. (1360)

# سيد محمد كاظم يزدى متوفاى 1337 ق.

فقيه دور انديش

مرتضى بذرافشان

صفحان زرين دانش، فضيلت و مبارزه به دست با كفايت مردان الهى رقم مى خورد. آنان چون خورشيدى بر تارك پرافتخار تاريخ درخشيده، پرتو نورشان گرمابخش جانهاى خسته است تا تحركى دوباره يابد: به رغم شعار استعمارگران مبنى بر جدايى دين از سياسيت، عالمان متعهد و دين پرور با حضور در ميادين سياست، مردانه از حقوق مظلومان و ستمديدگان حمايت كردند. آنان در جبهه نبرد با كافران گاه تا مرز شهادت پيش رفته، قلم خويش را به مركب خون سيراب كردند.

بزرگمرد دانش و جهاد آيه الله العظمى سيد محمد كاظم يزدى از يك سو در جبهه مبارزه با جهل و از سويى در نبرد با كفار سر آمد عصر خويش بود. بر فقاهتش، كتاب عروه الوثقى و بر عرفانش، مناجات نامه بستان راز و گلستان نياز و بر سياستش، موضع گيرى روشنگرانه وى در انقلاب مشروطيت و همگام او با آيه الله شهيد شيخ فضل الله نورى و نيز شهادت فرزندش در ميدان نبرد، بهترين گواه است.

## تحصيل و تدريس

آن وجود سعادتمند در سال 1248 قمرى. در روستاى «كسنويه» (1361) يزد پا به عرصه گيتى نهاد. از همان زمان بزرگى در چهره كوچكش نمايان بود و با تولدش، رشته هاى اميد را در قلب پدر و مادر خويش محكم ساخت. پدرش به تبرك نام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و با ياد امام هشتم شيعيان، او را محمد كاظم نام نهاد.

سيد محمد كاظم دوران كودكى و نوجوانى را پشت سر گذاشت و با تشويقهاى پدر و مهم تر از همه عنايت خاص خداوند ب علوم دينى رو آورد. (1362) و حوزه علميه «دومنار» يزد يعنى بزرگترين حوزه آن شهر، پذيراى آن نوجوان مخلص از دودمان پاك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله شد. سيد محمد كاظم مدتها در درس ادبيات استاد ملا محمد ابراهيم اردكانى و زين العابدين عقدايى شركت كرد و از آن دو بهره هاى فراوان برد.

جديت فراوانش در كسب علوم اهل بيت عليهم السلام او را مورد توجه اساتيد مدرسه قرار داد. پس از اتمام ادبيات عرب، در درس فقه و اصول آخوند ملا هادى يزدى كه از علماى بزرگ آن زمان محسوب مى شد دوره سطح را به پايان رسانيد. (1363) ديرى نپاييد كه مقام علمى اش او را در زمره نزديكان خاص استاد جاى داد. با توصيه استاد، در ضمن فراگيرى فقه و اصول، به تدريس ادبيات پرداخت. كيفيت تدريس و شيوه بيان او، سرانجام كار را بدانجا رساند كه بعد از اندك زمانى سيد محمد كاظم يزدى به مثابه يكى از اساتيد حوزه علميه يزد شناخته شد. (1364) جوان يزدى پس ‍ از مشورت با دو استادش، اردكانى و عقدايى، به اميد بهره مندى از وجود مقدس امام هشتم عليه‌السلام راهى مشهد مقدس شد تا با استعانت از آن امام همام، به مقامات علمى و معنوى نايل آيد.

وى در مدت زمان كوتاهى، علم هيئت و رياضى را آموخت و طولى نكشيد كه در زمره اساتيد اين علوم در آمد. (1365) حوزه علميه اصفهان نيز دورانى به وجود استادى گرانقدر چون يزدى مفتخر گرديد. وى با ورودش به اصفهان در مدرسه صدر سكونت گزيد. (1366)

سيد محمد كاظم، ابتدا درس علامه شيخ محمد باقر نجفى فرزند شيخ محمد تقى نجفى، نويسنده كتاب «هدايه المسترشدين» را بر درس ساير علما ترجيح داد. (1367) و از محضر اساتيدى چون آيه الله سيد محمد باقر موسوى خوانسارى و برادرش آيه الله حاج ميرزا هاشم خوانسارى و آيه الله محمد جعفر آباده اى استفاده هاى فراوانى برد. (1368)

سيد محمد كاظم در سال 1281 ق. با اجازه و معرفى استادش آيه الله شيخ محمد باقر نجفى، به همراه چند تن از علما به نجف اشرف هجرت كرد و در آنجا از محضر بزرگانى همچون آيه الله شيد محمد حسن شيرازى (ميرزاى بزرگ) فتوا دار تحرمى تنباكو، آيه الله شيخ راضى و آيه الله شيخ مهدى جعفرى و آيه الله شيخ مهدى آل كاشف الغطأ استفاده هاى علمى و توشه معنوى فراوانى كسب نمود. (1369)

استاد يزدى تبار، هيچ گاه از تدريس غافل نبود. وى بعد از هجرت ميرزاى شيرازى به سامرا به طور رسمى حوزه درس خود را در نجف تشكيل داد و به تدريس دروس عالى فقه و اصول كه مرحله نهايى تحصيلات حوزوى است، پرداخت. ديرى نپاييد كه شاگردان زيادى در درس ايشان حاضر شدند، به طورى كه عدد آنان را تا دويست نفر ذكر كرده اند. (1370)

## مرجعيت

استاد آيه الله يزدى، بر مباحث فقهى تسلط كامل داشت. از اين رو مسائل مشكل و پيچيده فقهى را با بيانى روان و ساده و با استدلالى قوى، به طلاب عرضه مى كرد، به گونه اى كه شاگردان فراوانى جذب شيوه درس وى شدند. آن گونه كه مورخان نوشته اند وى با تسلط كامل و مهارت تحسين برانگيز و استدلال قوى به طرح نظرات خود مى پرداخت و ابواب مختلف فقهى را يكى پس از ديگرى به بهترين وجه و آسانترين شيوه به پايان مى رساند.

او بدون استدلال قوى و قانع كننده، از مباحث علمى نمى گذشت و به مثالهاى فراوان فقهى استشهاد مى كرد. وقتى شاگردان اشكالات و سوالات خود را مطرح يا در مثالهاى ايشان خدشه مى كردند، با سعه صدر به سخن آنان گوش مى داد و با وقار خاص به آنان مى گفت:

اين اشكال به ذهن من نيز آمده! آنگاه به اشكال جواب مى داد. (1371)

آيه الله العظمى سيد محمد كاظم يزدى، سيره علماى صالح گذشته را در زمينه مرجعيت رعايت مى كرد و با اينكه از بزرگترين علماى آن زمان به شمارآمد همواره از پذيرش اين امر خطير اجتناب ورزيده، دورى مى جست. مردم و علماى نجف كه به مقام علمى و معنوى وى بخصوص ‍ پس از رحلت ميرزاى بزرگ در سال 1312 ق. پى برده بودند نسبت به پذيرش مرجعيت، به آن فقيه وارسته، اصرار مى كردند. (1372) ايشان سرانجام با احساس مسووليت در قبال سرنوشت اسلام و مسلمين، به اين بار گران تن سپرد و با قبول مرجعيت جهان اسلام در رديف علمايى همچون آيه الله العظمى آخوند خراسانى (متوفاى 1329 ق.) و آيه الله العظمى شيخ محمد طه نجف (متوفاى 1323 ق.) و ديگر مراجع آن زمان جاى گرفت. وى بعد از رحلت آخوند خراسانى و آيه الله محمد طه نجف، زعيم بزرگ جهان تشيع گرديد و به مثابه بزرگترين قدرت مذهبى و يگانه پاسدار حريم تشيع، حفظ كيان مسلمين را بر عهده گرفت. آن روز كه دشمنان اسلام، كمر به نابودى اسلام بسته بودند اين مرد بزرگ چونان مجاهدى نستوه و سياستمدارى فرزانه به صحنه آمد.

## مشروطيت

در سال 1324 ق. انقلاب مشروطه در ايران به پيروزى رسيد. نخستين مجلس شوراى ملى ايران تاسيس شد اختيارات شاه و دربار كاسته شد. مجلس شوراى ملى قوانينى براى حل مشكلهاى سياسى - اقتصادى - فرهنگى و آموزش كشور تدوين نمود.

مراجع تقليد نجف از جمله آخوند خراسانى، شيخ عبدالله مازندرانى و ميرزا حسين تهرانى از ابتداى مشروطه به پشتيبانى آن بر آمدند. در ايران نيز آيه الله سيد محمد طباطبايى و آيه الله سيد عبدالله بهبهانى رهبرى نهضت مشروطه را بر عهده داشتند. اما گروهى از مراجع تقليد و مجتهدان پس از مدتى كه عملكرد روشنفكران غربزده و برخى از نمايندگان جلس را در مخالفت با مذهب مشاهده نمودند، خواستار مشروطه مشروعه شدند. آيه الله شيخ فضل الله نورى رهبرى مجتهدان هوادار مشروطه مشروعه را در ايران - كه تعدادشان به بيست مى رسيد - به عهده داشت. آيه الله العظمى سيد محمد كاظم يزدى نيز جزو اين گروه بود. وى خواستار بر پايى حكومت اسلامى و نظام مشروطه موافق با شرع اسلام بود. او از ابتدا سكوت كرد. زيرا سه تن از مراجع تقليد نجف، پشتيبان مشروعه بودند.

موافقت عده اى از عالمان سر شناس نظير آيات والا مقام خراسانى، بهبهانى، طباطبايى، عبدالله مازندرانى و ميرزا حسين تهرانى با مشروطيت، فقط نوعى همراهى و همكارى با به اصطلاح روشنفكران، در مبارزه با حكومت ظالمانه بود. و در واقع حضور علماى طراز اول، پاى مردم را به صحنه كشيد و انقلاب را در فراز و نشيبها يارى كرد. وگر نه روشنفكران در هيچ دوره، قدرتى همپاى قدرت علماى دين و مذهب نداشته اند كه بتوانند ملت را با سياسيتها و اهداف خويش همراه سازند.

علماى موافق مشروطه هر چند قصد اصلاح داشتند و در صدد تغيير اوضاع به نفع اسلام بودند اما آيه الله سيد محمد كاظم يزدى، دستى پنهان را مى ديد كه از آغاز، مشروطيت را از مشروعيت جدا مى كرد و براى دين و ديندارن نقشى در سياست قائل نبود. آن فقيه دورانديش به جمعى از شاگردانش گفته بود:

«عاقبت مشروطه را تاريك مى بينم. چون آقايان به اسلام و روحانيت رحم نخواهند كرد. مى بينيم روزى را كه عمامه از سر روحانيت برداشته، آنان را از صحنه كنار خواهند زد. » (1373)

بعد از اعلان قانون اساسى در دولت عثمانى، آيه الله سيد محمد كاظم يزدى به مخالفت با آن برخاست و به سختگيرى و آزار و اذيت مسلمانان از سوى آن دولت اعتراض نمود به طورى كه حكومت عثمانى او را به تبعيد خارج از عراق تهديد كرد. (1374)

بعضى از مشروطه خواهان ايرانى، فرصت را غنيمت شمرده، از طريق ارسال تلگراف به استانبول، تهمتهاى ناروايى به او نسبت داده، به اين اميد كه از ناحيه حكومت عثمانى در حق وى سختگيرى شود و مورد آزار و اذيت قرار گيرد. (1375)

اهميت موضع گيرى سيد در برابر خوديهاى دگر انديش وقتى آشكار مى شود كه بدانيم يكى از رهبران ترك تلاش نمود تا شايد بتواند با اقداماتش او را از نظرش منصرف سازد تا وى دست از مخالفت با قانون اساسى دولت عثمانى بر دارد. از همين رو در نجف اشرف به زيارت سيد شتافت و از او خواست كه با فتوايش قانون اساسى آنان را مورد تاييد قرار دهد. سيد پس از اندكى درنگ جواب داد: شعار شما شعار غربى و قانون شما، گرفته شده از بيگانه است. اينها كه از آزادى و دموكراسى دم مى زنند در پوشش مظاهر غربى، جز نابودى اسلام چيزى در سر ندارند! (1376)

## مجاهد بيدار

زمانى كه ايتاليا نيروهايش را براى اشغال كشور ليبى به حركت در آورد و مى رفت تا بخش عظيمى از ممالك اسلامى به اشغال بيگانگان در آيد اين مرجع عاليمقام، فتواى تاريخى و سرنوشت ساز خود را درباره وضعيت مسلمانان جهان صادر كرد. فتواى جهاد ايشان چنين بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

«در اين ايام كه دول اروپايى مانند ايتاليا به طرابلس غرب (ليبى) حمله نموده و از طرفى روسها شمال ايران را با قواى خود اشغال كرده اند و انگليسيها نيز نيروهاى خود را در جنوب ايران پياده كرده اند و اسلام را در معرض خطر نابوى قرار داده اند، بر عموم مسلمين از عرب و ايرانى، واجب است كه خود را براى عقب راندن كفار از ممالك اسلامى مهيا سازند و از بذل جان و مال در راه بيرون راندن نيروهاى ايتاليا از طرابلس غرب و اخراج قواى روسى و انگليسى از ايران، هيچ فروگذار نكنند، زيرا اين عمل از مهمترين فرايض اسلامى است، تا به يارى خداوند دو مملكت اسلامى از تهاجم صليبى ها محفوظ بماند. » (1377)

امضا

«سيد محمد كاظم يزدى»

در سال 1914 م (1332 ق.) همزمان با جنگ جهانى اول، انگلستان عليه امپراتور عثمانى اعلان جنگ داد و دامنه جنگ به كشور اسلامى عراق كشيده شد. انگليس براى تصرف بصره در شط العرب نيرو پياده كرد. آيه الله سيد محمد كاظم يزدى با فتوى خود مبنى بر وجوب جهاد، مسلمانان را به جهاد عليه كفار انگليس ترغيب مى كرد. در اينجا بخشى از فتواى آن فقيه مبارز را مى آوريم تا خوانندگان را با روحيه ضد استعمارى آن بزرگمرد تاريخ آشنا سازيم:

«... فتواى ما مبنى بر دفاع در مقابل هجوم كفار بر بلاد مسلمين در همه جا پخش شده است. از آنجا كه دشمن نزديك شده و كار سخت بالا گرفته و مشكلات زيادى پديد آورده است بر هر كس لازم است در عقب راندن قواى دشمن وسعى در حفظ حدود و ثغور اسلام، با همه امكاناتى كه دارد غفلت نور زند... » (1378) بعد از ابلاغ فتواى جهاد، جمع زيادى از علما به سوى جبهه هاى جنگ شتافتند. از جمله سيد محمد يزدى فرزند ارشد آيه الله يزدى، با حضور در جبهه رشادت خاصى از خود نشان داد و سرانجام نيز به درجه رفيع شهادت نايل گشت. (1379)

## آثار سبز

آثار زيادى از فقيه نامدار شيعه، آيه الله يزدى به يادگار مانده كه حاصل تلاش سالهاى متمادى وى بوده است. برخى از آنها در زمان حياتشان جمع آورى و تدوين شده و برخى نيز بعد از آن بزرگوار، به همت شاگردانش به چاپ رسيده كه به شرح زير است:

1. العروه الوثقى

2. حاشيه بر مكاسب

3. رساله فى التعادل و التراجيح

4. الصحيفه الكاظميه (1380)

5. السوال و الجواب

6. رساله اجتماع امر و نهى

العروه الوثقى مهمترين تاليف و ارزنده ترين كتاب فقهى آيه الله سيد محمد كاظم يزدى به حساب مى آيد. اين اثر فقهى به حدى معروف است كه مولف آن نزد همگان، بخصوص علما و فضلاى حوزه هاى علميه به «صاحب عروه» شناخته مى شود. كتاب مزبور در بر گيرنده ابواب مختلف فقه است. و احكام و مسائل شرعى را بيان مى كند. اين اثر، در مجموع، محتوى 3260 مساله در سه جلد تاليف شده است. (1381)

مسائل كتاب به نحوى ترتيب يافته كه دستيابى به آنها بسيار آسان و همواره مورد توجه مراجع تقليد بوده است و بسيارى از مراجع بزرگ بر آن حاشيه يا شرح نوشته اند.

در مقدمه كتاب «مستمسك العروه الوثقى» تاليف آيه الله سيد محسن طباطبايى حكيم كه اولين شرح بر «العروه الوثقى» مى باشد آمده است:

«كتاب پرارزش عروه الوثقى از حيث دقت و تحقيق، به گونه اى است كه در حوزه هاى محور درسى بسيارى از فقها قرار مى گيرد. با اينكه قبل از آن محور درسهاى فقهى علما، كتاب «شرايع الاسلام» و «تبصره المتعلمى» بود اما با ظهور كتاب عروه الوثقى، اين كتاب ارزشمند محور درسى حوزه هاى علميه گرديده و شروح و تعليقات زيادى بر آن نگاشته شده است... » (1382)

## آثار خير

عالم پرهيزگار، آيه الله يزدى در طول عمر مبارك خود، آثار زيادى را به يادگار گذاشت و كمكهاى بسيارى به سرپرستان و يتيمان مبذول داشت. وى در عمران شهرها و روستاها بويژه در ساخت مسجد، حمام و كاروانسرا، همتى والا و نسبت به رسيدگى به امور حوزه هاى علميه و طلاب علوم دينى، عنايت خاصى داشت و بناهاى زيادى را بنياد نهاد كه مهمترين آنها، مدرسه علميه و كتابخانه ايشان در نجف اشرف است. اولين مدرسه، معروف به مدرسه سيد در خيابانى بين خيابان رسول و بازار حويش قرار دارد و دومين مدرسه نيز در محله العماره واقع شده است. (1383)

## فرزندان

آيه الله سيد محمد كاظم يزدى، داراى شش فرزند پسر بود كه همگى از علما و فضلا به شمار مى آمدند. اسامى آنان بدين شرح است:

1. عالم مجاهد سيد محمد يزدى كه در ميدان نبرد با استعمار، شربت شهادت نوشيد.

2. سيد احمد

3. سيد محسن

4. سيد محمود

5. آقا سيد على

6. سيد اسدالله (1384)

از دختران سيد در تاريخ نامى به ميان نيامده است.

## اوصيا

آيه الله العظمى سيد محمد كاظم يزدى با حضور روسا، بزرگان نجف و اولاد و بستگان خود چهار وصى معين كرد كه عبارتند از:

1. آيه الله شيخ لاحمد كاشف الغطأ

2. علامه شيخ محمد حسين كاشف الغطأ

3. آيه الله آقا ميرزا محمود تبريزى

4. آيه الله آقا شيخ على مازندرانى

بر اساس وصيت سيد اين چهار تن موظف شدند كه تمام موجودى وجوهات شرعى اعم از سهم امام عليه‌السلام، سادات، كفارات و مظالم را به مرجع تقليد بعدى تحويل دهند. گفتنى است در جلسه تعيين وصى يكى از نوادگان به سيد محمد كاظم عرض كرد: برخى نوادگان شما يتيم هستند و تحت سرپرستى شما بوده اند، خوب است چيزى براى آنها هم تعيين كنيد. سيد با آن كسالت جسمى و با صداى ضعيف و رنجور كه حكايت از عروجى نزديك داشت، فرمود: «نوادگان من اگر متدين هستند، خدا روزى آنها را مى رساند و اگر نه، چگونه از مالى كه از آن من نيست، به آنان كمك كنم. » (1385)

## رو به كوى دوست

دوران زندگى او رو به پايان بود. ديگر اين سرا گنجايش روح بلند سيد را نداشت. سيدى كه عمرى را در مظلوميت به سر برده، اينك در بستر افتاده، با همگان وداع مى كرد. او قصد هجرت داشت. ماه رجب فرا رسيد. سيد آن روزها قرآن بيشتر تلاوت مى كرد و همواره ذكر مى گفت: تو گويى با خود چنين زمزمه مى كرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كاظما تا كى به خواب غفلتى |  | فكر خود كن تا كه دارى مهلتى |

هر چه از ماه رجب مى گذشت حال سيد رو به وخامت مى گذاشت و رنگ رخسارش زردتر مى شد. اين وضع تا شب سه شنبه 28 ماه رجب سال 1337 ق. ادامه داشت. سرانجام نزديك طلوع فجر، خورشيد فقاهت، ايثار، زهد و مردانگى غروب كرد و به ملكوت اعلى پيوست. فرزندش ‍ حضرت آيه الله سيد على يزدى، بر جنازه پدر نماز خواند و بدن مبارك را در صحن مطهر حضرت على عليه‌السلام، در ايوان كبير (پشت جامع عمران، جنب در طوسى، پشت سر مبارك حضرت على عليه‌السلام و در جوار پسر شهيدش) به خاك سپردند. او رفت اما انديشه پاكش هرگز از ياد نمى رود. يادش گرامى باد.

# ميرزا محمد تقى شيرازى متوفاى 1338 ق.

سروش استقلال

محمد اصغرى نژاد

## خاندان

مردان اين خاندان از رجال علم و ادب و مرجعيت شيعه در ايران و عراق و از نوادگان ابوالحسن ميرزا محمد على شيرازى (م 1229 ق.) بودند. ابوالحسن ميرزا (پدر قاآنى) شاعر و جد ميرزاى دوم شيرازى (ميرزا محمد تقى) بود.

برخى از رجال اين خاندان عبارتند از:

1. ميرزا حبيب الله (1222 - 1272 ق.) فرزند ميرزا محمد على شيرازى مشهور به قاآنى، شاعر معروف شيراز عموى آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى است

2. ميرزا محب على (م 1290 ق.) فرزند ابوالحسن ميرزا محمد على شيرازى حائرى.

3. ميرزا محمد على (م 1319 ق.) فرزند ميرزا محب على آل شيرازى برادر بزرگ ميرزا محمد تقى شيرازى كه از علما و مراجع تقليد در شهر شيراز بود.

4. آيه الله العظمى ميرزا محمد تقى فرزند ميرزا محب على، معروف به ميرزاى دوم و ميرزاى كوچك رهبر انقلاب عراق

## ستاره شيراز

ميرزا محمد تقى در سال 1258 ق. در شيراز به دنيا آمد. پدرش عالم صالح و عارف كامل ميرزا محب على شيرازى است. (1386)

او دوران كودكى را در زادگاهش گذراند و آنگاه پدرش او را براى فراگيرى علوم دينى به كربلا برد. محمد تقى، مقدمات علوم دينى را نزد مدرسان بزرگ كربلا همچون سيد على نقى طباطبايى (متوفاى 1249 ق.) آموخت. پس از آن به درس آيه الله فاضل اردكانى (1302 ق.) از استوانه هاى علم اصول در آمد.

سپس به همراه رفيق درس و بحث خود، آيه الله فشاركى اصفهانى به سامرا رفت و در درس آيه الله ميرزا محمد حسن شيرازى (ميرزاى بزرگ) شركت نمود و پس از چندى در شمار فاضل ترين شاگردان ميرزاى بزرگ قرار گرفت و خود نيز به تدريس پرداخت. پس از درگذشت آيه الله ميرزا محمد حسن شيرازى 1312 ق. جمع زيادى از شاگردان وى جذب حوزه درسى او گرديدند و از دانش ايشان بهره مى جستند. (1387) در همين ايام بود كه وى به ميرزاى دوم شهرت يافت.

## مرجعيت

پس از وفات آيه الله سيد محمد كاظم يزدى، آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى مرجع تقليد شيعيان جهان شد. محل سكونت اين زعيم بزرگ در شهر سامرا بود و از آنجا در جمادى الاول 1337 ق. به كربلا نقل مكان كرد. و چون به كربلا رسيد، مورد استقبال بى نظير مردم شهر قرار گرفت.

ميرزا گر چه در سن كهولت (88 سالگى) بود، ليكن روحيه اى بسيار عالى داست و آشكارا عليه انگلستان موضع گيرى مى كرد.

كارگزاران انگليسى نيز به خوبى مى دانستند كه روش مبارزاتى ميرزا، تند و صريح و قاطعانه است و او را به عنوان سدى استوار در برابر اهداف خوددانستند. از اين رو همه تلاش و دسيسه خود را براى سكوت و سازش ‍ وى به كار برده ولى هرگز در اين راه توفيق نيافتند. و سرانجام ضربات شكننده اى از اين پرچمدار اسلام بر پيكر استعمار انگليس در عراق وارد آمد. انقلاب سال 1920 م. عراق بر ضد انگلستان مرهون مبارزات و فتواهاى كوبنده ميرزا محمد تقى شيرازى است. ميرزا با وجود سن زياد و اشتغالات سياسى و اجتماعى هيچ گاه دست از تحقيق و برگزارى مجالس ‍ درس و بحث بر نمى داشت و از امور طلاب و حوزه علميه غافل نبود. او سعى مى كرد جريان مبارزه و اين گونه اشتغالات، فاصله اى ميان وى و طلاب علوم دينى به وجود نياورد.

## شاگردان

دقت نظر و ژرفكاوى ميرزا در مسائل پيچيده علمى درسش را پر بركت ساخته بود. اين ويژگى موجب گشت كه از اين نابغه ميدان علم و انديشه، شاگردان بسيارى پرورش يابند، شاگردانى كه برخى از آنان با اينكه به مرحله اجتهاد رسيده بودند از محضر ميرزا استفاده ها مى بردند و خوشه ها مى چيدند.

چند تن از شاگردان وى:

1. آيه الله شيخ آقا بزرگ تهرانى (1293 - 1389 ق.)

2. آيه الله شيخ عبدالكريم حائرى (1276 - 1355 ق.) موسس حوزه علميه قم

3. آيه الله شيخ محمد جواد بلاغى نجفى (1282 - 1352 ق.)

4. آيه الله حاج آقا حسين طباطبايى قمى (1282 - 1366 ق.)

5. سيد جمال الدين موسوى گلپايگانى (1295 - 1377 ق.)

6. آيه الله شيخ محمد كاظم شيرازى (1292 - 1367 ق.)

7. آيه الله شيخ محمد على شاه آبادى استاد اخلاق امام خمينى (قدس ‍ سره)

8. آيه الله شهاب الدين مرعشى نجفى

## آثار قلمى

ميرزا محمد تقى تاليفات علمى بسيارى دارد كه بخشى از آن به چاپ رسيده است. از جمله آثار او:

«حاشيه بر مكاسب شيخ انصارى»، «حاشيه اى بر فرائد الاصول شيخ انصارى»، «شرح الارجوزه الرضاعيه»، «القصاعد الفاخر فى مدح العتره الطاهره»، «حاشيه بر العروه الوثقى» و «ذخيره العباد ليوم المعاد» مى باشد. (1388)

## ويژگيهاى اخلاقى

### الف - زهد و قناعت

شيخ آقا بزرگ تهرانى درباره ميرزا محمد تقى شيرازى مى نويسد: «وى فردى بسيار هوشيار و داراى اخلاقى نيكو بود. ديدار او انسان را به ياد خدا مى آورد. رخسار قدسيان را داشت. از كسى چيزى درخواست نمى كرد، حتى وقتى تشنه مى شد خود بلند مى شد و آب مى آشاميد. »

وى در امر خوراك و پوشاك و مسكن خويش بسيار قانع و زاهد بود با وجود اموال فراوانى كه از آفريقا، ايران، عراق، عربستان شيخ نشينهاى خليج و ديگر نقاط به دستش مى رسيد، خانه اى استيجارى داشت.

يكى از علما مى گويد: «وقتى ديدم پيراهن ميرزا وصله هاى زيادى دارد، به فرزندش ميرزا عبدالحسين گفتم چرا پيراهن وى اين گونه است، با اينكه او زعيم و قائد بى نظير انقلاب عراق است و با موقعيت وى هيچ تناسبى ندارد؟! او در پاسخ گفت:

پدرم در شيراز مزرعه اى دارد كه از اجدادش به او رسيده است. درآمد ساليانه اين مزرعه چيزى در حدود صد تومان است. پدر خرج زن و بچه و ديگر مخارج خود را كه شامل خوراك و پوشاك و اجاره منزل مى شود، تنها از اين راه تامين كند، و چون اين مبلغ نيازمنديهاى ضرورى خانواده را تامين نمى كند پدرم به لباسى كهنه بسنده مى كند و چيزى ديگرى را جايگزين آن نمى كند تا از همان صد تومان همه مخارج خانواده را تامين كند. »

### ب - عدالت

از شاگردان او آيه الله شيخ محمد كاظم شيرازى (ره) درباره عدالت ميرزا سوال شد، وى پاسخ داد: «از من درباره عصمت او پرسش كنيد نه از عدالتش»!

### ج - غيرت دينى

نامبرده درباره شخصيت عظيم آيه الله محمد تقى شيرازى مى نويسد: «ميرزا محمد تقى پيشواى انقلاب عراق و نخستين فروزنده شعله آن، از بزرگترين عالمان و مشهورترين چهره هاى عصر خويش در علم و تقوا و غيرت دينى بود. موضع گيرى با عظمت وى در برابر دولت انگليس در واقعه انقلاب عراق و طلب حقوق بر باد رفته مردم آن ديار، و امر به دفاع و صدور آن فتواى پر اهميت كه عراق را دگرگون كرد، يكى از آنهاست. و اين به سبب عظمت اين شخص در جامعه و مكانتى كه در دلهاى مردم داشت، بود. او بحق هر چه داشت و هر نيرو و امكانى كه در توانش بود، در اين راه گذاشت، حتى از فرزندان خويش نيز دريغ نورزيد، چه در همين جريان بود كه پسرش ميرزا محمد رضا دستگير شد. آرى او استقلال كشور اسلامى عراق را به بهاى جان خويش و فرزندانش خريد. » (1389)

### د - بردبارى و فروتنى

آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى فردى بسيار خويشتن دار بود. از وى مشاهده نشد كه حتى نسبت به كسانى كه درباره او جسارت و بى ادبى كردند، خشمگين شود. وى هميشه با نشاط بود و تبسمى بر لب داشت.

خشوع و تواضع وى باعث مى شد كه نگاهش را هرگز به بالا نيندازد. و هنگام تدريس بر فراز منبر به پايين نظر مى افكند نه به صورت شاگردانش. او علم و عمل را در زيباترين صورتش به هم آميخته بود.

### ه ‍- صلابت

ميرزا محمد تقى با نهايت احترام و ادب و تواضع با ديدار كنندگان خويش ‍ بر خورد مى كرد. هر كس به خانه اش مى آمد. براى احترام وى بر مى خاست ولى در برابر دشمن متجاوز و ستمگران، با ابهت و با صلابت بود و حاضر نبود با هيچ يك از سران انگليسى در هر رتبه اى كه باشد، ملاقات كند.

نماينده بريتانيا در آن زمان در عراق بنام «سرپرسى كاكس» بارها از وى درخواست ملاقات كرد ولى همواره از جانب ميرزا جواب رد شنيد. وقتى كاكس از گرفتن وقت ملاقات با او نااميد شد، تصميم گرفت وقت ملاقات با او نااميد شد، تصميم گرفت بدون وقت قبلى ناگهانى با او ديدار كند. وقتى به اين عمل اقدام ورزيد، نه تنها با خوشامد گويى ميرزا مواجه نشد جناب ايشان با چهره گرفته و آكنده از خشم و نفرت پشت به او كرد و كاكس با حالتى شكست خورده از آنجا خارج شد. عكس العمل ميرزا در مقابل او نه به اين دليل بود كه كه كاكس فردى خارجى به شمار مى آمد، بلكه به اين سبب بود كه او نماينده رژيمى بود كه به سرزمين اسلامى تجاوز كرده و دستش تا مرفق به خون مسلمانان آغشته بود.

## در راه اتحاد

آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى، فقيهى هوشمند و بيدار بود و مى دانست كه دولتهاى غربى و مخالفان اسلام بخصوص بريتانياى چپاولگر براى دستيابى به مقاصد شوم خويش و استعمار كشورهاى مسلمان، از اتحاد آنان سخت در بيم و هراس اند و با تمام قوا سعى دارند بين آنان تفرقه بيندازند. وى با درك اين واقعيت، كوشش بسيارى كرد تا ميان سنى و شيعه اتحاد برقرار كند و نقشه هاى شوم استعمار را نقش بر آب سازد.

## حيات سياسى

ارزشمندترين فعاليت سياسى آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى، رهبرى انقلاب بزرگ عراق در 1920 بود.

پس از اينكه انگلستان در 29 تشرين اول 1914 م. (1332 ق.) عليه امپراتورى عثمانى اعلان جنگ كرد در ششم تشرين دم تصميم گرفت شهر بصر در عراق را به تصرف خويش در آورد. چون اهالى بصره از اين موضوع اطلاع پيدا كردند سخت به هراس افتاده از علما كمك خواستند. عالمان آگاه به زمان اين بار نيز چون هميشه موضع گيرى مناسبى اتخاذ كردند و به نداى مظلومانه مردم بصره پاسخ مساعد دادند. آنان، هم فتوا بر وجوب دفاع دادند و هم مردم را به پيكار عليه انگليس متجاوز تحريك و تشويق كردند. خود نيز پيشاپيش مجاهدان و عشاير عراق به طرف ميدانهاى نبرد حركت كردند.

آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى كه ساكن كربلا بود. روح مبارزه با انگلستان را در كالبد مسلمانان دميد. خود نيز شجاعانه براى به دست آوردن حقوق پايمال شده عراقيان قيام كرد، و فتواى تاريخى و حماسى خويش را كه غيرت وطنى و دينى مردم عراق را به جوش آورد، صادر كرد و مردم عراق را براى جهاد مقدس در مقابل بريتانياى تجاوزگر مهيا نمود. در پى صدور اين فتوا، انقلابى ملى و اسلامى به نام «انقلاب عشرين» يا انقلاب بزرگ عراق تبلور يافت كه سرانجام به رهايى عراق از تسلط انگلستان منجر شد.

ميرزا به طور مداوم و با پشتكارى فراوان، مردم مسلمان عراق را براى يارى دين و بيرون راندن كفار متجاوز از كشور اسلامى بر مى انگيخت. او براى رسيدن به اهداف خويش از جان خود و فرزندانش نيز دريغ نمى كرد. (1390)

آيه الله محمد تقى شيرازى در نيمه اول سال 1919 م. شيخ مهدى خالصى را، كه از دشمنان سر سخت انگلستان بود به منظور مشاوره در امور دينى و سياسى از كاظمين به كربلا فراخواند. همچنين وى از بزرگانى ديگر مانند آيه الله كاشانى، سيد محمد على شهرستانى، ميرزا احمد خراسانى و فرزند خويش ميرزا محمد رضا براى مشاوره در امور سياسى و رهبرى نهضت استفاده مى كرد. در حقيقت اين پنج تن ياور وى در مشكلات و مصايب و مدافع ايشان در مواقع حساس و بحرانى بودند. (1391)

## جمعيت اسلامى

در پى برگزارى انتخابات در عراق مخالفتهايى در شهرهايى نظير بغداد و كربلا عليه انگلستان صورت گرفت. در كربلا مرزا محمد رضا فرزند ميرزا، تشكيلاتى به نام «الجمعيه الاسلاميه» به وجود آورد. هدف اين گروه مبارزه با قيموميت انگلستان و آزاد سازى عراق از سلطه اجانب بود. آنان در نظر داشتند پس از استقلال، عراق را تحت رياست فردى مسلمان در آورند. در آن هنگام آيه الله ميرزاى شيرازى در تقويت اين حركت، فتوايى بدين صورت صادر كرد:

«هيچ مسلمانى حق انتخاب و اختيار غير مسلمان را براى حكومت و سلطنت بر مسلمانان ندارد. »

هنوز مدتى كوتاه از فعاليتهاى جمعيت اسلامى نگذشته بود كه انگلستان تصميم به دستگيرى و تبعيد اعضاى فعال آن گرفت. و در ذيقعده 1337 ق. تعدادى از اعضاى آن دستگير و به بغداد فرستاده شدند تا از آنجا به هندوستان تبعيد گردند.

هنگامى كه ميرزا محمد تقى شيرازى از اين حادثه آگاه شد، نامه اعتراض ‍ آميزى به ويلسون نوشت و خواستار آزادى آن گروه گرديد. پاسخ نامه مايوس كننده بود و بدين جهت آيه الله تصميم هجرت انگليس را صادر كند. انتشار اين خبر موجب رعب انگليس گشت و پس از مدتى تبعيد شدگان آزاد و به وطن خويش باز گردانده شدند.

## فتواى مشهور

آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى فتواى مشهور خود را به نام «فتواى دفاعيه» كه مجوزى رسمى براى نهضت مسلحانه مردم عراق بود، بدين صورت صادر كرد:

«مطالبه حقوق بر عراقيان واجب است. و بر آنان واجب است در ضمن درخواستهاى خويش رعايت آرامش و امنيت را بنمايند و در صورتى كه انگلستان از پذيرش درخواستهايشان خوددارى ورزد، جايز است به قوه دفاعى متوسل شوند. » (1392)

## حمايت از جبهه ها

آيه الله شيرازى به رغم كهولت و ناتوانى جسمى، به انقلاب و امور مربوط به آن بسيار اهميت مى داد. وى براى پيشبرد اهداف مقدس انقلاب عراق و تامين نيازمنديهاى جبهه، هر چه از دستش بر مى آمد انجام مى داد.

نوشته اند:

«مقلدان آيه الله شيرازى از دورترين نقاط، وجوهات شرعى را براى وى ارسال مى كردند، لذا در برخى از روزها نزد وى انبوهى از طلا و نقره به چشم مى خورد، ولى او على رغم اصرار خانواده اش بر صرف مقدارى از آنها براى مخارج ضرورى منزل، همه را به جبهه هاى جنگ مى فرستاد. »

## غروب غمگين

ميرزا محمد تقى شيرازى، رهبر فقيه و مجاهد بزرگ انقلاب مردمى و اسلامى عراق، پس از عمرى مجاهدت و تلاش علمى و سياسى و اجتماعى و رهبرى انقلاب، نا بهنگام وفات كرد و در بحبوحه انقلاب كه او مركز ثقل آن شناخته مى شد و همه اميدها به او بود، ناگهان دعوت حق را لبيك گفت. آيه الله سيد هبه الدين شهرستانى كه از نزديكان ميرزاى شيرازى بود، درباره درگذشت اين مرجع و رهبر بزرگ مى گويد:

«در يكى از روزها وقتى آيه الله شيرازى براى خواندن نماز به صحن مطهر امام حسين عليه‌السلام مى رفت، با تعداد زيادى از جنازه هاى شهدا كه از جبهه هاى جنگ آورده شده بود، مواجه شد. اين صحنه اثر نامطلوبى بر وى گذارد به طورى كه آشكارا مى شد نشانه هاى درد و ناراحتى را در چهره اش ‍ مشاهد كرد. اين آخرين روزى بود كه وى براى اداى فريضه نماز از منزلش ‍ خارج مى شد. چون وضعيت مزاجى وى بعد از آن رو به وخامت گذاشت و به بستر بيمارى افتاد و چيزى نگذشت كه دعوت حق را لبيك گفت. »

آيه الله سيد مرتضى طباطبايى درباره كيفيت وفات ميرزا مى گويد:

«انگليسيها با نيرنگ و حيله به ميرزا سم دادند و او را به قتل رساندند. اين كار توسط يكى از كارگزارانشان كه تظاهر به تدين و تقدس مى كرد و به شغل عطارى مشغول بود صورت گرفت... » (1393)

نورالدين شاهرودى در اين باره مى گويد:

«آيه الله شيرازى در حساس ترين و بحرانى ترين دوران انقلاب در زمانى كه اين نهضت مقدس احتياج شديدى به وجود وى داشت، بيمار شد و پس از اينكه بيمارى وى شدت پيدا كرد، در شب چهارشنبه سيزدهم ذيحجه 1338 ق. درگذشت. »

در همان هنگام شايع شده بود كه وى با دسيسه يكى از عمال انگليسى مسموم شده است. چون اين فرد انگليسى همان عطارى بود كه در جنب منزل ميرزاى شيرازى به تهيه و فروش داروهاى گياهى مشغول بود و خانواده ميرزا براى معالجه وى از او دارو خريدارى مى كردند. اين بود كه عطار مذكور در ميان داروهاى ميرزا سم ريخته بود و بدين وسيله او را به شهادت رساند.

پيكر پاك آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى در صحن مطهر امام حسين عليه‌السلام سمت شرقى قبله به خاك سپرده شد. (1394)

آيه الله شهرستانى پس از درگذشت ميرزا محمد تقى شيرازى اين بيانيه را خطاب به رهبران انقلاب عراق صادر كرد:

«به شما رهبران انقلاب و به كليه مسلمين جهان، وفات حجه الاسلام و رئيس علمأ اعلام و ركن نهضت عرب و روح حركت اسلامى ميرزا محمد تقى شيرازى را تسليت مى گوييم. خداوند روح او را پاك تر و ضريح او را نورانى گرداند. خورشيد زندگى مقدس او به هنگام غروب روز سه شنبه سوم ذيحجه سال 1338 غروب كرد بعد از اين كه آن بزرگوار عمرى را به احيأ علم و دين و نابود ساختن نقشه هاى شيطانى كافران گذراند. آنچه امروز قلوب پيروانش را تسلى مى دهد قدرت اصول و مبادى است كه او براى آنها مبارزه كرد... » (1395)

«فوت آيه الله شيرازى تاثير زيادى در عراق و ايران داشت و مجالس ‍ متعددى براى گرامى داشت آن مرحوم تشكيل گرديد. بعد از وفات اين مرجع بزرگ، رهبران مذهبى نهضت، حضرت آيه الله شيخ فتح الله اصفهانى معروف به «شيخ الشريعه» را براى اشراف و رهبرى انقلاب برگزيدند... » (1396)

«سلام عليه يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حيا»

# شيخ محمد خيابانى متوفاى 1338 ق.

خروش حماسه ها

مصطفى قلى زاده

بى گمان يكى از شكوهمندترين حركتهاى تاريخ و جنبشهاى دينى و مردمى ايران در قرن حاضر، قيام حماسه آفرين شيخ محمد خيابانى در تبريز است. هدف اين قيام نجات كشور از دام توطئه هاى شيطانى بود كه استعمارگران غرب و شرق به دست عمال خودفروخته خويش در سرتاسر اين مرز و بوم گسترده بودند. در آن روزگار ايران گويى صاحب نداشت و انقلاب مشروطيت به نفع قدرتهاى خارجى و متجاوز، مصادره مى شد و غرچگان غربزده و روشنفكرنما، زمام امور مملكت را در دست داشتند و هوسبازانه با سرنوشت ملت مسلمان و مظلوم اين سر زمين بازى مى كردند. از طرفى، شمال كشور عرصه تاخت و تاز چكمه پوشان روس و عثمانى و اشرار محلى بود و منطقه جنوب در زير گامهاى مزدوران انگليس پايمال مى شد. از طرف ديگر حكومت مركز به دليل وابستگى به اربابان خارجى بوزينه اى را مى ماند كه قدرت تصميم گيرى نداشت و روز به روز بر بدبختى مردم و ويرانى و بى سر و سامانى كشور دامن مى زد و سايه هاى ياس و تباهى و فقر و فلاكت هر روز بيش از پيش دامن مى گسترد و....

«خيزش خيابانى» و طنين فرياد استقلال طلبى و آزاديخواهى او از آذربايجان در اقصى نقاط ايران پيچيد و خواب خفتگان را بر آشفت و دست رد بر سينه نامحرمان و بيگانگان و بيگانه پرستان زد و به مردمان آزاده زمانش و آيندگان آموخت كه «يك لقمه خاردار باشيد تا هيچ گلويى نتواند شما را فرو دهد!»

## از ميلاد تا محراب

شيخ محمد خيابانى، فرزند حاج عبدالحميد تاجر خامنه اى و بانو رقيه سلطان، در سال 1297 ق در شهرك «خامنه» واقع در ده كيلومترى شهرستان شبستر ديده به جهان گشود (1397) و تحصيلات مقدمات و ادبى را در زادگاهش گذراند. پدرش در شهر «پتروفسكى» (مخاچ قلعه، مخاچ كالا) پايتخت آن روز جمهورى داغستان، تجارتخانه داشت. در نوجوانى همراه پدر به پتروفسكى رفت و مدتى را در تجارتخانه او به كارهاى تجارى و آموختن رمز و راز داد و ستد و آشنايى با شيوه هاى اقتصادى زمانه سپرى كرد. اما گرايش روحى او به فراگيرى علم بيش از هر چيزى بود. از اين رو در بازگشت به خامنه، كس و كار تجارى را رها كرد و در تبريز به تحصيل علوم دينى پرداخت و به سلك روحانيت و علماى دين در آمد. شيخ در مدرسه «طالبيه» تبريز، ادبيات عرب، منطق، اصول، فقه، نجوم، رياضى، تفسير، حكمت، كلام، حديث، تاريخ، رجال و علوم طبيعى را از اساتيد فن آموخت.

دوره عالى فقه و اصول را نزد مرحوم آيه الله العظمى سيد ابوالحسن انگجى و هيئت ونجوم را در محضر منجم معروف مرحوم ميرزا عبدالعلى خواند. (1398) شيخ با تكيه بر استعداد سر شار و پشتكار و جديت خاص ‍ طلبگى، مراحل تحصيل را بسرعت پشت سر گذاشت و به مقام بلند علمى رسيد. از دوران طلبگى مسائل مشكل علم هيئت را خود استخراج مى كرد و تقويمهاى رقومى مى نوشت. علاوه بر آن، بنا به رسم ديرين حوزه هاى علميه، از دوران تحصيل به تدريس فقه و اصول و نجوم و رياضى و حكمت براى طلبه هاى جوانتر از خود نيز مى پرداخت. بويژه به تدريس نجوم و رياضى كه از مشكل ترين رشته هاى علوم است، علاقه زيادى داشت و آن را در مدرسه طالبيه تبريز، با بيان شيوا و فصيح و به زبان مادرى خود (تركى) براى فضلا و طلاب سطوح عالى، تدريس مى كرد و اين مايه شگفتى اقران و حتى علماى بزرگ مى شد. چرا كه كمتر كسى از عالمان مى تواند از عهده تبيين و تدريس اين علم بر آيد و جوان بودن خيابانى هم از يك طرف آنان را شگفت زده مى كرد؛ به طورى كه كسانى چون احمد كسروى - كه از مخالفان خيابانى بود - با تعجب فراوان به اين عظمت شگفتى زاى خيابانى اعتراف كرده اند.

شيخ به سبب اقامتش در محله «خيابان» تبريز معروف به «خيابانى» شد. (1399) در مسجد كريم خان، واقع در محله خيابان، نماز جماعت مى خواند و مردم مسلمان را ارشاد مى كرد و آنان پس از اقامه نماز، مشتاقانه پاى صحبت و موعظه حكيمانه و بيدارگر او مى نشستند. (اين مسجد هنوز هم به همان نام در جهار راه منصور تبريز موجود است.)

يكى از علماى بزرگ تبريز در آن روزگار، مرحوم آيه الله سيد حسين خامنه اى، مشهور به سيد حسين پيشنماز (1400) بود كه در مسجد جامع تبريز اقامه نماز مى كرد. خيابانى هم به سبب همشهرى بودن با وى و هم اينكه او انديشه هاى روشن و انقلابى و اجتماعى داشت، با ايشان زود آشنا شد و همين آشنايى زمينه را براى ازدواج او با دختر آن فقيه بزرگ، يعنى «خير النسأ» فراهم كرد. (1401) از آن پس خيابانى گاهى در مسجد جامع تبريز به جاى پدر زنش، حاج سيد حسين خامنه اى، نماز جماعت اقامه مى كرد و از همانجا نيز مشهورتر گرديد. مى گويند معمولا هزار نفر در نمازش شركت مى كردند. (1402)

بدين ترتيب، شيخ از دوران جوانى، از طريق محراب و منبر با عموم مردم در ارتباط بود و مسائل دينى و علمى و فرهنگى و اجتماعى را خود براى آنان بيان مى كرد.

## از مشروطه تا مجلس

زندگى شيخ محمد خيابانى پس از پيروزى مشروطيت در سال 1324 ق (1285 ش) با تاسيس «انجمن ايالتى آذربايجان» در تبريز وارد مرحله تازه اى گرديد. انجمن ايالتى آذربايجان (1324 - 1330 ق) در دوره استبداد صغير و نيز در دوره محاصره تبريز از سوى نيروهاى ضد مشروطه به فرماندهى عين الدوله و جنگهاى يازده ماهه (از جمادى الاولى 1326 تا ربيع الثانى 1327) نقش مهم و حكومتى داشت و چون حكومت مركزى (محمد على شاه قاجار) با اعزام سپاه استبدادى به تبريز و تحريك اشرار محلى آذربايجان، مى خواست تنها پايگاه مشروطيت را ويران و تبريز را با خاك يكسان كند، در چنين برهه خطير، انجمن ايالتى آذربايجان، يگانه حامى و هادى مردم و مجاهدان مشروطه خواه و آزاده بود و تمام امور حكومتى آذربايجان را - اعم از ادارى، سياسى، اجتماعى، اقتصادى، فرهنگى و نظامى - به عهده داشت. از فعاليتهاى فرهنگى و سياسى اين انجمن مردمى، انتشار نشريه «جريده انجمن» بود كه مردم را از امور سياسى و اجتماعى آگاه مى كرد. (1403) شيخ محمد خيابانى از اعضاى برجسته انجمن بود و از اركان فكرى و رهبرى آن محسوب مى شد و بى گمان در هدايت آن نهاد انقلابى و مردمى نقشى مهم داشت. او با لباس ‍ روحانى و تفنگ بر دوش در سنگرها به دفاع از شهر و ناموس و حيثيت مردم مسلمان در مقابل سپاه متجاوز عين الدوله مى پرداخت و با مبارزان و مجاهدان در سنگرها مى خوابيد و به آنان دلگرمى مى داد و بر مقاومتشان مى افزود و راه آينده را روشن مى كرد:

«ياران من! ما بر ضد حكومت ارتجاعى و استبداد قيام كرده ايم... هرگز نبايد به خستگى و ياس تن در دهيم ؛ بخصوص وقتى كه بار سنگين زندگى ملتى از مويى باريك آويزان شده باشد... طورى رفتار كنيد كه شرافت تاريخى ما حاصل شود و قاطبه ملت ايران با امتنان و تشكر بگويند كه تبريز، ايران را نجات داد!» (1404)

جنگ ادامه داشت، مجاهدان آزاديخواه، به رهبرى مردانى چون ستارخان و باقرخان و خيابانى، به حراست از حريم شهر مى پرداختند. چندين بار نيروهاى استبدادى از مشروطه خواهان شكست خوردند، تا اينكه محمد على شاه سپاهى چهل هزار نفرى ترتيب داد و از بهمن ماه سال 1287، جنگ شدت يافت، اما تبريز قهرمان همچنان مقاومت مى كرد. از طرفى محمد على شاه خيره سر و عين الدوله خونخوار مى ديدند كه چهل هزار نفر جنگجو و با امكانات بى شمار، هزينه كلان مى خواهد و كم كم مخارج جنگى كاهش مى يابد و ادامه جنگ تا فتح تبريز، با امكانات موجود، ممكن نيست ؛ اگر اين بار هم از قهرمانان تبريزى شكست بخورند، بدترين ننگها نصيبشان خواهد شد! پس به اين نتيجه رسيدند كه از كشورهاى بيگانه وام بگيرند و جنگ با آزاديخواهان ملت خود، يعنى مجاهدان تبريز را ادامه دهند!

در اين موقع، انجمن ايالتى به اين تصميم شاه حماقت پيشه ايران، مبنى بر استقراض خارجى براى سركوبى ملت، بشدت اعتراض كرد و با پيشنهاد و صلاحديد خيابانى، تلگرامى به مجلس سنا و شوراى ملى فرانسه مخابره كردند و موضوع جارى را به اطلاع آن كشور رساندند. در اين تلگرام هوشيارانه خاطر نشان شده بود:

«در اين برهه از تاريخ ايران كه مجلس شوراى ملى، توسط شاه بسته شده است بدون اجازه مجلس، هر نوع وام از دولتهاى بيگانه گرفته شود، ملت ايران پرداخت آن را به عهده نخواهد گرفت!»

اين اعتراض، نقشه محمد على شاه خائن را نقش بر آب كرد و در خنثى كردن آن دسيسه، موثر افتاد. (1405)

پس از خلع محمد على شاه از حكومت، انتخابات دوره دوم مجلس ‍ شوراى ملى آغاز شد. خيابانى سابقه درخشانى داشت. چهار - پنج سال امامت نماز جماعت، تبليغ احكام الهى، ارشاد مردم، تدريس در حوزه علميه، عضويت انجمن ايالتى آذربايجان و ايفاى نقش رهبرى و راهنماى فكرى، پيكار صادقانه و دوش به دوش ديگر مجاهدان در سنگر جهاد و دفاع، موقعيت ممتاز و محبوبيت پاك و بى شائبه را براى او در دل مردم تبريز و علما و رهبران مشروطه فراهم آورده بود. مردم نيز به پاس اين نيكنامى و صداقت و شجاعت و انديشه هاى والا، خيابانى را در سى سالگى به نمايندگى خود در مجلس شوراى ملى انتخاب كردند. خيابانى به همراه ميرزا اسماعيل نوبرى، نماينده ديگر مردم تبريز، راهى مجلس شورا شد. مجلس دوم در 24 آبان 1288 (اول ذيحجه 1327) گشايش يافت و در 30 آبان به صورت رسمى آغاز به كار كرد. (1406)

خيابانى از آن پس، در سنگر قانونگذارى، خود را وارث هزاران شهيد انقلاب مى دانست و با موضع گيريهاى آگاهانه و ضد استبدادى و استعمارى، در كنار نمايندگان متعهد و ارجمندى همچون شهيد مدرس و ميرزا اسماعيل نوبرى و... به دفاع از حق مسلم مردم ستمديده ايران پرداخت.

از كارهاى درخشان خيابانى در مجلس دوم، اعتراض شجاعانه و كار ساز او عليه اولتيماتوم استعمار گرانه دولت تزار روس بود. در متن اولتيماتوم مزبور آمده بود.

1 - دولت ايران، مستر شوستر، خزانه دار و مستر لكوفر را از كارها بر كنار نمايد.

2 - دولت ايران، متعهد شود كه از اين پس بدون اطلاع و رضايت روسيه و انگليس، مستشار از كشورهاى خارج استخدام نكند!

3 - مخارجى ار كه دولت روس براى لشكر كشى به خاك ايران (رشت و انزلى) تحمل كرده، بايد توسط ايران پرداخت شود!

دولت روس و انگليس براى دريافت جواب فقط 48 ساعت مهلت مى دهند و در صورتى كه دولت ايران متن اولتيماتوم را قبول نكند و تسليم نشود. سالداتها و قزاقهاى روس، به سوى قزوين پيشروى خواهند كرد و ايران را به اشغال خود در خواهند آورد! و در صورت پرداخت نكردن مخارج، مبلغ آن دو برابر خواهد شد! (1407)

اين اولتيماتوم ننگين - كه در واقع درخواست باج سبيل از ايران مظلوم بود - روز چهارشنبه 7 آذرماه 1290 (7 ذيحجه 1329) به دولت ايران رسيد. فرداى آن روز در شهرهاى تهران و تبريز و رشت، امواج خروشان مردمى به حركت در آمد. بازارها تعطيل شد، دواير دولتى و تجارتخانه ها به حالت نيمه تعطيل در آمد و همه اعتراض مى كردند. حتى زنان ايرانى نيز در كنار مردان، اعتراض خويش را بر اولتيماتوم مزبور اعلام كردند. اين حركت دسته جمعى و مردمى نخستين نمايش عمومى ايرانيان بود كه زنان نيز در آن شركت كرده بود. (1408)

شيخ خيابانى، در ميان اجتماع تظاهر كنندگان تهرانى، به ايراد سخنرانى پر شور و تحريك احساسات مذهبى و ملى مردم پرداخت و با صداى رسايى گفت:

«... استقلال هر ملتى، شرافت اوست اگر نتوانيم كشور خود را نجات دهيم و شرافتمندانه زندگى كنيم لااقل در راه وطن جان خواهيم داد! زيرا در چنين مواقع خطرناك و حساس، زنده ماندن محو شدن است. »

اين سخنان آتشين چنان شورى در دل مردم بر پا كرد كه فرياد «پاينده باد ايران»، «زنده باد خيابانى»... تا لحظاتى پس از پايان سخنرانى او در هوا طنين مى انداخت. (1409)

روز جمعه 9 آذر ماه قبل از ظهر جلسه علنى مجلس بر پا شد. حسن وثوق (وثوق الدوله) وزير امور خارجه و تنى چند از همكارانش در مجلس حاضر بودند. وثوق الدوله در برابر نمايندگان مجلس و مردم شركت كننده قرار گرفت و متن اولتيماتوم را خواند و در پايان با زبونى گفت:

«هيات وزيران به اتفاق چنين راى داده اند كه اين خواهش روس قبول بشود! تا نظر نمايندگان محترم چه باشد. (1410)»

لحظاتى با سكوت و بلاتكليفى گذشت. نمايندگان به روى همديگر نگاه مى كردند و گاه به وثوق الدوله خيره مى شدند كه مى خواست شرافت و حيثيت ملت را مفت تقديم بيگانگان گردن كلفت نمايد. يكى دو نماينده فرومايه و ترسو برخاسته، از مجلس بيرون رفتند و خود را كنار كشيدند... باز هم سكوت بود و تماشاگران با چشمانى باز، منتظر نتيجه نهايى بودند... ناگهان شيخ محمد خيابانى از جاى خود برخاست و با هيبتى شكوهمند و قدمهاى محكم و سنگين به جلو آمد و رو به نمايندگان ايستاد و با صداى رسا و بلند، سكوت مرگبار مجلس را شكست:

«هيچ كس و هيچ دولتى حق ندارد كه اختيار، آزادى و استقلال كسى يا دولتى را از آنها سلب كند، مگر اينكه به شيوه كهن بربريت و وحشيت برگردد!...»

خيابانى با اين كنايه، اولتيماتوم و دلت روس را مورد هدف قرار داد و چون حاضران بيش از پيش متوجه شدند و نفسها در سينه ها حبس شد تا ببينند حرف آخر او چيست، خيابانى با صراحت تمام، تير آخر را رها كرد:

«... بنده از طرف ملت، كه حق آزادى و استقلال را از چندين هزار سال پيش تاكنون براى خودشان ثابت مى دانند، عرض مى كنم كه ما تا امروز مستقل بوده ايم، در حفظ حقوق و ترقى مملكت خودمام صاحب اختيار بوده ايم... من با كمال جسارت و گشاده رويى به دولت روسيه مى گويم كه ممكن نيست اين ملت، امور كشور و اختيار و استقلال خود را به ديگران واگذار كند... اين اولتيماتوم به استقلال ايران لطمه مى زند و شكى نيست كه فقط با موافقت دولت ايران، اين اولتيماتوم مورد قبول واقع نمى شود!... اميدوارم اين اولتيماتوم ظالمانه را پس بگيرند و ملت ايران را از خودشان آزده نكنند. » (1411)

خيابانى با اين سخنان هم اولتيماتوم را رد و محكوم كرد و هم ترس و لرز احتمالى نمايندگان ديگر را ريخت! پس از او بود كه ديگر نمايندگان نيز در رد و محكوم كردن اين اولتيماتوم سخنانى اظهار كردند. بدين گونه، حركت مردانه و هوشيارانه خيابانى، موجب شد كه مجلس شورا با سرافرازى تمام، اولتيماتوم روسيه را رد كند. از آن روز نام و آوازه شجاعت و هوشيارى و غيرت خيابانى در تمام هشرهاى ايران بر سر زبانها افتاد و ملت او را خوب شناختند حتى دشمنان ايران نيز بيش از پيش به عظمت و نفوذ كلام اين روحانى آزاده پى بردند.

پانزده روز پس از اين تاريخ، در 24 آذر ماه 1290 سفارت روس دوباره با دولت ايران (ناصر الملك) تماس گرفت و خبر داد كه سپاه روس در قزوين گرد آمده است، اگر تا شش روز ديگر، همه خواسته هاى ما پذيرفته نشود، آهنگ تهران خواهند كرد!

در 29 آذر ماه مجلس تشكيل جلسه داد. باز هم خيابانى و ديگر نمايندگان سخنرانى كردند و به رد اولتيماتوم راى دادند.

دولت موقت ناصر الملك در روز دوم دى ماه، جلسه اى با حضور هيات وزيران و نمايندگان سازشكار و سرد مزاج مجلس تشكيل داد. وثوق الدوله، بستن در مجلس را پيشنهاد كرد. ناصر الملك بى درنگ اين درخواست را قبول نمود و دستور انحلال مجلس را داد و اجراى فرمان به عهده يفرم خان ارمنى - رئيس شهربانى تهران و قاتل شيخ فضل الله نورى - واگذار شد!... بدين ترتيب از همان روز مجلس دوم بسته شد و نمايندگان پراكنده گشتند... و بساط انقلاب و مشروطه خواهى و استقلال طلبى در ايران برچيده شد!

خيابانى تنها ماند. اما هنوز خون غيرت در رگهايش در جريان بود. يك روز در سبزه ميدان تهران، در اجتماع اعتراض آميز مردم، بالاى سكو رفت و با سخنرانى آتشين، از انقلاب و آزاديخواهان دفاع و عمل زشت دولت در بستن مجلس و پراكنده ساختن نمايندگان مردم را محكوم كرد و در ميان كف زدنها و فريادهاى «زنده باد ايران»، «زنده باد مشروطه»، «زنده باد خيابانى» و... از سكوى سخنرانى پايين آمد.

دو ماه پس از بسته شدن مجلس و شروع دوره فترت، خيابانى همراه خانواده اش به مشهد مقدس رفت و پس از زيارت مرقد امام هشتم عليه‌السلام و ديدار با اقوامش در خاك رضوى، از آنجا عازم روسيه، جمهورى تركمنستان، آذربايجان، گرجستان و داغستان شد تا در فرصتى كه پيش آمده، از ممالك همسايه ديدار كند (1412) و هم از اين طريق به تبريز برگردد. چون كه پس از بسته شدن مجلس، صمد خان شجاع الدوله از طرف روسها، حاكم تبريز شده و محل انجمن ايالتى را ويران و بسيارى از آزاديخواهان را قتل عام كرده بود و لابد منتظر خيابانى و همكاران و همفكرانش نيز بود. اگر خيابانى از تهران يا مشهد، به تبريز بر مى گشت، بى شك به دست جلادان صمد خان گرفتار و كشته مى شد. او در كشورهاى خارجى، خيلى چيزها ديد و شناخت. در آذربايجان كارگران ايرانى را ديد كه به سبب نبودن كار مناسب در كشور خودشان، ويلان و سرگردان در خاك بيگانه مى گشتند و در مقابل دستمزدى ناچيز متحمل سنگين ترين كارها مى شدند.

خيابانى از داغستان با يكى از بستگانش در تبريز تماس گرفت و او را به جلفا خواست. در آنجا خانواده اش را به وى سپرد تا به تبريز برساند و خود باز هم به پتروفسكى بازگشت. مدتى در آنجا ماند و ناگهان يك روز عازم تبريز شد. تبريز در آتش بيداد روسها و صمد خان شجاع الدوله مى سوخت. خيابانها بوى خون مى داد. خوف و وحشت از همه جا سر مى كشيد. (1413)

## در وطن

خيابانى بيش از يك ماه در خانه اش به سر برد و كسى اطلاع نداشت. فقط برخى از دوستانش از جمله حاج محمد على آقا بادامچى و سر تيپ زاده، با او تماس داشتند. اما هر لحظه بيم خطر بود! چون اگر صمد خان از آمدن شيخ آگاه مى شد بى درنگ حكم قتل وى را صادر مى كرد. پس از مشورت و تبادل نظر با دوستانش، صلاح در آن ديدند كه آمدن شيخ را به اطلاع صمد خان برسانند تا بعدها بهانه اى براى آزار و اذيت او نيابد. بالاخره پس از مذاكراتى چند صمد خان حكمى مبنى بر مصونيت خيابانى مشروط بر اينكه جز به امامت جماعت و كار و تجارت نپردازد - صادر كرد.

از آن پس خيابانى، در سكوت خويش، به تفكر پرداخت. او درباره نجات ملت و كشور، خوب تامل و انديشه كرد و به اين نتيجه رسيد كه بايد براى حفظ دين خدا و حريت جامعه، كسب قدرت كرد و تنها با قدرت حكومت مى توان با قدرت ديگر مبارزه كرد. (1414) شيخ بخوبى دريافته بود كه تنها موعظه و فعاليت سياسى و علمى و دينى، بدون در دست داشتن سر رشته حكومت و قدرت، كارى از پيش نمى برد.

## نسيم آزادى

در مهر ماه سال 1293 صمد خان، از سوى روسها كنار گذاشته و فضاى آزادى نسبى در تبريز ايجاد شد. اما بدتر از صمد خان، خود روسها بودند كه هنوز حضور ناميمون خود را حفظ مى كردند. ولى از آن سو در بهار سال 1269 ق (1335 هجرى) با ظهور انقلاب اكتبر روسيه، امپراتورى سيصد ساله تزارى در آن سرزمين پهناور براى هميشه برچيده و دفترش بسته شد. از آن پس، نيروهاى آدمكش و خبيث و وحشى روسى، ايران را ترك كردند. با پاك شدن خاك تبريز از لوث روسها، نسيم آزادى در خطه آذربايجان و شمال ايران وزيدن گرفت.

## تجدد

خيابانى از نعمت آزادى استفاده كرد و دوستان آزاديخواه و مبارزش را - كه اغلب «دموكرات » ناميده مى شدند - گرد آورد و كميته اى تشكيل داد. سپس همه نمايندگان دموكرات و آزاديخواه را سراسر آذربايجان به تبريز دعوت كرد و كنفرانسى برگزار كردند. در اين كنفرانس استانى، چهار صد و هشتاد نفر شركت داشتند. تشكيلات فرقه دموكرات، كه پنج سال پيش ‍ تعطيل شده بود، دوباره تاسيس شد. در همان كنفرانس، انتشار روزنامه «تجدد»، ارگان تشكيلات دموكرات، مورد تصويب قرار گرفت و خيابانى مدير مسوول و صاحب امتياز روزنامه شد. (1415) نخستين شماره تجدد در بيستم فروردين ماه 1296 (8 رجب 1335) انتشار يافت. (1416) شيخ در اولين شماره تجدد، مقاله اى تحت عنوان «نور حقيقت خواهد تابيد» نوشت و لزوم اجراى قوانين مشروطيت و احياى آن را بيان كرد.

در همان سال خيابانى به رهبرى فرقه دموكرات آذربايجان برگزيده شد و فرقه دموكرات را توسعه داد و اصلاحات اساسى در آن ايجاد كرد (1417) و همگام با انتشار روزنامه تجدد و سرپرستى آن و درج مقالات، دست به كارهاى سازنده ديگرى در جهت پيشبرد اهداف و تامين آسايش مردم و تعيين والى براى آذربايجان زد تا مردم را براى حركت عظيم و همگانى آماده سازد.

در آن سال، خشكسالى بود و با رسيدن زمستان، مردم دچار قحطى و فقر شدند. خيابانى با تشكيل كميسيون آذوقه، اعانه، دار المساكين و... توانست مشكلات مردم را از پيش پا بردارد و مردم را نجات دهد. او با گرانفروشى و احتكار فرصت طلبان مبارزه كرد.

## آزرده از آشنا و بيگانه!

آذربايجان روزهاى سختى را مى گذراند. خيابانى در صف اول مبارزه با تبهكاران داخلى و خارجى و دشمنان آزادى و استقلال، هوشيارانه مردم را رهبرى مى كرد. با وجود مشكلات فراوان و فرساينده اى همچون قحطى، بيمارى، دشواريهاى ناشى از جنگ جهانى اول - كه به رغم بى طرفى ايران، صدمات سياسى و اقتصادى و اجتماعى آن به اين كشور نيز رسيده بود - و... آذربايجان قهرمان همچنان استوار و مقاوم بود.

در اين گير و دار كه جنگ جهانى اول واپسين روزهاى ويرانگرى خود را سپرى مى كرد، ناگهان در اواخر شعبان 1337، سربازان عثمانى (تركيه) وحشيانه از مرزها گذشته، خاك آذربايجان را اشغال كردند! آنان به بهانه تنبيه مسيحيان آشورى كه با همكارى سالداتهاى روس، مردم اروميه را قتل و غارت كرده، بازارها را به آتش كشيده بودند، به خاك آذربايجان هجوم آوردند. اما هدف اصلى عثمانيها از تجاوز به خاك ايران، پر كردن جاى خالى مستعمراتى از قبيل عراق و سوريه و لبنان بود كه بر اثر جنگ جهانى از دست داده بودند. اگر هدف، تنبيه آشوريهاى اروميه بود، در تبريز چه كار مى كردند؟ غارتگرى و چپاول غلات و آذوقه اهالى تبريز چه بود؟ سعى در تفرقه افكنى و پياده كردن اهداف «پان تركيزم» در تبريز براى چه بود؟

خيابانى با غارتگران متجاوز عثمانى به مخالفت برخاست، و نيروهاى عثمانى، او و همرزمانش را دستگير كرده، به اروميه بردند و به زندان انداختند. پس از دو ماه تحمل زندان و آزار و اذيبت، عثمانيها ايران را ترك كردند و خيابانى و همراهانش را نيز با خود بردند و در شهر قارص به مدت پانزده روز زندانى و سپس آزادش كردند و شيخ به همراه همرزمانش به وطن بازگشت. (1418)

## ورق پاره 1919

در مرداد 1298 انتخابات مجلس چهارم شروع شد. خيابانى با داشتن نه هزار راى، حايز اكثريت آرأ بود. در اثناى انتخابات، متن قرارداد 1919 بين دولت ايران و انگليس امضا و در ايران منتشر شد. اين پيمان ننگين را وثوق الدوله، نخست وزير ايران، با نمايندگان انگليس منعقد كرده بود. وثوق الدوله، سالها پيش با قبول اولتيماتوم روس، ضربه مهلكى به پيكر مشروطيت زده بود و اينك با امضاى قرارداد استعمارى ديگر درصد بود كه اختيار كامل امور مالى، گمركى و نظامى ايران را به دست مستشاران انگليسى بدهد و كشور را تحت الحمايه بريتانيا گرداند.

در پى انتشار متن قرارداد، موجى از اعتراض و ناخشنودى در ايران پديد آمد. فرقه دموكرات در تبريز به رهبرى خيابانى عليه قرار داد 1919 وارد عمل شد و روزنامه تجدد نوشت:

«تا زمانى كه قرارداد به تصويب مجلس نرسيده، ورق پاره اى بيش نيست و اعتبارى ندارد!» (1419)

از طرفى وثوق الدوله با آگاهى از واكنش خيابانى و پيروانش در تبريز، به فكر چاره افتاد. چون مى دانست كه اگر پاى خيابانى و همفكرانش به مجلس ‍ چهارم باز شود، نخواهند گذاشت كه اين قرارداد استعمارى تصويب گردد؛ همچنان كه هشت سال پيش نگذاشتند اولتيماتوم روس، تصويب و قبول شود.

به دنبال اعتراضات و كشمكشهاى سياسى، وثوق الدوله با اعزام دو نفر خارجى به همراه چند مزدور از تهران به تبريز، بسيارى از كارمندان و مسوولان ادارات را به دليل اينكه نتوانسته بودند در انتخابات خواسته هاى او را بر آورند، اخراج و افراد مزدور و خود فروخته اى را جايگزين آنان كرد و در واقع انتخابات آذربايجان را به هم زد. (1420) اين بود كه در دوره چهارم مجلس، نمايندگان آذربايجان به مجلس راه نيافتند.

خيابانى در آن روزهاى حساس، سفرى به تهران كرد تا اوضاع سياسى را از نزديك بررسى كند. او سعى بر اين داشت كه با بعضى از رجال مشهور سياسى گفتگو كند و زمينه مخالفت با قرارداد 1919 را مساعد گرداند. اما كسى جواب مناسب نداد. در همان روزها شصت هزار تومان از طرف وثوق الدوله به خيابانى پيشنهاد شد تا بگيرد و ساكت شود! خيابانى تازه متوجه شد كه در پايتخت چه خبر است و اينكه از بسيارى از رجال سياسى، صدايى بر نمى آيد، از آن روست كه حق سكوت گرفته اند! او با رد اين پيشنهاد، به تبريز برگشت و پى برد كه نمى توان به رجال تهران اميدوار بود. او در تبريز با دعوت آزاديخواهان و دموكراتها، در روز 22 اسفند 1298 «مجلس محلى تبريز» را تشكيل داد و خود به رياست آن انتخاب شد. كار مجلس محلى تبريز اين بود كه در مسائل سياسى و اجتماعى تبريز و آذربايجان، تصميم گيرى كند؛ چون نمايندگان آذربايجان را از رفتن به مجلس شوراى ملى محروم كرده بودند. مذاكرات و تصميمهاى مجلس ‍ محلى هر روز در روزنامه تجدد چاپ مى شد و به اطلاع مردم مى رسيد.

نوروز سال 1299 گذشت. در هشتم فروردين سال نو، بيانيه اى از طرف كميته مجلس محلى تبريز، خطاب به آزاديخواهان و هموطنان صادر شد. در بيانيه مزبور، اتحاد، اتفاق و نظم دموكراتها و همكارى و يارى همه آزاديخواهان ميهن دوست ايرانى، به مثابه يگانه تكيه گاه كميته معرفى شده و مورد تاكيد قرار گرفته بود. (1421)

## قيام

بعد از ظهر روز سه شنبه 17 فروردين 1299 (16 رجب 1338) در حياط عمارت تجدد، جنب و جوشى پديدار بود. آزاديخواهان پيرو خيابانى كه همه مسلح بودند، گروه گروه در آن جمع مى شدند. آتش و خشم در درونشان شعله مى كشيد و در خروش و هيجان بودند. ساعتى گذشت كه ناگهان فرمان رهبر آزادى و تجدد، شيخ محمد خيابانى مبنى بر آزاد كردن و نجات دادن «ميرزا باقر» از زندان كلانترى محله نوبر صادر شد. ميرزا باقر به سبب مخافت با «ماژور بيورلينگ» - رئيس شهربانى تبريز كه فردى خارجى بود و از طرف وثوق الدوله منصوب شده بود - زندانى گشته بود.

به صدور فرمان شيخ، بيش از پنجاه مجاهد مسلح، به كلانترى نوبر حمله كرده، ميرزا باقر را آزاد كردند و به عمارت تجدد آوردند. ماموران كلانترى گر چه آزاديخواهان را تعقيب كردند، به هيچ كارى موفق نشدند. بدين گونه نخستين گام قيام با موفقيت و پيروزى برداشته شد. خورشيد هفده فروردين غروب كرد و شب شد. شب آبستن حوادثى ديگر بود. همان شب بسيارى از گروههاى آزاديخواهى به پيروان خيابانى در عمارت تجدد پيوستند.

صبح 18 فروردين 1299 در تبريز، صبح آزادى و صحنه يكى از پر شكوه ترين آزادى و صحنه يكى از پر شكوه ترين قهرمانيهاى تاريخ ايران بود. بازار تعطيل شد. دانش آموزان مدارس، به حالت راهپيمايى در ساختمان و اطراف عمارت تجدد گرد آمدند. شعارهاى ضد دولت وثوق الدوله و مزدورانش، در فضاى شهر طنين افكنده بود. مردم آزاديخواه، مسلمان و قهرمان تبريز، به اشاره پيشواى خود خيابانى، به شهربانى ريخته، آزاديخواهان دربند را از سياهچالها نجات دادند. ادارت شهر همه به دست آزاديخواهان افتاد. شيخ به مزدوران وثوق الدوله در تبريز اخطار كرد كه هر چه زودتر شهر را ترك گويند و آنان چهار شنبه شب، تبريز را به قصد تهران ترك كردند.

بدين سان در روز دوم قيام، تبريز از لوث حضور خائنان و بيگانگان مزدور پاك شد (1422) و رشته امور شهر به دست خيابانى و پيروانش افتاد و خورشيد آزادى از افق آذربايجان درخشيد. در روز پنجشنبه خيابانى هيأت مديره اى را براى اداره اجتماع مردم و تصميم گيريهاى لازم، انتخاب كرد. اين هيات، در همان روز بيانيه اى به زبان فارسى و فرانسه نوشته، به ديوارهاى شهر نصب كردند:

«آزاديخواهان شهر تبريز در مقابل تمايلات ارتجاعى برخى افراد ضد مشروطيت كه در حكومتهاى محلى و در مركز ايالت آذربايجان ظهور كرده بود، به هيجان آمده و دست به اعتراض و قيام زدند. آزاديخواهان تبريز اعلام مى كنند كه برنامه آنان عبارت است از تحصيل اطمينان كامل در احترام به قانون اساسى و اجراى صادقانه آن. آزاديخواهان موقعيت فوق العاده حساس فعلى را در نظر گرفته و مصمم هستند كه نظم و آسايش را به هر وسيله كه باشد، بر قرار دارند. برنامه آزاديخواهان در دو عبارت خلاصه مى شود:

1 - برقرار داشتن آسايش عمومى

2 - از قوه به فعل آوردن رژيم مشروطيت. » (1423)

قيام پيروزمندانه مردم تبريز به رهبرى شيخ محمد خيابانى، بيش از پنج ماه ادامه داشت. شيخ، در حياط ساختمان تجدد به ايراد نطقهايى مى پرداخت و مردم با اشتياق تمام پاى صحبتش مى نشستند. اين سخنان به زبان آذرى بود و ترجمه فارسى اش هر روز در روزنامه تجدد چاپ مى شد. در اين پنج ماه خيابانى و جنبش با خطرهاى فراوانى مواجه بودند، اما بر همه پيروز شدند و آتش توطئه ها را خاموش كردند... كه شرح و بسط آن در اين مجال اندك نمى گنجد.

خيابانى در اين پنج ماه، بيش از آنكه ژست رهبر و فرمانده قيام مسلحانه به خود بگيرد، هيبت يك رهبر فكرى و ايدئولوگ و متفكر انقلابى را داشت و هر روز با نطقهاى پر شور در مسائل اجتماعى و سياسى و فكرى، سعى در بر پايى انقلاب فرهنگى و خود آگاهى سياسى و اجتماعى در انديشه هاى مردم داشت. (1424)

از طرفى دشمنان او، بويژه از ناحيه حكومت مركزى، هر لحظه در صدد سركوبى او و قيامش بودند. در اين مدت وثوق الدوله از نخست وزيرى احمد شاه عزل و مشير الدوله به جاى او منصوب شد. مشير الدوله براى شكست قيام خيابانى، مهدى قلى خان هدايت، معروف به مخبر السلطنه، چهره اى موجه و ملى داشت و به همين سبب بدون سرباز و محافظ وارد تبريز شد و كسى با او كارى نداشت. مدتها سعى كرد از طريق صحبت با دوستان خيابانى، او را از ادامه نهضت باز دارد، ولى خيابانى اعتنايى نكرد و از طرفى گمان نمى كرد كه مخبر السلطنه قصد خيانت داشته باشد. مخبر السلطنه چون از راه تزوير و فريب و مذاكره نتوانست خيابانى را از راهى كه در پيش گرفته منصرف سازد، با رئيس قزاقخانه تبريز - كه يك كلنل روسى بود - گفتگو و تبانى و نقشه سرنگونى قيام تبريز را طرح ريزى كرد. سرانجام در سپيده دم يكشنبه 21 شهريور 1299، كه بسيارى از نيروهاى مسلح خيابانى براى بر چيدن اشرار محلى به اطراف تبريز رفته بودند و نيروى اندكى در شهر و اطراف عالى قاپور (مقر حكومت خيابانى و مركز قيام) مانده بود، قزاقهاى مسلح به دستور كلنل روسى و مخبر السلطنه، به شهر ريختند و تمام نيروهاى قيامى را يا كشتند يا خلع سلاح كردند و همه مراكز آزاديخواهان و ادارات را به تصرف خود در آوردند و عالى قاپور را در اختيار خود گرفتند. (1425)

## شهادت

قزاقها به فرمان مخبر السلطنه به خانه خيابانى ريختند، ولى قبل از اينكه به او دست بيابند خيابانى از راه پشت بام به خانه همسايه اش، شيخ حسنعلى ميانجى، پناهنده شده بود. شيخ حسنعلى اصرار كرد كه پيش مخبر السلطنه برود و وساطت كند، ولى خيابانى نپذيرفت. تا اينكه بعد از ظهر 22 شهريور 1299/29 ذيحجه 1338، مخفى گاه شيخ پيدا شد و با شليك چند تير به دست اسماعيل قزاق، در زير زمين خانه شيخ حسنعلى ميانجى به شهادت رسيد. پيكرش را بيرون آوردند و در گورستان «سيد حمزه» تبريز به خاك سپردند. بعدها آن گورستان به مدرسه تبديل شد و پس از ويرانى، مقبره خيابانى مظلوم هم از بين رفت. (1426)

## اهداف قيام خيابانى

از مطالعه تاريخ قيام خيابانى و تامل در آن مى توان به اهداف آن پى برد. مجموع اهداف اين قيام را مى تتوانيم در اين موارد خلاصه كنيم:

1. سر و سامان دادن به اوضاع آشفته آذربايجان

2. قطع دست اجانب از آن خطه و كل ايران

3. همكارى با نهضت جنگل به رهبرى ميرزا كوچك خان در راه پيشبرد و گسترش قيام

در سر تا سر ايران و اصلاح اوضاع كشور و بيدار كردن مردم

4. حفظ استقلال و تماميت ارضى ايران و تأمين آزادى سياسى، اقتصادى، نظامى و فرهنگى كشور

5. احيا و اجراى قانون اساسى مشروطيت

6. ايجاد نوعى انقلاب فرهنگى و بازگشت به خويشتن خويش.

## علل شكست قيام

شكست قيام تبريز پس از حدود شش ماه علل و عوامل گوناگونى داشت، از جمله:

1. حضور قزاقخانه در كنار شهر تبريز و همكارى آن با حكومت مركزى

2. كم بودن نيروهاى مقاومت و مسلح قيامى و نداشتن ارتش مقاومت دايم

3. اهتمام بيشتر شيخ محمد خيابانى به ايجاد و گسترش خود آگاهى مردم و نهضت فكرى و بيدارى سياسى و بى توجهى به جذب نيروهاى نظامى و مسلح براى حراست از قيام

4. خيانت كسانى كه قول همكارى به خيابانى داده بودند.

5. تنها ماندن خيابانى در نتيجه همكارى نكردن او با روس و انگليس و نيروهاى وابسته به آن دو، و دشمنى آنها بويژه حكومت مركزى با وى و قيامش

## سى سخن حكيمانه از خيابانى

1. اولين لازمه شرافت يك ملت، استقلال است.

2. استقلال ملتها را فقط فضايل و اخلاق عالى مى تواند محفوظ دارد.

3. حافظ و نگهبان استقلال هر ملتى، شجاعت و قهرمانى اوست.

4. يك ملت نمى تواند بدون معارف، آزادى خود را محفوظ دارد 5. در راه زندگى شرافتمندانه بايد از جان و مال گذشت.

6. آزادى مستلزم برابرى است، در مقابل قانون همه برابريم.

7. ايران را ايرانى بايد آزاد كند.

8. در عين آزادى بايد مقيد باشى.

9. نخستين وسيله ترقى، داشتن روح تجدد است.

10. يك فرد بى علاقه به جامعه خود، كمتر از حيوان است.

11. هيچ كار بزرگ بدون فكر انجام نمى گيرد.

12. هر زمانى تقاضايى دارد كه با ميزان علم و معرفت بشر تغيير پذير است.

13. يك حركت عمومى تمام بشر متمدن را به جانب يك سر منزل تكامل پيش مى برد.

14. به نام هر اكثريتى نمى توان حكم قطعى داد.

15. انتظام و انضباط يك شرط عمده موفقيت است.

16. انسان بايد در زندگى چنان مشغول كار شود كه گويا هيچ وقت نخواهد مرد.

17. اندوختن سهل است و نگهدارى مشكل.

18. براى تامين حيات و بقا در اين جهان بايد از ضعف و ناتوانى دورى گزيد.

19. در روى خرابه هاى ديروزى بايد عمارت فردا را بلند كرد.

20. اعتماد به نفس، يك شرط عمده موفقيت است.

21. شجاعت، يك شرط مهم موفقيت است.

22. يك لقمه خار دار باشيد تا هيچ گلويى نتواند شما را فرو ببرد.

23. ملتى كه از مرگ نمى ترسد، هرگز نمى ميرد.

24. مردن در راه يك آرمان بزرگ، عين موفقيت است.

25. ترس عامل عمده اسارت ملتهاست.

26. تو واحد و متحد جلوه نما و بگذار ديگران از تو بترسند.

27. شجاعت مادى بى شجاعت معنوى، كامل نيست.

28. هرگز نبايد به خستگى و ياس اعتقاد داشت، بويژه زمانى كه بار سنگين زندگى يك ملت از موى باريك آويزان باشد.

29. هر كس بايد به فراخور توانايى و دانايى خودش در امور اجتماعى و عمومى شركت كند.

30. در كليه امور و حوادث بايد «وظيفه» را از غير وظيفه تفكيك نماييم.

## منابع و ماخذ

1. شرح حال و اقدامات شيخ محمد خيابانى، به قلم جمعى از دوستان شيخ شهيد، جاپ برلين، 1304 ش، صفحات مختلف.

2. قيام شيح محمد خيابانى در تبريز، على آذرى، چاپ چهارم، تهران، 1362، موارد متعدد و صفحات مختلف.

3. قيام آذربايجان و ستارخان، اسماعيل امير خيزى، تبريز، 1339، صفحات متعدد.

4. تاريخ هيجده ساله آذربايجان، احمد كسروى، ج 2، صفحات 858 به بعد.

5. بيدارگران اقاليم قبله، محمد رضا حكيمى، ص 131 - 175.

6. دو قهرمان جنبش مشروطه، رحيم رئيس نيا و عبدالحسين ناهيدى.

7. تاريخ بيست ساله ايران، حسين مكى، ج 2، ص 34 - 42.

8. شيخ محمد خيابانى خروش حماسه ها، مصطفى قليزاده، تهران، 1372، صفحات مختلف.

# ملا فتح الله اصفهانى متوفاى 1339 ق.

شيخ شريعت

محمد على محمدى

## تولد

در زمستان سال 1228 ش. (12 ربيع الاول 1266 ق) (1427) باز شدن غنچه اى در خانه محمد جواد نمازى اصفهانى، بهار را نويد داد. آن غنچه خوشبو را فتح الله ناميدند.

فتح الله در دامان پر مهر مادرى مومن كه هيچ گاه او را بدون وضو شير نمى داد و پدرى دلسوز كه لحظه اى از تربيت فرزندش غافل نمى شد، رشد كرد و پس از سپرى كردن دوران بازيهاى كودكانه راهى كلاس قرآن و ديگر كتابهاى مذهبى شد.

## در حوزه هاى نور

او ابتدا در حوزه علميه اصفهان به تحصيل مشغول شد. استعداد و پشتكار فتح الله موجب شد كه بتواند با سرعت، مقدمات علوم اسلامى را فرا گرفته، در درس فقه و اصول بزرگان مدارس علميه زانوى ادب به زمين بزند. با اين حال حضور در درس بهترين اساتيد حوزه علميه اصفهان نتوانست تشنگى دانش اندوزى او را فرو نشاند. از اين رو راهى حوزه علميه مشهد مقدس شد.

در آن شهر از محضر اساتيد برجسته اى چون آيه الله حاج ميرزا نصرالله مدرس، آيه الله محمد ابراهيم بروجردى و سيد مرتضى حائرى بهره فراوان جست تا در رديف اساتيد آن ديار شناخته شد. سپس به سوى اصفهان مراجعت كرد. تا آن زمان نظريات شيخ مرتضى انصارى در اصفهان شهرتى نداشت ولى شيخ شريعت به بيان مسلك شيخ مرتضى انصارى همت گماشت. (1428)

او در سال 1295 ق. راهى نجف اشرف شد و در محضر مراجع تقليد آن زمان (آيات بزرگوار شيخ محمد حسين كاظمى و ميرزا حبيب الله رشتى) حاضر شد و خود نيز مجلس درس مهمى تشكيل داد كه بسيارى از دانشمندان حوزه علميه نجف در آن شركت مى كردند.

شيخ الشريعه در سال 1313 ق. به شوق معشوق رو به خانه معبود نهاد. او در مكه به مباحثه و گفتگو با علماى اهل سنت پرداخت به گونه اى كه آنها از احاطه كامل وى به كتابهاى اهل سنت در شگفت شدند. (1429)

پس از بازگشت از حج پروانه هاى فضيلت پيرامون آن شمع شريعت گرد آمدند. در اين زمان درس او از مهم ترين درسهاى نجف به شمار مى رفت كه صدها نفر در آن شركت مى كردند. اين درسها عبارت بودند از:

1. دروس عالى فقه و اصول

2. رجال و درآيه

3. تفسير و علوم قرآن

4. فلسفه و كلام

5. درس خلافيات كه در اين درس علت اختلاف نظريات و فتواهاى فقيه بررسى مى شد. او بعلاوه خطيبى توانا بود كه جمعه ها منبر مى رفت و به موعظه پرداخت. از ديگر امتيازات ايشان اينكه وى به تحصيل طب و رياضيات همت گماشته و علاوه بر فرمولها و معادلات رياضى مطالب زيادى درباره علم پزشكى آموخته بود.

گويند روزى ايشان بيمار شد و وقتى پزشك براى معالجه بر بالين او آمد شيخ الشريعه در مورد بيمارى اش از كتاب قانون بوعلى سينا مطلبى گفت. پزشك تصور كرد چون شيخ نوع بيمارى خود را مى دانسته تنها همان قسمت كتاب را به خاطر سپرده است ولى در گفتگوهاى بعدى مشخص ‍ شد او بيشتر مطالب قانون را آماده در ذهن دارد.

## اساتيد

شيخ الشريعه در محضر شريعتمداران زيادى درس شريعت آموخت تا شيخ شريعت شد به پاس احترامشان نام آنان در ذيل مى آيد:

1. ملا حيدر على اصفهانى

2. آيه الله نصر الله مدرس

3. شيخ محمد صادق تنكابنى

4. ملا احمد سبزوارى

5. شيخ عبدالجواد خراسانى

6. آيه الله ملا محمد باقر اصفهانى

7. شيخ حسين على تويسركانى ملايرى

8. آيه الله شيخ محمد تقى هروى

9. آيه الله شيخ محمد رحيم بروجردى

10. آيه الله شيخ محمد حسين كاظمينى

11. آيه الله ميرزا حبيب الله رشتى

## شاگردان

صدها نفر از طلاب علوم دينى در جلسات درس ايشان شركت مى كردند كه بسيارى از آنان بعدها در زمره مراجع تقليد در آمدند و نامى ترين آنان عبارتند از:

آيات عظام: 1. شيخ عبدالكريم حائرى

2. سيد محمد حسين بروجردى

3. سيد ضيأ الدين عراقى

4. سيد ضيأ الدين عراقى

5. سيد شهاب الدين مرعشى نجفى

6. سيد عبدالهادى حسينى شيرازى

7. سيد محسن طباطبايى حكيم

8. سيد محمد كوه كمره اى (حجت)

9. سيد محمد تقى خوانسارى

10. محمد على شاه آبادى.

## قلم نور

از آنجا كه شريعت در علوم گوناگون اسلامى مهارت داشت در بسيارى از رشته ها نوشته هايى پر بها از خود به يادگار گذاشت كه هر يك در علوم مختلف حاكى از فزونى دانش اوست. از آن همه، پاره اى رساله در موضوعات فقهى و اصولى است. در علم تفسير، فلسفه، كلام و ادبيات عرب نيز داراى آثارى نيكوست.

## مرجعيت

پس از وفات آيه الله ميرزا حبيب الله رشتى و آيه الله شيخ محمد حسين كاظمينى شمارى از مردم از شيخ الشريعه تقليد مى كردند ولى پس از رحلت ميرزا محمد تقى شيرازى، شيخ الشريعه يگانه مرجع جهان تشيع شد. با اين حال وى رهبرى دينى را چون بارى سنگين بر دوش خود احساس مى كرد. او در خلوت ديده شده بود كه اشك ريزان با خداى خود چنين مناجات مى كرد:

«خدايا، در آخرين روزها زندگيم در دنيا به رياست مبتلا (!) شده ام و بايد سنگينى اين بار امانت را به دوش كشم! بار الها، من طاقت تحمل اين امر بزرگ را ندارم... و حال آنكه تو فرداى قيامت از من سوال خواهى كرد... »

## شبيخون

شيخ الشريعه در پى مبارزه با تهاجم فرهنگى دشمن كتابخانه مهمى ايجاد كرد كه دانش پژوهان از آن استفاده مى كردند و از ديگر اقدامات ايشان صدور اعلاميه هاى فراوان بود كه پرده از چره استعمار مى زدود در قسمتهائى از يكى از اين اعلاميه ها آمده است.

«خدمت علماى بزرگ... و عموم مردم روستاها و شهرها و كوچ نشينان...

بر آقايان و هوشياران... پوشيده نيست كه بيگانگان از سده هاى پيشين و مدتها قبل كوشيده اند دارايى مسلمانان را برزدند و شهر و كشورشان را تصاحب كنند... قرآن سراسر حكمت را از ميان آنان بردارند و آنچه از وسايل مادى و معنوى نزد آنان است نابود سازند، بيگانگان همواره براى دستيابى به اين هدفها نقشه هايى ترتيب داده اند، آنگاه آيه الله شريعت چندين نمونه از نقشه ها و هدفهاى دشمن را در 10 مورد بازگو كرده، در پايان دردمندانه از مسلمانان و ايرانيان مى خواهد كه در صف واحد در برابر دشمن متجاوز بايستند. (1430)

## دزدان فرهنگ

در زمانى كه عراق تحت سلطه انگلستان بود حكومت استعمارگر به مزدوران خود دستور داده بود هر جا كتاب نفيس و قديمى يافتند آن را تصاحب كرده، به كتابخانه لندن بفرستند!

در اين ميان روحانيون آگاهى كه نمى خواستند فرهنگ اسلامى به دست كفار غارت شود در مقابل آنان مى ايستادند و استعمارگران با به زندان افكندن ايشان سعى مى كردند به اهداف شوم خود جامه عمل بپوشانند. ولى شيخ شريعت به كمك طلاب آمده، آنها را از بند نجات مى داد. براى نمونه مى توان به زندان افتادن آيه الله مرعشى نجفى براى خريدن يك كتاب و سپس آزادى او به همت شيخ الشريعه اشاره كرد.

## تقسيم ايران

يك سال پس از انقلاب مشروطه (در سال 1907 م) دو كشور استعمارگر روسيه و انگلستان در يك توافق سرى ايران را به 3 منطقه تقسيم كردند؛ مناطق جنوبى سهميه انگلستان و شمال ايران از آن روسيه شد و براى آنكه با هم اختلافى پيدا نكنند قسمتهاى مركزى را به عنوان منطقه بى طرف سهم ايران قرار دادند. در اين هنگام كه تماميت ارضى و استقلال ايران در معرض ‍ خطر جدى قرار داشت، شيخ الشريعه و ديگر علما درسهاى حوزه علميه را تعطيل و خود را براى جهاد آماده كردند؛ چنانكه در تلگرافى كه بدين مناسبت انتشار دادند مى خوانيم:

«اخبار موحشه مداخله اجانب در بلاد اسلاميه خصوصا به اشتهار معاهده ميشومه جديده با دولتين موجب وحشت عموم علماى اعلام... (شده است.) قاطبه علماى اين مشاهد مشرفه وظايف مقاميه را تعطيل و در حفظ اسلام به اداى آخرين تكليف (جهاد) حاضر... »

## ايران در آتش

در سال 1330 ق با حمله روسيه به ايران شهرهاى تبريز، گيلان، رشت، مشهد مقدس و چندين شهر و روستاى ايران اشغال شد. در اين زمان كه ايران در سراشيبى سقوط قرار گرفته بود مراجع تقليد شيعه كه در آن ايام در عراق بودند تصميم گرفتند با مقاومتى قهرمانانه جلو متجاوزان را بگيرند.

در يازدهم محرم 1330 هيات علميه نجف به همراه صدها نفر از طلاب حوزه علميه و دويست هزار تن از عشاير مسلح به طرف ايران حركت كردند. آنان تصميم گرفتند در سر راه خود به ايران چند روزى در كاظمين توقف كرده، پس از آماده كردن مقدمات لازم به طرف ايران حركت كنند. از جمله اقدامات آنان در كاظمين مى توان به ارسال هيات هايى به كشورهاى مختلف براى مذاكره با سران آن كشورها و ارسال اطلاعيه هاى فراوان به مسلمانان جهان اشاره كرد.

و ديگر آماده كردن عشاير ايران براى جهاد بود كه با ارسال تلگرافهاى متعدد آنان را به جهاد دعوت كردند. در يكى از اين برگهاى زرين چنين مى خوانيم:

به عموم حجج اسلام، سرداران عظام و روساى عشاير.... از قديم زمان الى كنون به واسطه مردانگى عشاير... هرگز به خيال اجانب نمى رسيد كه دست اندازى به خاك ايران نمايند چه رسد به سوق عساكر و جسارت... در ممالك اسلاميه. مگر در اين عصر مردانگى ايرانيان محو و نابود و عقايد اسلام پشت گوشها افتاده.. ياللمسلمين يك مشهد مقدس... در مملكت شماست، آيا رواست كه با وجود امثال شماها به تصرف كفار درآيد و ننگ تاريخى براى شما، باقى بماند!... » (1431)

وقتى مردم مسلمان و عشاير غيور ايران خود را براى دفاعى جانانه آماده كردند وثوق الدوله كه در آن زمان رياست هيات وزرا را به عهده داشت با نيرنگ اولا از حركت علما به طرف ايران ممانعت كرد. وانگهى از عشاير و ديگر امت مسلمان ايران خواست از هر گونه اقدامى كه مخالف سياسيتهاى روسيه و انگلستان باشد خوددارى كنند و به آنها هشدار داد كه اگر با نيروهاى در حال پيشروى انگلستان مقابله كنند دولت آنها را مواخذه خواهد كرد. و از طرف ديگر مصرانه از علما خواست كه از كاظمين متفرق شوند.

عقب نشينى نيروهاى روسيه و اقدامات وثوق الدوله كارگر افتاد و تندرى كه مى رفت خصم را بسوزد توسط دولت ايران خاموش شد و علما كه نمى خواستند جنگ داخلى مشكلات ايران را دو چندان كنند از حركت به طرف ايران منصرف شدند.

## نبرد اقتصادى

شيخ شريعت در كنار ديگر علما در برابر هجوم اقتصادى دشمن دو اقدام مهم انجام داد.

1 - تشويق مردم به ايجاد شركت هاى تعاونى

2. تحريم خريد و فروش اجناس و وسايل روسيه و انگلستان.

البته در اين جبهه نيز زمانى كه مى رفت اين مبارزه منفى شكوفه دهد سفارت انگليس با يك نامه فدايت شوم به وثوق الدوله نوشت كه از علما بخواهد فتواهاى خود را ملغى اعلام كنند و وثوق هم همين كار را كرد.

## مجتهد مجاهد

عراق در جنگ جهانى اول به تصرف انگلستان درآمد و شيخ الشريعه ضمن صدور فتواى جهاد خود به جبهه شتافت و فرماندهى جبهه قرنه را به عهده گرفت.

يكبار كه مجتهد مجاهد با كشتى كوچكى به طرف يكى از جبهه ها در حركت بود. كشتى آنها شكست و نزديك بود ايشان غرق شود كه ديگر مجاهدان وى را نجات دادند.

نيروهاى مردمى به فرماندهى علما به مدت هيجده ماه در برابر نيروهاى عظيم انگلستان مقاومت كردند و اگر پيروزى نهايى متفقين و ضعف شكست عثمانى و ديگر متحدانش نبود اشغالگران هيچ گاه موفق به اشغال عراق نمى شدند. (1432)

## در بستر انقلاب

نيروهاى انگلستان و همدستانش در جنگ جهانى اول با طرح اين شعار كه هدف ما رهايى كامل ملتهاست توانستند عراق و ديگر كشورهاى عربى را تصرف كنند اما پس از اشغال عراق نه تنها به آنها استقلال ندادند كه سعى كردند با برگزارى رفراندم فرمايشى به اشغال خود حالت قانونى دهند و آنگاه كه عده اى از آزاديخواهان درخواست استقلال كردند آنها را تبعيد و زندانى كردند و متعاقب اين اوضاع شيخ الشريعه با ارسال تلگرافهايى به حاكمان انگليسى و فرماندهان ارشد نظامى آنان از اين درخواست سرباز زدند و سعى كردند با سركوب جلو انقلاب را بگيرند.

در اين هنگام آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى با صدور فتوايى به عراقيان اجازه داد كه اگر انگليسيان از دادن حقوق آنها سرباز زدند آنان دست به اسلحه برند و حق خود را باز پس گيرند. و اين گونه بود كه آتش انقلاب در عراق زبانه كشيد.

در هنگامى كه تمامى شهرهاى عراق در آتش انقلاب مى سوخت ناگهان آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى كه در اين زمان رهبرى انقلاب را به عهده داشت به طور مرموزانه اى درگذشت ولى در آن لحظات حساس آيه الله شريعت اصفهانى علم بر زمين افتاده ميرزاى شيرازى را برداشت و با صدور بيانيه اى از مردم عراق خواست به انقلاب ادامه دهند و سپس در اجتماعى كه در صحن حضرت على عليه‌السلام برگزار شده بود حاضر شد و در حالى كه به علت كهولت و ناتوانى نمى توانست به تنهايى راه برود با كمك چند نفر از اطرافيان بر فراز منبر قرار گرفت و پس از تسليت از دست دادن ميرزا، مجاهدان را به استقامت فراخواند و آنگاه آيه الله سيد ابوالحسن اصفهانى را به عنوان نماينده خود انتخاب كرد و پرچم جهاد را به دست او سپرد.

در همين ايام ويلسون، نماينده انگلستان در عراق تصميم گرفت با فرستادن پيام تسليتى باب گفتگو با شيخ را باز كند، او را به پندار خود بفريبد اما نتوانست و انقلاب همچنان ادامه يافت. (1433)

متعاقب اين اوضاع نيروهاى انگليسى كه در ايران و هند مستقر بودند به طرف عراق روانه شدند تا اينكه تعداد آنها به يكصد و پنجاه هزار نفر رسيد كه به انواع سلاحهاى پيشرفته و هواپيماهاى جنگى مجهز بودند. قدرت روز افزون نيروهاى انگلستان، تمام شدن منابع مالى مجاهدان و قرار گرفتن آنان در محاصره اقتصادى و نظامى، نيز تغيير سياست انگلستان و پيشنهاد تشكيل حكومت ملى در عراق از طرف ديگر موجب شد كه بين رهبران جهاد اختلاف افتد و انقلاب متوقف شود. دولت انگلستان به طور رسمى تغير سياست خود را اعلام كرد و بدين سان استقلال خود را هر چند ناقص ‍ به دست آورد. اگر انقلاب به پيروزى نظامى مى رسيد علما مى توانستند با تشكيل حكومت اسلامى عراقى آباد و آزاد بسازند عوامل فوق در كنار سستى كه به مناسبت شروع فصل كشاورزى در مردم عراق پديد آورده بود باعث شد كه نيروهاى انگلستان بتوانند به طرف شهرهاى مقدس پيشروى و كربلا، كوفه و آنگاه نجف را اشغال كنند.

پس از اشغال نجف 17 تن از علما و از جمله حسن فرزند شيخ الشريعه دستگير و براى تبعيد روانه بصره شدند.

## خاندان

آيه الله شريعت با يكى از نوادگان آيه الله شيخ محمد حسين اصفهانى مولف كتاب فصول ازدواج كرده بود و حاصل اين ازدواج 3 فرزند پسر بود:

1. شيخ حسن: وى فرزند بزرگ شيخ الشريعه بود و در انقلاب نقش بسزايى داشت.

2. شيخ مهدى، او تقريرات درس پدرش را به رشته تحرير كشيد و كتاب «اعلام الاعلام بمولد خير الانام» از اوست.

3. شيخ محمد شريعت (1283 - 1357 ق.): وى در نجف به تكميل علوم خود پرداخت. در سال 1331 ش. آيه الله بروجردى او را به عنوان نماينده خود راهى اصفهان كرد. شيخ محمد پس از رحلت آيه الله بروجردى امام امت (ره) را به عنوان مرجع اعلم معرفى كرد كه عده اى از علماى پاكستان هم به پيروى از ايشان امام را مرجع تقليد اعلم به مردم معرفى كردند. (1434)

## صبح تيره

سرانجام روح پر فتوح آيه الله شريعت اصفهانى پس از عمرى تلاش در راه اسلام و قرآن در شب يكشنبه هشتم ربيع الثانى سال 1339 ق. قفس تن را دريد و آن نفس مطمئنه به سوى پروردگارش پر كشيد و پيكر مطهرش در جوار قبر اميرمؤ منان عليه‌السلام به خاك سپرده شد.

در سال 1366 ق. كه آيه الله حاج آقا حسين قمى دار فانى را وداع كرد و مى خواستند او را كنار شيخ الشريعه دفن كنند در هنگام حفر قبر مقدارى از قبر شيخ شريعت خراب شد و حاضران با تعجب ديدند جسد آن فقيه فرزانه هنوز كاملا تازه است چنانكه گويا روز پيش به خاك سپرده شده است.

# ميرزا كوچك خان جنگلى متوفاى 1300 ش.

تنهاترين رهبر

محمد رضا سفاك امانى

## شاگرد «استاد سرا»

در سال 1298 ق. در خانه ميرزا بزرگ، در محله «استاد سراى» رشت فرزندى ديده به جهان گشود كه نامش را «يونس» نهادند. (1435)

يونس پس از آنكه خواندن و نوشتن را فرا گرفت، در سنين نوجوانى يا جوانى وارد حوزه علميه رشت شد و به فراگيرى علوم اسلامى اشتغال ورزيد. يونس ساليانى در مدرسه حاجى حسن واقع در صالح آباد و مدرسه جامع رشت به يادگيرى ادبيات عرب، منطق، فقه و اصول پرداخت. (1436) و مدتى در يكى از حجره طبقه اول مدرسه نايب الصدر، واقع در بازار زركشان سكونت داشت. (1437) «تحصيلات مقدماتى را تا تاريخ 1312 ق. در مدارس رشت فرا گرفته، از آن پس به تحصيلات عاليه از صرف و نحو و معانى و بيان و منطق و مختصرى از اصول و فقه شروع نمود. » (1438)

او در سال 1322 ق. در عالى ترين درس دوره سطح حوزه علميه، كفايه الاصول شركت كرد. استادش آيه الله سيد عبدالوهاب صالح ضيأ برى (1294 - 1357 ق.) مجتهد فرزانه صومعه سرا، جزو جوانترين مجتهدان گيلانى بود كه در 28 سالگى به اجتهاد رسيده بود. وى كه شاگرد آخوند خراسانى بود، (1439) تحت تاثير افكار انقلابى استادش رهبرى روحانيت رشت را در انقلاب مشروطه به عهده داشت. يونس نيز تحت تاثير افكار استادش از ابتداى نهضت مشروطه، به خيل مشروطه طلبان پيوست.

شاگرد استاد سرا ساليانى نيز در حوزه هاى علميه قزوين و تهران به فراگيرى علوم اسلامى اشتغال ورزيد. مى توان حدس زد كه وى در ماجراى فتح تهران در انقلاب مشروطه (1326 ق) در حوزه علميه قزوين مشغول تحصيل بوده و همراه سپاه مشروطه طلبان گيلانى كه براى فتح تهران حركت كرده بودند، مدتى در پى فتح قزوين در اين شهر مانده است.

يونس مدتى در مدرسه صالحيه قزوين (1440) و مدتى نيز در مدرسه محموديه تهران (1441) ادامه تحصيل داد. با توجه به اينكه وى دوره سطح را قبل از انقلاب مشروطه فرا گرفته بود، مى توان حدس زد كه ساليانى نيز در حوزه هاى علميه قزوين و تهران، در درس خارج فقه و اصول شركت كرده باشد. تحصيل او در حوزه علميه تهران به احتمال زياد پس از فتح تهران (1327 ق) يا پس از تعطيلى مجلس و اشغال ايران توسط روسيه به دنبال اولتيماتوم - كه وى مدتى به تهران تبعيد شده بود - (1330 ق) بوده است. بنابراين گمان مى رود وى ده سال، (1324 - 1334 ق.) در درس خارج فقه و اصول شركت كرده باشد.

## يونس در شكم ماهى

بيداد پادشاهان قاجاريه و بى كفايتى آنان موجب شده بود تا مردم در انديشه قيام بر آيند. ستمهاى شاهزادگان كه بيشتر آنها فرمانروايى استانى از كشور را در دست داشتند، عياشيهاى شاه و سفرهاى پر مخارج او به فرنگ كه ثمره اش استقراض خارجى و به يغما رفتن منابع طبيعى و افزايش ‍ مالياتهاى سنگين و كمر شكن و... بود، سبب برپايى انقلاب مشروطه به رهبرى روحانيت شد.

مردم رشت از ابتداى انقلاب مشروطه قيام كردند. روحانيون رشت در اين قيام حضورى چشمگير داشتند. در آن زمان آيه الله سيد عبدالوهاب ضيأ برى نايب رئيسى انجمن ايالتى گيلان بود. (1442) و يونس طلبه اى جوان بود كه از ابتداى انقلاب مشروطه در رشت حضورى فعال داشت. وى براى طلبه ها سخنرانى مى كرد و آنها را به انقلاب دعوت مى نمود. حتى گفته شده است كه وى به طلبه ها آموزش نظامى مى داد.

گيلان در جنبش مشروطيت بسيار پر تلاش بود. آيه الله سيد عبدالوهاب صالح ضيأ برى رهبرى روحانيون رشت را در اين نهضت عظيم بر عهده داشت.

نخستين مجلس شوراى ملى ايران در هيجدهم شعبان 1324 ق تشكيل شد. اما در سپيده دم 24 جمادى الاولى 1326 ق. به دستور محمد على شاه به توپ بسته شد.

رهبران مشروطه در تهران، از جمله آيه الله سيد عبدالله بهبهانى و آيه الله سيد محمد طباطبايى دستگير شدند. بسيارى از روحانيون مشروطه خواه تبعيد يا زندانى شدند و برخى نيز به شهادت رسيدند. بدين سان استبداد سغير شكل گرفت. مراجع تقليد نجف فتوا به بازگرداندن مشروطه دادند.

گيلان نيز خود را براى سركوب استبداد آماده مى ساخت. مشروطه خواهان گيلان در محرم 1326 ق. با ترور سردار افخم (حاكم گيلان) رشت را تصرف كرده، كنترل ادارات و سربازخانه ها را به دست گرفتند.

مشروطه طلبان گيلان براى فتح تهران به سوى قزوين حركت كردند. پيشتازان به فرماندى يونس در بين راه منجيل تا قزوين بارها با قواى دولت درگير شدند. خط شكنان مشروطه طلب به رهبرى وى توانستند تا قزوين پيش روند. در قزوين با رسيدن نيروهاى كمكى، جنگ سختى در گرفت. يونس در جنگلهاى قزوين رشادت شايانى از خود نشان داد. سرانجام دروازه قزوين گشوده شد و مشروطه طلبان آماده حركت به سوى تهران شدند.

سران مشروطه گيلان يونس را در پى دلاوريهاى درخشانش در فتح قزوين به عضويت كميسيون جنگ انجمن ايالتى گيلان و به رياست مجاهدين گيلان منصوب كردند. يونس در فتح تهران نيز فرماندهى شمارى از رزمندگان را به عهده داشت. رزمندگان گيلانى به رهبرى او در كرج و على شاه عوض (شهريار) با سربازان حكومت مركزى به جنگ برخاستند. در پى نبردهاى سهمگين، مشروطه طلبان گيلان پيروز شدند و در اين هنگامه سپاه مشروطه طلب اصفهان نيز به نزديك شهر تهران رسيدند. سرانجام مشروطه طلبان گيلان و اصفهان در 25 جمادى الاخر 1327 ق. تهران را تصرف كرده، به استبداد خاتمه دادند و محمد على شاه كه به روسيه گريخته بود، از سلطنت خلع و پسرش احمد ميرزا به سلطنت رسيد. (1443)

يونس از خلافهاى برخى از سران مشروطه طلب آزرده بود. وى بدين علت پس از فتح قزوين به نشان اعتراض به رشت بازگشت (1444) متاسفانه روشنفكران غربزده و فراماسون، فئودالها و خانها در ميان سران و رهبران مشروطه در تهران، اصفهان و گيلان نفوذ كرده بودند. ترور بيش از ده مجتهد طرفدار مشروطه مشروعه در رشت، قزوين، تهران و... گوياى دستهاى پنهان در رهبرى مشروطه است.

فاتحان تهران در نخستين اقدام خود آيه الله شيخ فضل الله نورى را اعدام كردند. ميرزا كريم خان رشتى كه رياست كميته ستار رشت را بر عهده داشت و در زمره رهبران مشروطه گيلان بود، جاسوس سرويس اطلاعاتى انگليس بود. سپهدار تنكابنى، فئودال معروف، رياست نظامى مشروطه خواهان گيلانى را در فتح تهران در دست داشت. يپرم خان ارمنى، قاتل شيخ فضل الله نورى نيز در سپاه مشروطه طلبان گيلان مسئوليت داشت.

مجلس دوم شوراى ملى در اول ذيقعده 1327 ق. افتتاح شد. مجلس دوم نيز توانست قوانينى وضع كند تا ساختار ادارى كشور بهبود يابد. مراجع تقليد نجف با ارسال پيامها درصدد هدايت انقلاب بر آمدند و از سويى محمد على شاه با كمك روسها و صدها نيروى مسلح، گمش تپه گرگان را اشغال كرده، براى فتح تهران آماده شد. يونس همراه شمارى از مشروطه خواهان گيلان در گمش تپه به نبرد با شورشيان پرداخت. وى در اين نبرد زخمى و اسير شد. به دستور محمد على شاه قرار شد وى را طعمه ماهيان كنند. اما خداوند او را نجات داد.

يونس در داخل قايقى كه او را به وسط دريا مى برد تا طعمه مرگ كند آيه (و ذالنون اذ ذهب مغاضبا فظن...) مى خواند. همان آيه اى كه موجب رهايى حضرت يونس پيامبر از شكم ماهى شده بود.

مجلس در ماههاى آخر سال 1328 ق. تصويب كرد كه ايران از آمريكا مستشار مالى استخدام نمايد. آمريكا در آن عصر هنوز چهره اى استعمارى نداشت. مورگان شوستر آمريكايى به مدت سه سال به رياست خزانه دارى كل كشور گماشته شد. اصلاحات مالى وى موجب شد تا روسيه به دولت ايران هشدار دهد كه اگر دولت ايران وى را اخراج ننمايد و تعهد ندهد كه فقط از روسيه و انگليس مستشار خارجى استخدام نمايد، تهران را اشغال خواهد كرد.

مردم و مجلس به مخالفت با خواسته روسيه برخاستند. سربازان روسى با اشغال انزلى و رشت به دولت ايران هشدار اكيد دادند كه اگر در مدت 48 ساعت پيشنهاد آنان را قبول نكند، تهران را اشغال خواهند كرد. مجلس ‍ شوراى ملى به مخالفت با خواسته روسيه پرداخت. شهيد شيخ محمد خيابانى و شهيد سيد حسن مدرس با سخنرانيهاى پر شور نمايندگان را به مخالفت با پيشنهاد روسها بر انگيختند.

مردم تهران، تبريز و رشت به رهبرى روحانيون قيام كرده و عليه اين هشدار تو خالى بپا خاستند. آخوند خراسانى فتواى جهاد صادر كرد و همراه صدها نفر از طلاب و استادان حوزه علميه نجف براى دفاع از ايران آماده حركت شدند. مرگ مشكوك آخوند خراسانى در سپيده دم چهارشنبه 21 ذيحجه 1329 ق. (روزى كه قرار بود براى دفاع از ايران در برابر روسها به ايران بيايند) موجب تاخير حركت سپاه مشروطه طلب نجف شد. روحانيون ايرانى مقيم نجف چند روز پس از فوت آخوند، به كربلا آمده، آماده حركت به سوى ايران شدند. اما تلگراف دولت ايران مبنى بر پذيرفتن اولتيماتوم به همه چيز پايان بخشيد.

مجلس شوراى ملى تعطيل شد و صدها تن از رهبران مشروطه به دستور روسها زندانى و تبعيد شدند. يونس نيز جزو تبعيد شدگان بود. وى به يزد تبعيد شد اما در بين راه، در قم به همراه شمارى از تبعيد شدگان هفت ماه درنگ اجبارى كرد و پس از آن به تهران تبعيد شد.

سربازان روسى در انزلى، رشت و تبريز به كشتار مردم پرداختند. به دستور روسها، آيه الله سيد عبدالوهاب صالح ضيأ برى به پنج سال تبعيد به خارج از كشور محكوم شد.

شيخ الاسلام لنگرودى در رشت و ثقه الاسلام در تبريز، در محرم 1330 ق. به دار آويخته شدند. (1445)

روسها و انگليسيها بر اساس قرارداد 1907 م. ايران را بين خود تقسيم كردند. شمال ايران تا تهران در اشغال روسها بود. و پس از جنگ جهانى اول در سال 1323 ق. انگليسيها در سال 1333 ق. با اشغال بوشهر، به سوى شيراز پيشروى كرده مناطق جنوبى و مركزى ايران را تحت سلطه خود گرفتند.

يونس در سالهاى 1330 - 1333 ق. به دستور روسها در تبعيد بود و حق برگشت به زادگاهش را نداشت. وى در سال 1333 ق. مخفيانه به رشت بازگشت. حجه الاسلام سيد محمود روحانى، داماد آيه الله ملا محمد خمامى با وساطت نزد كنسولگرى روسيه در رشت نظر مساعد آنان را بر جواز اقامت يونس در رشت جلب كرد، البته به اين شرط كه وى در فعاليتهاى سياسى دخالتى نداشته باشد. (1446)

## ميرزا كوچك

يونس به ميرزا كوچك مشهور بود. پردش ميرزا بزرگ نام داشت و به همين علت خاطر او را ميرزا كوچك مى خواندند. ميرزا پس از بازگشت از تبعيد، در انديشه قيامى فراگير بود. احمد شاه هنوز به سن قانونى نرسيده بود و نايب السلطنه به جاى او حكومت مى كرد. نايب السلطنه، نخست وزير و بسيارى از وزيران و امراى حكومت، فراماسون و نوكر انگليس بودند. فرمانروايان گيلان نيز تنها در انديشه خوشگذرانى بودند و سربازان روسى كه در پى اولتيماتوم، شمال ايران را اشغال كرده بودند، هنوز در اين منطقه جاى داشتند.

ميرزا درصدد بود با گردآورى مجتهدان گيلانى در يك مبارزه با اشغالگران خارجى و دولت مستبد همه گيلانيان را به قيام فرا خواند. بدين منظور هيات اتحاد اسلام را تشكيل داد. همه اعضاى اين هيات روحانى بودند. آيه الله سيد عبدالوهاب صالح ضيأ برى رياست اتحاد اسلام را بر عهده داشت. (1447) بدين سان هسته اوليه نهضت جنگل در سال 1333 ق، در نرگستان (1448) شكل گرفت. (1449) هيات اتحاد اسلام مرامنامه اى در نه 9 ماده تصويب كرد كه بر اساس آن حكومت بايد در دست نمايندگان مردم باشد. مرامنامه داراى 34 ماده حقوقى، مدنى، انتخابات، كشاورزى، مالياتها، آموزش و پرورش، بهداشت و... بود. (1450)

ميرزا كوچك با مشورت دكتر حشمت كه در لاهيجان طبابت مى كرد، تصميم گرفت پايگاهى در انبوه جنگلهاى گيلان براى آغاز عمليات نظامى عليه روسها تاسيس كند. در ابتدا اعضاى نهضت جنگل به صد نفر نمى رسيدند. سلاح آنان عبارت بود از داس، تبر، اسلحه هاى شكارى و تعدادى از اسلحه هاى قديمى يادگار مانده از نبردهاى مشروطه. اندك اندك جنگليها با شبيخون به سربازخانه هاى روسى در گيلان، به تفنگ و مهمات بيشترى مجهز شدند.

دولت ايران تحت فشار روسها به سركوبى نهضت جنگل پرداخت. روسها نيز با توپخانه و سربازان تا دندان مسلح به نبرد با جنگليها پرداختند. جنگليها در تلاش براى بيرون راندن اشغالگران روسى از كشور، در نبردهاى سهمگينى به دشمن تلفات وارد ساختند. شمار دشمن بيش از تعداد جنگليها بود و اسلحه و مهمات آنها هم به مراتب بيشتر. اما ايمان و شجاعت جنگليها سبب شد تا آنها در درگيريها پيروز باشند. دولت مركزى با اطلاعيه هاى فراوان مردم را از پيوستن به جنگليها و كمك به آنها بر حذر داشت. روسها نيز به وسيله اعلاميه ها به مردم گيلان اخطار كردند كه از پشتيبانى جنگليها بپرهيزند.

نخستين نبرد سنگين جنگليها با قواى دولتى در 26 محرم 1335 ق. در كسما شكل گرفت. جنگليها دشمن را تار و مار ساختند.

روسها پس از شكست قواى دولت ايران، تصميم گرفتند خود عليه جنگليها وارد كارزار شوند. سيصد قزاق روسى به همراه پنجاه قزاق ايرانى با اسلحه و مهمات فراوان در ماكلوان با جنگليها درگير شدند. در اين نبرد نيز جنگليها پيروز شدند.

روسها و دولت مركزى ايران پس از شكست در برابر جنگليها با تجهيز قواى خويش با چهار هزار قزاق و توپخانه روسها و هفتصد قزاق ايرانى به محاصر جنگليها پرداختند.

جنگليها در اين نبرد تن به شكست داده، عقب نشينى كردند. (1451)

كسما مركز گردهمايى جنگليها شد و گوراب زرمخ پايگاه نظامى آنها بود. روز به روز بر شمار داوطلبان عضويت به نهضت جنگل افزوده مى شد.

ارتش روسيه در سال 1917 م. در جنگ با آلمان شكست سنگينى را متحمل شد. انقلاب كمونيستى در روسيه پديد آمد. اما هنوز برخى از ژنرالهاى تزارى در برابر انقلاب سرخ مقاومت مى كردند. انگليس در جنگ جهانى با روسيه جزو گروه متفقين بود. انگليسيها از سوى عراق، به سمت جنوب ايران پيشروى كرد. و تا همدان پيش آمده بودند. پس از مدتى توانستند قزوين را هم فتح نمايند آنها درصدد بودند به حمايت از ژنرالهاى تزارى، با ارتش روسيه كه در شمال ايران بود، به باكو بروند. دولت انگلستان به نهضت جنگل پيغام داد كه در صورت اجازه عبور ارتش انگليس از گيلان به روسيه، بريتانيا حكومت ميرزا كوچك را در گيلان به رسميت خواهد شناخت. پاسخ ميرزا منفى بود. ميرزا حاضر نبود براى رسيدن به هدف مقدس خود دست يارى به سوى استعمار پير انگليس دراز كند. (1452)

ژنرال دنسترويل، فرمانده قواى انگليس در ايران كه تا قزوين پيش آمده بودند، با هيات اتحاد اسلام به گفتگو پرداخت. اما نتيجه اى نداشت. بيچراخوف، فرمانده قواى روسى در گيلان با انگليسيها همدست شد و درصدد اعزام نيروهايش با باكو براى قلع و قمع انقلاب كمونيستى گرديد. در پل منجيل سهمگين ترين نبرد نهضت جنگل بين جنگليها از يك طرف و روسها و انگليسيها از سوى ديگر شكل گرفت.

تعداد نفرات و تجهيزات آنها به مراتب فزون تر از جنگليها بود. سرانجام دشمن پيروز شد و جنگليها با دادن تلفات سنگين عقب نشينى كردند. (1453)

انگليسيها و روسها پس از پيروزى در جنگ منجيل، به سوى انزلى به راه افتادند و توانستند رشت، مركز استان گيلان را اشغال كنند. هواپيماهاى انگليسى هر روز مواضع جنگليها را در فومن و صومعه سرا بمباران مى كردند.

جنگليها در شوال 1336 ق. به زرادخانه انگليسيها در رشت كه در جاده چمار سرا - پسيخان واقع شده بود شبيخون زدند. اما انگليسيها با كمك هواپيماها، توپخانه و اسلحه هاى سنگين توانستند آنان را به عقب نشينى وادار كنند. جنگليها هر روز، تقريبا در يك حمله چريكى به انگليسيها و روسها به آنان ضرباتى وارد مى ساختند.

انگليسيها براى اينكه هر چه سريع تر به روسيه بروند، خواستار مذاكره با هيات اتحاد اسلام و آتش بس شدند. نمايندگان هيات اسلام و انگليس در 22 مرداد 1298 ش. در «صفه سر» رشت با هم به گفتگو نشسته، اعلام آتش بس نمودند. بر اساس مواد توافقنامه قرار شد كه جنگليها اجازه عبور به نيروهاى نظامى انگليس را بدهند و انگليسيها هم در امور داخلى ايران و گيلان دخالت نكنند. (1454)

جنگ جهانى اول پايان يافت. انگليسيها، مغرور از پيروزى بودند. وثوق الدوله، عامل سر سپرده انگليسيها به نخست وزيرى ايران گماشته مى شود. وثوق الدوله براى اجراى مقاصد شوم خود، به نيرنگ متوسل شده، به ميرزا كوچك پيغام صلح مى دهد، ولى پس از نااميدى از جنگليها تيمور تاش، را به استاندارى گيلان مى گمارد تا وى بتواند نهضت جنگل را نابود سازد. تيمور تاش، جلادترين فرمانرواى گيلان به قلع و قمع جنگليها پرداخت. دهها نفر به جرم كمك مالى به جنگليها اعدام و صدها نفر زندانى شدند.

روز به روز جنگليها در وضعيت بدترى قرار مى گيرند. قزاقان روسى و ايرانى به پشتيبانى سربازان انگليسى كوههاى گيلان را زير پاى گذاشته تا به قلع و قمع جنگليها بپردازند.

تسليم شدن حاج احمد كسمايى (از مشاوران ميرزا كوچك و از رهبران نهضت جنگل) و تسليم شدن و شهادت دكتر حشمت، براى ميرزا كوچك و نهضت جنگل بسيار كمر شكن بود.

در همين روزنامه جنگل به افشاگرى مى پردازد و پرده از خيانتهاى وثوق الدوله بر مى دارد. پس از مدتى، اعلام خطر روزنامه جنگل بر همگان هويدا مى شود. وثوق الدوله با امضاى قرارداد 1919 ميلادى با انگليسيها، ايران را به صورت مستعمره بريتانيا قرار مى دهد.

روزنامه جنگل (ارگان رسمى نهضت جنگل) به مخالفت با اين قرارداد مى پردازد.

شيخ محمد خيابانى و آيه الله سيد حسن مدرس در مجلس چهارم شوراى ملى به مخالفت با قرارداد مى پردازند.

شيخ محمد خيابانى در تبريز عليه قرارداد 1919 م. قيام مى كند. مردم به حمايت از او بر مى آيند. خيابانى نماينده اى به گيلان مى فرستد تا با اتحاد با نهضت جنگل عليه دولت مركزى همكارى نمايند. نماينده وى با هيات اتحاد اسلام به گفتگو مى نشيند و پيام خيابانى را به آنها مى رساند. هيات اتحاد اسلام پس از شور و بررسى نظر خود را اعلام مى دارند. اما متاسفانه تلاش خيابانى با مرگ ناگهانى و مشكوك نماينده اش در «زيده» ناكام مى ماند.

آيه الله سيد حسن مدرس در استفتايى كه در جمادى الثانى 1339 ق. از ايشان مى شود، به پشتيبانى از نهضت جنگل مى پردازد. در قسمتى از فتواى تاريخى وى آمده است. «جلوگيرى از دخالت خارجه و نفوذ سياست آنها در گيلان عملياتى بوده بس مقدس كه به هر مسلمانى لازم. خداوند همه ايرانيان را توفيق دهد كه نيت و عمليات آنها را تعقيب و تقليد نمايند. » (1455)

نهضت جنگل بحرانى ترين وضعيت خود را در طول قيام پشت سرگذارد. جنگليها از جنگ و بى خانمانى خسته شده بودند. روز به روز از شمار جنگليها كاسته مى شد. در همين هنگام فرمانده قزاقهاى روسى در تهران در نامه اى به ميرزا كوچك خواستار تسليم وى مى شود. پاسخ دندان شكن ميرزا و نثر زيباى او مى طلبد كه متن نامه فرمانده قزاقخانه و پاسخ ميرزا را بياوريم.

جناب ميرزا كوچك خان

از آنجايى كه دولت عليه ايران، شخص مرا كه رئيس آترياد تهران و چند سال است به ايران به درستى و راستى خدمتگزار هستم جهت قلع و قمع ريشه فساد جنگل تعيين فرموده... هرگاه جناب عالى را در محكمه عدل الهى حاضر نمايند و سوال و جواب شود كه آنچه خسارات و تلفات به اهالى بيچاره از بدوالى ختم، وارد آمده ؛ مسوول درگاه الهى كيست، گمان مى كنم انصاف خواهيد داد و شرمنده خواهيد شد. بديهى است انسان كامل براى فايده موهوم راضى بدين مسووليت بزرگ نمى شود و نيز به من هم اين طور دستگير شده است كه با آن صفات عالى شما، براى شخص ‍ خود راضى به اذيت مسلمين بيچاره نخواهيد بود. لذا با كمال اطمينان و قول شرف نظامى و خداى يكتا قسم است چنانچه به اردوى قزاق ايران و به من پناهنده شوى و حرف مرا بپذيرى، قول مى دهم كه وسايلى فراهم داريم كه بقيه عمر خود را با كمال احترام و با مشاغل عالى به آسودگى زندگانى نمائى... محلى را براى ملاقات و حرف آخر معين كنيد كه در آن محل با شما ملاقات شود تا رفع اشتباهات افواهى شده باشد.

رتمستر كيكاچينكوف - رئيس اترياد طهران

پاسخ ميرزا كوچك:

هو الحق

به تاريخ ليله 22 شهر ذى حجه الحرام 1337 جناب رئيس اترياد طهران - رتمستر كيكاچينكوف.

دير آمدى اى نگار سر مست!...

وجدانم به من امر مى كند در استخلاص مولد و موطنم كه در كف قهاريت اجنبى است، كوشش كنم شما مى فرماييد نظام نظر به حق يا باطل ندارد و مدعيان دولت را هر كه و هر چه هست بايد قلع و قمع نمود تا داراى منصب و مقام گردد بنده عرض مى كنم. تاريخ عالم به ما اجازه مى دهد هر دولتى كه نتوانست مملكت را از سلطه اقتدار دشمنان خارجى نجات دهد، وظيفه ملت است كه براى خلاصى وطنش قيام كند اما كابينه حاضر مى گويد: من به محض استفاده شخصى بايد مملكت را در بازار لندن به ثمن بخس ‍ بفروشم. در قانون اسلام مدون است كه كفار وقتى به ممالك اسلامى مسلط شوند، مسلمين بايد به مدافعه برخيزند، ولى دولت انگليس فرياد مى كشد كه من اسلام و انصاف نمى شناسم، بايد دول ضعيف را اسير آز و كشته مقاصد مشووم خود سازم...

با اين ادله وجدانم محكوم است در راه سعادت كشورم سعى كنم گو آنكه كروره نفوس و نواميس و مال ضايع شود، در مقابل جوابى را كه موسى به فرعون و محمد به ابوجهل و ساير مقننين و قائدين آزادى و روحانى در محكم عدل الهى مى دهند، من هم مى دهم.

بنده و همراهانم، شما و پيروانت در اين دو خط مخالف مى رويم، بايد ديد عقلاى عالم به جسد كشته ما مى خندند و يا به فاتحيت شما تحسين مى كنند؟! فرضا به تمام مراتب فوق احتمال كذب رود، يعنى بنده حقيقه يك فرد جاه طلب نفسانى تصور شده، به مواعيد جناب عالى متمايل گردم ؛ آن وقت عرض مى كنم كسانى كه تسليم گرديده و ورقه ممهور دولت را در دست داشته، همه را به دار آويخته، حبس كرده و يا تبعيد نموديد. بنده را با چه رو بعد از اين عمليات باز تكليف به تسليم شدن نماييد؟ در خاتمه كه در خواس ملاقات كرده بوديد عرض مى كنم اشخاصى كه داراى شرافت قولى نيستند ملاقات كردن با ايشان از قاعده عقل بدر و بيرون است فقط بين ما و شما را بايد خداوند حكم فرمايد. كوچك جنگلى. (1456)

بامداد روز سه شنبه 28/2/1299 ش. /29 شعبان 1338 ق. ناوهاى روسى سواحل بندر انزلى را به توپ مى بندند. نيروهاى نظامى انگليس كه براى رفتن به روسيه و سركوبى انقلاب كمونيستى روسيه، انزلى را اشغال كرده بودند، بسرعت عقب نشينى كرده، روسيها انزلى را به تصرف در مى آورند. عقب نشينى مشكوك انگليسيها خبر از نقشه از پيش طرح شده روسها و انگليسيها را مى داد. احتمال مى رود كه انگليس و شوروى در پى يك توافق پنهانى درصدد اجراى قرارداد 1919 م. بودند.

روسها به نهضت جنگل اميد بسته بودند. آنها مى خواستند از اين آب گل آلود ماهى بگيرند. كمونيستهاى روسى به ميرزا كوچك پيغام مى دهند كه حاضرند با آنها همكارى نمايند. پيشنهاد همكارى روسها در هيات اتحاد اسلام، در كنگره مطرح و توافق مى شود كه ميرزا كوچك از سوى اين هيات براى مذاكره با روسها به انزلى برود. ميرزا در انزلى با استقبال چشمگير مردم انزلى رو به رو مى شود و سپس به مذاكره با روسها مى پردازد.

ميرزا كوچك با روسها در موارد زير به توافق مى رسد:

1. تاسيس حكومت جمهورى انقلابى در گيلان

2. عدم مداخله شوروى در ايران

3. عدم اجراى اصول كمونيزم و منوع بودن تبليغات كمونيستى در گيلان

بامداد روز جمعه، شانزدهم رمضان 1338 ق. جنگليها وارد رشت - كه انگليسيها از آنجا عقب نشينى كرده بودند مى شوند و حكومت جمهورى را در گيلان اعلام مى نمايند. (1457)

تاسيس حكومت جمهورى انقلابى در گيلان ثمره پر بار مبارزات نهضت جنگل است. بر اساس توافق ميرزا كوچك و روسها، كميته اى مركب از جنگليها و روسها اعضاى كميته انقلاب را تشكيل مى دادند. ميرزا كوچك سر كميسر و كميسر جنگ اين كميته انتخاب شد.

با كنار رفتن هيات اتحاد اسلام از صحنه رهبرى نهضت جنگل، كمونيستها اندك اندك پستهاى كليدى را در دست مى گيرند. احسان الله خان دوستدار و خالو قربان كه رهبرى نظامى كردهاى نهضت جنگل را بر عهده داشتند، داراى افكار كمونيستى بودند. روسها به توافق خود با ميرزا كوچك پاى بند نبوده، در رشت به تبليغات كمونيستى مى پرداختند. مردم متدين گيلان كه تا پيش از تاسيس جمهورى انقلابى در گيلان با بذل جان، مال و فرزند از هيچ كوششى در كمك به نهضت جنگل دريغ نداشتند، با ديدن تبليغات كمونيستى از حمايت از نهضت جنگل دلسرد شدند.

مجتهدان گيلانى كه بنيانگذار هيات اتحاد اسلام و رهبران نهضت جنگل، و از ابتداى نهضت همراه نهضت بودند، به كنج مسجد و حوزه علميه پناه آورده، خود را كنار كشيدند. صدها نفر از كمونيستهاى روسى به گيلان آمده، به تبليغات كمونيستى پرداختند. به دنبال اوج گيرى تبليغات كمونيستى در گيلان و اقدامات خود سرانه روسها و كمونيستهاى ايرانى در گيلان، و طرح نقشه ترور ميرزا و دستگيرى همفكرانش، ميرزا كوچك در روز جمعه 22 شوال 1388 ق. - 18/4/1299 ش. به نشان اعتراض به فومن رفت و اعلام كرد تا زمانى كه جلو اقدامهاى كمونيستها گرفته نشود، به رشت بر نخواهد گشت.

كودتاى سرخ در رشت از سوى روسها شكل گرفت. بسيارى از ياران ميرزا كوچك دستگير شدند. هيات دولت انقلابى جديد در رشت تشكيل شد و احسان الله خان به سمت سر كميسر و خالو قربان به عنوان كميسر جنگ پيشه ورى به عنوان كميسر كشور انتخاب شد.

كمونيستهاى ايرانى درصدد اجراى كمونيسم در ايران و تاسيس جمهورى سوسياليست در گيلان بودن. كودتا چيان كمونيست در پى دستگيرى و كشتن همه همفكران ميرزا كوچك بر مى آيند و كودتا گران در جنگلهاى گيلان به جنگ با ياران ميرزا كوچك مى پردازند.

ميرزا كوچك در نامه هايى به رهبران كمونيستها در شوروى، جنايتهاى كمونيستهاى ايرانى در گيلان و شرح كودتاى آنها را بازگو مى نمايد. در يكى از اين نامه ها كه در تاريخ 15 ذيقعده 1338 ق. نوشته شده، آمده است:

«مع الاسف تصوراتمان به عكس نتيجه داد. هنوز اطراف گيلان را قشون شاه پرست و عناصر مستبد احاطه دارند و هنوز قشون انگليس از حدود گيلان خارج نشده و مسائل حياتى بين ما و شما حل نگرديده است و با اين احوال شما در رشت و انزلى به اختلاف، حتى به منازعه شروع نموده ايد...

اگر اين اقدامات شما دوام پيدا كند ناچاريم به هر وسيله باشد به تمام احرار و سوسياليستهاى دنيا حالى كنيم كه وعده هاى شما همه اش پوچ و عارى از صحت و صداقت اند. به نام سوسياليزم اعمالى را مرتكب شده ايد كه لايق قشون مستبد نيكلا و قشون سرمايه دارى انگليس است... » (1458)

كودتاگران در رشت، انزلى و ديگر شهرها و روستاهاى گيلان به ياران ميرزا كوچك يورش مى برند و بسيارى از آنها را شهيد، زخمى و اسير مى كنند. در شهرها و روستاهاى گيلان به غارت اموال مردم مى پردازند و تمامى ادارات رشت و انزلى را تصرف مى كنند. دولت مركزى از اختلاف در نهضت جنگل استفاده مى برد و با تمام قوا به سوى رشت به پيش مى تازد و موفق مى شود در 30/4/1299 ش. (دو هفته پس از كودتاى سرخ) رشت را از تصرف كودتا چيان آزاد سازد. كودتا گران با پشتيبانى روسها موفق به تصرف دوباره رشت مى شوند.

چهار ماه، ميرزا در جنگل به سر مى برد. در طول اين مدت وى با نامه هاى فراوان به رهبران كمونيستها در شوروى، فرستاده آنها را از اعمال روسها در گيلان با اطلاع مى سازد.

كودتا گران در آبان 1299 ش. پيام آشتى براى ميرزا كوچك مى فرستند. ميرزا در پاسخ نامه آنها چنين مى نويسد:

«... بدون اطلاع كميته و شوراى انقلاب، قشون از روسيه وارد شد. تبليغات كمونيستى آغاز و متعاقبش دخالتها و اذيتها و پس از كودتاى شب چهارم ذيقعهد 39 (13) و گرفتن زمام امور در دست و تصرف اموال مردم و تعرض ‍ به...

مرا خائن، بد عهد، بى وفا و دزد خوانديد و راضى نشديد در بيغوله ها و زواياى جنگل آسوده و بى طرف بمانم، به تعقيبمان آمديد.

دو ماه زمام انقلاب را به معيت يكديگر به طور ملايمت در دست داشتيم. منجيل تا لوشان فتح شدند. از طرف ديلمان، قزوين در تهديد بود. گيلانيان با ميل و رغبت كمك فكرى و مالى مى كردند. از تمام نقاط مملكت نداى مساعدت بلند بود. قرارداد معروف موقوف الاجرأ و شاه ايران در مقام تغيير پايتخت از طهران به اصفهان بر آمد. انگليسيها از قزوين شروع به عقب نشينى كردند. به همان حال اگر باقى مانده بوديم، فتح مركز (تهران) امكان پذير مى گشت.

اكنون سه ماه و نيم است كه زمام انقلاب در دست شماهاس. گيلان وسيع و پر نعمت به صورتى در آمده كه از تهيه معاشش عاجز است و شما نيز از يك شهر گدا، مخارج بلديه را به زحمت تهيه مى كنيد. اگر نظر دقتى به خارج از محوطه رشت بيفكنيد، مى بينيد كه هزاران نفر از ترس غارت و كشته شدن و ننگ ناموس در جاده هاى قزوين و جنگلهاى گيلان آواره اند و چقدرشان نفله شده و مرده اند در نتيجه اين اوضاع، انگليسيها كه از قزوين در حال عقب نشينى بودند، تا رستم آباد جلو آمدند. شاه ايران به عوض تغيير پايتخت به تجهيز قوا پرداخت. تعرض را شروع نمود. پس از دوبار عقب نشينى تا انزلى، مجددا رشت را تصرف، اما هنوز نتوانسته ايد تا رستم آباد پيشروى نماييد. شعله آزادى تبريز در نتيجه اين مخالفتها خاموش شد...

نام سوسياليست و بلشويك به حدى منفور شده كه كسى حتى در خواب ميل ندارد آن را بشنود... حاجى شيخ محمد حسن و ميرزا عبدالحسين خان را در انزلى دستگير كرديد... شيخ عبدالله خان در رشت شهيد شد...

من اگر چه در گوشه جنگل منزوى ام، ليكن از اوضاع جهان بى اطلاع نيستم و يك نمونه اش را كه در كشور ما روى داده است، براى استحضارتان مى نويسم: انگليسيها پيشنهاداتى به دولت ايران داده و جنگ با بلشويكها را به عهده گرفته اند. پيشنهادات مزبور از اين قرارند:

1. امضأ و اجراى قرارداد معروف (قرارداد 1919 م.)

2. تشكيل پارلمانى از وكلايى كه در دوره زمامدارى وثوق الدوله انتخاب شده بودند.

3. تسليم قزاقخانه به انگليسيها و اخراج صاحب منصبان روس. كابينه مشير الدوله اين پيشنهادات را نپذيرفت و استعفا داد. شاه قبول نموده، سپهدار رشتى را مامور تشكيل كابينه و اجراى پيشنهادات مزبور نمود. (1459)

در سوم اسفند 1299 ش.، قزاقان ايرانى، به فرماندهى رضاخان از قزوين به تهران حمله برده، پايتخت را تصرف مى كنند. كودتاى سوم اسفند را انگليسيها طرح و رهبرى كرده بودند. سيد ضيأ كه تمايلات شديد انگليسى داشت، به نخست وزيرى و رضا خان به عنوان سردار سپه انتخاب مى شود. احسان الله خان و خالو قربان به فومن مى آيند و با ميرزا كوچك آشتى مى كنند. كميته جديد انقلاب به رياست ميرزا كوچك در مرداد 1300 ش. تشكيل مى شود. در اين كميته روسها هيچ پستى ندارند. قرار مى شود كميته جديد انقلاب، هفته اى يك بار در روستاى «ملا سرا» برگزار گردد. ميرزا كوچك در فومن به سر مى برد و شمارى اندك از جنگليها باقى مى مانند. گروهى از آنها شهيد، زخمى يا دستگير شده، و بسيارى هم رفاه را برگزيده، دست از جنگ مى كشند. خالو قربان و حيدر خان عمو اوغلى در پى توطئه اى ديگر براى كشتن ميرزا كوچك و به دست گرفتن قدرت بر مى آيند. اما اين بار ميرزا پيشدستى كرده، توطئه را در نطفه خفه مى كند. بدين سان ميرزا كوچك با تعدادى انگشت شمار از يارانش به جنگلهاى انبوه گيلان پناه مى برد.

رضا خان با تمام قوا در پى سركوبى نهضت جنگل مى آيد و رشت را از تصرف كردها بيرون مى آورد. خالو قربان خود را به رضا خان تسليم مى كند و به درجه سرهنگى مفتخر مى شود. سيد جلال چمنى و سيد محمد تولمى نيز تسليم مى شوند. اينك رضا خان با همراهى نيروهايى كه تار و پود جنگل را مى شناسند و ساليانى در كنار ميرزا كوچك اند، به دنبال دستگيرى ميرزا كوچك بر مى آيد.

پاييز 1300 ش. بسيار زرد و فصل برگ ريزان بود. ياران همه رفته بودند و ميرزا تنها مانده بود. تنها تنى چند از ياران وفادارش با او بودند. ميرزا در يكى از آخرين نامه هايش به يكى از دوستان مى نويسد:

«اتكاى من و همراهانم به خداوند دادگرى است كه در بسيارى از اين ممالك حفظم نموده است... افسوس مى خورم كه مردم ايران مرده پرستند و هنوز قدر اين جمعين را نشناخته اند. »

تنهاترين سردار نخستين سال قرن چهاردهم هجرى شمسى در سوگ ياران شهيدش چون ابر مى گريست. او به ياد آخرين سردار شهيدش شيخ محمد خيابانى اشك مى ريخت. ميرزا در آذر 1300 ش. به سوى كوههاى خلخال به راه افتاد تا بتواند در آنجا دوستان قديمش را گرد آورد و دوباره قيام را آغاز نمايد. اما برف بى امان مى باريد. شلاق بادهاى سرد كوههاى بلند گيلان بر صورت رنج كشيده اش فرود مى آمد. سرانجام سردار جنگل در يازدهم آذر 1300 ش. در كوههاى گيلوا، جان به جان آفرين تسليم كرد.

پيكرش در زير برف و بوران يخ زده بود. ساعتى بعد به دستور خان طالش ‍ سرش را از تن جدا كرده، به رشت آوردند. خالو قربان، يار ديروز ميرزا سرش را به تهران آورد و به رضا خان تسليم نمود. سر ميرزا را در گورستان حسن آباد تهران دفن كردند. پس از آن، يكى از ياران ميرزا، مخفيانه سرش را به رشت آورد، در كنار پيكرش در «سليمان داراب» رشت به خاك سپرد. (1460)

# ملا حبيب الله شريف كاشانى متوفاى 1301 ش.

فقيه فرزانه

عبدالله موحدى

## ولادت

حبيب الله شريف كاشانى در سال 1262 ق. ديده به جهان گشود. (1461)

پدرش آيه الله ملا على مدد ساوجى در ساوه متولد شد و بخش عظمى از تحصيلات خود را در قزوين و سپس كاشان گذراند. در ايام جوانى به درجه اجتهاد رسيد و سپس در سال 1266 ق. از كاشان به ساوه مراجعت كرد و تا پايان عمر روشنى بخش مردمان آن ديار گرديد.

مادر ملا حبيب الله، دختر ميرزا حبيب الله (معروف به ميرزا باباى حسينى نطنزى) بود.

## تحصيل

حبيب الله پس از رحلت پدرش (1270 ق.) در زادگاهش كاشان تحت سرپرستى آيه الله سيد حسين كاشانى (متوفاى 1296 ق.) به تحصيل علوم حوزوى همت گماشت.

آن نوجوان يتيم، در پرتو تلاش و استعداد خدادادى اش و دقت و مراقبت استادش، در مدت ده سال مدارج عالى تحصيل را پشت سر نهاد و در شانزده سالگى گواهى نقل روايت و سپس در هيجده سالگى از استادش، گواهى اجتهاد دريافت كرد.

آيه الله سيد حسين كاشانى كه از شاگردان پدر بزرگوار ملا حبيب الله بود، نقشى بسزا در تربيت علمى و نيز امور زندگى ملا حبيب الله داشت وى در گواهى اجتهادى كه براى ملا حبيب الله نوشته چنين آورده است:

«... فرزند روحانى من، عالم ربانى و عامل صمدانى، استاد زبر دست، دانشمند و فقيه كامل، رستگار و رهرو راه سعادت مويد به تاييد خداوند بى نياز، حبيب الله فرزند مرحوم مغفور علامه زمان على مدد كه پروردگارش رحمت كناد، در بسيارى از اوقات بحث و تحقيق در علوم با من بوده و بسيارى از مباحث اصول و فقه را نزد من خوانده و بسيارى از مطالب علم كلام و علوم وابسته را از من فرا گرفته و حمد خدا را كه عالم فاضل و فقيه كامل و جامع كليه شرايط فتوا گرديده و به درجه اجتهاد نايل شده و مراتب علم و عمل، عدالت و سداد را حايز گرديده است... » (1462)

ملا حبيب الله درباره استادش آورده است:

«... تمامى اين زحماتى كه او (سيد حسين كاشانى) برايم متحمل شد به اين سبب بود كه مى خواست حق شاگردى پدرم را ادا كرده باشد... » (1463)

ملا حبيب الله در دوران حيات پر بار خويش، براى خوشه چينى از محضر بزرگان و كسب علم و ادب از هيچ كوششى دريغ نكرد. او با مسافرت به اصفهان از محضر آيه الله ميرزا محمد مهدى كلباسى (1464) استفاده فراوان برد.

وى در سالهاى اوليه تحصيل به تهران مسافرت و در خدمت استادان زير كسب دانش كرد:

1. آيه الله حاج سيد حسين كاشانى (متوفاى 1296 ق.):

مهمترين و بزرگترين استاد ملا حبيب الله بود كه از زمان طفوليت در كاشان سرپرستى وى را به عهده داشت و پس از مهاجرت به تهران نيز، همچنان به تربيت علمى و دينى او پرداخت. (1465)

2. آيه الله مير محمد على كاشانى (متوفاى 1294 ق.): او علاوه بر استادى، پدر همسر ملا حبيب الله بود. (1466)

3. شيخ محمد اصفهانى (1467)

4. حاج ملا هادى مدرس تهرانى (متوفاى 1295 ق.)

5. ملا عبدالهادى تهرانى (1468)

6. ميرزا محمد اندر مانى (1469)

7. حاج ميرزا ابوالقاسم تهرانى «كلانتر» (1236 - 1290 ق.) (1470)

## در جستجوى خورشيد

اين مجتهد شريف و ستاره پر فروغ كاشان، دو سال پس از دريافت اجازه اجتهاد، در سال 1281 ق. براى آستان بوسى امامات معصوم عليهم السلام و نيز استفاده از محضر دانشمند پرآوازه شيعه - شيخ مرتضى انصارى - به سوى عراق حركت كرد. او پس از رسيدن به كربلا، خبر جانگداز رحلت شيخ انصارى را شنيد و در ماتم فرو رفت.

ستاره شريف كاشان با اقامت در كربلا، به محضر فقيه معروف آن ديار آيه الله مولى محمد حسين معروف به فاضل اردكانى شتافته، از خرمن فضايل او بهره مى جويد. (1471)

پس از چندى به نجف اشرف رفته، سر بر آستان كوى دوست اميرمومنان ساييد و از آنجا به ايران بازگشت. ملا حبيب الله پس از رسيدن به كاشان، مجذوب آوازه علمى يكى از دانشوران گلپايگان گرديد و به سوى او شتافت وى در اين باره مى گويد:

«پس از مدتى درنگ تصميم گرفتم به خدمت سرور بزرگوار، فاضل صمدانى، مرحوم ملا زين العابدين گلپايگانى برسم. چون به حضور وى رسيدم او را (در اثر بيمارى) بسيار گوشه گير يافتم به حدى كه از خانه بيرون نمى آمد و درس و بحث و قيل و قال مدرسه را رها كرده و دچار ناراحتى و ضعف چشم گرديده بود. به همين علت نتوانستم از محضر وى استفاده درسى ببرم. ليكن فوايد گرانقدرى از تشرف به حضورش نصيب من شد. او مرا سفارش كرد كه با دنياطلبان ترك مراوده كنم. دل را به ياد خدا مشغول دارم و خود را از عوامل مشغول كننده اين جهان دور سازم و من تمامى وصاياى او را پذيرفتم و آويزه گوش خود ساختم و تا امروز بر آن هستم... » (1472)

آيه الله شريف كاشانى پس از استقرار در كاشان، به رغم مشكلات موجود در آن عصر و نبود امكانات اوليه مورد نياز، به تاليف، تدوين و تكميل تحقيقات خود پرداخت.

او همزمان با فعاليتهاى نگارشى، از تدريس دانش پژوهان حوزه و ارشاد و هدايت دين باوران كاشانى غافل نبوده، در مسند عظيم مرجعيت، به انجام وظايف شرعى خويش اشتغال داشت.

مسجد قديمى «ميرزا مقيم» كه امروزه به نام «مسجد ملا حبيب الله شريف» معروف است ياد آور تلاشهاى خالصانه او و ناله هاى شبانه آن عارف وارسته است.

## وارسته شايسته

حبيب شريف حق، در دوران زندگى نكويش از خود فارغ شد و نعمتها و زرق و برقهاى فريبنده دنيا را به كنار نهاد و در فضايى از زهد و وارستگى، به شيوه شيواى بزرگان اقتدا كرد و با وجود فراهم شدن امكانات مالى، در قله رفيع پارسايى قدم نهاد.

وصيت نامه آن فقيه گرانمايه بهترين سند گوياى اين مطلب است. اينك قسمتهايى از آن وصيت نامه را مرور مى كنيم:

«... اما آنچه ندارم پس لا يعد و لا يحصى (بى حد و اندازه) است... چه در دنيا مالى فراهم نكرده ام با آنكه مال بسيار به دستم آمد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتند جهان دارى اسباب جهان دارد |  | گفتم نبود ما را چيزى چه زيات دارد |

اما آنچه دارم از اين قرار است: قرض - موافق آنچه در محلى ديگر ثبت است - و لكن اميدوارم از خداوند كه قبل از وفات من قروض من ادا شود زيرا مكرر مقروض شده ام و من حيث لا يحتسب خداوند ادا فرموده است. كتب وقفى كه توليت آنها با اعلم علماى اين بلد است، بدهند به هر كس ‍ اعلم باشد. كتب وقفى كه متولى آن معلوم نيست، بدهند به مجتهد ثابت الاجتهاد... اما كتب مملو كه اين احقر كما فرض الله بين ورثه قسمت شود و ثلث قيمت آنها صرف مقبره من شود... چون در كاشان وفات نمايم در «دشت افروز» در زمين وقفى حاجى عبدالعزيزى كه در تصرف من است و وقف است بر قبرستان... »

و كتب مولفه خودم كه به خط خودم هست و نسخه اصل است وقف نمايند و به هر كس كه بخواهد استنساخ كند بدهند و تواليت آن با آقا حسين (فرزند ارشد ملا حبيب الله) است، نسلا بعد نسل تا از ميان نرود.

حاصل آنكه بعد از وفات من تركه اى نخواهد بود كه ورثه قسمت كنند مگر كتابهاى مملو كه مرقوم شده است و محل حاجت من بوده است و در دنيا تعلقى به هيچ نداشته ام مگر به آنها. در اين تاريخ نه آبى دارم و نه ملكى و نه مزرعه و نه دكانى و نه طلايى و نه نقره و اسباب خانه، زيرا كه:

جهان و هر چه در آن است هيچ در هيچ است

هزار مرتبه اين نكته كرده ام تحقيق (1473)

## تا عرصه سياست

آيه الله شريف كاشانى به مسائل علمى توجه و عنايت افزون داشت و از جنجال آفرينى پرهيز داشت اما با اتكأ به اصول اساسى اسلام، از حضور در صحنه هاى سرنوشت ساز سياسى غافل نبود و به مقتضاى زمان و به اندازه توان در امور سياسى دخالت مى كرد.

نهضت مشروطه و قيام عمومى مسلمانان ايران زمين به رهبرى روحانيون ظلم ستيز و دلسوز، مهمترين مساله سياسى دوران حيات ملا حبيب الله شريف بود.

ملا عبدالرسول مدنى كاشانى - شاگرد و داماد آيه الله شريف - به دستور آيه الله شريف كاشانى، كتابى را درباره مشروطيت به نام «رساله انصافيه» به نگارش در آورد. پس از اتمام، (محرم 1328 ق.) ملا حبيب الله شريف بر آن كتاب مقدمه اى كوتاه نگاشت كه قسمتى از آن چنين است:

«... چون (رساله انصافيه) ملاحظه شد مطابق مقصود اين احقر و موافق قانون شرع انور بود. » (1474)

از ديگر اسنادى كه بيانگر بعد سياسى آيه الله شريف است نگارش كتاب «انتخاب المسائل» است. اين كتاب در برگيرنده پرسشهاى مردم درباره مسائل مختلف مشروطيت و جوابهاى حكيمانه ملا حبيب الله است.

البته پس از انحراف مشروطه از مسير اصلى و شرعى خويش، آيه الله شريف نيز در زمره مخالفان آن قرار گرفت و در مخالفت با مشروطه سخنها گفت. او در اين باره اشعارى نيز سروده است. (1475)

حضور ملا حبيب الله شريف در جمع علماى كاشان و در پيشاپيش ‍ آزاديخواهان آن ديار، نسبت به انتخاب انجمن ايالتى و ولايتى كاشان سندى ديگر از اين شخصيت است. (1476)

## اسرار عارفانه

حبيب شريف كاشان عمرى را در تحصيل و تدريس و تحقيق موضوعات اساسى اسلام و علوم حوزوى گذراند. با اينهمه با شعر و شاعرى الفتى مخصوص داشت و ذوق لطف و طبع ظريفش وى را بر آن داشت تا اشعارى در موضوعهاى متفاوت بسرايد. در اين مجال تنها ابياتى جند تراوشهاى ذوقى او را مرور مى كنيم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشنو از من بشنو از من اى نگار |  | تا نمايم سر خود را آشكار |
| اى مغنى اى مغنى از كرم |  | نغمه اى آغاز كن از زير و بم (1477) |
| شيخ كامل قدوه اهل وثوق |  | عالم احكام دين يعنى صدوق |
| از امالى اين حديث معتمد |  | نقل فرموده است از روى سند |
| چونكه بر پا مى شود امر حساب |  | از جز او از ثواب و از عقاب |
| پهن گردد رحمت پروردگار |  | پس بيامرزد هزار و صد هزار (1478) |
| تو دانى چيست دنيا؟ اين شب و روز |  | چه بختت واژگون باشد چه فيروز |
| همه چون باد صرصر در عبورند |  | اگر شاه و رعيت، مرد گورند (1479) |
| مرا هر شب هزاران آه باشد |  | هزاران سوز دل همراه باشد |
| هرآن كس را كه سوزى نيست در سر |  | به نزد عارفان گمراه باشد |
| نشايد دلبرى را جز دلى پاك |  | اگر چه صورتى چون ماه باشد (1480) |
| مرا اين زندگانى قيد و بند است |  | و گر نه همت من بس بلند است |
| همه اسباب دنيا گر بدانى |  | به نزد اهل دانش ريشخند است (1481) |

## گفته ها و نكته ها

در اين قسمت از زندگى حبيب شريف حق گفته ها گوييم و نكته ها برداريم.

1. شبى قبل از اذان صبح وارد مسجد شدم ديدم آقا مشغول مناجات است و با خدا راز نياز مى كند خوب دقت كردم، شنيدم كه مى گفت: خدايا عاقبت با حبيب چه خواهى كرد. (1482)

2. شريف كاشانى نصيبى شايسته از فرزند داشته است. وى نام يازده فرزند زنده خويش را در وصيت نامه اش نوشته بود. بديهى است كه سامان دادن به اوضاع زندگى چنين خانواده عائله مندى، آنهم براى فقيهى پژوهشگر، مستلزم تلاش و فعاليت ويژه اى است. با اين حال، وى از مصرف وجوهات شرعى در امور خويش پرهيز داشته و داراى مناعت طبق بوده است. (1483)

آيه الله شريف در مقدمه كتاب «جمل النواهى» آورده است:

«ترجمه اين كتاب را با كمى سرمايه علمى و تنگدستى خود موقعى مى نويسم كه حوادث روزگار مرا به درد جدايى مبتلا كرده و به مصيبت مرگ دو فرزندم كه در دو شب پى در پى از دنيا رفتند دچار نمودهاست و همچنين مشكلات ديگر به من هجوم آورده ولى خداى دوست و دوست دارنده را در هر حال حمد و سپاس و...

3. دوران زندگى آيه الله شريف، همزمان با جنايات و آتش افروزى هاى ظالمانه نايبيان در كاشان بود. حبيب الله شريف در آن دوران خفقان، چندين بار ماشأ الله خان سردار جنگ را به منزل احضار كرده او را نصيحت و پند و اندرز داد تا بدين وسيله اندكى از ظلم و ستم آنان بكاهد. (1484)

4. فقيه شريف كاشان معلم علم و حلم و الگوى بردبارى بود. او در برخوردهاى خويش و پاسخگويى به افراد و عقايد انحرافى، هيچ گاه از قله ادب پايين نمى آمد. ملا حبيب الله شريف در موضوع عقايد فرقه شيخيه و رد ادعاهاى آنان كتابى به نام «النجم الثاقب» نوشت. گرچه او در به كارگيرى عبارات كوبنده و كلمات تند هيچ كوتاه نيامده امام پا را از حريم ادب بيرون ننهاده است. (1485)

5. ملا حبيب الله راد مرد عرصه آزادانديشى بود. وى همان اندازه كه در برابر نيك انديشان تسليم بود در مقابل هر گونه كج روى به مقابله و دفاع حكيمانه ايستاده، آزادانه اظهار نظر مى كرد. او درباره كتاب «مفاتيح» فيض كاشانى، مطالبى نقل كرده است و سپس مى فرمايد:... خوش گمانى نسبت به بزرگان باعث مى شود كه انسان در سخنان آنان كمتر تامل كند ولى بايد دانست كه فساد تامل نكردن به قدرى زياد است كه از قلمرو بيان خارج است. (1486)

## پروانه هاى شمع شريف

درخشندگى و گرما بخشى علمى آيه الله شريف موجب گرديد تا شمارى از دانش پژوهان و انديشوران در محضر آن منبع شريف شريعت حاضر شده، از شمع وجودش بهره گيرند.

ذكر نام و نشانى چند از شاگردان زبده وى، ما را بر مطلب فوق رهنمون مى سازد:

1. سيد محمد علوى بروجردى كاشانى (متوفاى 1362 ق.) (1487)

2. مير سيد على يثربى كاشانى (1311 - 1379 ق.) (1488)

3. سيد محمد حسين رضوى (1291 - 1358 ق.) (1489)

4. ميرزا احمد عاملى آرانى (1280 - 1369 ق.) (1490)

5. ملا عبدالرسول مدنى كاشانى (1280 - 1366 ق.) (شاگرد برجسته ميرزا و داماد بزرگ وى) (1491)

6. مير سيد خليل الله فقيه (متوفاى 1390 ق.)

7. ميرزا حسين محلاتى (1274 - 1323 ق.)

8. محمد غروى كاشانى (1313 - 1398 ق.) (1492)

9. سيد فخر الدين امامت (1292 - 1392 ق.)

10. شيخ محمد سليمانى (1287 - 1378 ق.)

11. آقا رضا مدنى كاشانى (1321 - 1412 ق.)

## آثار سبز

از ويژگيهاى برجسته آيه الله شريف، تنوع تاليفات و فزونى آنهاست وى سيصد جلد كتاب و رساله نوشته اما تنها حدود دويست جلد آنها شناخته شده است.

بر اساس نگاشته كتاب لباب الالقاب آيه الله شريف 21 سال قبل از رحلتش ‍ تعداد 135 كتاب خويش را نام برده است. (1493) شگفت اينكه تعداد زيادى از اين آثار قبل از رسيدن به سن بلوغ نوشته شده است. (1494)

اينك نگاهى كوتاه به گنجينه گران سنگ حبيب شريف پروردگار مى كنيم.

1. منتقد المنافع فى شرح المختصر النافع اين كتاب مهمترين اثر علمى اوست و شمارى از فقيهان نامى معاصر، آن را دائره المعارف فقه شيعه و اثرى پر بار و اعجاب آور به حساب آورده اند. (1495)

آيه الله شريف مطالبى را در مقدمع كتاب «متقد المنافع» آورده است كه به گزيده اى از آن اشاره مى شود. در اين كتاب سعى شده است روايات فقهى بيشتر ذكر گردد چه آنكه آنها مبناى عمده استنباط احكام هستند؛ بر خلاف برخى از كتابهاى ديگر فقهى كه به موجب تكيه بر مباحث و قواعد اصولى، مولفان آنها نيازى به ذكر روايات نديده اند:

روايات ذكر شده به طور عمده با سند و اشاره رمزى به قوت و ضعف آنها ارائه شده است.

در هر مساله عبارات فقهاى پيشين تا آنجا كه در دسترس بوده آورده شده است و سعى بر اين بوده كه تنها اكتفا به نقل گفتار ديگران نشود. (1496)

### اخلاق

نصيحت نامه «شعر»

شكايت نامه «شعر»

القواعد البانيه

صراط الرشاد

البارقات الملكوتيه

حكم المواعظ

گوهر مقصود

مصابيح الصائمين

مقدمه التعليم و التعلم

### اصول

النخبه الرفيعه

تعليقات على مقدمه الفصول

رساله فى الاستصحاب

رساله فى حجه الظن

شرح مفتاح الاصول

شرح منظومه اصول الفقه

مراحل الاصحاب

### تراجم

لباب الالقاب

### ادبيات

منتخب المقالات من كتاب المقامات

بدر البلاغه «فى الخطب»

شرح قصيده حميرى

شرح لاميه العجم

منتخب دره الفواص

### تفسير

دره الدرر «تفسير سوره كوثر»

الانوار السانحه «تفسير سوره فاتحه»

بوارق القهر «تفسير سوره فاتحه»

تفسير سوره توحيد

تفسير سوره جمعه «عربى»

تفسير سوره جمعه «فارسى»

تفسير سوره فتح

تفسير سوره اعلى

تفسير سوره ملك

### تاريخ

تذكره الشهدأ

### كلام

تعليقات بر اعتقادات صدوق

شمس المشارق «شرح باب حادى عشر»

رجوم الشياطين

رساله در رجعت

الجوهر الثمين «شعر»

### فقه

شرح بر قصاص و ديات مفاتحى فيض

منظومه فى الفقه

رساله در افعال حج

منتقد المنافع ج 1

منتقد المنافع ج 2

منتقد المنافع ج 3

منتقد المنافع ج 4

منتقد المنافع ج 5

منتقد المنافع ج 6

منتقد المنافع ج 7

منتقد المنافع ج 8

منتقد المنافع ج 13

مغانم المجتهدين

القوال الفصل

قصاص و ديات

مجمع الحواشى

مسائل الاحكام

مسائل الافعال

مستقصى مدارك القواعد

مكاسب

منتخب القواعد

ذريعه الاستغنا در مسئله غنا

رساله در افعال صلوه

رساله فى تحقيق حكم العصير

رساله در رضاع

رساله در شكيات

رساله فى الشكيات

رساله فى عدم جواز الصلح عن حق الرجوع مطلقا

رساله در مسائل اجتهاد و تقليد

رساله فى المعاطاه

رساله فى المعاملات الفضوليه

رساله فى الارث

انتخاب المسائل

ايضاح الرياض

تسهيل المسالك

تعليقه على تمهيد القواعد

حاشيه بر رساله زينه العباد

حاشيه بر رساله مجمع المسائل

حاشيه بر رساله عمليه شيخ جعفر شوشترى

حاشيه بر رساله آقا باقر بهبهانى

### عرفان

اسرار العارفين

ساقى نامه «شعر»

الكلمات الجذبيه

تشويقات السالكين

الدره اللاهوت

رياض العرفان «شعر»

ترجيح پند

تنبيهات الغافلين «شعر»

### ادبيات و عرفان

الدرالمكنون «شرح ديوان مجنون»

### نحو

الوجيزه فى الكلمات النحويه

منظومه فى النحو

مصابيح الظلام

مصابيح الدجى «شرح سيوطى»

حديقه الجمل

حقائق النحو

دره الجمان «منظومه»

التذكره فى النحو

حاشيه بر شرح قطر در نحو

### شرح دعا

تبصره السائر

مفتاح السعادت

معارج (مصاعد) الصلاح

جذبه الحقيقه

شرح دعاى سحر

شرح دعأ عدليه

جنه الحوادث «شرح زيارت وارث»

شعل الفواد

عقائد الايمان

الملهمه القدوسيه

السر المستسر «طلسمات»

شرح دعأ جوشن صغير

شرح دعأ صنمى قريش

شرح زيارت عاشورا

شرح صحيفه سجاديه

اكمال الحجه فى المناجات

### ملل و نحل

توضيح السبل

### علوم غربيه

القواعد الجفريه

رساله فى علم الجفر

اصطلاحات اصحاب الجفر

### تجويد

العشره الكامله

### شعر

ساقى نامه «مدح اميرالمومنين»

القصائد

گلزار اسرار

### فضائل اهل بيت عليهم السلام

ذريعه المعاد

وسيله المعاد

مجالس ابرار

شرح الاربعين

### متفرقه

كشف السحاب «شرح خطبه شقشقيه»

النخبه المجموعه

قواميس الدرر ج 1

قواميس الدرر ج 2

لباب الفكر (منطق)

هدايه الضبط (در علم خط)

نخبه البيان (علم بيان)

منظومه فى الصرف (صرف)

جمل النواهى (شرح حديث)

توضيح البيان فى تسهيل الاوزان (مسائل رياضى)

رساله در آداب روز جمعه (فقه و اخلاق)

فضائل و آداب اعياد شرعيه (فقه و اخلاق)

شرح القصيده المخمسيه

شرح قصيده الخمسه

شرح قصيده الفرزدق

شرح مناجات خمسه عشر

فضيحه اللئام

الفهرست

فهرست الامثال

قبس المقتبس (شرح حديث)

لب النظر (منطق)

المقالات المخزونه

منتخب الامثال (امثال)

منتخب قواميس الدرر

اسرار الانبيأ (حديث)

اسرار حسينيه

اصطلاحات الصوفيه

خواص الاسمأ (شرح اسمأ)

ديوان اشعار

رباعيات

رساله فى معنى الصلوات على محمد

رساله فى علم المناظره (مناظره)

رياض الحكايات (داستان)

## دنياى جاويدان

آيه الله شريف كاشانى پس از حدود هشتاد سال عمر با بركت و بيش از هفتاد سال تحقيق، تاليف، تدريس و ارشاد، در جمادى الثانى 1340 در شهر كاشان به سوى دنياى جاويدان پر كشيد.

پيكر مطهرش در مزار «دشت افروز» كاشان به خاك سپرده شد و مقبره اش ‍ زيارتگاه دلباختگان شرافت و حقيقت گرديد.

آن عاشق حق داراى پنج پسر و هفت دختر بود. اسامى فرزندان برومندش ‍ عبارت اند از:

1. حجه الاسلام آقا حسين شريف (متوفاى 1378 ق.)

2. حجه الاسلام آقا مهدى شريف (متوفاى 1375 ق.)

3. حجه الاسلام آقا احمد شريف (متوفاى 1400 ق.)

4. آقا على شريف معروف به آيه الله زاده (متوفاى 1363 ش.)

5. حجه الاسلام آقا محمد شريف كاشانى (وى هم اكنون در سن كهولت به سر مى برد)

# محمد مهدى خالصى متوفاى 1304 ق.

گزاره اى از زندگى

محمد اصغرى نژاد

يكى از شخصيتهاى به تمام معنا كامل و جامع آيه الله العظمى محمد مهدى خالصى (1497) است. وى داراى افكارى مصلحانه بود و فرد مبارز و سياستمدارى (1498) به شمار مى آمد.

اين شخصيت سترگ در نهم ذيحجه سال 1276 ق در كرخ - از توابع كاظمين - چشم به جهان گشود. (1499)

پدرش شيخ حسين و پدر بزرگش شيخ عزيز هر دو از علما بودند. (1500) آيه الله خالصى در شهرهايى نظير نجف اشرف و كاظمين به تلمذ و فراگيرى دروس حوزوى پرداخت و از عالمان بزرگ و فضلاى سر آمد روزگار شد. (1501)

از جمله مهم ترين اساتيد آيه الله خالصى ميرزا حبيب الله رشتى و آخوند خراسانى و ميرزاى شيرازى را بايد بر شمرد. (1502)

## جدايى ناپذيرى سياست از ديانت

آيه الله خالصى مرد ميدان سياست بود و مداخله در آن را جزئى از دين به حساب مى آورد. و از اين رو لحظه اى از امور جارى كشورش يعنى عراق غافل نبود. وى سالهاى زيادى از عمر شريفش را در امر مبارزه با استعمارگران خصوصا بزرگترين قدرت استعمارى آن عصر يعنى انگلستان سپرى كرد. اما اين باعث نشد كه وى دست از پژوهشهاى علمى خويش ‍ بردارد و جهان اسلام را از دانشهاى خود محروم بگذارد.

## آثار علمى

تاليفات آيه الله خالصى عبارتنداند از:

- بيان تصحيف المنحه الالهيه عن النفثه الشيطانيه (1503)

- حاشيه الالفيه (1504)

- حاشيه بر «الرساله فى تداخل الاغسال» (اثر محقق اول) (1505)

- الشريعه السمحا فى احكام سيد الانبيأ. اين كتاب رساله عمليه آيه الله خالصى بود. (1506)

- تلخيص الرسائل (1507)

- حاشيه كفايه الاصول (1508)

- الدرارى اللامعات فى شرح التطرات و الشذرات (1509)

- الحسام البتار فى جهاد الكفار

اين اثر عنوان سلسله مقالاتى است كه آيه الله خالصى در زمينه وجوب پيكار با اشغالگران انگليسى در خلال جنگ جهانى اول به رشته تحرير در آورد و در روزنامه «صداى اسلام» به چاپ رسيد. (1510)

- الوجيزه فى المواريث (1511)

- عناوين الاصول

- مختصر الرسائل العلميه و الاصول الدينيه (1512)

- القواعد الفقهيه

- پاسخنامه اى به شيخ محمد حسن در زمينه مسائل تقليد (1513)

- اشعارى بالغ بر هزار بيت در علوم عربى (1514)

## حيات سياسى آيه الله خالصى

شيخ محمد مهدى خالصى در حوادث حاد و مهم سياسى چون نهضت مشروطه و بر پايى نظام پارلمانى و قانون اساسى در ايران و استانبول فعاليت چشمگير داشت. (1515)

مهم ترين فعاليت آيه الله خالصى در ماجراى جنگ جهانى اول، (1516) در عراق و روى كار آمدن فيصل پس از اشغال آن سرزمين به دست انگليسيها بود.

در پى تهاجم انگليس به عراق - كه در آن هنگام تحت سلطه امپراتورى عثمانى بود - به سال 1914 م / 1293 ش. آيه الله خالصى همگام با ديگر رهبران مذهبى شهرهاى بزرگ و مهم عراق، مردم را به مبارزه عليه آنان تشويق كرد و به وجوب بذل مال در راه جهاد حكم نمود و در انجام اين مهم سلسله مقالاتى در روزنامه «صداى اسلام » منتشر نمود. (1517) نيز درصدد بر آمد با برپايى جلسه اى متشكل از علماى كاظمين به نظريه مشتركى درباره فتواى جهاد عليه دشمنان دست يابد. ليكن چون در اين زمينه ناكام ماند به همراه موافقانش به استراتژى پيشين خود كه مبارزه مسلحانه عليه انگليس بود ادامه داد و حتى رهبرى يكى از جبهه هاى جنگ را بر عهده گرفت. (1518)

مبارزات علما و روحانيات به همراه ديگر مردم عراق نه تنها از كاظمين، كه از همه شهرهاى نجف و بصره و بغداد و جز آن عليه متجاوزان به طور جدى آغاز شد. آنان با رشادتهاى بى نظيرى كه از خود نشان دادند ضربات سهمگينى بر پيكر خصم اهريمنى وارد كردند. در مجموع نيروهاى مردمى به رهبرى علما به مدت هيجده ماه در ناحيه كوت العماره (يكى از نواحى عراق) سر سختانه در برابر ارتش اشغالگر انگليس مقاومت كردند و اگر پيروزى نهايى متفقين و شكست آلمانها نبود انگليسيها موفق به درهم شكستن مقاومتهاى مردمى و نهضت روحانيان و اشغال عراق نمى شدند. (1519)

## عراق پس از اشغال

به هر حال با پايان يافتن جنگ جهانى اول به سال 1918 م. عراق زير چكمه هاى انگليس قرار گرفت و «پرسى كاكس» كه از شخصيتهاى برجسته و با تجربه آن كشور بود، به عنوان حاكم سياسى عراق منصوب گشت و كليه اختيارات قانون گذارى و اجرايى از سوى دولت متبوعش بدو واگذار گرديد. (1520)

در سال 1297 ش. «كاكس» به عنوان وزير مختار انگلستان به تهران فرا خوانده شد و درصدد تحميل قرارداد 1919 وثوق الدوله بر ملت ايران بر آمد و به جاى او «آرنولد ويلسون» به عنوان وكيل، كارهاى او را در عراق به عهده گرفت.

ويلسون با كوششهاى طاقت فرساى خويش توانست تشكيلات نسبتا منسجمى بر طبق ميل انگلستان در عراق ايجاد كند؛ ليكن پختگى لازم را چون كاكس نداشت. به همين دليل انگلستان در تابستان 1919 م. (1297 ش.) درصدد باز گرداندن كاكس به عراق شد. ولى چون او هنوز دست اندر كار قرارداد وثوق الدوله بود، بازگشتش به تعويق افتاد. (1521)

## تشكيل حكومتى فرمايشى در عراق

در 30 تشرين (اكتبر) آخر سال 1918 م. برابر با سال 1297 ش. دولت انگلستان طى تلگرافى از ويلسون خواست از مردم عراق نسبت به سه موضوع ذيل پرسش كند و نظر آنان را جويا شود:

1 - تمايل مردم نسبت به تشكيل دولتى عربى تحت راهنمايى انگليس

2 - عقيده آنان نسبت به اينكه رئيس دولت كذايى يكى از اعضاى خاندان شريف باشد.

3 - در صورت مساعد بودن پاسخ پرسش دوم، آن فرد مورد نظر را تعيين كنند.

پيشنهادات فوق دستورى لازم الاجرا از سوى ويلسون تلقى گرديد. و از همين رو او درصدد بر آمد به هر صورت كه شده، آرأ مردمى را در راستاى خواسته انگلستان سوق دهد.

ويلسون براى نيل به هدف فوق از استانداران خود خواست با برپايى جلساتى سرى با شخصيتهاى محلى هر ناحيه از آنان بخواهند با اتخاذ تدابيرى مناسب آرأ مردم را موافق طبع لندن نمايند.

## زمينه انقلاب 1920

گر چه استانداران انگليسى و شخصيتهاى محلى درصدد تحميل خواسته انگلستان بر مردم عراق بر آمدند، در شهرهاى مهم آن سامان چون نجف و كربلا و كاظمين و بغداد با مخالفتهاى جدى از سوى شمار زيادى از مردم مواجه گشتند. با اين حال نتيجه همه پرسى به نفع انگلستان تمام شد؛ ليكن با خشونتهاى نابخردانه ويلسون و عمال، بذر انقلاب 1920 در ميان مردم افشانده شد.

## هسته مركزى انقلاب

به هنگام اشغال عراق از سوى قواى انگليس آيه الله يزدى مرجع شعيان بود. پس از وفات وى به سال 1298 ش. / 1919 م. آيه الله ميرزا محمد تقى شيرازى در شهر سامرا بود كه بعدها به كربلا تغيير يافت. (1522)

آيه الله شيرازى در سال 1337 ق. شيخ مهدى خالصى را به منظور مشاوره در امور دينى و سياسى به كربلا فراخواند و او تا اواخر ماه ماه حزيران 1338 در همانجا ماندگار شد و آنگاه به كاظمين مراجعت كرد. (1523)

آيه الله شيرازى براى مشاوره در امور حساس كشور از آيه الله سيد ابوالقاسم كاشانى و سيد محمد على شهرستانى و ميرزا احمد خراسانى و فرزندش به نام شيخ محمد رضا هم بهره مى گرفت. در حقيقت پنج تن نامبرده دست راست و زبان گويا و يار و ياورش در مشكلات و بحرانها بودند. (1524)

## اسباب و پيامدهاى انقلاب

ويلسون مى پنداشت با اعمال سياستهاى تند و خشونت آميز در ماجراى همه پرسى، خوش خدمتى بزرگى به اربابانش خواهد نمود. غافل از اينه پيامدهاى رفتارى او در آن رويدادها چيزى جز نهضت مسلحانه و انقلاب 1920 در عراق به وجود نياورد. انقلابى كه پايه هاى آن از كاظمين و به دست تواناى سيد ابوالقاسم كاشانى پى ريزى شد و دامنه اش سراسر عراق را فرا گرفت. (1525) شعله هاى انقلاب 1920 در موقعيتى زبانه كشيد كه استعمار انگليس چنگالهاى خويش را در خاور ميانه فرو برده بود آنان در صدد به يغما بردن ذخاير ملتهاى مظلومى چون عراق بودند. در اين انقلاب ملت عراق با جنگ افزارهايى بسيار ابتدايى بدون اتكا به قدرتهاى خارجى در مقابل بزرگترين امپراتورى عصر خويش قايم كرد.

گر چه مجاهدان عراقى در اين انقلاب به پيروزى كامل دست نيافتند ليكن با مبارزات و مقاومتهاى دليرانه خود به رهبرى علما توانستند انگلستان را از سياست جابرانه تحميل حاكميت خود كه بشدت از سوى ويلسون تعقيب مى شد، منصرف كنند. اين تغيير سياست تحميل شده بر بريتانيا را مى توان به سادگى از سخن كاكس پس از بازگشت مجدد وى به عراق استنباط كرد. او در اين زمينه گفت: «من آمده ام كه دولت عربى مستقل در عراق تاسيس ‍ كنم و فقط انتظار من اين است كه جنگ تا حدى فروكش كند. » و نيز انگلستان را مجبور نمود به ظاهر با درخواست استقلال موافقت نمايد و عراق را به مثابه كشورى مستقل به رسميت بشناسد و با تشكيل حكومتى ملى و مردمى - گر چه به ظاهر - موافقت نمايد. (1526)

## تشكيل حكومت

مامور تشكيل حكومت به ظاهر ملى و مردمى در عراق كسى جز كاكس ‍ نبود. نخستين تصميم كاكس براى اين كار تشكيل كابينه اى موقت بود. وى رئيس اين كابينه را نقيب اشراف بغداد موسوم به عبدالرحمان گيلانى قرار داد. (1527) و آنگاه وزراى دولت را از ميان عراقيان برگزيد و براى هر وزير مستشارى انگليسى قرار داد. در واقع آن مستشار بود كه رياست هر وزارتخانه رابر عهده داشت. و وزير عنوانى بيش نبود. (1528)

از ديگر ترفندهاى كاكس براى ملى جلوه دادن حكومت فرمايشى انگليس و برقرارى ثبات سياسى در عراق وارد كردن شمارى از مردم عراق - خاصه شيعيان - در پستهاى حكومتى بود. اما او در اين زمينه موفق نشد. زيرا در همان هنگام آيه الله خالصى فتوايى عليه اقدام وى بدين مضمون صادر كرد: «داخل شدن در پستهاى دولتى حرام و به مثابه همكارى با كافران است. »

با صدور اين فتوا بسيارى از شيعيان از پذيرفتن مقامهاى دولتى صرف نظر كردند. (1529)

كاكس بعد از تشكيل كابينه تصميم گرفت پادشاهى ميانه رو و موافق طبع انگليس براى پادشاهى عراق به مردم تحميل كند. اين شخص كسى جز فيصل نبود. وى با تبليغات مسمومى كه به نفعش در عراق از سوى انگليس ‍ و عمالشان مى شد بر مردم - به ظاهر با آرأ آنان - تحميل شد.

فيصل پس از رهسپار شدن به عراق و ورود به شهر بصره براى فريفتن مردم، به پيامبر و آلش سوگند خورد كه هيچ گونه حرص و توجهى به مقام ندارد و صرفا براى خشنودى خداوند و خدمت به مردم خواهان حكمرانى است. (1530)

فيصل نظير عكس العمل فوق را در ديدار با مردم در شهرهاى ديگر عراق چون نجف و بغداد انجام داد و بدين ترتيب با استفاده از حقه هاى سياسى آلوده به اهداف پليد و به كارگيرى شيوه هاى جذاب در سخنرانى و تظاهر به خدمت تا حد زيادى افكار عمومى را در موضوع حاكميت خويش بر عراق، به خود متمايل ساخت. تنها مانعى كه بر سر راهش وجود داشت آيه الله خالصى بود.

## مشكل بزرگ فيصل

آيه الله خالصى با فيصل و ملك حسين و عبدالله و همه اعضاى اين تبار آشنا بود مى دانست آنان نوكر سر سپرده انگلستان هستند. از آن سو فيصل مى دانست كه اگر نظر خالصى را به خود جلب كند برگ برنده را در دست خواهد داشت. از اين رو وقتى به عراق آمد نهايت تلاش خود را براى برقرارى رابطه اى صميمانه با خالصى به كار گرفت. سرانجام آيه الله خالصى به سبب در نظر گرفتن مصالحى با وى ستيزى را آغاز نكرد.

شيخ محمد خالصى - فرزند آيه الله محمد مهدى خالصى - در اين باره مى گويد:

فيصل مى دانست كه اگر پدرم با وى بيعت نكند حاكميت وى بر عراق با مشكل مواجه خواهد شد. هر كسى فيصل را مى شناخت. مى دانست او مجسمه خدعه و نيرنگ است. فيصل ادعا مى كرد براى اسلام و مسلمانان خلوص نيت دارد و قصدى جز آزاد سازى سرزمينهاى اسلامى در سر نمى پروراند. وى به طور مكرر با پدرم در مدرسه كاظميه ملاقات كرد. در يكى از ملاقاتهايش به پدرم گفت: من براى آزاد سازى عراق از سلطه انگلستان به اينجا آمده ام. و اين مهم جز با موافقت و بيعت شما حاصل نمى شود. پدرم در پاسخش گفت: به شرط اينكه به استقلال عراق صدمه اى وارد نشود و از سلطه بيگانه به هر نحو ممكن به دور باشد با تو دست بيعت مى دهم و تو مى توانى به حكمرانى در عراق بپردازى. و الا بايد از اين كار منصرف شوى و مردم عراق و انگلستان را به هم واگذارى تا آنان حق خود را از متجاوزان بگيرند. فيصل بى درنگ گفت: من با تو با شرطى كه گفتى، بيعت مى كنم. و آنگاه با يكديگر دست دادند. فيصل آنگاه براى رسمى شدن آن پيمان به قرآن قسم خورد. و بر اين اساس قرار شد كه چنانچه بر خلاف پيمانش عمل كند، با كوچكترين اشاره پدرم، عراق را ترك كند.

محمد خالصى در ادامه مى گويد: پس از اينكه فيصل از مدرسه كاظميه رفت به نزد پدرم بازگشتم و به او گفتم: اين مرد نخستين كسى است كه وحدت مسلمانان را از بين برد و عليه آنان به دشمنانش كمك كرد. با اين حال چگونه مى توان سخنانش را پذيرفت و با او در حاكميت پيمان بست؟ چه چيزى باعث اطمينان خاطر از اين مرد با آن پيشينه هاى سوئى كه دارد، مى شود؛ گر چه هزار بار هم شرط كند و سوگند بخورد؟ اگر او بر عراق مسلط شد و از پيمانش تخلف ورزيد با چه وسيله اى مى توانيم او را به وفاى به شروطش ملزم كنيم؟

وقتى پدرم اين سخنان را شنيد، گفت: «فاتخذوا آل فرعون ليكون لهم عدوا و حزنا» و در توضيح افزود: ممكن است انگلستان آل شريف را براى مصالح خود برگزيده باشند ولى خداوند آنان را يارى كننده مسلمانان و دشمن انگليس قرار دهد.

ايشان در ادامه مى گويد: وقتى مردم از اطراف پدرم پراكنده شدند او مرا به خانه فرا خواند و گفت: گمان مى كنى آنچه را كه تو مى دانى من نمى دانم؟! فيصل پست تر از آن است كه تو گفتى، ليكن مى ترسم مردم با وى پيمانى سر بسته ببندند و ما ياراى طرد او را نداشته باشيم. مى ترسم مردم سند بندگى خود را - گرچه به نام فيصل - امضا كنند و حق آنان پايمال شود. روى اين نظر خواستم به مردم اعلام كنم كه چگونه با او بيعت نمايند تا حقشان محفوظ بماند. (1531)

## فيصل پادشاه رسمى عراق

پس از موافقت آيه الله خالصى با حاكميت فيصل، كاكس با تدوين معاهده اى، از كارگزاران خويش خوست آن را در معرض آرأ عمومى قرار دهند. نويسنده كتاب «العراق دراسه فى تطور السياسى» در اين باره گويد:

پروتكل رسمى ظاهرى كه از طرف حكومت تدوين شده بود، در بغداد مورد قبول شيعيان قرار نگرفت. اين مخالفت به سبب پروتكل شيخ مهدى خالصى - يكى از بزرگترين علماى شيعه - بود. (1532)

شيخ مهدى در بيانيه خويش اصرار شديدى در دورى از سلطه بيگانه دارد و نيز خواستار ايجاد حزبى متشكل از نمايندگان مردم است. در ميتينگى عمومى كه به منظور امضاى بيانيه رسمى ظاهرى در 28 تموز 1339 در بغداد تشكيل شد قطعنامه ديگرى تهيه و در معرفى آرأ عمومى قرار گرفت. همگان آن را بدون اينكه صداى مخالفى شنيده شود امضا كردند. در 29 تموز همان سال هنگامى كه بيانيه جديد در حضور نمايندگان بغداد قرار گرفت از مجموع 80 نماينده 66 نفر از آنان با پادشاهى فيصل منوط به دو شرط موافقت كردند: نخست اينكه عراق كشورى مستقل و به دور از سلطه اجانب باشد. و دوم اينكه مجلس قانون گذارى در خلال سه ماه بعد از امضاى بيانيه تشكيل گردد. (1533)

سرانجام فيصل با كسب 96 از كل آرأ به طور رسمى بر تخت سلطنت نشست و در همان سال 1339 تاجگذارى كرد. وى در مراسم تاجگذارى با ايراد سخنرانى، ضمن تشكر و قدردانى از مردم عراق، نشانه سر سپردگيش ‍ را به انگلستان اظهار كرد. (1534)

## آغاز خيانت (1535)

چند روز پس از مراسم تاجگذارى، فيصل براى ايجاد روابط رسمى ميان عراق و انگلستان، از لندن خواست معاهده اى كه در آن ذكرى از قيموميت به ميان نيامده تنظيم كند. گر چه مقامات بلند پايه لندن با اين پيشنهاد موافقت كردند. ليكن باز عهدنامه اى را تهيه كردند كه در آن مضمون و مفهوم قيموميت نهفته بود و به طور طبيعى مخالفت شديد مردم را در برداشت. متن نهايى معاهده در 25 حزيران 1339 به تصويب هيات وزيران عراق رسيد.

در 26 حزيران شمار زيادى از روساى عشاير عراق و علماى كاظمين به محضر آيه الله خالصى رسيدند و با وى درباره معاهده مزبور كه سر سپردگى عراق به انگلستان را در بر داشت مذاكره كردند. ايشان شيخ مهدى در آن جلسه خطاب به حضار فرمود:

به اين دليل كه فيصل به شروطى كه در بيعت نامه متعهد شده بود اخلال وارد كرده، بيعت مردم با وى ملغى است.

در 27 حزيرا بر شدت اعتراضات مردم كاظمين و بغداد عليه فيصل و انگلستان افزوده شد؛ به گونه اى كه به كاكس گزارش دادند: زعماى مخالف با تشكيل تظاهراتى بزرگ در صدد قيام هستند.

مخالفتهاى شديد مردم عليه فيصل و دولت وقت در نهايت منجر به سقوط كابينه نقيب اشراف شد. (1536)

در سال 1340 ق. سالروز تاجگذارى فيصل، هزاران نفر از اعضاى حزب وطنى و حزب نهضت عراق تظاهراتى به راه انداختند و از فيصل خواستند قموميت انگلستان بر عراق را ملغا سازد و با استعمار انگليس مبارزه كند.

كاكس پس از شنيدن خبر فوق با نگارش نامه شديد اللحنى از فيصل خواست عليه تظاهر كنندگان موضع گيرى كند (1537) ولى چون فيصل با آن كار موافق نبود، كاكس شخصا در 26 ماه اوت (دو ماه پس از ماه حزيران) وارد عمل گرديد.

وى پس از انتشار بيانيه اى تهديدآميز عليه مردم عراق، و تعطيل كردن حزب وطنى و نهضت و توقيف و تبعيد سران شان و عزل حاكم و دو قائم مقام حله، دستور داد چند هواپيما بر فراز مناطق مسكونى عشاير آن منطقه به پرواز در آيد تا بدين وسيله آمادگى انگلستان براى سركوبى هر نوع قيامى را اعلام كند. (1538)

كاكس آنگاه در 28 همان ماه شخصى را به نمايندگى خويش به نزد آيه الله خالصى و سيد حسن صدر فرستاد و از آنان خواست به فرزندان خود يعنى شيخ محمد و سيد محمود لزوم ترك عراق در ظرف 24 ساعت را اعلام كنند. (1539)

در سال 1340 كابينه جديدى در عراق به رياست نقيب عبدالرحمان تشكيل شد. در همان سال، معاهده مورد نظر انگلستان كه به امضاى فيصل رسيده بود در بغداد منتشر گرديد. در پى آن فيصل معاهده مزبور را اين گونه ستايش كرد: اين معاهده بر مصالحى كه بين عراق و بريتانياى كبير وجود دارد، مبتنى است و مسلما مردم در آينده به اهميتش پى خواهند برد و ارتباط ما با هم پيمان بزرگمان از اين نظر كه تامين كننده استقلال و پيشرفت اقتصادى و عمرانى اين مملكت است، ضرورى مى نمايد. (1540)

## مبارزه با مجلس فرمايشى

در پى تشكيل كابينه جديد در عراق دولت درصدد تشكيل مجلس ‍ نمايندگان بر آمد تا با امضاى معاهده مزبور آن را رسمى كند.

فيصل و انگلستان هر دو بر اين عقيده بودند كه اين بار در انتخابات با مشكلى مواجه نمى شود. ليكن بعد از چند روز به اشتباه خود پى بردند و متوجه شدند كه علماى كاظمين و نجف به تحريم انتخابات مجلس فتوا داده اند.

آيه الله خالصى بعد از صدور فتاوايى شديد اللحن در تحريم انتخابات، به طور پياپى در مجامع عمومى به مذمت فيصل و كارشكنى او پرداخت. وى در مدرسه كاظميه در اين زمينه گفت: با فيصل بر اساس شرطهايى بيعت كرديم تا بتواند بر عراق پادشاهى كند، ولى چون آنها را نقض كرده از اين پس او بر ما و عراقيان هيچ گونه بيعتى ندارد. (1541)

## سقوط كابينه دوم و تشكيل كابينه سوم

به علت مخالفت شديد علما با مطامع انگليس و فيصل و ناتوانى دولت عبدالرحمن در برقرارى حالت طبيعى، و نيز به سبب معارضات شديدى كه در برخى از جرايد عليه رئيس دولت صورت مى گرفت كابينه وقت سقوط كرد. (1542) و پس از آن عبدالمحسن سعدون - كه نوكر در بست انگليس بود - به تشكيل دولتى جديد فرا خوانده شد.

هدف از تشكيل دولت سعدون خارج شدن از تنگناى غير قابل تحملى بود كه در پى تشكيل مجلس نمايندگان بر اثر مخالفت علما به چشم مى خورد. سعدون براى اينكه بتواند خود به طور مستقيم بر امر انتخابات نظارت داشته باشد رياست وزارت داخله را نيز عهده دار شد و براى اينكه پيروزى خويش را در اين مهم مسلم كند از كليه ادارات دولتى خواست با وزارت داخله در امر انتخابات همكارى كنند. (1543)

در زمانى كه انتظار مى رفت سعدون با قاطعيت تمام به اجراى امر انتخابات بپردازد عمليات انتخاباتى در تمامى سرزمين عراق متوقف شد و حتى رهبران مبارزه با انتخابات فرمايشى كه به جزيره هنگام (در دو كيلومترى جنوب جزيره قشم) تبعيد شده بودند، آزاد گشتند. و اين به سبب تهديد مرزهاى شمالى عراق از سوى تركيه و استعفاى اعضاى كابينه لويد جرج در 23 تشرين دوم 1922 (ماه نوامبر)، و امتناع كابينه جديد تشكيل شده در لندن از پذيرش و امضاى معاهده مورد نظر با عراق بود. (1544)

به نظر مى رسيد كه تركيه درصدد است موصل و تمامى شهرهاى عراق را از سلطه انگليس خارج سازد.

آنچه بر وخامت اوضاع مى افزود فتاواى علمايى نظير آيه الله خالصى و آقا سيد ابوالحسن اصفهانى و آيه الله نايينى مبنى بر تحريم دفاع از عراق در مقابل تركيه بود. (1545)

## ترفندى تازه

در سال 1341 ق. بعد از اينكه از ادامه تهاجم تركيه به عراق جلوگيرى شد، كاكس تبصره اى به نام پروتكل به معاهده مورد بحث الحاق كرد و به فيصل و هيات دولت داد و مورد امضا قرار گرفت. وى در اين تبصره مدت معاهده را از بيست سال به پنج رساند.

در پى اين موفقيت، فيصل با روساى فرات وسط - كه از لحاظ استراتژيك براى انگلستان بسيار خطر آفرين بود - براى از سرگيرى انتخابات مذاكراتى به عمل آورد و همگى آنان جز يك نفر به نام محسن ابو طبيخ را براى شروع عمليات انتخاباتى قانع ساخت. دليل ابو طبيخ اين بود كه نمى تواند با فتواى عملا مخالفت كند. با اين حال او به فيصل خاطر نشان كرد كه كوشش ‍ خود را براى امتناع علما به كار خواهد گرفت.

پس از اتمام مذاكرات فوق، فيصل دو تن از سران عشاير آن منطقه را براى قانع كردن شيخ مهدى خالصى و بازگشت از فتواى پيشين خود به كاظمين فرستاد. ليكن چون آنان با پاسخ منفى و قاطعانه وى مواجه شدند، مايوسانه بازگشتند. سپس آيه الله خالصى به طور مجدد فتواى سابق خود را مبنى بر تحريم انتخابات صادر كرد. وقتى از علما و فقهاى جامع الشرايط وقت هم فتوا خواستند، همگى فتاواى سابق خود مبنى بر ممنوعيت شركت در انتخابات را نافذ دانستند. (1546)

موضع گيرى محسن ابو طبيخ در امر انتخابات موجب وحشت فيصل شد. از اين رو از وى خواست تا بازگشت حالت عادى، عراق را ترك گويد. لذا مقرر شد او در چهاردهم حزيران 1341 ق. به طرف سوريه برود.

آيه الله خالصى تصميم گرفته بود به بهانه مشايعت ابو طبيخ تظاهراتى در كاظمين به راه اندازد و فيصل و كابينه وقت را با بر پايى انقلاب به سقوط تهديد كند.

در صبح روز چهارده حزيران، اجتماعى بزرگ در صحن مطهر كاظميه بر پا شد و در آن آيه الله خالصى و جمع انبوهى از روساى عشاير و سران انقلابى تجمع كردند و شعارهايى عليه حكومت داده شد و ميان نيروهاى پليس و مردم درگيرى به وجود آمد.

گر چه با تبعيد ابو طبيخ و خاتمه درگيرى حالت عادى به كاظمين بازگشت، ليكن حكومت آن را شورش و تهديدى جدى عليه خود به شمار آورد. از اين رو در صدد بر آمد با تبعيد ياران و فرزندان آيه الله خالصى به غائله خاتمه دهد.

كسانى كه در طرح مذكور از سوى پليس كرخ كاظمين دستگير شدند، اين افراد بودند:

علينقى خالصى (نوه برادر آيه الله خالصى) و حسن و على خالصى (دو تن از فرزندان وى) و سلمان قطيفى از ياران نزديك آيه الله خالصى. (1547)

## بازداشت آيه الله خالصى

وقتى با دستگيرى فرزندان و ياران شيخ مهدى هيچ گونه واكنش از سوى مردم مشاهده نشد دولت سعدون تصميم گرفت وى را نيز بازداشت كند. سعدون در تلگرامى كه در اين زمينه به فيصل مخابره كرده بود، گفت: شيخ مهدى عامل اصلى كليه حوادث اخير است و اوست كه به طور علنى مردم بغداد و كاظميه را به قيام عليه حكومت دعوت مى كند. و دولت نمى تواند در مقابل وى بى تفاوت باشد. بنابراين ضرورى است سريعا او و فرزندانش ‍ و قطيفى و شيخ على به خارج از عراق تبعيد شوند.

پس از موافقت فيصل با تصميم سعدون، آيه الله خالصى در شب 26 حزيران 1341 دستگير شد.

گر چه براى آيه الله خالصى امكان استمداد از مردم براى نجات خويش از دست نيروهاى پليس - كه منزلش را محاصره كرده بودند - وجود داشت، ليكن وى به چنين كارى كه منجر به ريختن خون مردم مى شد، راضى نگرديد و خود را تسليم پليس كرد.

نيروهاى امنيتى پس از بازداشت شيخ مهدى، وى را به همراه حسن و على و علينقى خالصى و سلمان قطيفى با قطار به بصره منتقل كردند.

## واكنش مردم و علما

پس از انتشار خبر دستگيرى آيه الله خالصى مردم كاظمين مغازه هاى خود را بسته، در صحن شريف اجتماع كردند. ليكن با ارعاب نيروهاى پليس ‍ متفرق شدند و اقدام به گشودن مغازه هايشان نمودند. همچنين بر اثر اختلافى كه ميان علماى آن شهر در نحوه واكنش عليه حكومت، بروز كرد عملا هيچ حركت ثمر بخشى ديده نشد.

عكس العمل مردم بغداد هم چون مردم كاظمين بود. در شهر نجف هم پس ‍ از دريافت خبر مزبور بازارها بسته شد و مردم گرد هم آمدند و مجتهدان و علما اعلان كردند كه با آيه الله خالصى متحدند و تبعيد وى اهانت به مسلمانان و دين اسلام است. و در پى آن در صدد بر آمدند به نشان اعتراض ‍ از عراق خارج شوند. در عصر آن روز جمعى كه در پيشاپيش آنان آيه الله سيد ابوالحسن اصفهانى و نايينى قرار داشتند (1548) نجف را به مقصد ايران ترك گفتند و پس از رسيدن به كرمانشاه عازم قم شدند.

مجتهدان و علماى معترض از هر شهرى كه مى گذشتند با استقبال بى نظير مردم مواجه مى شدند. حتى برخى از مردم براى اينكه نشان دهند فداييان آن بزرگواران هستند، خود را جلو ماشينهاى آنان مى انداختند. شهر حله نيز به نشانه اعتراض به عمل سعدون واكنشهايى از خود نشان داد. اين واكنشها به رهبرى شيخ محمد سماكه - عالم مذهبى حله و وكيل يكى از مجتهدان بزرگ نجف - بود.

گر چه در اين شهر نيز تظاهراتى صورت گرفت ولى متاسفانه با دستگيرى عالم مزبور آن خيزشها همه به سردى گراييد. (1549)

## فيصل و روساى فرات وسط

به دنبال بازداشت و تبعيد آيه الله خالصى، فيصل در 28 حزيران جلسه اى در بغداد در قصر خويش تشكيل داد و از روساى فرات وسط - كه از مهمترين دست اندركاران انقلاب عليه حكومت بودند - دعوت به عمل آورد. در آن نشست، همگان با خوردن سوگندهايى تاكيدآميز به پيروى از فيصل، تبعيد آيه اله خالصى را مورد تاييد قرار دادند و مخالفان حكومت را بشدت سرزنش كردند و با بستن پيمان محكم، خود را شمشير بران فيصل در تاييد و اجراى سياستهايش اعلام كردند.

در پى نشست فوق روزنامه ها از هر سو با لحنهايى شديد و توهين آميز آيه الله خالصى و مجتهدان معترض را مورد تمسخر و سرزنش قرار دادند! (1550)

## از بصره تا مكه

قصر «آقا جعفر» محل اسكان مواقت آيه الله خالصى و همراهانش پس از انتقال از كاظمين به بصره بود. حكومتيان درباره اين قصر و امكاناتش گفته بود: علت اسكان آنان در اين قصر، وجود انواع وسايل پذيرايى در آنجاست.

سخن سران حكومت در تعريف از محل آيه الله خالصى و همراهانش ‍ ادعايى بيش نبود. چون آنان را در زير زمين آن قصر كه بسيار گرم و از هر گونه فرش و زيراندازى خالى بود، جاى داده بودند، بدون اينكه ذره اى غذا و قطره اى آب به آنان بدهند. وجود پشه هاى بسيار و رايحه هاى بد و مشمئز كننده و نگهبانان خشن و تندخو بر دشوارى و خفقان فضاى زندان افزوده بود. اين موضوع باعث شد كه آيه الله خالصى و يارانش تا سه روز دست به اعتصاب غذا بزنند. پس از اين مدت پاره اى از امكانات رفاهى در آنجا فراهم گرديد.

پس از مدتى آيه الله خالصى و يارانش را به طرف جده منتقل كردند. در بين راه در عدن تلگرامى از سوى دولت ايران به منظور دعوت از آيه الله خالصى و فرزندانش براى رهسپار شدن به آن كشور به آنان رسيد. اما شيخ مهدى در پاسخ گفت كه موسم حج نزديك است و از اين رو واجب است براى اداى فريضه به مكه برود و آنگاه درباره پيشنهاد تصميم بگيرد.

آيه الله خالصى در مكه بر خلاف معمول همگان به ملاقات ملك حسين نرفت. وى معتقد بود كه علما نبايستى به ديدار پادشاهان بروند. بلكه بر پادشاهان است بر اين كار اقدام كنند. (1551)

## ترور نا فرجام

آيه الله خالصى پس از انجام فريضه حج رهسپار ايران شد. وى در بوشهر مورد استقبال با شكوهى قرار گرفت. در اثناى اين مراسم شخصى انگليسى - كه در شركت نفت آبادان مشغول به كار بود - شتابان و با شكافتن جمعيت خود را به ماشين حامل آيه الله خالصى رساند و او را با اسلحه كمرى مورد اصابت گلوله قرار داد كه خوشبختانه تيرش به خطا رفت. (1552)

به دنبال انتشار خبر آن ترور نافرجام در تهران، مردم به شدت خشمگين شدند و در صدد برپايى تظاهرات بر آمدند ولى با دخالت ماموران انتظامى از اين كار منصرف شدند.

## آيه الله خالصى در قم

شيخ مهدى پس از چند روز اقامت در بوشهر به شيراز و از آنجا به اصفهان و سپس به قم رفت. در آنجا به علمايى كه پيش از وى به نشان اعتراض راهى ايران شده بودند پيوست. ليكن بر اثر اختلاف نظرى كه با آنان در نحوه مبارزه با حكومت سر سپرده فيصل پيدا كرد نتوانست در آنجا بمان و عازم خراسان گرديد. (1553)

## در مشهد

شيخ مهدى در اوايل سال 1342 ق. به مشهد وارد شد. وى پس از زيارت مرقد مطهر حضرت رضا عليه‌السلام براى اقامت در آن شهر با قرآن استخاره كرد. چون حاصل استخاره آيه «بلده طيبه و رب غفور» بود، تصميم گرفت مدتى در آنجا اقامت كند. (1554)

## بزرگ مصلح قرن چهاردهم

نخستين اقدام مهم شيخ محمد مهدى خالصى در مشهد تاسيس حزبى به نام «جمعيه استخلاص الحرمين الشريفين و بين النهرين» بود. وى در همان سال با انتشار بيانيه اى به زبان عربى از مسلمانان كشورهاى اسلامى خواست با پيوستن به جمعيت نامبرده اماكن مقدس و شريف در حجاز و عراق را از لوث وجود كافران پاك كنند.

آيه الله خالصى همچنين براى تقويت بنيه اقتصادى و نظامى ايران و رشد و شكوفايى آن و سوق دادن اين كشور براى مبارزه با ابر قدرت آن عصر يعنى انگلستان اين فتوا را هنگامى كه از شيراز عازم قم بود، صادر كرد: حكومت ايران مى تواند زكات و خمس را از مسلمانان اخذ و آن را براى نيروهاى مسلح كه مسوول حفاظت از مرزها و سرحدات هستند صرف كند.

شيخ مهدى در زمينه اشاره شده، فتواى دوم خويش را بعد از استقرار در مشهد بدين مضمون صادر كرد: دولت ايران مى تواند به منظور از بين بردن خلأ مالى خود از اموالى كه وقف حضرت رضا عليه‌السلام مى شود استفاده كند.

آيه الله خالصى بعد از صدور دو فتواى پيشين با مخالفتهاى بسيارى از سوى رجال دين مواجه گشت. نقطه اوج اين مخالفتها در پى استفتايى بود كه بدين مضمون از محضر آيه الله خالصى شده بود: آيا بر پايى مراسم جشن در عيد نوروز امسال در زمانى كه مكه و مدينه و نجف و كربلا و كاظمين و سامرا تحت سلطه دشمنان اسلام و خاك مقدس آنها زير سم اسبهاى بيگانگان است، جايز مى باشد؟

پس از صدور فتوا از سوى آيه الله خالصى مبنى بر جايز نبودن مراسم جشن، دشمنان اين عالم بزرگ، در ميان مردم شايع كردند كه وى بهايى است. زيرا عيد نوروز آن سال مصادف با سالگرد مرگ «عباس افندى» - يكى از سران بهائيت - بود.

مخالفان آيه الله خالصى با برپايى تظاهراتى در حمايت از مراسم عيد نوروز شعارهايى در اين باره سر دادند و بهائيت را محكوم و انزجار خويش را نسبت به اين مرام ابراز كردند. آنگاه با رهسپار شدن به سوى منزل آيه الله خالصى، شعارهاى خويش را عليه وى معطوف ساختند.

فرداى همان روز، پيروان آيه الله خالصى تظاهراتى در محكوميت بهائيت به راه انداختند و عليه عقيده جمهوريت - كه در آن هنگام از سوى جمعى از ايرانيان علم شده بود و آيه الله خالصى آن را نيرنگى براى از بين بردن اسلام مى دانست - شعارهايى دادند.

برخوردهاى خصمانه تنى چند از علما و اهانتهاى شديد انبوهى از مردم مشهد، روحيه آيه الله خالصى را سخت آزرد. از اين رو وى تصميم گرفت آن شهر را به مقصد تهران ترك گويد. چون معتقد بود كه در خراسان بيش از مزدوران انگليسى به او توهين كرده اند.

بعد از انتشار خبر فوق، بسيارى از مردم مشهد به نزد آيه الله خالصى رفتند و از وى نسبت به اعمالى كه مرتكب شده بودند عذر خواهى كردند و درخواست نمودند همچنان در آنجا باقى بماند، و او پذيرفت و تا چندى بعد كه مرگ او را در ربود، از آن شهر مقدس به جايى ديگر كوچ نكرد.

## غروب خورشيد

سرانجام اين عالم بى نظير و مصلح بزرگ و حامى دين محمد صلى الله عليه و سلم، همو كه غالبا لبخندى زيبا بر لبانش نقش مى بست و به اندكى سخن مشهور بود، همانى كه به زخارف دنيوى به ديده حقارت مى نگريست، آن مجاهد نستوه و خستگى ناپذير، در شامگاه يازدهمين روز ماه مبارك رمضان 1343 ق. به سكته قلبى دچار شد و با لقاى معبود، دار فانى را وداع گفت. (1555)

## پی نوشت ها :

1-مفاخر اسلام، على داونى، ج 3، ص 26.

2-فرهنگ فرق اسلامى، محمد جواد مشكور، ص 395.

3-معجم رجال الحديث، آيت الله خويى، ج 11، ص 194.

4-مفاخر اسلام، ج 3، ص 55.

5-ريحانة الادب، ميرزا محمد على مدرس تبريزى، ج 5 ص 79.

6-سه كتاب ديگر اين مجموعه عبارت اند از: من لا يحضره الفقيه تأليف شيخ صدوق، تهذيب و استبصار، تأليف شيخ طوسى.

7-اصول كافى (مقدمه)، كلينى، ترجمه سيد جواد مصطفوى، ج 1، ص».

8-همان، ص 114.

9-همان.

10-همان، ج 5، ص 81.

11-مفاخر اسلام، ج 3، ص 27 و 90.

12- ريحانة الادب، ج 5، ص 80.

13-همان.

14-محمد بن على حسين بن موسى بن بابويه كه به اختصار «محمد بن على بن بابويه» گفته مى شود.

15-ابو جعفر محمد بن على الاسود.

16-سومين نماينده ولى عصر (ع) كه پيامهاى حضرت را به مردم مى رساند. و نيازهاى امت را نيز به مهدى موعود منتقل مى كرد.

17- تنقيح المقال، ج 3، ص 154.

18- ديلم نام طايفه اى بوده كه در شمال ايران مى زيسته اند و مدتى بر قسمتهاى عمده ايران حكمرانى داشتند و به آنها ديلميان مى گويند.

19- الغيبه، ص 188.

20-معانى الاخبار، ص 37.

21-آل بويه را از آن سبب كه مدت مديدى در ديلمان گيلان اقامت داشته «ديالمه» نيز مى ناميدند.

22-دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج 1، ص 629.

23-ركن الدوله، لقب حسن فرزند شجاع ديلمى است.

24-مجالس المؤ منين، قاضى نورالله شوشترى، ج 2، ص 325.

25-از نوادگان حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام.

26-مقدمه بحار الانوار، چاپ بيروت، ص 69.

27-حاشيه شرح لعمه (10 جلدى) ج 9، ص 267.

28-معجم المولفين، عمر رضا كحاله ج 11 ص 3.

29-من لايحضره الفقيه ج 1 ص 3.

30-رك: صدوق در نكاه ديگران.

31-الفهرست، ص 304.

32-مفاخراسلام، ج 3، ص 177، مقدمه معانى الاخبار، ص 9 به نقل از سفينة البحار، ج 2، ص ‍ 22.

33- شرح لمعه، كلانتر، ج 9، ص 265، 10 جلدى چاپ بيروت.

34-همان.

35-همان.

36-تنقيح المقام، ج 3، ص 154، چاپ نجف.

37-تاسيس الشيعه لعلوم الاسلام، ص 262 منشورات اعلمى.

38-الاعلام، خيرالدين زركلى، ج 6، ص 274، چاپ بيروت.

39-الفوائد الطوسيه، ص 7.

40-رواياتى كه نام راوى در آنها ذكر نشده يا حذف تنى چند از آنان سخنى به معصوم عليه‌السلام نسبت داده شده است.

41-مقدمه معانى الاخبار ص 14. روضات الجنات، ج 6، ص 133.

42-تنقيح المقال، ج 3، ص 154.

43-شرح لمعه، كلانتر، ج 9، ص 265.

44- الفهرست، ص 204.

45- رجال النجاشى، ص 389- 392.

46-تنقيح المقال، ج 3، ص 155.

47-هزاره شيخ طوسى، ص 522.

48-معالم العلمأ، ص 112.

49-الذريعه الى تصانيف الشيعه، ج 2 ص 252.

50-روضات الجنات، ج 6، ص 136.

51-روضات الجنات، ج 6، ص 140.

52-وفيات الاعيان، ابن خلكان، ج 1، ص 206؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلى، ج 3، ص 115.

53-صاحب بن عباد، شرح حال و آثار، احمد بهمنيار، ص 37، معجم الادبأ، ياقوت حموى، ج 6، ص 221.

54-معجم الادبأ، ج 6 ص 306 و 307.

55-تاريخ دانشگاههاى بزرگ اسلامى، نورالله كسايى، ص 23 و 24. صاحب بن عباد، شرح حال و آثار، ص 39، 40 و 113.

56-اعيان الشيعه، محسن امين عاملى، ج 3، ص 341.

57-براى اگاهى كامل از اشعار صاحب ر. ك: الغدير، علامه امينى (ترجمه) ج 7، ص 103، اعيان الشيعه، ج 3.

58-صاحب بن عباد شرح حال و آثار، ص 72.

59-همان، ص 68-70.

60-همان، ص 68.

61-همان، ص 143.

62-همان.

63-صاحب بن عباد حياته ادبه، ص 154، 169 و 125؛ معجم الادبأ، ج 6، 252، 278.

64-معجم الادبأ، ج 6 ص 260؛ الغدير، ج 7، ص 87؛صاحب بن عباد حياته و ادبه، ص 197؛ صاحب بن عباد، شرح احوال و آثار، ص 21.

65-وفيات الاعيان، ج 3، ص 228.

66-اعيان الشيعه، ج 3، صاحب بن عباد، شرح احوال و آثار، ص 120.

67-همان.

68-الغدير، ج 7 ص 103؛ يتيمة الدهر، ج 3، ص 247.

69- اين جمله را صاحب به قاضى شهر قم كه تخلف ورزيده و رشوه ستانده بود، نوشته است. (ر. ك: صاحب بن عباد شرح احوال و آثار، ص 200 - 194).

70-توقيع جوابى است كه بزرگان در ذيل نوشته هاى دادخواهان و كسانى كه به آنها عريضه تقديم مى داشتند مى نوشتند. توقيع با عبارتى موجز و مختصر كه از فصاحت وبلاغت برخوردار بود نوشته مى شد.

71-همان، ص 102.

72-النجوم الزاهره، يوسف بن تعزيرى بردى اتابكى، ج 4، ص 240.

73-اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 9، ص 216.

74-همان.

75-پيرامون نهج البلاغة، سيد محسن امين عاملى، ج 9 ص 20.

76-ر. ك: الغدير، علامه امينى، ج 4، ص 184.

77-الشريف الرضى، محمد هادى امينى، ص 60 - 70.

78-يتمة الدهر، ابن منصور ثعالبى، ج 3، ص 131.

79-سيد رضى بر ساحل نهج البلاغة، محمد ابراهيم نژاد، ص 29.

80-ر. ك: همان، ص 30 - 38.

81-دائرة المعارف القرن العشرين، محمد فريد وجدى، ج 4، ص 253.

82-سيد رضى بر ساحل نهج البلاغة، ص 39.

83-با دانشمندانى شيع و مكتب آشنا شويم، سيد جواد اميرى اراكى، ج 3، ص 113.

84-الشريف الرضى، ص 112 - 122.

85-سيد رضى مؤ لف نهج البلاغه، على دوانى، ص 161.

86-همان، ص 162.

87-اعيان الشيعه، ج 9، ص 217.

88-رجال النجاشى، احمد بن على نجاشى، ص 283.

89- رجال نجاشى، احمد بن على نجاشى، ص 283.

90- يتيمة الدهر، ج 3، ص 131.

91- تاريخ بغداد، احمد بن على الخطيب، ج 2، ص 246.

92- النجوم الزاهره، ج 4، ص 240.

93- رجال نجاشى، رقم 1067.

94-مقالات فارسى كنگره جهانى شيخ مفيد، ش 67، ص 8.

95- امامى شيخ مفيد، اوائل جزء ششم، تاريخ بغداد، ج 8، ص 449.

96- همان، ص 340، همان، ج 11، ص 302.

97- الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج 5 ص 5.

98- ر. ك: مقاله 61 و 55 از كنگره جهانى شيخ مفيد.

99- مستدرك الوسائل، حاج ميرزا نورى، ج 3، ص 517 و 518.

100- همان.

101- همان.

102-ر. ك: الفهرست، شيخ طوسى 157 و 158، رجال علامه بحر العلوم، ج 3، ص 311، مستدرك الوسايل، ج 3، ص 517، فهرست ابن نديم، ص 332، مقاله 63 از مقالات كنگره هزاره شيخ مفيد، ص ‍ 10.

103-قصص العلمأ، ميرزا محمد تنكابنى، ص 399 - 403.

104-ر. ك مفيد نامه، ش 1، ص 37 و حوزه، يادمان هزاره شيخ مفيد، ص 279 - 301.

105-ر. ك: « بررسى مناظرات شيخ مفيد»؛ مفيد نامه، ج 1، ص 32 - 37.

106-اوائل المقالات فى المذاهب و المختارات، چاپ تبريز، ص 49.

107-مقالات فارسى كنگره شيخ مفيد، ش 63، ص 18.

108-از پيام حكيمانه رهبر فرزانه انقلاب حضرت آية الله خامنه اى به كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد رحمه الله، فروردين 1372.

109-قصص العلمأ ص 399 - 404.

110-ديوان سيد مرتضى، ج 3، ص 204 - 206.

111-مفاخر اسلام، ج 3، ص 268.

112-همان، ص 267.

113-فوائد الرضويه، عباس قمى، ص 285؛ مفاخر اسلام، ج 3، ص 266.

114-رجال النجاشى، احمد بن عباس نجاشى، ص 399.

115-روضات الجنات، ميرزا محمد باقر خوانسارى، ج 6، ص 119.

116-شيخ حر عاملى، امل الآمل، ج 2، ص 283.

117-الغدير، علامه امينى، ج 1، ص 270.

118-روضات الجنات، ج 6، ص 219.

119-همان، ص 2، ص 370.

120-امل الآمل، ج 2، ص 6.

121-طرابلس از شهرهاى شام آن روز بوده كه امروز در شمال كشور لبنان است.

122-الغدير، ج 4 ص 270.

123-اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 8، ص 241.

124-فوائد الرضويه، ص 285.

125-علماى بزرگ شيعه از كلينى تا خمينى، نام. جرفاد قانى، ص 22.

126-الغدير، ج 4، ص 268.

127-مفاخر اسلام، ج 3، ص 285.

128-روضات الجنات، ج 4 ص 296.

129-الغدير، ج 4، ص 265.

130-كشف الاسرار، ص 161.

131-كتاب «شيخ آقا بزرگ» محمد رضا حكيمى، ص 580.

132-براى اطلاع بيشتر به پاورقى سيد مرتضى، پرچمدار علم و سياست، ص 41 مراجعه شود.

133-علماى بزرگ شيعه از كلينى تا خمينى، ص 23.

134-مفاخر اسلام، ج 3، ص 272.

135-همان ص 274.

136-همان، ص 275.

137-تلخيص از كتاب الغدير، ج 4، ص 205 به بعد.

138-سيماى فرزانگان، رضا مختارى، ج 3، ص 366.

139-براى اطلاع بيشتر و علت شهرت او به اين القاب به اصل كتاب مراجعه شود.

140-ر. ك: سيد مرتضى (پرچمدار علم و سياست)، محمود شريفى، ص 46 و 7

141-فوائد الرضويه، ص 285.

142-رسائل الشريف المرتضى، ص 39.

143-سال 329 ق به «تناثر نجوم» يعنى فرو ريختن ستارگان معروف است در اين سال على بن محمد سمرى. چهارمين نايب خاص حضرت مهدى (عج) چشم از جهان فرو بست و با درگذشت او در نيابت خاص بسته و غيبت كبرى آن حضرت آغاز شد.

144-در كتابهاى تاريخى به اين دو نام به عنوان فرزندان نجاشى دست نيافتيم.

145-قاموس الرجال، علامه شوشترى، جامعه مدرسين قم، ج

146-عدنان در عصر خويش امور كعبه را به دست گرفت و اول شخصى است كه لنگهايى را در اطراف كعبه براى قربانيان حاجيان نهاد و خانه خدا را پرده پوشانيد. وى آخرين جد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله است كه خود آن حضرت نام نياكانش را تا عدنان بيان مى كرد و دستور مى داد ديگران هم از شمردن باقى نسب تا حضرت اسماعيل عليه‌السلام خود دارى كنند چون از نظر تعداد واسطه و نام آنها مورد اختلاف است و ابن عباس روايتى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده هر موقع نسب آن حضرت به عدنان رسيد نبايست از او تجاوز كرد. ر، ك الكامل فى التاريخ، ج 1، ص ‍ 449 فروغ ابديت، ج 1 ص 283.

147-نجاشى نام پدر و اجدادش را تا عدنان اينگونه ذكر كرده است: على، احمد، عباس، محمد، عبدالله، ابراهيم، مجد، عبدالله، نجاشى، عثيم، ابوالسمال سمعان، هبيره، مساحق، بجير، اسامه، نصر، قنين، حرث، ثعلبه، دودان، اسد، خزيمه، مدركه، الياس، مفر، نزار، معد، عدنان، ( رجال النجاشى، ج 1، رقم 29 و 251).

148-ر، ك، تاريخ يعقوبى، ابن واضح يعقوبى ترجمه محمد ابراهيم آيتى، چاپ سوم، 1362 ش، ج 1، ص 275. الكامل فى التاريخ، ابن اثير، چاپ بيروت، ج 1، ص 65.

149-فوائد الرجاليه، سيد محمد مهدى بحر العلوم، چاپ نجف، 1385 ق، ج 2، ص 32.

150-زيديه از فرق، شيعه و پيرو زيد بن على بن حسين عليه‌السلام (زيد شهيد) هستند و ( ر. ك، فرهنگ فرق اسلامى، ص 214)

151-رجال النجاشى، ج 2، ص 81. رجال طوسى، ص 12

152-وى ابوعبدالله ابراهيم فرزند مجد بن عرفه (240 - 323 ق) ملقب به «نفطويه نحوى» است (تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، چاپ بيروت، ج 6، ص 159)

153-همان مأخذ، ص 291.

154-مقدمه لمعه، محمد مهدى آصفى، چاپ ده جلدى، ج 1، ص 52.

155-رجال النجاشى، ج 2، ص 407 خلاصة الاقول، علامه حلى، چاپ تهران، ص 87.

156-همان مأخذ، ج 2، ص 316، ج 1، ص 220. طبقات اعلام الشيعه، علامه آقا بزرگ تهرانى، چاپ دوم، اسماعيليان، ج 2، ص 19.

157-همان مأخذ، ج 1، ص 224 خلاصه، ص 11.

158-رجال النجاشى، ج 1، ص 226، ج 2، ص 417. رجال طوسى، ص 417، خلاصه، ص 12

159-همان مأخذ، ج 1، ص 202 و 203 و 220 و 306. ج 2، ص 306. رجال طوسى، ص 332 و 351 و 425. خلاصه، ص 26

160-همان، ج 1، ص 343.

161-همان، ج 2، ص 428.

162-همان، ص 151.

163-همان، ص 36. خلاصه، ص 55.

164-همان، ج 1، ص 95 و 85

165-همان، ج 1، ص 98. ج 2، ص 32 و 175.

166-همان، ج 2، ص 326. اعيان الشيعه، ج 3، ص 33. مشيخه النجاشى، محمود درياب نجفى، چاپ اول 1413 ق، قم ص 98.

167-همان، ج 1، ص 121 و 153 و 154 و 306.

168-روضات الجنات، محمد باقر خوانسارى، اسماعيليان، قم، ج 1، ص 63.

169-رجال النجاشى، ج 2، ص 104، خلاصه، ص 46.

170-شيعه در اسلام، علامه طباطبائى، بنياد علمى و فكرى علامه طباطبائى، پائيز 62، ص 30. تاريخ شيعه در ايران، رسول جعفريان، سازمان تبليغات اسلامى چاپ اول، 1368 ش، ص 284.

171-دائرة المعارف بزرگ اسلامى، زير نظر كاظم موسوى بجنوردى، چاپ دوم، 1369 ش، ج 1، ص ‍ 629.

172-التبيان، آقابزرگ تهرانى، ج 2، ص 332، فهرست شيخ طوسى، ص 188. رياض العلمأ، ج 1 ص ‍ 40، خلاصه، ص 72.

173-رجال النجاشى، ج 2، ص 332، فهرست شيخ طوسى، ص 188. رياض العلمأ، ج 1، ص 40، ص ‍ 72.

174-همان، ج 2، ص 84 و 101. قاموس الرجال، ج 1، ص 441. روضات الجنات، ج 1، ص 7

175-كتابهاى اصلى علم رجال چهار كتاب اند به نامهاى: 1 - اختصار الرجال 2 - الفهرست 3 - الرجال 4 - رجال نجاشى كه كتاب تحت تأليف شيخ طوسى است.

176-اين اثر ماندگار تا كنون بارها چاپ شده كه جديدترين چاپ آن با تحقيق محمد جواد نائينى، زير نظر استاد جعفر سبحانى، در سال 1408 ق در بيروت به زيور طبع آراسته گرديده است.

177-همان، ج 1، ص 254.

178-همان، ج 1، ص 254.

179-ر. ك: «طبقات اعلام الشيعه»

180-رجال النجاشى، ج 1، ص 190، ج 2، ص 85 و 409.

181-همان، ج 1، ص 297 و 378 و 408.

182-همان مطيره است و آن منطقه سرسبزى است در اطراف سامرا و از گردشگاههاى عمومى بغداد و سامرا. (ر. ك: معجم البلدان، ج 5، ص 151).

183-خلاصه، ص 12. الكنى و الالقاب، ج 3، ص 239.

184-ر. ك: هزاره شيخ طوسى، على دوانى، ص 4.

185-اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 9، ص 159.

186-الذريعه، آغابزرگ تهرانى، ج 4، ص 405.

187-روضات الجنات، ميرزا محمد باقر خوانسارى، ج 6، ص 23.

188-شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، ج 2، ص 199 و200.

189-همان.

190-مفاخر اسلام، ج 3، ص 243 و 244، به نقل از مجالس المؤ منين، ج 1، ص 463 و شذرات الذهب، بن عماد حنبلى، ج 3، ص 200.

191-هزاره شيخ طوسى، دوانى، ص 11.

192-مقدمه التبيان، آقابزرگ تهرانى، ج 1، حرف ج.

193-ر. ك: هزاره شيخ طوسى، ص 54، مقاله محمد واعظ زاده خراسانى.

194-علامه حلى خلاصة الاقوال، ص 148.

195-رجال النجاشى، احمد بن عباس نجاشى، ص 271.

196-مقدمه التبيان، آقا بزرگ تهرانى، ج 1

197-همان.

198-الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج 6، ص 21.

199-الاعلام، خير الدين زركلى، ج 6، ص 21.

200-حوادث قرن پنجم ق (سالهاى اواسط) يكى از تلخترين واقعه خونين بشمار مى رود كه در كتب تاريخى تشيع و تسنن آن آمده است مراجعه كنيد به كتاب كامل ابن اثير، البدايه و النهايه ابن كثير.

201-هزاره شيخ طوسى، ج 1، ص 19 و 20.

202-يادنامه شيخ طوسى، ج 3، ص 38، مقاله محيط طباطبايى.

203-مقدمه التيان، آقا بزرگ، تهرانى، ج 1.

204-الذريه، ج 5، ص 220، ص 348 الفهرست، شيخ طوسى ؛ ص 286؛ رجال النجاشى، ص 403 هزاره شيخ طوسى، ج 1، ص 220، مقاله سيد هاشم رسولى محلاتى.

205-هزاره شيخ، دوانى، ص 23.

206-مقدمه تفسير التبيان، آقا بزرگ تهرانى، ج 1.

207-طبرسى و مجمع البيان، حسين كريمان، ج 1، ص 207.

208-مجالس المؤ منين، قاضى نو الله شوشترى، ص 202؛ امل الامل، حر عاملى، ج 2 ص 216.

209-تاريخ بيهق، ابوالحسن على بن زيد بيهقى، ص 242.

210-رياض العلمأ، ميزا عبد الله افندى، ج 4، ص 357؛ اعيان الشعيه، محسن امين عاملى، ج 8، ص ‍ 398.

211-ر ك: تاريخ بيهقى، تعليقات آقاى احمد بهمنيار، ص 353؛ طبرسى و مجمع البيان، ج 1، ص ‍ 172.

212-تاريخ بيهقى در سال 565 ق. تأليف شده است.

213-تاريخ بيهقى، ص 242. ( شايان ذكر آن كه در سال 565 ه‍ق. تأليف شده است.

214-البلدان، احمدبن ابى يعقوب يعقوبى، ص 38.

215-روضة الجنات، ميزامحمد باقر خوانسارى، ج 1، ص 64، به نقل از ميزا عبدالله افندى، شاگرد مرحوم مجلسى.

216-نزهة القلوب، حمد الله مستوفى، ص 68.

217-تاريخ بيهق، ص 242.

218-امين الدين و امين اسلام از القاب فضل بن حسن طبرسى است.

219-رياض العلمأ، ج 4، ص 357؛ مستدرك الوسائل، ميرزا حسين نورى، ج 3، ص 487؛ طبرسى و مجمع البيان، ج 1، ص 300، مفاخر السلام، على دوانى، ج 3، ص 412.

220-تاريخ بيهق، ص 242؛ بيهقى شعرى از طبرسى را در كتاب خويش آورده است.

221-انباه الرواة على بن يوسف، قفطى، ج 3، ص 7.

222-تاريخ بيهق.

223-همان.

224-رياض العلمأ، ج 4، ص 341 و342، مقايس الانوار، شيخ اسد الله تسترى، ص 14؛ روضاب الجنات، ج 5، ص 357؛ طبرسى و مجمع البيان، ج 1، ص 313.

225-معالم العلما، ابن شهر آشوب، ص 315 امل الامل، ج 2، ص 216؛ بحارالانوار، علامه مجلسى، ج 1، ص 30؛ كشف الضنون، حاجى خليفه، ج 2، ص 1602؛ ايضاح المكنون، اسماعى با شابغدادى، ج 2، ص 433، الذريعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 2، ص 41، منتهى المقال، ابوعلى حائرى، ص 241؛ معجم المؤ لفين، عمر رضا كحاله، ج 8، ص 66؛ طبقات اعلام الشيعه (قرن سادس)، آقا بزرگ تهرانى، ص ‍ 217؛ روضات الجنات، ج 5، ص 361.

226-مجمع البيان، امين الاسلام، ج 1، ص 10.

227-رياض العلمأ، ج 2، ص 358؛ روضات الجنات، ج 5، ص 362؛ مستدرك الوسائل، ج 3، ص ‍ 487، در ضمن نمونه همين ماجرا به مولا فتح الله كاشانى نويسنده تفسير منهج الصادقين (متوفى 988 ق.) نيز نسبت داده شده است. رك: روضات الجنات، همان.

228-طبرسى و مجمع البيان، ج 2، ص 42، نويسنده در اين كتاب صفحاتى را به مقايسه اين دو تفسير اختصاص داده است.

229-جوامع الجامع (به تصحيح ابوالقاسم گرجى)؛ امين الاسلام طبرسى، ج 1، ص 2.

230-منتهى المقال، ص 24، امل الامل، ج 2، ص 216؛ نقد الرجال سيد مصطفى تفرشى، ص 266.

231-الذريعة، ج 5، ص 248؛ المستدرك على معجم المؤ لفين، عمر رضا كحاله، ص 545.

232-طبرسى و مجمع البيان، ج 1، ص 280.

233-جوامع البيان (به تصحيح ابوالقاسم گرجى)، ج 1، ص 3؛ برخى به جاى جوامع الجامع، از الوسيط ياد كرده اند. ر. ك: بحار الانوار، ج 102، ص 102، ص 26؛ نقد الرجال، ص 266.

234-جوامع الجامع (به تفسير ابوالقاسم گرجى)، مقدمه مصحح، ص 19.

235-روضات الجنات، ج 5، ص 357؛ مجالس المؤ منين، ج 1، ص 490.

236-مسالك الافهام، شهيد ثانى،، ج 2، ص 321؛ الحدائق الناظره شيخ يوسف بحرانى، ج 10، ص 51.

237-الحدائق الناظره، ج 4، ص 244.

238-همان، ج 8، ص 161.

239-همان، ج 16، ص 157؛ ج 17، ص 8، 59، 277، 292 و 304.

240-جوهر الكلام محمد حسن نجفى، ج 4، ص 422.

241-كتاب الخمس، شيخ حسن نجفى، ج 4، ص 74 و 422.

242-الحدائق الناظره، ج 20، ص 224.

243-جواهر الكلام، ج 25، ص 321 و 322.

244-الحدائق الناظره، ج 20، ص 164.

245-مسالك الافلام، ج 2، ص 226.

246-جواهر الكلام، ج 23، ص 298.

247-الحدائق الناضرة، ج 24، ص 23.

248-همان، ج 22، ص 193، و 195.

249-همان، ص 523.

250-جواهر الكلام، ج 36، ص 142.

251-ضوابط الرضاع، محقق داماد، ص 30؛ شرح لعمه: شهيد ثانى، ج 5، ص 165؛ كتاب النكاح، شيخ انصارى، ص 321 و 339.

252-الحدائق الناضرة، ج 26، ص 579 و 605.

253-همان، ج 24، ص 625.

254-سياستنامه، خواجه نظام الملك طوسى، ص 215.

255-تاريخ ادبيات ايران، ذبيح الله صفا، ج 2، ص 186.

256-اعيان الشيعه، ج 8، ص 398.

257-مجله مشكوة ش 30، ص 25 - 13، به نقل از مجله رسالة الاسلام، ش 3، سال دهم.

258-تاريخ بيهق، ص 242؛ ريحانة الادب، ج 21؛ امل الامل، ج 2، ص 216.

259-رياض العلمأ، ج 4، ص 340، روضات الجنات، ج 5، ص 357.

260-طايفه غز مركب از تركمانان چادر نشين بودند كه در سرزمين بلخ و ناحيه ختلان زندگى مى كردند و در جنگ با سلطان سنجر، سپاهش را منهدم ساختند و سپس قتل و غارت را در تمام شهرهاى خراسان آغز كردند و ظلم و جور وريختن خونها را شدت بخشيدند. آتش زدن كتابخانه هاى بسيار، انهدام مساجد و كشته شدن عالمان دين نتيجه اين رفته بود. (ر. ك: الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج 7، ص 99 - 101 راحة الصدور، محمد بن على بن سليمان راوندى ص 167 - 183.

261-مكتب اسلام، ش 10، سال اول، ص 67.

262-تاريخ بيهق، ص 242؛ رياض العلمأ، ج 4، ص 345؛ قتلگاه را همان محل شهادت امام رضا عليه‌السلام دانسته اند گروهى از نويسندگان، غسلگاه ( مكانى كه امام رضا عليه‌السلام در آن غسل داده اند) را مدفن طبرسى معرفى كرده اند البته چون از قديم قبرستان قتلگاه را غسلگاه مى ناميدند و بعد از اين در محاورات به قتلگاه تبديل شده است مى توان اين امر را دور از حقيقت نزديك دانست زير وسعت باغ حميد بن قحطبه كه امام عليه‌السلام را در آنجا به شهادت رسانيده اند در حدود يك ميل در يك ميل نوشته اند و احتمال مى رود كه امام را در گوشه اى از آن باغ يكديگر نقل كرده اند. رك: مراقد المعارف، محمد حرز الدين، ج 1، ص 15 تاريخ آستان قدس رضوى عزيز الله، ج 1، ص 260.

263-روزنامه جمهورى اسلامى، شماره 2660، ص 4.

264-سفينة البحار، ج 5، ص 146.

265-الذرية، ج 22، ص 146.

266-تاريخ علن در ايران، مهدى فرشاد، ج 1، ص 90 درتاريخ مفصل ايران از صدر اسلام تا انقراص ‍ قاجاريه، عباس اقبال آشتيانى، ص 303 - 307.

267-تاريخ ادبيات در ايران ته دكتر ذببيح الله صفا، ج 2، ص 320 - 331؟

268-التقات العيون فى سادس القرون، آقا بزرگ تهرانى، ص 103.

269-همان، ص 124، امل الامل، و عامل، ج 2، ص 125؛ اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 7، ص 260.

270-رياض العلمأ، ميرزا عبدالله افندى، ج 2، ص 35

271-الثقات فى سادس القرون، ص 15، 62، 66، 82، 99، 135، 158، 178، 196، 240، 242، 250، 274، 276، 288، 297، 302، 332، 333، رياض العلمأ، ج 5، ص 62، الغدير، علامه امنيس، ج 5، ص ‍ 381.

ص الغدير، علامه امينى، ج 5، ص 381.

شرح زندگانى اين مفسر بزرگ را د ركتاب شييخ طبرسى (از مجموعه ديدار با ابرار) نوشته محمد باقر پور امينى مطالعه كنيد.

272- الغدير، ج 5، ص 380، روضات الجنات، ميزرا محمد باقر خوانسارى، ج 4، ص 7.

273-الثاقات العيون فى سادس القرن، ص 13، 75، 192، 206، 254.

274-معالم العلمأ، ابن شهر آشوب، ص 55.

275-الذريعة، آقا بزرگ تهرانى، ج 2، ص 303؛ ج 4، ص 301؛ ج 7، ص 220؛ ج 13، ص 56؛ ج 18، ص 280؛ ج 24، ص 14.

276-شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلى، ج 1، ص 5.

277-رياض العلمأ، ج 2، ص 424 و 425؛ الذريعة، ج 4، ص 502؛ ج 5، ص 277.

278-رياض العلمأ، ج 2، ص 424 ؛ الذريعة، ج 1، ص 41، 291 ؛ ج 2، ص 364 ؛ ج 14، ص 52ء ج 16، ص 281 ؛ج 20، ص 390 ؛ ج 21، ص 66، ص 226 ؛ج 24، ص 431.

279-الذريعه، ج 3، ص 456، ج 14، ص 42، ج 15، ص 12 ؛ ج 18، ص 275، ج 19، ص 354، ج 20، ص 323 ؛مفاخر اسلام، على دوانى، ج 3، ص 476.

280-معالم العلمأ، ص 55.

281-الذريعه، ج 21، ص 13.

282-الذريعة، ج 4، ص 228، ج 13، ص 372، ج 16، ص 50.

283-الغدير، ج 5، ص 380.

284-رياض العلمأ، ج 2، ص 419.

285-روضات الجنات، ج 4، ص 419.

286-الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمى، ج 3، ص 72.

287-لسان الميزان، ابن حجر، ج 3، ص 48.

288-شهدائ الفضيله، علامه امينى، ص 40.

289-لؤ لو البحرين، شيخ يوسف بحرانى، ص 340.

290-مقدمه كتاب غررالحكم، عبدالواحد آمدى.

291-سروى بر وزن غزوى و منسوب به «سارى» مازندرانى است.

292-دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج 4، ص 90.

293-علامه سيد محمد صادق آل بحر العلوم مى گويد: از اينكه پدر و جد اين شهر آشوب در بغداد زندگى مى كردند بر مى آيد كه تولد اين دانشمند در بغداد اتفاق افتاده است. (مقاله معالم العلمأ، ص ‍ 3) بعضى از محققان بر آنند كه اين شهر آشوب در سارى مازندران به دنيا آمده و مقدمات علوم اسلامى را در آنجا فرا گرفته است. (دائرة المعارف تشيع، ج 1، ص 337).

294-كياكى كنيه شهر آشوب است (ر. ك: مصفى المقال فى علم الرجال، آقا بزرگ تهرانى، ص 415).

295-بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، ج 1، ص 101.

296-مقدمه معالم العلمأ، ص 3.

297-دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج 4، ص 101.

298-لؤ لوة المعارف، بزرگ اسلامى، ج 4، ص 90.

299-دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج 4، ص 90.

300-همان، ص 6

301-معالم العلمأ، ابن شهر آشوب، ص 35.

302-مقدمه كتاب غررالحكم دررالكلم، سيد جلال الدين ارموى.

303-طبقات مفسران شيعه، عقيقى بخشايشى، ج 2، ص 59 و 60.

304-معالم العلمأ، ص 145.

305-طبقات مفسران شيعه، ج 2، ص 144.

306-دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج 4، ص 90.

307-ر. ك: معالم العلمأ، ص 119، رقم 790.

308-مقدمه معالم العلمأ، ص 8.

309-دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج 4، ص 90.

310-مفاخر اسلام، ج 3، ص 495.

311-همان، ج 3، ص 495.

312-روضات الجنات (ترجمه)، ج 7، ص 215.

313-متشابه القرآن و مختلفه، جزء دوم، ص 287.

314-الذريعة، ج 19، ص 76-؛ ج 2، ص 76 ؛ ج 2، ص 236 ؛ ج 2، ص 476 ؛ ج 5، ص 91 ؛ ج 1، ص ‍ 426 ؛ ج 23 ؛ ص 223 ؛ مقدمه معالم العلمأ، ص 33 ؛ تنقيح المقال، ج 3، ص 157 ؛ريحانة الادب، ج 8، ص 59.

315-مناقب آل ابى طالب، ج 4، ص 148.

316-نقد الرجال، ص 323.

317-منتهى المقال، 283.

318-امل الامل، ج 2، ص 285.

319-مستدرك الوسائل، ج 5، ص 310.

320-بهجه الامال فى شرح زبده المقال، ج 6، ص 513.

321-تاسيس الشيعه، آيه الله سيد حسن صدر، ص 272.

322-اعيان الشيعه، ج 1، ص 82.

323-فيض العلام فى عمل المشهور و وقايع الايام، شيخ عباس قمى، ص 158.

324-روضات الجنات، خوانسارى، ج 4، ص 325.

325-مقدمه برنامه سعادت، سيد محمد باقر شهيدى گلپايگانى، ص 2.

326-روضات الجنات، ج 4، ص 337.

327-كتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، اتان گلبرگ، سيد على قرانى و رسول جعفريان، ص ‍ 20.

328-فيض العلام، ص 143.

329-مقدمه كشف المحجه لثمره المهجه، سيد بن طاووس، سيد محمد باقر شهيدى گلپايگانى، ص ‍ 7.

330-همان.

331-كشف المحجه لثمره المهجه، سيد بن طاووس، فصل 143، نسخه كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى ره.

332-همان.

333-همان.

334-همان.

335-همان، فصل 125.

336-همان، فصل 125.

337-همان، فصل 126.

338-كتابخانه ابن طاووس، ص 20 و 21.

339-همان كتاب، ص 22 و 23.

340-كشف المحجه لثمره المهجه، فصل 216 و 127.

341-همان، فصل 128.

342-همان.

343-روضات الجنات، ج 4، ص 336.

344-مهج الدعوات، سيد بن طاووس، ص 368.

345-نجم الثاقب، حسين نورى طبرسى، ص 296.

346-كشف المحجه لثمره المهجه، فصل 131.

347-همان.

348-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 27.

349-نجم الثاقب، ص 285 و 286.

350-همان، ص 285 و 286.

351-همان، ص 285 و 286.

352-همان، ص 285 و 286.

353-مستدرك وسائل الشيعه، حسين نورى طبرسى، ص 468 و 469.

354-نجم الثاقب، ص 285 و 286.

355-كشف المحجه لثمره المهجه، ف 122 و 123.

356-همان، ف 122و 123.

357-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 50 - 111.

358-كشف المحجه لثمره المهجه، فصل 134.

359-روضات الجنات، ج 4، ص 327.

360-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 28.

361-كشف المحجه لثمره المهجه، فصل 134.

362-همان، فصل 134.

363-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 29.

364-مفاخر اسلام، على دوانى، ج 4، ص 68.

365-همان، ج 4، ص 68.

366-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 28.

367-فيض العلام، ص 172.

368-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 29 و 30.

369-همان، ص 29 و 30.

370-فيض العلام، ص 172.

371-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 30.

372-هديه الاحباب، شيخ عباس قمى، ص 80.

373-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 33.

374-همان، ص 23 و 28 و 38.

375-اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 7، ص 336.

376-همان، ص 39 و 336.

377-فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ص 603.

378-وى شخصيتى غير از شيخ الطائفه طوسى و خواجه نظام الملك است.

379-روضات الجنات، ميرزا محمد باقر خوانسارى، ج 6، ص 582، قصص العلمأ، ميرزا محمد تنكابنى، ص 381، مجالس المومنين، قاضى نور الله شوشترى، ج 2، ص 203، فلاسفه شيعه، شيخ عبدالله نعمه، ص 282.

380-ر. ك: تاريخ مغول، عباس آشتيانى، ص 23.

381-همان، ص 56.

382-همان، ص 170 - 174.

383-شرح اشارات، خواجه نصير الدين طوسى ص 146.

384-جامع التواريخ، رشيد الدين فضل الله، ج 2، ص 695. تاريخ مغول، ص 173 و 174، سرگذشت و عقايد فلسفى خواجه نصير الدين طوسى، محمد مدرسى زنجانى، ص 50.

385-سرگذشت و عقايد فلسفى خواجه نصير الدين طوسى، ص 52.

386-قصص العلمأ، ص 38.

387-ر. ك: فوات الوفيات، ابن شاكر، ج 3، ص 247، فلاسفه شيعه، ص 287، مفاخر اسلام، على دوانى، ج 4، ص 112.

388-مفاخر اسلام، ج 4، ص 136.

389-احوال و آثار خواجه نصير الدين، محمد تقى مدرس رضوى، ص 78.

390-فوات الاعيان، ج 2، ص 149.

391-آشنايى با علوم اسلامى، شهيد مطهرى، ج 3، چاپ صدرا، سال 71.

392-روضات الجناب، سيد محمد باقر خوانسارى، ج 2، ص 447، چاپ اسماعيليان.

393-اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 4، ص 91، قصص العلمأ، ميرزا محمد تنكابنى، ص ‍ 366، فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ص 45، روضات الجنات، ج 2، ص 432، مقدمه كتاب «المعتبره»، ص 1.

394-فوائد الرضويه، ص 104.

395-همان، ص 234.

396-روضات الجنات، ج 5، ص 33.

397-همان، ج 2، ص 434.

398-اين عالم بزرگ عموزاده محقق حلى است.

399-هديه الاحباب، شيخ عباس قمى، ص 71.

400-فوائد الرضويه، ص 126.

401-مختلف الشيعه، علامه حلى، ج 1، ص 21 - 25.

402-حكومت عباسيان در پيشگاه تاريخ، معتمد خراسانى، ص 10.

403-اعيان الشيعه، ج 4، ص 90.

404-حاشيه و تحشيه عبارت است از شرح و توضيح و رفع ابهام از برخى كلمات، بخشها و عبارتهاى يك كتاب.

405-مقدمه شرائع الاسلام، ج 1، موسسه اسماعيليان قم، 1409.

406-اعيان الشيعه، ج 4، ص 93.

407-همان.

408-اعيان الشيعه، ج 4، ص 89.

409-همان.

410-قصص العلمأ، ص 260.

411-اعيان الشيعه، ج 4، ص 89.

412-همان، ص 93.

413-منسوب به بنيانگذار آن سيف الدوله صدقه بن منصور مزيدى، چهارمين امير از سلسله بنى زيد كه در محرم سال 495 ق شهر زيبا و فقيه پرور حله را بنا كرد. حله بين نجف اشرف و كربلاى معلا واقع شده و از آنجا فقها و شعرا و چهره هاى درخشان شيعى برخاستند.

414-روضات الجنات، محمد باقر خوانسارى، اسماعيليان، قم، ج 2، ص 270.

415-وى پدر بزرگوار محقق حلى است. او محدث و دانشمندى برجسته بود كه فرزندش محقق حلى از او حديث نقل مى كند. امل الامل، ج 2، ص 80.

416-مقدمه ارشاد الاذهان فارس حسون، ج 1، ص 30، قم 1410 ق.

417-مقدمه استقصأ النظر، چاپ نجف، 1354 ق.

418-كشف اليقين، علامه حلى، ص 80، چاپ تهران، 1411 ق.

419-بحار الانوار، علامه مجلسى، چاپ بيروت، ج 107، ص 62، 65، - 67، امل الامل، شيخ حر عاملى، چاپ ايران، ج 2، ص 29، 42، 48، 63، 64، 65، 205 و 350، لولوه البحرين، شيخ يوسف بحرانى، موسسه آل البت عليه‌السلام، ص 255 و 259.

420-تاسيس الشيعه، سيد حسن صدر، ص 270، چاپ تهران.

421-جامع المقاصد، محقق ثانى، ج 1، ص 21، موسسه آل البيت عليه‌السلام، قم.

422-مقدمه كشف الغمه، ميرزا ابوالحسن شعرانى، ج 1، ص 8، قم، 1364 ش، مجالس المومنين، قاضى نورالله شوشترى، ج 2، ص 480.

423-اعيان الشيعه، علامه سيد محسن امين، ج 5، ص 399، بيروت، 1403 ق، روضات الجنات، ج 2، ص 279.

424-اعيان الشيعه، ج 5، ص 399؛ مجالس المومنين، ج 1، ص 571.

425-لولوه البحرين، ص 226.

426-روضات الجنات، ج 2، ص 282.

427-اعيان الشيعه، ج 5، ص 398.

428-همان، ص 404.

429-مقدمه كشف اليقين.

430-اعيان الشيعه، ج 5، ص 398.

431-همان.

432-رياض العلمأ، ميرزا عبدالله فندى ج 3، ص 365، قم 1401 ق.

433-بحار، ج 107، ص 62، ارشاد الاذهان، ج 1، ص 176.

434-ارشاد الاذهان، ج 1، ص 177.

435-قصص العلمأ، ص 395.

436-امل الامل، شيخ حر عاملى، ج 1، ص 15، چاپ ايران، 1362 ق.

437-حياه الامام الشهيد الاول، محمد رضا شمس الدين، ص 9 و 27.

438-اعيان الشيعه، علامه سيد محسن امين، ج 3، ص 281، تحقيق سيد حسن امين، 1403 ق.

439-اعيان الشيعه، ج 3، ص 281.

440-امل الامل، ج 1، ص 193.

441-همان مدرك، ص 179.

442-امل الامل، ج 1، ص 134.

443-همان مدرك، ص 67.

444-همان مدرك، ص 193.

445-همان مدرك، ص 179.

446-حياه الامام الشهيد الاول، ص 57.

447-همان، ص 41.

448-امل الامل، ج 1، ص 193.

449-روضات الجنات، محمد باقر خوانسارى، ج 7، ص 7؛ بحار الانوار، ج 107، ص 194؛ حياه الامام الشهيد الاول، ص 56.

450-مقدمه «اللمعه الدمشقيه»، محمد مهدى آصفى، چاپ ده جلدى، ج 1، ص 94.

451-مستدرك الوسائل، محدث نورى، ج 3، ص 437.

452-مقدمه لمعه، ص 24.

453-حياه الامام الشهيد الاول، ص 38.

454-روضات الجنات، ج 7، ص 4.

455-حياه الامام الشهيد الاول، ص 72.

456-شهيدان راه فضيلت، علامه امينى، جلال الدين فارسى، ص 168، چاپ چهارم، 1363 ش، روزبه.

457-مقدمه «اللعمه الدمشقيه، ص 24.

458-شهيدان راه فضيلت، ص 168.

459-روضات الجنات، ج 7، ص 19.

460-شهيدان راه فضيلت، ص 139.

461-تاريخ الحله، شيخ يوسف كركوش، نشر شريف رضى قم، ج 1 و 2.

462-ريحانه الادب، ميرزا محمد على مدرس تبريزى، ج 8، ص 193 و المهذب البارع، ابن فهد حلى، تصحيح شيخ مجتبى عراقى ج 1، ص 18 و 19.

463-تمكن در توحيد كه يكى از اصطلاحات عارفان است يعنى سالك بسوى خدا به توحيد - كه بالاترين سير و كمال انسان است - برسد و حالات او در توحيد خداى سبحان هميشگى، پيوسته و دائمى باشد كه اين استقرار و ثبوت در توحيد را تمكن در توحيد حضرت حق گويند.

464-طبقات اعلام الشيعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 4، بخش الضيأ اللامع فى القرن التاسع و بحار الانوار، علامه مجلسى، ج 104 و 105 (اجازات بحار)

465-استاد علامه حسن زاده آملى فرموده اند: طلايى كه مى خواهند در دعا دقت و تامل كنند در خدمت استادى اهل صفا كتابهاى دعا را بدين ترتيب درس بگيرند: اول مفتاح الفلاح شيخ بهايى، دوم عده الداعى ابن فهد حلى، سوم قوت القلوب ابوطالب مكى، چهارم اقبال الاعمال سيد بن طاووس.

466-تعليقه امل الامل، ميرز عبدالله افندى اصفهانى، چاپ كتابخانه آيت الله مرعشى قم، ص 94 و 95.

467-تعليقه امل الامل، ميرزا عبدالله افندى اصفهانى، چاپ كتابخانه آيت الله مرعشى قم، ص 94 و 95.

468-ترجمه عده الداعى، حسين فشاهى، چاپ كتابفروشى جعفرى مشهد، 1379 ق، ص 8.

469-تفسير حمد و بقره شيخ محمد حسين اصفهانى، چاپ سنگى 1317 ق، ص 199 و 200.

470-مجالس المومنين، قاضى نورالله شوشترى، اسلاميه 1354، ج 2، ص 368 - 370.

471-در زمان ابن فهد حلى دانشمندى ديگر با همين نام مى زيسته است كه همنامى اين دو عالم موجب اشتباهاتى شده است. نام هر دو ابن فهد است. هر دو شاگردان «ابن متوج» و هر دو شرحى بر «ارشاد» علامه حلى نوشته اند اما يكى اهل حله است و ديگرى اهل «احسأ» از روستاهاى حله. شرح ارشاد ابن فهد احسايى نامى ديگر دارد. ابن فهد حلى از معلمان اخلاق و سير و سلوك است و جوششى در معرفت و اخلاق داشته ولى ابن فهد احسايى تنها در فقه استاد بوده است، «فهد» نام جد ابن فهد حلى است و نام ابن فهد، احسايى، ترجمه روضات الجنات، محمد باقر ساعدى، اسلاميه 1356، ج 1، ص 109 و 110.

472-مستدرك الوسائل، ميرزا حسين نورى، چاپ رحلى، ج 3، ص 434.

473-بحار الانوار، علامه مجلسى، ج 17 (اجازات) ص 68.

474-روضات الجنات، سيد محمد باقر خوانسارى، ج 1، ص 71، با دخل و تصرف.

475-مقدمه مهدب البارع، ص 13، به نقل از مقايس الانوار، شيخ اسدالله تسترى، ص 18.

476-ريحانه الادب، ميرزا محمد على مدرس تبريزى، ج 8، ص 147.

477-در عرب رسم چنان است كه پسر را به جد منسوب مى كنند يعنى على بن حسين بن عبدالعالى را على بن عبدالعالى مى گويند.

478-التنبيهات العليه، شهيد ثانى، تحقيق صفا الدين بصرى، ص 28 (چاپ اول آستان قدس رضوى، 1371 ش).

479-فوائد رضويه، شيخ عباس قمى، ص 341؛ المهاجره العامليه، جعفر مهاجر، ص 121 و 122 بيروت، 1410 ق.

480-مفاخر اسلام، على دوانى، ج 4، ص 440.

481-رياض العلمأ و حياض الفضلأ، ميرزا عبدالله افندى اصفهانى، ج 3، ص 455 - 460؛ روضات الجنات، سيد محمد باقر خوانسارى، ج 4، ص 646؛ دين و سياست در دوره صفويه، رسول جعفريان، ص 410.

482-مفاخر اسلام، على دوانى، ج 4، ص 460.

483-احسن التواريخ، حسن بيك روملو، تصحيح عبدالحسين نوايى، ص 85.

484-مفاخر اسلام، على دوانى، ج 4، ص 442.

485-حكيم استر آباد (ميرداماد)، سيد على موسوى مدرس بهبهانى، ص 11 و 12.

486-لولوه البحرين، شيخ يوسف بحرانى، ص 151.

487-احسن التواريخ، روملو، ذيل حوادث سال 931 ق.

488-آشنايى با علوم اسلامى، شهيد مطهرى، چاپ جامعه مدرسين، 1362 ش.

489-دين و سياست در دوره صفويه، ص 32، ص 312، رسائل محقق كركى، ج 1، رساله سوم.

490-ريحانه الادب، ميرزا محمد على مدرس تبريزى، ج 5، ص 247 و 248.

491-ترجمه روضات الجنات، محمد باقر ساعدى، اسلاميه، ج 5، ص 168.

492-رياض العلمأ و حياض الفضلأ، ج 3، ص 445.

493-الذريعه تصانيف الشيعه، آقا بزرگ تهرانى، چاپ اسماعيليان قم.

494-امل الامل فى علمأ جبل عامل، شيخ حر عاملى، ج 2، ص 149. فوائد الرضويه، شيخ عباس ‍ قمى، ص 419؛ مفاخر اسلام، على دوانى، ج 4، ص 434؛ مجموعه رسائل محقق كركى (1 - 3)، تحقيق شيخ محمد حسون، ج 1، ص 33.

495-شهيدان راه فضيلت، علامه امينى، ترجمه جلال الدين فارسى ؛ فوائد الرضويه، ص 133؛ مفاخر اسلام، ج 4، ص 449 و 450.

496-شهيدان راه فضيلت، ...

497-مفاخر اسلام، على دوانى، ج 4، ص 481.

498-اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 7، ص 149.

499-روضات الجنات، خوانسارى، ج 3، ص 352.

500-ر. ك: الذريعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 193، ج 2، ص 296، ج 3، ص 58، ج 4، ص 433 و 452، ج 5، ص 278، ج 11، ص 126 و 275، ج 20، ص 378.

501-امل الامل، ج 1، ص 90 و 91.

502-اعيان شيعه سيد محسن امين عاملى. ج 7، ص 154.

503-نقد الرجال، سيد مصطفى تفرشى، ص 29.

504-امل الامل، قسم دوم، ص 23.

505-بحارالانوار، علامه محمد باقر مجلسى، ج 1، ص 42.

506-فوائد الرضيه، شيخ عباس قمى. ص 23.

507-همان، ص 45.

508-همان.

509-موسوعة العتبات المقدسه، جعفر الخليلى، ج 7، ص 57.

510-الدرالمنثور، شيخ على بسط الشهيد الثانى، ج 2، ص 202.

511-انوار النعمانيه، سيد نعمت الله جزايرى، ج 3، ص 40.

512-همان، ج 2، ص 302.

513-همان، بحار الانوار، ج 52، ص 174.

514-اشاره به آيه «قال هى عصاى اتوكا عليها و... » در اين آيه خداوند از حضرت موسى عليه‌السلام پرسيد اين چيست در دست تو و او در پاسخ گفت اين عصاى من است بر آن تكيه مى كنم و بوسيله آن برگ را براى گوسفندان جدا مى كنم و فايده هاى ديگرى هم برايم دارد.

515-قصص العلمأ، ميرزا محمد تنكابنى، ص 345.

516-احقاق الحق، ج 1، مقدمه، ص فد.

517-مجالس المومنين، ج 1، ص 71.

518-شهيدان راه فضيلت، علامه امينى، ترجمه جلال الدين فارسى، ص 291.

519-مجالس المومنين، ج 1، ص 71.

520-مقدمه احقاق الحق، ج 1، ص 84.

521-همان مدرك.

522-همان مدرك ص 84.

523-همان، ص 88.

524-لغتنامه دهخدا، ج 5 (الف)، ص 3180.

525-تاريخ تمدن، گوستاولوبون، ص 235.

526-تذكره علماى اماميه پاكستان - سيد حسين عارف نقوى، ترجمه دكتر محمد هاشم، ص ‍ 15.

527-صوارم المهرقه، ص «كح» (فيض الاله)

528-ريحانه الادب، ج 3، ص 385.

529-روضات الجنات، ج 8، ص 160.

530-الامل الامل، ج 2، ص 337.

531-ريحانه الادب، ج 3، ص 386.

532-احقاق الحق، ج 1، ص 110 و 111 (حياه القاضى) ص فى و مافيه.

533-همان، ص 158.

534-رجوع شود به صوارم المهرقه ص - كح - (فيض الاله)

535-رجوع شود به مجالس المومنين، ج 1، ص 572 و 573.

536-مجالس المومنين، ج 1، ص 433.

537-اگر چنين است كه پيامبر درباره حضرت على عليه‌السلام فرموده است: لحمك لحمى (يعنى اى على، گوشت تو گوشت من است)، پس نام بردن از على عليه‌السلام بدون صلوات بر على عليه‌السلام، بى ادبى نسبت به پيامبر است.

538-احقاق الحق، ج 1، ص 159.

539-ريحانه الادب، ج 3، ص 386.

540-مجالس المومنين، ج 2 ص 375.

541-فوائد الرضويه، محدث قمى، ص 697.

542-ريحانه الادب، محمد على مدرس تبريزى، ج 4، ص 126-129، زين الدين بن على بن احمد عاملى (شهيد ثانى) (مشعل شريعت) (از مجموعه ديدار با ابرار) على صادقى، ص 45، اعيان الشيعه، ج 6، ص 56-64.

543-در اعيان الشيعه تاريخ تولد وى چنين آمده است: پنجشنبه، سيزده روز مانده به محرم 953 ق (ر. ك: ج 9، ص 234.)

544-اعيان الشيعه، ج 6، ص 59.

545-محقق كركى كه به نام محقق ثانى مشهور است از فقيهان بلند پايه اى است كه به درخواست شاه سليمان صفوى بين سالهاى 916 تا 929 ق از حوزه علميه نجف به قزوين آمد و در سال 936 ق از سوى شاه طهماسب رياست علماى شيعه ايران را با عنوان «شيخ الاسلام» پذيرفت. «شيخ الاسلام» عنوانى همپايه «ولى فقيه» در آن عصر بود. پس از وفاتش منصب «شيخ الاسلام» به شاگردش شيخ على منشار رسيد و پس از رحلت او دامادش شيخ بهايى سومين مجتهد جبل عامل است كه به عنوان شيخ الاسلام انتخاب شد.

546-فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ص 249 و 506، طبقات اعلام الشيعه، شيخ بزرگ تهرانى، ج 5، ص 86 و 87.

547-در اعيان الشيعه «سيد حسن» آمده است.

548-در اعيان الشعيه آمده است كه وى نوه صاحب معالم، است.

549-در اعيان الشيعه «شريف الدين» آمده است.

550-كشكول شيخ بهايى، ترجمه ساعدى، ص 6، فقهاى نامدار شيعه، عبدالرحيم عقيقى بخشايشى، ص 223، طبقات اعلام الشيعه ج 5، ص 85 و 86، اعيان الشيعه، ج 9، ص 224.

551-و لا تركنوا الى الدين ظلموا فتمسكم النار (سوره هود، آيه 113) به ستمگران تكيه نكنيد كه آتشى شما را فرا خواهد گرفت.

552-صحيفه نور، ج 1، ص 285.

553-طبقات اعلام الشيعه، ج 5، ص 87.

554- اتم: كوچكترين جزء يك عنصر كه با چشم ديده نمى شود و سابقا آن را جزء لايتجزى مى پنداشتند فرهنگ فارسى، محمد معين، ج 1، ص 137 و 138.

555- ريحانه الادب، ج 3، ص 308 - 312؛ امل الامل، شيخ محمد بن حسن حر عاملى، تحقيق سيد احمد حسينى، ج 1، ص 155 و 156؛ اعيان الشيعه، ج 9، ص 244 و 245؛ فلاسفه شيعه، ص 429.

556- سفينه البحار، شيخ عباس قمى، ج 2، در ذيل كلمه وطن.

557- وى يكى از عرفاست.

558- الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمى، ج 2، ص 101.

559- ملا صدرا، هانرى كرين، ترجمه ذبيح الله منصورى، ص 9.

560- ملاصدرا، ص 28

سال تولد محمد قوامى شيرازى به استناد نوشته اى از خود او كه در سال 1037 در حاشيه يكى از مباحث مهم كتاب اسفار و كتاب مشاعر نوشته است و سن خود را 58 سال خوانده در سال 979 يا اوائل 980 ذكر شده است اما از كيفيت تربيت و اساتيد و مدارس و رشد دوره جوانى او منابع قابل اعتمادى به دست نيامد و جز داستانى كه خلاصه آن در بالا ذكر شد اطلاعى نداريم ولى با توجه به ويژگيهاى فرهنگى و سياسى آن روز ناحيه فارس و آرامشى كه در دوره حكمرانى ميرزا محمد خدابنده (برادر شاه اسماعيل دوم و پدر شاه عباس بزرگ) و طرفدارى او از دانشمندان بر منطقه حاكم بود و بويژه موقعيت خواجه ابراهيم قوامى كه در دستگاه حكومتى و در ميان مردم احترام و اعتبار داشت بايد گفت دوران كودكى و نوجوانى صدرا با تربيت و رشد علمى خوب يا ممتازى همراه بوده است.

561- اسفار، ج 1، ص 4.

562- همان، ص 11.

563- تفسير سوره واقعه (مقدمه)

564- شرح اسفار، ج 6، بخش اول، مقدمه، ص 49 - 48.

565- يادنامه ملاصدرا، نشر دانشگاه تهران، ص 2.

566- اسفار، ج 1، ص 6.

567- بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسى، ج 6، ص 216.

568- اسفار، ج 1، ص 6 و 7.

569-مجله فرهنگ ايران زمين، ج 13، ص 84 - 100.

570- همان، ص 8.

571- سفينه البحار، ج 2، ص 17 (ماده صدر)

572- اتحاد عاقل به معقول، ص 107، 109.

573- اسفار، ج 1، ص 8.

574- مجله فرهنگى ايران زمين، ج 13، ص 84 - 100

575- يادنامه ملاصدرا، ص 2.

576- همان، ص 15.

577- شيعه در اسلام، نشر بنياد علمى و فكرى علامه، ص 62.

578- خدمات متقابل اسلام و ايران، ص 586.

579- كشف الاسرار، ص 36 - 53.

580- خدمات متقابل اسلام و ايران، ص 587.

581- مجموعه آثار شهيد مطهرى، ج 13، ص 249 و 252.

582- تاريخ فلسفه در اسلام، انتشارات سمت، ج 1، ص 496.

583- اسفار، ج 8، ص 303.

584- روضات الجنات، ج 4، ص 120.

585- مستدرك اعيان الشيعه، ج 3، ص 43.

586- مقدمه معادن الحكمه، چاپ انتشارات كتابخانه آيه الله مرعشى، ص 15.

587- اعيان الشيعه، ج 3، ص 83 (مستدرك)

588- همان.

589- مقدمه معادن الحكمه، ص 15.

590- اعيان الشيعه همان

591- مرآه الاحوال، نقل از بحار الانوار، محمد تقى مجلسى، ج 102، ص 105.

592- روضه المتقين، محمد تقى مجلسى، ج 14، ص 382.

593- بحار الانوار، ج 2، ص 111.

594- مرحوم محمد تقى مجلسى خود نقل مى كند آن هنگام كه هنوز به سن بلوغ نيز نرسيده بود، در درس شيخ، بر او اشكالى علمى وارد كرد و شيخ نيز پس از آنكه حرف مجلسى را حق يافت از نظر خود دست برداشت و گفته محمد تقى را در حضور شاگردان تاييد نمود. (روضه المتقين، ج 14، ص ‍ 404.)

595- بحار الانوار، ج 102، ص 113.

596- اين اجازه نامه در بحار الانوار، ج 107، ص 32 - 37 آمده است.

597- روضات الجنات، محمد باقر خوانسارى، ج 2، ص 119.

598- قصص العلما، ميرزا محمد تنكابنى، ص 214، اجازه نامه ملا محمد تقى مجلسى به فرزندش ‍ محمد باقر مجلسى.

599- روضه المتقين، ج 14، ص 434.

600- درباره رويا مى توانيد به كتاب هزار و يك نكته، نوشته استاد آيت الله حسن زاده آملى، ص 19 - 23 مراجعه كنيد.

601- روضه المتقين، ج 14، ص 434 و 435.

602- كتاب «من لايحضره الفقيه» از نظر زمان تاليف، دومين كتاب از چهار كتاب عمده روايى شيعه است سه كتاب ديگر: «كافى» تاليف شيخ كلينى (ره) (متوفى 329 ق.)، «استبصار» و «تهذيب الاحكام» تاليف شيخ طوسى (ره) (م 460 ق.) مى باشند.

603- مشخصات آنها در الذريعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 6، ص 223 و 224 و ج 16، ص 94 ذكر شده است. پ

604- روضه المتقين، ج 14، ص 505.

605- اين مطلب از چند اجازه نامه كه براى تنى چند از شاگردان صادر كرده، معلوم است. ر. ك: بحار الانوار، ج 107، اجازه نامه هاى محمد تقى مجلسى، روضات الجنات، ج 2، ص 123.

606- فهرست نام آنان و تاريخ اخذ اجازه نامه ها در كتاب زندگينامه علامه مجلسى، سيد مصلح الدين مهدوى، ج 2، ص 288 به بعد به طور تفضيلى آمده است.

607- روضات الجنات، ج 2، ص 123.

608- جامع الرواه، محمد بن على اردبيلى، ج 2، ص 82، به نقل از علامه محمد باقر مجلسى.

609- سوره عنكبوت، آيه 69.

610- قصص العلما، ص 228، اشاره به آيه قرآن است «الا ان اوليأ الله لاخوف عليهم و لا هم يحزنون».

611- محارن الحكمه فى...، محمد علم الهدى، ج 1، ص 9 - 12، انتشارات جامعه مدرسين قم.

612- نام وى در كتابها نيامده است.

613- رساله شرح صدر، ضميمه ده رساله فيض كاشانى، ص 58، چاپ مركز تحقيقات علمى و دينى اميرالمؤ منين، اصفهان.

614- همان، ص 59 و 60.

615- همان، ص 61 و 62 و ديوان فيض، سه جلدى چاپ جديد، به تصحيح آقاى مصطفى فيضى، مقدمه جلد اول.

616- معادن الحكمه، ج 1، ص 9 و 16.

617- همان.

618- همان، ص 26 - 30.

619- ديوان فيض، ج 1، ص 95 و 158.

620- الواقى، ج 1، نشر مكتبه الامام اميرالمؤ منين عليه‌السلام اصفهان، ص 23 و مقدمه ديوان فيض، ج 1.

621- ديوان فيض، ج 1، ص 75 و مقدمه الوافى، ج 1 و مقدمه ده رساله فيض.

622- مقالات و بررسى ها، دفتر 45 و 46، دانشكده الهيات و معارف اسلامى تهران، ص 58.

623- مقدمه ده رساله فيض.

624- رساله شرح صدر و رساله المشواق.

625- رساله انصافيه و رساله المشواق چاپ سال 48، ص 9 به بعد، تصحيح آقاى مصطفى فيض.

626- ديوان فيض، چاپ جديد به تصحيح و تحقيق آقاى مصطفى فيضى.

627- ديوان اشعار، چاپ سنايى، ص 262.

628- ديباچه گلزار قدس، نسخه خطى، و ديوان فيض چاپ جديد، ج 1، ص 193.

629- مقالات و بررسى ها، نشريه دانشكده اللهيات و معارف اسلامى، تهران 56 - 45، مقالات آقاى دكتر عليرضا فيض.

630- مقدمه ديوان اشعار، ج 1، ص 65، به نقل از الوافى.

631- جامع الرواه، ج 2، ص 42.

632- امل الامل، ج 4، ص 305.

633- زهر الربيع، ص 164.

634- روضات الجنات، ج 6، ص 79.

635- الكنى و الالقاب، ج 3، ص 39.

636- خاتمه مستدرك الوسائل، ص 42.

637- الغدير، ج 11، ص 362.

638- مجموعه آثار، ج 4، ص 661.

639- مهر تابان، سيد محمد حسين حسينى تهرانى، ص 26.

640- مقدمه الوافى، ج 1، ص 31.

641- همان، ص 18 و 29.

642- در تدوين اين مقاله، علاوه بر زندگينامه هاى مكتوب از سوى فيض در رساله هاى «شرح الصدر»، «اعتذاريه»، «الانصاف» و نوشته هاى ديگران، از مقدمه محققانه دانشمند و اديب معاصر آقاى مصطفى فيضى بر «ديوان اشعار فيض» استفاده برده ام.

643- اعيان الشيعه، ج 1، ص 199.

644- همان، ج 1، ص 13.

645- مجالس المؤ منين، ج 1، ص 177.

646- امل الامل، ج 1، ص 9، به نقل از اعيان الشيعه.

647- شهيدان راه فضيلت، ص 329.

648- امل الامل، ج 1، ص 107.

649- شهيدان راه فضيلت، ص 330.

650- امل الامل، ج 5، ص 65.

651- وسايل الشيعه، شيخ حر عاملى، ج 20، ص 49؛ القائده الخامسه.

652- در خصوص اتمام كتاب به الدريعه، ج 1، ص 271، رجوع شود.

653- جواهر السنيه، ترجمه زين العابدين كاظمى خلخالى، ص 5.

654- الصحيفه الثانيه السجاديه، ص 5.

655- الذريعه، ج 1، ص 271.

656- الذريعه، ج 2، ص 506.

657- الذريعه، ج 7، ص 246.

658- القوائد الطوسيه، ص 6.

659- بدايه الهدايه و لب الوسائل، ج 1، ص 1.

660- رياض العلمأ، ج 5، ص 75.

661- هدايه الامه، ص 4.

662- شهدأ الفضيله، ص 210.

663- الذريعه، ج 9، ص 234.

664- امل الامل، ج 1، ص 32.

665- اهل «معن» از توابع بحرين.

666- هدايه الامه، شيخ حر عاملى، ج 1، مقدمه، به قلم محمد كاظم مدير شانچى.

667- اعيان الشيعه، ج 9، ص 167.

668- گنجينه آثار قم، عباس فيض، ص 248.

669- امل الامل، ج 1، مقدمه، ص 50.

670- سجع البلابل، ج 1، مقدمه.

671- العلامه السيد هاشم البحرانى، فارس تبريزيان، ص 19.

672- جامع الانساب، محمد على روضاتى، ص 23.

673- العلامه السيد هاشم بحرانى، ص 21، 24.

674- براى اطلاع بيشتر رجوع كنيد به كتاب «سيماى بحرين» تاليف على محمدى، از مجموعه ديار ابرار.

675- دائره المعارف، تشيع، ج 3، 119

676- زندگينامه علامه بحرانى، سيد محمد برهانى، ص 73.

677- العلامه السيد هاشم البحرانى، ص 39.

678- زندگينامه علامه بحرينى، ص 65.

679- رياض العلما و حياض الفضلا، ج 5، ص 299.

680- مقدمه تفسير الهادى و مصباح النادى، علامه بحرانى، ص 83.

681- العلامه السيد هاشم البحرانى، ص 42، زندگينامه علامه بحرينى، ص 73.

682- لولوه البحرين، شيخ يوسف بحرانى، ص 66، 67.

683- روضات الجنات، محمد باقر خوانسارى، ج 8، ص 183.

684- امل الامل، حر عاملى، ج 2، ص 341.

685- لولوه البحرين، ص 75.

686- همان، ص 74؛ الذريعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 10، ص 258.

687- معارف الرجال، محمد حرز الدين، ج 2، ص 330

688- الذريعه، ج 7، ص 79 و ج 8، شماره 447.

689- العلامه السيد هاشم البحرانى، ص 48.

690-سير حديث در اسلام، سيد احمد ميرخانى، ص 332.

691-مدينه المعاجز، سيد هاشم بحرانى، ج 1، مقدمه، ص 28.

692-علامه بحرانى، ص 113، 114، 115.

693-العلامه السيد هاشم بحرانى، ص 57.

694-غايه المرام، سيد هاشم بحرانى، ص 109، 126، 191، 200.

695-البرهان، سيد هاشم بحرانى، ج 4، ص 551.

696-لولوه البحرين، ص 65.

697-همان.

698-لولوه البحرين، ص 63؛ الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمى، ج 3، ص 93؛ قصص العلما، ص 63؛ اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 51، ص 8؛ انوار البدرين، على بلادى، ص 136.

699-العلامه السيد هاشم بحرانى، ص 57.

700-لولوه البحرين، ص 63، 64.

701-امل الامل، ص 341.

702-فوائد الرضويه، ج 2، ص 705.

703-اعيان الشيعه، ج 51، ص 8، ج 10، ص 249.

704-انتخاب الجيد من تنبيهات السيد، ص 2.

705-مراقد المعارف، ج 2، ص 358.

706-ترتيب التهذيب، مقدمه.

707-خدمات متقابل اسلام و ايران، ص 409.

708-جواهر الكلام، ج 3، ص 295.

709-لولوه البحرين، ص 63.

710-انوار البدرين، ص 140.

711-زندگينامه علامه بحرينى، ص 93.

712-الذريعه، ج 13، شماره 1092.

713-زندگينامه علامه بحرينى، ص 94، 95.

714-همان.

715-خنج از شهرهاى استان فارس.

716-زندگينامه علامه بحرينى، ص 94، 95.

717-مهر از شهرهاى جنوبى استان فارس و از توابع شهرستان لامرد است.

718-ريحانه الادب، محمد على مدرس تبريزى، ج 5، صفحه 196.

719-الذريعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 151.

720-زندگينامه علامه مجلسى، سيد مصلح الدين مهدوى، ج 1، ص 53.

721-كارنامه علامه مجلسى، ص 145.

722-زندگينامه علامه مجلسى، ج 1، ص 55.

723-همان، ص 426.

724-يادنامه علامه مجلسى، ص 5.

725-همان، ص 5.

726-نابغه فقه و حديث، ص 148.

727-زندگينامه علامه مجلسى، ج 1، ص 148.

728-زندگينامه علامه مجلسى، ص 66.

729-ر. ك: زندگينامه علامه مجلسى، ج 2، ص 4 - 115، نويسنده محترم آن كتاب به نام 181 نفر از شاگردان و مجارين علامه اشاره كرده است.

730-نابغه فقه و حديث، ص 94.

731-زندگينامه علامه مجلسى، ج 1، ص 180.

732-نابغه فقه و حديث، ص 219.

733-كتاب معتبر شيعه از شيخ طوسى.

734-الامل الامل، حر عاملى، ج 2، ص 248.

735-يادنامه علامه مجلسى، ص 26.

736-اعيان الشيعه، ج 9، ص 183.

737-زندگينامه علامه مجلسى، ج 1، ص 117.

738-مقدمه بحار الانوار، يادنامه علامه مجلسى، ص 6 و 7 و 8.

739-كارنامه علامه مجلسى، مقدمه بحار، ص 51.

740-كشف الاسرار، ص 319.

741-يادنامه علامه مجلسى، ص 25.

742-ترجمه روضات الجنات، ج 2، ص 86.

743-فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ص 413.

744-زندگينامه علامه مجلسى ج اول، ج 1، ص 160.

745-همان مدرك، ص 161.

746-الكنى و القاب، ج 2، ص 123.

747-زندگينامه علامه مجلسى، ج 1، ص 161.

748-يادنامه علامه مجلسى، ص 26.

749-ترجمه اعتقادات علامه مجلسى، ص 78.

750-روضات الجنات، ج 2، ص 79.

751-انقراض سلسله صفويه، ص 43.

752-همان.

753-همان، ص 39.

754-همان، ص 43.

755-همان، ص 43.

756-قصص العلمأ، ميرزا محمد تنكابنى، ص 205.

757-نابغه فقه و حديث، سيد محمد جزايرى، ص 10.

758-تحفه العالم، عبد اللطيف بن ابيطالب شوشترى، ص 53.

759-الانوار النعمانيه، فى بيان معرفه النشاه الانسانيه، سيد نعمت الله جزايرى، ج 4، ص 304 - 307.

760-الانوار النعمانيه، فى بيان معرفه النشاه الانسانيه، سيد نعمت الله جزايرى، ج 4، ص 304 - 307.

761-همان، ص 308 - 310.

762-همان، ص 308 - 310.

763-همان، ص 312.

764-همان، ص 312.

765-همان، 308 - 310.

766-همان، ص 308 - 310.

نابغه فقه و حديث، ص 125.

767-نابغه فقه و حديث، ص 125.

768-همان، ص 145.

769-كشف الاسرار فى شرح الاستبصار، سيد نعمت الله جزايرى، تحقيق سيد طيب جزايرى، ج 1، ص 58.

770-نابغه فقه و حديث، ص 129.

771-همان، ص 106.

772-قصص العلمأ، ميرزا تنكابنى، ص 437.

773-رياض العلمأ و حياض الفضلا، ميرزا عبدالله افندى اصفهانى، ص 56 و 256.

774-تحفه العالم، ص 55.

775-نابغه فقه و حديث، ص 92.

776-كشف الاسرار، ج 1، ص 49.

777-چكيده اى از زندگانى عقبرى، فقه و حديث سيد جزايرى، سيد طبيب جزايرى 7، ص 14.

778-كشف الاسرار، ج 1، ص 49.

779-نابغه فقه و حديث، ص 12.

780-كشف الاسرار، ج 1، ص 59.

781-الانوار النعمانيه، ج 4، ص 316 - 313.

782-همان، ص 329 - 319.

783-همان، ص 329 - 319.

784-همان، ص 329 - 319.

785-همان، ص 329 - 319.

786-همان، ص 329 - 319.

787-همان، ص 329 - 319.

788-همان، ص 329 - 319.

789-همان، ص 329 319.

790-نابغه فقه و حديث ص 18 - 15.

791-نابغه فقه و حديث ص 18 - 15.

792-نابغه فقه و حديث ص 18 - 15.

793-نابغه فقه و حديث ص 18 15.

794-نابغه فقه و حديث ص 18 - 15.

795-نابغه فقه و حديث ص 18 - 15.

796-نابغه فقه و حديث ص 18 - 15.

797-نابغه فقه و حديث ص 18 - 15.

798-كشف الاسرار، ج 1، ص 245.

799-نابغه فقه و حديث، ص 289 - 290.

800-كشف الاسرار، ج 1، ص 147 - 148.

801-همان، ص 68 - 103.

802-همان، ص 106 - 238؛ چكيده اى از زندگانى سيد جزايرى، ص 16 - 17.

803-نابغه فقه و حديث، ص 225.

804-فيض العلام فى عمل الشهور و وقايع الايام، شيخ عباس قمى، ص 81.

805-كشف الاسرار، ج 1، ص 442 - 445.

806-كشف الاسرار، ج 1، ص 445 - 442.

807-چكيده اى از زندگانى عبقرى فقه و حديث سيد جزايرى، ص 21 - 20.

808-كشف الاسرار، ج 1، ص 445 - 442.

809-فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ص 270.

810-ريحانه الادب، محمد على مدرس، چاپ سوم، ج 2، ص 91.

811-سلافه العصر فى محاسن الشعرأ بكل مصر، سيد على خان مدنى، المكتبه المرتضويه لا حياه الاثار الجعفريه، ص 124.

812-سبحه المرجان فى آثار هندوستان، چاپ سنگى، ص 86.

813-سلافه العصر فى محاسن الشعرأ بكل مصر، سيد على خان مدنى، المكتبه المرتضويه لاحياه الاثار الجعفريه، ص 125.

814-همان كتاب، ص 133 و 134، 217، 302، 303، 308، 491 و 492.

815-سبحه المرجان فى آثار هندوستان، غلامعلى آزاد، چاپ سنگى، ص 46.

816-همان. پ

817-همان، ص 85.

818-سلافه العصر فى محاسن الشعرأ بكل مصر، سيد على خان مدنى، المكتبه المرتضويه لاحياه الاثار الجعفريه، ص 323 و 324.

819-اعيان الشيعه، محسن امين، دارالتعاريف، بيروت، 1983 م، ج 4، ص 136.

820-سلافه العصر فى محاسن الشعرأ بكل مصر، سيد على خان مدنى، المكتبه المرتضويه لاحياه الاثار الجعفريه، ص 253 و 254 و 359.

821-اعيان الشيعه، محسن امين، دارالتعاريف، بيروت، ج 8، ص 71.

822-همان كتاب، ص 7.

823-همان، ص 554 - 556.

824-همان، ص 7.

825-الحدائق النديه فى شرح الصمديه، سيد على خان مدنى، چاپ سنگى، ص 583.

826-همان.

827-سلافه العصر...، ص 193 و 194.

828-همان، ص 559.

829-سبحه المرجان...، ص 86.

830-همان.

831-مستدرك الوسائل، ميرزا حسين نورى، چاپ سنگى، مكتبه الاسلاميه، ج 3، ص 386.

832-الدرجات الرفيعه فى طبقات الشيعه، سيد على خان مدنى، مكتبه الحيدريه، نجف 1381 ق، مقدمه صادق بحرالعلوم، ص 4.

833-همان.

834-سبحه المرجان...، ص 87.

835-انوار الربيع، سيد على خان مدنى، ص 85.

836-فوائد الرضويه، ص 271.

837-الدرجات الرفيعه...، مقدمه بحرالعلوم، ص 4.

838-رياض السالكين فى...، چاپ اول، نشر جامعه مدرسين قم، 1409 ق، مقدمه ناشر، ص 18.

839-همان، ج 7، ص 447.

840-الدرجات الرفيعه...، مقدمه بحرالعلوم، ص 4.

841-رياض السالكين...، ج 1، ص 40.

842-فوائد الرضويه، ص 270.

843-سبحه المرجان...، ص 86.

844-همان، ص 86.

845-اعيان الشيعه، ص 386.

846-رياض السالكين، مقدمه، مولف، ص 46 - 49.

847-فوائد الرضويه، ص 270.

848-الدرجات الرفيعه...، مقدمه بحرالعلوم، ص 6.

849-اعيان الشيعه، ج 8، ص 152.

850-شيخ عباس قمى، سفينه البحار و مدينه الحكم و الاثار، ج 2، ص 246، نشر سنايى، تهران 1363.

851-لولوه البحرين، شيخ يوسف بحرانى، ص 442.

852-همان، ص 443 - 444.

853-همان، 445، مقدمه الفاخره، ص 191 - 196.

854-وحيد بهبهانى، على دولتى، ص 123 - 124. حدائق الناضره، شيخ يوسف بحرانى، ج 1، ص ‍ 167.

855-مقدمه الفاخره، ص 235 - 236.

856-مقدمه الفاخره، ص 280 - 301.

857-وحيد بهبهانى، ص 124.

858-فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ص 404.

859-قصص العلمأ، ص 157.

860-وحيد بهبهانى، على دوانى، 112 - 151.

861-همان.

862-همان.

863-همان، ص 151 - 155.

864-همان.

865-همان، ص 120 - 121.

866-سيماى بهبهان، تاليف سيد سيف الله نحوى، از مجموعه ديار ايران.

867-همان.

868-قصص العلمأ، ص 157 و 158.

869-همان.

870-همان.

871-همان، ص 159.

872-وحيد بهبهانى، ص 123. 124.

873-همان.

874-فوائد الرضويه، ص 715.

875-همان، ص 407.

876-فردوس التواريخ، باب دوم.

877-قصص العلمأ، ص 159.

878-همان.

879-بگو چه كسى زيورهاى خدا را براى بندگانش پديد آورده حرام كرده است...؟

880-همان.

881-وحيد بهبهانى، ص 140.

882-دارالسلام، عراقى، ص 561 و 562.

883-فردوس التواريخ، باب دوم.

884-وحيد بهبهانى، ص 136.

885-فوائد الرضويه، ص 405.

886-وحيد بهبهانى، ص 169 و 170.

887-همان، ص 169 و 170.

888-دار السلام، ص 561 و 562.

889-وحيد بهبهانى، ص 254.

890-ر. ك: «تاريخ كاشان» و «مردان بزرگ كاشان» از سهيل كاشانى و كوروش زعيم.

891-مرحوم آيت الله مجاهد سيد ابوالقاسم كاشانى در تقريظ خود بر كتاب «لباب الالقاب» و همچنين صاحب كتاب پرارزش «اعيان الشيعه» به اين مطلب بطور صريح اشاره مى كنند.

892-مقدمه جامع السادات، محمد مهدى نراقى، ج 1، (محمد رضا مظفر)

893-مقدمه اللمعه الالهيه، محمد مهدى نراقى، حسين نراقى، ص 7، چاپ انتشارات انجم فلسفه، 1357 ق. (از حسن نراقى).

894-همان، ص 8.

895-انيس الموحدين، ص 116، انتشارات الزهرا، 1363 ه‍ش.

896-اعيان الشيعه، سيد محسن امين، ج 10، ص 143.

897-لباب الالقاب، ص 93.

898-مقدمه شرح الالهيات من كتاب الشفأ، محمد مهدى نراقى، ص 22. (از حسن نراقى)

899-ر. ك: مقدمه هاى «جامع السعادات» و «اللمعه الالهيه».

900-همان.

901-مشاهير دانشمندان اسلام، شيخ عباس قمى، ج 3، ص 19. و اعيان الشيعه، ج 3، ص 402.

902-روضات الجنات، ميرزا محمد باقر خوانسارى، ج 1، ص 625.

903-اعيان الشيعه، ج 10، ص 167.

904-الذريعه الى تصانيف الشيعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 6، ص 205، ش 1136.

905-اعيان الشيعه، ج 10، ص 317.

906-همان، ص 67، و الذريعه، ج 24، ص 42، ش 210.

907-همان، ص 18.

908-همان، ص 16 و 17.

909-همان، ج 2، ص 248.

910-همان، ص 240.

911-براى توضيح بيشتر در مورد كتابهاى ايشان، ر. ك: ملا مهدى نراقى، «منادى اخلاق» شماره 5 ديدار با ابرار.

912-همان، ص 66.

913-همان، ص 75.

914-انيس الموحدين، مقدمه از استاد حسن زاده آملى، ص 14.

915-همان.

916-قرد العيون فى الوجود و الماهيه، مقدمه از سيد جلال الدين آشتيانى، ص 56.

917-ريحانه الادب، محمد على مدرس، ج 6، ص 163 و شرح الالهيات، مقدمه از حسن نراقى.

918-تاريخ اجتماعى كاشان، حسن نراقى، ص 287.

919-ر. ك: تاريخ مشروطه ايران، احمد كسروى.

920-فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ص 676، مستدرك الوسائل، ميرزا حسين نورى، ج 3، ص ‍ 383، قصص العلمأ، ميرزا محمد تنكابنى، ص 168، اعيان الشيعه، محسن امين عاملى، ج 10، ص ‍ 158.

921-فوائد الرضويه، ص 476. قصص العلمأ، ص 168، اختران تابناك، ذبيح الله محلاتى، ج 1، ص ‍ 412.

922-مقدمه فوائد الرجاليه، ص 33، فقهاى نامدار شيعه، عقيقى بخشاشى، ص 291.

923-سيد بحرالعلوم درياى بى ساحل، نورالدين على لو، ص 25 - 32.

924-مقدمه الفوائد الرجاليه.

925-مكارم الاتار، ج 1، ص 417 - 421.

926-اعيان الشيعه، ج 10، ص 159.

927-روضات الجنات، سيد محمد باقر خوانسارى، ج 7، ص 204.

928-مقدمه فوائد الرجاليه، ص 35.

929-مكارم الاثار، ج 1، ص 417.

930-مستدرك الوسائل، ج 3، ص 385، اعيان الشيعه، ج 6، ص 225، ج 7، ص 167، معارف الرجال، محمد حرز الدين، ج 2، ص 59. شعراى الغرى، ج 12، ص 129 - 159، مقدمه فوائد الرجاليه، ص 67 - 70.

931-اعيان الشيعه، ج 10، ص 160، شعراى الغرى، ج 12، ص 139

932-مقدمه فوائد الرجاليه، ص 95 و 96، ماضى النجف و حاضرها، ج 1، ص 96 و 105 و 246.

933-اختران تابناك، ج 1، ص 428.

934-مقدمه فوائدالرجاليه، ص 35.

935-همان، 38.

936-قصص العلمأ، ص 173.

937-ر. ك: همان، ص 171.

938-منتهى الامال، شيخ عباس قمى، ج 2، ص 547، فوائد الرضويه، ص 680. ت

939-گنچينه دانشمندان، محمد شريف رازى، ج 8، ص 371.

940-فوائد الرضويه، ص 682.

941-اعيان الشيعه، محسن امين عاملى، ج 4، ص 288.

942-مفتاح الكرامه، سيد جواد عاملى، ج 4، ص 771.

943-مجله حوزه، شماره چهارم، سال پنجم، ص 55.

944-مقدمه مفتاح الكرامه.

945-ماكان فيه من تحقيق سمين فهو للاستاذ و ما كان فيه و من تحت فهولى، اگر در نوشته من يك مطلب تحقيقى با ارزشى بود از آن استادم است و اگر يك مطلب ضعيفى ديدى از آن من است. مفتاح الكرامه، ج 4، ص 773.

946-اعيان الشيعه، ج 4، ص 290.

947-همان، ج 4، ص 293.

948-اعيان الشيعه، ج 9، ص 410.

949-مفتاح الكرامه، ج 4، ص 773.

950-همان، ج 9، ص 210.

951-اعيان الشيعه، ج 4، ص 288.

952-بنا به نقل ديگرى 1153 و بر طبق نقل سومى سال 1150 ق.

953-منطقه اى از توابع شهرستان اليگودرز (در استان لرستان) و در 12 فرسخى بروجرد. (فرهنگ فارسى).

954-ر. ك: اعيان الشيعه، محسن امين عاملى، ج 2، ص 481.

955-وحيد بهبهانى، على دوانى، ص 196.

956-ر. ك: قصص العلمأ، محمد تنكابنى، ص 180، اعيان الشيعه، ج 2، ص 411.

957-گنجينه آثار قم، ج 1، ص 313.

958-اعيان الشيعه، ج 2، ص 421.

959-الذريعه، ج 23، ص 124.

960-همان، ج 20، ص 94.

961-ر. ك: الكرام البرره، ج 1، ص 192 - 194.

962-همان، ص 14.

963-اعيان الشيعه، ج 10، ص 26.

964-الكرام البرره، ج 1، ص 10.

965-معارف الرجال، محمد حرز الدين، ج 3، ص 87.

966-ر. ك: روضات الجنات، ج 5، ص 370، اعيان الشيعه، ج 8، ص 152، تاريخ قم، ص 251، 259، 277، 279، گنجينه دانشمندان، محمد شريف رازى، ج 1، ص 146.

967-روضات الجنات، همان، وحيد بهبهانى، ص 261.

968-اعيان الشيعه، ج 2، ص 412.

969-بر ظالمان تكيه نكنيد كه موجب مى شود آتش شما را فرو گيرد. هود، 113.

970-تاريخ قم، ناصر الشريعه، ص 219.

971-قصص العلمأ، ص 10.

972-ر. ك: همان، ص 180.

973-روضات الجنات، ج 5، ص 378.

974-همان، ص 371.

975-بنا به قول ديگرى، در سال 1233 ق.

976-ر. ك: تاريخ قم، ص 221 - 250، وحيد بهبهانى، ص 263 و 264، اعيان الشيعه، ج 2، ص 368 و ج 3، 286، الكرام البرره، ج 1، ص 54.

977-درباره وحيد بهبهانى (ره) و فرزندانش مى توانيد به كتاب وحيد بهبهانى، على دوانى، انتشارات اميركبير مراجعه كنيد.

978-قصص العلمأ، ميرزا محمد تنكابنى، انتشارات علميه اسلاميه، ص 175 به بعد، اعيان الشيعه، محسن امين، دارالتعاريف للمطبوعات، قطع رحلى، ج 8، ص 314، فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، انتشارات كتابخانه مركزى، ص 324.

979-وحيد بهبهانى، ص 259.

980-همان، ص 178 به بعد.

981-همان، ص 195.

982-همان، ص 340.

983-قصص العلمأ، ص 143.

984-روضات الجنات، محمد باقر موسوى خوانسارى، ج 7، ص 145، انتشارات اسماعيليان.

985-الروضه البهيه فى طرق الشفيعيه، شفيع بروجردى، احوال آقا سيد محمد، چاپ سنگى.

986-الذريعه الى تصانيف الشيعه، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 20، ص 212، و ج 22، ص 353، دار الاضوأ.

987-تاريخ اجتماعى و سياسى ايران در دوره معاصر، سعيد نفيسى، ج 1، ص 77، موسسه مطبوعات شرق.

988-تاريخ روابط خارجى ايران، عبدالرضا هوشنگ ابدوى، ص 223، انتشارات اميركبير.

989-الروضه البهيه، احوال آقا سيد محمد، صاحب مفاتيح.

990-ناسخ التواريخ، سلاطين قاجاريه، محمد تقى سپهر، ج 1، ص 375. انتشارات كتابفروشى اسلاميه.

991-اعيان الشيعه، ج 9، ص 443.

992-روضه الصفا، رضا قليخان هدايت، انتشارات ج 8، ص 642، كتابفروشى مركزى.

993-آهنگ سروش، محمد صادق مروزى، گرد آورنده حسين آذر، ص 248 به بعد، تاريخ روابط خارجى ايران، ص 232، ناسخ التواريخ، روضه الصفا.

994-تاريخ روابط خارجى ايران، ص 236.

995-مقدمه مصباح الانوار فى حل مشكلات الاخبار، جواد شبر.

996-همان.

997-بيوتات الكاظميه، ضميمه موسوعه العتبات المقدسه، ج 10، حسينعلى محفوظ، ص 68.

998-مقدمه مصابيح الانوار، محمد معصوم.

999-فوائد الرضويه فى احوال علمأ المذهب الجعفريه، شيخ عباس قمى، ص 534.

1000-معارف الرجال فى تراجم العلمأ و الادبا، محمد حرز الدين، ج 2، ص 9.

1001-مقدمه مصابيح الانوار.

1002-همان.

1003-معارف الرجال فى تراجم العلمأ و الادبا، ج 2، ص 10.

1004-مقدمه كتاب «الاخلاق» از سيد عبدالله شبر.

1005-فوائد الرضويه، 24 و 25.

1006-ترجمه اى از مقدمه حق اليقين فى معرفه اصول الدين.

1007-مصفى المقال، آقا بزرگ تهرانى، ص 378.

1008-علماى بزرگ شيعه از كلينى تا خمينى، م جرفادقى، ص 213.

1009-مقدمه «الاخلاق».

1010-هكذا عرفتهم، جعفر خليلى، ج 3، ص 42.

1011-مقدمه اخلاق.

1012-همان.

1013-سفينه البحار و مدينه الحكمه و الاثار، شيخ عباس قمى، ج 2، ص 137.

1014-الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمى، ج 2، ص 352.

1015-مقدمه الاخلاق.

1016-مقدمه مصابيح الانوار، مقدمه حق اليقين، ريحانه الادب، محمد على مدرس تبريزى، ج 3، ص ‍ 176 و 177.

1017-مقدمه تفسير القرآن، سيد عبدالله شبر.

1018-مقدمه الاخلاق.

1019-مصفى المقال، ص 239.

1020-مقدمه الاخلاق.

1021-مقدمه مصابيح الانوار.

1022-مقدمه الاخلاق.

1023-ر. ك: مكارم الاثار، محمد على معلم حبيب آبادى، ج 5، ص 170، تاريخ علماى خراسان، ميرزا عبدالرحمن، ص 208.

1024-چهل سال تاريخ ايران، تعليقات حسين محبوبى اردكانى بر كتاب الماثر المآثر و الاثار، ج 1، ص ‍ 210.

1025-تاريخ علماى خراسان.

1026-چهل سال تاريخ ايران، ج 1، ص 220.

1027-تاريخ علماى خراسان، ص 85، 86، 114.

1028-روضات الجنات، خوانسارى، ج 4، ص 128 و 129. فوائد الرضويه، حاج شيخ عباس قمى، ص ‍ 214 و 215. بيان المفاخر، سيد مصلح الدين مهدوى، ج 1، ص 241.

1029-استر آباد نامه، به كوشش مسيح ذبيحى، ص 175.

1030-الذريعه الى تصانيف الشيعه، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 14، ص 22 و 23.

1031-مجله ياد، شماره 29 و 30، مقاله سيره صالحان، ص 209 و 210.

1032-مولفين كتب فارسى و عربى، خان بابا مشار، ج 6، ص 191.

1033-تاريخ اجتماعى و سياسى ايران، سعيد نفيسى، ج 2، 179 - 189، عصر بى خبرى يا تاريخ امتيازات ايران، ابراهيم تيمورى، ص 239.

1034-همان ماخذ، ج 2، ص 177.

1035-تاريخ سياسى و ديپلماسى ايران، على اكبر بينا، ص 250.

1036-ايران و جهان از قاجاريه تا پايان عهدنامه ناصرى، عبدالحسين نوايى، ج 2، ص 272.

1037-فارسنامه ناصرى، حاج ميرزا حسن حسينى فسايى، تصحيح و تحشيه منصور رستگار فسايى، ج 2، ص 737.

1038-تاريخ نو، جهانگير ميرزا، ص 121.

1039-ناسخ التواريخ، جزوء دوم، سلاطين قاجاريه، ص 27.

1040-نقش روحانيت پيشرو در جنبش مشروطيت، حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سرى، ص ‍ 143.

1041-تاريخ ايران از ابتداى قرن نوزدهم تا سال 1858 ميلادى، آگرانتوسكى و... ترجمه كيخسرو كشاورز،

ص 237.

1042-تاريخ علماى خراسان، ص 208 و 209.

1043-زندگى و شخصيت شيخ انصارى، حاج مرتضى انصارى، كنگره جهانى بزرگداشت دويستمين سالگرد تولد شيخ انصارى، ص 179.

1044-همان، ص 180.

1045-همان، ص 182.

1046-همان، ص 188.

1047-همان، ص 190.

1048-همان، ص 197.

1049-ايران در دوره سلطنت قاجار، ص 60.

1050-فقهاى نامدار شيعه، عقيقى بخشايشى، ص 341 - 342، انتشارات كتابخانه آيه الله مرعشى.

1051-زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، تاليف مرتضى انصارى، ص 172 چاپ كنگره جهانى بزرگداشت دويستمين سال تولد شيخ انصارى (ره).

1052-روستايى در ناحيه طارم عليا كه آن را از آباديهاى منطقه زنجان شمرده اند و در پنجاه كيلومترى اين شهر واقع است. فاصله اين آبادى تا شفت كه در جنوب غربى رشت واقع شده، شصت كيلومتر است.

1053-الكرام البرره، آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 193.

1054-معارف الرجال فى تراجم العلمأ و الادبأ، محمد حزرالدين، ج 2، ص 195.

1055-اختران تابناك، ذبيح الله محلاتى، ج 1، ص 394.

1056-معارف الرجال، ج 1، ص 195.

1057-قصص العلمأ، محمد تنكابنى، ص 140.

1058-همان.

1059-همان.

1060-همان.

1061-اعيان الشيعه، محسن امين، ج 9، ص 188.

1062-قصص العلمأ، ص 136.

1063-اعيان الشيعه، ج 9، ص 188.

1064-روضات الجنات فى احوال العلمأ و السادات، محمد باقر موسوى خوانسارى، ج 2، ص ‍ 100.

1065-همان، ص 102.

1066-الروضه البهيه فى طرق الشفيعيه، محمد شفيع جاپلقى، چاپ سنگى.

1067-قصص العلمأ، ص 143 و 144.

1068-ر. ك: همان، ص 71 - 91، 136 - 183، تذكره القبور، عبدالكريم جزى، ص 31 - 159، لباب الالقاب فى القاب الاطباب، حبيب الله شريف كاشانى، ص 78، احسن الوديعه، محمد مهدى موسوى، ص 29 - 38.

1069-قصص العلمأ، ص 143 و 144.

1070-بيان المفاخر، مصلح الدين مهدوى، ج 1، ص 114.

1071-قصص العلمأ ص 140.

1072-بيان المفاخر، همان.

1073-قصص العلمأ، ص 140.

1074-همان، ص 119.

1075-همان، ص 143.

1076-تاريخ اصفهان، حسن خان شيخ جابرى انصارى، چاپ سنگى، ص 97.

1077-قصص العلمأ، ص 149.

1078-همان.

1079-همان.

1080-روضات الجنات، ج 2، ص 102.

1081-تاريخ اصفهان، ص 97.

1082-قصص العلمأ، ص 144 و 145.

1083-همان، ص 139 و 140.

1084-همان، ص 145.

1085-همان، ص 142.

1086-تاريخ اصفهان و رى و همه جهان، حسن خان شيخ جابر انصارى، ص 249.

1087-قصص العلما، ص 138.

1088-همان، ص 137.

1089-همان.

1090-اصفهان، لطف الله هنر، ص 263.

1091-قصص العلما، ص 149.

1092-اين مسجد هم اكنون به نام مسجد سيد اصفهان شهرت دارد.

1093-بيان الفاخر، ص 149 و 150.

1094-ناسخ التواريخ، لسان الملك محمد تقى كاشانى، ج 2، ص 219.

1095-بيان المفاخر، ص 179.

1096-تاريخ ايران زمين از روزگار باستان تا انقراض قاجاريه جواد مشكور، ص 341.

1097-همان، ص 139 و 140.

1098-تاريخ اصفهان و رى و همه جهان، ص 256 و 257.

1099-قصص العلما، ص 144 و 145.

1100-همان، ص 167 و 168.

1101-همان.

1102-همان.

1103-همان.

1104-همان، ص 168.

1105-همان.

1106-تاريخ ولادت شيخ محمد حسن را بين سالهاى 1192 - 1202 ق نگاشته اند (ر. ك: الكرام البرره، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 311، الذريعه، ج 5، ص 275 - 276، روضات الجنات، ميرزا محمد باقر خوانسارى، ج 2، ص 305 - 306).

1107-الكرام البرره، همان، فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ص 453، مقدمه جواهر الكلام، محمد رضا مظفر، ج 1، ص 22.

1108-آيه الله محمد حسن نجفى پس از نگارش كتاب «جواهر الكلام» به «صاحب جواهر» معروف شد.

1109-الكرام البرره، ج 2، ص 305.

1110-معارف الرجال، محمد حرزالدين، ج 1، ص 262 و 263، ريحانه الادب، محمد على مدرس ‍ تبريزى، ج 5، ص 105 و 106.

1111-ر. ك: عدل الهى، مرتضى مطهرى، ص 330 و 331.

1112-معارف الرجال، ج 1، ص 263 و 264.

1113-رساله علميه او «منهج الرشاد» نام دارد.

1114-الذريعه، ج 3، ص 192، معارف الرجال، ج 2، ص 361 - 363، علمأ معاصرين، واعظ خيابانى، ص 21 - 22.

1115-اعيان الشيعه، محسن امين عاملى، ج 9، ص 149.

1116-معارف الرجال، ج 2، ص 226.

1117-جواهر الكلام، ج 21، ص 397.

1118-همان.

1119-الكرام البرره، ج 1، ص 228.

1120-تكمله امل الامل، سيد حسن صدر، ص 271.

1121-چون هر بيت در اين قصيده به «ها» ختم شده، به قصيده «هانيه» مشهور است.

1122-مفاتيح الجنان، شيخ عباس قمى، ص 328.

1123-ماضى النجف و حاضرها، شيخ باقر آل محبوبه، ج 2، ص 134.

1124-شرح زندگانى حاج ملا هادى سبزوارى، ولى الله اسرارى، ص 1.

1125-بنياد حكمت سبزوارى، ص 21.

1126-ريحانه الادب، محمد على مدرس تبريزى، ج 2.

1127-همان.

1128-همان.

1129-شرح زندگانى حاج ملا هادى، ص 53 - 70، مجموعه رسائل فارسى حاج ملا هادى سبزوارى، جلال الدين آشتيانى، ص 65 - 78، تاريخ حكما و عرفأ متاخرين صدرالمتالهين، منوچهر صدوقى سها، ص 121 - 128.

1130-مجموعه رسائل حاج ملا هادى، ص 49.

1131-شرح زندگانى حاج ملا هادى، اسرار ص 41.

1132-مجموعه رسائل حاج ملا هادى، ص 49.

1133-مرحوم حاجى ابتدا حكمت را نوشته بعد منطق را به آن اضافه كرده است.

1134-ديوان اشعار حاج ملا هادى سبزوارى

1135-بنياد حكمت سبزوارى، پرفسور ايزتسو، ترجمه جلال الدين مجتبوى، ص 47.

1136-همان.

1137-مطلع الشمس، ج 3، ص 984.

1138-همان.

1139-همان.

1140-اين محله اكنون در مركز شهر واقع شده است.

1141-علمأ معاصرين، ملا على واعظ خيابانى، ص 26، گنجينه دانشمندان، محمد شريف رازى، ج 4، ص 63.

1142-مكارم الاثار در احوال رجال دوره قاجاريه، ميرزا محمد على معلم حبيب آبادى، ج 3، ص ‍ 696، اختران فروزان رى و تهران، محمد شريف رازى، ص 114، مجله پيام انقلاب، ش 71، ص 42، معارف الرجال، محمد حرز الدين، ج 2، ص 113.

1143-تقبأ البشر، آقا بزرگ تهرانى، ج 3، ص 1504، معارف الرجال، ج 2، ص 113، اعيان الشيعه، محسن امين عاملى، ج 10، ص 126.

1144-معارف الرجال، ج 2، ص 113، مكارم الاثار، ج 3، ص 696.

1145-مجله مشكوه، ش 40، ص 81.

1146-گنجينه دانشمندان، ج 4، ص 634.

1147-معارف الرجال، ج 2، ص 112.

1148-نقبا

1149-مكارم الاثار، ج 3، ص 696.

1150-احسن الوديعه، محمد مهدى كاظمى موسوى، ج 1، ص 82.

1151-الاجازه الكبيره، آيه الله مرعشى نجفى، ص 416.

1152-كتاب «روزنامه خاطرات اعتماد السطنه، ص 145.

1153-مجله انقلاب، ش 71، ص 43، مكارم الاثار، ج 3، ص 696، مجله مشكوه، ش 40، ص 83، نقبأ البشر، ج 2، ص 508.

1154-ايران و ايرانيان، ساموئل گرين بنجامين، ص 499.

1155-معارف الرجال، ج 2، ص 112، مجله پيام انقلاب، ش 71، ص 44.

1156-نامه هاى سياسى دهخدا، ص 103، نخبه سيفيه، محمد على قورخانچى صولت نظام، ص ‍ 65.

1157-تاريخ بيگدلى، دكتر غلامحسين بيگدلى، ص 914، مجله پيام انقلاب، ش 71، ص 44.

1158-آقا بزرگ تهرانى درباره چهار كتاب فوق مى نويسد: «اين كتابها به اتفاق تمام فقها و علما، دقيقتر و متين تر از جواهر الكلام و آكنده از تحقيقات است و در سراسر آن ريزه كاريها و موشكافيهايى كه انديشه هيچ فقيهى به سوى آن راه نمى پويد، به چشم مى خورد. » ر. ك: نقبأ البشر، ج 4، ص ‍ 1506.

1159-الذريعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 11، ص 57، ج 3، ص 392، ج 4، ص 427، 498، ريحانه الادب، محمد على مدرس خيابانى، ج 3، ص 392، طرائف المقال، جاپلقى، ج 2، ص 375، نشريه كتابخانه مركزى دانشگاه تهران، ش 5، ص 188.

1160-تكمله نجوم السمأ، ميرزا محمد مهدى لكنهوى، ج 2، ص 21 - 23.

1161-مجله مشكوه، ش 40، ص 81.

1162-مجله پيام انقلاب، ش 71، ص 44.

1163-حكايات برگزيده از زندگى علما با سلاطين، ناصر باقرى بيدهندى، ص 116.

1164-مجله خانواده، ش 52، ص 9.

1165-ر. ك: تاريخ جنبشها و تكاپوهاى فراماسونگرى در كشورهاى اسلامى، عبدالهادى حايرى، ص ‍ 13، فراماسونرى در ايران، محمود كتيرايى، ص 3، اسرار فراموشخانه، آلبرلانتوان، ترجمه جعفر شاهيد، ص 8.

1166-تاريخ جنبشها و تكاپوهاى فراماسونگرى در كشورهاى اسلامى، ص 49، ر. ك: نهضت امام خمينى، سيد حميد روحانى، ج 3، ص 50.

1167-ر. ك: عصر بى خبرى، ابراهيم تيمورى، ص 124 - 126.

1168-نهضت امام خمينى، ج 3، ص 53، تاريخ جنبشهاى و تكاپوهاى فراماسونگرى در كشورهاى اسلامى، ص 50.

1169-مقاله امتيازى استعمارى رويتر (قتل اتابك)، ص 69.

1170-همان، ص 71، عصر بى خبرى، ص 38.

1171-تاريخ روابط خارجى ايران، عبدالرضا هوشنگ مهدوى، ج 1، ص 289، مقدمه فكرى نهضت مشروطيت، على اكبر ولايتى، ص 88، از گاتها تا مشروطيت، محمد رضا فشاهى، ص 441 و 442.

1172-مقاله امتياز استعمارى رويتر (قتل اتابك)، ص 69.

1173-انگليسيان در ايران، دنيس رايت، ترجمه غلامحسين صدرى، ص 101.

1174-ر. ك: عصر بى خبرى، ص 124.

1175-نقش روحانيت پيشرو در جنبش مشروطيت، حامد الگار، ص 248.

1176-مقاله امتياز استعمارى رويتر (قتل اتابك)، ص 83.

1177-گنجينه دانشمندان، ج 4، ص 635.

1178-نقبأ البشر، ج 3، ص 1506، كتاب «روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص 681. »

1179-نجوم السمأ، ج 1، ص 25.

1180-همان.

1181-عبقات الانوار، مير حامد حسين هندى، ج 1، ص 19، نجوم السمأ، ج 1، ص 22 - 23.

1182-عبقات الانوار، ج 1، ص 21 - 25، فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ص 595 - 596.

1183-نجوم السمأ، ج 1، ص 24 - 28، نقبأ البشر، آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 347.

1184-نجوم السمأ، ج 1، ص 28 - 29، نقباه البشر، ج 1، ص 349، الذريعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 2، ص ‍ 31.

1185-نجوم السمأ، ج 2، ص 31 و مجلدات مختلف الذريعه بر اساس نام كتابها.

1186-مير حامد حسين، محمد رضا حكيمى، ص 86 - 88.

1187-عبقات الانوار، به معنى «گلها و شكوفه هاى خوشبو» است.

1188-الغدير، علامه امينى، ج 1، ص 157.

1189-نقبأ البشر، ج 1، ص 348.

1190-كه بعدها در ده جلد وزيرى چاپ و منتشر شد.

1191-كشف الاسرار، امام خمينى، ص 178.

1192-مير حامد حسين، ص 95 - 96.

1193-كيهان فرهنگى، شماره 50، ص 39.

1194-مجله پيام انقلاب، شماره 15، ص 9.

1195-مجله عشاق اهل بيت (ع)، محرم و صفر 1415، ص 36.

1196-علمأ معاصرين، ملا على واعظ خيابانى تبريزى، ص 31، اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 4، ص 381.

1197-گوشه هايى از تاريخ گيلان، شيخ بهأ الدين املشى، ص 35.

1198-ر. ك: دايره المعارف تشيع، ج 2، ص 509.

1199-زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، مرتضى انصارى، ص 261.

1200-مقدمه ى كتاب القضأ (ميرزاى رشتى)، تحقيق سيد احمد حسينى، ج 1، ص 9.

1201-نقل از: حاج فتح الله صوفى.

1202-زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص 262.

1203-گنجينه دانشمندان، شيخ محمد رازى، ج 5، ص 174.

1204-اعيان الشيعه، علامه سيد محسن امين، ج 9، ص 149.

1205-زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص 262 و 95.

1206-مرگى در نور، عبدالحسين كفايى، ص 82 و سيماى فرزانگان، رضا مختارى، ج 3، ص 266.

1207-اعيان الشيعه، ج 4، ص 559.

1208-سيماى فرزانگان، ج 3، ص 274.

1209-ر. ك: تاريخ منتظم ناصرى، محمد حسن اعتماد السلطنه، ج 2، ص 1223.

1210-اعيان الشيعه، ج 4، ص 559. و مردان در علم در ميدان عمل، سيد نعمت الله حسينى، ج 193.

1211-تاريخ روابط ايران و عراق، مرتضى مدرسى، ص 208.

1212-مجله نور علم، جامعه مدرسين حوزه ى علميه قم، ش 42. نقل از پندهايى از رفتار علماى اسلام، ص 65.

1213-نقل از حضرت آيه الله سيد موسى شبيرى زنجانى، از شيخ عزالدين زنجانى از پدرش.

1214-نقش مجتهد فارس در نهضت تنباكو، محمد رضا رحمتى، ص 62 و ر. ك: وقايع اتفاقيه، به كوشش سعيدى سيرجانى، ص مكرر.

1215-نقبأ البشر، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 358 و 359.

1216-ريحانه الادب، محمد على مدرسى تبريزى، ج 2، ص 308.

1217-معارف الرجال، محمد حرز الدين، ج 1، ص 204.

1218-نقل از خانم عزت صوفى دختر آيت الله شيخ اسحاق رشتى.

1219-همان.

1220-صحيفه نور، ج 9، ص 119.

1221-خواجه نصير و مردم زواره، محيط طباطبايى، مجله يغما، سال 1335.

1222-نامه دانشوران ناصرى، جزء سوم، ص 31.

1223-اجازات الحديث: علامه مجلسى، ر. ك: مقايس الانوار و نفائس الاسرار، قسمت اول فى احوال العلمأ، ص 22، فى احوال العلمأ، ص 22، رياض العلمأ و حياض الفضلأ، ميرزا عبدالله افندى، ج 5، ص 193.

1224-تاريخ مدارس ايران، حسين سلطانزاده، ص 309.

1225-مجله راهنمايى كتاب، مقاله سيد محمد محيط طباطبايى، بقلم سيد عبدالعلى فنأ توحيدى، سال 21، ش 3 و 5.

1226-تاريخ حكمأ و عرفاى متاخرين صدرالمتالهين، منوچهر صدوقى سها، ص 160.

1227-تاريخ مدارس ايران، حسين سلطانزاده، ص 309.

1228-افضل التاريخ، ميرزا غلامحسين افضل الملك، ص 274.

1229-احوال بزرگان، مرتضى مدرسى چهاردهى، مجله يادگار، سال سوم، شماره اول، شهريور 1325.

1230-خدمات متقابل ايران و اسلام، شهيد مطهرى، ص 619.

1231-تاريخ حكما و عرفأ متاخرين صدرالمتالهين، ص 98.

1232-ريحانه الادب، محمد على مدرس خيابانى تبريزى، ج 3، ص 167.

1233-نقبأ البشر فى القرن الرابع عشر، آقا بزرگ تهرانى، ج 2، ص 584 - 918.

1234-اختران فروزان رى و تهران، محمد شريف رازى، ص 365 و 366.

1235-كنز الحكمه، (ترجمه فارسى نزهت الارواح) مرحوم درى، ج 2، ص 156.

1236-گوشه اى از سيماى تاريخ تحول علوم در ايران، وزارت علوم و آموزش عالى سابق، ص 25.

1237-اعيان الشيعه، سيد محسن امين، ج 4.

1238-اصل نسخه مخطوط آن كه بزبان عربى است به شماره مسلسل 7021 در كتابخانه حضرت آيه الله العظمى مرعشى نجفى نگهدارى مى شود.

1239-الذريعه، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 6، ص 19.

1240-دائره المعارف تشيع، ج اول، ص 416.

1241-فهرست كتب خطى كلام و حكمت و فلسفه آستان قدس رضوى، ج اول، ص 381.

1242-فهرست كتب خطى كتابخانه عمومى معارف، عبدالعزيز جواهر الكلام، جزء اول، ص 122.

1243-الذريعه، ج 6، ص 126.

1244-فهرست كتب خطى فارسى و عربى مجلس شوراى ملى، عبدالحسين حايرى، ج 5، ص ‍ 158.

1245-فهرست نسخه هاى خطى كتابخانه دانشكده الهيات و معارف اسلامى، دكتر محمود فاضل، ج سوم، ص 1337 و 1338.

1246-اين 4 رساله در كتابخانه حضرت آيه الله مرعشى نجفى به صورت مخطوط نگهدارى مى شود و رساله بيان استجابت دعا با تحقيق استاد سيد هادى رفيعى طباطبايى در يادنامه حكيم جلوه كه تحت عنوان گلشن جلوه به اهتمام نگارنده تحت طبع است مندرج مى باشد.

1247-شرح حال رجال ايران، مهدى بامداد، ج اول، ص 40.

1248-افضل التواريخ، ص 106.

1249-افضل التواريخ، ص 106.

1250-روز شمار تاريخ ايران از مشروطه تا انقلاب اسلامى، باقر عاملى، ص 11.

1251-به مناسبت صدمين سال رحلت آن حكيم فرزانه مراسم يادبودى در موطنش زواره به اهتمام نگارنده برگزار شد كه طى آن اساتيدى چون علامه حسن زاده، آيت الله سبحانى و...، حضار را كه از شخصيتهاى علمى و فرهنگى حوزه و دانشگاه بودند به فيض رسانيدند. اين مراسم در روز جمعه 31/2/1373 برگزار گرديد.

1252-اقتباس از: شرح حال و آثار سيد جمال الدين اسد آبادى، لطف الله جمالى.

1253-همان.

1254-اسناد و مدارك درباره سيد جمال الدين، صفات الله جمالى.

1255-همان، ص 205 و 206.

1256-اسناد و مدارك درباره سيد جمال الدين اسد آبادى.

1257-سيد جمال الدين پايه گذار نهضتهاى اسلامى، ص 24.

1258-شرح حال سيد جمال الدين اسد آبادى، ص 29 و 30.

1259-همان، ص 31؛ سيد جمال الدين حسينى پايه گذار نهضتهاى اسلامى، ص 25.

1260-شرح حال و آثار سيد جمال الدين اسد آبادى، ص 31 و 32.

1261-خاطرات سيد جمال الدين.

1262-نقش سيد جمال الدين در بيدارى مشرق زمين، ص 61.

1263-همان، ص 62.

1264-سيد جمال الدين حسينى پايه گذار نهضتهاى اسلامى، ص 92.

1265-نهضتهاى اسلامى در صد ساله اخير، مرتضى مطهرى، ص 20.

1266-مفخر شرق، غلامرضا سعيدى، س 62.

1267-سيد جمال الدين حسينى پايه گذار نهضتهاى اسلامى، ص 96.

1268-نقش سيد جمال الدين در بيدارى مشرق زمين، ص 72، 73. سيرى در انديشه سياسى غرب، ص 98.

1269-سيد جمال الدين حسينى پايه گذار نهضتهاى اسلامى، ص 96.

1270-شرح حال و آثار سيد جمال الدين، ص 37 و 38.

1271-زندگانى و فلسفه اجتماعى و سياسى سيد جمال الدين، ص 38.

1272-مفخر شرق، ص 86 و 76.

1273-زندگانى و فلسفه اجتماعى و سياسى سيد جمال الدين، ص 40 و شرح حال و آثار سيد جمال الدين اسد آبادى، ص 38 و 37.

1274-نقش سيد جمال الدين در بيدارى مشرق زمين، ص 22.

1275-مجموعه مقالات سواد و بياض، ايرج افشار، جلد دوم، ص 226 - 232.

1276-سيد جمال الدين حسينى پايه گذار نهضتهاى اسلامى، ص 231.

1277-الكرام البرره، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 122 - 124؛ مكارم الاثار، معلم حبيب آبادى، ج 1، ص 116.

1278-نقبأ البشر، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 2، ص 544.

1279-خاتمه مستدرك الوسائل، محدث نورى، چاپ قديم سه جلدى، ج 3، ص 877.

1280-مدرك پيشين، ج 3، ص 877.

1281-مدرك پيشين، فائده سوم.

1282-كيهان انديشه (1371)، ش 45، ص 69 - 79.

1283-ماضى النجف و حاضرها، آل محبوبه، ج 2، ص 239، چاپ بيروت.

1284-احسن الوديعه، اعتماد السلطنه، ج 1، ص 89، چاپ بغداد، 1348 ق.

1285-پيشين، ج 1، ص 141.

1286-پيشين، ج 1، 101.

1287-نقبأ البشر، ج 2، ص 549.

1288-ر. ك: نقبأ البشر، ج 2، ص 549.

1289-كشف الاستار، محدث نورى، چاپ دوم، قم، 1400 ق، ص 246، آنجا و در مقدمه كتاب هم حديثى از حيات محدث نورى آمده است.

1290-به اين معنى بسيارى از بزرگان اعتقاد داشته و دارند كه از بابت نمونه مى شود از آخوند خراسانى و شيخ الشريعه اصفهانى و... نام برد. بنگريد: نقبأ البشر، ج 2، ص 553 و مكارم الاثار، ج 5، ص 147.

1291-در خصوص آثار محدث، علاوه بر نقبأ البشر، ج 2، ص 549 و جلدهاى مختلف «الذريعه» مراجعه شود به فيض قدسى، مقدمه مترجم.

1292-مجله نور علم ؛ ش مسلسل 48، دوره چهارم، ش 12، (آذر و دى 1371) ص 86 - 108 ؛ فيض ‍ قدسى، با ترجمه سيد جعفر نبوى، ص 37 - 40، چاپ اول، 1374، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، تهران.

1293-زندگينامه اين بزرگان را در مصادر زير مى توان يافت: نفس الرحمن، ص 14، معارف الرجال، ج 1، ص 271، نقبأ البشر، ج 2، ص 546 و ج 4، ص 1601، حماسه حسينى، ج 1، ص 13، و هديه الرازى الى الامام المجدد الشيرازى و ريحانه الادب.

1294-دانشنامه جهان اسلام، حرف ب، جزوه چهارم، ص 623، چاپ اول.

1295-مشجره مواقع النجوم، محدث نورى، ص 20، از منشورات كتابخانه نجفى مرعشى، الذرايعه، ج 1، ص 181 و...، علما معاصرين، واعظ خيابانى تبريزى، ص 213، دائره المعارف تشيع، ج 2، ص 65، ج 568 و...

1296-متن شعر در جلد دوم نقبأ البشر، ص 548 موجود است.

1297-نفس الرحمن، ص 8 و كشف الاستار، ص 245.

1298-پايدارى تا پاى دار، على ابوالحسنى (منذر) ص 139.

1299-خاطرات سياسى، تاريخى مستر همفر در كشورهاى اسلامى، ترجمه على كاظمى با مقدمه آيت الله شيخ حسين لنكرانى، ص 17.

1300-شيخ فضل الله نورى و مشروطيت، مهدى انصارى، ص 26.

1301-پايدارى تا پاى دار، ص 305.

1302-مكتوبات، اعلاميه ها، ... و چند گزارش پيرامون نقش شيخ فضل الله نورى، محمد تركمان، ج 2، ص 326.

1303-تاريخ بيدارى ايرانيان، ناظم الاسلام كرمانى، ص 256.

1304-انقلاب ايران، ادوارد براون، ترجمه احمد پژوه، ص 355.

1305-خاطرات و خطرات، مهديقلى هدايت، ص 155.

1306-رجال عصر مشروطيت، ابوالحسن علوى، ص 81.

1307-ايدئولوژى نهضت مشروطيت، فريدون آدميت، ص 429.

1308-تاريخ مشروطه ايران، احمد كسروى، ص 31.

1309-يپرم خان سردار، اسماعيل رائين، ص 252.

1310-شيخ فضل الله نورى و مشروطيت، ص 29 و 30.

1311-خاطرات من، جلد اول، حسن اعظام قدسى، ص 62.

1312-تحريم تنباكو، ابراهيم تيمورى، ص 179.

1313-مقدمات مشروطيت، هاشم محيد مافى، ص 92.

1314-فراموشخانه يا فراماسونرى سازمانى استعمارى است كه تشكيلات بسيار پيچيده و مرموزى دارد و مقررات خاصى داشته و رازدارى از شرايط آن است هدف آنها در ظاهر حمايت از انسانيت و تهذيب اخلاق و رشد فرهنگى جامعه است تشكيلات ابتدائى آن در انگلستان و فرانسه بوده، در اكثر كشورها شعبه هايى دارد.

1315-تاريخ اجتماعى و سياسى ايران از زمان ناصر الدين شاه تا آخر سلسله قاجاريه، عبدالله بهرامى، ص 69 و 70.

1316-تاريخ پيدايش مشروطيت، اديب هروى خراسانى، ص 137 و 138.

1317-اسلام و مقتضيات زمان، مرتضى مطهرى، ص 159.

1318-شيخ فضل الله همواره مى گفت مشروطه اى كه از ديگ پلو سفارت انگليس بيرون بيايد به درد ما ايرانيها نمى خورد.

1319-تاريخ بيدارى ايرانيان، ص 484.

1320-زمينه انقلاب مشروطيت ايران (سه خطابه)، سيد حسين تقى زاده، ص 44.

1321-فراموشخانه و فراماسونرى در ايران، اسماعيل رائين، ج 2، ص 208.

1322-همان، ص 195.

1323-مكتوبات، اعلاميه ها...، ج 2، ص 148.

1324-همان، ص 211.

1325-قانون اساسى و متمم آن، ص 29.

1326-تاريخ پيدايش مشروطيت، ص 139.

1327-تاريخ انقلاب ايران، ابن نصرالله مستوفى تفرشى، ج اول، ما به نقل از مكتوبات...، ج 2، تركمان، ص 194 - 197.

1328-تشيع و مشروطيت در ايران و نقش ايرانيان مقيم عراق، عبدالهادى حايرى، ص 122.

1329-فكر دموكراسى اجتماعى در نهضت مشروطيت ايران، فريدون آدميت، ص 133.

1330-فاجعه قرن، جواد بهمنى، ص 139، با تصرف و تلخيص.

1331-مكتوبات...، ص 362 و 363 با تصرف و تلخيص.

1332-سوره مومن، آيه 44.

1333-احمد خوانسارى.

1334-شاهين (نهيب ادبى جنبش)، شمس الدين تندركيا، ص 229 - 234. با تصرف و تلخيص.

1335-سيد جمال الدين و شيخ نورى، برقعى، ما به نقل از فاجعه قرن، ص 163.

1336-احمد خوانسارى.

1337-شاهين (نهيب ادبى جنبش)، ص 222.

1338-شاهين (نهيب ادبى جنبش)، ص 269.

1339-صحيفه نور، امام خمينى، ج 18، ص 175.

1340-مرگى در نور، عبدالحسين مجيد كفايى، كتابفروشى زوار، 1359، ص 14، دايره المعارف بزرگ اسلامى، چاپ دوم، 1364، تهران، ص 151، اعيان الشيعه، سيد محسن امين، (دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، 1403 ق) ج 9، ص 5، الاعلام، خيرالدين زركلى، چاپ سوم، دارالعلم للملابين، بيروت، 1989 م، ج 9، ص 11.

1341-مرگى در نور، ص 21 - 24، 29 و 35.

1342-كفايه الاصول، محمد كاظم خراسانى، مقدمه جواد شهرستانى، موسسه آل البيت لا حيأ التراث.

1343-اعيان الشيعه، ج 9، ص 5.

1344-مرگى در نور، ص 55.

1345-همان، ص 47 - 49.

1346-همان، ص 50.

1347-كفايه الاصول، مقدمه.

1348-دائره المعارف بزرگ اسلامى، ج 1، ص 151، اعيان الشيعه، ج 9، ص 5، تاريخ رجال ايران، مهدى بامداد، كتابفروشى زوار، تهران، 1347، ج 4، ص 1، كفايه الاصول، مقدمه، مرگى در نور، ص ‍ 65 - 67، مجله كيهان انديشه، 1364، شماره 4، ص 19.

1349-كفايه الاصول، مقدمه، مرگى در نور، ص 102، 119 و 122، آخوند خراسانى آفتاب نيمه شب، محمد رضا سماك امانى، ص 97.

1350-كفايه الاصول، مقدمه.

1351-مرگى در نور، ص 102 - 103، 107، 377، 379 - 380، 381، 394، 395، 397 و 400.

1352-موسوعه العتبات المقدسه، جعفر خليلى، چاپ دوم، موسسه الاعلمى، بيروت، 1407 ق، ج 7، ص 146 - 147 و 150 - 154، مرگى در نور، ص 373 - 374.

1353-تاريخ انقلاب مشروطيت ايران، مهدى ملك زاده، ج 1، ص 136 - 138، چاپ سوم انتشارات علمى، تهران 1371، تشيع و مشروطيت در ايران، ص 141.

1354-صحيفه نور، ج 1، ص 68 و ج 15، ص 202.

1355-تاريخ سياسى معاصر ايران، سيد جلال الدين مدنى، ج 1، ص 71، انتشارات اسلامى، قم، 1361، تاريخ تحولات سياسى و روابط ايران و انگليس، سيد جلال الدين مدنى، ج 8، ص 56، انتشارات اقبال، چاپ هشتم، 1367، واقعات اتفاقيه در روزگار، محمد مهدى شريف كاشانى، ج 1، ص 24 - 25، 84 و 181، چاپ اول، نشر تاريخ ايران، 1362.

1356-تاريخ انقلاب مشروطيت ايران، ج 1، ص 144 - 146.

1357-تاريخ تحولات سياسى و روابط خارجى ايران، ج 2، ص 208.

1358-مرگى در نور، ص 195 - 197.

1359-تاريخ سياسى ايران، ج 1، ص 72 و 73.

1360-آخوند خراسانى، آفتاب نيمه شب.

1361-اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 10، ص 43.

1362-همان.

1363-همان.

1364-مجله نور علم، دوره دوم، ش 3، ص 87.

1365-اعيان الشيعه، ج 10، ص 43.

1366-مجله نور علم، دوره دوم، ش 3، ص 78.

1367-فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ج 2، ص 596.

1368-فقهاى نامدار شيعه، عقيقى بخشايشى، ص 402.

1369-مجله نور علم، دوره دوم، شماره 3، ص 78.

1370-اعيان الشيعه، ج 10، ص 43.

1371-احسن الوديعه، ج 1، ص 152 و 153.

1372-اختران تابناك، شيخ ذبيح الله محلاتى، ج 1، ص 389.

1373-به نقل از يكى از مراجع عصر حاضر.

1374-دوره علمأ الشيعه فى مواجهه الاستعمار، ص 25.

1375-به نقل از استاد سيد عبدالعزيز طباطبائى.

1376-همان.

1377-دوره علمأ الشيعه فى مواجهه الاستعمار، ص 64.

1378-فقهاى نامدار شيعه، ص 420.

1379-اعيان الشيعه، ج 10، ص 43.

1380-اعيان الشيعه، ج 10، ص 43.

1381-مجله نور علم، دوره دوم، ش 12، نجوم است.

1382-مستمسك العروه الوثقى، سيد محسن حكيم، مقدمه.

1383-موسوعه العتبات المقدسه، ج 7، ص 167 - 169.

1384-معارف الرجال، محمد و زالدين، ج 2، ص 326.

1385-مجله نور علم، دوره دوم، شماره 3، ص 85.

1386-نقبأ البشر، آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 263.

1387-ريحانه الادب، محمد على مدرس، ج 4، ص 341 - 340.

1388-ر. ك: الذريعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 6، ص 218، ج 13، ص 71، نقبأ البشر، همان، ج 1، ص 263، معارف الرجال، ج 2، ص 216.

1389-بيدارگران اقاليم قبله، محمد رضا حكيمى، ص 97، نقبأ البشر، ج 1، ص 262.

1390-ر. ك: تشيع و مشروطيت در ايران، عبدالهادى حائرى، ص 169، نگاهى به تاريخ انقلاب اسلامى عراق، صادقى تهرانى، ص 13.

1391-الحائق الناصحه، فريق المزهر، ج 1، ص 95.

1392-نقبأ البشر، ج 1، ص 263.

1393-اسره المجدد الشيرازى، نورالدين شاهرودى ص 102.

1394-نقبأ البشر، ج 1، ص 263، الامام القائد، ص 44.

1395-نگاهى به تاريخ انقلاب اسلامى 1920 عراق، محمد صادقى تهرانى، ص 76.

1396-همان.

1397-شرح حال و اقدامات شيخ محمد خيابانى، حاج محمد على آقا بادامچى تبريزى، چاپ برلين، سال 1304 ش، ص 23.

1398-همان.

1399-شيخ محمد خيابانى خروش حماسه ها، مصطفى قليزاده، سازمان تبليغات اسلامى، تهران، 1372، ص 42.

1400-پدر بزرگ مقام معظم رهبرى حضرت آيت الله سيد على خامنه اى.

1401-شيخ محمد خيابانى، خروش حماسه ها، ص 42.

1402-همان، ص 24.

1403-قيام آذربايجان ستارخان، اسماعيل اميرخيرى، تبريز، 1339، ص 9 - 148 و 149.

1404-دو قهرمان جنبش مشروطه، رحيم رئيس نيا و عبدالحسن ناهيدى، ص 196.

1405-همان، ص 7 - 196.

1406-تاريخ هجده ساله آذربايجان، احمد كسروى، ج 1، ص 75.

1407-شرح حال و اقدامات شيخ محمد خيابانى، ص 28.

1408-تاريخ انقلاب مشروطيت ايران، دكتر ملك زاده، ج 7، ص 87.

1409-دو قهرمان جنبش مشروطه، ص 209.

1410-قيام شيخ محمد خيابانى در تبريز، على آذرى، چاپ چهارم، تهران، 1362، ص 29.

1411-همان، ص 31 - 29.

1412-همان، ص 37.

1413-شيخ محمد خيابانى خروش حماسه ها، ص 106.

1414-بيدارگران اقاليم قبله، محمد رضا حكيمى، ص 154.

1415-شرح حال و اقدامات شيخ محمد خيابانى، ص 28.

1416-تاريخ هجده ساله آذربايجان، ج 2، ص 678.

1417-شرح حال و اقدامات شيخ محمد خيابانى، ص 28.

1418-همان، ص 30.

1419-همان، ص 32.

1420-شيخ محمد خيابانى خروش حماسه ها، ص 137.

1421-قيام شيخ محمد خيابانى در تبريز، ص 6 - 245.

1422-همان، ص 263، تاريخ هجده ساله آذربايجان، ج 2، ص 767.

1423-شيخ محمد خيابانى خروش حماسه ها، ص 147.

1424-تاريخ بيست ساله ايران، حسين مكى، ج 1، ص 35 و 36.

1425-شرح حال و اقدامات شيخ محمد خيابانى، ص 37.

1426-قيام شيخ محمد خيابانى در تبريز، ص 492.

1427-اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 8، ص 391، آقا بزرگ تهرانى، تولدش را در تاريخ 12 ربيع الثانى 1266 ضبط كرده است. (ر. ك: الذريعه، ج 4، ص 158).

1428-اعيان الشيعه، ج 8، ص 392.

1429-علماى معاصرين، ص 124.

1430-ايران و جهان اسلام، ص 200.

1431-اسنادى درباره هجوم انگليس و روس به ايران، فصل ششم.

1432-نگاهى به تاريخ...، صادقى تهرانى، ص 16.

1433-لمحات اجتماعيه من تاريخ العراق الحديث، ج 5، ص 309.

1434-تذكره علماى اماميه پاكستان، ص 313.

1435-سردار جنگل، ابراهيم فخرايى، سازمان انتشارات جاويدان، چاپ يازدهم، 1366، ص 35.

1436-همان مدرك - قيام جنگل (يادداشتهاى ميرزا اسماعيل جنگلى، خواهرزاده ميرزا كوچك خان) به كوشش اسماعيل رائين، ص 54.

1437-از آستارا تا استارباد، منوچهر ستوده، انجمن آثار ملى، ج 1، بخش 1، ص 259.

1438-قيام جنگل، ص 54.

1439-تاريخ معاصر ايران كتاب نهم، ص 283.

1440-دايره المعارف تشيع، ج 1، ص 181.

1441-سردار جنگل، ص 35 - تاريخ بيست ساله ايران، حسين مكى، اميركبير، 1358، ج 1، ص 491 - سياست دولت شوروى در ايران م. ع منشور گركانى، ص 30.

1442-تاريخ معاصر ايران، كتاب نهم، ص 283.

1443-آخوند خراسانى آفتاب نيمه شب، از مولف، مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامى، 1373، ص 60 - 78 - سيماى رشت، از مولف، مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامى، 1373، ص 69 - 71.

1444-سردار جنگل، ص 40.

1445-آخوند خراسانى آفتاب نيمه شب، ص 88 - 92 - تاريخ هيجده ساله آذربايجان، احمد كسروى، اميركبير، 1357، ج 2، ص 476 - تاريخ بيست ساله ايران، ج 1، ص 491 - نامه هايى از تبريز، ادوارد براون، ترجمه حسن جوادى، خوارزمى، 1351، ص 138 و 148 - كتاب آبى (گزارشهاى محرمانه وزارت خارجه انگليس درباره انقلاب مشروطه ايران) به كوشش احمد بشيرى، نشر نو، 1363 ص 1429.

1446-سردار جنگل، ص 27 - 28.

1447-تاريخ معاصر ايران، كتاب نهم، ص 284.

1448-روستايى واقع در شهرستان صومعه سرا.

1449-نهضت جنگل و اتحاد اسلام (اسناد محرمانه و گزارش ها)، به كوشش فتح الله كشاورز، سازمان اسناد ملى ايران، چاپ اول، 1371.

1450-سردار جنگل، ص 56، 58.

1451-همان مدرك، ص 73 - 75.

1452-بزرگمردى از تبار جنگل، ص 136 - 137.

1453-سياست دولت شوروى در ايران، ص 36، خاطرات سياسى فرخ، سيد مهدى فرخ (معتصم السلطنه)، اميركبير 1347، ص 34 - 36.

1454-سياست دولت شوروى در ايران، ص 36 و 37، ايران در جنگ بزرگ، مورخ الدوله سپهر، ص ‍ 389، سردار جنگل، ص 153.

1455-قيام جنگل، ص 48.

1456-سردار جنگل، ص 217 - 220، ايران در جنگ بزرگ، ص 388.

1457-سردار جنگل، ص 233 - 244.

1458-همان مدرك، ص 291.

1459-همان مدرك، ص 320 - 325.

1460-همان مدرك، ص 329 - 391، تاريخ اجتماعى و ادارى دوره قاجاريه، عبدالله مستوفى، كتابفروشى محمد على علمى، 1325، ج 3، ص 124 - 125، تاريخ عصر حاضر (حيات يحيى، ج 4) يحيى دولت آبادى، كتابفروشى ابن سينا، 1331 تهران، ص 154 - 162 و 279، ايران در جنگ بزرگ، ص 391 - 396.

1461-لباب الالقاب، ملا حبيب الله شريف كاشانى، ص 149.

1462-همان، ص 149 و 150.

1463-همان، ص 75 و 77.

1464-همان، ص 99

1465-همان، ص 75، 76.

1466-همان، ص 79.

1467-همان، ص 151.

1468-همان، ص 108.

1469-همان، ص 151.

1470-همان، ص 150.

1471-همان، ص 112.

1472-همان، ص 106 و 151.

1473-مجله نور علم، ش 54، آيه الله رضا استادى.

1474-رساله انصافيه، چاپ سنگى، مطبعه ثريا كاشان، ص 1.

1475-رباعيات مرحوم آيه الله شريف، ص 16.

1476-تاريخ اجتماعى كاشان، حسن نراقى، ص 303، 305.

1477-مثنوى تشويقات السالكين، ص 91.

1478-مثنوى تنبهات الغافلين، ص 162.

1479-مجموعه اشعار، ص 433.

1480-مجموعه شكايت نامه، ص 455.

1481-كتاب رباعيات، ص 54.

1482-آقاى شريف احمد.

1483-احسن التراتيب، ص 11.

1484-ر. ك: الفهرست، آيه الله شريف، ص 17.

1485-النجم الثاقب، ص 5.

1486-لباب الالقاب، ص 10 و 11.

1487-مجله نور علم، ش 19، 1365.

1488-مجله نور علم، ش 19، 1365.

1489-تذكره الشعرأ، ص 120.

1490-از يادداشتهاى آقاى حبيب الله سلمانى آرانى.

1491-تذكره الشعرأ، ص 218.

1492-سيماى كاشان، حبيب الله سلمانى آرانى، از مجموعه ديار ايران، ص 177.

1493-نوشته هاى دكتر على شريف.

1494-لباب الالقاب، ص 153.

1495-روزنامه كيهان، ويژه نامه كاشان، 18/9/1374 - مصاحبه آقاى حسين شريف.

1496-منتقد المنافع فى شرح المختصر النافع (مقدمه).

1497-«خالص» نام شهرى است بزرگ در شرق بغداد در كنار رودخانه اى به همين عنوان (مراصد الاطلاع، و منتهى الارب، ماده خالص).

1498-مقصود از سياست به معناى صحيح آن است، بدين معنا: قيام بر امرى به گونه اى كه آن را اصلاح كند. طريحى در اين زمينه گويد: «السياسه و هو القيام على الشى ء بما يصلحه». (مجمع البحرين، با تغييرات محمود عادل، نشر فرهنگ اسلامى، ج 2، ص 468.)

1499-معارف الرجال، محمد حرزالدين، ج 2، ص 147. موسوى اصفهانى در «احسن الوديعه»، جزء دوم، ص 123، ولادت او را پانزدهم ذيحجه 1277 و در شهر كاظمين ذكر كرده است.

1500-اعيان الشيعه، محسن امين، ج 10، ص 157.

1501-معارف الرجال، ص 147 و 148 و 149، احسن الوديعه، ص 123 و 124.

1502-همان.

1503-الذريعه آقا بزرگ تهرانى، ج 3، ص 177.

1504-احسن الوديعه، ص 125.

1505-الذريعه، ج 24، ص 17، فهرست كتابهاى چاپى عربى خان بابامشار، ص 451.

1506-الذريعه، ج 14، ص 186، فهرست كتابهاى چاپى عربى خان بابامشار، ص 571.

1507-اعيان الشيعه، ص 157، احسن الوديعه، ص 125.

1508-فهرست كتابهاى چاپى عربى، ص 293.

1509-الذريعه، ج 8، ص 52، احسن الوديعه، ص 124.

1510-لمحات الاجتماعيه، على وردى، جزء 4، ص 130.

1511-الذريعه، ج 25، ص 52، احسن الوديعه، ص 125.

1512-اعيان الشيعه، ص 157، الذريعه، ج 20، ص 197.

1513-معارف الرجال، ص 150.

1514-اعيان الشيعه، ص 157.

1515-موسوعه العتبات المقدسه، جعفر خليلى، ج 9، ص 139.

1516-جنگ جهانى اول از سال 1914 تا 1918 م به طول انجاميد.

1517-لمحات الاجتماعيه، جزء 4، ص 130.

1518-مجله «آفاق عربيه»، ص 33 به روايت صادقى تهرانى در «نگاهى به تاريخ انقلاب 1920 عراق» ص 6.

1519-همان، ص 13 و 16.

1520-همان، ص 22.

1521-همان، ص 24.

1522-لمحات الاجتماعيه، جزء 5، القسم الاول، ص 62.

1523-همان، ص 63.

1524-الحسايق الناصعه، فريق مزمر آل فرعون، ج 1، ص 95. الحايق الناصعه از مهمترين مآخذ و معتبرترين آنها در نگارش انقلاب 1920 شركت داشت. وى به مدت بيست سال در زمينه اسناد و مدارك و تدوين تاريخ اين انقلاب پژوهش نمود.

1525-نگاهى به تاريخ انقلاب اسلامى 1920 عراق، ص 38.

1526-همان، ص 101 - 110.

1527-لمحات الاجتماعيه، جزء 6، القسم الاول، ص 21 - 20.

1528-همان، ص 26.

1529-همان، ص 43 و 44.

1530-همان، ص 87.

1531-با اندكى توضيح از همان مآخذ، ص 107 - 109.

1532-گفتنى اينكه شيخ مهدى خالصى پس از بيعت با فيصل در مدرسه كاظميه، به درخواست فيصل آن را مكتوب كرد و در جرايد منتشر ساخت. متن آن بدين قرار است: «بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتى الحمدلله الذى نشر لوأ الحق على رووس الخلق، فايدهم بالنصر برثاسه من حاز الشرف و الفخر الملك المطاع الواجب له علينا الاتباع الملك المبجل عظمته مليكنا فيصل الاول - دامت شوكته - نجل جلاله الملك حسين الاول - دامت دولته - فاحكموا بيعته و ابرموا طاعته و امتخوا باسمه مذعنين لحكمه. و نحن ممن قد اقتضى هذا الاثر و بايعه فى السز و الجهر على ان يكون ملكا على العراق، مقيدا بمجلس نيابى، منقطعا عن سلطه الغير، مستقلا معه بالامر و النهى». ولله الامر. 7 ذى القعده 1339. الراجى عفوربه محمد مهدى الكاظمى عفى عنه. (همان، ص 106 - 110). حسن علوى ماجراى بيعت آيه الله خالصى با فيصل را به گونه اى ديگر روايت كرده است. ر. ك: الشيعه و الدوله القوميه ص 339 - 340.

1533-موسوعه العتبات المقدسه، ج 9، قسم 1، ص 291.

1534-براى مزيد اطلاع بنگريد به لمحات اجتماعيه، الجزء السادس، القسم الاول، ص 119.

1535-در تفضيل اين بخش به مآخذ پيشين، ص 162 به بعد نگاه كنيد.

1536-ر. ك: مآخذ گذشته، ص 179 - 184.

1537-همان، ص 187 - 189.

1538-همان، ص 194.

1539-همان، ص 194 و 195.

1540-همان، ص 198 و 199.

1541-ر. ك: ماخذ گذشته، ص 204.

1542-همان، ص 204 و دنباله.

1543-روسأ العراق، سليم حسينى، ص 36 و 37.

1544-لمحات اجتماعيه، ص 210 و 211.

1545-همان، ص 213 و 214، روسأ العراق، ص 37 و 38.

1546-لمحات اجتماعيه، ص 216 و 217.

1547-همان، ص 220 و 221.

1548-علمايى كه خاك عراق را به مقصد ايران ترك گفتند، عبارت اند از آيات عظام: سيد ابوالحسن اصفهانى، حسين نايينى، جواد جواهرى، على شهرستانى، عبدالحسين شيوا، احمد خراسانى، مهدى خراسانى، حسن طباطبائى، عبدالحسين طباطبايى و 25 تن از ياران آنان (ماخذ پيشين، ص ‍ 229.)

1549-همان، ص 231 - 233.

1550-همان، ص 233 و 235.

1551-همان، ص 239 - 243.

1552-همان، ص 245 و 246.

1553-همان، ص 246 - 248.

1554-همان، ص 248.

1555-همان، ص 248 - 251.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc371021556)

[ثقة السلام كلينى متوفاى 329 ق 8](#_Toc371021557)

[مقدمه 8](#_Toc371021558)

[ميلاد آفتاب 8](#_Toc371021559)

[گزينش هدف 9](#_Toc371021560)

[هجرتى ديگر 12](#_Toc371021561)

[ثقة الاسلام 13](#_Toc371021562)

[تأليف كافى 14](#_Toc371021563)

[سبك كلينى 15](#_Toc371021564)

[كلينى بر مسند تدريس 16](#_Toc371021565)

[عروج كلينى 17](#_Toc371021566)

[شيخ صدوق متوفاى 381 ق. 18](#_Toc371021567)

[زادگاه 18](#_Toc371021568)

[نسب و نژاد 19](#_Toc371021569)

[ميلاد محمد 19](#_Toc371021570)

[دوران كودكى و نوجوانى 21](#_Toc371021571)

[دوران تحصيل 21](#_Toc371021572)

[اقامت در رى 22](#_Toc371021573)

[عصر حديث 25](#_Toc371021574)

[سفرهاى علمى 25](#_Toc371021575)

[مقام علمى 28](#_Toc371021576)

[فقيه اماميه 29](#_Toc371021577)

[صدوق در نگاه ديگران 29](#_Toc371021578)

[صداقت در گفتار و روايت 31](#_Toc371021579)

[آثار صدوق 32](#_Toc371021580)

[كتاب من لايحضره الفقيه 33](#_Toc371021581)

[كمال الدين و تمام النعمة 34](#_Toc371021582)

[معانى الاخبار 34](#_Toc371021583)

[عيون اخبار الرضا عليه‌السلام 34](#_Toc371021584)

[خصال 35](#_Toc371021585)

[امامى (مجالس) 35](#_Toc371021586)

[علل الشرايع 35](#_Toc371021587)

[گوهر گمشده يا مدينة العلم 36](#_Toc371021588)

[شاگردان صدوق 37](#_Toc371021589)

[غروب خورشيد 38](#_Toc371021590)

[صاحب بن عباد متوفاى 385 ق. 40](#_Toc371021591)

[از ولادت تا عرصه سياست 40](#_Toc371021592)

[نگاهى به آل بويه 41](#_Toc371021593)

[مذهب صاحب 43](#_Toc371021594)

[اخلاق و سيره صاحب 44](#_Toc371021595)

[سياست و روش كشوردارى 45](#_Toc371021596)

[علم آموزى و دانش گسترى صاحب 45](#_Toc371021597)

[الف - مقام علمى صاحب 48](#_Toc371021598)

[ب - اساتيد صاحب 49](#_Toc371021599)

[شاگردان صاحب 49](#_Toc371021600)

[ج - كتابهايى كه به نام صاحب نوشته شده و به او هديه گرديد. 49](#_Toc371021601)

[سروده هاى صاحب 49](#_Toc371021602)

[نثر صاحب 51](#_Toc371021603)

[صاحب و زبان فارسى 51](#_Toc371021604)

[غروب خورشيد 52](#_Toc371021605)

[سيد رضى متوفاى 406 ق. 54](#_Toc371021606)

[ستاره اى از افق بغداد 54](#_Toc371021607)

[خواب سرنوشت ساز 55](#_Toc371021608)

[دلباخته علم و معرفت 56](#_Toc371021609)

[شعر متعهد 58](#_Toc371021610)

[شيفته خدمت نه تشنه قدرت 59](#_Toc371021611)

[ترفند سياسى 59](#_Toc371021612)

[روح حماسى 60](#_Toc371021613)

[بوستان معرفت 61](#_Toc371021614)

[اولين دانشگاه 62](#_Toc371021615)

[جلوه هاى تربيتى 63](#_Toc371021616)

[قطره اى از درياى بيكران 64](#_Toc371021617)

[رسالت بزرگ 65](#_Toc371021618)

[از ديدگاه دانشمندان اهل تسنن 66](#_Toc371021619)

[غروبى نابهنگام 67](#_Toc371021620)

[شيخ مفيد متوفاى 413 ق. 69](#_Toc371021621)

[تولد 69](#_Toc371021622)

[تحصيلات و استادان 70](#_Toc371021623)

[جهان اسلام در عصر «مفيد» 71](#_Toc371021624)

[بر كرسى زعامت شيعه 72](#_Toc371021625)

[صحيفه هاى سبز 73](#_Toc371021626)

[در آينه نگاه انديشمندان 74](#_Toc371021627)

[داستانهايى از زندگانى شيخ 74](#_Toc371021628)

[معنويت «شيخ» و اخلاق « مفيد» 75](#_Toc371021629)

[در عرصه تدريس و تأليف 76](#_Toc371021630)

[گلبرگ هاى هدايت 77](#_Toc371021631)

[جبهه هاى مختلف مناظره 79](#_Toc371021632)

[غروب نابهنگام... 80](#_Toc371021633)

[سوگ سروده هاى مرگ مفيد 80](#_Toc371021634)

[كنگره جهانى هزاره شيخ 81](#_Toc371021635)

[سيد مرتضى پرچمدار علم و سياست 83](#_Toc371021636)

[مقدمه 83](#_Toc371021637)

[ولادت 83](#_Toc371021638)

[آغاز تحصيل 84](#_Toc371021639)

[استادان 85](#_Toc371021640)

[شاگردان 86](#_Toc371021641)

[حوزه درس سيد 87](#_Toc371021642)

[دارالعلم و كتابخانه سيد 88](#_Toc371021643)

[تأليفات سيد مرتضى 89](#_Toc371021644)

[سيد مرتضى احياگر قرن چهارم 91](#_Toc371021645)

[داناى هنرور در سخن دانشمندان 91](#_Toc371021646)

[سيد مرتضى و مسئوليتهاى اجتماعى 92](#_Toc371021647)

[وصيت تكان دهنده و عشق به نماز 94](#_Toc371021648)

[وداع با سيد 95](#_Toc371021649)

[نجاشى متوفاى 450 ق. 97](#_Toc371021650)

[اشاره 97](#_Toc371021651)

[ستاره اى در افق بغداد 98](#_Toc371021652)

[نجاشى 99](#_Toc371021653)

[از تبار اسماعيل 100](#_Toc371021654)

[نياكان 100](#_Toc371021655)

[آشنايى با زبان وحى 101](#_Toc371021656)

[با اساتيد و راويان 102](#_Toc371021657)

[در محضر مفيد رحمه الله و سيد مرتضى رحمه الله 104](#_Toc371021658)

[تشيع در عصر نجاشى 105](#_Toc371021659)

[معاصران 107](#_Toc371021660)

[آثار ماندگار 110](#_Toc371021661)

[روايتگران 112](#_Toc371021662)

[جلوه هايى از زندگى 112](#_Toc371021663)

[حديث فراق 113](#_Toc371021664)

[شيخ طوسى متوفاى 460 ق. 116](#_Toc371021665)

[ولادت: 116](#_Toc371021666)

[به سوى بغداد 116](#_Toc371021667)

[تصويرى از منزلت «مفيد رحمه الله» 117](#_Toc371021668)

[خورشيد عرش 120](#_Toc371021669)

[هجرت به شهر عشق 121](#_Toc371021670)

[اولين دانشگاه شيعه 122](#_Toc371021671)

[شاگردان 124](#_Toc371021672)

[اشك ملائك 124](#_Toc371021673)

[علامه طبرسى متوفاى 548 ق. 126](#_Toc371021674)

[ولادت 126](#_Toc371021675)

[تحصيل 127](#_Toc371021676)

[در عرصه شعر 128](#_Toc371021677)

[هجرتى پر بار 129](#_Toc371021678)

[آثار سبز 130](#_Toc371021679)

[پيشواى مفسران 130](#_Toc371021680)

[بر قله فقاهت 134](#_Toc371021681)

[آيينه وحدت 135](#_Toc371021682)

[غروب در شامگاه عرفه 139](#_Toc371021683)

[يادگاران 139](#_Toc371021684)

[قطب الدين رواندى متوفاى 573 ق. 140](#_Toc371021685)

[ايران در عصر قطب رواندى 140](#_Toc371021686)

[زادگاه و نياكان 141](#_Toc371021687)

[تحصيل 141](#_Toc371021688)

[استاد بزرگ 143](#_Toc371021689)

[شاگردان 143](#_Toc371021690)

[دانش و آثار 144](#_Toc371021691)

[الف - علم تفسير 145](#_Toc371021692)

[ب - نهج البلاغه 145](#_Toc371021693)

[ج - كلام و فلسفه 146](#_Toc371021694)

[د - فقه 147](#_Toc371021695)

[ه‍ - حديث 148](#_Toc371021696)

[و - تاريخ 149](#_Toc371021697)

[ز - اصول فقه 149](#_Toc371021698)

[ح - شعر و ادب 149](#_Toc371021699)

[از نگاه ديگران 152](#_Toc371021700)

[فرزندان قطب 153](#_Toc371021701)

[غروب خورشيد 154](#_Toc371021702)

[ابن شهر آشوب متوفاى 588 ق. 156](#_Toc371021703)

[سرآغاز 156](#_Toc371021704)

[ميلاد 156](#_Toc371021705)

[شكوفايى 157](#_Toc371021706)

[اساتيد 158](#_Toc371021707)

[موفقيت 159](#_Toc371021708)

[شاگردان 160](#_Toc371021709)

[هجرت 160](#_Toc371021710)

[آثار جاودن 161](#_Toc371021711)

[در عرصه شعر 162](#_Toc371021712)

[از نگاه ديگران 163](#_Toc371021713)

[رحلت 164](#_Toc371021714)

[سيد بن طاووس متوفاى 664 ق. 166](#_Toc371021715)

[ستاره سبز 166](#_Toc371021716)

[فقيه انديشناك 167](#_Toc371021717)

[پيوند بزرگان 168](#_Toc371021718)

[پايتخت شيطان 169](#_Toc371021719)

[خاطره هاى سبز 171](#_Toc371021720)

[پيشنهاد وزارت 173](#_Toc371021721)

[كوچه هاى وصل 174](#_Toc371021722)

[رازهاى جمعه شب 175](#_Toc371021723)

[نامه اى از دوزخ 176](#_Toc371021724)

[شاگردان 177](#_Toc371021725)

[ميراث سبز 178](#_Toc371021726)

[پرواز واپسين 179](#_Toc371021727)

[فرزندان سيد 181](#_Toc371021728)

[خواجه نصير الدين طوسى متوفاى 673 ق. 182](#_Toc371021729)

[زادگاه و ولادت 182](#_Toc371021730)

[تحصيل 183](#_Toc371021731)

[دوران آشوب 185](#_Toc371021732)

[خدمات ارزنده 187](#_Toc371021733)

[فرشته نجات 189](#_Toc371021734)

[اخلاق خواجه نصير 190](#_Toc371021735)

[شاگردان 191](#_Toc371021736)

[دانش خواجه 192](#_Toc371021737)

[الف - رياضيات 193](#_Toc371021738)

[ب - فسلفه 193](#_Toc371021739)

[ج - كلام 193](#_Toc371021740)

[و - اخلاق 194](#_Toc371021741)

[ه ‍- ادبيات 194](#_Toc371021742)

[آثار سبز 195](#_Toc371021743)

[غروب خورشيد 196](#_Toc371021744)

[فرزندان 196](#_Toc371021745)

[محقق حلى متوفاى 676 ق 198](#_Toc371021746)

[مقدمه 198](#_Toc371021747)

[حوزه بغداد 198](#_Toc371021748)

[نام آوران حله 199](#_Toc371021749)

[از ميلاد تا مدرسه 199](#_Toc371021750)

[اساتيد محقق حلى 200](#_Toc371021751)

[تربيت مردان علم و عمل 201](#_Toc371021752)

[حوادث 202](#_Toc371021753)

[استقبال از خواجه نصير 203](#_Toc371021754)

[باغ بى خزان 203](#_Toc371021755)

[در عرصه شعر و ادب 205](#_Toc371021756)

[از ديدگاه ديگران 206](#_Toc371021757)

[غروب خورشيد فقاهت 207](#_Toc371021758)

[در رثاى يار 207](#_Toc371021759)

[علامه حلى متوفاى 726 ق. 209](#_Toc371021760)

[طليعه 209](#_Toc371021761)

[ولادت و خاندان 209](#_Toc371021762)

[آغاز تحصيل 210](#_Toc371021763)

[در برابر طوفان 211](#_Toc371021764)

[در محضر عالمان 212](#_Toc371021765)

[درخشش 213](#_Toc371021766)

[مرجع تقليد 214](#_Toc371021767)

[عصر علامه 215](#_Toc371021768)

[علامه و اولجايتو 216](#_Toc371021769)

[بذر تشيع 217](#_Toc371021770)

[در ايران 218](#_Toc371021771)

[گنجينه ماندگار 219](#_Toc371021772)

[الف - آثار فقهى 220](#_Toc371021773)

[ب - آثار اصولى 220](#_Toc371021774)

[ج - آثار كلامى و اعتقادى 220](#_Toc371021775)

[د - آثار حديثى 221](#_Toc371021776)

[ه ‍- آثار رجالى 221](#_Toc371021777)

[و - آثار تفسيرى 221](#_Toc371021778)

[ز - آثار فلسفى و منطقى 221](#_Toc371021779)

[ح - آثار ارزنده در زمينه دعا 222](#_Toc371021780)

[ط - آثار ادبى 222](#_Toc371021781)

[ى - ديگر آثار 222](#_Toc371021782)

[علامه و ابن تيميه 222](#_Toc371021783)

[فضيلتهاى درخشان 223](#_Toc371021784)

[در خدمت امام زمان عليه‌السلام 225](#_Toc371021785)

[غروب ستاره حله 226](#_Toc371021786)

[شهيد اول متوفاى 786 ق. 228](#_Toc371021787)

[سرزمين دانش و عمل 228](#_Toc371021788)

[طلوع خورشيد 229](#_Toc371021789)

[تبار نامه 230](#_Toc371021790)

[آغاز تحصيل 230](#_Toc371021791)

[ازدواج و فرزندان 231](#_Toc371021792)

[هجرت 232](#_Toc371021793)

[بازگشت به وطن 233](#_Toc371021794)

[سير در آفاق 235](#_Toc371021795)

[ميراث ماندگار 235](#_Toc371021796)

[سيماى شهيد 238](#_Toc371021797)

[در دمشق 239](#_Toc371021798)

[فتنه يالوشى 242](#_Toc371021799)

[در زندان 243](#_Toc371021800)

[دفاعيه 244](#_Toc371021801)

[اولين فقيه 244](#_Toc371021802)

[شهادت 245](#_Toc371021803)

[ابن فهد حلى متوفاى 841 ق. 247](#_Toc371021804)

[تولد و كودكى 247](#_Toc371021805)

[استادان 248](#_Toc371021806)

[معرفت قدسى 249](#_Toc371021807)

[شاگردان 250](#_Toc371021808)

[تاليفات 251](#_Toc371021809)

[سفر به جبل عامل 253](#_Toc371021810)

[كرامتى در باغ نقيب 253](#_Toc371021811)

[صدقه آبرو 254](#_Toc371021812)

[جدال پيروز 254](#_Toc371021813)

[در حديث ديگران (471) 255](#_Toc371021814)

[غروب 256](#_Toc371021815)

[محقق ثانى متوفاى 940 ق. 257](#_Toc371021816)

[تولد 257](#_Toc371021817)

[تحصيل 257](#_Toc371021818)

[استادان 258](#_Toc371021819)

[تلاش مصلح 259](#_Toc371021820)

[ولايت فقيه 264](#_Toc371021821)

[گفته ها و اسوه ها 265](#_Toc371021822)

[آثار قلمى 266](#_Toc371021823)

[شاگردان 267](#_Toc371021824)

[خانواده كركى 267](#_Toc371021825)

[شهادت 268](#_Toc371021826)

[شهيد ثانى متوفاى 966 ق. 270](#_Toc371021827)

[ولادت 270](#_Toc371021828)

[خاندان فضيلت 270](#_Toc371021829)

[آغاز تحصيلات 271](#_Toc371021830)

[در روستاى ميس 271](#_Toc371021831)

[سفرهاى علمى و زيارتى 272](#_Toc371021832)

[بازگشت 275](#_Toc371021833)

[شاگردان 276](#_Toc371021834)

[جلوه هاى معنوى و اخلاقى 276](#_Toc371021835)

[تاليفات 277](#_Toc371021836)

[غروب آفتاب 278](#_Toc371021837)

[مقدس اردبيلى متوفاى 993 ق. 281](#_Toc371021838)

[تولد و تحصيل 281](#_Toc371021839)

[در گفتار بزرگان 282](#_Toc371021840)

[مقدس اردبيلى و دربار صفوى 283](#_Toc371021841)

[احياگر حوزه نجف 284](#_Toc371021842)

[بر مسند تدريس 285](#_Toc371021843)

[تاليفات 286](#_Toc371021844)

[سيره مقدس 286](#_Toc371021845)

[در وادى كرامات 288](#_Toc371021846)

[رحلت 290](#_Toc371021847)

[قاضى نور الله شوشترى متوفاى 1019 ق 291](#_Toc371021848)

[سلسله نور 291](#_Toc371021849)

[با مجالس تا شوشتر 292](#_Toc371021850)

[به سوى مشهد 293](#_Toc371021851)

[هجرت 293](#_Toc371021852)

[تجسم عدالت 294](#_Toc371021853)

[در سايه سار تقيه 295](#_Toc371021854)

[شاعر شهود 304](#_Toc371021855)

[بوستان نورالله 304](#_Toc371021856)

[شاگردان نور 305](#_Toc371021857)

[مرد مناظره 305](#_Toc371021858)

[هيمه حسد 306](#_Toc371021859)

[شور شهادت 307](#_Toc371021860)

[شيخ بهايى متوفاى 1030 ق. 310](#_Toc371021861)

[خاندان سبز 310](#_Toc371021862)

[ميلاد 311](#_Toc371021863)

[كوچ سبز 311](#_Toc371021864)

[اساتيد 313](#_Toc371021865)

[شاگردان 314](#_Toc371021866)

[فرصتهاى ناب 315](#_Toc371021867)

[سفرهاى پربار 317](#_Toc371021868)

[آثار 318](#_Toc371021869)

[بر بال خيال 323](#_Toc371021870)

[حب وطن 325](#_Toc371021871)

[وصال 325](#_Toc371021872)

[ملاصدرا متوفاى 1050 ق. 327](#_Toc371021873)

[طلوع خورشيد 327](#_Toc371021874)

[آغاز سفر 328](#_Toc371021875)

[اساتيد ملاصدرا 329](#_Toc371021876)

[مراحل سير و سلوك 330](#_Toc371021877)

[آواره كوى دوست 331](#_Toc371021878)

[در كنج غربت 333](#_Toc371021879)

[سفر عرشى 335](#_Toc371021880)

[معرفت عارفان 336](#_Toc371021881)

[خورشيد جهان افروز 337](#_Toc371021882)

[آفتاب آمد دليل آفتاب 338](#_Toc371021883)

[فروغ حكمت متعاليه 341](#_Toc371021884)

[آثار ماندگار 343](#_Toc371021885)

[خانه آفتاب 346](#_Toc371021886)

[غروب خورشيد 348](#_Toc371021887)

[محمد تقى مجلسى متوفاى 1070 ق. 349](#_Toc371021888)

[تولد 349](#_Toc371021889)

[كودكى 350](#_Toc371021890)

[تحصيل 350](#_Toc371021891)

[هجرت به نجف 352](#_Toc371021892)

[بازگشت به اصفهان 353](#_Toc371021893)

[به سوى حديث 354](#_Toc371021894)

[بر كرسى تدريس 356](#_Toc371021895)

[منزلگاه روشنى 357](#_Toc371021896)

[مجلسى در جامعه 358](#_Toc371021897)

[به سوى ابديت 358](#_Toc371021898)

[وصايا و سفارشها 359](#_Toc371021899)

[فيض كاشانى متوفاى 1091 ق. 361](#_Toc371021900)

[ولادت و نسب 361](#_Toc371021901)

[دوران كودكى و تحصيلات 361](#_Toc371021902)

[شاگردان معروف فيض 363](#_Toc371021903)

[تاليفات و تصنيفات 364](#_Toc371021904)

[الف - در تفسير قرآن 365](#_Toc371021905)

[ب - حديث و روايت 365](#_Toc371021906)

[ج - كلام و عرفان 366](#_Toc371021907)

[د - اخلاق و ادب 366](#_Toc371021908)

[روحيات فيض 367](#_Toc371021909)

[نمونه نثر 368](#_Toc371021910)

[آرأ و انديشه هاى فيض 369](#_Toc371021911)

[فيض در نظر بزرگان 370](#_Toc371021912)

[فرزندان و وفات 372](#_Toc371021913)

[شيخ حر عاملى متوفاى 1104 ق. 374](#_Toc371021914)

[از تبار حر 374](#_Toc371021915)

[در محضر معرفت 375](#_Toc371021916)

[تحصيلات 376](#_Toc371021917)

[اولين اجازه و اولين كتاب 378](#_Toc371021918)

[تاليفات و آثار شيخ 378](#_Toc371021919)

[شاعر اهل بيت 384](#_Toc371021920)

[محل تدريس و شاگردان شيخ 385](#_Toc371021921)

[فرزندان شيخ حر 387](#_Toc371021922)

[هجرت 387](#_Toc371021923)

[كعبه در خون 388](#_Toc371021924)

[غروب در قدر 389](#_Toc371021925)

[علامه بحرانى متوفاى 1107 ق. 390](#_Toc371021926)

[ولادت 390](#_Toc371021927)

[مرواريد خليج 390](#_Toc371021928)

[كوچ پرستوها 391](#_Toc371021929)

[حيات علمى سيد 391](#_Toc371021930)

[شاگردان 392](#_Toc371021931)

[دومين بهار حديث 393](#_Toc371021932)

[روش علمى و تحقيقى سيد 395](#_Toc371021933)

[از نگاه ديگران 396](#_Toc371021934)

[بر قله تقوا و خدمت 397](#_Toc371021935)

[گنجينه بحرانى 398](#_Toc371021936)

[خاندان پاك 401](#_Toc371021937)

[عروج ملكوتى 402](#_Toc371021938)

[علامه محمد باقر مجلسى متوفاى 1111 ق. 403](#_Toc371021939)

[تولد: 403](#_Toc371021940)

[در دامان زهد 403](#_Toc371021941)

[به دنبال نور 403](#_Toc371021942)

[آفتابى بر منبر 404](#_Toc371021943)

[بسوى نور 406](#_Toc371021944)

[محراب بحار 408](#_Toc371021945)

[تاليفات 410](#_Toc371021946)

[سفر با سلاح قلم 412](#_Toc371021947)

[مردى از فردا 413](#_Toc371021948)

[سيد نعمت الله جزايرى متوفاى 1112 ق. 417](#_Toc371021949)

[تولد 417](#_Toc371021950)

[در مسير تحصيل 417](#_Toc371021951)

[در پناه آفتاب 419](#_Toc371021952)

[خاكهاى مسيحايى 421](#_Toc371021953)

[داغ يك همسفر 422](#_Toc371021954)

[مرجع جنوب 423](#_Toc371021955)

[در سوگ آفتاب 424](#_Toc371021956)

[درخت آسمانى 425](#_Toc371021957)

[نوشته هاى سبز 425](#_Toc371021958)

[مسافر ملكوت 426](#_Toc371021959)

[نسل آفتاب 427](#_Toc371021960)

[سيد على خان كبير متوفاى 1120 ق. 428](#_Toc371021961)

[رازهاى حجاز 428](#_Toc371021962)

[دنياى جديد 429](#_Toc371021963)

[فصل دشنه 430](#_Toc371021964)

[نيلوفر آبى 432](#_Toc371021965)

[با سواران اورنگ 433](#_Toc371021966)

[انديشه پرواز 435](#_Toc371021967)

[ديار نيكان 437](#_Toc371021968)

[گنجينه خورشيد 438](#_Toc371021969)

[اختر خاموش 439](#_Toc371021970)

[دريغ 439](#_Toc371021971)

[صاحب حدائق متوفاى 1186 ق. 441](#_Toc371021972)

[تولد 441](#_Toc371021973)

[جويبار تحصيل 441](#_Toc371021974)

[جلوه جاودانه 443](#_Toc371021975)

[آيينه ايثار 444](#_Toc371021976)

[شاگردان 447](#_Toc371021977)

[ذوق شعرى 449](#_Toc371021978)

[لحظه وصال 449](#_Toc371021979)

[وحيد بهبهانى متوفاى 1205 ق. 451](#_Toc371021980)

[ولادت 451](#_Toc371021981)

[تحصيل 451](#_Toc371021982)

[هجرت 452](#_Toc371021983)

[ديار نور 454](#_Toc371021984)

[حجت خداوند 455](#_Toc371021985)

[سيره سبز 457](#_Toc371021986)

[راز سرافرازى 461](#_Toc371021987)

[ميراث ماندگار 461](#_Toc371021988)

[درس يقين 462](#_Toc371021989)

[عروج 463](#_Toc371021990)

[ملا مهدى نراقى متوفاى 1209 ق. 465](#_Toc371021991)

[ستاره اى از دارالمومنين 465](#_Toc371021992)

[ورود به حوزه كاشان 465](#_Toc371021993)

[هجرت به اصفهان 467](#_Toc371021994)

[بازگشت به كاشان 468](#_Toc371021995)

[در حريم ولايت 468](#_Toc371021996)

[هفت ستاره 469](#_Toc371021997)

[بر ساحل فضايل و معارف 469](#_Toc371021998)

[الف) عزت نفس 469](#_Toc371021999)

[ب) صبر و استقامت 470](#_Toc371022000)

[ج) ستيز با كج انديشان 471](#_Toc371022001)

[د) نشر فرهنگ تعادل 472](#_Toc371022002)

[ه) بيان سرچشمه انحرافات 472](#_Toc371022003)

[و) اصالت نفس 473](#_Toc371022004)

[ز) تجسم اعمال 474](#_Toc371022005)

[ح) امر به معروف و نهى از منكر 475](#_Toc371022006)

[خدمت به مردم 475](#_Toc371022007)

[در ميدان قلم 476](#_Toc371022008)

[الف - فقه: 476](#_Toc371022009)

[ب - اصول فقه: 476](#_Toc371022010)

[ج - فلسفه و حكمت: 476](#_Toc371022011)

[ح - رياضيات و هيئت: 477](#_Toc371022012)

[س - اخلاق: 477](#_Toc371022013)

[ش - متفرقات: 477](#_Toc371022014)

[در عرصه شعر 478](#_Toc371022015)

[كلام بزرگان 478](#_Toc371022016)

[غروب آفتاب نراق 479](#_Toc371022017)

[فرزندان و نوادگان 479](#_Toc371022018)

[سيد بحرالعلوم متوفاى 1212ق. 481](#_Toc371022019)

[جلوه نور 481](#_Toc371022020)

[در محضر اساتيد 481](#_Toc371022021)

[سفر حجاز 482](#_Toc371022022)

[يادى از شاگردان 483](#_Toc371022023)

[آثار علمى سيد 485](#_Toc371022024)

[آثار اجتماعى 485](#_Toc371022025)

[يادى از اشعار بحرالعلوم 486](#_Toc371022026)

[مظهر فضيلتها 487](#_Toc371022027)

[سِّر عشق 488](#_Toc371022028)

[الف - ناقه سوار 489](#_Toc371022029)

[ب - مانند دريا 490](#_Toc371022030)

[ج - تلاوت قرآن 490](#_Toc371022031)

[غروب آفتاب 491](#_Toc371022032)

[سيد جواد عاملى متوفاى 1226 ق. 492](#_Toc371022033)

[طليعه 492](#_Toc371022034)

[ميلاد نور 492](#_Toc371022035)

[به سوى مكتب 493](#_Toc371022036)

[هجرت علمى 493](#_Toc371022037)

[اقيانوس بزرگ 493](#_Toc371022038)

[اسوه اخلاق 495](#_Toc371022039)

[نشانه هاى سبز 496](#_Toc371022040)

[تدريس 497](#_Toc371022041)

[مشايخ اجازه 497](#_Toc371022042)

[روايت كنندگان 498](#_Toc371022043)

[در سنگر جهاد 498](#_Toc371022044)

[گنجينه پرارج 499](#_Toc371022045)

[فرزندان 499](#_Toc371022046)

[هجرت آخر 499](#_Toc371022047)

[ميرزاى قمى متوفاى 1231 ق. 501](#_Toc371022048)

[ولادت 501](#_Toc371022049)

[آغاز تحصيل 501](#_Toc371022050)

[مهاجرت به قم 502](#_Toc371022051)

[آثار علمى 503](#_Toc371022052)

[شاگردان برجسته 505](#_Toc371022053)

[تبليغ و ارشاد 507](#_Toc371022054)

[امر به معروف و نهى از منكر 508](#_Toc371022055)

[از ميرزا بياموزيم 509](#_Toc371022056)

[الف) صبر و استقامت: 509](#_Toc371022057)

[ب) جديت در تحصيل: 509](#_Toc371022058)

[ج) تلاش پيگير: 509](#_Toc371022059)

[د) ذوق شعرى: 510](#_Toc371022060)

[ه) خوشنويسى: 510](#_Toc371022061)

[غروب آفتاب زندگى 510](#_Toc371022062)

[بازماندگان 510](#_Toc371022063)

[سيد محمد مجاهد (ره) متوفاى 1242 ق. 512](#_Toc371022064)

[ولادت 512](#_Toc371022065)

[تحصيلات سيد 513](#_Toc371022066)

[در اصفهان 514](#_Toc371022067)

[شاگردان 515](#_Toc371022068)

[تاليفات 516](#_Toc371022069)

[زعامت 517](#_Toc371022070)

[عزم جهاد 517](#_Toc371022071)

[فرجام جنگ 521](#_Toc371022072)

[بانگ رحيل 521](#_Toc371022073)

[سيد عبدالله شبر متوفاى 1242 ق. 524](#_Toc371022074)

[ميلاد نور 525](#_Toc371022075)

[بر بام دانش 526](#_Toc371022076)

[مرجع پاكدلان 528](#_Toc371022077)

[راز بزرگ 529](#_Toc371022078)

[آثار آفتاب 530](#_Toc371022079)

[شاگردان سيد 532](#_Toc371022080)

[پرواز 533](#_Toc371022081)

[ميرزا مسيح مجتهد متوفاى 1245 ق. 534](#_Toc371022082)

[دوران كودكى و تحصيلات 534](#_Toc371022083)

[شاگردان 535](#_Toc371022084)

[چشمه انديشه 537](#_Toc371022085)

[قيام مردم تهران به رهبرى ميرزا مسيح 539](#_Toc371022086)

[به سوى خدا 543](#_Toc371022087)

[شيخ مرتضى انصارى متوفاى 1298 ق. 545](#_Toc371022088)

[روياى صادق 545](#_Toc371022089)

[نياكان و پدران شيخ انصارى 545](#_Toc371022090)

[پدر و مادر شيخ 546](#_Toc371022091)

[خانواده شيخ انصارى (ره) 546](#_Toc371022092)

[برادران شيخ 547](#_Toc371022093)

[تحصيلات شيخ در ايران 547](#_Toc371022094)

[تحصيلات در عتبات 548](#_Toc371022095)

[بازگشت به وطن 549](#_Toc371022096)

[ازدواج شيخ 549](#_Toc371022097)

[استادان شيخ انصارى 550](#_Toc371022098)

[شاگردان شيخ 551](#_Toc371022099)

[تاليفات شيخ انصارى 552](#_Toc371022100)

[اوضاع ايران در عصر شيخ انصارى 553](#_Toc371022101)

[فقهاى شيعه در ميدان جنگ 553](#_Toc371022102)

[سلطه انگلستان در ايران 554](#_Toc371022103)

[اوضاع اجتماعى ايران در زمان شيخ انصارى 554](#_Toc371022104)

[اوضاع علمى ايران در زمان شيخ انصارى 555](#_Toc371022105)

[مراكز علمى فعال در زمان شيخ انصارى: 555](#_Toc371022106)

[الف: حوزه علميه كربلا 555](#_Toc371022107)

[ب: حوزه علمى نجف 556](#_Toc371022108)

[ج: حوزه علمى كاشان 556](#_Toc371022109)

[د: حوزه علمى اصفهان 556](#_Toc371022110)

[مرجعيت شيخ انصارى 557](#_Toc371022111)

[چگونگى تدريس شيخ انصارى 557](#_Toc371022112)

[بيان شيخ انصارى در تدريس 558](#_Toc371022113)

[نمونه اى از بيانات علمى و استدلال شيخ 558](#_Toc371022114)

[شيخ در بروجرد و اصفهان 559](#_Toc371022115)

[شيخ در كاشان و رى 560](#_Toc371022116)

[بازگشت مجدد شيخ به نجف اشرف 561](#_Toc371022117)

[اداره حوزه علميه نجف 561](#_Toc371022118)

[وضع ظاهر شيخ 561](#_Toc371022119)

[مشايخ اجازه روايتى شيخ 561](#_Toc371022120)

[صفات پسنديده شيخ 562](#_Toc371022121)

[كرامات شيخ 562](#_Toc371022122)

[كرامت اول: 562](#_Toc371022123)

[كرامت دوم: 563](#_Toc371022124)

[وفات شيخ 564](#_Toc371022125)

[سيد محمد باقر شفتى متوفاى 1260 ق. 565](#_Toc371022126)

[ميلاد نور 565](#_Toc371022127)

[هجرت 565](#_Toc371022128)

[ارمغان نجف 566](#_Toc371022129)

[محفل كامروايان 567](#_Toc371022130)

[در آسمان اصفهان 567](#_Toc371022131)

[نيلوفران آسمانى 568](#_Toc371022132)

[آثار جاودان 568](#_Toc371022133)

[نخستين اعدام 569](#_Toc371022134)

[پاداش آسمانى 570](#_Toc371022135)

[حجه الاسلام 571](#_Toc371022136)

[سيد سپيد دست 572](#_Toc371022137)

[سفر سبز 573](#_Toc371022138)

[داور هوشمند 574](#_Toc371022139)

[بيمار عشق 575](#_Toc371022140)

[بنياد الهى 576](#_Toc371022141)

[نيرنگ دربار 577](#_Toc371022142)

[خواسته شاه 577](#_Toc371022143)

[موسى بن جعفر عليه‌السلام 578](#_Toc371022144)

[نامه اهريمن 579](#_Toc371022145)

[واپسين توطئه 580](#_Toc371022146)

[دعايى كه اجابت شد 580](#_Toc371022147)

[صاحب جواهر متوفاى 1266 ق. 582](#_Toc371022148)

[ولادت 582](#_Toc371022149)

[در حوزه نجف 582](#_Toc371022150)

[مربى بزرگ 583](#_Toc371022151)

[تاليفات 585](#_Toc371022152)

[ولايت فقيه 586](#_Toc371022153)

[سيره سبز 587](#_Toc371022154)

[انتخاب اصلح 587](#_Toc371022155)

[روز وصل و هجران 588](#_Toc371022156)

[ملا هادى سبزوارى متوفاى 1289 ق 590](#_Toc371022157)

[طلوع زندگى 590](#_Toc371022158)

[به دنبال حكمت 590](#_Toc371022159)

[خاطره اى در حوزه كرمان 591](#_Toc371022160)

[اساتيد 592](#_Toc371022161)

[شاگردان 593](#_Toc371022162)

[تاليفات حكيم 595](#_Toc371022163)

[شخصيت حكيم در فراسوى مرزها 598](#_Toc371022164)

[زاهد فقيرنواز 599](#_Toc371022165)

[وفات حكيم 600](#_Toc371022166)

[ملا على كنى متوفاى 1306 ق. 602](#_Toc371022167)

[فروغ كن 602](#_Toc371022168)

[در حوزه تحصيل 602](#_Toc371022169)

[ياران محفل انس 603](#_Toc371022170)

[بازگشت به تهران 604](#_Toc371022171)

[بر بلنداى آفتاب 605](#_Toc371022172)

[مقتداى همگان 606](#_Toc371022173)

[تاليفات 607](#_Toc371022174)

[دژى در برابر دژخيم 607](#_Toc371022175)

[رويارويى با فراماسونرى 609](#_Toc371022176)

[مبارزه با امتياز رويتر 610](#_Toc371022177)

[پرواز تا بر دوست 612](#_Toc371022178)

[مير حامد حسين متوفاى 1306 ق. 613](#_Toc371022179)

[خاندان فضيلت 613](#_Toc371022180)

[ولادت و رشد 614](#_Toc371022181)

[تلاش علمى و خلق آثار 614](#_Toc371022182)

[عبقات الانوار از نگاه بزرگان 618](#_Toc371022183)

[رنجها 620](#_Toc371022184)

[وفات 621](#_Toc371022185)

[ميرزا حبيب الله رشتى متوفاى 1312 ق. 622](#_Toc371022186)

[ميلاد 622](#_Toc371022187)

[در حوزه قزوين 623](#_Toc371022188)

[شهر آسمانى 624](#_Toc371022189)

[اسرار عشق 624](#_Toc371022190)

[گنج نامه 628](#_Toc371022191)

[تقريرات 629](#_Toc371022192)

[اجازات 629](#_Toc371022193)

[با كاروان دانش 630](#_Toc371022194)

[پرواز تا آسمانها 630](#_Toc371022195)

[بازماندگان 631](#_Toc371022196)

[ميرزاى شيرازى متوفاى 1312 ق 632](#_Toc371022197)

[تولد 632](#_Toc371022198)

[تحصيل 632](#_Toc371022199)

[هجرت به اصفهان 633](#_Toc371022200)

[به سوى ديار ولايت و شهادت 634](#_Toc371022201)

[شاگردان ميرزا 636](#_Toc371022202)

[مسئوليت رهبرى 636](#_Toc371022203)

[اقدامات سياسى 637](#_Toc371022204)

[قيام پيروزمند تنباكو 639](#_Toc371022205)

[اقدامات فرهنگى 642](#_Toc371022206)

[كرامات ميرزا 643](#_Toc371022207)

[1. مرد مايوس 643](#_Toc371022208)

[2. حواله پرداخت نشده 644](#_Toc371022209)

[3. پرداخت قرض 644](#_Toc371022210)

[وداع ياران 645](#_Toc371022211)

[ميرزا ابوالحسن جلوه متوفاى 1314 ق 646](#_Toc371022212)

[اجداد و انساب جلوه 646](#_Toc371022213)

[دوران كودكى و نوجوانى جلوه 647](#_Toc371022214)

[تحصيل در اصفهان و تهران 647](#_Toc371022215)

[شاگردان 649](#_Toc371022216)

[1. ميرزا محمد طاهر تنكابنى: 649](#_Toc371022217)

[2. آيت الله العظمى ميرزا محمد على شاه آبادى: 650](#_Toc371022218)

[3. آقا سيد حسين بادكوبه اى: 651](#_Toc371022219)

[4. ملا محمد آملى: 651](#_Toc371022220)

[5. ميرزا حسن كرمانشاهى: 651](#_Toc371022221)

[آثار و انديشه هاى جلوه 652](#_Toc371022222)

[اهم آثار جلوه به شرح زيرند: 654](#_Toc371022223)

[اخلاق و رفتار جلوه 656](#_Toc371022224)

[افول كوكب حكمت 657](#_Toc371022225)

[سيد جمال الدين اسد آبادى متوفاى 1314 ق. 659](#_Toc371022226)

[تولد و تبار 659](#_Toc371022227)

[پرورش مرواريد 660](#_Toc371022228)

[تحصيلات 660](#_Toc371022229)

[ورود به تهران 661](#_Toc371022230)

[هجرت به نجف 662](#_Toc371022231)

[سيد در هند و افغان 663](#_Toc371022232)

[حضور در مصر 665](#_Toc371022233)

[طلوع ديگر در هند 666](#_Toc371022234)

[ستيز در قلب اروپا 667](#_Toc371022235)

[بازگشت به وطن 669](#_Toc371022236)

[غروب آفتاب 670](#_Toc371022237)

[در آيينه آثار 672](#_Toc371022238)

[محدث نورى متوفاى 1320 ق. 673](#_Toc371022239)

[آل نورى 673](#_Toc371022240)

[ميلاد نور 674](#_Toc371022241)

[خضر راه 674](#_Toc371022242)

[سفير سفرها 675](#_Toc371022243)

[در سايه اساتيد 678](#_Toc371022244)

[در محضر مجدد 678](#_Toc371022245)

[آثار ماندگار 680](#_Toc371022246)

[سلسله نوريان 684](#_Toc371022247)

[راويان نور 686](#_Toc371022248)

[پرواز تا بر دوست 687](#_Toc371022249)

[شيخ فضل الله نورى متوفاى 1327 ق. 690](#_Toc371022250)

[تولد و تحصيلات 690](#_Toc371022251)

[بازگشت 690](#_Toc371022252)

[مقام علمى 691](#_Toc371022253)

[آثار علمى 693](#_Toc371022254)

[در نهضت تنباكو 693](#_Toc371022255)

[در آستانه مشروطيت 694](#_Toc371022256)

[تحصن در سفارتخانه انگليس 695](#_Toc371022257)

[قانون اساسى 697](#_Toc371022258)

[مخالفت با مشروطه 699](#_Toc371022259)

[سقوط و ظهور دوباره مشروطيت 701](#_Toc371022260)

[آخرين روزها 702](#_Toc371022261)

[سربدارى ديگر 704](#_Toc371022262)

[پس از شهادت 706](#_Toc371022263)

[زندگى شخصى شهيد نورى 707](#_Toc371022264)

[امام خمينى و مشروطيت 708](#_Toc371022265)

[آخوند خراسانى متوفاى 1329 ق. 709](#_Toc371022266)

[اشاره 709](#_Toc371022267)

[تولد 709](#_Toc371022268)

[هجرت و تحصيل 709](#_Toc371022269)

[آوازه علمى آخوند 711](#_Toc371022270)

[عبادت و زهد 714](#_Toc371022271)

[دستگيرى نيازمندان 715](#_Toc371022272)

[تاليفات 716](#_Toc371022273)

[تاسيس مدارس 717](#_Toc371022274)

[شركت اسلامى 718](#_Toc371022275)

[نقش آخوند در نهضت مشروطه 719](#_Toc371022276)

[آغاز نهضت 721](#_Toc371022277)

[استبداد صغير 725](#_Toc371022278)

[غروب خورشيد 731](#_Toc371022279)

[سيد محمد كاظم يزدى متوفاى 1337 ق. 732](#_Toc371022280)

[تحصيل و تدريس 732](#_Toc371022281)

[مرجعيت 734](#_Toc371022282)

[مشروطيت 735](#_Toc371022283)

[مجاهد بيدار 738](#_Toc371022284)

[آثار سبز 739](#_Toc371022285)

[آثار خير 740](#_Toc371022286)

[فرزندان 741](#_Toc371022287)

[اوصيا 741](#_Toc371022288)

[رو به كوى دوست 742](#_Toc371022289)

[ميرزا محمد تقى شيرازى متوفاى 1338 ق. 743](#_Toc371022290)

[خاندان 743](#_Toc371022291)

[ستاره شيراز 743](#_Toc371022292)

[مرجعيت 744](#_Toc371022293)

[شاگردان 745](#_Toc371022294)

[آثار قلمى 745](#_Toc371022295)

[ويژگيهاى اخلاقى 746](#_Toc371022296)

[الف - زهد و قناعت 746](#_Toc371022297)

[ب - عدالت 747](#_Toc371022298)

[ج - غيرت دينى 747](#_Toc371022299)

[د - بردبارى و فروتنى 747](#_Toc371022300)

[ه ‍- صلابت 748](#_Toc371022301)

[در راه اتحاد 748](#_Toc371022302)

[حيات سياسى 749](#_Toc371022303)

[جمعيت اسلامى 750](#_Toc371022304)

[فتواى مشهور 751](#_Toc371022305)

[حمايت از جبهه ها 751](#_Toc371022306)

[غروب غمگين 752](#_Toc371022307)

[شيخ محمد خيابانى متوفاى 1338 ق. 755](#_Toc371022308)

[از ميلاد تا محراب 756](#_Toc371022309)

[از مشروطه تا مجلس 758](#_Toc371022310)

[در وطن 765](#_Toc371022311)

[نسيم آزادى 766](#_Toc371022312)

[تجدد 766](#_Toc371022313)

[آزرده از آشنا و بيگانه! 767](#_Toc371022314)

[ورق پاره 1919 768](#_Toc371022315)

[قيام 770](#_Toc371022316)

[شهادت 773](#_Toc371022317)

[اهداف قيام خيابانى 774](#_Toc371022318)

[علل شكست قيام 774](#_Toc371022319)

[سى سخن حكيمانه از خيابانى 775](#_Toc371022320)

[منابع و ماخذ 777](#_Toc371022321)

[ملا فتح الله اصفهانى متوفاى 1339 ق. 778](#_Toc371022322)

[تولد 778](#_Toc371022323)

[در حوزه هاى نور 778](#_Toc371022324)

[اساتيد 780](#_Toc371022325)

[شاگردان 780](#_Toc371022326)

[قلم نور 781](#_Toc371022327)

[مرجعيت 781](#_Toc371022328)

[شبيخون 782](#_Toc371022329)

[دزدان فرهنگ 782](#_Toc371022330)

[تقسيم ايران 783](#_Toc371022331)

[ايران در آتش 783](#_Toc371022332)

[نبرد اقتصادى 785](#_Toc371022333)

[مجتهد مجاهد 785](#_Toc371022334)

[در بستر انقلاب 786](#_Toc371022335)

[خاندان 788](#_Toc371022336)

[صبح تيره 788](#_Toc371022337)

[ميرزا كوچك خان جنگلى متوفاى 1300 ش. 790](#_Toc371022338)

[شاگرد «استاد سرا» 790](#_Toc371022339)

[يونس در شكم ماهى 791](#_Toc371022340)

[ميرزا كوچك 796](#_Toc371022341)

[ملا حبيب الله شريف كاشانى متوفاى 1301 ش. 811](#_Toc371022342)

[ولادت 811](#_Toc371022343)

[تحصيل 811](#_Toc371022344)

[در جستجوى خورشيد 813](#_Toc371022345)

[وارسته شايسته 814](#_Toc371022346)

[تا عرصه سياست 816](#_Toc371022347)

[اسرار عارفانه 817](#_Toc371022348)

[گفته ها و نكته ها 818](#_Toc371022349)

[پروانه هاى شمع شريف 819](#_Toc371022350)

[آثار سبز 820](#_Toc371022351)

[اخلاق 821](#_Toc371022352)

[اصول 821](#_Toc371022353)

[تراجم 822](#_Toc371022354)

[ادبيات 822](#_Toc371022355)

[تفسير 822](#_Toc371022356)

[تاريخ 822](#_Toc371022357)

[كلام 822](#_Toc371022358)

[فقه 823](#_Toc371022359)

[عرفان 825](#_Toc371022360)

[ادبيات و عرفان 825](#_Toc371022361)

[نحو 825](#_Toc371022362)

[شرح دعا 826](#_Toc371022363)

[ملل و نحل 826](#_Toc371022364)

[علوم غربيه 826](#_Toc371022365)

[تجويد 827](#_Toc371022366)

[شعر 827](#_Toc371022367)

[فضائل اهل بيت عليهم السلام 827](#_Toc371022368)

[متفرقه 827](#_Toc371022369)

[دنياى جاويدان 829](#_Toc371022370)

[محمد مهدى خالصى متوفاى 1304 ق. 830](#_Toc371022371)

[جدايى ناپذيرى سياست از ديانت 830](#_Toc371022372)

[آثار علمى 830](#_Toc371022373)

[حيات سياسى آيه الله خالصى 831](#_Toc371022374)

[عراق پس از اشغال 832](#_Toc371022375)

[تشكيل حكومتى فرمايشى در عراق 833](#_Toc371022376)

[زمينه انقلاب 1920 834](#_Toc371022377)

[هسته مركزى انقلاب 834](#_Toc371022378)

[اسباب و پيامدهاى انقلاب 835](#_Toc371022379)

[تشكيل حكومت 836](#_Toc371022380)

[مشكل بزرگ فيصل 837](#_Toc371022381)

[فيصل پادشاه رسمى عراق 839](#_Toc371022382)

[آغاز خيانت (1535) 840](#_Toc371022383)

[مبارزه با مجلس فرمايشى 842](#_Toc371022384)

[سقوط كابينه دوم و تشكيل كابينه سوم 842](#_Toc371022385)

[ترفندى تازه 843](#_Toc371022386)

[بازداشت آيه الله خالصى 845](#_Toc371022387)

[واكنش مردم و علما 846](#_Toc371022388)

[فيصل و روساى فرات وسط 847](#_Toc371022389)

[از بصره تا مكه 847](#_Toc371022390)

[ترور نا فرجام 848](#_Toc371022391)

[آيه الله خالصى در قم 848](#_Toc371022392)

[در مشهد 849](#_Toc371022393)

[بزرگ مصلح قرن چهاردهم 849](#_Toc371022394)

[غروب خورشيد 851](#_Toc371022395)

[پی نوشت ها : 852](#_Toc371022396)

[فهرست مطالب 922](#_Toc371022397)